

## بہانیاں

سید محمد باقر نجفی

### کتاب دوم:

فہرست	
9	<a href="#">بیشگفتار</a>
13	<a href="#">مقدمہ مؤلف</a>
	کتاب اول:
17	<a href="#">فصل اول: شیخہ زمینہ ساز بابیت</a>
17	<a href="#">الف: شیخ احمد احسائی</a>
21	<a href="#">صورت اجازہ مرحوم مبرور آقا سید علی طباطبائی</a>
22	<a href="#">صورت اجازہ مرحوم مبرور آقا سید مہدی طباطبائی بحر العلوم</a>
23	<a href="#">صورت اجازہ مرحوم مبرور شیخ جعفر بن شیخ خضر</a>
25	<a href="#">در دربار قاجاریہ</a>
44	<a href="#">تکفیر ورد</a>
53	<a href="#">مبحث اول: صحت یا سقم اصل مذاکرہ</a>
57	<a href="#">مبحث دوم: بررسی موضوع مذاکرہ</a>
80	<a href="#">تزلزل موقعیت</a>
90	<a href="#">واکنش علمای کربلا</a>
103	<a href="#">سید کاظم رشتی</a>
104	<a href="#">بر مسند جانشینی</a>
105	<a href="#">2/ ب: سقوط کربلا، پایان کار</a>
110	<a href="#">رکن رابع، ناطق واحد</a>
141	<a href="#">نقدی از نظر گاہ تشیع</a>
152	<a href="#">جانشینی و انشعاب</a>
155	<a href="#">فصل دوم: بابیہ، زمینہ مہدویہ</a>
155	<a href="#">اتکاء بہ شیخہ</a>
168	<a href="#">دعوی بابیت</a>
175	<a href="#">انکار بابیت</a>
189	<a href="#">فصل سوم: قائمیت زمینہ من یظہرہ اللہی</a>
189	<a href="#">شناخت قائم</a>
201	<a href="#">غیبت قائم</a>
209	<a href="#">دعوی قائمیت</a>
216	<a href="#">مبشر من یظہرہ اللہ</a>
219	<a href="#">انکار دعاوی</a>
227	<a href="#">شعر</a>
239	<a href="#">فداک روحی</a>
244	<a href="#">اعدام مخبط</a>

<u>نقد آثار</u>	257
<u>تفسیر ناپذیری آثار بیان</u>	282
<u>فصل چهارم: من يظهره الله</u>	283
<u>نص وصایت</u>	283
<u>نقض نص و کشف خدائع</u>	300
<u>کتاب مقاله شخصی سیاح</u>	384
<u>کتاب کواکب الدریه</u>	385
<u>کتاب ظهور الحق</u>	388
<u>کتاب «تاریخ نبیل زرندی»</u>	388
<u>نبیل یعنی چه؟</u>	390
<u>فصل پنجم: الوهیت، من يظهره الله بهاء</u>	401
<u>فصل ششم: جانشینی و انشعاب</u>	465
<u>نقض نص، جعل مدارک</u>	481
<u>ولی امری منقطع</u>	493
<u>نقض نص، کشف خدایع</u>	505
<u>فصل اول: خشونت و فتنه</u>	511
<u>فاجعه مازندران</u>	511
<u>حادثه ی قزوین، توطئه قره العین</u>	512
<u>اجتماع بدشت</u>	522
<u>قلعه شیخ طبرسی</u>	531
<u>فاجعه ی نیریز</u>	555
<u>فاجعه ی زنجان</u>	561
<u>توطئه قتل پادشاه ایران</u>	577
<u>فصل دوم: حمایت سیاست های خارجی</u>	588
<u>حمایت سفارت روسیه در ایران</u>	589
<u>حمایت نافر جام دولت عثمانی</u>	611
<u>حمایت مأمورین دولت انگلستان در کشورهای خاورمیانه</u>	640
<u>«ارتباطات با اشخاص غیر بهائی دیگر»</u>	655
<u>حمایت صهیونیسم در قبال تعهد بهائیان</u>	656
<u>حمایت بهائیان از تشکیل کشور اسرائیل</u>	659
<u>کسب اقتدارات تحت حمایت صهیونیسم</u>	672
<u>احداث مرکز جهانی بهائیان، با سرمایه امریکائی ها و حمایت صهیونیسم</u>	690
<u>محاقل بهائیان در کشورهای اسلامی و آفریقائی، یا مراکز جاسوسی ...</u>	710
<u>فصل سوم: پوششی بر بیگانه پرستی</u>	717
<u>بیوطنی، راهی به سوی بیگانه پرستی</u>	717
<u>عدم مداخله در سیاست</u>	725
<u>1- عباس افندی :</u>	725
<u>2- شوقی افندی :</u>	727
<u>3- تصریحات محفل ملی بهائیان ایران :</u>	732
<u>«پنجم - راجع به عدم مداخله در امور سیاسی»</u>	733

## پیشگفتار

مرحوم استاد سیدمحمد باقر نجفی (متولد ۲۵ دی ماه ۱۳۲۵ خورشیدی در خرمشهر و متوفای ۲۶ تیرماه ۱۳۸۱ مدفون در حضرت عبدالعظیم حسنی) علیه السلام ((تحصیل کرده رشته اقتصاد و حسابداری و فلسفه و ادبیات، شاگرد مکتب محیط طباطبایی و مرید شیوه انتقادی مجتبی مینوی و دمخور با علامه محمدتقی جعفری و شاگرد فلسفه وی بوده است. وی پس از آنکه از تحصیل در مدرسه فارغ شد، خود به راه افتاد و این بسیار زود و سریع صورت گرفت. مدت های مدید از عمرش را در کتابخانه های مصر و دانشگاه الأزهر مشغول پژوهش در نسخ خطی و آثار هنری - دینی شد. یکی از دست آوردهای آن پژوهشها، انتشار کتاب آثار ایران در مصر بود.

استاد سپس به ایران بازگشت و مشغول کارهای تحقیقی، فرهنگی و هنری شد و آثاری خلق کرد که به حق در ردیف بهترین کارهای پژوهشی، در این دوره از تاریخ ایران بود.

اگر قرار باشد در یک سخن، آثار مرحوم نجفی را تعریف کنیم باید بگوییم: آثار استاد همگی در جهت تحقیق و دفاع از میراث اسلامی - ایرانی است؛ آثاری مانند: دین نامه های ایرانی، آثار ایران در مصر و بسیاری دیگر.

یکی از ابعاد بسیار عالی و فراموش ناشدنی استاد، علقه او به شخص رسول الله (صلی الله علیه و آله) بود؛ به طوری که هرگاه نام آن حضرت بر زبانش جاری می شد، اشک در چشمانش حلقه

می زد و این نشان می داد که تا چه اندازه با آن حضرت پیوند درونی دارد. به همین دلیل چندین سال متوالی به پژوهش درباره جغرافیای دینی مدینه منوره پرداخت که حاصل آن کتاب بسیار ارزشمند مدینه شناسی بود که در زمان حیاتش دو مجلد از آن چاپ شد و قرار بود که در ضمن پنج جلد انتشار یابد. نگاه خریدارانه به این اثر نشان می دهد که کتاب یاد شده تا چه اندازه حاوی تحقیقات میدانی و کتابخانه ای مبسوط مؤلف است، به خصوص که به لحاظ چاپ، از نفاست ویژه ای برخوردار بود و می توان گفت این اثر مانند شخصیت خود استاد، مشتمل بر احساس مذهبی شدید، یک کار هنری شگرف و یک روحیه تحقیقی در حد عالی است. استاد از آن دسته انسان هایی بود که خداوند خیلی چیزها را یکجا به ایشان عطا کرده بود و این کار؛ یعنی مدینه شناسی بازده و تجلی آن نعمت ها بود که استاد قدردانش هم بود.

استاد نجفی در سالهای پایانی عمر پهلوی، چندین اثر که رنگ و بوی نگرش سیاسی - اسلامی داشت انتشار داد. یکی سوز مسلمانی (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۲) بود که با نثری دیکلمهوار، اندیشه هایی را در باب مفاهیم انقلابی - اسلامی آن نگاشت. کتاب دیگر او ایدئولوژی الهی و پیشتازان تمدن که مرحوم طالقانی و محمدتقی جعفری بر آن مقدمه نوشتند. نیز کتاب اندیشه علمی مذهب که متن پیاده شده سخنرانی استاد نجفی در دانشکده نفت آبادان بود. اسلام و مارکسیسم اثر دیگر اوست که سال ۱۳۵۴ انتشارات سروش (وابسته به رادیو و تلویزیون ملی ایران) منتشر کرد.

دیگر آثار وی، پیش از انقلاب عبارتند از: بررسی کوتاهی از رسانه ها، مراکز و سازمان مذهبی ایران، (تهران، ۱۳۵۵)، مجموعه گفتار رادیویی (1353) - ۱۳۵۴، دو مجلد، ۳۶۲ص، (خروش حماسه ها به یاد فاطمه، به یاد پیامبر، به یاد ولایت) شرکت انتشار، ۱۳۵۱ (زندگی و اصالت مذهبی) خرمشهر، ۱۳۴۹، (متافیزیک مسیحی) شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۶). و برخی از آثار ایشان بعد از انقلاب: خوزستان در منابع ایرانشناسی (طهوری، ۱۳۶۱)، (دین نامه های ایران) برلن، ۱۳۶۴) و چندین مقاله و کتاب دیگر.

شاید بتوان گفت یکی از بهترین آثار ایشان «مصحف ایران» است که بر اساس بیش از ۱۸۰ نسخه خطی ایرانی و در دو جلد همراه با یک ضمیمه در اواخر سال ۱۳۸۲ ه. ش.

به صورت یک اثر هنری جاودان انتشار یافت.

ایشان در شماره ۳۳ فصلنامه میقات حج (پاییز ۷۹) ضمن مصاحبه‌ای، شرحی از زندگی و کارهای علمی خود را ارائه کرده است.

### کتاب بهائیان

آگاهی که فرقه منحرف و ضاله بهائیت در طول دوران پهلوی دوم، با حمایت مستقیم عناصر این رژیم و حتی با حمایت شخص پهلوی، به رغم قسمی که در دفاع از مذهب تشیع اثناعشری یاد کرده بود، بسیار رشد کرد. تصور اینکه فردی بهایی با نام هویدا سیزده سال بر مسند نخست وزیر بنشیند، آن هم در دولتی که مدعی دفاع از مذهب تشیع بود! بسیار شگفت است؛ اما با توجه به ماهیت خبیث و کثیف پهلوی و اینکه در واقع مشتی رجاله و وابسته در آن دوره بر ایران اسلامی و شیعی حکمرانی می کردند، این امر چندان شگفت نیست. به جز هویدا، دهها تن از سران رژیم، بهایی بودند و با تمام وجود با آگاهی و حمایت خاندان پهلوی به حمایت از بهائیت پرداخته، در جهت ترویج آن تلاش می کردند.

امام خمینی (قدس سره)، رهبر روشن ضمیر انقلاب اسلامی، با فراست دریافته بود که حامی و بانی اصلی این فعالیت‌ها، دربار پهلوی است؛ بنابراین، این، برخلاف بسیاری دیگر، نوک پیکان حمله را متوجه این رژیم کثیف کرد و بحمدالله با سرنگونی آن نظام، بساط تبلیغات آیین پوچ بهائیت هم برچیده شد.

با این حال، در همان روزگار بودند کسانی که با توجه به شدت فعالیت بهائیان، مصمم بودند در برابر تلاشهای تبلیغاتی و علمی آنان بایستند. این کارها بیش از همه تبلیغاتی بود و در این میان، یک کار پژوهشی گسترده که بتواند تکیه گاه تحصیل کردگان و دانشجویان و طلاب باشد و ماهیت این فرقه ضاله را به لحاظ تاریخی، آن هم به صورت عالمانه نشان دهد، وجود نداشت.

این وظیفه را استاد نجفی بر عهده گرفت. وی مدتها با حمایت برخی از تشکل‌های اسلامی که اسنادی از این گروه در اختیار داشتند، پشت کرسی تحقیق و تتبع نشست و

سرانجام در سال ۱۳۵۶ ش. موفق به تدوین کتاب بهائیان شد. این کتاب که مانند دیگر آثار استاد، مشحون از پژوهش و دقت است، با تکیه بر متون اصلی و اسناد موثق تدوین شده است. بی شک نه تنها تا آن زمان، بلکه مع الأسف، حتی الآن نیز کتاب جامعی که بتواند روند شکل‌گیری این فرقه منحرف را نشان دهد، به بازار عرضه نشده و این تنها اثر جامعی است که از زمان شکل‌گیری مرام شیخیه و سپس براساس آن بابیه و بهائیه نوشته شده و در اختیار است؛ تأسف از این بابت واقعا عمیق است، زیرا در جهان اسلام، ایران به عنوان منشأ این فرقه ضاله شناخته شده و به همین دلیل، لازم است در این باره، به مسؤلیت تاریخی خویش بیشتر عمل کرده و با عرضه کارهای پژوهشی گسترده، ماهیت ساختگی این فرقه را نشان دهد.

اثر استاد نجفی نه تنها به لحاظ نشان دادن تاریخچه شکل‌گیری بهائیت، بلکه به دلیل اشمال آن بر یک پژوهش جامع درباره شیخیه نیز اثری ارجمند است؛ زیرا در این باب هم، جز چند کار پراکنده، کار جدی صورت نگرفته است.

پس از گذشت سالها از انتشار آن (۱۳۵۶، تهران، طهوری) لازم بود تا این اثر تجدید چاپ شود. این مطلب توسط معاون محترم آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری با استاد در میان گذاشته شد و پس از موافقت، کتاب حروفچینی و برای تصحیح خدمت استاد فرستاده شد. هنوز استاد بیش از نیمی از کتاب را تصحیح نکرده بودند که دست اجل ایشان را از دامان ایران اسلامی گرفت. کار تصحیح دنبال شد و بحمدالله همان گونه که شاهد هستید این اثر ارجمند در اختیار شما عزیزان قرار گرفته است. نشر مشعر مفتخر است که توفیق یافت این رسالت فرهنگی را به خوبی ادا کند و از این بابت، خدای متعال را شاکر است.

### مقدمه مؤلف

این کتاب نتیجه تحقیقات و کوششی مداوم در طول ۱۵ سال... که در نتیجه مساعدت بی دریغ دوستانان حقیقت و دلسوزان وطن، تنظیم و نگارش آن ۴ سال به طول انجامید.

فصول مختلف کتاب، به هم پیوسته و مرتبط به هم هستند. مجموعه ای است از موضوعاتی که شناخت هر یک از آنها، مستلزم شناخت دیگری است... و در این راه مؤلف را ادعایی نیست، زیرا می داند و معترف است که در این راه بسیارند کسانی که بهتر از او می دانند، و پیش تر و بیش تر از او زحمت بی دریغ کشیده اند.

هدف مؤلف از تألیف این کتاب:

- 1- از نظرگاه علمی، خدمتی است عاجزانه به شناختی بی غرضانه در دو قلمروی تاریخ و عقیده. نه تبلیغ و ردیه.
- 2- از نظرگاه فرهنگی، کوششی است برای آگاهی دادن به نسل جوان و طنمان که همواره در جستجوی هویت فرهنگی خود با استعمار فرهنگی دست به گریبان است.
- 3- از نظرگاه اجتماعی، قدمی است کوتاه در راه شناساندن گروهی که به اتکاء منافع خارجی مصمم به دخل و تصرفاتی در نظام اجتماعی - اسلامی ایران هستند.
- 4- به اعتبار سیاسی، گامی است ناچیز در راه افشای محققانه عاملی از عوامل ضدّ ملی که همواره مورد استفاده گروه های خارجی فشار سیاسی می باشد. تا از این طریق به

وحدت ملی ایران در پرتو نظام ارزشی اسلام خدشه وارد سازند.

بی شک اگر در این راه لغزشی در صفحات کتاب ملاحظه شود، تعصبی نبوده و اگر خطایی باشد، غرضی نیست.

اساس نظریات، نقدها و تجزیه و تحلیل هایی که مؤلف در طول تحقیق و تألیف کتاب متحمل آن شد همانا منابع تحقیقی و موافق بابیان و بهائیان است تا در چهارچوب نظری بهائیت و به محتوای فکری و عملی بهائیان رهنمون شویم.

با سپاس فراوان از الطاف بی دریغ حضرت حجّة الاسلام شیخ محمود حلبی دامت برکاته.

کتاب اول: دعاوی

فصل اول: شیخیه زمینه ساز باییت

پیش از بررسی و شناختی کلی از اصول عقاید شیخیه در خصوص «باییت» و «نیابت امام»، که اساساً مبنای دعوی «بابیان» است، منطقی به نظر می رسد که به شرح حال و تاریخ زندگانی «شیخ احمد احسائی» مؤسس شیخیه و دیگر جانشینان و مشایخ پس از او «اشارتی» مجمل شود:

الف: شیخ احمد احسائی

به استثنای کتاب «روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات» مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری (1) و کتاب «قصص العلماء» مرحوم میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی (2) و ده ها مأخذ و کتب متأخرین و معاصرین غیر شیخی، شش رساله و کتاب موثق شیخی

1. از اکابر علمای امامیه (۱۲۲۶ - ۱۳۱۳ هـ. ق.) استاد مراجع بزرگ شیعه، مرحوم شریعت اصفهانی و سید ابوتراب خوانساری، و سید محمدکاظم یزدی. کتاب روضات الجنات وی، یکی از مهم ترین کتب تراجم و از منابع اصلی کتاب «ریحانة الادب» مرحوم مدرس و «الذریعة» حاج آقا بزرگ تهرانی می باشد.

2. فقیه، ادیب و از علمای مشهور امامیه، از تلامذه مرحوم صاحب ضوابط «آقا سید ابراهیم موسوی». زندگانی همزمان با ظهور شیخیه بوده است، و با زعمای آن، خاصه سید کاظم رشتی، مصاحبت هایی داشته و مستقیماً در جریان حوادث ناشی از اظهار دعاوی بابیه بوده است. صاحب تألیفات عدیده که اشهر از همه کتاب «قصص العلماء» است. «ریحانة الادب» ج ۳، ص ۷۸، «الذریعة إلی تصانیف الشیعة» ج ۳، ص ۲۹۸

در شرح حیات شیخ احمد در دسترس ماست.

اول: رساله ای است به زبان عربی که شیخ احمد، به تقاضای فرزندش «شیخ محمدتقی» در شرح حال خود نگاشته است. این رساله در صفحه ۱۶۶ الی ۱۷۹ از جلد اول کتاب: «فهرست» تألیف شیخ ابوالقاسم ابراهیمی بن زین العابدین کریم خان کرمانی، مشهور به «سرکار آقا» (۱۳۱۴ - ۱۳۸۹ هـ. ق.) چاپ و منتشر شده است.

دوم و سوم: رساله ای است عربی، تألیف «شیخ عبدالله»: فرزند شیخ احمد، که محمدطاهر خان بن حاج محمدکریم خان، عموی سرکار آقا، آن را به فارسی ترجمه و در ۹۶ صفحه در بمبئی به سال ۱۳۱۰ هـ. ق. نشر داده است. چاپ دوم این رساله به انضمام رساله ی «تذکرة الأولیاء» در محرم الحرام 1387 هـ. ق. به قطع رفعی و به نفقه بی بی علویه خاندانی، در چاپخانه سعادت کرمان انتشار یافته است.

چهارم: رساله «تنبيه الغافلین و سرور الناظرین» نوشته آقا سید هادی هندی، از شاگردان سید کاظم رشتی است.

پنجم: کتاب «دلیل المتحیرین» نوشته: سید کاظم رشتی، که متن عربی آن در ۱۳۶۴ هـ. ق. سربا ۱۵۳ صفحه منتشر و ترجمه فارسی آن توسط میرزا رضی، به سال ۱۲۶۱ هـ. ق. چاپ سنگی شده است.

ششم: «هدایة الطالبین» نوشته: حاج محمدکریم خان کرمانی، چاپ سنگی بمبئی و ایران می باشد. این کتاب مجدداً با حروف سربی در ۱۸۸ صفحه، به سال ۱۳۸۰ هـ. ق.، از طرف مدرسه ابراهیمیہ کرمان منتشر شده است.

براساس اقوال مأخذ مذکور، شیخ احمد، از اهالی «احساء»، (1) فرزند زین الدین بن ابراهیم بن قصر بن ابراهیم بن داغر است که در ماه رجب سال ۱۱۶۶ هـ. ق. به دنیا آمد.

اجداد شیخ، تا داغر بن رمضان، همگی پایبند مذهب شیعه اثنی عشری بودند و رمضان بن راشد بن دهیم بن شمروخ بن صوله و... بادیه نشین، مردمی فاقد علم و

---

1. نام اقلیمی است در مشرق عربستان سعودی، نزدیک قطیف که مرکز آن دمّام است.

معرفت، و ناآگاه بر طریقه اهل سنت و جماعت عمل می نمودند(1).

داغر پس از بروز اختلافاتی با پدرش، ترک وطن نمود، و در «مطیرفی» که یکی از قراء «احساء» است، اقامت گزید. وی پس از مدتی از مذهب اجدادی خود دل برید، و به مذهب شیعه اثنی عشری دل سپرد.

شیخ احمد، از چگونگی پشت سر گذاردن کودکی و نوجوانی خود، به استثنای ذکر مقداری از عواطف رقیق مذهبی و احساسات جسجوجرانه (2) یادآور می شود که کتاب «اجرومیّه» و «عوامل» را نزد شیخ محمد بن شیخ محسن به انجام رسانده و قبل از آن در حالی که پنج سال از عمرش گذشته بود، قرائت قرآن مجید را آموخته است.

در سال ۱۱۸۶ هـ. ق. یعنی پس از آنکه بیست سال از عمرش گذشته بود، ترک موطن نمود و به منظور کسب معارف و فیض مواهب، عازم کربلائی معلی و نجف اشرف گردید(3).  
و در درس و مجالس بحث مشاهیر علمای دینی وقت: مرحوم آقاباقر وحید بهبهانی(4)،

---

1. از این رو شیخ احمد تنها در برابر اسم داغر، اولین جد شیعی خود جمله «غفر الله لهم اجمعین» را اضافه می کند.

2. از آن جمله: ۱ - «قریه ای که مسکن ما بود اهلش را به ملامتی و معاصی حرص تمام بود... و من چون بر مجالس ایشان می گذشتم، در گوشه ای با اطفال می نشستم. تنم در میان بود و روحم متعلق به عالم بالا». ۲ - «طالب خلوت و مایل عزلت بودم و کوه و بیابان را دوست می داشتم». ۳ - «از مجاورت خلق و معاشرت ایشان متوحش و پریشان بودم و پیوسته در اوضاع روزگار فکرت نموده عبرت می گرفتم». - رساله شیخ عبدالله، ص ۴، باب دوم.

3. مرحوم میرزا محمد تنکابنی در «قصص العلماء» می نویسد که: «شیخ احمد در زادگاه خود، بر کتابخانه «ابن ابی جمهور» (از اکابر علمای امامیه، احسانی متوفی حدود ۹۰۱ هـ. ق.) دست یافته بود»؛  
قصص العلماء، ص ۳۵، ولی زعمای شیخیه در مورد مطلب مذکور اظهار شک کرده اند. همچنین در شرح احوال ابن ابی جمهور، الکنی والألقاب، ترجمه: محمدجواد نجفی، ج ۱، ص ۳۴۰

4. متولد ۱۱۱۶ هـ. ق. ، متوفی 1205 هـ. ق. حدوداً. مشهور به آقا، از اکابر علمای امامیه، علامه ثانی و محقق ثالث و شاگرد مرحوم «سید صدرالدین قمی» شارح و افیه بوده است. مرحوم پدرش از شاگردان مرحوم شیخ جعفر قاضی و ملا میرزای شیروانی و علامه مجلسی بوده است. مرحوم مغفور آقا، پس از سکونت در بهبهان، مقیم کربلای معلی شدند و در رواق شرقی حرم مطهر امام حسین (علیه السلام) مدفون گردیدند. رحمة الله علیه.

مرحوم آقاسیدمهدی بحر العلوم، (1) مرحوم شیخ جعفر بن شیخ خضر (2) و مرحوم میر سید علی طباطبائی (3) حاضر گشت (4). تا اینکه پس از ارائه شرحی بر کتاب «تبصره علامه حلی (5)» از جانب مرحوم آقاسیدمهدی بحر العلوم، مرحوم مبرور آقا سید علی صاحب ریاض، مرحوم مبرور شیخ جعفر بن شیخ خضر و... به اخذ درجه اجتهاد در روایت و درایت نائل گردید (6).

دقت و توجه در متن صورت اجازات، به خوبی نمایانگر مراتب والای فضل و کمال شیخ است. تا آنجا که به تصدیق همگان، شیخ احمد پس از دستیابی به چنین مقامی، کراراً مورد احترام و ستایش قرار گرفته است. و سید، پس از ملاحظه رساله «قدر (7)» شیخ،

1. [به گفته و تصریح مرحوم مدرس در «ریحانة الأدب»، علامه دهر و وحید دهر، سید محمدمهدی بحر العلوم (متولد ۱۱۵۴ هـ. ق. ، متوفی ۱۲۱۲ هـ. ق. حدوداً)، مردمک چشم علمای روزگار، جامع معقول و منقول، از اکابر عصر خود، صاحب کرامات، استاد مسلم مرحوم «آقا سید جواد عاملی» صاحب «مفتاح الكرامة» و مرحوم «سید محمداقبر رشتی»]

2. متوفی ۱۲۲۷ هـ. ق. ، مشهور به «کاشف الغطاء»، از اکابر علمای امامیه و اعظم فقهاء و مجتهدین اثنی عشریه و از تلامذه او می توان به مرحوم «صاحب جواهر»، مرحوم «صاحب مفتاح الكرامة» و مرحوم صاحب «هدایة المسترشدين» اشاره کرد.

3. متوفی ۱۲۳۱ هـ. ق. ، معروف به «صاحب ریاض»، فقیه اصولی، منتبع محقق، وحید العصر و مرجع اکابر طراز اول وقت و از تلامذه او مرحوم «صاحب ضوابط»، و «شریف العلمای مازندرانی» و مرحوم «حاجی کرباسی» و مرحوم «حاج سید محمداقبر حجة الاسلام» و «ملا محمدرضا برغانی»]

« 4. فهرست»، ج ۲، ص ۲۰۳

« 5. تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین » کتابی است در فقه امامیه، که صدها شرح از جانب فقهایی شیعه بر آن نگاشته و منتشر شده است. مراجعه شود به چاپ اسلامی، تهران، ۱۳۴۸، به اهتمام و انضمام فقه فارسی مرحوم «حاج شیخ ابوالحسن شعرانی» رحمه الله.»]

شرح شیخ احمد به نام «صراط الیقین» در مجموعه آثار شیخ: «جوامع الکلم» منتشر شده است. این شرح تنها شرح طهارت از کتاب «تبصره» است.

6. نکته مهم این است که تاریخ اجازه ایشان که بعضی از شیخیه گفته اند در سن ۲۰ سالگی از مرحوم سید اخذ کرده است، درست نیست و سرکار آقا هم در جلد اول کتاب «فهرست»، صفحه ۲۰۵ متعرض این معنی شده است. با توجه به اینکه تاریخ اجازه ۲۲ ذی الحجة سال 1209 هـ. ق. بوده است، در نتیجه سن شیخ در هنگام اخذ اجازه ۴۳ سال بوده است. ۲۳ سال پس از کسب معارف اسلامی.

7. البته در کتاب «جوامع الکلم»، صص ۱۴۱ - ۱۵۰، ج ۲، رساله ای به نام «قدریه» مندرج است که شیخ احمد آن را به خواهش شیخ عبدالله بن دندن در شرح کلمات مرحوم سید شریف نوشته اند. ولی آیا مسائل این رساله، منطبق با همان رساله ای است که شیخ به مرحوم بحر العلوم داده؟ نمی دانیم!



فضل و کمال شیخ را بسیار ستوده است.

«حاج محمدخان کرمانی»، در کتاب «هدایة المسترشد (1)» قسمت های از صورت اجازات مرحوم میروور «شیخ احمد دمستانی»، «آقا میرزا مهدی شهرستانی»، «شیخ حسین درازی»، «آقا سید علی طباطبائی»، «آقا سید مهدی طباطبائی بحر العلوم» و «شیخ جعفر نجفی» را که مدعی است عیناً در نزدشان محفوظ و نگهداری می شود، نقل کرده است. بی شک ارائه بعضی از آنها، به خاطر توجه بیشتر به تأکید مشایخ عصر نسبت به مقام دینی شیخ، که بعدها یکی از دلایل اساسی تأیید عقاید و روش شیخ از جانب شیخیه به شمار می آید، ضروری است.

### صورت اجازه مرحوم میروور آقا سید علی طباطبائی

#### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله علي نعمه المتواترة و آياته المتكاثرة و الصلوة علي سيد أهل الدنيا والأخرة محمد و عترته الطاهرة، و بعد فيقول العبد الخاطي ابن محمد علي الطباطبائي - أوتي كتابه بيميناه و جعل عقباه خيراً من دنياه - : إن من أغلاط الزمان وحسنات الدهر الخوان، اجتماعي بالأخ الروحاني والخل الصمداني، العالم العامل و الفاضل الكامل، ذي الفهم الصائب والذهن الثاقب، الراقي أعلى درجات الورع والتقوي والعلم واليقين، مولانا الشيخ أحمد بن الشيخ زين الدين الإحساني - دام ظلّه العالی - ، فسألني بل أمرني أن أجزيه له ما صحّ لدي إجازته و اتضح علي روايته من مصنفات علمائنا الأبرار و فقهاننا الأخيار بالأسانيد المتصلة إلي الأئمة الأطهار وخلفاء الرسول المختار، سيما الكتب الأربعة الشهيرة كالشمس في رابعة النهار : الكافي والفقهي والتهديب والاستبصار و سایر كتب شيخ الطائفة المحققة، و مروّج

. [صص ۵۶ - ۶۱، این کتاب را حاج محمدخان در رد کتاب «هدیه النملة إلي مرجع الملة» مرحوم «میرزا محمدرضا همدانی» نگاشته است.

الشریعة والطريقة الحقّة، وكتب سيد المرتضى الملقب بعلم الهدی، وكتب آية الله العلامة و حجته الخاصة علي العامّة، و كتب الموليين الرشیدین الشهیدین السعیدین، و سایر كتب علمائنا المتقدمین والمتأخرین - رضوان الله تعالی عليهم أجمعین - سيما كتب شيخی الرباني و والدي الروحاني، مؤسس ملة سيد البشر في رأس المائة الثانية عشر، خالي العلامة وأستاذي الفهامة، الأجلّ الأفضّل الأكمل مولينا محمداقبر بن محمد أكمل - قدس الله فسيح تربته و أسكنه بحبوبة جنّته - فأجزت له - دام مجده - رواية جميع ذلك... الخ.

### صورت اجازه مرحوم میروور آقا سید مهدی طباطبائی بحر العلوم

#### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي رفع درجات العلماء، و جعلهم ورثة الأنبياء و خلفاء الأوصياء، و فضل مدادهم علي دماء الشهداء، و الصلوة و السلام علي رسوله المبعوث بالشریعة الغراء و الحنفية البيضاء محمد و آله الأئمة الأئمة والقادة الأدلاء، ما اظلت الخضراء و اقلت الغبراء، و انيعت ثمار العلم في طروس العلماء، و اترعت كؤوس الفضل من دروس الفضلاء، و بعد فلما كان من حكمة الله البالغة و نعمه السابغة أن جعل لحفظ دينه و أحكامه علماء مستحفظين لشرایعه و أحكامه، صار يتلقّي الخلف عن السلف ما استفظوا من علوم أهل العصمة [الحكمة (1)] و الشرف، فبلغوا بذلك أعلي المراتب و نالوا به أتم المواهب، و كان ممن أخذ بالحظّ الوافي [الوافر (2)] الأسني و فاز بالنصيب المتكاثر الأهنی: زبدة العلماء العاملين و نخبة العرفاء الكاملين، الأخ الأسعد الأمجد، الشيخ أحمد بن الشيخ زين الدين الإحساني - زيد

1 شرح الزيارة الكبيرة، شيخ احمد احسائي، ج ١، صص ٢١ - ٢٢ .

2 شرح الزيارة الكبيرة، شيخ احمد احسائي، ج ١، صص ٢١ - ٢٢ .

فضله و مجده، و علا [أعلي (1)] في طلب العلي جدّه - و قد التمس منّي - أيده الله تعالى - الإجازة في رواية الأخبار الواردة عن الأئمة الأطهار - عليهم سلام الله آناء الليل والنهار - عني عن مشايخي الأعظم الأجلة و وسائطي إلي رؤساء المذهب و الملة، فسارعت إلي إجابته و قابلت التماسه بإنجاح طلبته؛ لما ظهر لي من ورعه و تقواه و نبهه و علاه، فأجزت له و قه الله ... الخ.

صورت اجازة مرحوم مبرور شيخ جعفر بن شيخ خضر

### بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، الحمد لله الذي أبرز أنوار الوجود من ظلمات العدم، و أبان بتغيير العالم أنه المتفرد بالأزلية و القدم، و جعل دين نبينا محمد - صلي الله عليه و آله - من بين الأديان كثار علي علم، و ختم به الأنبياء و بأمته ختم تمام الأمم، و أيده بالمعجزات الظاهرات بين العرب و العجم، و نصره بالآيات الباهرات المسمعات أهل السمع و الصمم، و بعلي حجة الله الراقي علي أشرف كتفين بأشرف قدم، و آله الذين تشرفت بهم بقاع مكة و البيت و الحرم - صلي الله عليهم ما خضع خاضع أو خشع خاشع من خشية باريء التسم - أما بعد فإن العالم العامل و الفاضل الكامل، زبدة العلماء العاملين، و قدوة الفضلاء الصالحين، الشيخ أحمد ابن المرحوم المبرور الشيخ زين الدين؛ قد عرض علي نبذة من أوراق تعرّض فيها لشرح بعض كتاب تبصرة المتعلمين لحجة الله علي العالمين، و رسالة صنّفها في الرد علي الجبريين، مقويًا فيها لراي العدلين، فرأيت تصنيفاً رشيقاً قد تضمن تحقيقاً، و تدقيقاً قد دلّ علي علو قدر مصنّفه و جلالة شأن مؤلفه، فلزمني

1 شرح الزيارة الكبيرة، شيخ احمد احسائي، ج ١، صص ٢١ - ٢٢ .

أن أجزيه بعد ما استجازني أن يروي عني ما رويته عن أجازني، كشيخي زبدة الأوائل و الأواخر، مشيد دين الصادق و الباقر، أستاذ الكل في الكل، مولانا المرحوم آقا محمدباقر و شيخي أستاذ الجميع علي الإطلاق و فريد العصر في جميع الآفاق مشيد مذهب أهل العدل في رأس المأتين بعد الألف من هجرة سيد الثقلين، السيد مهدي الطباطبائي - لا برج الزمان بأيام وجوده مزهراً، و الكون ببقاء جنابه فرحاً مستبشراً - عن مشايخهم الأعلام حتي تتصل السلسلة بالأئمة المعصومين - عليهم أفضل الصلوة و السلام - و لا سيما ما في الكتب التي عليها المدار، من الكافي و التهذيب و الفقيه و الاستبصار، و كذا ما في الوسائل و البحار ... الخ.

شيخ احمد احسائي، پس از شیوع بیماری طاعون (1) در عراق، به موطن خود بازگشت. و مریم بنت خمیس آل عصري را به نکاح خود در آورده، چهار سال در بحرین اقامت گزید. و پس از وفات فاطمه بنت علي بن ابراهيم، جده فرزندش «شيخ عبدالله» عزم عتبات نمود. پس از مراجعت در محله «جسر العبيد» بصره توقف کرد. از آنجا به «نورق» رفته، پس از سه سال توقف، در سال ١٢١٦ هـ. ق. در حالی که «وهابیان (2)» در کربلا

1. در کتاب «مکتب شیخی» نوشته «هانری کرین»، ترجمه دکتر فریدون بهمنیار به ص 28 اشتباه نوشته شده است: «در ۱۲۰۹ ه. ق. وبای شدیدی به این اقامت خاتمه داد» طاعون، صحیح است نه وبا.

2. مرحوم «آقا سید محمدجواد عاملی» از اکابر علمای امامیه که خود شاهد حمله و هابیان بوده است می نویسد: در سال 1216 ه. ق. (روز عید غدیر) به مشهد حسین) علیه السلام (غارت بردند. مردان و کودکان را کشتند. اموال مردم را گرفتند و در بی احترامی نسبت به آستان مقدس زیاده روی کردند و آن را ویران ساختند و از ریشه درآوردند. «مفتاح الکرامة» خاتمه ج ۵، ص ۵۱۲، و دکتر عبدالجواد کلیددار که خود کربلایی است می نویسد: «سعود» پس از محاصره شهر سرانجام وارد آن گردید. و کشتار سختی از مدافعین و ساکنان آن نمود... سپاه و هابی چنان رسوایی در شهر به بار آوردند که به وصف نمی گنجد. امیر سعود پس از آنکه از کارهای جنگی فراغت یافت، به طرف خزینه های حرم متوجه شد. هر چه در آنجا یافت برداشت. «تاریخ کربلا و حائر حسین»، ترجمه صدر هاشمی، ص ۲۰، «تاریخ المملكة العربية السعودية» ج ۱، ص ۹۷، «روضة الصفاي ناصري» ج ۹، ص ۳۸۱، و «اربعة عشرون من تاريخ عراق الحديث» ص ۲۳۳

قتل و غارت می کردند. به بصره بازگشت. و از آنجا به خاطر دوری از مردم به یکی از قراء بصره به نام «حبارت» پناه جست و باز به بصره برگشته، از آنجا به قریه «تنویه» نقل مکان داد. که محیط آنجا هم موافق طبع نیافتاد و در سال ۱۲۱۹ ه. ق. به قریه ای به نام «اصفاوه» به سفارش عبد المنعم بن سید شریف جزائری که از مشاهیر آن منطقه بود عزیمت نمود و آنگاه به قریه ای از قراء واقع بر شعبه ای از شعب شط فرات موسوم به «شط الکاکر» «سپس به «ذورق» آنگاه به بصره و پس از آن عتبات را محل اقامت نمود، تا اینکه تصمیم گرفت جهت زیارت مرقد امام رضا) علیه السلام (هشتمین امام شیعیان به ایران سفر کند.

#### 1/الف: در دربار قاجاریه

در سال ۱۲۲۱ ه. ق. شیخ احمد بر سر راه خود، در حالی که 54 سال از عمرش می گذشت، عازم یزد گردید. و طبق تأیید همه محققان شیخی و غیر شیخی ورود شیخ احمد از جانب علمای امامی مذهب یزد که از سوابق تحصیلی و اجازات روایتی او کم و بیش آگاه بودند، با استقبال و احترام همراه بود. ولی شیخ احمد با وجود اصرارهای مکرر اهالی یزد، ترک یزد کرد. و با قبول وعده بازگشت عازم مشهد شد. سپس در مراجعت به یزد، به گفته «شیخ عبدالله»: «چون ایشان را (منظور مردم یزد) لایق و شایق دید، اجابت فرمود، بعض عیال را به مصاحبت علی و سید صالح و خلیفه بن دیرم از راه شیراز و بهبهان و ذورق روانه بصره کرد. و خود با یکی از زوجات و سید حسین در یزد اقامت گزید و بنای دعوت نهاد. (1)...

در اندک مدتی بر اثر تبحر و دقتی که در طرح مسائل دینی از خود نشان می داد، در مدارس علوم دینی ایران، مشهور و زبانزد اهل علم گردید.

فتحعلیشاه قاجار، چون از شهرت شیخ احمد مطلع شد، و شاید به خاطر این که قبل از دستیابی شیخ به زعامت دینی شیعیان، او را موافق حال کند و زمینه دوستی را قبل از به اقتدار رسیدن فراهم سازد، اظهار اشتیاق نمود که به هر نحوی شده است، شیخ را البته

برای دیدن و در عین حال وابسته به دربار خود کردن که سیاست داخلی درباریان قاجار در قبال همه بزرگان اهل دین مقتضی آن بود، به سوی تهران دعوت کند. و خود نامه ای به این مضمون خطاب به شیخ احمد نگاشت:

«اگرچه مرا واجب و متحتم است که به زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص و عام مشرف شوم، چراکه مملکت ما را به قدوم بهجت لزوم خود منور فرموده لکن مرا به جهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود روانه یزد گردم، لااقل باید ده هزار قشون همراه آورده و شهر یزد وادی است غیرذی زرع و از ورود این قشون اهل آن ولا، البته به قحط و غلامیت خواهند گشت، و آشکار است که آن بزرگوار راضی به سخط پروردگار نیست. والا من کمتر از آنم که در محضر انور مذکور کردم، چه جای آنکه نسبت به آن بزرگوار تکبر و رزم و پس از وصول این مکتوب هرگاه ما را به قدوم میمنت سرافراز فرموده قیاماً المطلوب والا خود به ناچار اراده دار العباده خواهم نمود(1)». ...»

در منابع معتبر طریقه دینی شیخیه، از این نامه تلویحاً به عظمت، و یکی از نشانه های والایی شخصیت شیخ قلمداد کرده اند (2) مضافاً این که نامه های فتحعلیشاه را که حاوی مقداری سؤالات دینی است، مزید بر این امر نموده اند.

باتوجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان فتحعلیشاه قاجار، و نفوذ مأموران خارجی و دست اندازی روسیه و انگلیس و فرانسه و عثمانی به سرحدات ایران، آنهم در سال ۱۲۲۳ هـ. ق.، که مخاصمه و جنگ های شدید با سرداران روسی از جمله «کدویج» در ماجرای «ایروان» و «نخجوان»، فتحعلیشاه قاجار طی نامه ای (رمضان ۱۲۲۳ هـ. ق.) سؤالاتی خدمت شیخ احمد احسانی مطرح کرده که همراه با پاسخ شیخ در رساله ای که بعدها به نام «خاقانیه (3)» نامیده شده، از طرف مدرسه دینی شیخیه در ایران چاپ و منتشر شده است. در رساله مذکور سؤالات! فتحعلیشاه را چنین می خوانیم:

« . [شرح حال»، ص ۲۴، کشکول حاج سید علی حسین یزدی میبیدی، ص ۲۰۹، مشارالیه از تلامذه فاضل اردکانی و شیخ العراقین شیخ عبدالحسین تهرانی بوده است.

2. از جمله کتاب: «هدایة الطالبین»، ص ۳۹.

3. این رساله در جلد اول کتاب «جوامع الکلم»، ص ۱۲۰ - ۱۳۰، و در «فهرست»، ص ۳۰۳، چاپ شده است.

1- استفسار از کیفیت نکاح اهل جنت.

2- اهل جنت بیش از چهار زن عقده می توانند تزویج نمایند یا نه؟

3- استفسار از احوال مختلفه که بر انسان وارد می شود از قبیل حزن و سرور و اقبال بر طاعات و معاصی و حال آنکه سبب ظاهری ندارد؟

4- سؤال از کیفیت موت و مفارقت روح و نزول در جنت مثالی که آیا با بدن مثالی است یا جسم دنیوی؟

5- تنعم جنت مثل تنعم دنیا است یا طور دیگر است؟

و در سال ۱۲۳۴ هـ. ق، در رساله «سلطانیه (1)» سؤالات فتحعلیشاه را چنین می خوانیم:

1- سؤال از تفاضل میانه ائمه اطهار (علیهم السلام) و تعیین فاضل و مفضول ایشان؟

2- سؤال از مراتب نبوت و ولایت و آنچه متعلق به اینها است.

«شیخ احمد» ضمن پاسخ به این سوالات و سوالات شاهرزاده «محمدعلی میرزا دولتشاه (2)» نسبت به دربار قاجار عنایت خاص ابراز داشته و مدح و ثنای از آن را به حدی فزونی بخشیده که فحوای کلام تملق و گزافه گویی را آشکارا نشان می دهد از جمله:

1- در «رساله سلطانی» جلد دوم، «جوامع الکلم» صفحه ۲۴۴ خطاب به فتحعلیشاه قاجار چنین می نویسد:

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين. أما بعد فيقول العبد المسكين احمد بن زين الدين احسائي: أوردت علي من ناحية الرفيعة السامية، و الجهة المنيعة العالية، ناحية الجناب المكين، عز المؤمنين و حامى الملة والدين، طالب الحق واليقين، مسفر الملوين، و قرّة العين،

1 این رساله در ۵ صفحه در کتاب «جوامع الکلم» ج ۲، ص ۲۴۵، چاپ شده است و در کتاب، «فهرست»، ص ۳۰۴

2. متخلص به دولتشاه، پسر بزرگ فتحعلیشاه قاجار از زن گرجی او است (۱۲۰۳ - ۱۲۳۷ هـ. ق.). وی پس از عباس میرزا نایب السلطنه پسر چهارم فتحعلیشاه، رشیدترین اولاد او است «رجال ایران»، ج ۳، ص ۴۳۰

و جامع کلّ زين، سلطان البرّين و خاقان البحرين، حافظ الأمان و مارس أهل الإيمان، عالي القدر و الشأن، و سامي الرّقة و المكان، السلطان بن السلطان و الخاقان ابن الخاقان بن خاقان السلطان، فتحلي شاه، شدّ الله عضده، و هزم الله به جنود الكافرين و المنافقين، و شدّ الله بما يمده من التصر جيوش المعتدين، و شدّ بنيان سلطنته بالإمداد و التحصين، و مدّ الله ظلال عزّه و نصره علي جميع المؤمنين، بحرمة الميامين و خير الخلق أجمعين محمد و آله الطاهرين - صلوة الله عليهم أجمعين - أمين رب العالمين.

2- در رساله «خاقانی» رساله پنجم، «جوامع الکلم»، جلد اول، صفحه ۱۲۰، خطاب به فتحعلیشاه قاجار می نویسد:

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين. أما بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحسائي: إنّ حضرة جناب العالي الشأن الوثيق الأركان، حاوي السلطنتين: سلطنة العقل و الفهم و سلطنة الملك و السلطان، و فخر الملوك الرياسة و السلطان، و فجر النور إذا استبان، معزّ المؤمنين ببسط الإحسان، و مدلّ كلّ متمرّد فتان، ظلّ الله علي عباده المؤمنين بالأمان و حصنه المنيع البنيان، الحافظ لحوزة هذه الدّين عن استيلاء أهل الأديان، و حافظ الإسلام و الإيمان، المحفوظ بعين الملك الدّيان من شرّ كلّ جبار و شيطان، من مرده الإنس و الجنّ، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان فتحلي شاه، الممدود بالتصر من مدد الرحمن، أدام الله دولته و خلد سلطنته و حفظه، و ألقى في قلوب العباد محبّته و رفع علي الملوك رتبته، أللهم فكما وهبت له

الحكمتين: حكمة الفطنة، و حكمة السلطنة، فهب له من فضلك في هذه الدنيا طول البقاء، و مكته في الأرض كما يشاء، واجعل به عندك حسن اللقاء، و توّجه بتاج التّصر من مدد قوتك القاهرة، و ألبسه جمال هيبتك الباهرة، واجعل عاقبته إليّ نعيم جنة الدنيا و نعيم جنة الآخرة، فإنّ ذلك عليك سهل يسير، و أنت عليّ كلّ شيء قدير و بالإجابة جدير، أمين ربّ العالمين.

3- در رساله «مسائل فقهيه»، جلد دوم، «جوامع الكلم» صفحه ۲۲، خطاب به شاهزاده محمدعلي ميرزا چنين مي نويسد:

### بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

الحمد لله ربّ العالمين، و صلّي الله عليّ محمّد و آله الطّاهرين. أمّا بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحسائي: أنّه قد وردت إليّ مسألة شريفة، تشتمل عليّ أبحاث لطيفة من الجئات، العالي الشأن، شديد الأركان، عضد الدولة الغزّاء و ركن السلطنة الزهراء، حليف السعادة و جليل الرفادة، المحترم الأعظم و الأجلّ الأكرم، ذي الطالع المسعود الأشمّ، الأميرزاده محمد عليّ الشاهزاده زاده الله إرفاده و أجزل إمداده بنصره و تأييده، و مدّ ظلاله و شفقتة و رأفته عليّ عباده، و أحيي بماء تعطفه و بركة شفقتة ميت بلاده، إنّّه عليّ كلّ شيء قدير، و بالإجابة جدير، و هي قوله الشريف، أصلح الله أحواله و بلّغه من الخيرات مآله في مبدئه و ماله أمين.

4- در رساله «صوميّه»، جلد دوم، «جوامع الكلم»، صفحه ۱، خطاب به شاهزاده محمد عليّ ميرزا چنين مي نويسد:

### بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

الحمد لله ربّ العالمين، و صلّي الله عليّ محمّد و آله الطّاهرين، أمّا بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحسائي: أنّه قد أمرني من يجب عليّ

طاعته، و تلزم عليّ إجابته، و هو ذو الشأن الرفيع، و العزّ المنيع، و الرأي البديع، معزّ الدّين و ناصر المؤمنين، مرغم أنف الباغين، و كاسر شوكة المعتدين، الركن الأقويّ للدولة الزّاهرة، و العضد الأعليّ للسلطنة المنيرة الفاخرة، ذي الذّكر المستطاب لديّ أوليّ الألباب، و نسل الأماجد الأنجاب، حليف السعادة، و كعبة الإفادة، ابن السلطان ابن السلطان، و نجل الخاقان بن الخاقان محمدعليّ الشاهزاده أدام الله إمداده و نصر أجناده، و رفعه عليّ أعليّ مراتب العزّ و الشرف و زاده، أمين ربّ العالمين، أمرني لعالي همّته، و عظيم عزيمته، خلدالله دعائم دولته بما يتعلّق بأمر آخرته، أن أكتب في قصّة أحكام الصيام.

5- در رساله «عصمة رجعت»، جلد اول، «جوامع الكلم»، رساله دوم، صفحه ۱۴، شاهزاده محمدعليّ ميرزا را چنين خطاب مي كند:

### بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

الحمد لله جزيل النّعم و الآلاء، و جميل الإفضال و العطاء، و حسن البلاء و جليل العظمة و الكبرياء، و صلّي الله عليّ محمّد و آله النبلاء، الذين خصّهم بالعصمة و الولاء، و جمّلهم بأكمل الثناء، و جعلهم ملوك الدنيا و الآخرة و الأوليّ، و صلّي الله عليه و عليهم مادامت الأرض و السّماء، أمّا بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين الإحسائي: أنّ حامي حوزة المسلمين و ناصر الدّين و معزّ المؤمنين، العضد اليميني للسلطنة البهية و الركن الأقويّ للدولة السنية، حليف السعادة و جليل الإفادة و رافد الرفادة، كعبة الكرم و حزم الشيم و الموليّ المحترم، الشاه بن

الشاه بن الشاه محمد علي ميرزا الشاهزاده، ادام الله تأييده و إمداده و أشاد نصره و إفاده و أيده بالنصر هو و أجناده، و حفظه هو و أولاده، و سدده و سدّد له نظام دولته علي ما أحبّه و

أراده، و أصلح بما تقرّب به عينه معاده، و ختم أحواله و أعماله بالسعادة، إنّه سميع الدعاء، لطيف لما يشاء، و هو علي كلّ شيء قدير، و بالإجابة لمن دعاه جدير، رحم الله من قال آمين، فإنّ في ذلك صلاح الدنّيا و الدّين، قد أمر محبه و داعيه أن...

6- در رساله «شاهزاده محمود»، جلد اول، «جوامع الكلم» صفحه ۲۰۰، شاهزاده را چنین خطاب می کند:

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين، و صلّي الله علي محمد و آله الطاهرين. أما بعد فيقول العبد المسكين أحمد بن زين الدين المطيرفي الإحسائي الهجري: أنّ الجناب العالي الشامخ، و العلم الجالي الباذخ، ركن الدولة الركين، و عضد السلطنة المتين، كعبة الوافدين، و عزّ الدّين و ناصر المؤمنين و ملجأ المضطّرين، حليف السّعادة و عظيم الرفادة المحترم، محمود الشاهزاده ادام الله عليه إمداده، و أنعم عليه زاده، و بلغه في الدارين مراده، بحرمة الميامين محمد و آله الطاهرين.

تمامی این اسناد تاریخی نشان می دهد که «تملق گویی» شیخ، نسبت به فتحعلیشاه و شاهزادگان قاجار یک شیوه همیشگی بوده است. و در واقع یکی از دلایل این مسأله که به تصریح مرحوم میرزا محمد تنکابنی در صفحه ۴۲ کتاب «قصص العلماء»: «شیخ احمد در هر بلد مطاع و موجد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت...»

بعدها مشایخ شیخیه کرمان، در مدح صاحبان قدرت قاجاری، شیوه افراط در مدح را تقلید کردند. تا به این مناسبت، موقعیت اجتماعی خود را به اتکای قدرت های محلی و کشوری وقت، تثبیت، از این طریق مصالح دنیوی خود را تحکیم بیشتری بخشند، با رعایت بی طرفی باید گفت در غیر این صورت و با حسن نظر، پاسخ این سؤال چه خواهد بود؟

دلیل ارتکاب به چنین تملق گوییهای خلاف واقع چه بوده است؟

جهت اثبات این مسأله که مشایخ شیخیه... شیوه شیخ را دنباله روی و تقلید کردند، به ذکر نمونه هایی از چنین تقلیدی مصلحتی، توسط «حاج محمدکریم خان «سوم رئیس سلسله شیخیه کرمان بسنده می کنیم:

1- وی در رساله «ناصریه»، صفحه ۲۹۷، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی»، چاپ اول، مدرسه ابراهیمیه کرمان، می نویسد:

...چون در زمان سعادت قران دولت جاوید مدت اعلی حضرت ظل الله، پادشاه دین پناه؛ اعنی سلطان عدالت گستر و خاقان عطوفت سیر، حامی حوزه اسلام و مسلمین، مشید ارکان ملت و دین، مؤسس بنیان مذهب و آئین، جامع هردو ریاست یعنی سیف و قلم و مالک هردو سیاست یعنی علم و علم، عزت بخشای اهل ایمان و وفاق و ذلت قرای اهل طغیان و نفاق، کشت زار آمال مؤلف رابارنده سحاب گهرریز و روان بدسکال مخالف را سوزنده شهاب شررخیز، معدن فضل و کرم و منبع حزم و همم، دادگر شهریار باعدل و داد و کرم گستر کامکار عطوفت نهاد، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان و الخاقان بن الخاقان، ابوالفتح

والنصر والظفر ناصرالدين شاه غازي، رفع الله الولاية سلطنته و شيدالله بنیان مملکت، و نصرالله أعوانه في الدين والإيمان، و خذل من عاداه من أهل الشرك والطغيان، و أمضي سيفه علي هامات المنافقين، و أيد به الملة والدين بحق محمد و آله الطاهرين، عليهم صلوات المصلين. از غایت رأفت و عطوفت که منظور نظر والا همت ایشان بود تا هرگروهی از خرد و بزرگ آن نهال عنایت را در ظل عطوفت آسوده و هر قومی از وضیع و شریف آن کهف کفایت را در کنف رأفت و رحمت غنوده باشند. ...»

2- حاج محمدکریم خان، در زمانی که «انگلیسی ها» به بندر بوشهر کشتی جنگی آورده، قشون پیاده می کردند، به دستور ناصرالدين شاه قاجار، رساله ای در جهاد با اعدای مسلمین تألیف و تصنیف کرد که آن را «ناصریه» نام نهاد (1). حاج محمدکریم خان در این رساله به خاطر اظهار تملق، از قدرت سیاسی و نظامی حکومت ناصرالدين شاه در مقابل

« . انظري به قرن بیستم»، ص ۳۲

نفوذ انگلیسی ها در «ایران و هند» به گزافه یاد کرده، در صفحه ۲۹۸، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی» (چاپ اول، چاپخانه سعادت، کرمان)، آن را توصیف می کند:

«طایفه کفره انگلیس از مدارای اولیای دولت قاهره آن حضرت مغرور خاسته و جسور گشته، اندیشه اغتشاش مملکت ایران - صانهاالله عن طوارق الحدثن - را به خاطر گذرانیده است. عدوان و تطاول به بندر ابوشهر بازداشتند و اندازه خویش از دست بگذاشتند و در زمانی که از کثرت امن و امان خطه ایران به حفظ ثغور حاجت نبود و از این جهت بندر ابوشهر خالی از جنود مسعود و آنگهی که طایفه انگلیس در وثاق عهد و میثاق شاهنشاه آفاق بودند و علی الاصل به دولت خواهی و اخلاصورزی اظهار ارادت می نمودند، مکر و شید و غدر و کید آغاز نهاده، خویش را به نقض عهد و میثاق و شقاق و نفاق به نزد جمیع اهل دول رسوا و مفتضح ساختند و بدین مکر و دخل در نزد همه اهل دول معروف گردیده و مورد طعن و لعن، آمده بغتتاً از خلیج فارس بیرون آمده، بندر ابوشهر (1) را متصرف شده و غافل از اینکه سلطان ایران و شهنشاه زمان اگر تا کنون با آن فرقه دون مدارا فرموده، از غایت رأفت و رحمت بوده و محض آنکه جمیع فرق از نکوخواهان و بداندیشان در کنف رأفت و رحمت ایشان بیاسایند و اگر بنای انتقام و زیر و زبر کردن بنیان آن قوم طعام باشد به اندک اشارت امنای دولت قاهره آن حضرت خاک بنیاد دولت ایشان را به آسمان رسانیده و استیلا و شکوه آن گروه را از سرحد ایران بلکه مملکت هندوستان، دوان دوان به سامان اصلی ایشان می رسانند چنانکه مقاومت نیارند و مخاصمت نتوانند. چنانکه بسیاری از بلاد مشهوره روی زمین سابقاً سلاطین اسلام را از در طاعت و تمکین در زیر نگین بود. ...»

امروز مسلمین همان مسلمین اند؛ بلکه هزار نوبت قوت ایمان و دین ایشان زیاد گشته و مکننت و ثروت ایشان از پیش در گذشته و مرایشان را - بحمدالله الملک المنان - سلطانی است دین پرور و معدلت گستر و از هر جهت با ثروت و شوکت و مکننت و قدرت و همین قدر که رأی جهان آرایش قرار گیرد و به خاطر مبارکش بگذرد به اسهل و جهی سرحد ایران بلکه ناحیه هندوستان از لوٹ آن بی دینان پاک خواهد شد. ...»

1 بندر بوشهر.

3- همچنین، در صفحه ۳۰۱ از «رساله ناصریه» می نویسد:



«سلطان ایران مروّج مذهب و آیین است نه تارک ناموس ملت و دین و اولیای دولت ایران یک رنگ و صداقت شعارند، نه هوس پیشه و غدار و...»

4- در کتاب «سلطانیه»، صفحه ۳ (چاپ دوم، مدرسه ابراهیمیہ کرمان) خطاب به «ناصرالدین شاه قاجار» می نویسد:

«سلطان سلاطین جهان و خاقان خواقین زمان، مالک داد و کرم و مجد و شأن و صاحب عزم و هم فضل و احسان، اصحاب غرابت و ضلالت و طغیان، آسمان فخامت و شهریاری، آفتاب شهامت و کامکاری، منبع بینش و کیاست و جامع انواع ریاست و سیاست، السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان، شاهنشاه اسلام پناه، ابوالمظفر اعلی حضرت ناصرالدین شاه غازی - ادام الله ایام سلطنته و شید بنیان مملکتہ مادامت السنة واضحة المنار و الملة لایحة الاثار - که از آغاز سلطنت تا حال پیوسته در پنهان و آشکار، اعوان دین مبین را بر سر تأییدند و مبانی اسلام و آئین را از پی تشیید. در این اوقات خجسته ساعات از بعضی امنای دولت بهیّه و معتمدان سلطنت علیه حسب الإشاره اعلی حضرت شهریاری - خلدالله ملکه و سلطانه و رفع رایات عزّه و أفاض علیه برّه و احسانه و اُکمد أعدائه بتشیید مبانی دولته و اقتناهم عن بسیط الأرض بسیف سلطنته - ملاطفت نامه ای رسید که پس از اظهار مرحام بیکران و مکارم بی پایان این خادم دولت اسلام و دعاگویی ملت سادات انام) علیهم السلام(را به اشاره اعلی حضرت پادشاه ظل الله روحنا فداه، امر فرموده بودند که به طور اختصار کتابی تصنیف نمایم در اثبات نبوت خاصه...»

مآخذ شیخی متفق القولند که شیخ احمد نسبت به اجابت دعوت فتحعلیشاه، ضمن اظهار اکراه، تصمیم گرفت که ترک دارالعباده یزد، کند از طریق شیراز عازم وطن اصلی خود، عتبات عالیات شود.

مردم دارالعباده یزد، چون از تصمیم شیخ آگاهی یافتند در صدد امتناع برآمدند و به گفته شیخ عبدالله: پس از مذاکره با اشراف و اعیان یزد، شیخ احمد ابراز داشت که: «اگر در پاسخ نامه فتحعلیشاه عذری آورم، خود خواهد آمد و مفاصد مترتبه واقع شود. و اگر

و عده رفتن دهم سرمای زمستان مانع(1)».

بر این اساس، بیان این مسأله که شیخ عبدالله نوشته است: «چون ملاحظه مکتوب فرمود کار بر آن بزرگوار دشوار گشت، چاره آن دید که سرخویش گیرد و راه وطن درپیش». قابل تأمل می شود! زیرا شیخ احمد مسأله سرما و صعوبت سفر در زمستان را مطرح کرده است، نه اینکه تماس با دارالخلافه خلاف عقیده و الهامات دینی اوست. و اگر بگوییم که طرح این مسأله به اصطلاح اعیان و اشراف یزد، بهانه ای بوده است، آیا به اعتبار تحقیق، عذر بدتر از گناه نیست؟ مگر آنکه این قول سید کاظم رشتی را قبول کنیم که می نویسد: «گماشتگان سلطان در یزد خدمت شیخ احمد اظهار داشتند که با وجود اشتیاق و خواهش مجدد در صورت عدم اجابت سلطان، بیم مضرت هست. پس زمانی که این را شنید عزیمت تهران کرد (2)». «در چنین صورتی، که از ترس از حکومت و گماشتگان، و علی رغم میل باطنی اش مجبور به عزیمت به تهران می شود. چرا آنقدر مدح فتحعلیشاه می کند و او را حافظ اسلام و ایمان از شر جباران می خواند؟! و آیا این با ساحت معنوی شیخ که مورد تأکید خاص شیخیه و عالم شیعیان هم عصرش است، مغایرتی ندارد؟!»

از سوی دیگر وقتی «میرزا علیرضا» نامی که از فضایی یزد بوده، متعهد می شود که به نحوی اسباب مسافرت شیخ احمد را به دارالخلافه فراهم سازد که سرما و زمستان وجود ایشان را نیازارد، شیخ احمد بی آنکه دیگر نظری دهد و یا بهانه ای عنوان سازد، قبول عزیمت کرده و یزد را به سوی تهران ترک فرمود!

در تهران آنچه که مسلم است فتحعلیشاه قاجار نسبت به شیخ از هیچ احترام و بزرگداشتی دریغ نداشت. با این همه کتب شیخی و غیرشیخی روشن نمی کند که چرا بعد از ایامی کم، به گفته شیخ عبدالله: «خاطر مبارک از توقف و اقامت کرد ملالت گرفت»؟(3)

آنچه مسلم است شیخ احمد در هنگام اقامت خود در دربار قاجار از نعمات مادی

---

« . 1 شرح حال»، صفحه ۲۵

« . 2 دلیل المتحیرین»، ترجمه فارسی.

« . 3 شرح حال»، ص ۲۵

دربار قاجار بهره مندی زیادی داشته است. و معلوم نیست که قبول چنین نعماتی با دعای شیخ که: «هر وقت اراده می کنم، به حضور ائمه اطهار مشرف می شوم»، (1) چگونه سازش داشت؟!

توجه اساسی به این پرسش، نیاز به توضیح بیشتری دارد.

شیخ احمد، در رساله ای که شادروان میرزا محمد تنکابنی از آن در «قصص العلماء» یاد کرده، می نویسد: «من در اوایل به ریاضات اشتغال داشتم. پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یکجا جمع بودند. پس من متوسل و منتشبت به ذیل دامان حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) (شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب ببینم و آن مشکل را سؤال کنم تا انحلال حاصل آید آن جناب این اشعار را فرمود که بخوان... پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و هر زمانی که یکی از امامان را قصد می کردم در عالم رؤیا به دیدار او مشرف می گشتم و حلّ عویصات مسائل از ایشان می نمودم (2)». «...با چنین مقامی از مراتب کمال معنوی است که به دربار قاجار آمده و بی آنکه توجه به نادرستی چنین معاشرتی داشته باشد، از مزایای زندگی درباری به قدری استفاده می جست که خود صریحاً عواقب آن را چنین یاد کرد: «تا آنکه مرا گذار به دیار عجم افتاد. با حکام و ملوک آن بلوک معاشر شدم. و اعتیاد به البسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم. پس آن حالت اولی از من مسلوب گشت و الحال کمتر ائمه را در خواب می بینم(3)».

به هر صورت شیخ علی رغم تمایل فتحعلیشاه، تصمیم می گیرد تهران را ترک کند. و برای این که شاه قاجار را قانع کند که عدم اقامتش در تهران به نفع صاحب مقام سلطنت است، به روایت شیخ عبدالله چنین به عرض قبله عالم می رساند:

---

« . 1 قصص العلماء»، ص ۳۷

2 همان. این رساله به خط پدر میرزا محمد تنکابنی است، و شیخ عبدالله شرح این خواب را از زبان پدرش شیخ احمد احسائی در صفحه ۱۱ و خود شیخ احمد آن را در رساله ای که در شرح حال خود نوشته است ذکر کرده است. و سرکار آقا در کتاب «فهرست»، در صفحه ۱۷۳ از آن یاد کرده است، که با آنچه مرحوم میرزا محمد تنکابنی آورده است کلاً مطابقت دارد.

3 قصص العلماء، ص ۳۷

«اگر من در جوار سلطان منزل گزینم باعث تعطیل امر سلطنت خواهد بود. سبب پرسید، فرمود: آیا با احترام و عزت بایدم بود یا خواری و ذلت؟ عرض کرد بالبداهة: با کمال استقلال و عزت و جلال باید زیست و ما را رضایی جز رضای آن بزرگوار و سخطی جز سخط او نیست فرمود: سلاطین و حکام به عقیده خود تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می نمایند. و چون رعیت مرا مسموع الکلمه داشتند در همه امور رجوع به من نموده و ملتجی خواهند گشت و حمایت مسلمانان و رفع حاجت ایشان نیز بر من واجب است. چون در

محضر سلطنت وساطت نمایم خالی از دو صورت نیست اگر بپذیرد تعویق و تعطیل امر سلطنت است، اگر نپذیرد مرا خواری و ذلت، پس به فکر فرو رفت و گفت امر موقوف به اختیار است هر بلدی که اختیار شود مختار ما نیز همان است(1)». ...

بر این اساس، مقبولیت استدلال مذکور در خاطر خاقان قاجار، مبین این است که بیان عقیده فتحعلیشاه مبنی بر اینکه: «اطاعت شیخ احمد واجب و مخالفتش کفر است». باری جز ریا دربر ندارد. و تأمل در این است که چرا شیخ عبدالله و بعد از او دیگر رؤسای شیخیه، آن را مستمسکی برای والا نشان دادن شخصیت شیخ در صحنه مملکت، به کار برده و آن را تأیید کرده اند؟!

از جانب دیگر، شیخ احمد با این استدلال، جاری شدن ظلم را بر توقف خود در تهران ترجیح داده است. چه ممکن بود، توقفش در جریان ظلم و ستم، ایجاد مانعی کند، ولی خواست، چرا؟

به عبارت دیگر، جاری شدن ظلم را به خاطر این که امر سلطنت به تعویق نیفتد و تعطیل نشود، آن را روا داشته، و یا به علت این که مبادا فردا خواری و ذلیلی پیش بیاید که مسلم آن هم چیزی جز طرد از دربار قاجار نبوده، سکوت در برابر جاری شدن ظلم را ترجیح می دهد. تا نه بر شیوه تقیه، بل به گونه مآل اندیشی، احترامش محفوظ ماند. ولو

---

« . [شرح حال» ص ۲۷. «سیدکازم رشتی»، در کتاب «دلیل المتحیرین» همین مضامین را نقل کرده است. با این تفاوت و اضافه که شیخ احمد گفته است: «بهتر به حال شما و من آن است که در شهر دورتر به سر برم؛ چرا که این همه بلاد متعلق به شما است هر جایی که باشیم جوار شماست.»

آنکه باب ظلم، با عدم احترامش مقداری مسدود شود!

با این همه، و اگر هم پذیرفته شود که حقیقتاً به خاطر دوری از کانون ظلم و فساد مصمم به ترک دارالخلافه شد، معلوم نیست چرا به خاطر آلودگی خاطرش مبنی بر اینکه حملاتی از جانب «وهابیان» به بصره عراق شده است، و زن و فرزندانش در این مخاصمه درگیر، از همین سلطان کمک می جوید. و استثنائاً تقاضای مساعدت او از طرف فتحعلیشاه قاجار پذیرفته شده، «شاهزاده محمدعلی میرزا» را که در آن هنگام حاکم کرمانشاهان و خوزستان و هویزه بوده است، مأمور بازگرداندن عیال و ائصال شیخ احمد، با تأکید بر رعایت کمال عزت و احترام می شود؟! (1) و حتی پس از آنکه ترک دارالخلافه را می کند، قلم را در مدح و تملق گوئی سلطان و شاهزادگان که در «کانون ظلم و فساد» غوطهورند، در قلمدان نمی نهد!

شیخ احمد در ابتدای امر، و پس از اینکه موافقت خاقان قاجار را کسب می کند، مصمم بود که به عراق مراجعت، و در عتبات عالیات اقامت گزیند. ولی فتحعلیشاه مخالفت این رأی را کرده، با این استدلال که «بصره و حوالی را گنجایش آن مبارک وجود نیست. و غالب بنابر «تقیه» است و عالمی چون آن بزرگوار علم خود را اظهار نتوان داشت. خاصه که عرب را با آن حکم و اسرار انسی نیست و بر مثل آن عالم بزرگوار واجب است که نشر احکام در میان انام و کشف سحاب ظلام از خاص و عام فرماید و این امر در بلاد عرب صورت امکان نپذیرد (2)». شیخ احمد این منطق را پذیرفته و با علم به اینکه عتبات عالیات در عصر او بزرگترین مرکز تجمع فضلا و علمای امامیه است، و زمینه برای تأثیرگذاری بر حوزه های دینی مساعدتر، و بی آنکه معترض این معنی شوند که منطق فتحعلیشاه ناشی از توجهی است که نسبت به رقابت های سیاسی ایران با عثمانی

مبذول می دارد، پیشنهاد را پذیرفته و به گفته «شیخ عبدالله»: «پس از اصغای این کلمات ملاحظه فرمود که در ابناي عجم کسانی که متحمل بعضی اسرار و حکم باشند یافت

1. جریان این گفتگو را شیخ عبدالله در رساله شرح حال به تفصیل ذکر کرده و در صفحه ۲۶ ترجمه فارسی آن مذکور است.

« 2 شرح حال»، ص ۲۶

می شود، مع هذا اظهار قبول مسؤول فرمود (1). «...که آن هم چنانچه در مباحث بعد مطرح خواهیم کرد، بنا به نص منابع شیخیه، اینای عجم متحمل اسرار و حکم شیخ نشدند! و عاقبت الامر تن به ترک این سرزمین داد. و استدلال خاقان قاجار باطل و پیش بینی ایشان که توأم با قبول استدلال مذکور بود، موافق حال نشد.

در موارد متعددی از کتب تذکره و تاریخ مشایخ شیخیه خوانده ام که شیخ احمد، پس از اینکه تصمیم گرفت تهران را ترک کند: «یزد را اختیار فرمود، چرا که اهلش را لایق و شایق دیده بود(2).»

البته این امر مورد انکار محققان نیست که مردم و فضایی وقت یزد خاصه مرحوم ملا اسماعیل عقدایی، حاج رجبعلی، میرزا علی رضا، سید نبیل، آخوند ملا محمد حسین، آخوند ملاعلیرضا خراسانی، ملا علی اکبر زارچی و میرزا محمدعلی، همگی تصدیق علم و فضل و جلالت شأن ایشان را نموده و به مجلس درس ایشان حاضر می شدند. ولی این تصدیق ها، و لایقی و شایقی و قدردانی مردم یزد، تا وقتی ادامه داشت که افکار شیخ احمد کاملاً در مسائل اصول عقاید مذهب شیعه انتشار نیافته بود، چنانکه به تصدیق حاج محمدکریم خان کرمانی: «پس از آن به یزد مراجعت فرمودند و از آن جا چون خورده خورده بزرگان ایشان قدر آن بزرگوار را ندانسته از خدمتگزاری ایشان کوتاهی کردند، روانه عراق عرب به زیارت عتبات عالیات عرض درجات گشتند» (3) و این آخرین مراجعت شیخ به یزد بوده است. نه دومین آن. زیرا میان این مراجعت از تهران به یزد و آخرین سفر شیخ به یزد، مسافرت ها و حوادث متعددی بروز کرده است، که لازم است به منظور روشن شدن آن، و در غایت نوساناتی که در شایقی و لایقی اهالی یزد بل فضلا و علمای دینی وقت ایران بهوجود آورد، تفصیل مزان آن را مد نظر آوریم:

شیخ پس از ترک تهران، در صفر سال ۱۲۲۴ هـ. ق. ، وارد یزد شده و پس از دو سال اقامت و تدریس و تألیف و ترویج، جهت زیارت آستان حضرت امام رضا (علیه السلام) عازم مشهد

« 1 شرح حال»، ص ۲۶

« 2 شرح حال»، ص ۲۷

« 3 هدایة الطالبین»، ص ۴۱

و مجدداً به یزد مراجعت کرد. ایامی کوتاه پشت سر گذارده بود که فسح عزیمت کرده از طریق اصفهان و کرمانشاه، عازم زیارت و مجاورت عتبات عالیات شد.

شاهزاده محمدعلی میرزای دولتشاه، والی کرمانشاهان و خوزستان، چون خبردار شد شیخ احمد احسائی به سوی کرمانشاه در حال حرکتند، تا از این طریق مشرف به ارض عتبات شوند: «خود و تمامی اهل شهر به عزم استقبال درآمده در «چاه کلان» که خارج شهر است سرپرده ها نصب نموده و خود تا «تاج آباد» که چهار فرسخی است استقبال نمود. و در رکاب ظفر انتساب مراقبت کرده و در عرض راه ذکری از توقف کرمانشاه رفت. چون وارد سرپرده شدند، آن بزرگوار شاهزاده را به خلوت خواسته و فرمود: مراد از اقامت من در این بلاد چیست؟ عرض کرد: رضای پروردگار و جوار آن بزرگوار و امتیاز از همگان و سرافرازی در میان ایشان، فرمود: باعث مهاجرت از یزد نه تنگی معاش بود، نه بدی اهلش، و حال این که خروج

جانشان از تن آسان تر بود تا مفارقت من لکن اشتیاق زیارت و قرب جوار آل اطهار(علیهم السلام) و ناپایداری روزگار سبب شد که وسیله ارتحال را مهیا سازم و در خدمت آن بزرگوار روانه عتبات نمایم و الا خروج آن بزرگوار از این دیار بر من دشوارتر است تا خروج روح از تن... پس آن بزرگوار خواهش وی را قبول و پس از دو روز به شهر نزول فرمود و این وقت دویم شهر رجب از سال هزار و دویست و بیست و نه هجری بود. پس با نهایت جلال و فراغت بال دو سال توقف فرمود و شاهزاده نیز همواره اوقات احترام بلانهایه و اکرام فوق الغایه می نمود(1)».

متأسفانه اطلاعی از چگونگی رابطه شیخ با شاهزاده محمدعلی میرزا، در طول دو سال اقامت در کرمانشاه در دست نیست. ولی در هر صورت، از نظر تاریخی دو چیز مسلم و مسجل است:

اول: اینکه شیخ در خدمت شاهزاده با نهایت جلال زندگی می کرده است، و این مسأله هم که شیخ احمد نزد فتحعلیشاه عنوان کرده بود، دیگر مطرح نگشته که: «سلاطین و حکام به عقیده خود تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می نمایند(2)»

---

« . 1 شرح حال»، ص ۳۴

. 2 همان، ص ۲۷

دوم: از سوی دیگر به گفته مرحوم سید کاظم رشتی، جانشین و هوادار خاص شیخ، «محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان به او می داد (1)»... بی مورد نیست که شیخ عبدالله در رساله خود که گفتیم مستقیماً از پدر کسب آگاهی کرده است، در مورد مرگ شاهزاده محمدعلی میرزا در رابطه با زندگانی «بانهایت جلال و فراغت بال» شیخ به تجلیل می نویسد: «شیخ احمد) با نهایت جلال و فراغت بال زیست فرمود. تا اینکه شاهزاده محمدعلی میرزا به رحمت ایزدی پیوست، پس از وی تمامی نعمت های آن بلد روی به نقصان و زوال آورد که گویا تماماً بهوجود او بسته بود(2)»...

میرزا محمد تنکابنی، به نکته ای بس ظریف اشاره دارد که توجه و تأمل در آن، می تواند روشنگر شناختی بهتر از رابطه شیخ با محمدعلی میرزا باشد:

«در بعضی از ازمنه شیخ را قروضی پیدا شده بود. پس شاهزاده آزاده، محمدعلی میرزا به شیخ گفت که یک باب بهشت به من بفروش من هزار تومان به تو می دهم که به قروض خود داده باشی. پس شیخ یک باب بهشت به او فروخت، و به خط خود وثیقه نوشته و آن را به خاتم خویش مختم ساخته، به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخت(3)».

از آنجایی که موضوع این رابطه، دربرگیرنده تعابیر متعددی است و اهل تحقیق هر یک به فراخور مقالات و کتب خود نسبت به آن واکنش خاصی نشان داده اند، از جانب بعضی علما و مشایخ شیخیه ردیه هایی ذکر و نگاشته شده است که اهم آنها نظریه «شیخ عبدالرضا ابراهیمی»، رهبر فعلی شیخیه می باشد، که ضمن رساله کوتاهی که در رد کتاب «مزدوران استعمار در لباس مذهب (4)»(نگاشته، آن را عنوان کرده است:

«شیخ عبدالرضا ابراهیمی، در جواب این مسأله، اصل قضیه را نتوانسته است انکار

---

« . 1 قصص العلماء»، ص ۳۸

« . 2 شرح حال»، ص ۳۶

4 این کتاب نوشته «سید ضیاءالدین روحانی»، با مقدمه ای از ناصر مکارم شیرازی است.

کند و می نویسد: «شاید یک چیزی بوده و شاخ و برگي بر آن افزوده اند (1)». «و بعد از آن حدیثی را از پیامبر(صلي الله عليه وآله نقل می کند که: «هرکسی تطوع کند برای خداوند به نمازی در این روز (اول شعبان) پس به تحقیق به شاخه ای از درخت طوبی آویزان شده است. و کسی که تصدق بدهد، در این روز به تحقیق آویزان شده است به شاخه ای از آن تا اینکه بسیاری از کارهای خیر را شمرد و فرمود: هرکس تخفیف بدهد از تنگدستی از قرضش یا از آن کم کند، پس به تحقیق آویزان شده است به شاخه ای از آن... مثلاً ذکر این حدیث یا امثال این حدیث در میان بوده و شاهزاده محمدعلی میرزا خواسته با ادای قرض شیخ به این ثواب برسد و قرض ایشان را پرداخته و اشخاصی امثال نویسنده کتاب «مزدوران»، شاخ و برگ برای آن درست کرده اند که شیخ بهشت فروخته و به هر حال آنچه عرض کردم، بنابراین فرض است که یک چیزی بوده و چیزی بر آن افزودند و الا بعید نیست که هیچ چیز نبوده و دروغی ساخته اند(2)»...

آنچه در این پاسخ مشهود و هویدا است، این است که اولاً: شیخ عبدالرضا ابراهیمی، دلیلی در رد سند بهشت فروشی شیخ به شاهزاده قاجار نیاورده است.

ثانیاً: اصل قضیه را انکار نکرده و این جمله که «چیزی بوده...» مؤید آن است.

ثالثاً: ذکر حدیث پیامبر به صورت فرض مطرح شده که شاید این حدیث مورد گفتگوی شیخ احمد و شاهزاده بوده است، در حالی که معلوم هم نیست که چنین بوده باشد.

رابعاً: اصل قرض و درخواست شیخ احمد را از شاهزاده نفی نکرده است. فقط گفته است که «شاخ و برگي به آن افزوده اند». بر این اساس شبهه به قدرت خود باقی است که به هر حال شیخ با آن همه فضائل و مواهب، خرج بیش از دخل کرده و از یکی از حکام وقت که به عقیده خود شیخ و به تصریح شیخ عبدالله: «تمام اوامر و احکام را به ظلم جاری می نمایند (3)» دست کمک دراز کرده و در قبال فروش یک باب بهشت مبلغ هزار

« 1 پاسخ به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۵۱

2 همان، ص ۵۱

« 3 شرح حال»، ص ۲۷

تومان، که در زمان خود مبلغ بس هنگفتی بوده است از شاهزاده محمدعلی میرزا دولتشاه دریافت کرده است، و طبق وصیت او، قباله فروش بهشت را که به خاتم شیخ مهر شده بود در کفن او نهادند و بعدها به روایت میرزا محمدتنگابنی شخصی از شیخ احمد پرسید که: «شما در علم کیمیا اطلاع دارید یا نه؟ شیخ گفت: علم کیمیا را می دانم (1). آن شخص گفت: اگر شما در کیمیا سررشته دارید؟ چرا کیمیا را به کار نمی برید تا قروض خود را ادا کنید؟ شیخ در پاسخ گفت: آری من کیمیا دارم اما کار آن را ندانم (2)». «و حاج عبدالرضا ابراهیمی» در این خصوص که چگونه شیخ علم کیمیا را می دانسته است، در حالی که نمی توانسته به آن عمل کند، نظر می دهد: «عرض می کنم اگر دیگران ظاهر این علم را داشته اند ایشان باطن این علم را هم داشته اند و چه بسا عمل آن را هم فرموده باشند؛ ولی یقین است که اگر می فرمودند عمل آن را هم دارم خطر جانی برایشان داشت. و مسلماً از باب تقیه اظهار نمی فرمودند(3)»!

از سوي ديگر، وقتي در اصفهان «صدرالدوله (4)» ملكي از املاك خويش را كه موسوم به «كمال آباد» بوده است، پيش كش شيخ احمد كرد و اين تنها دارايي مورد توجهي بوده است كه پس از مرگ محمدعلي ميرزا در اختيار داشت، مكتوبي به شيخ عبدالله فرستاد كه روانه اصفهان شود و ملك كمال آباد را بفروشد و «شيخ عبدالله چون وارد اصفهان شد در اين وقت صدر وفات يافته بود و تمام املاكش را ديوان ضبط نموده و

1. حاج محمدكريم خان در اين خصوص مي نويسد: «شيخ احمد در علم كيميا استاد حكما بودند» و «در علم اكسير و كيميا، عجائب و ظاهر و باطن آن را ايضاح فرمود به طوري كه جابر و جلدكي ادني خادم ايشان مي شدند!»... هداية الطالبين، صص 64 - 65

2. قصص العلماء.

« 3. پاسخي به كتاب مزدوران استعمار»، ص 54

4. در صفحات بعدي، وقايع توقف شيخ را در اصفهان مورد بررسي قرار داده ايم. اجمالاً بايد دانست كه «صدرالدوله» (حاج محمدحسين خان) معروف به صدر اصفهاني، كسي كه بنا به گفته مرحوم فتحعلي خان صبا ملك الشعراء «از كاه كشي به كهكشان شد». حاج محمدحسين در زمان خود يكي از ثروتمندان و بزرگان اصفهان بلكه ايران بوده است. صاحب منصب امر ماليه ايران، وزارت استيفاء، صاحب صدارت، متوفي 1239 هـ. ق. ، از تقديمي هاي او به فتحعليشاه كه تا امروز باقي است، تخت طاووس، درخت جواهر و صندلي جواهر است. «رجال ايران»، ج 3، ص 381

كمال آباد نيز در جمله آنها بود. حاكم بلد، محمد يوسف خان را ملاقات و مطالبه نمود. گفت مرا معلوم است كه اين ملك حق شماست، لكن مرا بدون رخصت سلطان واگذار دن ميسر نيست، علي العجالة كسي در آن تصرفي ندارد تا تكليف معلوم گردد. لاجرم روانه تهران گشت. چون از ورودش آگاه شد احضارش نمود و كمال مهرباني اظهار فرمود. پس از مراجعت شاه متوجه الله يار خان وزير و ميرزاخانلر گشته فرمود كه باعث رفتن تهران را معلوم نمايند. حسب الامر آمده و معلوم نموده معروض داشتند فرمود: اگر اين باب گشوده شود كار دشوار خواهد بود. و بايد باقي املاك را نيز واگذار نمود. لكن در عوض يكي از قراء كرمانشاهان را فرمان نوشته تسليم نمايند و استدعا كنيد، دست از اين آبادي بردارد. پس فرمان چياه كيود را كه از مزارع نيلوفر است تمام كرده آوردند و حكاييت بازگفتند. در جواب فرمود كه اما «چياه كيود» تفضلي از شاه است، لكن كمال آباد در ملك ماست. و تخليه يد از او نخواهيم كرد. ولو اين كه حال سكوت كنيم. الغرض فرمان را گرفته به كرمانشاه مراجعت نمود. چياه كيود را متصرف گشت (1).»...

قبول اين بخشش از جانب شاه اولاً، و تعجيل در فروش آن پس از نااميدي از فروش ملك صدرالدوله كه آنهم خود حاكمي (2) بوده است، ثانياً موقعيت تنگي معاش شيخ احمد را پس از توقف پرداخت ماهي هفتصد تومان و ديگر بخشش هاي شاهزاده نشان مي دهد كه خود در رابطه با آنچه بيان شد، موجب تأمل بيشتري براي پژوهندگان است!

## 2/الف: تكفير ورد

«شيخ، پس از توقف در كرمانشاه در سال 1232 هـ. ق. ، به زيارت بيت الله الحرام مشرف، پس از انجام مناسك حج به نجف اشرف و از آنجا به كربلا مشرف شده و در سال 1234 هـ. ق. ، به كرمانشاه بازگشت تا از آنجا عازم زيارت آستان قدس حضرت

امام رضا(علیه السلام) و از آنجا تشریف فرمای قم گردید و از آنجا به قزوین(1)....»

«میرزا عبدالوهاب قزوینی» که خود از اجله علمای قزوین بود، شیخ احمد را دعوت به قزوین کرده بود. و از این رو شیخ در قزوین مهمان او بود و در خانه او اقامت گزید. به گفته «مرحوم میرزا محمدتکابنی» که در این خصوص تنها مأذی است که موقعیت و روابط شیخ احمد را در قزوین به نگارش درآورده توجه کنید:

«شیخ روزها در مسجد جمعه نماز می کردند و علمای قزوین همه حاضر می شدند و اقتدا می نمودند و «حاجی ملا عبدالوهاب» از مریدان شیخ بوده و به اعتقاد قوه غور درحقیقت اعتقادات شیخ نداشت. پس شیخ احمد به بازدید علمای قزوین می رفت و علما به همراه او بودند. روزی به بازدید «شهید ثالث (2)» «حاج محمدتقی» رفتند. پس از طی تعارفات مرسومه، شهید از شیخ سؤال کرد که در معاد، مذهب شما و ملاصدرا یکی است. شیخ گفت چنین نیست. مذهب من و رای مذهب ملاصدرا است. شهید به برادر کوچکش «حاجی ملاعلی» گفت برو در کتابخانه من شواهد ربوبیه ملاصدرا در فلان موضع است او را بیاور. حاجی ملاعلی چون از تلامذه شیخ احمد بود مساهله و مسامحه و مسارفه در احضار شواهد ربوبیه نمود. شهید ثالث به شیخ گفت اکنون که نزاع نمی کنیم که مذهب شما و ملاصدرا در معاد یکی است. لیکن شما بگویید که مذهب شما در معاد چیست؟ شیخ گفت که من معاد را «جسم هور قلبیانی» می دانم و آن در همین بدن عنصری است مانند شیشه در سنگ. شهید فرمود که بدن «هور قلبیایی» غیر عنصری است و ضروری دین اسلام است که در روز قیامت همین بدن عنصری عود می کند. نه بدن هور قلبیانی. شیخ گفت که مراد من همین بدن است.

بالجمله هنگامه مناظره در میان ایشان گرم شد. پس یکی از تلامذه شیخ که از اهل

1. در مورد صدرالدوله مراجعه کنید به مبحث «شیخ احمد در اصفهان، رمضان.»

2. ابو عبدالله شمس الدین دمشقی، متوفی 786 هـ. ق. ، از اکابر علمای امامیه را «شهید اول» و شیخ زین الدین بن علی، متوفی ۹۶۵ هـ. ق. ، از مفاخر و اعیان علمای امامیه را «شهید ثانی» و ملا محمد تقی برغانی که در سال ۱۲۶۴ هـ. ق. به دست بابیه کشته شد ملقب به «شهید ثالث» شد. بعضی از فضلا هم، قاضی نورالله شوشتری و بعضی دیگر ملا عبدالله شوشتری را به عنوان شهید ثالث یاد کرده اند.

ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و غرضش محاجه و مجادله بود، نه استکشاف و حق، شهید سکوت می نمود. پس از آنجا برخاستند و اجتماع مبدل به افتراق و وفاق مبدل به شقاق شد. در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز رفت از علما کسی همراه او نرفت و در مسجدش حضور بهم نرسانیدند مگر حاجی ملاعبدالوهاب. پس حاجی ملاعبدالوهاب از شیخ احمد خواهش نمود که رساله ای در معاد و اعاده بدن عنصری تألیف نمایند تا رفع شبهه شود. شیخ رساله ای نوشت ثمری نبخشید. و همهمه «تکفیر» شیخ در قزوین شیوع یافت. و آن رساله در «اجوبه المسائل» شیخ جمع شده و در دارالطباعة منطبق گردید. چون «هنگامه تکفیر شیخ» گرم شد و شیخ مرد معروف معلمی بود حاکم شهر «شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا» بود. به جهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه شد و البته خوش آیند پادشاه خواهد بود. لهذا خواست که شقاق را به وفاق مبدل سازد. پس علما را در شبی ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد. در زمان حضور مجلس شیخ احمد مصدر بود. بعد از او شهید نشست. اما میان خود و شیخ فاصله قرار داد. چون خوان ترتیب دادند، برای شهید و شیخ یک خوان نهادند. شهید در آن خوان شریک نشد. و آن خوان که پس از او گذاشتند شروع به غذا خوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر یکطرف صورت گذاشت که



محاذات با شیخ داشت. پس از صرف غذا شاهزاده که مضیف بود، عنوان سخن آغاز و در باب انجام ساز و باز اهتمام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علمای عرب و عجم و لازم الاحترام است، شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جایز ندارد و سخن مفسرین که در میان این دو عالم، افساد و شجره عناد را کشته اند قلع و قمع واقع باید نمود. شهید در جواب گفت که در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست. و شیخ را در معاد مذهبی است که خلاف ضروری دین اسلام است، و منکر ضروری کافر است، شاهزاده هر چند الحاح در انجام امر اصلاح نمود، از اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منقضی شد. شهید در تکفیر شیخ تأکید و تشدید نمود(1)!!...»

« . [قصص العلماء»، ص ۴۲

47

در این خصوص، و باتوجه به اینکه مسأله تکفیر، اهم وقایع حیات شیخ احمد، و سرآغاز انزوای شیخیه از جامعه شیعه، و طرد آنان از حوزه های دینی نجف، کربلا، قم، مشهد، اصفهان و... و در غایت به حق و به ناحق همراه با کشمکشهای بس زیادی شد، باید تأمل نمود. زیرا به هر حال فرقه ای در شیعه امامیه تحقق پذیرفت و سیاست های داخلی و خارجی با سیاستمداری و به عنوان مذهب، به تشدید اختلافات و منازعات در میان عوام هردوگروه، از هیچ سعی و کوششی فروگذاری نکردند. خصوصاً آتیه شیخ و مشایخ پس از او، در تحلیل این وقایع، به تألیف و نوشتن مطالب فراوانی پرداختند. که بی شک می بایست برای دستیابی به حقیقت امر، همه آنها را مدنظر آورد.

اولاً به گفته «سرکار آقا ابوالقاسم بن زین العابدین بن کریم»، چهارمین پیشوای شیخیه، پس از شیخ احمد احسائی: «چیزی که مسلم است و قابل انکار نیست و از مجموع روایات مختلفه پیداست، همانا مسأله تکفیر است که قطعاً واقع شده و مرتکب اول آن مرحوم «ملا محمدتقی برغانی» معروف به شهید ثالث بود(1)».

ولی مشارالیه از نظرگاه شیخیه: «از علماء مسلم و معتبر هم نبودند، بلکه واعظی بودند و خود را اعلم می نامیدند و سواد هم نداشتند. و حتی کتابی در مرثیه نوشته اند که قصص و حکایات دروغی در آن جا روایت کرده و نفهمیده و اهل علم هم کتابش را معتبر نمی دانند(2)».

ولی مرحوم «محمدعلی مدرس»، صاحب «ریحانة الأدب» در شرح حال ایشان به نقل از کتاب «احسن الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعة» تألیف «سید محمد مهدی»، نوه برادر مرحوم صاحب روضات الجنات که از علمای امامیه و از تلامذه «سید ابوتراب خوانساری» بود، برخلاف نظریه سرکار آقا در شرح حال «ملا محمدتقی برغانی بن محمد قزوینی»، معروف به «شهید ثالث» می نویسد: «از اکابر علمای شیعه می باشد... در شهر قزوین به تحصیل ادبیات و علوم عربیه پرداخت. سپس در قم چند

« . [فهرست»، ص ۱۹۰

2. همان.

48

روزی حاضر درس «صاحب قوانین (1)» (و در اصفهان نیز در حوزه جمعی از اکابر علمی حاضر شد. سپس در عتبات از «شیخ جعفر کاشف الغطاء» و «صاحب ریاض» و پسرش «سید مجاهد»، علوم دینی را اخذ کرد. بسیار عابد و زاهد و باتقوی و شب زنده دار بود... اوقاتش در ترویج احکام دین و تخریب اساس مبتدعین مصروف شد، مواظوبی مورد حیرت حاضرین از هر طبقه بود. کتاب «عیون الاصول» در اصول فقه، «مجالس المؤمنین» «مواظب» و «منهج الاجتهاد» در شرح «شرایع الاسلام»، از تألیفات اوست(2)».

بدین لحاظ قضاوت در این امر که شیخ محمدتقی قزوینی، آیا به زعم سرکار آقا «سوادی هم نداشتند» و یا از علمای مسلم شیعه بوده اند، بسیار مشکل است و بضاعت علمی نویسنده این سطور، قادر به استخراج نظریه واقعی و حتی فی مابین نیست. با این همه رأی صاحب ریحانة الادب را به دلیل مقام پژوهشی ایشان، پسندیده تر می داند.

به هر حال، سرکار آقا به نکته ای اشاره می کند، که اگر چه صرفاً نظریه ایشان است و برای آن مدرک موثقی هم ارائه نداده اند، اما می توان مبین نقطه نظر شیخیه در مورد علت اصلی تکفیر باشد:

«حقیقت امر این بود که برغانی دعوی علمیت بلد را داشت. و متوقع بود که شیخ بزرگوار در ورود به قزوین که همه اهل بلد و علمای محل و محترمین و حاکم و رعیت استقبال کرده بودند، به منزل آقای برغانی وارد بشود. در حالی که دعوت خاصی هم نکرده بود. و مرحوم عالم فاضل کامل آقامیرزا عبدالوهاب قزوینی که از اجله علمای آنجا بود از مرحوم شیخ دعوت کرده بود، و ایشان هم اجابت نموده بودند... الان که همه این داستان ها گذشته ولی خدا داناست که حقیقت امر ابتدا جز آنچه عرض شد نبود. و حفظ جاه طلبی آن ملا امر را به این جا رسانید(3)».

البته اگر تکفیر شیخ احمد، با تمام فضائل و بزرگواری آن جناب، صرفاً معلول

. 1 میرزا ابوالقاسم، معروف به میرزای قمی، فاضل قمی، محقق قمی. از اکابر علمای قرن سیزدهم امامیه، متوفی ۱۲۳۱ هـ. ق.

« 2. ریحانة الأدب»، ص ۲۴۷، ج ۱

« 3. فهرست»، ص ۱۹۵

جاه طلبی و یا به گفته سرکار آقا: «بردر اهرم ایران و هند ترسیدند و فکر کردند ریاستی منزلزل شود (1)»... کار به آنجا نمی رسید که بسیاری از اجله علمای امامیه، پس از مرحوم شیخ محمدتقی، حکم به تکفیر دهند. و شیخیه را با تکفیر، یا عدم تأیید بعضی از مطالب مهم شیخ احمد، به هر حال از مراکز شیعه امامیه دور نگه دارند، و اکابر امامیه از آن زمان تاکنون، نسبت به مشایخ شیخیه، و حتی مشایخ شیخیه نسبت به علما و مراجع تقلید شیعه، در یکصد و پنجاه سال اخیر، روش احتیاط و عدم اختلاط پیشه خود سازند. این را به هر صورت باید پذیرفت (2). و دلیل این تفکیک و جدایی را هم صرفاً «دراهم ایران و هند» قلمداد کردن، چندان موافق عقل به نظر نمی رسد!

پس از مرحوم شیخ محمدتقی قزوینی، به استناد گفته مرحوم میرزا محمدتکابانی، «آقاسیدمهدی»، و «حاجی ملا جعفر استرآبادی»، و «آخوند ملا آقا دربندی»، و «مرحوم شریف العلماء»، و «آقا سید ابراهیم»، و «شیخ محمدحسین صاحب فصول»، و «شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر»، بلکه اکثری از فقهای عصر شیخ، ایشان را تکفیر نموده اند. و این موضع گیری هم تنها به خاطر نظریات خاص شیخ احمد در باب معاد جسمانی نبوده است. اکنون بایست دید مشایخ شیخیه در این خصوص چه نظریه ای اظهار فرموده اند!

سرکار آقا می نویسد: «از جمله مکفرین آن شیخ بزرگوار، موافق شهادت صاحب قصص العلماء، سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابط و نتائج است که بهترین معرف ایشان هم در مراتب علم و ادب و کمال و معرفت همین دو کتاب ایشان است و ما تسوید اوراق نمی نماییم و عقاید سخیفه او را در هر باب هرکس خواند می فهمد و دیگر شریف العلمای مازندرانی و شیخ محمدحسین صاحب فصول است که همانچه خود صاحب قصص در مکارم اخلاق و رقابت های که بین این دو عالم بوده که حتی نماز جماعت پشت سر یکدیگر را جایز نمی دانستند، بلکه هیچ یک آن را مجتهد نمی دانست

« . [فهرست]، ص ۱۹۹

« . 2. قصص العلماء»، ص ۴۴

و همانچه صاحب قصص نوشته است در معرفی آنها کافی است (1)». ...

البته «سرکار آقا» اسمی از مرحوم «شیخ محمدحسن صاحب جواهر» نبرده است و شاید هم ایشان مرحوم صاحب جواهر را هم، برخلاف نظریه تمام اکابر امامیه ۱۵۰ ساله اخیر، صاحب فضل و اجتهاد نمی دانند!

بر این اساس، و با رعایت اصل بی نظری، باید دید که شأن و مقام علمی کسانی که طبق گفته میرزا محمد تنکابنی، شیخ احمد را از حوزه امامیه جدا می دانستند چیست؟ و تواریخ و تذکره هایی که حتی مشایخ شیخیه در اثبات فضل و کمال شیخ احمد احسائی به آن استناد می کنند، پیرامون آنان چه گفته اند، و مقامات و کرامات آنان را در چه حد از مراتب کمال و فضل و تقوی خوانده اند.

1- مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر) متوفی ۱۲۶۶ هـ. ق. : صاحب «روضات الجنات» در شرح حال مرحوم شیخ محمدحسن، چنین آغاز سخن می کند:

هو واحد عصره في الفقه الأحمدی، وأوحد زمانه الفائق علي كلّ أوحدي، معروفاً بالنبالة الثامة في علوم الأديان، و موصوفاً بين الخاصة و العامة بالفضل علي سائر العلماء الأعيان، ممهّداً لذا الصواب وسخر له الخطاب، قد أوتي بسطه في اللسان عجيبة و سعته في البيان غريبة، لم ير مثله إلي الآن في تفريع المسائل، ولا شبهة في توزيع نواذر الأحكام علي الدلائل، و لما يستوف المراتب الفقهية أحد مثله، و لاحام في تنسيق القواعد الأصولية أحد حوله (2)». ...

مرحوم صاحب ریحانة الادب می نویسد:

«از تلامذه «سید جواد عاملی» صاحب «مفتاح الكرامه»، «شیخ جعفر کاشف الغطاء» و پسرش «شیخ موسی» می باشد. کتاب «جواهر الکلام فی شرح شرایع

« . [فهرست]، ص ۲۰۰

« . 2. روضات الجنات، ج ۲، ص ۳۰۴

الإسلام» او نسبت به فقه جعفری، مانند «بحار الأنوار» مجلسی نسبت به اخبار اهل بیت اطهار) علیه السلام (می باشد که تمامی فروع فقهیه را از اول تا آخر با ادله آنها، با کمال دقت نظر استقصا کرده. و در استیفای جزئیات دقیقه احکام فقهیه و رد آنها بر اصول مقرر دینی و تطبیق احکام نادره غیر معنویه با ادله شرعیه بی نظیر... اکابر علماء را رهین قلم خود نموده است که تماماً خوشه چین آن خرمن کمال و علوم دینی می باشند. هرکس به اندازه فهم خود سنبلی چیده و به مقدار استعداد و شنای فکری خود گوهری را از آن دریای بی پایان النقط می نماید - اینک مربی فقها و پدر روحانی ایشان بوده و بیشتر به «شیخ الفقها» موصوفش دارند (1)».

با این پیش مقدمه، و با توجه به عقاید شیخ احمد در باب «بابیت» و این ادعا که: «یقین خود را در علم خود مدیون ائمه الهدی هستم. اگر اظهارات و بیانات من از اشتباه مصون است، در این حد است که تمام آنچه در کتابهایم به ثبوت رسانده ام، مدیون تعلیم ایشان هستم. و ایشان خودشان، از خطا، نسیان و لغزش میری و معصومند. هر کس از ایشان تعلیم گیرد مطمئن است که خطا در او راهبر نیست (2)»... و این ادعا که شیخ در رابطه خود با ائمه اطهار تا آنجا رفت که گفت: «سمعت عن الصادق علیه السلام (3)»... (که بعدها به تفصیل از آن سخن خواهیم راند، مناسب به نظر می رسد که مباحثه مرحوم صاحب جواهر، با شیخ احمد را به نقل از مرحوم میرزا محمد تنکابنی که در این مورد تنها مأخذ مذاکره مذکور است. و «سید حسن تقی زاده (4)» آن را به استناد مأخذ میرزا محمد تنکابنی یا مأخذ دیگر نوشته است، ذیلاً یادآور شویم:

((شیخ احمد احسائی) می گفته است که من قطع به احادیث دارم و از نفس حدیث

---

« 1. اریحانة الادب»، ج 3، ص 358، به نقل از «هدایة الاحیاب فی ذکر المعروفین بالکنی والألقاب والأناساب»، «مستدرک» حاج میرزا حسین نوری، «نظم اللئالی»، «نخبة المقال»، «الحصون المنیعة»، «المآثر والآثار»، «اعلام الشیعة»، «ماضی النجف و حاضر» و ...

2. مقدمه کتاب «شرح فوائد»، «فهرست»، ص 246

« 3. کیوان نامه»، ج 1، ص 47 - 134، نامه نظام العلمای تبریزی به مرحوم کلباسی به نقل از شیخگری و بابیگری، ص 45

« 4. تاریخ علوم در اسلام.»

برای من قطع می شود که کلام امام است و حاجت به رجال و عنوان ندارم... مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد به نجف رفت. شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگرچه فن او منحصر به فقه بود لیکن در محاجه و مجادله ید طولایی داشت، به نحوی که غلبه بر او در غایت اشکال بود. پس شیخ محمدحسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت می تواند که قطع کند که این کلام امام است یا نه، پس شیخ محمد حسن - رحمة الله علیه - حدیثی جعل کرد و کلمات مغلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مرکبات آن بی حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت، آن ورق را کهنه کرد از مالیدن و بالایی دود و غبار نگه داشت. پس آن را به نزد شیخ احمد برد و گفت: «حدیثی پیدا کرده ام شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا معنی آن چیست؟» شیخ احمد آن را گرفت و مطالعه نمود و به شیخ محمد حسن گفت که این حدیث کلام امام است. پس آن را توجیهاً بسیار کرد. پس شیخ محمدحسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت. و آن را پاره کرد (1)»...!

البته سید حسن تقی زاده سؤال مرحوم صاحب جواهر را به این صورت نقل کرده است: «لطف فرموده، دقت بفرمایید این حدیث صحیح است یا ضعیف؟» در هر صورت به نقل از این دو مأخذ، جای شبهه ای نیست که اولاً سؤال مربوط به «سند حدیث»، و ثانیاً «معنی» آن بوده است. و عدم پاسخ صحیح از جانب شیخ احمد احسائی موجب آن گردید که علمای امامیه وقت با تمام احترامی که به فضل شیخ احمد داشته اند، اعتقادشان را بیش از پیش درباره نیابت و بابیت، نجبا و نقبا، یا رکن رابع که از مهمترین فصول ممیز مبانی عقیده شیخیه با دیگر عقاید امامیه است از دست بدهند.

از بررسی منابع عقیده شیخیه، چنین مستفاد می شود که مذاکره مذکور، قبل از آنکه سید حسن تقی زاده آن را عنوان و مورد توجه و تأمل قرار دهد (تا آنجا که مطالعات این محقق نشان می دهد) مشایخ و علمای شیخیه در صدد نگاشتن و نشر پاسخی حتی در ضمن رسالات رفع شبهات برنیامده اند، و وقتی «سرکار آقا ابوالقاسم خان کرمانی»

مصمم به نگارش پاسخی می شوند، تنها به ذکر مراسله ای که از «جناب آقای حاج شیخ حسن سردرودی» از تبریز به دستشان رسیده و به گفته ایشان «و الله و فی الله متغیر شده بودند و خواسته اند دفاعی از آن بزرگوار نموده باشند و صفحاتی مرقوم داشته بودند»، (1) اشاره می کنند، و خود در مقام ارائه پاسخ، ضمن ارائه بیانات خود، تنها به ذکر مطالب ایشان اکتفا نموده است.

این امر می رساند که اگر در کتب مشایخ خود تحلیلی از این شبهه بسیار مهم، یادی شده بود، مسلم سرکار آقا با آنهمه تسلط و تبحر در عقائد و کتب شیخیه، به آن اشاره می کرد.

در هر صورت، مراد از عنوان این مسأله، به این غایت بوده است که اگر نظریات مرحوم سرکار آقا را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، در واقع به شاه بیت عقیده شیخیه در قبال موضوع مورد بحث دسترسی پیدا کرده ایم، و از هر جهت مأخذ و سندی، در عین جامعیت، غیر قابل خدشه می باشد.

بدین لحاظ، ما در تحلیل نقطه نظر مذکور، با دو مبحث روبرو هستیم:

**مبحث اول: صحت یا سقم اصل مذاکره.**

**مبحث دوم: بررسی موضوع مذاکره.**

**مبحث اول: صحت یا سقم اصل مذاکره**

در مورد صحت یا سقم اصل مذاکره، حاج شیخ حسن سردرودی و سرکار آقا، در چند مورد از کتاب و مراسله، چنین نظر داده اند:

1- به گفته حاج شیخ حسن سردرودی: «شیخ مرحوم از مشایخ اجازه صاحب جواهر است، و اجازه روایتی او در جزء سیم جواهر، به خط مبارک شیخ ثبت است. پس بسیار بعید است که با شیخ روایت در مقام بحث ایستد (2)».

«اساتید علماء، قصص العلماء را رد و طعن زده اند. مرحوم «حاج میرزا حسین نوری» در کتاب «فیض القدسی» (3)»، در مقام رد کردن دعائی که به مجلسی نسبت داده اند گوید:

« . [فهرست]، ص ۲۴۵

« . 2 [فهرست]، ص ۲۴۵

3. فیض القدسی، مندرج در بحار، ج ۱۰۲، ص ۳۶، ۱۶۳ و ۱۶۴

فما فی ملققات بعض المعاصرین من عدّ ذلك - إي الدعاء - فی مناقبه: بل ذکر السند له لا یرجعه عن الضعف؛ بل یقر به إلی الاختلاف لكثرة ما فی هذا الكتاب من الأكاذیب الصریحة التي لا تخفی علی من له أنس و اطلاع بأحوال العلماء و سیرتهم و أطوارهم. إنتهی. که مرادش قصص العلماء است) و در خاتمه فیض القدسی، باز محدث نوری گوید: إن بعض المتكلمین الذي أحب أن يعدّ من المؤلفین ذكر فی ترجمة صاحب العنوان) که مراد مجلسی مرحوم است (- طاب الله تعالی ثراه - أشياء منكرة، و أكاذیب صریحة، لیس لها فی کتب الأصحاب و

أرباب التراجم أثر، و لا عند العلماء منها خبر، كدأبه في أكثر التراجم بل ذكر في حق كثير من أعيان العلماء و أساطين الفقهاء ما لا يليق نسبته إلي أدني المتعلمين. -- ثم ذكر بعض منكراته إلي أن قال: - و قد ذكر في عداد كراماته أيضاً منامين أعرضت عن نقلهما لعدم الوثوق بنقله كما لا يخفي علي من راجع سائر منقولاته. و حدسم اين است كه يكي از آنچه در حق اعيان علما ذكر کرده كه از اكاذيب است و لايق نيست نسبت آن به ادني متعلم همانا نسبت حديث جعل كردن به صاحب الجواهر براي امتحان شيخ مرحوم(1).»...

## 2- سرکار آقا در اين خصوص نوشته است:

«معروف لا محاله آن چيزي است كه اقلأ در كتاب مربوطه به آن زياد باشد و در نزد اهلس مشهور باشد، و همچو حكايته معروف نيست جز در كتاب قصص العلماء كه حالش معروف است و هر كسي كتابش را ديده است معرفت كامل به خود او و روايات و درايات او پيدا مي كند(2).»...

اولاً: اشتباه مرحوم ميرزا محمد تنكابني در مورد «مجلسي» كه آنها علماي پس از او، با تحقيق و ارائه مدرک، نظريه مرحوم ميرزا را رد کرده اند، دليل آن نمي شود كه گفته ميرزا محمد تنكابني در مورد مباحثه شيخ احمد با مرحوم صاحب جواهر از همان مقوله تلقی شود. مگر آنكه مداركي در رد آن ارائه شود. كه آن هم از جانب سرکار آقا و حاج شيخ حسن سردرودي ارائه نشده است، و در موارد متعددي سرکار آقا با وجود آنكه

« . [فهرست]»، صص ۲۴۹ - ۲۵۰

2. همان، ص ۲۵۱ .

كتاب قصص العلماء را رد مي كند، به قول ميرزا محمد تنكابني استنادها کرده، و از اين استنادها نتايجي در تأييد شيوه فكري شيخ به دست داده است. به طور مثال در صفحه ۲۰۰ كتاب «فهرست» سرکار آقا، پس از آنكه نام مكفرين را به شهادت صاحب قصص العلماء، بي آنكه متعرض شوند، ذكر مي كند، و سپس درباره شخصيت مرحوم شريف علماي مازندراني و «شيخ محمد حسين صاحب فصول» «مي نويسد: «همانچه خود صاحب قصص در مكارم اخلاق و رقايت هايي كه بين اين دو عالم بوده كه حتي نماز جماعت پشت سر يكديگر را جايز نمي دانستند، بلكه هيچ يك آن يكي را مجتهد نمي دانست و همانچه صاحب قصص نوشته است، در معرفي آنها كافي است.»...

و در صفحه ۱۹۰ همان كتاب، در مورد واقعه تكفير مرحوم «شيخ محمدتقي برغاني» مي نويسند: «صاحب قصص العلماء هم شرحي از مسموعات خود در اين باره نوشته كه بر مطالعه كننده آن كتاب محقق مي شود كه اعتبار تام ندارد. و بيشتر آنچه نوشته دروغ است. و بيشتر نوشته هاي ايشان با اجتهاد و فكر خودشان است، و قصدشان صحت روايت نبود (1)» «در عين حال، و بدون آنكه مداركي در اين خصوص عنوان كنند، تأييد و تصديق مي كنند كه: «فقط چيزي كه مسلم است و قابل انكار نيست، و از مجموع روايات مختلفه پيدا است، همانا مسأله تكفير است كه قطعاً واقع شده است(2).»

ثانياً: و از سوي ديگر در مأخذ شيخيه عموماً، و در كتاب «فهرست» سرکار آقا، يكي از موارد اثبات مقام شامخ شيخ احمد استناد به كتاب مرحوم ميرزا محمدباقر خوانساري است. سرکار آقا پس از ذكر جملات اول صاحب روضات، در شرح حال شيخ احمد احسائي، نتيجه مي گيرد: «جميعش (منظور بيانات صاحب روضات است) تمجيد فوق العاده نموده و عبارات ساير علما و مشايخ آن جناب را نوشته است و ابراز كمال حسن ظن به حسن طريقه ايشان نموده (3).» «...با اين وصف، در مورد نظر صاحب روضات كه ضمن شرح حال مرحوم «شيخ رجب برسي» عنوان کرده اند، تلويحاً معترض به نظر

« . [فهرست]، ص ۱۹۰

2. همان.

« . [3 فهرست]، ص ۲۶۵؛ «کشف المراد»، ص ۱۶۶

56

صاحب روضات شده و سعی در «تأویل» آن نموده اند (1). در حالی که ظاهر و باطن جملات مرحوم صاحب روضات، مبین این است که پیروان شیخ که در هر صورت افکار خود را مستند به عقاید شیخ احمد می دانند، در ردیف غلاة قرار داده است (2). و نفي ضمنی این معنا، مانع از آن نشده است که شیخیه در بیان مقام فضل شیخ، به کتاب «روضات الجنات» استناد نکنند.

**ثالثاً:** کتاب قصص العلماء، با وجود کثرت نسخ خطی و چاپی، و در حالی که اولین چاپ سنگی آن (تا آنجا که این محقق مطلع است) در سال ۱۲۹۰ هـ. ق.، یعنی حدود ۲۳ سال پس از فوت مرحوم صاحب جواهر در تهران، و سپس در سال ۱۲۹۶ هـ. ق. (تهران، به خط حسین طالقانی کورانی)، و سال ۱۳۰۴ هـ. ق.، (به خط زین العابدین قمی) و ۱۳۱۳ هـ. ق.، و ۱۳۳۰ هـ. ق.، (تبریز، به خط صمد تبریزی) و قبل از آن در سال ۱۳۱۸ هـ. ق.، در «بمبئی» و ۱۳۰۶ هـ. ق.، در «لکنهو»، مکرر طبع و نشر شده است از جانب هیچ یک از تلامذه مرحوم صاحب جواهر که هر یک از آنان، از اکابر علمای امامیه در قرن چهاردهم به شمار می آیند، و مسلم در قید حیات بوده اند، (3) و کلیه کتب تراجم پس از او و پس از کتاب میرزا محمد تنکابنی، ردیه ای بر این مسأله که از لحاظ حوزه های

« . [فهرست]، ص ۲۶۴

« . 2 روضات الجنات»، ج ۳، ص ۳۳۷، عبارت مرحوم صاحب روضات چنین است: «و هم في الحقيقة أعمهون بكثير من غلاة زمن الصدوقين في قم الذين كانوا ينسبون الفقهاء الأجلة إلي التخصير باسم الشيخية و الپشت سرية، نسبتهم إلي الشيخ أحمد بن زين الدين الإحسائي المتقدم ذكره و ترجمه...» «به تفصیل این بحث در صفحات آتی، مراجعه شود.»

3 از جمله: مرحوم سید حسین ترک، شیخ محمد حسین کاظمی، میرزا حسین خلیلی، آقا حسن نجم آبادی، شیخ محمدحسن شرقی، شیخ حسن ممقانی، سید حسن مدرس اصفهانی، شیخ محمد آل یس، میرزا حبیب الله رشتی، شیخ جعفر شوشتری، شیخ جعفر الاعسم، شیخ محمدباقر اصفهانی فرزند صاحب حاشیه معالم، سید اسماعیل بهبهانی، سید اسدالله اصفهانی، سید ابراهیم لواسانی، میرزا ابراهیم شریعتمداری سبزواری، سید حسین و سید علی فرزند بحر العلوم، سید محمد هندي، سید محمد شهبهانی، ملا محمد اشرفی، ملا محمد فاضل ابروانی، شیخ عبدالله نعمه عاملی، شیخ عبدالرحیم نهاوندی، شیخ عبدالحسین شیخ العراقین تهرانی، میرزا صالح داماد، شیخ زین العابدین حائری، شیخ محمدحسین طالقانی قزوینی، شیخ راضی قزوینی، شیخ نعمه طریحی، شیخ مهدی کجوری، میرزا عمود بروجردی.

57

دینی شیعه، نهایت حائز اهمیت را دارا بوده، و دروغ بستن به مرحوم صاحب جواهر که ریاست و زعامت شیعه را عهده دار، و شخصیتی زبانزد عام و خاص بوده اند، ملاحظه نشده، و اصولاً چطور بی پاسخ مانده، و رفع شبهه نشده است؟!، و سید کاظم رشتی، و حاج محمدکریم خان و حاج محمد خان و حاج زین العابدین کرمانی که حدود ۵۰۰ رساله و کتاب در خصوص عقاید شیخیه نگاشته اند، متعرض قول صاحب قصص در قضیه آزمایش شیخ احمد از جانب مرحوم صاحب جواهر نشده اند؟!

رابعاً: سرکار آقا متعرض به گفته میرزا محمد تنکابنی که صاحب جواهر را از جمله تکفیرکنندگان شیخ احمد، شمرده نمی‌شود. در صورتی که به هر حال مسائل و مباحثی مورد تأمل صاحب جواهر قرار گرفته بود که با تمام فضلشان به تکفیر شیخ احمد منجر شده است، و عدم تعرض به این مسأله از جانب سرکار آقا، و عدم اثبات خلاف قول میرزا محمد تنکابنی، می‌توان به صحت کلیات مطالب کتاب قصص العلماء، در خصوص مسأله مذکور، نزدیک شد.

### مبحث دوم: بررسی موضوع مذاکره

«حاج شیخ حسن سردرودی» می‌نویسد: «همانا نسبت حدیث جعل کردن به صاحب جواهر برای امتحان شیخ مرحوم، و حال آن که در کافی از امام محمد باقر (علیه السلام) مروی است که به ابی النعمان فرمود: «یا ابالنعمان دروغ میند بر ما که مبادا برطرف شود از تو ملت اسلام یعنی این دروغ صاحبش را از حریم اسلام بیرون برد.» و در خصال صدوق از امام جعفر صادق (علیه السلام) مروی است که «پنج چیز روزه روزه دار را گشاید و چهار از آنها را شمرد و فرمود: دروغ بستن بر خداوند و برسولش و بر ائمه - صلوات الله علیهم - و آنها می‌خواهند صاحب جواهر را از اسلام بیرون برند تا سخنتان را در حق شیخ مرحوم ثابت نمایند، و اگر صاحب جواهر روزه بود با جعل حدیث روزه اش باطل می‌شد چنان که خودش در جواهر تحقیق فرموده (1)».

« . 1 فهرست»، ص ۲۵۰

سرکار آقا نظریه خود را پس از ذکر بیانات حاج شیخ حسن سردرودی چنین ابراز می‌دارند: «شیخ مرحوم مدعی بوده اند که شَمّ حدیث را دارند و فرمایش امام را از غیر آن تمیز می‌دهند و این مطلب مربوط به متن حدیث است و معنی آن ربطی به سند حدیث ندارد که صحیح باشد یا ضعیف و آنچه را که صاحب قصص نوشته که شیخ محمدحسن جعل نمود متن حدیثی است بدون سند که می‌خواست امتحان کند آیا شیخ می‌شناسد فرمایش امام را یا نمی‌شناسد. و به همین طور هم سؤال کرد و گفت: «حدیثی پیدا کرده ام شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا معنی آن چیست؟» و اگر آنچه جعل کرد حدیث مسندی از کتاب معینی بود که اسمش جعل نمی‌شود، و به این طور سؤال نمی‌کرد. ولی روایت «تقی زاده» به این عبارت نیست و به این طور است: «لطف فرموده دقت بفرمایید این حدیث صحیح است یا ضعیف؟» و قطعاً عبارت سؤال این طور نبوده و چیزی را که شیخ با شَمّ خود می‌بایست امتحان بدهد که می‌فهمد معنی حدیث بوده است نه سند آن، زیرا سند صحیح یا ضعیف اصطلاحی است که گذارده برای احادیث از حیث روایت آن و رجوع به کتب رجال می‌کنند و محتاج به شَمّی نیست. پس شیخ محمد حسن سؤال نکرد که این حدیث صحیح است یا ضعیف؛ زیرا ادنی طلبه هم این نوع سؤال نمی‌کند.

مورّخ محترم به سهم خود از کمال سوءظن که نسبت به علمای اعلام دارند اینطور نوشته اند و بی‌سوادی هم شده است و اعتماد به کتاب غیرمعتبر هم نموده اند که شایسته مثل ایشان نبود. و اگر منظورشان از (احادیث ضعیف) اصطلاح علمای درایت و رجال نیست و خود اصطلاحی وضع فرموده اند و مرادشان از حدیث ضعیف آن است که معنی آن قابل قبول ایشان نباشد، پس لابد میزانی برای عدم قبول باید دست بدهند که همگی قبول داشته باشند و آن میزان را در اینجا ذکر نفرموده اند و آنچه معمول و مصطلح بین علمای شیعه است که ما هم پیروی می‌کنیم دو راه است یکی ملاحظه احوال روایت همان که مسلک عموم اصحاب اصولیین ما است در تصحیح یا توثیق یا تضعیف یا تقویت احادیث که اساسش تواریخ صاحبان کتب رجال است و این یک راه ظاهری است و قرینه ای است که برای صحت یا سقم حدیث دست می‌آورند و کمکی برای شخص فقیه و محدث می‌شود و از این راه ظنی به صحت یا سقم حدیث پیدا می‌کنند.



و اما راه دیگر که راه حقیقی و واقعی است تطبیق حدیث با مضمون کتاب خدا و سنت جامعه است و از این راه ممکن است یقین به صحت و سقم حدیث پیدا شود و اگرچه راه بسیار مشکلی هم هست و کار هر فقیهی هم نیست مگر کسی که صاحب قوه قدسیه به معنی حقیقی باشد و کلام امام را بشناسد که فرمودند: «در اخبار که ما یکی از شما را فقیه نمی شماریم تا وقتی که حدیثی که بر او عرضه شد بشناسد آن را» و این همان شَمّ فقهاتی است که عموماً مدعی آن هستند و در فهم همه احادیث خواه به اصطلاح درایت صحیح باشد یا ضعیف باید به کار رود و از این راه صحت معنی حدیث معلوم می شود، خواه علی الظاهر هم به لفظه صادر از امام شده باشد یا نشده باشد، زیرا اگر از عبارتی معلوم شد که این موافق کتاب و سنت است پس معنی آن یقیناً فرمایش امام است و صحیح است و آن کسی که شَمّ اخبار آل محمد را داشته باشد این معانی را می فهمد و پیغمبر(صلی الله علیه و آله) (فرمود: «دروغگویان بر من زیاد شدند و هر چه مطابق با کتاب خداست من گفته ام» و اگر مطابق نباشد من نگفته ام و اگر کسی قادر بر این نوع تطبیق باشد معلوم است که شَمّ حدیث را دارد و همه فقها این دعوی را دارند، منتهی در بعضی صرف ادعا است و در بعضی حقیقت دارد و اگر یک چیزی از آن حکایت منقوله معقول باشد همین قسمت است که مثلاً فرموده باشند بر حسب فرمایش امام که فقیه چنین کسی است یا فرموده اند من لحن اخبار را می فهمم و آن چیزی را هم که به قول ایشان، شیخ جعل کرده اگر واقعیت داشته باشد البته معنی صحیح بوده که الفاظش از خود شیخ بوده مثل این که خبری یا اخباری را نقل به معنی کرده باشد و شیخ مرحوم هم فرموده باشد که صحیح است؛ زیرا صحیح به این معنی که عرض کردم آن چیزی است که معنی آن با فرمایش خدا و رسول و ائمه(صلی الله علیه و آله) موافق باشد و آن عبارت هم موافق بوده و غیر از این درباره علمای اعلام و اساطین اسلام نمی توان تصور کرد که العیاذ بالله جعلی بکنند و عبارتی که بر خلاف فرمایش خدا و رسول باشد بسازند و یکدیگر را امتحان نمایند و عوام از برادران ما اگر عبور به این قبیل عبارات نمایند باور کنند و پیداست که نویسندگان اغراض دیگر داشته اند -  
**أصلحهم الله ان شاء الله - (1).**»

« . [فهرست]، صص ۲۵۱ - ۲۵۴

**اولاً:** کلیه مطالب سرکار آقا، بر اساس موضوعی قرار گرفته که آن موضوع در متن «قصص العلماء»، یا نوشته تقی زاده، موجود نیست.

«سرکار آقا» می نویسد: «قطعاً عبارت سؤال این طور نبوده و چیزی را که مرحوم شیخ، با شَمّ خود می بایست امتحان بدهد که می فهمد معنی حدیث بوده است نه سند آن». در حالی که اگر سرکار آقا، قضیه مذکور را در مورد امتحان شیخ، منقول از مرحوم صاحب قصص و تقی زاده، قبول دارد بایستی بر اساس قول آنان، مسأله مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. و بررسی سرکار آقا فاقد چنین ویژگی است. و اگر خود به مأخذی دیگر برخورده که در آن مذاکره، قول دیگری مطرح شده، البته می توانست عنوان ساخته، و مصحح اقوال مذکور شود. که این هم مورد ادعای صاحب قصص نیست.

برای این منظور یکبار دیگر اصل مذاکره را دقیقاً مشخص کرده و ذیلاً می نگاریم تا بررسی ما در اطراف نظریات سرکار آقا، از اساسی منطقی برخوردار باشد.

#### به روایت صاحب قصص:

شیخ محمد حسن صاحب جواهر: «حدیثی پیدا کرده ام، شما ببینید که آن حدیث است یا نه. و آیا معنی آن چیست؟»

شیخ احمد احسانی: «این حدیث و کلام امام است. پس آن را توجیهاات بسیار کرد.»

#### به روایت تقی زاده:

شیخ محمد حسن صاحب جواهر: «لطف فرموده، دقت بفرمایید، این حدیث صحیح است یا ضعیف؟»

شیخ احمد احسائی: «این حدیث کاملاً صحیح و معتبر است».

از لحاظ طرح سؤال، هر دو قول، در یک امر مشترکند، و آن مسأله سند حدیث است. و از لحاظ پاسخ، هر دو قول در یک مطلب متفقند، و آن تأیید صحت حدیث می باشد. حال سرکار آقا به چه مأخذ و مدرکی می گویند مسأله مربوط به شم حدیث بوده است نه سند حدیث، معلوم نیست!

ثانیاً: اگر جواب سؤال صاحب جواهر به زعم سرکار آقا صحیح بوده است. چرا

صاحب جواهر، کاغذ را پاره کرده و ترک مجلس نموده است؟ و چرا مرحوم صاحب قصص و تقی زاده این واقعه را در ردّ دعوی شیخ نگاشته اند؟

درواقع صاحب جواهر، چون شیخ احمد مدّعی کسب علم از امام شده بود و مسلم علم رجال را هم دربر می گرفت. سؤال از سند این حدیث کرده است، و الاً صریحاً از معنی حدیث می پرسید. و این بیان سرکار آقا که شیخ مدّعی بوده اند که شم حدیث دارند، و فرمایش امام را از غیر آن تمیز می دهند، و این مربوط به متن حدیث است نه سند، موافق عقل کاوش گرانه در این مسأله نیست؛ زیرا حدیث چیزی است که کلام امام باشد، نه موافق کلام امام و مسأله مهم برای مرحوم صاحب جواهر اساساً شناخت کلام امام بوده است و شیخ هم گفته است: «کلام امام است.»

**ثالثاً:** بقیه مطالب سرکار آقا و شیخ حسن، پیرامون باطل شدن روزه و تفصیل در متن حدیث صحیح و ضعیف، و ورود به علم رجال و... به عقیده مؤلف خارج از متن مسأله بوده، و با طرح آنها، کلام را مطول نمی کنیم.

2- مرحوم شریف العلمای مازندرانی (متوفی 1245 هـ. ق.) محمد علی مدرس به نقل از مرحوم میرزا محمد باقر خوانساری در «روضات الجنات» و میرزا محمد مهدی خوانساری در «أحسن الودیعه» و حاج شیخ عباس قمی در «هدیه الأحابیب» می نویسد: «شریف العلماء از اعظم فقها و اصولیین اواسط قرن سیزدهم هجرت می باشد که جامع معقول و منقول، بالخصوص در اصول که استاد فحول بود، در حائز مقدس مجلس درس معظمی داشته به حدی که گویند زیاده بر هزار نفر از اکابر حاضر حوزه درسش می بوده اند. سعیدالعلمای بار فروش مازندرانی، «شیخ مرتضی انصاری»، ملا آقا دربندی، صاحب ضوابط، سید محمد شفیع جابلقی، ملا اسماعیل یزدی، و نظایر ایشان از تلامذه و حاضرین حوزه او بوده اند. مرحوم شریف العلماء از تلامذه «سید مجاهد» و «صاحب ریاض» بود(1)».

3- شیخ محمد حسین صاحب فصول (متوفی ۱۲۶۱ هـ. ق.): میرزا محمدباقر

« . [ریحانة الأدب]، ج ۳، ص ۲۱۹، همچنین مراجعه کنید به شرح احوالات مرحوم آقا سید مهدی بن سید علی صاحب ریاض در صفحات بعدی.

خوانساری ضمن شرح احوالات مرحوم شیخ محمدتقی صاحب «هدایة المسترشدين(1)» در مورد مرحوم شیخ محمدحسین صاحب فصول برادر مرحوم شیخ محمدتقی چنین اشاره می کند:

هذا و قد كان لشيخنا المعظم إليه أخ فاضل فقيه و صنو كامل نبیه و حبر بارع وجیه من أولاد أمه و أبيه جعله الله تعالى منه بمنزلة هارون من أخيه، و هو الفاضل المحقق المدقق المتوحد في عصره المسمي بالشيخ محمد حسين صاحب كتاب «الفصول» في علم الأصول، و كتبه هذا من أحسن ما كتب في أصول الفقه و أجمعها للتحقيق و التدقيق، و أشملها لكل فكر عميق، و أحرزها لتدارك اشتباهات السالفين، و أطمحها نظراً في الخصومة إلي كتاب القوانين، و قد تداولته جميع أيدي الطلبة في هذا الزمان، و تقبلته القبول الحسن في جميع البلدان، إلا أنه

غير مستوعب مسائل هذا الفنّ الجليل، و لا بالغ مبلغ كتاب أخيه الأكبر في التفصيل والتذليل، و لا يزد عدد أبياته في ظاهر التخمين علي كتاب القوانين(2).»

محمد علي مدرس در «ريحانة الأدب» تحت عنوان: «صاحب الفصول في علم الأصول» مي نويسد: «... از اكابر و متبحرين علماي اماميه اواسط قرن سيزدهم هجرت مي باشد كه فقيه اصولي محقق مدقق جامع معقول و منقول، حاوي فروع و اصول و صاحب فكري عميق بود. اين كتاب او در تحقيقات انيقه و مدققات رشيقه، اجمع و اكمل كتب اصوليه بوده و محل استفاده اكابر و فحول و فهم مطالب و تفتن بر نكات و دقائق آن مايه افتخار افاضل و بهترين معرف مقامات علمي وي مي باشد(3).»...

صاحب روضات الجنات ذيل شرح حال صاحب فصول به عقايد ايشان در قبال

1. از مهم ترين كتب علم اصول كه در ايران به دفعات چاپ سنگي شده است.

« 2. روضات الجنات»، ج 2، ص 126

« 3. ریحانة الأدب»، ج 3، ص 380

عقايد شيخيه، اشاره مي فرمايند و مي نويسند:

«و كان هذا الشيخ المعظم كثير الطعن و التشنيع علي طائفة الشيخية المنتسبين إلي الشيخ أحمد الإحسائي المقدم إليه الإشارة، متجاهراً باللعن عليهم، و التبرّي عن عقائدهم الفاسدة علي رؤوس الأَشهاد، و قد رأيت أيام تشرّفي بالزيارة منابر في هذا المعني(1).»

سرکار آقا ابوالقاسم ابراهيمي، به نقل از كتاب: «قصص العلماء...» تأييد مي كند كه از جمله تكفيركنندگان شيخ احمد، «شيخ محمدحسين صاحب فصول» بوده است.

ولي سرکار آقا، به جاي آن كه فضل ايشان را از كتب تراجم، خاصه روضات الجنات استخراج كند، كتاب قصص العلماء را كه خود به خاطر دفاع از شيخ احمد، در موردش گفته است: «حالش معلوم است» مورد استناد قرار داده و مي نويسد: «و ديگر (از تكفيركنندگان) شريف العلماي مازندراني و شيخ محمدحسين صاحب فصول است كه همانچه خود صاحب قصص در مكارم اخلاق و رقابت هايي كه بين اين دو عالم بوده كه حتي نماز جماعت پشت سر يكديگر را جايز نمي دانستند بلكه هيچ يك آن يكي را مجتهد نمي دانست و هم آنچه صاحب قصص نوشته است در معرفي آنها كافي است(2).»...

در حالي كه ميرزا محمدتنكابني، ضمن شرح حالات شريف العلماء مطالبتي را عنوان كرده است كه نشان مي دهد تا حدودي سرکار آقا رعايت صحت در نقل روايت را فرموده اند. زيرا اولاً: مرحوم تنكابني نوشته اند: «ظاهر اين كه شريف العلماء اعتقاد به اجتهاد شيخ محمد حسين نداشت، ليكن شيخ محمدحسين از صاحبان فن اصول و جامع بوده (3)»... و اين خلاف بيان سرکار آقا است كه قاطعانه فرموده اند: «هيچ يك آن يكي را

مجتهد نمي دانست». ثانياً: عدم اقتداء كردن مجتهدي به مجتهدي ديگر در نماز جماعت كه در ميان حوزه هاي ديني و مساجد و اماكن، حتي در جوامع غير شيعي، رواج دارد،

« 1. روضات الجنات»، ج ۲، ص ۱۲۶

« 2. فهرست»، ج ۱، ص ۲۰۱

« 3. قصص العلماء»، ص ۱۱۵

معلول عقاید و مسائل دیگری است که به هیچوجه مانع از آن نمی شود که کتاب فصول باطل، یا فتوای شریف العلماء، یا شیخ محمد حسین فاسد معرفی شود!! باید مسأله را در حیطة خود به خوبی تحلیل نمود. و از قیاس پرهیز داشت.

4- ملا آقا دربندی (متوفی ۱۲۸۵ هـ. ق.): (باتوجه به کتاب: «هدیه الأحاب»): مرحوم شیخ عباس قمی، و کتاب: «أحسن الودیعة» و کتاب «مآثر و آثار» اعتماد السلطنه و «أعیان الشیعة» (محمدعلی مدرس در «ریحانة الأدب» می نویسد: «عالم متتبع جلیل، فقیه اصولی، جدلی و رجالی، محقق مدقق، با شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی معاصر و از تلامذه شریف العلمای مازندرانی بود. ...

وقتی صاحب جواهر در مجلسی به کتاب جواهر الکلام خود می بالید، ملا آقا گفته است: از جواهر شما در خزائن (1) ما بسیار است... در علم اکسیر نیز مهارت داشت (2).

ملا آقا دربندی تألیفات بسیار داشت. از آن جمله: «الجوهرة» «یا جواهر الصناعة» (در اسطرلاب)، «خزائن الأصول»، «خزائن الأحكام»، «عناوین الأدلة» (در اصول)، «قوامیس القواعد» (در رجال) و «اسرار الشهادة» (می باشد). کتاب مذکور که از عربی به پارسی ترجمه شده است، به گفته و اظهار نظر مدرس: «به حکم انصاف این کتاب او بلکه دیگر تألیفاتی که در موضوع مقتل نگارش داده همانا در اثر آن همه محبت مفرط که داشته است حاوی غث و سمین بوده است». و علامه نوری در کتاب «لؤلؤ و مرجان» شرحی دائر بر ضعف کتاب اسرار الشهادة و عدم اعتماد بر آن نگاشته است. و در کتاب: «اعیان الشیعة» مذکور است که: «دربندی در مؤلفات نقلیه (مقتل) خود بسیاری از اخبار واهی را نقل کرده که عقل باور ندارد. و از نقل هم شاهدهی نیست». سرکار آقا، بی آنکه به تبحر ایشان در زمینه های فقه و اصول و رجال اشاره کند، که مسلم سه رشته مهم در رابطه با تکفیر شیخ بوده است نوشته است: «در شخصیت ملا آقا دربندی همین بس که کتاب اسرار الشهادة او سراسر روایات مجعول و غلط است.»!

5- آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب «ضوابط الأصول» (متوفی ۱۲۶۲ هـ. ق.) صاحب

1 منظور کتاب های «خزائن الأصول» و «خزائن الأحكام» ملا آقا دربندی است.

« 2. ریحانة الأدب»، ج ۲، ص ۲۱۶

روضات درباره او می نویسند:

هو من أجلة علماء عصرنا، و أعزة فضلاء زماننا، لم أر مثله في الفضل والتقرير و جودة التعبير، و مكارم الأخلاق، و محامد السیاق، و الإحاطة بمسائل الأصول و المتانة فيما يكتب أو يقول.

إنتقل مع أبيه المبرور من محال دار السلطنة قزوین - الاتي إلي بعض محامدها الإشارة إن شاء الله الجليل في ترجمة المولي خليل - إلي محروسة قرمىسين، و قرأ مبادي العلوم علي من كان فيها من المدرسين، و كان بها إلي أن حركته الغيرة العلوية و حدته الهمة الهاشمية علي العروج إلي معارج العلم والدين، والخروج عن مدارج

أوهام المبتدئين، والولوج في مناهج أعلام المجتهدين، فودّع من هناك أباه و شقّع رضائه تعالى برضاه، و هاجر ثانية الهجرتين، و سافر إلي تربة مولانا الحسين عليه السلام، و أخذ في التلمذ علي أفاضل المشهدين، و الأخذ من الأماجد المجتبيين.

فممن أكثر عليه الاشتغال بالحائز المقدس في مراتب الأصول رئيس الأصوليين النبلاء الفحول، بل الجامع بين المعقول والمنقول؛ مولينا شريف الدين محمد بن المولي حسن علي الأملي المازندراني الأصل، الحائري المسكن و المدفن، المتوفي بالطاعون الواقع في حدود سنة ست و أربعين و مائتين بعد الألف.

و هذا الشيخ هو الذي ملأ الأصقاع آثار تأسيسه، و قرع الأسماع أصوات تدريسه و إن كان غير مسلم في أبواب الفقهيات، و مقتصرأ في أصوله علي بوادر اللبنيات، و لم يخرج منه مصنف، مشهور، و مؤلف هو بالرّساقفة المذكور، حتي أن اعترى الرّيب ساحة فقاوته و اجتهاده بعد ما أطبق علي تمام مهارته و استعداده. و بالجملة فبلغ أمر سيدنا المشار إليه من التلمذ البالغ الكثير علي هذا الأستاذ المعظم إلي حيث كان يدرّس في حياته، و

تهوي إليه أفئدة الطلاب قبل وفاته، و أخذ الفقه كما شاء، و أراد من فقهاء النجف الأشرف و خصوصاً عن شيخه الأفقه الأخر الشيخ موسي بن جعفر فقد تتلمذ عليه كثيراً.

و هو الآن فالحمد لله علي أن جعله واحد زمانه في شريف مكانه، و أنهي إليه الرياسة و التدريس علي حسب شأنه بحيث يشدّ إلي سدّته العليّة رواحل الآمال من كلّ بلد سحيق، و يلوي إلي عتبة المنبئة أعناق الأمان من كلّ فج عميق، لا زالت رياض الفضل بنضارة علمه ممرعة، و حياض الشرع من غزارة فضله مترعة، ما طلع طالع الإقبال و خطر خاطر بالبال(1).

و محمد علي مدرس به نقل از كتاب «اعيان الشيعة» و كتاب «هدية الأحاب في ذكر المعروفين بالكني والألقاب والأنساب» و «قصص العلماء»... در شرح حال صاحب ضوابط مي نويسند: «از اكابر علماي اماميه اواسط قرن سيزدهم هجرت مي باشد كه در تاممي مراتب علميه و حسن تقرير و انشاء و تحرير بي نظير و در مكارم اخلاق طاق (2) و در احاطه مسائل فروعيه و اصوليه و حيد عصر خود بود... فقه را از شيخ علي كاشف الغطاء و شيخ موسي كاشف الغطاء و صاحب رياض و پسرش سيد مجاهد و ديگر افاضل و اماجد خواند. اصول را نيز از شريف العلماي مازندراني مشهور استقصا نمود. «صاحب قصص العلماء و سيد حسين كوه كمري و شيخ زين العابدين مازندراني و حاجي سيد اسدالله حجة الإسلام اصفهاني» و نظاير ايشان از تلامذه وي مي باشند(3)».

سرکار آقا نظريه خود را در مورد صاحب ضوابط چنین ابراز مي دارند! : «سيد ابراهيم قزويني صاحب ضوابط و نتايج است كه بهترين معرف ايشان هم در مراتب علم و ادب و كمال و معرفت همين دو كتاب ايشان است و ما تسويد اوراق نمي نماييم. و عقايد سخيغه

« . 1روضات الجنات»، ج 1، ص 38

2. مرحوم ميرزا محمد تنكابني نيز در ضمن شرح حال مرحوم استاد آقا سيد ابراهيم نمونه هايي از مكارم اخلاق ايشان را ذكر کرده است. صفحه 2 - 19

« . 3ريحانة الأدب»، ج 3، ص 376

او را در هر باب، هر کس مي خواهد مي فهمد (1)! عجيب است که همه اکابر اماميه کتب او را ستوده اند، و سرکار آقا، به خاطر اين که مرحوم صاحب ضوابط با شيخ ميانه نداشته، او را به یک باره تخطئه مي کند. در حالي که نخوانده و نشنیده ام که از اکابر علماء کسي، و از کتب تراجم کتابي، مقام ایشان و والايي شأن کتاب ضوابط را انکار کند. تا آنجا که ميرزا محمدباقر خوانساري در کتاب «روضات الجنات» که حتي مورد احترام خاص مشايخ شيوخه است، و به گفته «مرتضي مدرس چهاردهي» از «مشهورترين دانشمندان روحاني جهان اسلامي است» از کتاب مرحوم سيد استاد چنين ياد مي کند:

ثم إن له من التصنيفات الرائقة والتأليفات الفائقة كتاب ضوابط الأصول علي أكمل تفصيل و كتاب دلائل أحكام الفقه في أجود تدليل.

و ان نوقش في الأول بكون أكثره من تقريرات شيخه الشريف كسائر ما كان يضيطة طلاب مجلسه المنيف لندرة ما اختص به فيه من التصرف الجديد أو التحقيق السديد و لا نقص عليه في ذلك بعد ما اتضح أنه إنما ألف هذا الكتاب في مبادي أمره، و ليس أيضاً ممن يعبأ أو يعتد بشأنه كسائر ما أفرغه في قالب الترتيب و أن من طالع كتابه الموجز المسمي بنتائج الأفكار في الأصول مبتدئاً علي مائة و خمسين فصلاً من الفصول يعرف صدق هذا المقال، و أن جناب مصنفه المفضال كأنه نفس ملكة الفقه و الأصول و مالك أزمة المعقول و المنقول، و الفائق علي غيره من النبلاء الفحول، مع أنه إنما كتبه في قلائل من أيام هجرته إلي زيارة سيدنا العسكريين (من ظهر القلب و بدون المراجعة إلي شيء من أساطير الفن كما حكي لنا من يوثق بنقله).

و قد تشرّفت بخدمته، و زيارة هذا الكتاب بعيد تدوينه له، عند توقي لتقبيل العتبات العاليات - علي مشرفيها الصلوات الباهيات - في حدود سنة ثلاث

« . [ فهرست ]، ص ٢٠١

و خمسين، فانتسخت بخطي من نسخة الأصل التي كانت بخطه الشريف. و كنت أوان اتصالي بحضرة جلاله أيضاً من المتطقلين علي طلاب مجلس إفضاله، و قد إختصت منه في ذلك البين بعنايات جليلة و اعتناءات و افرة جميلة. منها: ما كتب بخطه الشريف من صورة الإجازة لي علي ظهر تلك النسخة (1).»

تا آن جا که مرحوم ميرزا محمدباقر در اهميت کتاب «ضوابط (2)» مرحوم استاد، اشعاري را که هر بيت آن مبین ارزش والاي کتاب مزبور است مي سرايند:

هذا جمال دفاتر الأحبار \*\*\* هذا ثمال أفاضل الأدوار

هذا سلافة عصرهم من أسرهم \*\*\* فيه الكفاية عن عنا الأسفار

عند الوفيد المستفيد كأنه \*\*\* عين الحياة و نهر علم جار

إن قيل: كلّ الفضل فيه يصدّق \*\*\* حيث اقتفي لفواضل الآثار

والحق و التحقيق في صفحاته \*\*\* كالنجم في فلك البروج الدار

فاق الرسائل في المسائل و احتوي \*\*\* لبّ الأوائل و الجديد الطاري

لا يعترني ظفر الخصومة منته \*\*\* إلا بردّ الخصم ردّ خسار

عمّ الخلائق نفعه من حينه \*\*\* ر غماً لكلّ مخلط أخباري  
هذا هدي و يزيد من لا يهتدي \*\*\* بهداه رجساً صالحاً للناز  
خير الكلام بيانه الوافي وفي \*\*\* أوصاله لدقائق الأسرار  
الفضل مختوم به و ختامه \*\*\* مسك فذق فلنعم عقبي الدار  
أفكارهم فازت بكلّ كريمة \*\*\* فأتي الكتاب «نتائج الأفكار»  
أفكيف يجزي عنه بالأفكار من \*\*\* مستعجم لولا جزاء الباربي

این نوع تجلیل از مقام مرحوم استاد، و توصیف از آثار او، که در واقع شیوه

---

« . 1. روضات الجنات»، ج ۱، ص ۳۹

. 2. یعنی ضوابط الأصول، روضات الجنات ج ۱، ص ۴۰

پژوهشی همه صاحبان تراجم و عالمان امامیه است، مغرضانه نخواهد بود که سرکار آقا که حدود مرتبه فضل و کمال ایشان معلوم هیچ یک از اکابر امامیه هم عصرشان نبود!، آثار مرحوم استاد را «سختی» تلقی کنند؟ بی شک چنین سخنی نباید ناشی از تبحر ایشان در معارف مذهب امامیه باشد، بلکه صرفاً به اتکای تعصب به شیخیه که مسلم مغایر طریق فضل و مراتب اجتهاد شیخ احمد است، اظهار و ابراز فرموده اند. چنین روحیه ای، آنهم پس از حدود یک قرن که از حیات مرحوم استاد می گذرد، به خوبی می تواند مؤید روحیه شیخیه و واقعه ای باشد که میرزا محمد تنکابنی ضمن ذکر مکارم اخلاق مرحوم استاد، چنین یاد کرده اند:

«مشاهده نمودم که روزی یکی از اعراب که از مریدان سید محمدکاظم رشتی شیخی بود و میان شیخیه و طبقه فقها نهایت منافرت و مباعدت و مشاقه بود. آن عرب در مجمع درس آن جناب حاضر شد و زبان به هرزه درائی و کتزه و فحش گشاده بود و خنجری به کمرش بود و پیش می آمد که سید استاد سربه زیر افکنده بود و سکوت داشت. یکی از سادات خدام به ناگاه مطلع گردید آمد و گریبان آن ملعون را گرفته که سید استاد فرمود او را کاری مدار و او را تأدیب و سیاست مکن که او مجنون است(1)». «!...»

در حقیقت این بابی است از ابواب شیخیه، که سید کاظم رشتی آن را هم در زبان و هم در کتاب دلیل المتحیرین خود گشوده بود. چنانچه وقتی کتاب «دلیل المتحیرین» را نزد آقا سید ابراهیم آوردند. آن جناب پس از شنیدن قسمتی از مطالب آن، فرمود: «اسم این کتاب چیست؟ عرض کردند که به دلیل المتحیرین موسوم است. آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود: مناسب آن بود که این رساله «شتمیه» نامند، زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم علمای اعلام است(2)». «!...»

6- ملا محمدجعفر استرآبادی (متوفی ۱۲۶۳ هـ. ق.): صاحب «ریحانة الأدب» می نویسد: «حاج ملاجعفر، از فقها و مجتهدین امامیه قرن سیزدهم هجرت می باشد که صاحب تحقیقات دقیقه، بسیار منقی و محتاط، در کثرت ورع و احتیاطی که در امور دینی

داشته ضرب المثل بود و گاهی به وسواسش منتسب می داشتند. او از اکابر تلامذه صاحب ریاض به شمار می رفت. سال ها در کربلائی معلی با عزت و احترام تمام می زیست. تا موقعی که آن ارض اقدس از طرف داود پاشا محاصره گردید. به تهران رفت و تا بیست سال به تدریس و امامت و قنوی و قضاوت اشتغال داشت» «... حاجی کرباسی» با این که بعد از «حاج سید محمدباقر حجة الاسلام رشتی» به اجتهاد کسی تصریح نمی نمود، اجتهاد ملا جعفر را تصدیق کرده و احکام او را تنفیذ می نمود. علاوه بر این در علوم ادبیه نیز ممتاز و در تقریر و تحریر در نهایت امتیاز بوده (1)». «...»

«شیخ محمدحسن» فرزند ملامحمد جعفر استرآبادی در کتاب «مظاهر الآثار» (2) «پیرامون عقیده ملا محمدجعفر استرآبادی درباره شیخ احمد می نویسد: «... عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند. در آن روز پدرم در سفر حج بود، و شیخ که از ماجرای تکفیر خبر شد گفت علمای این دیار فقیه و اصولی هستند. از علوم معقول و حکمت بیگانه اند. کلماتش را تنها حکیمان می فهمند، راضی شد که پدرم در این باره هرچه حکم کند قبول کنند.»

اندک مدتی از این داستان گذشت. پدرم از سفر مکه بازگشت. سید (منظور سید محمدمجاهد است) کسی را نزد پدرم فرستاد و کتاب «شرح زیارات» و چند رساله از مؤلفات شیخ را هم برای مطالعه و اظهار نظر ارسال کرد. پدرم پس از مطالعه و دقت در نوشته ها گفت: عبارت های این کتاب و رساله متشابه و قابل تأویل است. به حکم مقبوله  
ابن حنظله، واجب است که حکم سید را اطاعت کرد. اما برای استوار شدن حکم و حکومت در مسأله تکفیر چاره ای نیست به جز این که با شیخ به گفتگو پرداخت. آنگاه دید

« . [ریحانة الأدب]، ج ۳، ص ۲۰۷

2. نسخه خطی این کتاب در ۸ جلد که به خط مؤلف در کتابخانه «مجتبی مینوی» می باشد مورد تحقیق آقای مدرسین چهاردهی قرار گرفته. و این مطلب را در کتاب «شیخیگری و بابیگری» ص ۴۸، چاپ دوم، انتشارات فروغی ۱۳۵۱ ه. ش. ذکر کرده اند. که عیناً نقل می شود. البته مرحوم صاحب ریحانة الادب، در شرح حال شیخ محمدحسن استرآبادی (ج ۳، ص ۲۱۰، چاپ دوم) از جمله تألیفات مشارالیه را «مظاهر الانوار» خوانده اند. در حالی که: «مظاهر الآثار» در کتاب آقای مدرسین نوشته شده مؤلف از آنجا که کتاب مذکور را شخصاً ندیده اند، به ذکر قول آقای مدرسین اکتفاء می کند.

که شیخ سزاوار تکفیر هست یا نه؟! «

پس از چندین پدرم شیخ را در حمام ملاقات کرد و جویای احوال یکدیگر شدند. شیخ عقاید و آرای خود را بیان کرد. و پدرم وارد بحث و انتقاد گردید. مردم خبر شده برای تماشای بحث در حمام گرد آمدند. شیخ مطابق ظاهر نوشته های خود به بیان آراء و معتقدات خود پرداخت. همان گونه که علامه سید مجاهد و سایر علمای کربلا و نجف از نوشته های او فهمیده بودند، آنگاه علامه استرآبادی حکم به تکفیر شیخ کرد و هنگامه بی در کربلا و سایر شهرهای ایران آغاز شد (1)». «...»

7- مرحوم آقا سید مهدی طباطبایی (متوفی ۱۲۶۰ ه. ق.): فرزند «آقا سیدعلی صاحب ریاض المسائل»، و برادر کهنتر سیدمجاهد، از اکابر علمای اواسط قرن سیزدهم هجری و استاد مرحوم «شیخ مرتضی انصاری» است (2). و صاحب روضات ضمن شرح حال صاحب هدایة المسترشدين و مخالفت های برادر بزرگوارش



«شیخ محمدحسین صاحب فصول» با شیخیه که قبلاً یادآور شدیم، اضافه می‌کند: «... کما کانت هذه شیمه سیدناالمهدی بن الأمير سید علی الحائری الطباطبائی أيضاً(3)».

اساس و ماجرای مخالفت آقا سید مهدی با شیخیه را که در آن زمان ریاست آن با سیدکاظم رشتی بود، میرزا محمد تنکابنی چنین نوشته است:

«چون خبر تکفیر شیخ اشتهاار یافت، و شیخ نیز وفات یافت. در آن زمان آقا سیدمهدی خلف باشرف آقا سیدعلی صاحب ریاض از شدت تقوی و جریزه، فتوا نمی‌گفت. پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست؟ آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و «شریف العلماء و حاجی ملا محمدجعفر استرآبادی و حاجی سیدکاظم» را احضار نمود. ایشان با سیدکاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبار کفر است. سید کاظم اذعان نمود که ظواهر این عبار کفر است. لیکن شیخ ظواهر این عبار را اراده

---

« . [مظاہر الآثار»، ج ۱، ص ۱۰۶۴

« . 2[ریحانة الأدب»، ج ۴، ص ۳۰

« . 3[روضات الجنات»، ج ۲، ص ۱۲۶

کرده است بلکه این کلمات را تأویلی است که آن تأویل مراد شیخ است. ایشان گفتند که «ما مأمور تأویل نیستیم»، مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار و الاهر کافری که به کلمه کفری تکلم کند لامحاله تأویلی در او راه دارد. پس به سید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبار کفر است. سید کاظم نوشت که ظاهر این عبار کفر است و آن را به مهر خود ممهور نمود. پس آقا سید مهدی اگر چه فتوا نمی‌گفت لیکن به شهادت این دو عادل که شریف العلماء و حاجی ملامحمد جعفر استرآبادی بود حکم به تکفیر شیخ و تابعین او نمود. و از آن پس به مسجد رفته و مردم را موعظه نمود که در این عصر گرگان چند به لباس میش درآمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته اند. و ایشان شیخ احمد احسانی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت(1)».

«سید کاظم رشتی» در کتاب: «دلیل المتحیرین» اصل ماجرا را به صورت کلی تأیید و از این حیث اختلافی با گفته صاحب قصص ندارند. ولی در صدد توضیح و شرحی مفصل برآمده که از آن تیرئه خود و شیخ احمد را مراد داشته است. بعدها مطالب کتاب مذکور، مورد استفاده مرحوم حاج محمد کریم خان در «هدایة الطالبین(2)» و سرکار آقا در کتاب «فهرست(3)» و شیخ عبدالرضا ابراهیمی در کتاب «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار(4)» قرار گرفته، با شرح های تفصیلی مصمم به رفع شبهات و این که مرحوم سید «نقیه» کرده و آقا سیدمهدی از روی سادگی چنین فتوایی داده، تکرار مطالب مرحوم سید را کرده اند!

8- آقا سید محمد مجاهد صاحب مناهل) متوفی ۱۲۴۲ هـ. ق.): شیخ آقابزرگ طهرانی در کتاب «الذریعة»، (5) میرزا محمدباقر خوانساری در «روضات الجنات»، (6) حاج سید شفیع

---

« . 1[قصص العلماء»، ص ۴۴

« . 2[هدایة الطالبین»، صص: ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۳۹

« . 3[فهرست»، ص ۱۹۲

« 4 پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۵

« 5 الذریعة»، ج ۲۱، ص ۳۰۰

« 6 روضات الجنات»، ج ۷، ص ۱۴۵

جابلقی در «الروضة البهیة» و محمدعلی مدرس در «ریحانة الأدب (1)» از مرحوم «سیدمحمد مجاهد» به بزرگی چنین یاد کرده اند...: از مشاهیر علمای امامیه اواسط قرن سیزدهم هجرت می باشد که فقیه اصولی متبحر، ادیب، ماهر، عابد، زاهد بود. از والد معظم خود (صاحب ریاض) و پدرزن خود مرحوم سید مهدی بحر العلوم تکمیل مراتب علمیه نمود. در حال حیات پدر از کربلا که مولدش بوده به ایران آمد، و در اصفهان اقامت گزیده و به تدریس و تألیف مشغول شد. و مرجع استفاده افضل آن نواحی بود. و کتاب «مفاتیح» را نیز در آن جا تألیف نمود، تا آنکه خیر وفات والد معظمش رسید، بلافاصله عازم عراق شد. و در کاظمین مقیم و مشغول انجام وظایف علمیه گردید...»

«مرحوم محمد حسن»، فرزند ملا محمدجعفر استرآبادی، در کتاب «مظاهر الآثار» می نویسد: «در آن زمان سید محمد مجاهد مرجع تقلید شیعیان و پیروانشان در عراق و ایران بودند. گروهی از شاگردانش از سخنان و کلمات شیخ به استاد بزرگوار شکایت کردند. و سید هم حکم به کفر شیخ احمد صادر کرد. عموم علمای کربلا و نجف هم با تکفیر شیخ موافق شدند(2)»...

«مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری صاحب روضات» (متوفی 1313 هـ. ق.) فرزند مرحوم حاج «میرزا زین العابدین»، از اکابر علمای امامیه قرن چهاردهم هجری می باشد. که فقیه اصولی، محدث رجالی، ادیب متنبع متبحر، محقق دقیق النظر بود. در فقه و حدیث و تراجم احوال علمای سلف و خلف مزینتی کامل بر دیگران داشت. از تلامذه «سید محمد شهشانی» و «سید محمدباقر حجة الاسلام اصفهانی» و «سید ابراهیم صاحب ضوابط» و بعضی از اکابر دیگر بوده و از ایشان و از والد خود «حاج میرزا زین العابدین» و بعضی از اجلائی دیگر اجازه روایت و اجتهاد داشت. و ریاست علمی مذهبی در اصفهان بدو منتهی و حوزه درس او محل استفاده افضل بوده است. «شریعت اصفهانی» و «سید ابوتراب خوانساری» و «سید محمدکاظم یزدی» و جمعی دیگر از اکابر

1. ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۴۰۱

« 2 مظاهر الآثار»، ج ۱، ص ۱۰۶، به نقل از کتاب «شیخگری و بایبگری» ص ۴۸

وقت از تلامذه او بوده اند(1).

اهم تألیفات میرزا محمدباقر خوانساری: «روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات» می باشد که به گفته محمدعلی مدرس: «در موضوع خود بی نظیر و ابسط و اجمع و انفع کتب تراجم بوده و از منابع کتاب ریحانة الادب می باشد (2)» و چنین است قول «آقا بزرگ تهرانی». و کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعة»

از نظرگاه مشایخ و علمای شیخیه، کتاب «روضات الجنات» یکی از معتبرترین منابع تحقیق در شرح حال و فضائل و کمالات شیخ احمد احسانی است. که الحق مرحوم صاحب روضات، حق مطلب را به خوبی اداء فرموده اند. ولی از آنجایی که چنین کتابی جامع، در طول حیات مرحوم صاحب روضات، تصنیف شده است، دربرگیرنده وقایع و حوادث مهم دینی و فکری جامعه شیعی عراق و ایران نیز می باشد. بدین لحاظ پس از انتشار کتب و رسائل شیخ احمد، و بروز مخالفت ها و بررسیهای دقیق، و مخاصمات بین شاگردان شیخ و

علمای بزرگ عصر، مرحوم صاحب روضات هنگامی که زمان مقتضی آن می شود که به شرح حال «شیخ رجب بن محمد الحافظ البرسی» مبادرت ورزد. پس از ذکر در چگونگی به وجود آمدن مشرب های باطل، اوهام و خرافات در مذهب امامیه، مشرب شیخ رجب برسی را دنباله روی چنین مشرب هایی که صرفاً عقایدشان مبتنی بر تأویل است قلمداد کرده و می نویسد:

ثم أن يكون كل من جاء علي إثر هذا المذهب و أشرب في قلوبهم الملائمة لهذا المشرب، زادفي الطنبور نعمة و هتك عصمة و رفع وقعا و أبدع وضعاً و جمع جمعاً و أسمع سمعاً و أراق عاراً و أظهر شناراً، و ردّ علي فقيه من فقهاء الشيعة، و هدّساً من سدود الشريعة، إلي أن انتهت النوبة إلي هذا الرجل فكتب في ذلك كتاباً و فتح أبواباً و كشف نقاباً و خلف أصحاباً فسّمى أتباعهم المقلّده له في ذلك بالكشفية، لزعمهم الإطلاع علي

---

« . [روضات الجنات»، ج ۲، ص ۱۰۵، (شرح حال، به قلم خودش). «تذكرة القبور»، ص ۱۷۵

« . [ريحانة الأدب»، ج ۳، ص ۳۶۶

الأسارير المخفية، ثم أتباع أتباعهم الذين آلت معاملته التأويل إليهم في هذا الأواخر و هم في الحقيقة أعمهون بكثير من غلاة زمن الصدوقين في قم الذين كانوا ينسبون الفقهاء الأجلة إلي التقصير، بسمة الشيخية و البشت سرية - من اللغات الفارسية - لنسبتهم إلي الشيخ أحمد ابن زين الدين الإحساوي المتقدم ذكره و ترجمته، و كان هو يصلي الجماعة بقومه خلف الحضرة المقدسة الحسينية في الحائر الشريف بخلاف المنكرين علي طريقتهم من فقهاء تلك البقعة المباركة فإنهم كانوا يصلونها من قبل رأس الإمام. و لهذا يسمون عند أولئك بالبالاسرية (1).»

ولي «سرکار آقا» در صفحات ۲۱۷، ۲۲۹ و ۲۶۳ کتاب «فهرست» و شیخ عبدالرضا ابراهیمی در صفحه ۱۰ کتاب «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار...» این اتهام را مربوط به اتباع شیخ می دانند، نه شیخ احمد. در حالی که اولاً: مرحوم صاحب روضات «بسمة الشيخية و البشت سریه» می خواند. و «شیخیه» عقاید شیخ احمد را هم دربر می گیرد، زیرا یکی از موارد اثبات این که شیخیه از اهل غلاة است تبعیت اتباع شیخ احمد به نحوه خواندن نماز شیخ احمد است که صاحب روضات به آن تصریح می کند: «و كان هو (شیخ احمد) يصلي الجماعة بقومه خلف الحضرة المقدسة الحسينية في الحائر الشريف «و این»: بخلاف المنكرين علي طريقتهم من فقهاء تلك البقعة المباركة «زیرا» فإنهم كانوا يصلونها من قبل رأس الإمام(عليه السلام.»

ثانياً: مرحوم صاحب روضات، رویه شیخ رجب برسی و اتباع او را به خاطر تأویل، شدیداً خلاف اسلام خوانده و شیخیه را به لحاظ تأویل، اتباع اتباع شیخ رجب تلقی کرده است. و تداوم راه شیخ رجب را صریحاً در شیخیه و پشت سریه می داند. که درحقیقت: «آلت معطله تأویل هستند». و: «هم في الحقيقة أعمهون.»

چنین گفته ای، به قول مرتضی مدرس چهاردهی، درحقیقت فتوای مرحوم میرزا

---

« . [روضات الجنات»، ج ۳، ص ۳۴۲

محمدباقر خوانساری درباره مرحوم شیخ احمد و شیخیه است که او را از جرگه سایر شیعیان جدا ساخته، و در ردیف غلات قرار داده است(1).

بر این اساس و بدین روال، تکفیرهایی به حسن نظر، و در مواردی مخالفت‌هایی و منازعاتی به وقوع پیوست، و اکنش اختلافات زبانه کشید و به هر حال از این زمینه‌ها، اوضاع کیفیتی حاصل نمود که مسلم، و در غایت موافق حال شیخیه نبود. و اگر نهایت تعدیل را در موارد اختلاف علمای امامیه با شیخ احمد جاری بداریم و با تساهل و تسامح به حوادث زندگانی آن عابد و زاهد بنگریم، به هر حال و به گفته «شیخ عبدالله نعمه» دو چیز هست که انسان را وادار به سؤال می‌کند: «یکی آن که آیا ممکن است تمامی فقهای عراق (و من اضافه می‌کنم غالب علمای ایران) بر ضد شیخ احمد احسانی بلند شوند و این کار سبب معقولی نداشته باشد و چگونه ممکن است فقهای عراق، بی‌جهت به همه شهرهای عراق نامه بنویسند و از احسانی بدگویی کنند، تا جایی که ناچار از عراق فرار کنند. با وجود این حتی قسمتی از آنچه را که به او نسبت داده اند درست نباشد؟»

دوم این که گروهی به نام شیخیه از آرای او پیروی می‌کردند. و جمله نظرهای مخصوصی داشته و تا هم اکنون نیز دارند. آیا همین مطلب بر صحت انتساب برخی از عقاید منسوب به او دلالت نمی‌کند؟(2)

حاج محمدکریم خان، صریحاً به این مسأله اعتراف و اذعان دارد که در این خصوص علمای شیعه: «جمیع ولایات را به مراسلات خود پر کرده بودند (3)» «با این همه و در چنین موقعیتی بس نامساعد، نمی‌دانم که آیا سید کاظم رشتی در کتاب: «دلیل المتحیرین»، و «حاج محمدکریم خان» در «هدایة الطالبین» در مقام غفلت یا تجاهل است که گفته! «پس جمیع شیعه در عصر آن بزرگوار متفق به حقیقت آن بزرگوار بودند و کدام اجماع از این قوی‌تر؟ (4)» «و در نتیجه به گفته سید کاظم رشتی: «اجتماع علماء و عدم

---

« . 1 شیخگیری و بایبگیری»، ص ۶۵

« . 2 فلاسفه شیعه»، ص ۱۲۵

« . 3 هدایة الطالبین» در شرح حال سید کاظم رشتی

« . 4 همان، ص ۵۹

مخالفت ایشان دلیل است بر قول رئیس آنها و اجماعی که کاشف از قول حجت خدا که مطهر و مبراست از کل ما لا یحبّه الله غیر این نیست. پس وای بر احوال آن کس که به اجماع علمای فرقه محقه مخالفت نماید و ایشان را از سلوک طریقه حقه مانع آید (1)». «و حاج محمدکریم خان، پا را از این فراتر نهاده، به خاطر شیخ احمد، خط بطلان بر همه اکابر علمای امامیه غیر شیخی کشیده که: «به حکم علمای سابق، شیخ برحق بوده است، و خفیف شمردن حکم ایشان خفیف شمردن حکم خداست. و روبرویشان روبروی خداست. و حد شرک بر او جاری می‌شود(2)»

اولاً: تعجب آور است که از شیخ احمد تا سید کاظم و دیگر مشایخ پس از آنان، کراراً خواننده و شنیده ام که علمای امامیه، غالباً فقیه اصولی هستند. و از حکمت و معقول‌نوشه‌ای برنگرفته اند. نمی‌دانستم که بزرگترین فقهای اصولی قرن سیزدهم و چهاردهم و مراجع مسلم تقلید عالم تشیع، از مسأله «اجماع»، که از ادله اربعه استخراج و استنباط احکام و از مبادی اولیه علم اصول است، بی‌خبر بوده اند. و بدین خاطر و به زعم حاج محمدکریم خان، مشرک می‌باشد و این قدر رهبران دینی شیخیه توجه نداشته اند که فتوی حجت دارد ولی حکم نیست و شهادت به اجتهاد شیخ احمد حکم به حجیت (فتوای ایشان) نمی‌باشد. مگر تمام اکابر علمای وقت و حتی خود شخص شیخ احمد و مرحوم سید بحر العلوم، و شیخ الکبیر کاشف الغطاء، و آقا سید جواد عاملی، و... فضل و کمال مرحوم صاحب جواهر را امضاء نکردند و اجازه روایت و درایت ندادند؟ و به همین سان، مرحوم آقا سید ابراهیم و ملا محمدجعفر، و آقا سید مهدی و صاحب فصول و... از حیث درجه

اجتهاد و کسب اجازات، خاصه از مرحوم بحر العلوم و آقا سیدعلی و شیخ جعفر، مسلم عصر خود نبودند؟ چطور می شود چنین علمایی به زعم شیخیه، چون مرتکب اشتباه تکفیر شیخ احمد شدند، مورد طعن و اعتراض و رد حضرات شیخیه می شوند. ولی اعتراض به اشتباهات شیخ احمد، آن هم از جانب چنان علمایی، خلاف

« . 1 دلیل المتحیرین»، ترجمه فارسی.

« . 2 هدایة الطالبین»، ص ۲۳

اجماع علمای امامیه تلقی می شود، و حکم مشرک؟ و اجازات شیخ را سپر بلا می کنند؟

ثانیاً: توجه به این مسأله حائز کمال اهمیت است که بررسی دقیق در آثار شیخ، به خوبی نشان می دهد که اهم آثار مورد اختلاف شیخ احمد، پس از سال 1230 هـ. ق. ، کتابت شده است:

«شرح الزیارة» در دهم ربیع الاول ۱۲۳۰ هـ. ق. ، «شرح مشاعر ملاصدرا» (در بیست و هفتم صفر ۱۲۳۴ هـ. ق. ، «عصمت و رجعت» در بیست و یکم ربیع الاول ۱۲۳۱ هـ. ق. ، «شرح عرشیه ملاصدرا» در بیست و هفتم ربیع الاول 1236 هـ. ق. همچنین تاریخ اولین واقعه تکفیر مرحوم شیخ از جانب ملا محمدتقی برغانی در قزوین، مربوط به بعد از سال مرگ «شاهزاده محمدعلی میرزا»، یعنی ۱۲۳۷ هـ. ق. است. و پس از این سال است که آثار شیخ در ایران و عراق نشر یافته است. در حالی که مرحوم آقا سیدعلی صاحب ریاض در 1231 هـ. ق. ، و مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء در سال ۱۲۲۷ هـ. ق. ، و مرحوم سید مهدی بحر العلوم در سال ۱۲۱۲ هـ. ق. ، در گذشته اند.

باتوجه به این که نظر آثار مهم، و واقعه تکفیر شیخ، پس از فوت مشایخ اجازه شیخ بوده است، به هیچوجه منطقی و اصولی نخواهد بود که تمجیدهای مربوط به قبل از نشر کامل آثار و قبل از صدور حکم تکفیر، و اعلام نظریه اکابر علمای وقت را بر سال هایی پس از آن جاری، و یا آن را مستمسکی برای پرده پوشی بر هر ایرادی به نحوه رفتار و افکار شیخ در هر عصر و اوضاعی نمود.

ثالثاً: شیخ احمد احسایی در رساله «شرح رساله عملیه ملا محسن فیض کاشانی» که به خواهش «میرزا باقر نواب»، مرقوم فرموده اند، و در مجموعه «جوامع الکلم» مندرج است، عقاید مرحوم فیض کاشانی را رد می کند. و در بعضی از کلماتش مرحوم فیض کاشانی را «المسیء القاسانی» می خواند و تکفیرش می کند، و در رساله «شرح مشاعر

ملاصدرا (1)» که به خواهش آخوند ملامشهدی شرح کرده، قول «ملاصدرا»: «بسیط الحقیقة

« . [جناب آقا سید جلال الدین آشتیانی درباره شرح کتاب «مشاعر» شیخ احمد احسایی و مدافعات آقای هانری کرین مستشرق از شرح مذکور و اعتراضات شیخ احمد احسایی به مرحوم آخوند ملاصدرا می نویسند: «نظر آقای کرین درباره اختلاف بین شیخ احمد احسایی و ملاصدرا مشکلی ایجاد می نماید که باید تذکر داده شود». دانشمند محترم اعتراضات احسایی را بر آخوند ملاصدرا وارد و جواب های ملا اسماعیل اصفهانی را از اعتراضات احسایی سست دانسته است، در صورتی که تاکنون هیچ یک از اهل فن فلسفه که با این موضوع تماس داشته و وارد بوده اند چنین عقیده ای نداشته اند و اتفاق همگانی است که حرفهای احسایی در این باب به کلی از موازین فلسفی خارج است. احسایی به مسائل پیش پا افتاده و اولیه فلسفه و عرفان هم واقف نبوده است تا چه رسد به مسائل عمیق و دشوار. آقای پروفیسور هانری کرین در مقدمه فارسی خود بر کتاب مشاعر (از انتشارات انستیتوی ایران و فرانسه، قسمت ایران شناسی) نوشته است: «در بخش فرانسوی به شرح شیخ احمد احسایی که اثری عمیق و ارزنده است توجه بیشتری کرده ایم. متأسفانه غالب مردم بر شرح و قضاوت سطحی ملا اسماعیل درباره شیخ احمد احسایی واقف اند ولی از شرح ارزنده شیخ احمد اطلاعی ندارند.»

این نکته را باید آقای کرین متذکر باشند که شرح شیخ احمد بر مشاعر و عرشیه در زمان حیات و بعد از فوت او مورد نظر اهل فن بوده است. همین شرحی را که ما چاپ کرده ایم مشتمل است بر جواب از ایرادهای احسانی بر مطالب مشاعر و ایرادهائی را که ملا اسماعیل حکیم و فیلسوف و عارف بزرگ زمان خود نوشته است و همچنین شرحی را که ملا زین العابدین نوری شاگرد آخوند نوری تألیف کرده است حاکی از آن است که شرح احسانی بر مشاعر در دسترس اهل فن بوده و مورد بحث و دقت قرار گرفته و اعتراضات ملا اسماعیل در حقیقت صدای همه اهل فن است. این نکته هم مسلم است که کلمات شیخ احمد به وجه من الوجوه قابل قبول نبوده است.

کلمات ملا اسماعیل در رد نوشته احسانی بی شک در استحکام و متانت نظیر کلمات خود ملا صدرا است. ملا اسماعیل اصفهانی یکی از مروجین عالیقدر حکمت متعالیه و فلسفه ملا صدرا است. شاگردان زیادی نظیر آقای علی مدرس «حکیم» و حاج ملاهادی سبزواری و آقای محمدرضای قمشه ای و آخوند ملا آقای قزوینی تربیت کرده است که همه از اساتید بزرگ فلسفه بوده اند.

باید گفت توجه و غلوی که اخیراً از آقای کرین نسبت به عقاید احسانی مشاهده می شود نمی تواند شاخص مقام علمی ایشان باشد، بلکه این توجه ناشی از شیفتگی و دلباختگی خاصی است که معظم له به طور عموم نسبت به مبانی شرقی ابراز می دارد و لیکن این نظریه ارزش علمی ندارد و با موازین درست در نمی آید ان شاء الله تعالی آقای کرین با توجه بیشتری که در خور مقام علمی ایشان است در این قسم از مسائل تجدید نظر خواهند نمود. با وجود علاقه شدید به آقای کرین نتوانستیم این انحراف علمی را از معظم له نادیده بگیریم. همان طور که مطالب نفیس علمی در کتب شرقی زیاد است عقاید خرافی و خارج از موازین علمی و عقلمانی هم زیاد دیده می شود.

آقای کرین در قسمت فرانسوی کتاب تصریح کرده است که احسانی به علت آن که شیعه متصلب بوده است تابع اخبار و احادیث بوده و از این جهت هر جا حرف هایی را مخالف با حدیث امامان دانسته رد کرده است و آقای کرین این نکته را هم بیان نموده است که ملا صدرا نیز شیعه متعصبی بوده است و استناد به احادیث در نوشته های ملا صدرا کم نیست چنانکه در تفسیر و شرح اصول کافی و در مطاوی دیگر سخنان او نمودار است. اعتقاد کرین بر آن است که اگر ملا صدرا و احسانی معاصر می بودند در بسیاری از مسائل با هم متفق می شدند.

آقای کرین گمان نموده اند که گفته های احسانی در مقام اشکال بر فلاسفه و عرفا چیز نوظهوری است در حالی که این مطلب تازگی ندارد و ملا صدرا و امثال او در عصر خود نیز مواجه با این حرف ها بوده اند. در هر عصری احسانی ها وجود دارند. اشکال کار جای دیگر است. اشتباه آقای کرین این جاست که گمان می کند هر چه را احسانی مخالف گفته امامان تشخیص داده درست است غافل از این که اگر کسی در علوم عقلی قوی و استاد نباشد گفته امامان را در اصول عقاید خوب نمی فهمد علاوه بر این استدلال به اخبار آحاد یا ظواهر در عقاید صحیح نیست و ادله حجیت اخبار آحاد و همچنین ادله حجیت ظواهر فقط حجیت اخبار و ظواهر را در فروع احکام اثبات می نماید نه در اصول عقاید.

رؤسای شیخیه چون آقای کرین را علاقه مند به طریقه تشیع دیده اند او را در این وادی انداخته اند و سیر در این وادی ها بی اصل و فرع آقای کرین را منحرف از فلسفه و غیروارد در عقایات و عرفان در انظار دانشمندان جلوه خواهد داد». شرح رساله المشاعر ملا صدرا، ص ۲۹

ببساطة كل الأشياء «را ابطال فرمود و او را کافر می داند و ... در حالی که ملا صدرا از تلامذه شیخ بهایی، میرداماد و میرفندرسکی و بعدها مقامش بالاتر از اساتید خود و مسلم اهل دین بود.

به هر حال شیخ، پس از هیاهوی تکفیر، قزوین را مناسب ماندن ندید، و به منظور زیارت مشهد مقدس، عازم تهران، در شاه عبدالعظیم اقامت گزید.

«شیخ عبدالله» اوضاع اسف انگیز مردم را، از ری تا مشهد، و مصائبی که بر شیخ احمد در این سفر روی آورد، با جملاتی مجمل، ولی در عین حال معرف حال چنین یاد کرده و می نویسد: «(شیخ) در شاه عبدالعظیم منزل فرمود. و تمامی اهل بلاد به علت وبا متفرق در جبال بودند. پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس گردید و از آن جا به شاهرود تشریف برد. در این وقت وبا در قافله ایشان پدید آمد و جمعی از زوار و اتباع آن بزرگوار را هلاک نمود. و یکی از زوجات آن بزرگوار نیز وفات یافت. چون وارد ارض

اقدس گشتند وبا به شدت بود. بیست و دو روز توقف فرموده و تشریف فرمای تربت گشت(1)».

شیخ احمد در تربت با استقبالی که حاکم وقت آن جا محمدخان (پسر اسحاق خان) از شیخ به عمل آورد، مقداری از مشکلات و مصائب راه تقلیل یافت: «از آن جا تشریف فرمای طیس گشت. حاکم آن جا علی نقی خان پسر میرحسین خان طبسی بود. با تمامی اهل بلد استقبال نموده منازلی چند جهت ورود تعیین نمود. مهمان داری با لیاقت و خدمت گزارایی فوق طاقت به ظهور رساند. چون اراده کوچ فرمود مذکور شد که راه را بلوچ گرفته و عبور دشوار است معهداً علی نقی خان پسر عم خویش «مرادعلی» نام را که به شجاعت موصوف و در سطوت معروف بود به انضمام یک صد نفر سواره و دویست نفر پیاده تا ورود دارالعباده همراه نمود. هنگام ورود تمامی اهل یزد استقبال کامل نموده، سه ماه توقف فرمود(2)».

شیخ در مدت اقامت سه ماهه خود در یزد، با مشکلات فراوانی روبه رو گردید و دیگر آن احترام و منزلت را که مردم و بزرگان یزد نسبت به او رعایت می کردند،

معمول نشد. به گفته حاج محمدکریم خان کرمانی: «چون خورده خورده بزرگان ایشان قدر آن بزرگوار را ندانسته، در خدمتگزاری ایشان کوتاهی کردند... و اگر اهل یزد به عبرت نظر کنند، از وقتی که آن بزرگوار از یزد تشریف فرما شدند جمیع برکات ایشان روزبه روز میل به ذلت شد و ظلم و تعدی بر ایشان فراوان شد. و خاندان کهن ایشان ویران گشت و علمای ایشان رو به انقراض گذاردند و نفاق در میان ایشان پدید آمد و امراض متواتره و بلایای متکثره بر ایشان نازل شد تا آن که امروز امرشان به این جا که مشهود است کشیده و چنین نشدند مگر آن که آن جناب از بعضی از اکابر ایشان دل گران تشریف بردند. و ایشان اتفاق عام در استدعای ماندن از ایشان نکردند. و قدر ایشان را ندانستند(3)».

1. رساله «شیخ عبدالله»، ص ۳۶.

2. همان، ص ۳۷.

3. هدایة الطالبین، ص ۴۱.

چنین وضعی از نامهربانی مردم یزد، و عدم رعایت احترام در خور شأن شیخ نشانه چیست؟! در حالی که در سفرهای قبلی به یزد و اقامت در آن مکان و تعلیم و تدریس در حوزه علوم دینی آن دیار، در نهایت احترام و اکرام بوده است و حتی حاج محمدکریم خان به آن، چنین تصریح کرده است: «اول به دارالعباده یزد تشریف فرما شدند. و این بلده طیبه را رشک روضه رضوان از انوار فضائل آل سید مرسلان - صلوات الله علیهم - فرمودند. در آن زمان سعادت بنیان علمای موجودین در آن بلد خلد آنین جناب فاضل کامل و مجتهد واصل مرجع کافه انام آن مرز و بوم و محیی علوم و رسول و منفذ اوامر و حکوم و مجری تعزیرات و حدود جناب جلیل نبیل ملا اسماعیل عقدایی - قدس الله روحه - و عالم فاضل و کامل واصل جامع معقول و منقول عالم به فروع و اصول مالک زمام تحقیق و تدقیق مولای ولی حاج رجبعلی - قدس الله سرّه - و فاضل مدقق و

کامل محقق صاحب نسب و حسب، الادیب الاریب المولا میرزا علی رضا - قدس الله نفسه - و سید جلیل و سند نبیل صاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده میرزا سلیمان - قدس الله نفسه - و جناب عالم عامل کامل فاضل فخرالمحققین و قدوة المدققین جامع المعقول، الحبر النحریر، الادیب الاریب آخوند ملا محمدحسین و جناب فاضل کامل علام فهام آخوند ملا علی رضا خراسانی و جناب مستطاب علام فهام عالم نحریر آخوند ملا علی اکبر زارچی و جناب عالم فاضل و اصل کامل المولالوری میرزا محمدعلی - سلمه الله تعالی - که امروز حیّ اند. و سایر طلاب علوم دینی که هر یک قریب الاجتهاد بوده اند و جمعی از آنها حیّ اند و حاضر و بعضی از آنها متوفی شده اند و به رحمت ایزدی و اصل گشته اند. همگی تصدیق علم و فضل و جلالت شأن ایشان را نموده و نهایت اعزاز و تمکین و تعظیم و تمجید به عمل می آورده اند و به مجلس درس ایشان حاضر می شدند و از ایشان استفاده می فرمودند و احدی انکار فضل و جلال و علم و کمال ایشان را نمی نمود و در علم و عمل آن جناب احدی را قدرت خلاف نبود و ایشان را بر خود در هر باب مقدم می داشتند و در امثال نماز جمعه و اعیاد و سایر جماعات و جائزگی که همه حاضر بودند ایشان را پیشوا و مقتدای خود می ساختند. اگر مختلف در امری می شدند آن بزرگوار حکم بود و اگر امری بر آنها مشتبه می شد قول

ایشان محکم(1)»....

این وضع و شرایط، و تقلیل احترامات و بروز مخالفت ها و بدبینی ها، اختصاص به یزد نداشته است و بعدها علما و مردم در عتبات عالیات عراق، خراسان و اصفهان و... به دنبال علما و مردم قزوین و یزد، دچار چنین حالتی در قبال شیخ شدند که بیش از یک دلیل نمی توان بر آن تصور نمود و آن همان بیان مجملی است که مرحوم سید محمد مهدی خوانساری چنین یاد کرده است: «شیخ احسانی در بدایت حال در سلک اهل اجتهاد مسلک و در نهایت ورع و سداد و جلالت، قدر او مشهور هر دیار بوده است... تا آنکه تألیفات او منتشر و مسلک وی مکشوف و به هر عنوانی که بوده باب طعن و توبیخ مفتوح شد و از حسن عقیده ای که در حق او داشتند، منصرف گردیدند(2)».

البته در این خصوص که شیخ احمد، پس از اقامت در قزوین و مرگ شاهزاده «محمدعلی میرزا»، با چنین واکنشی از جانب بعضی از اکابر و مردم یزد روبه رو شده است یا نه و این که آیا این آخرین سفر و اقامت شیخ به یزد نبوده و پس از این عکس العمل های ناخوش آیند، مجدداً شیخ در یزد اقامت گزیده است، خود موضوعی است مهم، و حائز تأمل و دقت نظر؛ زیرا به روایت و نقل قول «شیخ عبدالله» در «رساله شرح احوال» و «آقا سید هادی هندی» در کتاب: «تنبیه الغافلین و سرور الناظرین»، که به گفته «سرکار آقا:» «صحت این رسائل مذکوره در نزد حقیر محرز است و هیچ گونه تردیدی در آن ندارم (3)» و در خصوص رساله شیخ عبدالله تأکید فرموده اند که: «معتبرترین مأخذی که قدما یا معاصرین از نویسندگان در دست داشته اند. البته رساله مرحوم میرور عالم فاضل شیخ عبدالله رحمه الله نجل جلیل آن شیخ بزرگوار است که در شرح حالات شیخ بزرگوار نوشته که در کمال صحت و وثاقت است (4)»: «آخرین سفری که شیخ به «یزد» کرد، پس از مرگ «شاهزاده محمدعلی میرزا» و واقعه قزوین و پس از آخرین زیارت

« 1 هدایة الطالبین»، ص ۲۷ - دقیقاً محمدکریم خان مطالب مذکور را از «دلیل المتحیرین» سید کاظم رشتی اقتباس کرده است.

« 2 أحسن الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعة»، به نقل از کتاب «ریحانة الأدب»، ج ۱، ص ۸۰

« 3 فهرست»، ص ۱۶۲

4. همان، ص ۱۶۱



مرقد مطهر امام رضا(علیه السلام) بوده است (1) در حالی که سید کاظم رشتی در «دلیل المتحیرین» و حاج محمدکریم خان در «هدایة الطالبین» پس از ذکر ندانستن قدر شیخ توسط اهل یزد، می نویسند: «به هرحال پس از آن، آن بزرگوار روانه اصفهان شدند (2)» و سپس: «مرحوم شاهزاده محمدعلی میرزا، کسانی چند به استقبال ایشان فرستاده بود تا اصفهان و ایشان اصرار به رفتن سرکار شیخ داشتند. پس از آن، آن بزرگوار، به سمت کرمانشاه تشریف فرما شدند و شاهزاده مرحوم با جمیع عسکر خود و رعیت کرمانشاه، ایشان را استقبال فرموده و ایشان وارد شهر گردیدند (3)». «و همین مطلب را عیناً» سرکار آقا»، در صفحات ۲۱۰ و ۲۱۱ کتاب «فهرست» از «هدایة الطالبین» نقل و آن را در بحث خود پیرامون شیخ مورد تأیید قرار داده اند. که پس از یزد و با وجود آن که عده ای از اهالی یزد خواهان اقامت شیخ در یزد بودند: «ولی این دفعه دیگر اجابت نفرمود» و شیخ عازم اصفهان و سپس با استقبال شاهزاده محمدعلی میرزا به کرمانشاه رفته اند. در حالی که به گفته شیخ عبدالله (و حتی نقل آن توسط سرکار آقا، بی آنکه توجه به ذکر روایات حاج محمدکریم خان در صفحات قبل بنماید!) شیخ احمد پس از فوت شاهزاده محمدعلی میرزا و رو به نقصان و زوال نهادن نعمات قلمروی حکومت شاهزاده مذکور، تا دو سال شیخ احمد در کرمانشاه به سر می برده، و «در سال دوم پس از وفاتش (منظور مرگ محمدعلی میرزا) تمامی بلاد ایران را و با به شدت فراگرفت. در این اوقات آن بزرگوار به عزیمت زیارت حضرت رضا(علیه السلام) ارتحال فرموده، تشریف فرمای قم گردید. و از آن جا به قزوین و از آن جا به طهران و در شاه عبدالعظیم... پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس گردید. و از آن جا به شاهرود... چون وارد ارض اقدس گشتند و با به شدت بود، بیست و دو روز توقف فرموده، تشریف فرمای تربت گشت... و از آن جا تشریف فرمای طبس... سپس) دارالعباد (و) تمامی اهل یزد استقبال کامل نموده سه ماه توقف فرموده و از آن جا به اصفهان

. 1 رساله شیخ عبدالله صص ۳۶ - ۳۸

« 2 هدایة الطالبین»، ص ۴۲

3 همان، ص ۴۴ - همچنین محمدخان کرمانی، در «رساله بهبهانیه»، ص ۱۹ به شیوه سید و حاج محمدکریم خان، خط سیر شیخ را نوشته است.

تشریف برد... الغرض روز دوازدهم ماه شوال به کرمانشاه ارتحال فرمود و یک سال نیز اقامت نموده عازم مجاورت عتبات عالیات گردید (1)». ..

این اختلاف و تناقض اقوال، فی مابین رساله شیخ عبدالله از یک سوی و دلیل المتحیرین و هدایة الطالبین و فهرست از سوی دیگر، از جهتی قابل تأمل است. که چطور مشایخ شیخیه به این نکته، توجه نکرده؟! و آیا حاج محمدکریم خان به استناد مأخذی دیگر مطالب مذکور را اظهار داشته اند؟ که مسلم با رساله شیخ عبدالله و... متناقض خواهد بود. و موجب شک منطقی در صحت اقوال. مگر آن که بگوییم شیخ چندین مرتبه به اصفهان رفته است، که در این صورت رساله شیخ عبدالله ناقص و درحقیقت اشتباه. متأسفانه مندرجات کتاب «شیخگیری و بابیگری» مدرسی چهاردهی و کتاب «مکتب شیخی» هانری کرین مستشرق، در ذکر خط سیر مسافرت های شیخ در ایران و عراق و حجاز معشوش است.

به هرحال، و از آن جایی که رساله شیخ عبدالله، تاکنون ملاک و راهنمای مؤلف بوده است، به نقل قول رساله مذکور، شیخ، پس از ترک یزد، جهت بازگشت به عتبات عالیات، عازم اصفهان شد.

حاج محمدکریم خان، انگیزه دیگر شیخ احمد را به ترک یزد، و تصمیم به بازگشت: «به جهت حکمی می داند که از حضرت امیر(علیه السلام) در عالم رؤیا به آن بزرگوار شده بود (2)».

در هر صورت شیخ احمد، به گفته شیخ عبدالله، در اصفهان با استقبال علما و اعیان و تمامی اهل آن سامان روبه رو شد. و «در خانه عبدالله خان امین الدوله پسر میرحسین خان صدرالدوله منزل فرمود خدمتگزاری کامل به عمل آورد (3)».

عبدالله خان امين الدوله همان كسي است كه مرحوم» اعتمادالسلطنه» در «خاطرات» خود از او چنين ياد مي كند: «شب سفارت روس مهمان بودم. وزير امور خارجه، معتمدالملك، مخبرالدوله، امين السلطان، وزير دفتر و جمعي ديگر بودند. شام خيلي

---

. 1 به تلخيص نقل از صفحات: ۳۶ - ۳۸

« . 2 هداية الطالبين»، ص ۴۱

. 3 رساله شيخ عبدالله، ص ۳۷، و «فهرست»، ص ۲۱۳

مفصل خوبي داده شد. بعد از شام كه ميان باغ رفته بوديم، دوسه تفصيل از قديم مذاكره شد كه نوشتن آن لازم است. من جمله صحبت شراب خوري بود، نصيرالدوله مي گفت عبدالله خان امين الدوله پسر حاجي محمدحسين خان صدر اصفهاني خيلي شراب مي خورد. پدرش هرچه خواست او را مانع شود و تركش كند، نشد. تا يك بار بدون مقدمه خودبه خود ترك كرد. مدت ها از او سؤال كردند كه دليل ترك شراب چه بود؟، نمي گفت بالاخره گفت: شبي كه شراب زياد خورده بودم و مست بودم، مستي مرا واداشت كه شاگرد آشپز خود را كه كاكاسياه بود آوردم ماست به تمام بدن او مالیده با زبان لیسیدم. صبح كه ملتفت شدم في الفور ترك شراب نمودم (1)». و امين الدوله همان كسي است كه: «با دولت انگلستان ارتباط كامل داشته و از هواخواهان آن دولت در ايران بوده است (2)». «و وقتي «محمدشاه» پس از قتل «قائم مقام» بار ديگر به وي تكليف كرد كه يا به تهران بيايد يا عازم عتبات شود: «به دستياري مستر مكنيل McNeil Sir John وزير مختار انگليس از محمدشاه تأمين جاني گرفت و از راه بختياري عازم عراق شد. و در آن جا بود تا اينكه در شعبان ۱۲۶۳ هـ. ق. در نجف به سن هفتاد سالگي درگذشت (3)».

شيخ احمد چون خواست اصفهان را به مقصد عتبات ترك كند: «علماء و اعيان جمله اجتماع نموده متفق القول در صدد امتناع برآمدند. و زبان به التماس گشوده كه اينك ماه صيام در پيش است و اگر در اصفهان قيام فرمايند مرحمتي بيش از پيش. چون عيال و ائفال مانع از اقامت بود اجابت نفرمود. بر اصرار افزودند كه هرگاه اين ماه را توقف شود كمال تطف است. لاجرم عيال و ائفال جز لوازم اقامت بصحابت شيخ عبدالله روانه كرمان شاه فرمود (4)».

مشايخ شيوخيه در وصف توقف شيخ در اصفهان، و احترام خاص و عام به ايشان قلم فرسايي فراوان کرده اند:

---

« . 1 روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه»، ص ۸۲، (۱۲ رجب سنه ۱۲۹۸ هـ. ق.).

« . 2 تاريخ رجال ايران»، قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴، ج ۲، ص ۲۸۰

. 3 همان.

. 4 رساله شيخ عبدالله، ص ۳۸

«سرکار آقا» مي نويسد: «رمضان را تا دوازدهم شوال در اصفهان توقف فرمود و همه روز مسجد تشریف مي برد و معروف است كه در مسجد شاه تشریف مي برده و گاهي به اندازه اي جمعيت براي نماز جماعت

حاضر می شدند که تا قسمتی از میدان شاه صفوف جماعت بسته می شد، و در یکی از ایام که شخصی جمعیت را به شمار آورده شانزده هزار نفر برآمد(1)».

«حاج محمدکریم خان» می نویسد: «آن روز بلده اصفهان از بسیاری علمای اعیان مثل روضه رضوان بود و از هر فنی عالمی در آن جا بود که وحید و فرید عصر خود بود. از آن جمله جناب سید اجل و سند انبل مرجع انام حجة الاسلام العالم العامل و الفاضل... الحاج سید محمدباقر - نغمده الله بانواره - و جناب... حاج محمد ابراهیم الکلباسی - قدس الله روحه الشریفه - و جناب عالم عامل... شیخ محمدتقی - قدس الله نفسه - و جناب عالم متقن میرزا باقر نواب - قدس الله روحه - و حکیم عظیم... ملا علی النوری - قدس الله روحه - و جناب عالم کامل... ملا محمدعلی نوری - طیب الله رمسه - و فاضل جلیل... ملا علی اکبر، و المولی... آقا میرمحمدحسین - طیب الله نفوسهم جمیعاً - و غیر ایشان از علمای عظام و فضیلابی فخام و طلاب علوم ذوی العز و الاحترام که هریک قریب الاجتهاد بودند در آن بلد بودند و همگی با آن جناب نهایت ادب را سلوک داشته در مجالس و محافل آن بزرگوار را به مسائل غیره مصدع می شدند و ایشان هریک را به اجوبه شافی و بیانات کافی جواب می فرمودند تا آن که همگی اذعان جلال و عظمت آن جناب را فرمودند و کتب آن بزرگوار که در هر علم تصنیف فرمودند از ایشان گرفته نسخه برداشتند و با وجودی که آن بزرگوار مخرب بنیان حکمت یونانیین از مشائین و اشراقیین و رواقیین بودند و مذاهب صوفیه را باطل می فرمودند احدی از حکماء و عرفای آن بلاد جسارت بر رد آن بزرگوار ننموده... حتی آن که از جناب ملا علی نوری پرسیدند که جناب شیخ با مرحوم محمد بیدآبادی چه نسبت دارند جناب آخوند فرمودند: که این تمیز را کسی می تواند بدهد که به مقام ایشان رسیده باشد. من را حد تمیز ایشان نیست... (2)»

---

« . [فهرست]، ص ۲۱۳

« . 2هدایة الطالبین»، ص ۴۲

به همین روال، «سید کاظم رشتی» در کتاب «دلیل المتحیرین»، که مطالب فوق الذکر را حاج محمدکریم خان کرمانی عیناً از آن اخذ کرده و «حاج محمد کرمانی» در کتاب: «هدایة المسترشد» (ص ۵۲ - خطی، افسست). که تا حدودی منطبق با بیان حاج محمدکریم خان کرمانی است.

از سوی دیگر، دیگر تراجم و شرح حال نویسان، به نکاتی توجه کرده اند که اگر چه کاملاً مؤید روایات مشایخ شیخیه در شأن و موقعیت ممتاز شیخ احمد در اصفهان است در عین حال حاوی موضوعاتی است که به وحدت نظر در پاره ای از مسائل خدشه وارد می سازد.

اولاً در مورد مرحوم ملاعلی نوری، ضمن شرح حال شیخ احمد در کتاب «ریحانة الادب» مرحوم محمدعلی مدرس اذعان دارند که: «حکیم الهی حاج ملاعلی نوری با آن همه عظمتی که داشته شیخ را به خطاب بابی انت و امی، مخاطب می نموده است (1)». «ولی پس از آنکه تألیفات شیخ احمد منتشر و مسلک وی مکشوف و به هر عنوانی که بوده باب طعن و تویبیح مفتوح شد و از حسن عقیده ای که در حق او داشتند منصرف گردیدند(2)».

در این میان به گفته و تصریح مرحوم صاحب ریحانة الأدب: بلکه حکیم الهی مذکور (حاج ملاعلی نوری) با آن همه اعتقاد راسخ که داشته فضل او را هم انکار می نموده... (3)»

و مرحوم میرزا محمد تنکابنی در «قصص العلماء» در این خصوص می نویسد: «معروف است که چون فوائد شیخ احمد را به اصفهان آوردند، به نظر آخوند ملا علی نوری که استاد والد مؤلف کتاب است رسید، بسیار اذعان به فهم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فوائد او را به اصفهان آوردند، اعتقاد آخوند مبدل شد و می گفت که من از «فوائد» شیخ مطالبی استفاده نموده بودم که شیخ خود به آن مطالب نرسیده بود. و عبارات

« 1. ریحانة الأدب»، ج ۱، ص ۸۱

2. همان.

« 3. قصص العلماء»، ص ۳۵

خود را معانی دیگر نمود (1). «و به نقل از یکی از شاگردان فاضل «میرزا حسن کرمانشاهی» حکایت می کند که گفت: «مرا از قول استاد خود حکیم کرمانشاهی که گفت: ملاعلی نوری در اصفهان بود، از ارادتمندان شیخ احمد احسانی به شمار می رفت. همیشه کلمات و رسائل شیخ را توجیه و تأویل می نمود. تا آنکه شیخ به اصفهان رفت. ملاعلی درس و بحث خود را احتراماً برگزار به شیخ احمد نمود... پس از چند جلسه اصحاب «ملاعلی نوری» دانستند که شیخ از اصطلاحات و مباحث فلسفی بیگانه است. ترک درس او را گفتند و ملاعلی پشیمان شد که چرا در این مدت ترویج علم احمد احسانی را می کرد (2) تا آن جا که از: «استاد علی نوری پرسش کردند که فضل شیخ چگونه است؟ گفت عامی صافی ضمیر است (3).»

ثانیاً: در مورد مرحوم حاج سید محمدباقر حجة الاسلام به تصریح مرحوم میرزا محمدتکابنی: «به نحو علمای دیگر از اعلام، شیخ احمد را احترام نمی کرد؛ مانند استقبال و مشایعت و نحو آن (4)» تا آن جا که به نقل مدرس چهاردهی، ظاهراً از گفته و نوشته مرحوم «یحیی دولت آبادی» در رساله «آیین بهی در ایران»: «بالجمله در اصفهان که در آن زمان دارالعلم ایران بود به واسطه مخالفت این دو دسته (منظور فقها و حکماء) از روحانیون با شیخ احمد کار او رونقی نگرفت (5).

« 1. قصص العلماء»، ص ۵۴

2. همان، ص ۳۵

3. همان، ص ۳۵

4. همان، ص ۳۵

« 5. شیخینگری و بابینگری»، ص ۲۹۱

جناب آقا سید جلال الدین آشتیانی ضمن اشاره به موقعیت شیخ احمد در اصفهان می نویسد: «شیخ احمد احسانی اگر چه معروف به زهد است و حاجی سبزواری در شأن او گفته است که علم او در مقابل علمای اصفهان نمودی نکرد ولی در زهد بی نظیر بود. لیکن از نحوه رفتار او معلوم می شود که مرد دنیاطلب و مریدباز بوده است و همچنین هوای نفس و توغل در دنیا او را به دنبال ریاست برانگیخت در شهرهای مختلف مسافرت نمود و آراء عجیب و غریب از خود ظاهر ساخت و حب نفس او را وادار کرد که در علم فلسفه و عرفان بدون تخصص و دیدن استاد وارد شود».

«شرح رساله المشاعر ملاصدر»، ص ۲۹

#### 4/الف: سقوط کربلاء پایان کار

شیخ احمد پس از ماه مبارک رمضان، اصفهان را به قصد زیارت عتبات عالیات، ترک کرد. و در دوازدهم شوال همان سال، وارد کرمانشاه شد. شیخ پس از یک سال توقف در آن دیار، جهت مجاورت عتبات عالیات

عازم ارض مقدس شد و چون به انجام زیارات توفیق یافت، در کربلای معلی اقامت گزید. ولی کربلاء و حوزه های دینی آن، نسبت به شیخ، نه به گونه گذشته، بل به صورتی مخالف، از خود واکنش نشان می داد.

علمای بزرگ شیعه در کربلاء، از تکفیرها و طردها و طعن های مکرر و متعدد و عقاید و سیر و سلوک شیخ، آشنایی لازم را به دست آورده بودند و همین امر، موقعیت مذهبی شیخ را متزلزل کرده بود.

با چنین زمینه هایی نامساعد که با مداخله روزافزون و ناروای عوام، تشدید می یافت مقدمات حادثه ای را فراهم ساخت که نه تنها تاریخ کربلا آن را در سینه خود به عنوان یکی از اسف انگیزترین وقایع اواسط قرن سیزدهم هجری، ضبط و ثبت کرد، بل عنوان بزرگترین واقعه حیات شیخ احمد و بازگوکننده عواقب انشعاب و تشتت در عقیده دینی شیعیان را به خود اختصاص داد که ذیلاً مجملی از آن را به استحضار پژوهندگان می رسانیم:

«مرحوم سید هاشم تولبی بحرانی (1) «حکایت مذاکره «دیک الجن» (2) «با رشید بن مهدی (3) را از مرحوم: «سید رضی (4) نقل کرده است. ولی تصریح به نام کتاب سید رضی

---

1. متوفی 1107 یا 1109 هـ. ق. فقیه و عارف، مفسر و رجالی، محدث منتبِع امامیه، مشهور به علامه البحرین، مدفون در بخش تولبی از بخش های بحرین. «الذریعة إلی تصانیف الشیعة»، تهرانی، ج 21، ص 991

2. از شعرای شیعی مذهب و مشهور عهد عباسی، متوفی 235 یا 236 هـ. ق. «وفیات الأعیان و أنباء أبناءالزمان»، ج 3، ص 184، «آداب اللغة العربیة»، ج 2، ص 75

3. متولد 149 هـ. ق. که در سال 170 هـ. ق. به خلافت رسید و در سال 193 هـ. ق. درگذشت. «مروج الذهب و معادن الجواهر»، ج 2، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص 423

4. محمد بن ابی احمد حسین طاهر بن موسی، از اکابر و مشاهیر علمای امامیه (359 - 406 هـ. ق.). گردآورنده خطب و کلمات قصار و مکاتبات و مراسلات حضرت علی (علیه السلام) که به نام «نهج البلاغة و مالدریک ما نهج البلاغة» مشهور و زبانزد خاص و عام است.

«ریحانة الأدب»، ج 3، ص 221، «شرح نهج البلاغة»، ابن ابی الحدید، ج 1

نموده است. همین قدر نوشته است که حکایت مذکور را «سید رضی» از کتاب «المناقب و المثالب» تألیف «شیخ مفید (1)» اقتباس کرده است.

جهت اطلاع بیشتر لازم است تصریح کنم که مرحوم «سیدرضی» «حکایت مذاکره «دیک الجن» را در کتاب «المناقب الفاخرة في العترة الطاهرة» (به نقل از کتاب مناقب شیخ مفید ذکر کرده است. و مرحوم شیخ احمد بن سلیمان بن علی بن سلمان بن ابی ظبّه بحرانی در کتابش به نام «عقد اللؤلؤ في فضائل النبي والآن» و سید هاشم تولبی بحرانی در کتاب «معالم الزلفی في معارف النشأة الأولى والأخري» و کتاب «روضه العارفين (2)» به تفصیل روایت سید رضی را که منقول از شیخ مفید بوده است، ضبط و ثبت نموده است.

باتوجه به این که ایضاً مرحوم سید هاشم تولبی بحرانی در کتاب «مدینه المعاجز لأئمة الاثني عشر ودلائل الحجج علی البشر» یا «مدینه المعجزات في النص علی الأئمة الهداة» به کتاب المناقب سید رضی در ذکر معجزات ائمه اثني عشر، بسیار زیاد استناد کرده است، مسلم که مرحوم سید هاشم بحرانی به کتاب المناقب دسترسی داشته و در نسبت آن به سید شریف رضی، اطمینان تامی داشته است و از این طریق مرحوم «شیخ آقابرگ» در کتاب «الذریعة إلی تصانیف الشیعة (3)» بدون آن که از نسخ خطی یا چاپی دو کتاب مذکور سید

و شیخ نشانی ارائه دهد، و یا خود نشانی از آن داشته باشد، کتاب المناقب الفاخرة... را منسوب به سید رضی، و کتاب المناقب والمثالب را منسوب به شیخ مفید می‌داند.

البته «حاج محمد کریم خان کرمانی»، ضمن شرح وقایع حیات شیخ در هدایة الطالبین می‌نویسد: «و آن حکایت حسن بن هانی است که نقل می‌کند سخن های دیک الجن را با «متوکل»، و آن روایت این است که سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب «معالم الزلفی» نقل می‌کند که متوکل شبی از پی دیک الجن فرستاد(4)...»

1. محمدبن محمدبن نعمان، از ارکان فقها و متکلمین امامیه (متوفی ۴۱۳ هـ.ق.)، ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۳۶۵

2. روضة العارفين و نزهة الراغبين. الذریعة، رساله آب ریگستان، ص ۲۹۹

3. الذریعة، ج ۲۲، صص ۳۱۷ و ۳۳۱

« 4. هدایة الطالبین»، ص ۱۲۳

در حالی که اولاً: مرحوم سید هاشم توبلی بحرانی در معالم الزلفی برخلاف آنچه که حاج محمدکریم خان کرمانی نوشته، می‌نویسد:

كان علي عهد الرشيد بن المهدي رجل يقال له: إسحاق بن ابراهيم الملقب بديك الجن، كان عالماً فاضلاً شاعراً أديباً فقيهاً، حاوياً لكثير من العلوم، و كان مع ذلك شيعياً فوشي به إلي الرشيد و قيل له: أنّ ديك الجن رجل لا يثبت صناعاً، و لا يقول ببعثة و لا نبوة و هو ممن يقع في الإسلام و أهله، فإن قتله أمير المؤمنين أراح الناس منه و الإسلام من شره، فاحضره الرشيد، فلما مثل بين يديه فقال: السلام عليك يا أمير المؤمنين! فقال له الرشيد: لأهلاً و لاسهلاً، و إليك بلغني عنك أنك لا تثبت صناعاً، و لا تقول ببعثة و لا نبوة، و إنك ممن يقع في الإسلام و أهله، و إن قتلتك، يريح الإسلام منك و المسلمين من شرك(1).

و همین معنی را شیخ احمد بن سلیمان در کتاب «عقد اللئالی...» و «مرحوم» شیخ آقابرگ» در کتاب «الذریعة إلی تصانیف الشیعة» ضمن شرح کتاب سید رضی و شیخ مفید در مناقب (مذکور) به آن تصریح کرده اند.

ثانیاً: متوکل عباسی در ۲۴ ذی الحجة ۲۳۲ هـ. ق (2). پس از برادرش «وائق» به خلافت رسید. و ابونواس حسن بن هانی (3) حداکثر متوفی ۲۰۰ هـ. ق، یعنی در حالی که متوکل نه تنها خلیفه نبوده، بلکه 14 سال بیشتر از عمرش نگذشته بود که ابونواس دار فانی را وداع

« 1. معالم الزلفی»، ص ۳۲۶، (الباب التاسع والتسعون).

« 2. التنبیه والإشراف»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۳۵۴

3. از میرزترین ادبا و شعرای عرب. مراجعه شود به «تاریخ الأدب العربی» ج ۲، ص ۲۴، «وفیات الأعیان»، ج ۲، ص ۹۵، و پیرامون شیعی بودن ابونواس مراجعه شود به «مجالس المؤمنین»، ج ۲، ص ۵۸۲، و ریحانة الأدب ج ۷، ص ۲۸۷ و «طبقات أعلام الشیعة»، القرن الرابع، ص ۱۰۳، و «الکني والألقاب»، ترجمه محمدجواد نجفی، ج ۱، ص ۲۹۸

می گوید. خاصه آن که «دیک الجن» متوکل را به گفته «حاج محمدکریم خان کرمانی» (1) امیرالمؤمنین خطاب می کند و این نشان می دهد که به زعم ایشان، قضیه مربوط به دوران خلافت متوکل است، نه قبل از آن و در آن هنگام هم «ابونواس» در قید حیات نبوده است. و اما اصل حکایت:

فقال له الرشید: ویلک ألسنت القائل فی شعرک:

أصبحت جمّ بلابل الصّدر \*\*\* وأبیت منطویاً علی الجمر

إن بحت يوماً طلّ فیہ دمی \*\*\* ولئن کتمتُ بضیق به صدري

فقال: بلی والله أنا القائل لما ذكرت فأین تمامه؟ قال له الرشید: ویلک و کان له تمام؟ قال: نعم، قال: قلّه، فأنشد:

مما أتاه إلي أبي حسن \*\*\* عمر وصاحبه أبوبکر

فعلي الذي يرضي بفعلهما \*\*\* مثل الذي احتقبا من الوزر

جعلوك رابعهم أباحسن \*\*\* كذبوا و ربّ الشفع والوتر

و قتلت في بدر سراتهم \*\*\* لا غرو إن طلبوك بالوتر

قال: فقطع الرشید علیه شعره و قال له: ویلک جنّت بک لأستتیبک عن الزندقة، خرجت إلي مذهب الرافضة، لقد زدت کفراً إلي کفرک، قال: یا أمیرالمؤمنین! إن کان کلّ من قال بمحبّتکم و ولایتکم و اعتقد أنّک قرابة رسول الله (صلي الله علیه وآله و ممن تجب له المودة بقوله تعالی: (قُلْ لا أسألكم علیه أجرأ إلاّ المودة فی القربی) یكون کافراً فأنا ذلك، فقال الرشید: ألسنت القائل فی شعرک؟:

باح لفظي بمضمرة الصدر \*\*\* ما ذاک إلاّ لمعظم الأمر

فلیس بعد الممات مرتجع \*\*\* وإّما الموت بیضة العقر

1. حاج محمدخان کرمانی نیز در «رساله بهبهانیه»، صفحه ۵۵، عیناً نظر حاج محمدکریم خان را تکرار کرده است.

فقال: معاذالله یا أمیرالمؤمنین! أن یكون هذا قولی أو أكون ممّن تلفظ به إلاّ ناقلاً عن أشیأخی، رافعاً له إلي الولید بن یزید بن عبدالملک، فإّنه کان زنديقاً لا یثبت صانعاً، و لا یقول ببعثة و لا نبوة، و روي عنه: أنّه تفأل

بالمصحف يوماً، فخرج فيه" :فَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ"، (1) فجعل المصحف غرضاً للنشأ و رماه بالنبل حتي خرقة و قال:

تهدّني بجبّار عنيد \*\*\* فما أنا ذاك جبّار عنيد

إذا ما جنّت ربّك يوم حشر \*\*\* فقل يا ربّ مزقني الوليد

فقال: والله ما هذان البيتان الأخران لك؟ فقلت: لا والله يا أمير المؤمنين! فقال: لعن الله الوليد بن يزيد، ما كان يثبت صانعاً و لا يقول ببعثة و لا نبوة، أتدري من أين أخذ اللعين قوله هذا؟ فقلت: نعم إن أعطاني أمير المؤمنين الأمان علي النفس والأهل والمال و ضمن الجائزة قلت له ممّن أخذ ذلك؟ قال: لك ذلك، ثم أخرج خاتمه من إصبغه و رمي به إليّ، فقلت: يا أمير المؤمنين! من شعر عمر بن سعد حيث خرج إلي حرب الحسين بن علي - صلوات الله عليهما - حيث يقول:

فوالله ما أدري و إيّ لحائر \*\*\* أفكر في أمري علي خطرين

ءأترك ملك الريّ والريّ منيتي؟ \*\*\* أم أرجع مأثوماً بقتل حسين

حسين بن عمّي والحوادث جمّة \*\*\* و ما عاقل باع الوجود بدين

يقولون إنّ الله خالق جيّة \*\*\* و نار و تعذيب و غلّ يدين

فإن صدقوا فيما يقولون إني \*\*\* أتوب إلي الرحمن من سننين

و إن كذبوا فزنا بدنيا هنيئة \*\*\* و ملك عظيم دائم الحجلين

فقال: لعن الله عمر بن سعد، ما كان يثبت صانعاً و لا يقول ببعثة و لا نبوة، أتدري من أين أخذه اللعين؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين! أخذ من شعر يزيد بن معاوية بن أبي سفيان، قال: و ما قال يزيد بن معاوية بن أبي سفيان؟ قلت: قال:

عليه هاتي ناوليني وأعلني \*\*\* حديثك إني لا أحبّ التناجيا

1. إبراهيم: ١٤ و ١٥

حديث أبي سفيان لما سمي به \*\*\* إلي أحد حتي أقام البواكيا

فرام به أمراً علياً ففاته \*\*\* وأدركه الشيخ اللعين معاوية

فإنّ متاً يا أمّ الأحيمر فانحكي \*\*\* و لا تأملي بعد الممات التلاقيا

فإنّ الذي حدّثت عن يوم بعثنا \*\*\* أحاديث زور تترك القلب ساهيا

و لولا فضول الناس زرت محمداً \*\*\* بمشمولة صرف تروي عضاميا



ولا خلاف بين الناس أنّ محمداً \*\*\* تبوأ قبراً بالمدينة ثاوريا  
و قد ينبت المرعي علي دمنة الثري \*\*\* له غصن من تحته السرّ باديا  
و نفني و لا يبقي علي الأرض دمنة \*\*\* و تبقي حزازات النفوس كماهيا

فقال: لعن الله يزيد بن معاوية، ما كان يثبت صانعاً، و لا يقول ببعثة و لا نبوة، أتدري من أين أخذ اللعين؟ فقلت:  
نعم يا أمير المؤمنين! أخذه من شعر أبيه معاوية بن أبي سفيان، قال: و ما قال يزيد بن معاوية بن أبي سفيان؟  
قلت: قال:

سائل الذين من بصري صبايات \*\*\* فلا تلمني فما تغني الملامات  
قم نجل في طرر الظلما شمس ضحيّ \*\*\* نجومها الزهر طاسات و كاسات  
لعلنا أن يدع داع الفراق بنا \*\*\* نمضي و أنفسنا منها روبات  
خذ ما تعجل و اترك ما وعدت به \*\*\* فعل اللبيب فلتأخير آفات  
قبل ارتجاع الليالي كلّ عارية \*\*\* فإنما خلّع الدنيا استعارات

قال: لعن الله معاوية بن أبي سفيان، ما كان يثبت صانعاً و لا يقول ببعثة و لا نبوة، أتدري من أين أخذ الملعون؟  
قلت: نعم يا أمير المؤمنين! من شعر عمر بن الخطاب حين و لاه الشام و قلده إياها، قال: و ما قال عمر بن الخطاب  
عند ذلك؟ قلت: قال:

معاوي إنّ القوم ضلّت حلومهم \*\*\* بدعوة من عمّ العشييرة بالوتر  
صبوت إلي دين به باد أسرتي \*\*\* فأبعد به ديناً قصمت به ظهري  
فإن أنس لا أنس الوليد و عتية \*\*\* و شيبية و العاص الصريع لدي بدر  
توصل إلي التخليط في الملة التي \*\*\* أتانا بها الماضي المموة بالسحر

لهذا فقد وليتّك الشام راجياً \*\*\* و أنت جدير أن تعود إلي صخر

فقال: يا أبا إسحاق! أو كان عمر كافراً بما جاء علي محمداً؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين! فقال: من أين أخذ الزنديق؟  
فقلت: من شعر أبي بكر بن أبي قحافة، قال: و ما قال أبو بكر بن أبي قحافة؟ قلت: قال:

أتوعد في المعاد بشرب خمر \*\*\* و تنهي الآن عن ماء و تمر  
كما قال الغراب لسهم رام \*\*\* لقد جمعت من ريثي لضرّ

حديدة صيفل و قضيب نبع \*\*\* و من عصب البعير و ريش نسر

أتطمع في حيات بعد موت؟ \*\*\* حديث خرافة يا أم عمر

فقال: يا أبا إسحاق أو كان الصدر الأول كافراً بما جاء علي النبي؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين! فقال: نعم من أين أخذ الزنديق؟ فقلت أخذه من شعره لنفسه حيث قال:

ذرينا تصطبج يا أم بكر \*\*\* فإنّ الموت نقب عن هشام  
و نقب عن أبيك و كان قرنا \*\*\* من الأبطال شرب المدام  
يؤد بنوالمغيرة لوفدوه \*\*\* بألفي مدحج و بألف رامي  
و كأني بالقليب قليب بدر \*\*\* من الأقوام والشرف الكرام  
و كأني بالطوي طوي بدر \*\*\* من الشيز المكلل بالسنام  
أبوعدنا ابن كبشة أن سنجي \*\*\* و كيف حياة أصداء هام  
و يعجز أن يكفّ الموت عني \*\*\* و يحييني إذا بليت عظام  
خلا أن الحكيم رأي حميراً \*\*\* فألجمها فتاهت في اللجام  
و لم يكفيه جمع المال حتّي \*\*\* بلانا بالصلاة و بالصيام  
فهل من مبلغ الرحمن عني \*\*\* بأني تارك فرض الصيام  
فقل لله يمنعي شرابي \*\*\* و قل لله يمنعي طعامي

فقال: يا أبا إسحاق! أو كان الصدر الأول كافراً بالله و بما أنزل الله علي رسوله و مكذباً بأياته و شاكاً في قدرته؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين! قال: والله لقد كفر

هذا الزنديق كفراً ما كفر به فرعون ذوالأوتاد! أتدري من أين أخذ الزنديق؟ قلت: نعم يا أمير المؤمنين! قال: و من أين أخذه لعنه الله؟ قلت: أخذ من شعر عبدالله بن الزبيري حيث قال:

لست من خندف إن لم انتقم \*\*\* من بني أحمد ما كان فعل  
لعبت هاشم بالملك فلا \*\*\* خبرٌ جاء و لا وحي نزل  
و لعبنا نحن في دولتنا \*\*\* هكذا الأيام والدنيا دول

قال: والله لقد كفروا هؤلاء القوم كفراً ما سبقهم إليه الأولون و لا يلحقهم فيه الآخرون، أشهد عليّ أبرد إلي الله من أولهم و آخرهم، ثم أكنتم ذلك، ثم خلع عليه و أسني له الجائزة و أخرجه و مكرماً. والحمد لله رب العالمين.

در هر صورت شیخ احمد، به منظور اثبات این نظریه که ابوبکر و عمر و معاویه... کافر بودند؛ و هیچ گونه اعتقاد و ایمانی به وحدانیت خداوندی، معاد و نبوت محمدی نداشته و صریحاً انکار می کرده اند! حکایت مذکور را به انتخاب، در جزء دوم کتاب «شرح الزیارة (1)» مورد استناد و استشهاد قرار داد.

شیخ ضمن نگارش موضوع مورد استناد، از ابوبکر با طعن (2) و در برابر نام خلیفه دوم راشدین جمله «علیه اللعنة (3)» را افزوده! و آن گاه «جحد» آن ها را نتیجه گرفته است!

سید کاظم رشتی و حاج محمدکریم خان! تصدیق و تأیید می کنند که عده ای از مردم عراق: «کتاب شیخ (را) که در آن ذم خلفاء بود برداشته، بردند نزد «پاشای بغداد» «ناجی کافر متعصب و گفتند: ببین که شیخ احمد مذمت خلفاء را کرده و قدح در ابي بکر و عمر

1. شرح الزیارة ج ۲، ص ۲۱۶، مرحوم میرزا محمدباقر خوانساری در «روضات الجنات» ضمن شرح حال شیخ، به جای جزء دوم شرح الزیارة تصریح می کند که شیخ احمد حکایت مذکور را در جزء چهارم شرح الزیارة آورده است: «و لم یکفهم ذلك حتي أنهم أخذوا الجزء الرابع من شرح الزیارة»، ج ۱، ص ۹۳؛ همچنین حاج محمدکریم خان در «هدایة الطالبین» و سید کاظم رشتی در «دلیل المتحیرین» و حاج محمدخان کرمانی در «رساله بهبهانی» و سرکار آقا در کتاب فهرست، در حالی که در جزء دوم است.

« 2. شرح الزیارة»، ج ۲، ص ۲۱۶، سطر ۲۶

3. همان، ص ۲۱۷، سطر ۱۲

و عثمان می کنند. آه آه (1)». ...

حاکم عثمانی در آن زمان: «داودپاشا» بود. مردی که به گفته «سید نعمان آلوسی زاده بغدادی»: «در کشتن و مجازات و مصادره نمودن عده ای از متمولین خوف و بیمی نداشت. (و) در دینش با اعتقاد و متعصب...» (2) و از سوی دیگر مردی که نسبت به شیعیان نظری بسیار بد داشته، و متعارض موقعیت ایران در عتبات عالیات، و سرحدات ایران و عثمانی و عراق (زیر نفوذ عثمانی) بوده و دولت مرکزی ایران هم نسبت به حکمرانی او در عراق عرب، کراراً به دربار عثمانی اعتراض کرده است (3). موجد محیطی در عراق عرب شد که نه تنها دامن زدن به اختلافات شیعه و سنی، بهانه ای مناسب جهت مداخله در امور مذهبی عتبات عالیات محسوب می شد بلکه از این طریق می توانست به تحکیم تسلط خود که بالمآل به تقویت نفوذ سیاست عثمانی در قبال ایران منجر می شد، مبادرت ورزد.

به همین منظور، و در حالی که علمای بزرگ و اکابر امامیه در طول تسلط عثمانی در عراق، از چنین توطئه های ضدشیعی و ایرانی، مطلع بوده، و با سعی و کوشش فراوانی، مانع از بهوجود آمدن بهانه ای برای مداخله نظامی می شدند، معلوم نیست که چرا شیخ در کتاب «شرح الزیارة» به یک باره موقعیت حساس عتبات، و نفوذ عثمانی را نادیده گرفته، و از نوشتن مطالبی که مسلم موجب طغیان اهل سنت و نتیجتاً حکومت مرکزی می شده است، خودداری نکرده است!؟

البته اغلب علمای بزرگ و کوچک امامیه در آن عصر، کتب متعددی در باب عقاید شیعه، خاصه مسأله ولایت، نوشته و منتشر کرده بودند ولی این سؤال قابل توجه است که چرا نسبت به کتاب «شرح الزیارة» چنین واکنشی شدید نشان داده شد؟ آنچه که مسلم است دو علت اساسی در دامن زدن به مندرجات کتاب شرح الزیارة نقش اساسی داشته اند:

---

« 1 هداية الطالبين»، ص ۱۲۲

« 2 دائرة المعارف بستاني»، ج ۷، ص ۵۷۷

« 3 روضة الصفا»، ج ۹، ص ۵۸۲، «ناسخ التواريخ» ج ۱، حوادث سال هاي ۱۲۳۵ - ۱۲۳۷ هـ. ق

اول: صراحت بيان و بي پردگي، در سب و ذم و توهين به خلفاي راشدين سه گانه، آن هم به استناد اشعاري كه حقيقت آن نزد اهل ادب و تاريخ به هيچوجه معلوم نيست (1).

دوم: نشر عقايد شيخ در ايران و عراق، زمينه نامساعد تشنت مذهبي شيعي را، در محيط شيعه نشين عراق خصوصاً و ايران عموماً بهوجود آورده بود. و چنين موقعيتي براي مأموران حكومت عثماني، فرصت مناسبی به شمار مي آمد.

مرحوم صاحب روضات الجنات نوشته است:

لَمَّا بَلَغَ الشَّقَاقَ وَ النِّفَاقَ - بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَنْ خَالَفَهُ مِنْ فَضَلَاءِ الْعِرَاقِ مَبْلَغَهُ الْوَافِي - وَ لَمْ يُمْكِنْ دَفْعَ ذَلِكَ بِوَجْهِ يَدْفَعُ بِهِ كُلَّ التَّنَافِي؛ فَلَمْ يَجِدْ بَدَأً مِنْ عَرَضِ عَقَائِدِهِ الْحَقَّةَ لَهُمْ فِي نَادِيهِمْ، وَ رَفَعَ مَا احْتَمَلَ وَرُودَهُ عَلَيْهِ بِأَحْسَنِ مَا أُمْكِنَ أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْ غَيْرِ أُعَادِيهِمْ، وَ سَأَلَ عَنْهُمْ السُّؤَالَ عَنْهُ فِيمَا يَشْتَهُونَ، وَ الْجُلُوسَ مَعَهُ كَمَا يَرِيدُونَ، وَ مَعَ ذَلِكَ فَهَمَّ لَمْ يَلْتَقُوا إِلَيْ قَوْلِهِ، وَ لَمْ يَصْغُوا إِلَيْ كَلَامِهِ، وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَاراً، وَ ازدادوا عتواً و عناداً بل كتبوا إلي رؤساء البلدان و أهل الحلّ والعقد من الأعيان: أنّ الشيخ أحمد المذكور كذا و كذا اعتقاده، فشوشوا قلوب الناس وجعلوهم في الالتباس.

اين نکته باتوجه به موقعيت خاص مذهبي مناطق شيعه نشين تحت سيطره عثماني قابل تأمل است.

زيرا سه احتمال قوي در اين مورد، باتوجه به منابع تاريخي آن عصر، به نظر مي رسد:

اولاً: عده اي از شيعيان «شرح الزياره» شيخ را به آن دليل به پاشاي بغداد نشان دادند كه آشوبي را كه عقايد شيخ بهوجود آورده بود، و مي رفت كه نزاع هاي مذهبي را در مناطق شيعه دامن بزند، با مداخله نظامي پايان بخشند.

ولي در عمل نتيجه چنين كاري معكوس درآمد. و تقاضاها و خبرچيني هاي مذكور،

---

1 از جمله مرحوم «محمدقزويني» معتقد بود كه: «اين حكاييت كذب صريح و ملفق از چند حكاييت است از اعراب جاهليين كه عمداً به ابوبكر و عمر و عثمان و معاويه نسبت داده شده است.»

ثانیاً: عده ای از مردم عراق به آن دلیل به پاشای بغداد شکایت بردند که قبل از آن که موجب نزاع های بزرگی میان شیعیان و اهل سنت شود، پاشای بغداد تدبیری اتخاذ کند. و از چنین آشوب احتمالی جلوگیری نماید. ولی در عمل نتیجه دیگری عاید شد.

ثالثاً: عده ای از شیعیان به چنین کاری به این خاطر مبادرت ورزیدند که شخص شیخ را که برای آنها و به اتکاء نظریه بسیاری از علماء، از بدعت گذاران در دین تلقی شده بود، از طرف پاشای بغداد، محدود و رفع مطرود شود!

بدین ملاحظات، این اعتراض شیخ محمدکریم خان کرمانی که: «چطور امری را بردند به دست سنی دادند!؟» قابل تأمل خواهد بود.

زیرا به استثنای سه احتمال قوی مورد بحث، چطور ممکن بود کتابی در عراق تحت سیطره عثمانی نشر پیدا کند و شیخ احتمال ندهد که به دست سنی ها خواهد رسید و تازه سنی ها هم با خواندن این کتاب، بی اعتنایی خواهند کرد؟

مسلم باتوجه به آبنسنتی محیط مذهبی شیعی در زمان «داودپاشا»، چنین کاری صورت می پذیرفت. و نتایج وخیمی هم به بار می آورد. و در هر صورت این شبهه را بهوجود می آورد که شیخ در نحوه طرح مسأله ای، آن هم در چنان محیطی، اجتهادی کرد که مقرون به مصلحت محافل دینی شیعه نبود:

داود پاشا، «مناخور (1)» را مأمور ساخت تا کربلاء را با قوای خود محاصره و سپس اشغال کرده، به سرکوبی شیعیان و مراکز دینی آنان همت گمارد.

مناخور در طول محاصره و حمله به کربلاء که از ۱۳ شوال 1241 هـ. ق. آغاز گردید، از هرگونه فشار و قتل و غارت، دریغ نورزید. مزارع مردم را نابود کرد و تا آن جا که در توانش بود، به تخریب پرداخت.

این فجایع همراه با محاصره کربلا، مردم را وادار کرد که به خاطر حفظ حیات، به

---

« . [مناخور»، مخفف «امیرآخور» (مأمور اصطبل). این شخص از اهل تفلیس (متولد ۱۱۹۰) و مدت ها مهتر و مناخور سعید پاشا بود. که پس از کشته شدن او به داودپاشا وابسته شد.

خوردن تخم پنبه قناعت و مجبور شوند. بقاع متبرکه کربلاء خاصه حرم مطهر حضرت امام حسین(علیه السلام) (و حضرت ابوالفضل العباس) علیه السلام، از حملات و انفجار گلوله های توپ، مصون نماند. و مورد تهاجم قرار گرفت(1).

حاج محمدکریم خان کرمانی در شرح این واقعه تصریح و تصدیق می کند که مناخور «یازده ماه کربلا را محاصره کرد و قحط شدید افتاد و آن چه نقل کردند دوازده هزار گلوله از شبکه قبه مطهره، داخل قبه و حرم شد و آن جا به آدمی خورد و بسیاری خانه های کربلا خراب شد. و جمع کثیری کشته شدند. ببین که فتنه چه می کند؟! و خون و مال و عیال چه قدر مسلمین را ضایع کرد(2)». ...

با همه این ها، جای تعجب و تأمل زیادی است که حاج محمدکریم خان کرمانی می نویسد: «حال به نظر عبرت نظری گمارید، آیا کسی که رگی از ایمان در دلش باشد و حفظ و حمایت دین شیعه را بخواهد و خون و مال شیعه را برباد دهد؟(3)».

آیا منطقی است که تمام گناهان چنین حادثه ای را به گردن عوام الناس بیاندازیم که حکایت را به پیش پاشای بغداد برده اند؟ و آیا نویسندگان و نشردهنده حکایت در این ماجرا سهیم نیست؟

بي شك اگر نشان دادن حکايت به داودپاشاي سني «خون و مال شيعه را بر باد دهد»، نويسنده و ناشر اين حکايت که مي داند حاکم عراق عرب، داودپاشاي سني متعصب است و محيط عراق از اجتماع سني ها و شيعه ها تشکيل شده است، آيا در اين «خون و مال شيعه را بر باد...» دادن مسؤوليتي متوجه او نمي باشد؟!

بي شك، اگر معرفي کنندگان کتاب شرح الزياره را مسؤول ماجرا بدانيم، که به حق هم

---

« . 1 مدينة الحسين او مختصر تاريخ كربلاء»

البته در سال ۱۲۵۸ هـ . ق که نجيب پاشا پس از داودپاشا به كربلاء حمله کرد خانه سيد کاظم رشتي بست بوده است (فهرست، ص ۱۰۱) و در اين خصوص نويسنده کتاب «مزدوران استعمار»، ص ۵۱ و شيخ عبدالرضا ابراهيمي در «پاسخي به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۱۷، اشتباهاً بست نشيني در خانه سيدکاظم، را ضمن وقايع حمله مناخور و داودپاشا نگاشته اند.

« . 2 هداية الطالبين»، ص ۱۳۰

. 3 همان، ص ۱۲۸

مسؤول بودند و در اين عمل مرتکب خطا شدند، نويسنده و ناشر کتاب نیز، از اين مسؤوليت و خطا مبري نيست.

از اين رو شيخ، كربلا و عراق و ايران را مکاني مساعد براي ماندن ندید، و عازم بيت الله الحرام شد.

البته حاج محمدکريم خان کرمانی معتقد است: «همين که اين حکايت... به شيخ رسيد، بسيار بسيار دلگير و ديدند که ديگر ماندن در كربلا ممکن نيست و آخر متعزض ايشان خواهند شد. به مقتضاي "فَرُّوا إِلَيَّ اللَّهُ (1)" فرار را بر قرار اختيار کردند، و رو به مکه معظمه رفتند(2)».

فاجعه كربلا که از کتاب شيخ شروع شده بود، وجدان و قلب و روح شيخ را آزار داده و شيخ به خوبي مي دانست که به هر حال در اين وقايع خود از جمله عوامل بهوجود آورنده چنين فتنه بزرگي در كربلا است. و همين امر او را واداشت به انزوا و سپس به ترک بلد، نه فرار و ابراز هم دردي با مصيبت زدگان، آن هم به سوي سرزمين حجاز، به خاطر دور شدن از کانون هاي شيعي و مصون ماندن از اعتراضات و تعرضات و يا در جستجوي التيامي براي فشارهاي روي!

ولي متأسفانه و به گفته «شيخ عبدالله»: «در اثنای راه مزاج مبارکش را ملالتي به هم رسيد و همواره در ترديد بود تا دو منزلي مدينه طيبه، در آن محل به مقتضاي «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»... جهان فاني را وداع و قرب جوار پروردگار را اختيار فرمود. (در روز يکشنبه بيست و يکم شهر ذي القعدة الحرام از سال یک هزار و دويست و چهل و یک هجري (و بدن مقدسش را به مدينه طيبه نقل نموده در بقيع رفيع، پشت ديوار قبه مطهره، طرف جنوب زير ميزاب محراب که علي قول قبر مطهر حضرت فاطمه آن جاست، مقابل بيت الأحران دفن نمودند(3)».

البته در مورد تاريخ وفات شيخ، ميان تذکره ها، و محققان اختلاف است. مرحوم

---

. 1 الذاريات: ۵۰

« . 2 هداية الطالبين»، ص ۱۳۰

محمدعلي مدرس در «ريحانة الأدب» تاريخ فوت را: «در ۱۲۴۱ يا ۴۲ يا ۴۳ يا ۴۴ هـ . ق .» مي داند و مي نويسد: «در تاريخ وفاتش گفته اند:

فزت بالفردوس فوزاً \*\*\* يا ابن زين الدين احمد = ۱۲۴۲

و نيز:

الشيخ احمد بن زين الدين \*\*\* ذوالعلم والشهود واليقين

فواره النور جليل أمجد \*\*\* بعد «دعاء» رحم الشيخ احمد

که هفتاد و شش، عدد لفظ «دعاء» مدت عمر او. و ۱۲۴۲ نيز عدد جمله «رحم الشيخ احمد» تاريخ سال وفات اوست(1).

ميرزا محمدباقر خوانساري صاحب روضات الجنات در شرح حال شيخ، تاريخ فوت شيخ را ۱۲۴۳ هـ . ق ، در ۹۰ سالگي مي دانند(2).

#### ب: سيد كاظم رشتي

آن چه مسلم است، كتاب يا رساله مستند و جامعي در شرح احوال سيد كاظم رشتي، تا زمان تأليف كتاب «فهرست» سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهيمي، در دست نبوده است و ايشان هم از روي دو رساله خطي کوتاه و بسيار مجمل «ميرزا علي نقي قمي»، مشهور به «هندي»، ضمن مجموعه «نور الأنوار» و رساله «آقا سيد هادي هندي»، و ملاحظه مندرجات كتاب «هداية الطالبين» حاج محمدكريم خان، و كتاب «دليل المتحيرين» سيد كاظم رشتي، توانسته است شرح حال سيد را در ۱۱ صفحه قطع جيبی فراهم سازد.

به استثنای مأخذ مذکور، کتب تراجم و تذکره های مهم یک صدسال اخیر هم، توجهی به بررسی احوالات سيد كاظم ننمودند و به غير از چند سطري در «قصص العلماء» ميرزا محمد تنكابني و «روضات الجنات» ميرزا محمدباقر خوانساري،

« 1. ریحانة الأدب»، ج ۱، ص ۸۱

« 2. روضات الجنات»، ج ۱، ص ۹۴

آن هم ضمن شرح احوال شيخ احمد، و مواضع متفرقه «الذريعة» آقا بزرگ طهراني، به تألفي ديگر برنخورد. و صاحب ریحانة الأدب هم از دو مأخذ مذکور و سطري هم از كتاب «أحسن الودیعة» آقا سيد مهدي موسوي اصفهاني ميني بر اين که: «سيد رشتي داراي مؤلفات بسياري است که احدي چيزي از

آنها نفهمیده است. و گویا که با زبان هندی حرف می زند...» (1) صفحه ای را اختصاص به شرح احوال سید داده است.

به گفته سرکار آقا، سید کاظم رشتی فرزند سید قاسم بن سید احمد می باشد که سید احمد فرزند سید حبیب از سادات حسینی و از اهالی مدینه منوره بود که پس از شیوع طاعون در مدینه، عازم ایران و در «رشت» اقامت گزید.

سید کاظم رشتی در سال ۱۲۱۲ هـ. ق، در رشت به دنیا آمد و پس از طی تحصیلات مقدماتی عازم یزد گردید و به درس شیخ احمد رفته و ملازمت خدمت ایشان را اختیار کردند و طبق تصریح سرکار آقا، شیخ احمد: «سید را امر به توطن کربلای معلی فرمودند (2).»

### 1/ب: بر مسند جانشینی

حاج محمدکریم خان در مورد «جانشینی» سید کاظم رشتی عقیده شیخیه را چنین ابراز و اظهار می دارد: «شیخ جلیل فرموده اند که سید کاظم» یفهم و غیره مایفهم»، و در میان ما معلوم و آشکار است که به شیخ عرض کردند که اگر دست ما به شما نرسد، اخذ این علم را از که بکنیم. فرمود: بگیرند از سید کاظم چرا که او از من علم را مشافهه آموخته است و من از ائمه خود مشافهه آموخته ام و ایشان بیواسطه کسی از خدا آموخته اند (3).»...

حاج محمدکریم خان، اینوصیت و شایستگی در جانشینی را چنین توصیف می کند که: «وقتی جلالت و حقیقت شیخ به اجماع علمای شیعه که معاصر بوده اند معلوم شد، جلالت و حقیقت سید سند هم به نص شیخ ثابت می شود. چنانکه نبی بودن حضرت پیغمبر به معجزه و وحی معلوم شد و بودن حضرت امیر (علیه السلام) وصی، به نص پیغمبر معلوم

« . [ریحانة الأدب]، ج ۲، ص ۳۰۸

« . 2. فهرست»، ص ۱۴۷

« . 3. هدایة الطالبین»، ص ۷۱؛ «رساله تیر شهاب در ردّ باب»، ص ۱۷۷، مندرج در کتاب مجمع الرسائل.

شد و بودن هریک از ائمه وصی و امام عصر به نص امام سابق معلوم شد (1).»...

نتیجه مستقیم چنین باوری، دشمنی خدا تلقی کردن تمام علما و مراجع تقلید و مردم شیعه است که شیخی نشده اند! و این است معنی شیخیه و شیخیه حاج محمدکریم خانی.

کس نشنیده است که رد بعضی از عقاید فقهی یا کلامی بزرگترین فقهای شیعه، یا متکلمین و محدثان شیعه که حتی همه اکابر عصرشان در جلالت شأنشان متفق و متحد بودند، رد نبوت و رد خدا باشد. آنوقت مسلماً برخلاف روح شیخ احمد، حاج محمدکریم خان، تمام علمای بزرگ عصر را که از لحاظ اجتهاد و تقوی، صاحب کمالات و اجازات بیشتر و یا همسان شیخ بوده تخطئه کرده و حتی شاگردان آنان استادان سید کاظم رشتی بوده اند و مسلم شیخی نبودند و نشدند و حتی رد شیخیه کردند. کافر دانستن صحیح است؟! آیا با علم دین و احساسات شخصی، نفاق انداختن و شیخیه را در برابر شیعه امامیه ساختن و برپا کردن. این معنای «شیخیه زمینه ساز بابیه» نیست؟!!

آنوقت حاج محمدکریم خان کرمانی در رساله «تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، شکوه و اظهار تأسف دارد که: «از بیان ایشان (شیخ و سید) اصل مقامات نجبا و نقبا را تلامذه حدس ها می زدند. یکی نسبت «نقابیت» به ایشان می داد و یکی نسبت «نجابت» و یکی نسبت «قطبیت». و همه آنها فرض و تخمین بود و



هیچ یک از آنها مستمسک به نصی نبودند و عرض شد که عالی را دانی نمی تواند شناخت و این امری است که شخص باید آن را اعتقاد کند و به آن اعتقاد از دنیا برود(2)».

## 2/ب: سقوط کربلا، پایان کار

ولی خود ایشان با وجود آن که وجود آنان را میرا از مقامات مذکور می دانست، معذک رد یا نقد چنین اشخاصی را، رد خدا قلمداد می کند.

1. همان، ص ۷۲ .

2. تیر شهاب... ص ۲۳۰، همچنین برای شناخت مفاهیم نقابت و نجبائی، مراجعه شود به مبحث «۳، الف: رکن رابع...».

چنین روحیه ای که حاج محمدکریم خان، پس از وفات شیخ در میان مریدان شیخ ترسیم می کند، نمایشگر این است که نه شیخ احمد متقی و نه دوستان او، نتوانسته بودند تعریف صحیحی از مراتب کمال و مقامات که منجر به سوء تعبیرها و استفاده ها نشود ارائه دهند. و در چنین زمینه و احوالی است که سید کاظم رشتی جانشین شیخ گشته و مجلس درس می آراید و طلابی از مجامع روحانی و ازده، اطراف او را فرا می گیرند و علیه علما مجلس می آریند.

میرزا محمد تنکابنی که خود در درس سید کاظم رفت و آمدی داشته است، می نویسد: «در زمانی که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر می شدم و می خواستم از مذهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم، غالباً مذمت از فقهاء می کردند. و سخن درشت بلکه العیاذبالله به فقها شتم می نمودند (1)» و کتاب: «دلیل المتحیرین» سید کاظم رشتی، کاملاً مؤید این معنی است. و به گفته آقا سید ابراهیم: «مناسب آن بود که این رساله را شتمیه نامند (2)». «و عجیب است که در این مشاجرات و بلوای شیخیه در کربلا، هیچ یک از اکابر علمای امامیه مؤید سید کاظم نبودند. و مرجع کل شیعه مرحوم صاحب جواهر علناً مخالفت با آنان می نمود و همه علمای وقت منکر فضل و صحت عقیده مرحوم سید کاظم رشتی بودند و حاج کریم خان به این مطلب صریحاً اذعان داشته است (3) و در عوض این تنها سید کاظم رشتی بود که مرحوم صاحب جواهر را «احمق مستضعف» می خواند و او را از شیعه نمی داند (4) آنوقت می توان این حرف حاج محمدکریم خان را تأیید کرد که علما اجماع به واقعیت سید کاظم داشته اند؟!»

چنین اوضاعی، و باتوجه به دارا بودن چنین خصوصیاتی در سید کاظم و در حالی که مشتکی اوباش و روند از اطراف به کربلا روی آورده بودند، (5) شیخیه محیط کربلا را

« 1. قصص العلماء»، ص ۵۸

2. همان، ص ۵۶ .

« 3. هدایة الطالبین»، ص ۱۴۴

« 4. قصص العلماء»، ص ۵۸

« 5. تاریخ روضة الصفا»، قاجاریه، ج ۱۰، ص ۲۶۵

به صورتی در آورد که شیخ احمد ناآگاه از عواقب نشر کتاب «شرح الزیارة» خود!

از این حیث، و طبق شواهد و دلایل متعدد، سید کاظم و یارانش مورد احترام خاص مقامات عثمانی بودند. زیرا شیخیه و در زمان ریاست سید کاظم رشتی، توانسته بود در برپا کردن منازعات مذهبی که در نتیجه آن، زمینه را برای مداخله مأموران عثمانی مساعد کند و نفوذ و قدرت محافل شیعی که از مراکز مهم نفوذ حکومت شیعی ایرانی و فکر ضد خلافت عثمانی در قلمروی عثمانی به شمار می آمد، در هم کوبد.

مردم شیعه کربلا، با پشتیبانی علماء شیعی که از اعمال زورگویی حکام و والیان ترک در کربلا، به ستوه آمده بودند، مخالفت هایی را آغاز کرده بودند که متأسفانه بزرگترین مانع یکپارچگی این مخالفت ها، پیروان سید کاظم رشتی در کربلا به شمار می آمدند که تمام هم خود را مصروف کوبیدن علمای بزرگ شیعه در کربلا کرده بودند. بدین موجبات: محمد نجیب پاشا در روز ۱۸ ذی القعدة ۱۲۵۸ هـ. ق، برای سرکوبی مردم کربلا، پس از محاصره شهر کربلا، با قشونی مجهز وارد کربلا شد و چهار هزار نفر از زن و مرد شیعه کربلایی را کشتند(1)!

عده ای از مردم به حرم مطهر حضرت امام حسین(علیه السلام) و حضرت ابوالفضل العباس(علیه السلام) پناهنده شدند. ولی به اعتراف حاج محمدکریم خان: «کسانی که در روضه مقدسه حضرت عباس بودند، ایمن نبودند از قتل؛ حتی آنکه در رواق و حرم هر که بود کشتند، حتی آنکه کسی در اندرون ضریح پناه برده بود و در همان اندرون ضریح او را گلوله زدند و کشتند. و پاشا خود از قرار مذکور با اسب داخل رواق مطهر سیدالشهدا شده بود خلاصه احدی در آن نایره ایمن نشد(2).»

در چنین موقعیتی که حتی حرم های مطهر محل امنی نبود و همه پناهندگان در چنین اماکنی مقدس، کشته شدند و در خون خود غلطیدند، خانه سید کاظم رشتی، خانه امن و عده ای از مردم و مریدان سید، به خانه ایشان پناهنده شده بودند.

« . [شهر حسین]، ص ۴۱۷، مرحوم میرزا محمدتکابنی در صفحه ۵۶ کتاب «قصص العلماء» تأیید می کند که حمله نجیب پاشا با مشاجرات سیدکاظم و علما مرتبط بوده است.

« . 2هدایة الطالبین»، ص ۱۵۲

خانه سید کاظم به چه مناسبت؟! در حالی که سپاهیان نجیب پاشا حتی به مقدس ترین اماکن شیعه در کربلا احترام نمی نهادند و مردم پناهنده در ضریح حضرت را هم می کشتند و با اسب به رواق مطهر هجوم می بردند و می تاختند. خانه سید کاظم رشتی از هر لحاظ در امان و شخص او مصون از حوادث و هرکس که به خانه وی پناهنده می شد، مصون از بلا بود!

عجیب است از طرز فکر حاج محمدکریم خان کرمانی که از این فاجعه بزرگ عالم شیعه و از این کشتار وحشتناک جانبداری می کند و این را بلائی می داند که از جانب خداوند، به خاطر آن که مردم کربلا سید کاظم را رنجانیده بودند، بر سر مردم کربلا وارد شد! ایشان می نویسند: «یک سال قبل از وفات آن بزرگوار (سیدکاظم) از بس بنای بی انصافی و هرزه گی آن اعادی دین مبین گذاردند خداوند را به غضب درآوردند. و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به خشم آوردند و ائمه طاهرین سلام الله علیهم را به انتقام واداشتند و حکم از مصدر قضا و قدر به نزول بلا آن قوم پرشور و شر صادر شد و نجیب پاشائی انگیزته شد و کربلا را محاصره کرد و مدتی مدید، قریب سی هزار توپ به آن بلد زدند و بسیاری از آن بلد را خراب کردند(1).»

کینه و عداوت جماعت شیخیه به مردم و علمای شیعه تا این حد که جنایات حکام والیان عثمانی را، عنوان انتقام به حق از مردم شیعه و دفاع از سید کاظم تلقی کردن و تازه حکم چنین فاجعه ای را منسوب به خدا و رسول و ائمه دانستن و حکم آن را از مصدر قضا و قدر خواندن و «نجیب پاشا» را مأمور اجرای عدل الهی گفتن! این است معنای رو به بیگانه آوردن به خاطر عناد شیخیه با شیعه و شیعیان و قساوت قلبی که حتی روح شیخ از آن بیزار است.

چطور شد وقتی که مردم شیعه یا غیر شیعه، کتاب «شرح الزیارة» شیخ احمد را به داود پاشا نشان دادند حاج محمد کریم خان، داود پاشا را: «پاشای بغداد ناصبی کافر متعصب (2)» می خواند، و با شکوه می نویسد: «آه آه قلم این جا رسید و سر بشکست. ببینید

---

« . 1 هدایة الطالبین»، ص ۱۵۲

. 2 همان، ص ۱۲۲

---

109

که هیچ شیعه این عمل می کند، و سعایت شیعه دیگر (1). «آنوقت آه دارد، که: «فر دا جواب امیر المؤمنین را چه می دهند، نه این که پشت اسلام را به این عمل شکستند. نه این که دین را به این واسطه شکستند»، (2) اما در مورد جنایات نجیب پاشا که او هم مانند داود پاشا سنی و متعصب بود و به گفته شیخ عبدالرضا ابراهیمی: «آن ملعون کمال عداوت را با جناب سید داشته (3)» و به تأکید خود حاج محمد کریم خان «نجیب پاشای خبیث (4)» ذکر علت می کند او از جانب رسول خدا و ائمه طاهرین برانگیخته این کار شد! و از کشتن هزاران شیعه به دست چنین کسی، آن هم با همکاری سربازان یهودی و سنی (5) اظهار خرسندی می کند که حق مردم شیعه بود. ولی هنگامی که سید کاظم را می کشد، ملعون و خبیث و ناحق تلقی می شود.

عجیب است اهانت به حرمین مطهر از جانب نجیب پاشا، ناشی از غضب خدا و رسول و ائمه اطهار است و سید کاظم رشتی محترم است و خانه او امن و حاج محمد کریم خان فخر دارد که: «این فضلی بود ظاهر و دلیلی بود باهر بر جلالت شأن آن بزرگوار (سید کاظم) که ائمه علیهم السلام (خواسته بودند که از آن عالی مقدار بروز کند(6)!»

این احترام و فضل و دلیل باهر، بر جلالت شأن حرمین مطهر نیست؛ ولی بر سید کاظم رشتی است آن هم: «ائمه علیهم السلام (خواسته بودند... (7)!»

ائمه علیهم السلام (خواسته اند که مردم شیعه توسط دشمنان اهل بیت و یهودیان قتل عام شوند و حرم های مبارک لگدمال شود که شأن سید کاظم بالا رود؟!)

اگر عثمانی ها احترامی به مرتبه فضل و تقوای شیعی سید کاظم داشتند، می بایست در مراتب بالاتری احترام به بقاع متبرکه شهدای کربلا ابراز بدارند و این عدم توجه و

---

« . 1 هدایة الطالبین»، ص ۱۲۳

. 2 همان، ص ۱۲۳

« . 3 پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، ص ۱۸

« . 4 هدایة الطالبین»، ص ۱۵۵

5. همان.

6. همان، ص ۱۵۴.

7. همان، ص ۱۵۴.

رعایت حرمت، به خوبی نشان می دهد که سخن از جلالت شأن شیعی سید کاظم نزد شیعیان و عمال عثمانی، حربه ای بیش به نظر نمی رسد و عثمانی ها او را به عنوان وسیله ای دیدند که توسط او می توانستند به قلع و قمع کربلا، توفیق یابند و امنیت خانه او، و یاران او، هیچ چیز جز پاداش این خدمتگزار ای دانسته یا نادانسته نبوده است (1) با توجه به شناخت دو جریان مسلم بقرار ذیل:

اولاً: سید احمد فرزند سید کاظم رشتی، جزء چهار نفری بود که کرسی ثابت در دربار و مجلس خلیفه و امپراطور عثمانی را داشت (2). و در آن تاریخ دو سیاست در عراق حکمفرما بود. اول سیاست دینی عثمانی که خود را مالک و متصرف حقیقی عراق می دانست و دوم: سیاست خارجی ضد عثمانی که سعی داشت عراق را از پیکر امپراطوری عثمانی انتزاع نماید (3). و بعدها چون دست سیاست می خواست عراق عرب را از امپراطوری عثمانی جدا کند، تحت عنوان مذهب سید احمد را پس از مرگ پدر با طیانچه کشتند (4).

ثانیاً: علیرضا پاشا والی بغداد که اهل محمره و خوزستان را به علت تشیع قتل عام کرده بود، قصیده های عبدالباقی عمری را به سید کاظم رشتی داد و سید کاظم شرح مفصلي به نام «شرح قصیده» بر او نگاشت و از این طرق روابط حسنه خود را با بغداد حفظ می کرد و (5)....

#### پ: رکن رابع، ناطق واحد

شیخ، هیاهو و غوغای محافل مذهبی ایران و عراق را پشت سر گذارد. و در دیار حجاز از دنیا رفت و تنها کتاب هایش، حافظ یاد حیات او گشتند.

مجموعه آثار و کتاب های شیخ، معروف و در بر گیرنده اندیشه ها و عقاید اوست. و

« 1. شیخگری و بابیگری» ص ۲۳۸

2. همان، ص ۱۳۸.

3. مقدمه مرحوم خالصی بر گزارش کنیاز دالگورکی، ص ۹.

« 4. شیخگری و بابیگری» ص ۲۳۸

5. همان.

از سوئی دیگر، آثار بجای مانده شیخ، سر آغاز تشکل شیخیه، فرقه ای از فرق شیعه گردید، که پس از شیخ، توسط «سید کاظم رشتی» و دیگر مشایخ شیخیه، نه تنها آثار شیخ، بلکه مجموعه عقاید او گسترش یافت. و موضع خاصی در قبایل مسائل فلسفه و کلام و عرفان، و در غایت رسالت و ولایت در اسلام، اتخاذ نمود.

از جمله این مواضع که از اهمّ عقائد شیخیه به شمار می آید، مسئله «رکن رابع و ناطق واحد» است. در این خصوص شیخ، کتاب یا رساله خاصی را به تشریح عقیده مذکور اختصاص نداد، ولی در غالب آثار خود، بطور جامع و ضمنی، و در عین حال پراکنده و کوتاه، به آن اشاره دارد.

از سوی دیگر، تفاسیر و تعبیرها و تأویل های سید، از نظرگاه شیخیه، مکمل عقاید شیخ می باشد که بدین لحاظ لازم می آید، در تشریح نظریه مذکور، آنها را مد نظر داشت.

بر این منظور و با توجه به رعایت امانت و مصون ماندن از هر نوع تحریف و جبهه گیری و خدای ناکرده تعصب نابجا، به تحقیقات جامع و گویای مشایخ شیخیه کرمان از حاج محمد کریم خان کرمانی تا شیخ عبدالرضا ابراهیمی، استناد نموده و آن را اساس بیواسطه، در نقد و تحلیل و بررسی عقیده مذکور قرار می دهیم.

در این خصوص پنج مسئله مهم و در عین حال اساسی، در برابر ما قرار دارد:

اولا - چه تعریفی می توان از مسئله ضرورت و عقیده به اصل بابیت امام، نائب امام، ناطق واحد و رکن رابع، پس از غیبت کبری، عنوان کرد؟

ثانیاً - با توجه به قبول تعریف مذکور، باب امام ثانی عشر از آغاز غیبت کبری تاکنون، ظاهر است و معرفت به آن میسر؟

ثالثاً - از نظرگاه شیخیه، باید معرفت نوعی به نواب و ابواب امام غائب داشت یا معرفت شخصی هم لازم است؟

رابعاً - چنین معرفتی، در صورتیکه لازم باشد، به خاطر اینست که اگر کسی ادعای نائب امام و بابیت نمود، ضابطه ای برای صحت قول او داشته باشیم؟

خامساً - آیا بزرگان شیخیه خود مدعی دارا بودن چنین مقامی هستند یا نه؟

برای پاسخگویی به مسائل مذکور، کلیه کتب مهم مشایخ شیخیه را مورد بررسی

مجدد قرار دادم. خوشبختانه مشایخ شیخیه، در پاسخگویی به این سوالات و دیگر مسائل مشابه، مستقیم یا غیر مستقیم توجه اساسی میزول داشته اند. به نحوی که در اطراف آن، رساله ها و کتاب های متعددی به تألیف و نشر آراسته شده است و به حد زیاد و غالباً مکرر. در تحلیل موضوعات مذکور، دقت و تعمق و تحریر شده، که ما نیلا و با توجه به رعایت اختصار و حد کفایت، یادآور آنها می شویم.

**مسئله اول:** چه تعریفی می توان در مسئله ضرورت و عقیده به اصل بابیت امام، نائب امام، ناطق واحد و رکن رابع پس از غیبت کبری عنوان کرد؟

حاج محمد کریم خان کرمانی در کتاب: «رجوم الشیاطین» می نویسد: «در هر عصری بالغ کاملی که به حقیقت معرفت عارف و به حقیقت عبادت بندگی نماید باید باشد تا خلقت لغو نباشد و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند؛ زیرا که اگر وجود او نبود حکیم برای سایر خلق قبضه ای نمی گرفت... پس کاملان در هر عصری همیشه موجودند و اگر ایشان نبودند دنیا و مافیها برپا نمی ایستاد. پس با خلوص نیت و پاکی فطرت خودت تسلیم برای ایشان بشو تا رستگار شوی(1)».

از اینرو نتیجه می گیرد که: «کاملان در هر عصری و زمانی در دنیا موجودند و زمان از وجود ایشان خالی نمی ماند و ایشانند علت غائی خلق عالم و علت توجه مشیت، پروردگار مشاء است و علت دعوت انبیاء و مرسلین و اگر ایشان نبودند عالم برپا نمی ایستاد... پس بدان که ایشان نزدیکترین خلقتند به خدای سبحانه، زیرا که ایشان واصل شده اند به اعلی درجات ایمان که جزای آن منتهای نزدیکی است. پس ایشانند سابقان مقربان و

اصحاب زلفی و منزلت و ما سواي ایشان دون ایشان هستند بر حسب درجه و سبقت و تأخر هر یک در اجابت و ایمان، پس نمی رسد فیض به آنها که بواسطه نزدیکان از جنس فیض نزدیکان نیست. بلکه آنچه به نزدیکان می رسد، خالص و صافی و لبّ آن از خودشان است و قشور و اکدار آن بواسطه آنها به دوران می رسد که مشوب

است. «بنابر اینکه هیچ فیض نمی رسد به خلق مگر بواسطه سابقین و برکتی و نعمتی و

1. رجوم الشیاطین، ص ۷۴

113

چیزی نازل نمی شود مگر به سبب ایشان و ایشانند اصل هر خیر و معدن آن و مأوی و منتهای آن و ایشانند محل نظر حکیم و مقصود از ایجاد این عالم، پس ایشانند اولیاء نعم و اسباب وصول آن بسوی تو و شکر منعم عملاً و شرعاً واجب است و شکر او ممکن نیست مگر با معرفت او، پس معرفت ایشان واجب است و تولای ایشان لازم و برائت از دشمنان ایشان متحتم است و خداوند سبحانه فرمود " اشکُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ اِلَيَّ الْمَصِيْرُ (1)" پس توجه به سوي ایشان فریضه است زیرا که هر کس اعراض کند از ایشان هیچ مددی و خیري به او نمی رسد و هر کس توجه به دشمنان ایشان نماید و پشت کند به ایشان، پس متوجه به شیطان شده است و به خدا پشت کرده است، پس استمداد از ظلمت و سجنین نموده است و به طرف هلاکت سیر کرده؛ زیرا که کاملاً در جهت علیین هستند و دشمنان ایشان در جهت سجین، پس دشمنان ایشان هالک و مخلد در آتش اند، و دوستان ایشان ناجی و مخلد در بهشت اند، زیرا که بواسطه سیر به سوي ایشان سیر به سوي بهشت می کنند و فیض صوافی بهشت مخصوص ایشان است و قشور آن بواسطه ایشان به دوستان می رسد، پس بهشت از ایشان استفاده می شود و جهنم از ادبار به ایشان حاصل می شود پس هر کس شکر ولی نعمت را ننماید شکر پروردگار را نکرده است(2).»

«ایشان جمیعاً نور واحد و روح واحد و طینت واحده هستند و حدود و ممیزات ایشان در جنب وحدتشان مستهلک است و حکمی ندارد و به این جهت مخالفتی با هم ندارند و در هیچ چیز و با وجود تعدد متحدند، پس به این جهت کلیت دارند که جهت شخصیت ایشان مضمحل است و هر یک ایشان قادر است بر تصرف در آنچه دیگری قادر بر تصرف در آن است، بلی تفاوت ایشان در کاملیت و اکملیت است.»

«پس هر چه بر هر یک نازل شود بر دیگری هم نازل می شود و هر چه از هر کدام ظاهر شود از دیگری هم ظاهر می شود، همچنانکه آل محمد(صلي الله عليه وآله) متعددند و متحد و همه کلی هستند مگر اینکه تفاوت در مقام ایشان کمتر است و در مقام کاملان بیشتر است و هر یک اهلیت دارند باری هر چه دیگری اهلیت دارد، پس ایشان کلی هستند و از هر یکشان

1. لقمان: ۱۴، در آیه، پیش از «اشکر»، «أن» آمده است.

2. رجوم الشیاطین، ص ۷۴

114

هر فیضی صادر می شود و به این جهت روایت شده است که به هر یک اقتدا گردید هدایت می یابند و امر باطن را به ظاهر قیاس کن: آیا نه این است که بهر فقیه عادل اقتدا کردی کفایت می کند تو را؟ به این جهت که همه از امام واحد روایت می کنند. پس همین که شخص کامل به آنجا رسید که حاکی ماورای خود گردید و از جزئیات خود رنگی بر آن نیفزود، پس ماورای او واحد است و هر یک از کاملان این واحد را حکایت می کنند و آن واحد افاضه کننده هر نعمت است(1).»

و در: «رکن رابع، در جواب سپه سالار اعظم» می نویسد: «بعد از حجت های خدا و اسطگانی باید باشند که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند، تا محبت خدا بر همه کس تمام شود و به همان، وجود امام در شهر مدینه قبلاً بر مردم اتمام حجت نمی شود مگر به توسط و اسطگان چنانکه عریضه نوشتند به حضرت بقیه الله عجل الله فرجه که چون به شما دسترسی نداریم در حوادثی که واقع می شود چه کنیم، فرمودند «أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلي رواة حديثنا (2) فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله» یعنی در حوادث رجوع به راویان حدیث ما کنید که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم.

پس راویان اخبار و دانشمندان آثار حجت های حجت خدایند بر خلق و با وجود ایشان حکمت کامل و حجت تمام و عذر خلق برطرف می شود و چنانکه در برابر خدای عظیم کسانی بودند که ادعای خدائی کردند و ضرری به خدائی خدای برحق نداشت و در برابر نبی برحق کسانی بودند که ادعای نبوت به باطل می کردند و ضرری نداشت به نبوت نبی برحق و نور حق پنهان نمی ماند و در مقابل ولی برحق جمعی ادعای خلافت کردند و ضرری به حال اولیای برحق نداشت و نور خدا پنهان نماند و نمی ماند، همچنین در مقابل راویان و دانشمندان ثقه امین و حافظ دین مبین، راویانی کذاب بر خدا و رسول هستند که افترا بر خدای می بندند و دروغ بر پیغمبر پاک می سازند و از زبان حجت های خدا حکمی چند می گویند و اینها حجت های ولی نیستند، بلکه حجت های ولی خدا کسانی هستند که

---

1. رجوم الشیاطین، ص ۷۴ .

2. أحادیثنا - اصل حدیث - چون نقل از کتاب است عیناً آورده شده است.

ثقه و امین باشند و زاهد در دنیا و راغب در آخرت و متقی و پرهیزگار و مخالف هوا و متابع مولای خود باشند و شب و روز همت ایشان نشر دین مولای خودشان باشد نه جمع کردن مال دنیا و تحصیل کردن ریاست و دین خدا را دکان خود قرار نداده باشند که به فروختن دین، دنیا تحصیل کنند اگر چنان راویان پیداکردی آنها حجت های امام زمان بر خلق و باید دین خدا را از آنها آموخت و پیروی ایشان کرد. پس چهار امر در اینجا پیداشد که همه را باید شناخت و اعتقاد کرد.

**اول: خداوند عالم که خالق ماست از عدم و رازق و مالک ماست.**

**دوم: حجت او و خلیفه او در میان خلق که می تواند از او بگیرد و بما برساند و پیغام آور اوست به سوی خلق.**

**سوم: ولی عهد آن پیغمبر که او را جانشین خود و قائم مقام خود می کند در رحلت خود و بعد از خود و همچنین جانشینان در هر عصری که اینها همه باید معصوم و مطهر باشند و اینها حجت های آن پیغمبرند بر عباد.**

**چهارم: راویان اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان به اطراف عالم و اینها حجت های ولی عهد هستند بر سایر ضعفا که دسترسی ندارند به خدمت ولی برسند و مدارتدین و دین بر معرفت این چهار است خواه ملت آدم باشد یا ملت نوح یا ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم صلوات الله علیهم یا غیر ایشان در هر مذهبی و دینی این چهار امر را باید شناخت و إلا انسان به آن مذهب متدین نیست و اگر از علمای هر ملتی از یهودی و نصرانی و مجوسی استفتا کنید می گوید که معرفت این چهار واجب است و این چهار چهار رکن دینند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم می شود حال نامی لفظ «رکن» سبب وحشت است یا چهار بودن سبب اضطراب شده است بلکه اساس عیش بنی آدم بر این است؛ زیرا که شکی نیست که پادشاه ظل خداست (1)».**

و در: «رساله سی فصل» می نویسد: «چون دیدیم که اجماعی علما است که مسئله تقلید و اجتهاد اجتهادی است و تقلیدی نیست و بر هر مکلف واجب است که خود به

عقل خود آن را بفهمد که واجب است که انسان یا مقلد باشد یا مجتهد و اگر مقلد است واجب است که به عقل خود بداند که تقلید چه کسی را بکند و مجتهد چه طور کسی است باید حی باشد یا تقلید میت هم می شود؟ واجب است که مؤمن باشد یا اگر کافری هم اجتهاد کند می توان تقلید کرد؟ واجب است که عادل باشد یا فاسق را هم می شود تقلید کرد؟ پس این مسائل را هم بالبداهه باید انسان خود بفهمد و تقلید دیگری در این مسائل را نکند؛ چرا که عیاناً نمی توان اطاعت دیگری را کرد، شاید به اطاعت کافری یا فاسقی بیفتند پس به این لحاظ که این امر هم اجتهادی است و اصول دین شده است پس مراد این است که امور دین دو قسم است: یکی اجتهادی یکی تقلیدی، اجتهادی اصل است و تقلیدی فرع. پس این چهار امر اصل است که باید هر کس به اجتهاد بفهمد و سایر احکام فرع است و می توان در آن تقلید کرد. آیا چه گناه است بر کسی که اعتقاد او این باشد و حال آنکه جمیع آنها اجماعی شیعه است؟ و چه بحثی است بر اصطلاح علما. حال انصاف دهید که ما از اجماع مسلمانان بیرون رفته ایم یا کسی که ما را تکفیر کند و از ما بیزاری جوید بواسطه این اعتقاد، ولی چون خواستند که به خیال خود ما را در نزد مردم ضایع کنند در نظر عوام جلوه دادند که شیخیه انکار عدل و معاد را دارند و رکن رابعی اختراع کرده اند(1)».

«حاج محمدخان کرمانی» در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی» در جواب سؤالات) مشتمل بر دوازده رساله) می نویسد: «نسبت به رکن رابع، جمیع انوار عالیه در این جا گذارده شده است نه جای دیگر و هر چه هر جا هست همه محض حکایت است و این واقع است، آنها اسمها است این مسمی است. آنها صفتها است، این صاحب صفت. پس هر چه می گویند مردم همه جزو هدایت و معرفت کل معرفت بی پا و بی مغزی است مگر این معرفت. پس معرفت خدا و پیغمبر و ائمه از این راه درست است لاغیر و معرفت واقعی همین است که از این جا ظاهر شده باشد. پس آنچه خلق می گفتند، همه محض اسمی بود و برای ایشان چیزی ظاهر نشده بود و محض حرف بود و لکن این جا کمال

ظهور پیدا کرده است و بسا خرده خرده فهم خلق از این بالاتر رود و مطلب از این هم باریکتر شود و لکن حال بیش از این متحمل نمی شوند إلا قلیلی. "وَقَلِيلٌ مَا هُمْ" (1) "وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ" (2). "باری پس نه این است که مولای من می فرماید معرفت رکن رابع یا خودش بالاتر از آنها باشد حاشا و کلا چنین حرفی شیعه آل محمد - سلام الله علیهم - نمی زند. چگونه نوکر را از مولای او مقدم می شمردند و خادم را بر مخدوم سبقت می دهند. هر کس چنین چیزی را بگوید خطا گفته است و کج فهمیده و مطالب مشایخ ما را نفهمیده بلی:

سخنها چون به وفق منزل افتاد \*\*\* در افهام خلائق مشکل افتاد

پس مراد ایشان این است که در غیر این مقام هر چه از معرفت امام و پیغمبر و خدا تحصیل کرده همه خطا بود و کج بوده و بی مغز و بی معنی و مجتث است. چنانکه خداوند می فرماید: "وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ. بُيُتُتْ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ (3) "یعنی صاحبان کلمه طیبیه را که «کلمت کلمه طیبیه اصلها ثابت و فرعها بالسماء توتی اکلها کلّ حین باذن ربّها» باشد. باری پس آن معرفتها همه حرف بوده و این معرفت در این مقام معنی دار است. فی الجمله نسبت به خلق این زمان و بیش از این هم مکلف نیستند همه کس و خداوند بیش از این را از این را از ایشان نخواست و هر وقت خواست



بالا تری آورد، اگر چه مشایخ ماکوتاهی نفرموده اند و در کتب خود ثبت فرموده اند ولی با پرده است، باری برویم بر سر مطلب؛ پس اگر دانستی که معرفتها همه در این معرفت جمع است انصاف بده ببینیم اصل بالاتر است یا فرع؟ یا واقع بالاتر است یا محض حکایت بی پایه؟ البته واقع بالاتر است پس این معرفت چونکه واقعیتی پیدا کرده است دین بالاتر است و در حقیقت معرفت ائمه اطهار و پیغمبر و خدا همین است لا غیر. آنها که از معرفت شیعه محروم ماندند امام نشناختند، نهایت شخصی را شناختند و معرفت امام بالاتر است از معرفت شخصی. از این جهت است در نسبت به

---

1. سوره ص، آیه ۲۴

2. سوره سبأ، آیه ۱۳

3. سوره ابراهیم، آیه ۲۶

مشاعر معرفت رکن رابع مخصوص فؤاد می شود و هر چه بالاتر می رود، یک درجه پائین تر می رود چرا که محض حکایت می شود و بدون واقع و فؤاد واقعیت دارد (1).

و در: «رساله در جواب سؤالات چند نفر از دوستان از اهل همدان» - می نویسد: «چنین شخصی در ملک خدا که هست نایب خاص امام است و بر همه کس تسلیم امر او فرض است اگر او را ببینند و بشناسند و هر کس از او تخلف ورزد در صورت شناختن یا دوستی نوعی و تسلیم نوعی برای او نداشته باشد در صورت نشناختن از دوستی امام خارج است و کافر است مثل سایر کفار و این نایب خاص مسلم یک نفر است، حال ما اصطلاح کردیم اسم او را ناطق گذاریم تو می خواهی اسم دیگر بر او بگذار. این ناطق است نسبت به سایر خلق، اگر چه صامت است نسبت به امام خود بلکه او صامت است نسبت به ارکان و ارکان صامتند نسبت به امام. خلاصه مراد ما اثبات هم چو شخصی است و اگر چه بعضی از باب نادانی بگویند نواب مقامی نداشته اند ولی آنچه برهان حکم می کند این است که ایشان باید از نقباء باشند بلکه قطب نقباء باشند و قطب هر دایره مسلم یکی است. این مطلب ما است و در کتب خود اقامه ادله برای وحدت این شخص کرده ایم اگر چه اسم نبرده باشیم و اگر در مقام دیگر گفته ایم تصریح به مراد کرده ایم، و اگر احیاناً یک جایی دیده که ذکر نکرده ایم که او پنهان است مراد این بوده که مثل امام غایب نیست بلکه خائف مقهور است؛ چنانکه در رساله همدانیه که محل ایراد شده در مقام ذکر ضرورت گفته ایم آنچه مضمون آن است که اگر زمان اقتضا نکرد که ایشان معروف و مشهود باشند تا آخر عبارات. و همچنین در ابتدای سخن گفته ایم که او حاکم است. و همچنین در ادله اگر نظر کنی می فهمی این مطلب را که این ادله را شخص برای وحدت یک فقیه نمی آورد و شک نیست که حاکم آن نایب خاص است، نهایت صلاح در این ندیده ایم که بگوئیم مقام او چیست. خلاصه پس مطلب ما در آن مقام آن شخصی است و امروز هم کسی ادعای این مقام را نکرده، ما هم او را نشناخته ایم. و اما در ظاهر میان علما هم بسا می گوئیم ناطق یکی است و مراد این است که حامل علم شیخ مرحوم اعلی الله مقامه یکی است، چرا که شیخ مرحوم یک نفر عالم بوده اند و یک نفر نایب دارد و امام

---

1. مجمع الرسائل، ص ۸۶

می فرماید که خدا عالم را نمی برد مگر اینکه نایبی برای او می گذارد و خود او هم ملهم می شود که نایبش کیست، پس از شیخ، سید مرحوم در سلسله نایب ایشان بود و بعد از سید مرحوم، آقای مرحوم اعلی الله مقامه بودند و خود ایشان هم اظهار می فرمودند که یک نفر نایب دارند و این سخن نه از این جهت ایشان را از ابدال می دانیم بلکه ایشان ادعای زیاده از علم نفرمودند و لکن چون نشر امر و اظهار فضایل با وحدت ناطق بهتر

می شد و اختلاف کمتر می شد و ظاهر هم همه جا بر طبق باطن است، این جا امر این طور شده است که سلسله مخلصین ایشان علم ایشان را از یک نفر باید اخذ کنند با اینکه در سلسله الحمد لله علماء بسیاریند و هر یکی در فن خود بلکه فنون ماهر و استادند مع ذلک آنکه علم شیخ مرحوم را دارد یک نفر است و از جهت اینکه او دوست خداست و دوست ائمه هدی دوستی او واجب است و دشمنی او حرام و چون که او حامل این علم است پس باب این علم اوست و خداوند چنین مقدر فرموده است که هر چیز را از بابش بگیرند و اگر از غیر باب او بگیرند به مطلب نمی رسند.

این بود خلاصه سخن و برهان. این مطلب را از کتاب اسحاقیه و همدانیه، به طلب بلکه عرض می کنم برهان نمی خواهد. مگر عاقل هرگز شبهه کرده است که آقا باید یک نفر باشد و بزرگ یک نفر باید باشد. و اما آنچه گفته شده است و بعض سائلین اشاره به آنها کرده اند از ردها که هر کس کرده است آنها در نزد من جواب ندارد، چرا که از لحن اقوال بر می آید که گویندگان اهل فن نبوده اند و با کسی که اهل فن نیست انسان چه سخن می تواند بگوید مثلاً می گوید: این سخن خلاف ضرورت است معلوم می شود که قائل این سخن از اصول سررشته ندارد و معنی ضرورت است را نفهمیده و معاهد اجماعیات اصحاب را در اصول و فروع اطلاع ندارد. من با او چه بگویم کدام ضرورت برپا شده که عالم باید ده نفر باشد یا یک نفر بلکه کدام ضرورت برپا شده است که نقباء و نجباء باید متعدد باشند. در کتب خود مشایخ که مروج امر نقباء و نجباء هستند اختلاف در عدد ایشان است و شیخ مرحوم با آن علم و شأن چیزی نفرموده اند چه جای سایرین، بلی ضرورت برپاست که بزرگانی هستند نوعاً و همچنین ضرورت برپاست که روای اخباری هستند، دیگر در هر عصر یک نفرند یا دو تا یا ده تا، چه دخل به ضرورت اسلام

دارد؟ مردم هم که بیچاره عوامند. سخنی می شنوند و به حسن ظن قبول می کنند. آن وقت بر مسلمی رد می کنند و محض تعدد علماء از صدر سلف تاکنون دلالت بر ضرورت نمی کند دلالت بر اینکه تا حال چنین شده است بعد نمی دانیم چه بشود، با اینکه ما قائل نشدیم به اینکه نقباء متعدد نیستند یا نجباء و علماء متعدد نیستند بلکه در رسایل دیگر مفصل نوشته ام و حدیث دلالت می کند که با هر امام دوازده نفر یا سی نفر نقیب است و هفتاد نجیب یا صد نجیب و حدیثی هم دلالت دارد بر جماعت دیگر از کاملین که حال حالت ذکر اسامی ایشان را ندارم و صوفیه هم جمعی را می شمرند ولی محل اطمینان نیست قول ایشان. خلاصه که کسی منکر تعدد ایشان نیست و منکر علماء و فقها هم نیست. ایشان هم هستند و لکن نایب خاص امام یک نفر است و در سلسله ما حامل علم شیخ هم یک نفر است (1).»

و در: «رساله در جواب یکی از رفقای نائین»: «امام ما را حکم فرموده که به راویان اخبار رجوع کنیم نه یک راوی و در سایر عبارات این کتاب هم اگر نظر کنی و بفهمی می بینی که اصل بنای آن بر این است که کاملین متعدّدند و ایشان امروز ظاهر هم نیستند و ما نگفته ایم که کامل یکی است و نگفته ایم که هر کس ایشان را امروز شناسد کافر است و نگفته ایم رجوع به یک عالم یا فقیه باید بکنند و تقلید او را بکنند و همه این کلام حق است و صدق ولی هیچ نفی نفرموده اند این حرف را که امام یک نفر نایب خاص دارد که فیوض از امام به واسطه او به خلق می رسد. ابداً چنین نفی نشده بلکه در همان رساله اثبات فرموده اند وجود او را ولی بطور اشاره به جهت اینکه صلاح در اظهارش نبوده در آن مقام که می فرماید: نقباء و نجباء همیشه هستند بعد می فرماید: «فمن لم يعرف أنّ في الشيعة في كلّ عصر مؤتمراً حقیقاً بالإمام و هو مشایخ حقیقی له، فقد ضلّ في معرفة إمامه إذ قال بإمام بغير مأموم». ولی این اشاره است نه تصریح و محتمل است که مقصود از مؤتم همه نقباء و نجباء باشد ولی اهل اشاره مراد را می فهمند، خلاصه پس من مؤمنم به

1 رساله در جواب دوستان از اهل همدان، ص ۲۳۴، مندرج در کتاب: مجمع الرسائل فارسی در جواب سوالات مشتمل بر دوازده رساله.

آنچه در این رساله فرموده اند و خدا لعنت کند هر کس را که خلاف این عقیده اش باشد و مؤمنم به سایر فرمایشات ایشان و خدا لعنت کند هر کس را که خلاف آنها بگوید. پس باز به جهت تأکید عرض می‌کنم که از برای امام نایب خاصی است به همان تفصیل که سید مرحوم (علیه السلام) در «حجة البالغه» فرموده اند و همیشه هم هست و هرگز نیست که نایب خاص نباشد ولی می‌شود ظاهر و مشهود باشد؛ مثل اینکه در اول غیبت بود و می‌شود خائف و مقهور باشد مثل امروز و چون مقهور است معرفت شخصیه اش بر همه کس واجب نیست ولی اگر ظاهر شد معرفتش واجب و اطاعتش حتم می‌شود بر همه کس.

چنانچه امام فرمود: «سلمان باب الله، من عرفه کان مؤمناً و من أنکره کان کافراً» و در فرمایشات مرحوم آقا هم دانستی که ابدأ تعارضی نیست که نفی می‌فرمایند مرادشان وحدت فقیه است و عالم و آنجا که اثبات می‌فرمایند مرادشان نایب خاص است و در فرمایشات سید مرحوم هم همینطور است و در تحسر و غم ما همین بس است که در این مسئله تا حال می‌بایست با مخالفین رد و بحث کنیم، حال با موافقین باید سخن گفت: «عصمنا الله من الزلل و آمنا من الخلل»

هذا جنای و خیاره فیه \*\*\* و کلّ جان یده إلی فیه

حال این نایب خاص را دلت می‌خواهد بگو ناطق، دلت می‌خواهد بگو صامت، اگر گفتی صامت یعنی صامت امام است اگر گفتی ناطق یعنی نسبت به سایرین ناطق است و او است ناطق لا غیر. بلی در حوزه نجباء نجیب کلی را نایب خود فرموده است ولی او نایب ناطق است و شاید یک نفر باشد چرا که مکرر می‌فرمودند نجباء هم قطبی دارند و در میان سایر علماء مرحوم آقا (علیه السلام) می‌فرمایند یک نفر نایب خود می‌کند یا بیشتر. پس احتمال یکی و بیشتر می‌رود ولی ناطق واقعی همان است در شیعه لا غیر؛ بلکه ناطق واقعی امام است ولی چون نطق آن سرور به شیعه نمی‌رسد پس این شیعی واسطه است. حال تو را به خدا انصاف ده که این مسأله مخالف با چه مذهب و ملت است که گاهی کفرش می‌خوانند گاهش ردش می‌کنند اگر چه دست خداوند بالای حق است و الحمد لله تاکنون هیچ ردی و بحثی بر سخن من وارد نیامده است و هرکس ردی کرده خودش

چیزی خیال کرده یا از زبان جاهلی لفظی شنیده و رد کرده نه بر این مطلب.

گاهی رد می‌کند بر اینکه قائلی بگوید یک فقیه باشد همه مردم تقلید او را کنند، مسلم است که این سخن مردود است. گاهی رد می‌کنند بر قائلی که بگوید که این شخص مثل امام است و امام سیزدهم است و مسلم است که چنین قائلی مردود است بلکه کافر است. گاهی می‌گویند که فلان گفته مردم همه باید تقلید این شخص را امروز بکنند و روایت همه احکام را از او کنند و مسلم این قول مردود است و خدا اجلّ از این است که شخص را غایب کند آنگاه معرفت او را بر مردم لازم کند و طاعت او متحتم فرماید. خلاصه اعتقاد من این بود که نوشته ام اگر خلاف این را از من روایت کنند خطاست و اگر از نوشتجات من خلاف این را فهمیدند مراد من آن نیست بلاشک(1)»

و در: «رساله در نصیحت اخوان رفسنجان» می‌نویسد: «بدانید ای برادران من که از آن زمان که امام (علیه السلام) امر فرمود به سمری که نص صریح نکند، نص منقطع است. پس عالم سابق بر لاحق نص نمی‌کند و اگر احیاناً از مشابه ما درباره یک دیگر کلماتی می‌بینید اینها قرآنی است و اشاراتی که محض مرحمت فرموده اند و بعد از آنکه ما سایر آثار نیابت را از لاحق دیدیم این اشارات آیت صدق دعوای ما درباره ایشان شد نه نص، چرا که نص این است که صراحتاً بفرمایند فلان نایب من است و چنین نصی نشنیدیم بفرمایند. حتی مرحوم آقا (علیه السلام) می‌فرمودند: خواستم نایب خود را معین کنم دیدم سید مرحوم و شیخ مرحوم اعلی الله مقامها نکردند منهم نکردم و هم چنین سید مرحوم اعلی الله مقامه نوشته اند که بعد از سمری نص را به صفت می‌کنند(2)».

و در: «رساله بهبهانیه» می‌نویسد: «ولی بعد از ائمه هدی و آن حضرت کسی اشرف نیست و همه معصومند و مطهر، دوست می‌داریم پیروان و شیعیان ایشان را و دشمن

می داریم مخالفان و دشمنان ایشان و دشمنان شیعه ایشان را و شهادت می دهیم که معاد حق است و صدق و  
جمیع خلق با بدن های جسمانی خود روز قیامت محشور می شوند

1 رساله در جواب یکی از رفقای نائین، ص ۵۰، مندرج در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی»، مشتمل بر  
پنج رساله.

2 رساله در نصیحت اخوان رفسنجان، ص ۴۱، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی».

و حساب حق است و صراط حق و نشر کتب حق است و جنت و نار حق و صدق است  
و جمیع آنچه فرموده اند و ضرورت اسلام یا مذهب بر آن قائم است حق می دانم و مخالف ضرورت را باطل  
می دانم، در جزئیات و کلیات و دوست می دارم دوستان خدا را و دشمن می دارم دشمنان خدا را، این است  
عقیده من و مذهب من و دین پدر من و مشایخ من و بر این است مولا و متبرای من هر کس عقیده او همین  
است که عرض شد او را دوست می دارم و هر کس عقیده او خلاف این است او را دشمن می دارم (1).

و در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی»، رساله در سلوک «می نویسد: «رکن رابع اصل غرض است و این اسم  
اعظم است و سایر شروط ایمان از فروع و اصول همه متفرع بر همین است. پس علت غائی ملک همین است  
لا غیر و چون دانستیم این را، بایست عزم را بر تحصیل دوستی دوستان خداوند و دشمنی دشمنان جزم نمائیم و  
در این باب تکاهل نورزیم و این سابق بر همه اعمال است (2)»...

و حاج زین العابدین کرمانی در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی» در جواب آقا میرزا احمد شیخ الاسلام  
می نویسد: «در کتاب العیین از یکی از آن دو بزرگوار که مراد حضرت باقر و حضرت صادق علیهما  
السلام (باشند نقل شده که فرمود: خالی نمی ماند زمین از چهار نفر از مؤمنین و گاه بیشتر می شوند و کمتر از  
چهار نفر نمی شود و این به جهت این است که فسطاط، قائم نمی شود مگر به چهار طناب و عمود در وسط  
آن. و از حضرت صادق علیه السلام (روایت شده است در صفت خلقت امام تا اینکه می فرماید: همین که متولد  
می شود حکمت عطا کرده می شود و بر بازوی راست او نوشته می شود: "وَوَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا  
مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (3)". پس هر گاه که امر امامت به او می رسد اعانت می فرماید او را خداوند  
به سیصد و سیزده ملک به عدد اهل بدر، پس با او  
هستند و با اوست هفتاد نفر مرد و دوازده نفر نقیب، پس هفتاد نفر را به آنان می فرستد که بخوانند مردم را به  
آنچه در اول خوانده شدند و قرار می دهد خداوند برای او در هر

1 رساله بهبانیه، ص ۹، چاپ کرمان، قطع جیبی.

2 مجمع الرسائل فارسی، ص ۱۱

3 سوره انعام، آیه ۱۱۵

موضعی، مصباحی که به آن اعمال ایشان را ببیند و نیز از آن حضرت - صلوات الله علیه و آله - روایت شده  
است که فرمود: شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت و آن قول خدای عزوجل است: "بَلْ كَذَّبُوا  
بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ... نَقِيبًا دَوَاوِدَ نَفَرٍ نَقِيبًا وَ بَه دَرَسْتِي كَه عَلِي سَاعَتِي اسْت از دوازده ساعت و آن قول  
خدای عزوجل: "بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَبَ بِالسَّاعَةِ سَعِير (1)". «و داخل شد بر آن حضرت مردی که  
او را یزید بن خلیفه می گفتند فرمود به او: تو کیستی؟ عرض کرد: از طایفه حارث بن کعب (حرث - خ ل)

هستم. راوي گوید، فرمود: اهل بيّتي نيست مگر اينکه در ميان ايشان يک نجيب يا دو نجيب هست و تو نجيب حارث بن کعب هستي. و از آن حضرت شنیده شد که مي فرمود: بشارت ده مخبّتين را به جنت. «بريد بن معاويه عجلي و ابوبصير ليث بن البخترى المرادي و محمد بن مسلم و زراره چهار نفر نجباء هستند که امين خدايند بر حلال و حرام اگر اين جماعت نبودند آثار نبوت منقطع مي شد. و نيز در حديث طويلي فرمود که اگر نبودند در زمين مؤمنين کاملين در اين وقت خداوند ما را بالا مي برد به سوي خود و انکار مي کرديد شما زمين را و انکار مي کرديد آسمان را بلکه به حق آن کسي که نفس من در دست او است که در زمين در اطراف آن مؤمنيني هستند که نيست قدر دنيا کلش در نزد ايشان به قدر بال بعوضه. عرض مي کنم و در شأن ابواب و نواب ايشان اخبار بسيار وارد شده است و فضل ايشان از حد احصاء خارج است و معدودي از اخبار را ذکر مي کنم. پس از حضرت صادق(عليه السلام) روايت شده است در حديثي که لا بد با هر امامي بابي است، در هر عهد و زماني از عهد آدم تا ظهور مهدي و در حديث ديگر فرمود که براي ائمه دوازده باب قرار داده که مؤمنون از آن در داخل شوند به علم امام، پس هر که انکار کند بابي را منکر امام شده است و خداوند ابا فرمود که قبول کند از منکر باب، صرف و عدلي را.

و از مفضل بن عمر از آن حضرت روايت شده است که فرمود: ابواب ما اول ايشان مثل آخرشان است و آخرشان مثل اولشان، در فضيلت و منزلت يکي هستند و ايشانند

. [فرقان: ۲۵]

دلالت کنندگان مرشيعيان مؤمن ما را به سوي خداوند و به سوي ما و ايشان از نوري از روح القدس هستند که آن روح پيغمبر - صلي الله عليه وآله - است که از او است بدء ايشان و به سوي او است معاد ايشان و هر که انکار کند يکي از ايشان را کل ابواب را انکار کرده، به جهت اينکه هر که ايستادگي نکند در آنچه خداوند امر فرموده درباره ابواب او ديني براي او نيست و هر که منکر شود باب را کافر به خداوند واحد قهار شده است و نيز از آن حضرت روايت شده است، در حديثي درباره ابوخالد کابلي - اعلي الله مقامه - که حضرت سيدالعابدين به او فرمود که توثي باب من که بيرون مي رود علم خداوند که از پدران خود روايت کرده ام از تو و چنين خداوند تو را اختيار فرموده و تو را مجمع علم من قرار داده و موضع سر من و باب از من براي هر که توحيد خداوند را نموده و ما را به حق معرفت شناخته. و نيز از آن حضرت روايت شده است، از حضرت امير(عليه السلام) که به سفينه مولاي ام سلمه فرمود: پرکند خداوند تورا علم جمّي تامشاش تو وتوثي کشتي خداوند که مشحون است وتوثي باب از براي منوبراي پسر من حسن بعد از سلمان. و حضرت سيدالعابدين(عليه السلام) به ابوخالد فرمود: بشارت باد تو را اي ابوخالد تو و اتباع تو نور خداوند هستند در ظلمات زمين و توثي باب هدايت، شک نمي کند در تو مگر هر که در ما شک کند.

و از مفضل بن عمر روايت شده است از حضرت صادق، از حضرت علي بن الحسين(عليهما السلام) که به ابوخالد فرمود: - بعد از آنکه اذن دخول خواست - که داخل بشو اي کنکر (1) که به حق خداوند هر آينه تو اعلم هستي به علم نبوت و امامت و اهدي هستي از هادي به طرف کوفه و به درستي که توثي باب هدي و رشاد بدان کند خداوند در تو. و از حضرت باقر محمد بن علي(عليه السلام) روايت شده است که فرمود يحيي بن ام الطويل باب هدايت بود و باب پدرم علي بن الحسين(عليهما السلام) بود و باب من بعد از او عطا کرده بود خداوند علم ما اهل بيت را به او و اختيار فرموده بود او را به علم خود که باب باشد ميان ما و ميان شيعه ما از جميع خلق خداوند، ملامت هيچ ملامت کننده در او اثر نکرد تا آخر حديث شريف. و نيز حضرت صادق(عليه السلام) فرمود: که ابوخالد کابلي باب هدايت بود و محدث بود. راوي عرض کرد جعلت فداک که با او حديث مي کرد؟ فرمود: محدث او

انبیاء بودند وائمه و ابواب پیش از او.

و نیز درباره مفضل بن عمر فرمود: الولد بعد الولد و اوست صندوق علم من و حجت من و باب من و موضع سر من و جهر من و همچنین پس او. و از محمد بن سنان که خود او نیز موافق روایت ابن شهر آشوب باب حضرت صادق(علیه السلام) (شمرده شده از حضرت امام موسی کاظم) علیه السلام (نقل کرده که فرمود: محمد بن مفضل مثل مفضل است و برای ما قائم مقام پدرش هست و اوست صادق در روایت از ما و داعی به سوی ما و اداکننده از ما و اوست باب من و حجت من بر هر مؤمن و مؤمنه هر که به او مخالفت کند با من مخالفت کرده و هر که معصیت او را بکند مرا معصیت کرده. و از علی بن احمد بزاز نقل شده که داخل شدم بر سید خود ابی الحسن موسی بن جعفر(علیهما السلام) (به قصد اینکه شکایت کنم از محمد بن مفضل. پس ابتدا فرمود: محمد بن مفضل حامل مکنون علم ما است و دیان مؤمنین است و باب میان من و ایشان، پس اگر شکایت از او کنی پس به تحقیق که شکایت از من کرده ای. عرض کردم: استغفرالله و لا اعود یا سیدی ابداً.

و نیز از محمد بن سنان نقل شده که سؤال کردم از آن حضرت، از محمد بن مفضل که آیا از قدیم خداوند او را باب شما گردانیده و قرار داده است و او را به پدرش مفضل بخشیده و او را باب تو در هدایت قرار داده و نیز بعد از مفضل چنین قرار داده؟ فرمود: ای محمد به تحقیق که خداوند اختیار فرموده ابواب ما را از وقتی که ما را اختیار فرموده و فضیلت داده ایشان را به آنچه ما را فضیلت داده و بیرون نمی رود از ما به سوی مؤمنین علمی و نه حکمی مگر از ایشان و محمد باب من است و مجمع سر من، بر نفع اوست آنچه بر نفع من است و بر ضرر اوست آنچه بر ضرر من است تا اینکه محمد بن سنان می گوید: رفتم نزد محمد بن مفضل و حدیث را تا آخر برای من از غیب گفتم، عرض کردم: ای باب هدی عظیم نمی آید بر من اینکه خبر می دهی و حال اینکه امام موسی(علیه السلام) فرمود: لک ماله و علیک ماعلیه.»

عرض می کنم درست در این اخبار نظر کن و کلیت و عظمت شأن ایشان را ببین که با اینهمه روایت و نقله آثار از ایشان می فرماید که بیرون نمی رود از ما به سوی مؤمنین علمی و نه حکمی مگر از ایشان، پس معلوم است که درباره ایشان هم صدق می کند: «ان

لنا مع کل ولی اُذناً سامعة و عیناً ناظرة و لساناً ناطقاً». که واسطه هیچ فیضی و مؤدی هیچ امری از ایشان سو ای وسایط و سفرائی که خداوند برای ایشان اختیار فرموده نیست. و خلاصه ای از اخبار این فصل را در فصل دیگر بعد از بیان مقدمه ای عرض می کنم و از خداوند مسألت داریم که هرگز چیزی را به رأی و هوای خود نگوئیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين(1).»

«سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی» در کتاب: «فهرست» می نویسد:

«در زمان غیبت امام(علیه السلام) (و خاصه بعد از وفات حضرت علی بن محمد سمري دیگر نایب خاصی بر حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - تعیین نشد. و به علی بن محمد اجازه نفرمودند که نص بر نیابتی نماید و امر علی الظاهر راجع به علماء و فقهاء شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم و اطاعت امر ایشان نوعاً لاعلی التعین واجب است(2).»

«البته حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - هم ابواب و نوابی دارد همان طور که سایر ائمه داشتند و در زمان ظهورشان ابوابشان را به دوستان خود معرفی می فرمودند و امام زمان(علیه السلام) (هم تا هفتاد سال بعد از غیبت، نواب خاص خود را معرفی می فرموده و نص بر آنها می فرمود و توقیع به نام آنها صادر می شد تا به علی بن محمد سمري رسید که نایب چهارم آن حضرت بود که توقیع به نام او صادر شد که تا شش روز دیگر از دنیا می روی، وصیت به سوی احدی مکن... و در توقیع دیگر در جواب شیعیان نوشت: «و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة احادیثنا». و امر راجع به روایت اخبار شد. اما نه به این معنی که اصلاً وجود بزرگان و ابواب و نواب منقطع شد. بلکه ابواب و نواب تشریف دارند(3).»

«امام بی نایب نمی شود و خانه بدون باب معنی ندارد. بلکه می گوئیم امام بی مأموم نمی شود. مأموم امام امثال ماها نیستیم. زیرا ما ایتم اقتدا به امام ننموده ایم و مأموم واقعی کسی است که من کل حیث اقتدا به امام کرده و نماینده صفات امام شده باشد و اگر این

---

1. مجمع الرسائل، ص ۶۳

2. فهرست، ص ۱۱۰

3. همان، ص ۱۱۷

---

128

چنین اشخاص در ملک نباشند معلوم است که وجود امام العیاذبالله خاصیتی نبخشیده. پس نعوذبالله وجود امام لغو شده است و این محال است که ملک خدا بی امام و پیشوا باشد و محال است که امام باشد و مظهر و نماینده نداشته باشد(1).»

«محال است زمین از وجود آنها (ابواب و نواب) خالی شود ولی معروف ما نمی شود و نص شخصی بر آنها نمی شود و غایب هستند مثل اینکه خود امام تشریف دارند اما غایب هستند(2).»

«یک چنین شخصی که مقام و درجه او مانند سلطان است به فرمایش امام(علیه السلام) برای هر عصری سلمانی است در اصطلاح او را ناطق نامیده اند و آینه ناطق واحد هم هست؛ زیرا فرد اکمل در میانه متعدّدین و نقطه مرکز و قطب آنها یکی است و تعدد مرکز محال است و مرکز نقطه را گویند که نسبت او به جمیع اطراف محیط علی السواء باشد بدون تفاوت و چنین نقطه در هر دایره که باشد منحصر به فرد است؛ زیرا آن نقطه به منزله قلب است که اول و اشرف و الطف و اکمل جمیع اعضاء بدن است(3).»

«خلاصه آنکه مطلب مشایخ ما - اعلی الله مقامهم - این بوده که ثابت نمایند در میانه بزرگان شیعه در هر زمانی یک همچو فرد کاملی هست که فوق همه آنها است و حاکم و رئیس و فرمانفرمای بر جمیع آنها است و اول کسی است در میانه رعیت که فرمان امام(علیه السلام) به او می رسد و از اراده امام(علیه السلام) (او اول مطلع می شود(4).»

«خلاصه مطالب ایشان (مشایخ و علمای شیخیه) اثبات وجود چنین کسی است در هر زمان و فرموده اند برای حضرت امام زمان - عجل الله فرجه - یک همچونوکر مقرّبی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده به وسیله آن نوکر اجرا می فرمایند(5).»

---

1. فهرست، ص ۱۱۷

2. همان، ص ۱۱۷

3. همان، ص ۱۲۷

4. همان.

5. همان، ص ۱۲۸

---

129

«امام را مشیت خدا و قدرت خدا و دست خدا در اجرای جمیع امور وجودیه و کونیه و شرعیه بدون استثنا می دانیم و امام را باب خدا و سبیل خدا و سبب اعظم جمیع امور عالم می دانیم و امام خلیفه خدا و صاحب ولایت عامه مطلقه بر جمیع ما سویی الله و شاهد و مطلع بر کل موجودات است. و مشایخ ما - اعلی الله مقامهم - از ادله کتاب و سنت و عقل و اجماع و ضرورت مقام امام را به شرح فوق استنباط نموده اند و بیان فرموده اند و نسبت به شخص فوق الذکر که نایب خاص امام و ناطق واحد و باب امام است قائل هستند که نیابت مطلقه دارد از امام (علیه السلام) همانطور که شعله چراغ از آتش غیبی نیابت دارد. و محل بروز تمام صفات آتش است(1)».

اما رکن رابع که عرض شد همه دوستان آل محمد (صلی الله علیه و آله) و خاصه علمای اعلام و محدثین و فقها معرفت همه آنها از رکن رابع است و چه مانع است که معرفت عالم شیخی هم از رکن رابع باشد(2).

«معرفت اشخاص کاملین از نقبا و نجبا یا همان شخص اول آنها که ناطق آنها باشد و لو اینکه از کمال معرفت است اما برای ناقصین از رعیت امروز این نعمت حاصل نمی شود و نمی توانیم آنها را بشناسیم و کسی آنها را می شناسد که به مقام آنها رسیده باشد و همچو کسی هم اگر پیدا شد مثل آنها است و خود را معرفی به من و شما نمی کند یعنی ما او را هم نمی توانیم بشناسیم و برای امثال ما در این ایام همان معرفت نوعیه و حواله به غایب کافی است(3)».

«البته بزرگان و کاملین در میانه تشریف دارند و معرفتشان هم واجب است اما ما آنقدر هنوز ناقصیم که نمی شناسیم کمالین که معرفت خود امام هم واجب است امام از بی معرفتی و بی اعتقادی ماها ناچار غایب شده است و همه می دانید که اصل وجود امام برای این است که ظاهر باشد و تربیت فرماید و برای این نیست که غایب باشد و دسترسی به او نداشته باشیم، و پس معرفت اولیاهم به همین طور واجب است و تشریف هم

---

1. فهرست، ص ۱۲۹.

2. همان، ص ۱۱۲.

3. همان، ص ۱۱۴.

دارند و حتی در اخبار عددها را هم فرموده اند(1)».

«لفظ ناطق درباره بعضی شیعیان هم یعنی کاملین و بزرگان ایشان مانند حضرت سلمان - رضوان الله علیه - یا امثال آن بزرگوار هم که آئینه سر تا پا نمای امام (علیه السلام) هستند و مبلغ و مؤدی از جانب او و باب امام (علیه السلام) هستند اطلاق می شود(2)».

«لفظ ناطق البته ناطق حقیقی ائمه اطهارند - صلوات الله علیهم - و بعد از ایشان انبیاء خدا - صلوات الله - علیهم ناطق و مؤدی از خداوند هستند و بعد از ایشان هم بزرگان و کاملین شیعه ناطق هستند. منتهی آن شیعه اعلم و اکمل و آنکه از همه جهت شخص اول آنها و باب اعظم امام (علیه السلام) است «ناطق حقیقی شیعیانی است که دون درجه اویند؛ زیرا بلا واسطه از امام (علیه السلام) می گیرد و به دیگران می رساند(3)».

«و اینکه ملاحظه می شود مشایخ عظام - اعلی الله مقامهم - اصرار زیاد در بیان اوصاف ایشان و مراتب و مقاماتشان و لزوم اطاعتشان فرموده اند برای این است که مردم معرفت نوع ایشان را پیدا کنند که اگر در وقتی شخص ایشان را دیدند بشناسند و جاهل نباشند(4)».

«و اما آنچه که ملاحظه شده که مشایخ ما - اعلی الله مقامهم - در کتب خود از لزوم معرفت این بزرگواران و وجوب طاعت ایشان و واسطه بودن ایشان بیان فرموده اند، مراد از آن وجوب معرفت نوعی است. با اینکه معرفت شخصیه امثال آن بزرگواران هم محال نیست، بلکه اگر خود را معرفی فرموده اند معرفت و



اطاعتشان واجب هم هست کما اینکه شخص امام) علیه السلام (را هم در این زمان که زمان غیبت است اگر کسی ببیند محال نیست(5)).»

«و شیخ عبدالرضا ابراهیمی» در کتاب: «سیاست مدن» در جواب یکی از طلاب قم می نویسد: «معنی رکن رابع بطور اجمال معرفت شیعه است و اسم کسی نیست و

---

1. فهرست، ۱۱۸

2. همان، ص ۱۲۴

3. همان ص ۱۲۵

4. همان، ص ۱۱۲

5. همان، ص ۱۱۱

موضوع این معرفت همه شیعیان از عالی و دانی و عالم و جاهل و صغیر و کبیر می باشند و رجحان این معرفت به تفاوت افراد موضوع و انواع آن، از پایین ترین درجه انواع استحباب تا بالاترین درجه انواع وجوب فرق می کند(1)).»...

«بنابراین ارکان دین بدین شرح اند: رکن اول معرفت خداوند عالم است و متفرع بر آن وجوب اقرار به وحدانیت او در جمیع اسماء و صفات و افعال و عبارات ها است و اقرار به عدل فرع توصیه صفات است. رکن دوم معرفت حضرت پیغمبر است - صلی الله علیه و آله - که حجت خداوند و قائم مقام او در همه عوالم است و متفرع بر آن وجوب دوستی او و اقرار به جمیع ما جاء به است از احکام شرایع و اخبار او از عوالم غیب که از آنجمله اقرار به رجعت و حشر و نشر و معاد و معراج و ثواب و عقاب خداوند عالم است. رکن سوم معرفت ائمه اثني عشر صلوات الله علیهم اجمعین که بعد از حضرت پیغمبر(صلی الله علیه و آله) حجج خداوندند در میانه ما و دوازدهمی ایشان - عجل الله فرجه و سهل مخرجه - امام زمان و سلطان زمین و آسمان است الا اینکه از نظرها پنهان است و روزی به امر خداوند عالم ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد فرمود و متفرع بر این اصل و وجوب دوستی ایشان و اقرار به فضائل ایشان و حقیقت جمیع فرمایشات ایشان است. رکن چهارم معرفت شیعیان ایشان و دوستی آنها است که موضوع احکام خدا و رسول و ائمه طاهرین اند(صلی الله علیه و آله) بعضی به حکم ایشان حاکمند و بعضی محکوم و بعضی تابعند و بعضی متبوع، و حکام و متبوعین بعضی ظاهرند و مشهور و بعضی خائفند و مغمور، هر یک به کاری مأمور و بر حسب حال استعداد اهل زمان علم خود را ظاهر می فرمایند و ابلاغ احکام خداوند عالم را می نمایند و آنها راویان اخبار و ناقلان آثار و حجج پروردگارد و هم از طرف حضرت صاحب الامر - عجل الله فرجه - مأمور به رجوع به ایشانیم چنانچه در توقیع شریف است: «أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة احادیثنا فأتهم حجتی علیکم وأنا حجة الله(2)).»...

---

1. سیاست مدن، ص ۱۲۵، در جواب یکی از طلاب قم.

2. همان، ص ۱۳۴

مسئله دوم: با توجه به قبول تعریف مذکور، باب امام ثانی عشر، از آغاز غیبت کبری تاکنون، ظاهر است و معرفت به آن میسر!

«سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می نویسد: «و اما معرفت ابواب و نواب» و کاملین از شیعه در این ایام بر ما میسر نیست. و باب مخصوص ایشان در غیبت ایشان غایب است. همانطور که در حدیث مفصل فرموده اند، که باب ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غایب می شود، و در سایر اخبار بیان شده (1).»

«خاصیتی امروز در اینکه کاملین معروف مردم باشند نیست، زیرا با معروف بودن یا باید اعمال قدرت بفرمایند و مردم را وادار به اطاعت و تسلیم نمایند که هنوز حکمت اقتضا نکرده و وقتش نرسیده و مؤمن و کافر هنوز جدا نشده اند و اگر شده بودند شخص امام (ظاهر می شد و چون ظاهر نشده معلوم است که هنوز وقت اینگونه ظهور نیست و باید امر به ترتیب ظاهر باشد نه آنطور که در ظهور امام است (2).»

«مشایخ اعلی الله مقامهم در ضمن اینکه اثبات وجود ایشان را نموده اند و وجوب معرفت ایشان را در صورت امکان فرموده اند، بیان فرموده اند که ظهور ایشان و معروف بودنشان برای مردم بسته به مصلحت خلق است و هیچ مانعی هم نیست که اگر یک موقعی مصلحتی اقتضا کند، خداوند یکی از ایشان را معرفی فرماید و دلیلی نیست که خداوند هیچوقت ایشان را معرفی نفرماید بلکه در اصل خلقت ایشان را خلق فرموده است که معرفی فرماید نهایت در این زمان های غیبت که معرفی نفرموده می گوئیم مصلحت نبوده و مقتضی نبوده اگر یكوقتی مصلحت اقتضاء کند معرفی می فرماید باز اگر مصلحت تغییر کرد مخفی می شوند (3).»

«پس منظور علماء و مشایخ اعلی الله مقامهم و ما که تابع ایشانیم تقیه در این اظهارات نیست و حقیقت همین است که نباء و نجباء و ابواب کلیه امروز ظاهر نیستند (4).»

---

1. فهرست، ص ۱۱۱ .

2. همان، ص ۱۱۵ .

3. همان، ص ۱۳۷ .

4. همان، ص ۱۱۶ .

مسئله سوم: از نظرگاه شیخیه معرفت نوعی به نواب و ابواب امام غائب است آیا شخصی هم لازم است؟

«سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می نویسد: «مشایخ بیان فرموده اند که حجت های خدا در هر لباسی هم ممکن است باشند و الان که تشریف دارند و ما ایشان را نمی شناسیم در هر لباسی که میل دارند هستند شاید در لباس تاجری باشند شاید در لباس کاسبی یا زارعی باشند شاید در لباس اهل علم باشند و این لباس از همه لباسها بر ایشان مناسبتر است (1).»

«مراد از معرفت کاملین معرفت نوعیه است نه معرفت شخصی (2).»

مسئله چهارم: چنین معرفتی در صورتی که لازم باشد، به خاطر اینست که اگر کسی ادعای نایب امام و بابیت نمود ضابطه ای برای صحت قول او داشته باشیم

«سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می نویسد: «بلی اگر عالمی صاحب علم و عمل و کمال و صاحب تصرف در ملل باشد و همان صفاتی که برای نایب خاص امام فرموده اند یک وقتی در کسی دیدیم و ادعائی هم کرد و شکی بر ما باقی نماند، البته از او قبول هم می کنیم و چرا نباید قبول کنیم؟ ولی اینها فعلا فرضهائی

است که می‌کنیم و خود را مشق می‌دهیم که اگر یک وقتی شخصی نایب با علاماتی که فرموده اند و داشته‌ایم اظهار امر کرد و خداوند هم او را تأیید فرمود و کذب او را ظاهر نفرمود و بر ما یقین حاصل شد فوراً بپذیریم ان شاء الله، پس بیانات مشایخ ما اعلی الله مقامهم برای این است (3)».

مسئله پنجم: آیا بزرگان شیخیه خود مدعی دارا بودن چنین مقامی هستند یا نه؟

«حاج محمد کریم خان کرمانی»، در کتاب «رساله سی فصل» می‌نویسد: «فصل دوم در جواب مسئله دوم که رکن رابع در این زمان مهم و مفترض الطاعه هستم این افترا را به دو لحاظ جعل کرده اند یکی به جهت رنجانیدن خاطر سلاطین و حکام و خواسته اند به ایشان برسانند که فلانی خود را مفترض الطاعه می‌داند و جمعی به او

1. [فهرست، ص 137]

2. همان، ص 113

3. همان، ص 138

گرویده اند و اگر بخواهند خروج بر سلطان کند جمیع مصدقین او اطاعت او را می‌کنند و خروج خواهد کرد و خود را رکن ایمان می‌داند و هر کسی معتقد به او نباشد کافر است و یکی به جهت رنجانیدن خاطر علما و سایر مؤمنان که فلانی خود را مفترض الطاعه می‌داند و اطاعت شما را لازم نمی‌داند و مردمی که اطاعت او نمی‌کنند ایشان را کافر می‌داند و خدای و احد و قهار می‌داند که این لفظ‌ها بر زبان من جاری نشده و از قلم من صادر نشده و الی الآن متجاوز از صد و بیست کتاب من تصنیف کرده ام و همه حاضر است و این مطلب در هیچ یک از این کتاب‌ها نیست و مسلمی از من نشنیده، حال یا من دروغ می‌گویم یا آن مقتری و لعنت خدا و رسول و ملائکه بر کسی که دروغ گفته باشد و به لعنت کل خلق گرفتار شوم اگر خیال این ادعا را برای خود کرده ام. خدا حکم کند میان من و میان این افترا زنان و چگونه می‌شود که من این ادعا را کرده باشم یا نوشته باشم و حال این کتاب را بر خلاف آن بنویسم؟ هیچ عاقل این کار را می‌کند و خود را پیش دوست و دشمن کذاب قلم دهد؟

گذشته از این، از خدا و رسول و ائمه چگونه شرم نکنم و ادعای مقام ایشان را برای خود کنم، مگر به جز خدا و معصومین ممکن است که کسی مفترض الطاعه باشد. من در گرو معاصی خود می‌باشم و ترسانم از عقاب خدا و عتاب معصومین، چگونه خود را مفترض الطاعه می‌گیرم؟ و بودن من رکن رابع اگر مقصود از کاملین شیعیان باشد والله خیال آن را نکرده ام و ادعای بودن از کاملین شیعه را با وجود معاصی و روسیاهی که دارم از اکبر معاصی می‌دانم برای خود، بلکه والله ادعای تشیع را ندارم چرا که شیعه کسی است که شعاع امام باشد و در جزئی و کلی تابع امام و من عاصی و روسیاهم و امیدوارم که از دوستان شیعیان باشم و اگر مقصود فقاهت است اختصاصی به من ندارد و همه موالیان که فقیه اند و مجتهدند به آن اسم موسوم اند و همه به آن لحاظ که سابقاً نوشتم رکن رابع ایمانند و هر کسی که مجتهد نیست باید اخذ دین خود را از ایشان نماید و لکن ادعای این سخن را وسیله تهمت و افترا کرده اند و شاخ و برگ بر آن نهاده اند و اگر ایمان این رکن را ندارند پس ایشان چگونه ادعای اجتهاد دارند و می‌گویند که هر کس مجتهد نیست باید در مسائل فروع تقلید ما را کند، باری خدا حکم کند میان ما و میان این جماعت.

فصل سوم در جواب از مسئله سوم که گفته اند: رکن رابع یک شخص معین است در هر زمان. این هم افترائی عظیم است که بر ما بسته اند و اعتقاد ما آن است که رکن رابع ایمان علما و اکابر شیعه اند و ایشان در هر عصر متعدّدند و آنچه از احادیث برمی‌آید، در هر عصر ایشان بیش از هفتاد نفرند و حدیث آن در «عوامل»

در جلد احوال ائمه است - سلام الله عليهم - و کتب من و مشایخ من مشحون است به ادله تعدد آنها و اخبار روایت کرده ایم بر نفوذ آنها. آخر کتبی که من نوشته ام در میان خلق منتشر است، چرا به آنها رجوع نمی کنید که دیگر از این شبهات بر شما وارد نیاید؟ و چرا به تهمت زنان به کتب من و مشایخ من اجتماع نمی کنید؟ عادی برای عوام فریبی این افترا را بسته اند که مردم را به وحشت اندازند و به این واسطه به ایشان برسازند که فلانی سایر علما را بر باطل می داند و خود را مرجع کل روی زمین می داند و هر کس او را نشناسد و اعتقاد به او نداشته باشد او را ضال و مضل می داند و خدایا تو را گواه می گیرم و پیغمبران و خلفای تو را که من چنین امری را خیال نکرده ام و چنانکه گفتم خود را در زمره شیعیان خالص نمی دانم بلکه اگر از جمله موالیان شیعیان کامل باشم به آن افتخار می کنم، من کجا و هوس لاله به دستار زدن. خدایا حکم کن میان ما و این جماعت.

و اما لزوم معرفت یک نفر از اشخاص رکن رابع، خدایا تو می دانی که اعتقاد ندارم و هر کس از دوستان چنین گوید او را برخطا می دانم و هر کس از دشمنان چنین افترائی بر ما بزند تو احکم الحاکمین. بلی حرف من آن است که رکن رابع ایمان که فقها و علمای شیعه اند باید غیر فقها تقلید ایشان کنند و هر یک را که عالم و عادل و فقیه دانند هرکس تقلید هر یک از ایشان را می خواهد بکند مجزی است و مثاب است بلاشک. این دین من است که به این دین زنده ام و به این دین محشور می شوم ان شاء الله. دشمن هر چه می خواهد بگوید، اگر من دین را برای خدا می خواهم باک ندارم از هر که از این تهمتها و در راه خدا باید متحمل شوم و ان شاء الله می شوم(1).»

«فصل چهارم در جواب مسئله چهارم که شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله

. 1 رساله سی فصل، ص ۲۶

مقامهما رکن رابع بوده اند هر یک در عصر خود، اما بودن ایشان رکن رابع به آن طور که گفتم که ایشان فقیه جامع الشرایط و جایز التقلید و عالمی از علما شیعه بودند شک و شبهه در آن ندارم و تحاشی از آن نمی نمایم و اقرار به آن دارم. خدا و خلق بدانند و ایشان را در عصر خود اعلم از کل می دانم، شاهد به غایب برساند و ایشان اعلم و اتقی و اورع و ازهد و اصدق و اقله و اکمل از کل علمای معاصرین بوده اند و ایشان را چنین شناخته ام.

و اما رکن رابع را در عصر ایشان مخصوص ایشان دانم حاشا و کلا، منحصر به ایشان نبوده است بلکه اشخاص عدیده بوده اند و همه عالم و همه متقی و همه عادل و جایز التقلید و حامل دین و احکام آل صلوات الله عليهم اجمعین و خدای یگانه گواه است که من ابدأ این ادعا را از سید مرحوم نشنیده ام، با وجودی که نهایت محرمیت را به ایشان داشته ام و درباره شیخ مرحوم هم این ادعا را نشنیده ام ابدأ و در کتب ایشان ندیده ام؛ بلکه کتب ایشان پر است از دلیل تعدد رکن رابع در هر عصر چنانکه شیخ مرحوم در کتاب رجعت به آن تصریح فرموده و سید مرحوم در شرح قصیده و غیر آن نوشته اند و حقیر هم در کتب خود حتی «ارشاد العوام» نوشته ام، آخر به این کتاب ها رجوعی کنید و جواب از این افتراها خود بدهید و این قدر مرا مشغول به جواب از این سخنان واهی نکنید؛ چرا که زبان بدگو و بدخواه دراز است و هر روز تهمتی و افترائی اختراع می کنند(1).»

«من امروز بابی مخصوص میان امام و خلق نمی دانم و از دین من نیست و مدعی را کذاب و مفتری می دانم و مرجع در زمان غیبت همین علما هستند و در اخبار ندیده ایم واحدی از علما روایت نکرده است که بابی در زمان غیبت خواهد آمد(2).»

«سرکار آقا» در کتاب «فهرست»، می نویسد: «مراد ما و مشایخ ما اعلی الله مقامهم این بوده که عالم شیخی یعنی آن باب و نایب خاص امام و همان شخص اول بعد از امام(علیه السلام) و همان «ناطق واحد» است، بخدا قسم که منظور این نبوده و نیست و تهمت و افترائی صرف است و هیچوقت همچو نیتی نداشته اند(3).»

---

1. رساله سي فصل، ص ۳۱

2. همان، ص ۳۶

3. ص ۱۱۳

---

137

«واین شهرتی را هم که مخالفین ما می دهند که مسئله رکن رابع با بیان وحدت ناطق را شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله مقامهما نفرموده اند دروغ محض است یا بی اطلاعی صرف(1)».

«به فرمایش سید مرحوم اعلی الله مقامه برای ظهور و تشبیه امر رکن رابع اسبابی خداوند قرار داده که ایشان از آن اسبابند این یک نعمت ابتدائی است و بخت خدا داد است و مرحمتی است(2)».

«سابقین از علما به واسطه مشکلات و موانعی که داشته اند یا مصلحت در اظهار این معارف نمی دیدند و استعداد مردم کم بود و شیعیان در تحت تسلط دیگران بودند و تقیه زیاد داشتند به این تفصیل که مشایخ ما بیان فرمودند بیان نکردند و به اشاره گذراندند و بیشتر خود را مشخص به بیان احکام ظاهری پاکي و نجسي و خرید و فروش نمودند و در بیان حقیقت ولایت و معرفت اهتمام زیاد نشده، لاحقین هم به جهاتی که عرض شد خودداری کردند و خدا خواست که اظهار و ابراز این امر بزرگ منحصر به مشایخ ما اعلی الله مقامهم گردید(3)».

«و اما شخص ناطق واحد یعنی باب اعظم و نایب خاص امام(علیه السلام) را هیچ وقت مشایخ ما اعلی الله مقامهم نفرموده اند که ایشانند یا غیر ایشان و فقط وجود چنین شخصی را در هر زمان به ادله زیادی که دارند اثبات می کنند، نه معرفت شخصی او را، زیرا مکلف به معرفت چنین شخصی به طور تعیین در زمان غیبت نیستیم، ولو آنکه حکم اولی خدا و رسول و تمامیت معرفت شناختن آن شخص است؛ همچنانکه معرفت امام زمان هم از حکم اولی است، اما امروز میسر نیست، همچنین معرفت ابواب و نواب امام هم امروز میسر نیست و نشاید. در صد جای کتب مشایخ ما اعلی الله مقامهم به تصریح بیان شده و علمای ما اعلی الله مقامهم خودشان راوی فرمایش حضرت صادق(علیه السلام) (در همه جا هستند که می فرمایند: باب امام ثانی عشر با غیبت ثانی عشر غایب می شود پس چطور خودشان

---

1. رساله سي فصل، ص ۱۴۲

2. همان، ص ۱۳۲

3. همان، ص ۱۳۳

---

138

چنین ادعا می کنند(1)».

«می گویند منظور شما این است که این صفت را بر مشایخ خودتان اثبات کنید و عالم خود را ناطق واحد می دانید و رکن رابع می گوئید. عرض می کنم والله العظیم که مراد مشایخ ما اعلی الله مقامهم این نبوده و قصد اشخاص ایراد و اعتراض بی جا و غرض ورزی است و می خواهند مردم را به اشتباه بیندازند و دشمنی بر ما زیاد بکنند(2)».

«شیخ عبدالرضا ابراهیمی» می نویسد: «عرض می کنم ابدأ چنین مرادی نداشته ام که این ناچیز و مشایخ من اعلی الله مقامهم به مقام امثال حضرت سلمان العیاذ بالله رسیده ایم، اما خود این ناچیز که خود را در زمره علما نمی شمارم و اگر خاک راه بزرگان دین باشم افتخار می کنم و اگر چهار کلمه می نویسم خوشه ای از خرمن علم ایشان و مأخوذ از فرمایشات ایشان است که آنها هم مأخوذ از فرمایش خداوند و پیغمبر و ائمه اطهار) علیهم السلام( است و بدون شکسته نفسی عرض می کنم که از خود چیزی نمی دانم و خداوند را بر این عرض شاهد می گیرم.

و اما درباره مشایخم اعتقاد این است که از علمای بزرگ شیعه اند، ولی ابدأ نگفته ام و ننوشته ام نه در این «کتاب درهای بهشت» و نه در هیچ کتاب دیگر که آن بزرگواران هم شأن شیعیان بزرگ امثال حضرت سلمان صلوٰة الله علیه بوده اند(3).

و در کتاب «پاسخی به کتاب مزدوران استعمار»، می نویسد: «اما آنچه زیر عنوان رکن رابع نوشته «آنها این رکن چهارم را به نام شیعه خاص نامیدند» و بعد از چند سطر نوشته «و سر بسته او را تا مقام پیغمبری هم بالا می برند» و بعد از چند سطر نوشته «شیخ احمد مدعی این مقام بود و پس از او سید کاظم هم چنین ادعا داشت» عرض می کنم خداوند آدم دروغگو را لعنت کند، کجا این ادعا را نموده اند؟ اگر در نوشته جات ایشان است نشان دهد، اگر نیست چرا تهمت می زند، آقای امیری شما که خودتان و پدرانتان از شیخیه بوده اید، آیا هیچ چنین چیزی شنیده اید یا در کتب مشایخ دیده اید؟ اگر مشایخ ما اعلی الله

1. رساله سی فصل، ص ۱۳۰ .

2. همان.

3. برائة الابرار، ص ۱۹۷ .

مقامهم علومی اظهار فرموده اند لازمه آن نیست که به مقام نبوت رسیده باشند(1).

و در کتاب «تکریم الاولیاء» می نویسد: «اولا کاملین از شیعه جماعتی هستند و منحصر به یکی از آنها نیست، ثانیاً اگر کسی توصیف جماعتی را بکند، این ادعای اینک که خودش از آن جماعت است نیست و اگر اینطور باشد هر کس ذکر فضائل ائمه اطهار) علیهم السلام( را بکند باید مثل شما به او تهمت نزنند که تو ادعا داری نعوذ بالله یکی از دوازده نفس مقدس هستی یا خود را در رتبه آن بزرگواران می دانی و در هیچ جای این کتاب و هیچ کتابی از کتاب هایشان ادعای نیابت خاصه امام عصر عجل الله فرجه را نداشته اند، سهل است که ادعای نقابت و نجابت هم نداشته اند ولی پیش از شما هم این نسبت ها را به آن بزرگوار می داده اند و در اینجا عین فرمایش ایشان را در کتاب چهار فصل برای شما می نویسم که بگویند تا چه اندازه سخن شما دور از حقیقت است.

فرموده اند: و اگر مقصود از رکن رابع نقیب و نجیب است به طورهایی که وصف شده است در اخبار و در بعضی کتاب ها نوشته ام و مرا کسی از شما نقیب بگوید یا نجیب از او و الله العظیم که بیزارم و ملعون است او، چرا که غلو است در شأن من و والله من قابل آن مقامات نیستم و هرگز بر زبان من و بر قلم من و بر خاطر من جاری نشده است، و خدا مرا لعنت کند اگر چنین ادعائی کرده باشم یا داشته باشم و روز قیامت مخاصمه می کنم با کسی که این نسبت عظیم را به من بدهد و او ملعون و فاسق است در نزد من، تا آخر فرمایشات.

و اما آنچه بر میرزا علی محمد انکار فرموده اند این بوده که آن ملعون اول ادعای نیابت کرده بعد دید که احق زیاد است ادعای امامت کرده و باز چون دیده از این مراتب مردم احمقترند ادعای نبوت کرده و مزخرفاتی به اسم بیان در مقابل قرآن آورده و شرع جدیدی در مقابل شرع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده و حال اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء است و شرع او خاتم شرایع است و حلال او

1. پاسخی به کتاب مزدوران استعمار، ص ۵۳

نه بیشتر و آخري آنها زنده و باقي است و روزي که خداوند اذن بفرمايند ظهور خواهد کرد و زمین را پر از عدل و داد مي فرمايند و آن بزرگوار فرزند حضرت امام حسن عسکري(عليه السلام) است از بطن نرجس خاتون و نمي شود که پسر ميرزا رضاي بزاز شيرازي امام باشد و نفس ادعای نبوت و امامت در اوقات غيبت دليل بر بطلان ادعای مدعی است، چه لازمه آن انکار دين اسلام است و مذاهب شيعه و اگر اين ادعاها را نکرده بود و اکتفا به ادعای بابيت کرده بود بطلان قولش از آن جمله نبود که گفته امام(عليه السلام) بابي دارد چون اين مضمون احاديث و اخبار اهل بيت اطهار(عليهم السلام) است ولي بطلان قولش از آن جمله بود که ادعا کرده که خودش باب امام(عليه السلام) است. چون اولاً در همان اخبار که فرموده اند هر امامي بابي دارد در همان اخبار است که باب امام ثاني عشر با غيبت امام ثاني عشر غايب مي شود و بنابر اين هر کسي چنين ادعائي در زمان غيبت بکند دروغگو است.

و ثانياً آنکه صاحب اين مقام، آیات و علاماتي دارد که هر کسي بدون داشتن آیات و علامات ادعای اين مقام را بکند يقيناً دروغگو است و خداوند فرموده است: "قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ" يعني بگو دليلتان را بياوريد اگر راستگويان هستيد، و علامات صدق را برهان قرار داده است و از علامات صاحب اين مقام اين است که بايد واقف بر جميع علوم و اعلم علما و احکم حکماي روي زمین باشد و از علوم امام(عليه السلام) همه آنچه را که در خور فهم شيعه و در مقام شيعه است داشته باشد و صاحب تصرفات باشد و امام(عليه السلام) بردست او کرامات جاري فرمايد و واسطه ايصال همه فيوض به کافه رعيت و عرض حاجات رعيت به امام(عليه السلام) باشد و هيچ يك از اين علامات در آن بدبخت نبود، حتي سواد عربي هم نداشت و هيچ علمي نداشت که ابراز دارد و حتي احکام شرع حضرت پيغمبر(صلي الله عليه وآله) را درست نمي دانست و متشرع به شرع آن حضرت نبود و از دين اسلام مرتد شده بود و هيچ قدرت و تصرفي در ملک نداشت و هيچ کرامتي امام(عليه السلام) بردست او جاري نفرمود و به اين ادله و ادله بسيار ديگر بود که مصنف کتاب مبارک «ارشاد العوام» در رسائل متعدده بر آن ملعون رد فرمودند و خود آن جناب هم ابداً دعوي اين مقام را نداشت بلکه مقامات پائين تر مثل نقابت و نجابت را هم نداشتند و عين فرمايشات ايشان

را ملاحظه نموديد و نمي دانم شما را چه بر اين داشته است که بر چنان عالم پرهيزگار و بزرگوار چنين تهمت هائي بزنيد؟ يا از اين جهت است که از باب عادت اهل روزگار به شنيدن ها بي دليل و برهان، دينورزيده ايد و با آن بزرگوار منافرت پيدا کرده ايد و مثل بعضي حکام جور، اول تصميم به محکوميت ايشان گرفته ايد و بعد محاکمه را شروع کرده ايد؟ يا آنکه اصل اين مراسلات و سؤال و جواب ها از شما نيست و مصاحب سويي داريد؟ که دشمن دوستان محمد و آل محمد(صلي الله عليه وآله) است و به تلقين او اين مطالب را بدون آنکه تعمق و تدبير در مطالب آن کتاب بکنيد از باب جواني و بي تجربگي اقدام به نوشتن اين مطالب نموده ايد و غافل از آن بوده ايد که شيطان براي اضلال مؤمنين به همه لباسي در مي آيد و به نام خدا و رسول بر عليه خدا و رسول سخن مي گويد و ساده دلان را فریب مي دهد(1).»

### ت: نقدي از نظرگاه تشيع

آنچه مسلم است، از نظر شيعه از جانب حضرت حجة بن الحسن عسکري(عليه السلام)، در دو توقيح مبارک به موضوع بابيت و تکليف شيعيان در عصر غيبت کبري اشاره صريح و روشن شده است:

1- توفیق امام(علیه السلام) در جواب سؤالات «اسحاق بن یعقوب» که توسط «محمد بن عثمان عمروی» رحمة الله علیه، تقدیم پیشگاه مبارک شده بود. و این توفیق در کتاب: «الغیبة»، «شیخ الطائفة ابو جعفر محمد طوسی» از «ابن قولویه» و «ابو غالب زراری» از کلینی، از «اسحاق بن یعقوب» نقل شده است و «شیخ صدوق» در کتاب: «اکمال الدین» از «ابن عمام»، از «کلینی» روایت کرده است، و «شیخ طبرسی» در کتاب: «احتجاج» از «کلینی»، و او از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است، که حضرت(علیه السلام) در پاسخ سؤال از تکلیف شیعیان در غیبت کبری چنین مرقوم فرموده بودند.

«و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلي رواة حديثنا. فإنهم حجتي عليكم، و أنا حجة الله عليهم.»

1. تکریم الأولیاء، ص ۳۱

142

(و اما حوادثی که برای شما پیش می آید، رجوع کنید به روایان حدیث ما، زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان می باشم).

2- توفیق امام(علیه السلام) (به چهارمین نایب خود «ابوالحسن علی بن محمد سمري» در آستانه مرگ اوست. که از «شیخ صدوق (1)» روایت نمودند که «حسن ابن احمد» مکتب گفت: در سالی که ابوالحسن علی بن محمد سمري وفات یافت، من در بغداد بودم. چند روز پیش از رحلتش بخدمت وی رسیدم. ایشان توفیعی که از ناحیه مقدسه صادر شده بود برای مردم چنین خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم يا عليّ بن محمد السمری اعظم الله اجر إخوانك فيك فإتك ميّت، ما بينك و بين سئة أيام فاجمّع أمرک و لا توص إلي أحد فيقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغيبة التامة، فلا ظهور إلا بعد إذن الله تعالی ذکره، و ذلك بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الأرض جوراً، و سيأتي شيعتي من يدعي المشاهدة، ألا فمن ادّعي المشاهدة قبل خروج السفيناني و الصيحة فهو كذاب مفتر و لا حول و لا قوة إلا بالله العليّ العظيم.

(ای علی بن محمد سمري! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند؛ چرا که تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خود رسیدگی کن و به هیچ کس به عنوان جانشین خود وصیت منما که غیبت کامل واقع شده است. من آشکار نمی شوم مگر بعد از اجازه پروردگار عالم و این بعد از گذشت زمان ها و قساوت دل ها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. عن قریب در میان شیعیان کسانی پیدا می شوند که ادعا می کنند مرا دیده اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفینانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است، دروغگو است و افترا می بندد. و لا حول و لا قوة إلا بالله العليّ العظيم.

حسن بن احمد بن مکتب گوید، از روی این توفیق نسخه ها نوشتیم و از نزد وی بیرون آمدیم؛ چون روز ششم شد، نزد وی باز گشتیم، دیدیم در حال جان دادن است، به

1. تحفه قدسی در علائم ظهور مهدی موعود(علیه السلام)، ص ۲۳۱، «بحار الانوار»، ج ۵۳، ص ۱۸۱

143

او گفتند: جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آن است، و جان داد.



«مجلسی» در کتاب: «بحار الأنوار» ذیل این توقیع، عقیده شیعه امامیه را چنین نگاشته است: «لعله محمول علی من یدعی المشاهدة مع النبایة و ایصال الأخبار من جانبہ علیہ السلام (إلی الشیعة، علی مثال السّفرء لئلا ینافی الأخبار التي مضت و سیأتی فیمن رآه علیہ السلام - و الله یعلم (1)» «اینکه می فرماید کسانی پیدا می شوند و ادعا می کنند مرا دیده اند شاید مقصود از روایت فوق کسانی باشند که ادعا می کنند حضرت را دیده و از جانب وی نیابت دارند، و می خواهند مانند سفراء اخبار آن حضرت را به شیعیان برسانند. تا بدین ترتیب با اخباری که سابقاً گذشت که افراد زیادی حضرت را دیده اند، منافات نداشته باشد، عنقریب هم در باب کسانی که آن حضرت را در زمان های متأخر دیده اند باز خواهد آمدو خدای داند.

و از «شیخ محمد بن محمد نعمان» و «حسین بن عبیداله غضایری» در کتاب «غیبت» شیخ طوسی، روایت شده است: هنگامی که وفات ابوالحسن سمري فرا رسید، شیعیان نزد وی اجتماع نمودند و من از او پرسیدم: وکیل بعد از شما کیست و چه کسی باید جانشین شما باشد؟ او سخنی در این باره اظهار نداشت و گفت: «اِنَّه لم یؤمر بان یوصی إلی أحد بعده فی هذا الشان (2)» «من مأمور نیستم که کسی را بعد از خود به عنوان نایب امام به مردم معرفی کنم. و «امام صادق» علیه السلام «فرمودند»: «غیب الباب الثانی عشر بغیبة الإمام الثانی عشر» غایب می شود باب ثانی عشر به غیبت امام دوازدهم (3).

بدین مبادی و اصول، در غیبت کبری، مقام بابیت مسدود، و رجوع به «علماء» در امر دین مفتوح گردید.

با این اعتقاد و با اینکه مشایخ شیخیه، احادیث مذکور را کراراً مورد تأکید خاص قرار داده اند و بی آنکه آن احادیث را تأویل و یا تعبیر و تفسیری کنند، یکبارہ از اصل موضوع بریده و عنوان بابیت می کنند!

1. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱، و ترجمه ی فارسی آن توسط آقای دوانی، ص ۹۲۹

2. تحفه قدسی ترجمه «غیبت»، شیخ طوسی، ص ۳۱۰، و «بحار الانوار» ج ۵۱، ص ۳۶۰.

« 3. تکریم الاولیاء»، ص ۱۴۱

برای توجه بیشتر و تأیید مطلب مذکور، نگاه مجددی به مطالب مندرج در آثار شیخیه - که مذکور افتاد - می اندازیم: تا نمونه هایی از این تضاد را در نظرات شیخیه بشناسانیم.

«سرکار آقا ابوالقاسم خان ابراهیمی» تصریح می کند: «و به علی بن محمد اجازه نفرمودند که نص بر نایبی نماید. و امر علی الظاهر راجع به علما و فقهاء شیعه است که رجوع به ایشان باید بکنیم (1)».

«...تا به علی بن محمد سمري رسید که نایب چهارم آن حضرت بود. توقیع به نام او صادر شد که تا شش روز دیگر از دنیا می روی، وصیت به سوی احدی مکن» (2): «و در توقیع دیگر در جواب شیعیان نوشت: «أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة حدیثنا، و امر راجع به روات اخبار شد (3)».

و «حاجی محمد کریم خان کرمانی» تصریح می کند:

«من امروز بابی مخصوص میان «امام» و «خلق» نمی دانم و از دین من نیست. و مدعی را کذاب و مقتری می دانم. و مرجع در زمان غیبت همین علما هستند و در اخبار ندیده ام واحدی از علما روایت نکرده است که بابی در زمان غیبت خواهد آمد (4)».

«ادعای نیابت خاصه در زمان غیبت امام» علیه السلام (خلاف طریقه و سیرت شیعه است. ابدأ در آثار اهل بیت یافت نشده است که نایب خاصی در زمان غیبت خواهد آمد (5)».

«ابداً» در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد (6)».

تا جائي که «حاج محمد کریم خان» صریحاً می نویسد: «ابتداً در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد (7).» پس از این بیان، سخن

---

« . 1 فهرست»، ص ۱۱۰

2 همان، ص ۱۱۷ .

3 همان.

« . 4 رساله سی فصل»، ص ۳۷

« . 5 تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، ص ۱۹۵ .

6 همان، ص ۹۵ .

7 همان.

---

145

«سرکار آقا» را چگونه باید فهمید که می نویسد: «خلاصه مطلب ایشان) مشایخ و علمای شیخیه) اثبات وجود چنین کسی در هر زمان فرموده اند. و برای حضرت امام زمان عجل الله فرجه الشریف توجه یک همچو نوکر مقربی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند محول به او فرموده، به وسیله آن نوکر اجراء می فرمایند(1).»

ولی «حاج محمد کریم خان کرمانی» در رد ادعای بابیت علی محمد باب می نویسد: «اگر جاهلی بگوید که این نایب خاص است و این را امام به جهاد فرستاده اند، اولاً که نایب خاص نص خاص می خواهد... اما طریق بخصوص برای اینکه این مرد نایب است که در زمان غیبت ممکن نیست؛ به جهت اینکه هیچ کس به خدمت امام نمی رسد(2).»

و در عین حال مشایخ می نویسند و تأکید می کنند: «ابواب و نواب تشریف دارند»(3) «امام بی نایب نمی شود. و خانه بدون باب معنی ندارد» (4) «محال است زمین از وجود آنها (ابواب و نواب) خالی شود» (5) «بلی اگر علی صاحب علم و عمل و کمال و صاحب تصرف در ملک باشد و همان صفاتی که برای نایب خاص امام فرموده اند یک وقتی در کسی دیدیم و ادعا هم کرد و شکی بر ما باقی نماند البتة از او قبول می کنیم و چرا نباید قبول کنیم (6).» و «حاج عبد الرضا ابراهیمی» تصریح می کند:

«این بود آنچه که در این اوراق از حالات نواب خاصه امام علیه السلام (که معروف و مشهور بودند، خواستم برای مزید بصیرت شما بنویسم و همیشه امثال این بزرگواران تا ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه در میانه خلق هستند(7).»

ولی علی رغم نظریه مؤلف این کتاب، شیخیه و حاج محمد کریم خان، این دو

---

« . 1 فهرست»، ص ۱۲۸

« . 2 تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، ص ۱۹۶

« 3 فهرست»، ص ۱۱۷

4. همان.

5. همان، ص ۱۳۸.

6. همان، ص ۱۳۸.

« 7. تکریم الأولیاء» ص ۱۳۹.

عقیده را متناقض یا متضاد یکدیگر نمی دانند.

و اگر چه در این خصوص اشاره صریحی نکرده اند، ولی از بررسی دقیق در آثار آنان چنین برمی آید که حلقه های متصل کننده ای بین دو عقیده مذکور، در نظر آنان خطور کرده است که می بایست جهت دستیابی با تحلیلی نهائی از تداوم بابیت در عصر غیبت کبری، آنها را مورد تحقیق قرار بدهیم:

1- اشاره و استناد به روایاتی است که در آن وجود ابواب امام را در همه زمان ها از ابتداء تا ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) تصریح می کنند مانند: «و لابد من باب مع کل امام فی کل عهد و زمان من عهد آدم الی ظهور المهدی». «در هر روزگار و زمان از خلقت آدم تا ظهور مهدی با هر یک از امامان بابی ضروری است. و حدیث: «لکلّ زمان سلمان» برای هر زمانی سلمانی است.

اگر در این احادیث، مراد از کلمه «باب» و «سلمان» را به معنای بابی در نظر آوریم که ابواب اربعه بودند، البته با تویع امام به نائب چهارم متضاد خواهد بود. و در این تناقض ملزم به پذیرش یک جانب از آن هستیم. و اگر بخواهیم یک تلفیق اصولی به وجود آوریم، باید منظور از سلمان و یا باب در احادیث مذکور، علمای واقعی و راویان حدیث در نظر آید. که از یک سوی رابطه خلق و احکام هستند و از سوی دیگر واسطه فیض. چنانچه در حدیث منقول از امام حسن عسکری (علیه السلام) است که پدر بزرگوارش فرمود:

«لو لا من یبقی بعد غیبة قائمنا) علیه السلام (من العلماء الدّاعین الیه، و الدّالین علیه، و الذّابین عن دینه بحجج الله و المنقذین لضعفاء عباد الله من شباک إبلیس و مردته، و من فحاخ النواصب، لما بقی أحد إلا ارتدّ عن دین الله و لکنهم الذّین یمسکون أزمة قلوب لضعفاء الشیعة کما یمسک صاحب السفینة سگانها، أولئک هم الأفضلون عند الله عزّوجلّ(1).»

و در این حدیث اشاره صریح به علما است و در حقیقت به علمایی است که از

1. بحار ج ۲، ص ۶، ح ۱۲، باب ۸

حیث مراتب کمال، در مقام فیض و نشر معارف دین به عقل و به روح هستند، نه به معنی ابوابی که مستقیماً به حضور امام شرفیاب می شوند و فرمایش امام را مستقیماً به مردم می رسانند و در این مورد هیچ اختلافی بین علمای شیعه نیست.

2- در منابع مهم شیخیه، کلمه «کاملین»، «نقباء» و «نجباء» مرادف ابواب و نواب آمده است و احادیثی که اشاره صریح به رجوع مردم به جهت اکتساب حقایق عالیله دین، به بزرگان تقوی و علم دین شده است، مستمسکی برای اثبات مقام بابیت و نائبی آنان شده است. از آن جمله:

«یا جابر أو تدری ما المعرفة المعرفة إثبات التوحيد اولاً، ثم معرفة الإيمان ثانياً، ثم معرفة الأبواب ثالثاً، ثم معرفة الإمام رابعاً، ثم معرفة الأركان خامساً، ثم معرفة النقباء سادساً، ثم معرفة النجباء سابعاً».

نقباء در نظر شیخیه کسانی هستند که: «بعد از قطع این اسفار (اسفار چهارگانه و مشاهده این دیار خلقت خود را فانی نماید و هستی خود را نیست کند، و از مقام فؤاد بگذرد، و در جمیع مراتب اسم خدا شود (1) ولی نجیب کسی است که سفرهای چهارگانه را نموده باشد. پس از مقام خلق به سوی حق سفر کرده باشد و مزاج او معتدل شده باشد. و طریقه او درست شده باشد و از اضرار این دنیا جدا باشد و از زمین ها مهاجرت کرده باشد و به آسمانها شارک شده باشد (2)». «...بدین خاطر نجبا در مراتب پائین تری از نقبا قرار دارند. و نقبا و نجبا، در اصطلاح شیخیه» کاملین» هستند و «لفظ ناطق درباه بعضی شیعیان هم یعنی کاملین و بزرگان ایشان مانند حضرت سلمان رضوان الله علیه یا امتان آن بزرگان هم که آئینه سر تا پا نمای امام(علیه السلام) هستند و مبلغ و مؤدی از جانب او و باب امام(علیه السلام) هستند، اطلاق می شود(3)».

بنابراین شخص اول این کاملین: «باب اعظم امام(علیه السلام) است. او ناطق حقیقی شیعیانی

---

« . 1 رجوم الشیاطین»، ترجمه: ابوالقاسم خان ابراهیمی، ص ۹۴

. 2 همان، ص ۸۳

« . 3 فهرست»، ص ۱۲۴

است که دون درجه اویند، زیرا بلاواسطه از امام(علیه السلام) (می گیرد، و به دیگران می رساند(1)».

در این مرتبه از تحلیل موضوع مورد نظر، باید اذعان داشت که از نظر عقیده دینی شیعیان، اسلام، در هر زمان و عصری، افرادی که صاحب درجات عالیله سیر و سلوک بوده و به مقام والای ایمان نائل شده اند، امری واضح و روشن می باشد، و به هیچ وجه من الوجوه یک میحث یا توجیهی جدید بشمار نمی رود و شیخیه و کتاب های مشایخ آنان، بیش از یک ذره در برابر امواج خروشان از هزاران کتب و رساله و حکایت ها نمی باشد.

ولی نکته قابل تأمل و ممیز عقیده امامیه در عرض سیزده قرن پس از هجرت محمدی، با شیخیه در یک امر بیشتر نیست. و آن نقبا و نجبا (چه آشکار و چه پنهان) ابواب امام زمان در عصر غیبت کبری نیستند، زیرا بنا به نص، این باب در عصر غیبت مسدود شده است. و اکابر علمای امامیه از کلینی تا مقدس اردبیلی، و از مجلسی تا اکابر علمای قرن حاضر، با ایمان و اعتقاد به ارتقاء مؤمنان تا مقام نجبائی و نقبائی (البته کم و بیش با اختلاف نظر در تفسیر چنین مقاماتی)، و حتی ملاصدرا که خود روشنگر مراتب اسفار است، ارتقای مقام معنوی حتی تا تشرّف به حضور امام را به عنوان بابیت، به معنای مورد نظر بادرایت در روایات، قلمداد نکرده و نمی کنند. و با تصدیق و تأیید چنین درجاتی از مقامات معنوی را نه مؤلفان کتب اربعه شیعه و تدوین کنندگان فقه و مباحث اصول عقیده و نه محدثان و اهل عرفان و متکلمین شیعه. آن را دین خوانده اند و مسلم چنین ادعائی آنها با تعبیرها و تفسیرهای متناقض، نمی تواند مستند به منابع عقاید شیعه تلقی شود. تعمق در احوالات کسانی که در غیبت کبری مشرف به حضور امام شده اند و مجلسی در بحار الأنوار به آن تصریح فرموده اند (2) مبین این است که آنان با وجود دستیابی

---

1. [فهرست، ص ۱۲۵ - حاج محمد کریم خان تصریح می کند که: «این زمان، زمان اظهار امر نجابت و نقابت نیست» - مراجعه شود به رساله: «تیر شهاب در ردّ باب» مندرج در کتاب: «مجمع الرسائل فارسی»، ص ۲۳۰ - همچنین برای بررسی بیشتر پیرامون نقبا و نجبا، از دیدگاه شیخیه بررسی شود: کتاب «رساله سی فصل»، ص ۱۰۲ و رساله: «از هاق الباطل فی ردّ بابیه» و: «رساله ای در جواب سؤالات آقای مهندس موسی ژام» مندرج در کتاب: «دو رساله»، ص ۱۶

« . 2. بحار الانوار»، ج ۵۳، صص ۲۰۰ - ۳۳۶

به مقام والای ایمان و تشرف به حضور امام، نه از بابیت امام در عصر غیبت دم زده اند و نه از اینکه معرفت نوعی چنین افرادی از اصول دین است. حال چگونه شیخ احمد، و یا سید کاظم رشتی، و دیگر مشایخ که حتی ادعای نجبائی نکرده اند و به اعتراف تمام آثار شیخیه به مقامات پائین تر از آن نائل نشده اند، چگونه کاشف این معانی گشته اند؟!

3- در مورد دوستی دوستان، و دشمنی دشمنان، که در اصطلاح مذهب امامیه به «تولی و تبری» نامیده شده است، مسلماً یکی از موارد مهم ایمان به امامت و ولایت است که نه تنها با بابیت امام تفاوت اساسی دارد، بلکه از فروع امامت بوده و از مذهب ما نیست که آن را از اصول دین بشماریم و معاد را از فروع نبوت (1).

4- در این خصوص که مسدود شدن نایب منصوص، دلیل آن نمی شود که مقام نیابت و بابیت مسدود باشد، باید به اطلاع رسانید که البته در توقیع های مبارکه، مسدود شدن بابیت و رجوع به علما و رویان حدیث، بطور اعم ذکر شده است، که هم منصوص را در بر می گیرد و هم غیر منصوص را و شیخ صدوق در «اعتقادات» فرموده اند که این ضروری دین امامیه است (2).

آنچه مسلم است شیخ احمد احسائی، در سیر و سلوک بوده مردی متقی متشرع، سرشار از ذوق و استعداد، صاحب مقامات معنوی، و مؤلف این کتاب هیچ جای شکی

---

1. [اینکه از نظرگاه شیخیه معاد جسمانی از فروع نبوت است: «رساله فلسفیه»، ص ۱۸۷، و ... لازم به یاد آوری است که کتاب: «فلسفیه» به قلم سرکار آقا در جواب سؤالات جناب آقای فلسفی واعظ، طبع و نشر شده است. آقای فلسفی ۲۵ سؤال در مورد فرقه شیخیه عنوان کرده بودند که در صورت تطبیق جواب ها، با عقاید حقه اثنی عشری و تصدیق حضرت آیه الله بروجردی، از طرف شیخیه موافقت شود که دیگر شیخیه خوانده نشوند. و این سخن که موهم جدائی و بوی خلاف و اختلاف می دهد از میان فرقه ناحیه اثنی عشریه برداشته شود. (تاریخ نامه. 27/11/1328 سرکار آقا پاسخ ها را مرقوم کرد که بعدها (در سال ۱۳۵۰) همراه با سؤالات از طرف مدرسه ابراهیمیه چاپ و منتشر شد. مؤلف این کتاب دیدار با جناب آقای فلسفی موضوع را مورد مذاکره قرار دادم ایشان به دو نکته اشاره فرمودند: ۱ - قرار نبود که پاسخ و نامه مرا چاپ کنند و این کار برخلاف مذاکره از طرف شیخیه صورت پذیرفت. ۲ - مرحوم آیه الله بروجردی پس از آنکه حضورشان شرفیاب شدم و پاسخ را به عرضشان رساندم. فرمودند: «پاسخ ها سست است و نمی توان در مورد رفع اختلاف نظر داد.»

2. ترجمه: «العقائد»، شیخ صدوق.

ندارد که شیخ از زاهدان و عالمان تشیع است اما آیا توانسته است، حفظ اسرار سلوک و رموز فیض را تا آنجائی بنماید که به تصدیق ضمنی سالکان متشرع، اعتدال در شناخت و کشف را از کف نهد و داعیه بیش از

مراتب سیرش نداشته باشد، مسلماً از ظواهر امر چنین برمی آید که نه و تفصیل چنین مطلبی در این مقام و مکان نیست. خدایش رحمت کند.

5- و اما در مورد داعیه بابیت و معصومیت شیخ، که اگر چه مشایخ شیخیه صریحاً چنین ادعائی را تکذیب می کنند، و چنانچه گذشت برای او، حتی مقام نجبائی را اثبات نمی کنند، امانکاتی موردنظر مؤلف این کتاب قرار گرفته که به ذکر آن خود را ملزم می دانم:

اولاً: سید کاظم رشتی در کتاب «دلیل المتحیرین» درباره مقام شیخ، تصریح می کند: «وحدید عصر و یگانه دهر بود، اخذ کرده علوم را از معدنش، و برداشته است از سرچشمه اش، که از ائمه طاهرین است و این علوم در خواب های صادق و نوم های صالح از ائمه علیهم السلام (به شیخ می رسید... پس اولاً جناب امام حسن) علیه السلام (را در خواب دید و از طرف حضرت مؤید و توجه شده فیوضات کامله شامل حالشان گشت(1)).»

مشایخ شیخیه در این خصوص، پیرامون علم شیخ (2) قلم فرسائی ها کرده اند. و شیخ، خود در: «رساله رشتیه (3)» ضمن شرح صفات ابواب امام زمان، یا به تعبیر او: قریه ظاهره، تلویحاً و در پرده، خود را صاحب منصب چنین مقامی خوانده، و سید کاظم در رساله: «شرح آیه الکرسی (4)» شیخ را «قریه ظاهره» به شمار آورده است. و از این جا است که می یابیم، اعتراضات علمای امامیه سر منشأ جدی بخود گرفته، و پس از چنین اعتراضاتی است که شیخ و سید، و بعدها مشایخ شیخیه، در صدد پاسخ و رفع اتهام، به طرح روپوشی بر آمده اند(5).

---

1. ترجمه العقائد، رساله «شیخ عبد الله»، و قصص العلماء، ص ۳۷

2. مراجعه کنید به «رساله در جواب مسائل»، حاج محمد خان کرمانی، مندرج در «مجمع الرسائل فارسی»، ص ۲۴۱

3. جوامع الکلم، در جواب ملا علی رشتی.

4. رساله در تفسیر آیه مبارکه آیه الکرسی، «تاله ما فی السموات و ما فی الارض.»

5. به عقیده حقیر، قسمت اعظم کتب مشایخ شیخیه، پس از شیخ احمد احسائی، پاسخ به ایرادات، و تعبیر جملات، و تفسیر نکات مورد ایراد اهل علم می باشد و این رویه، صورت مورثی بالنسبه به شیخ ما قبل خود، مداوم و مستمر است. و از این لحاظ بیشترین رساله ها و کتب طائفه شیخیه به صورت تکرار مکررات، و سعی در تصحیح اشتباهات گذشته در آمده است، که اگر از جمع آنها جدا شود، تألیفات مشایخ شیخیه به یک دهم از آنچه هست اختصاص می یابد.

مؤلف این کتاب، اگر چه به دلائل و تعبیرها، بی اطمینان نیست، ولی ملاحظه یک شیوه مستمر و مداوم در طایفه شیخیه، تا حدودی اعتقادش را در مورد رفع انتقادات سست می کند.

از ملاحظه بیش از ۴۰۰ کتاب مستند شیخیه، ملاحظه کردم، مشایخ شیخیه از پذیرفتن کوچکترین تا بزرگترین ایراد و انتقادی که به رویه و یا عقائد شیخ احمد شده است، ابا کرده اند و کاملاً در نپذیرفتن هر نوعی از آن اصرار و تعصب خاصی ابراز می دارند و به هیچ وجه به نکته ای برنخورده ام که تأیید کنند، یک انسان ممکن است خطا کند و خطای شیخ فلان و بهمان بوده است، به هیچ وجه چنین شیوه و موضعی مستمر و مستحکم (اگر چه بظاهر بگویند: ما مدعی نیستیم شیخ مرحوم مقام بابیت و یا نقبائی را داشته اند) مستقیماً مبین این واقعیت است که در پس اندیشه و باورهای مشایخ و طائفه شیخیه، این اصل، اصلی مسلم و اجتناب ناپذیر ایمان شیخی است که شیخ هیچ خطائی نکرده، و هر چه گفته است: «از معدن علم ائمه» و خطای او، خطای

ائمه، و خطاي خداست. (چنانچه شواهدی را در بررسی نظریه اجماع علما به حجیت شیخ یادآوری کردیم).  
و آیا چنین باوری، معرف اعتقاد به نوعی معصومیت، و به هر حال بایبیت نیست؟!

**ثانیاً:** در این خصوص که سید می نویسد که: «این علوم در خواب های صادق و نوم های صالح از ائمه هدی(علیهم السلام) (به شیخ می رسید»، یک نکته بس ظریف وجود دارد که می بایست به آن توجه اساسی نمود.

با توجه به پژوهشهای مؤلف نسبت به «خواب های الهامی»، که آن را ناشی از تفضل الهی و مواهب ربانی می دانند، از لحاظ «علم اصول» و علمای اصولی، قول یا فعل یا تقریر معصوم در خواب، نظر به اصل و عدم حجیت ظن مطلق، حجت نیست، و قولی از اهل اسلام که حاکی از حجیت فعل و تقریر معصوم در خواب باشد، و قوف حاصل نشده است و این از اصول مسلم علمای امامیه اصولی است و ضروریات اصول است و

شیخیه حاج محمد کریم خانی، به استناد رویه اصولی شیخ و سید، و بر خلاف بعضی از تصورات، و حتی ردیه نویسان، مبنی بر اخباری دانستن طائفه شیخیه، کاملاً اصولی مشرب می باشند، تا آنجا که حاج محمد کریم خان کرمانی، صریحاً اذعان و اعتراف می کند که: «کتاب علما و استدلالشان و احادیث و قرآن فهمیده نمی شود، مگر به علم اصول و اگر در بعضی مسائل ما با بعضی ایشان مخالفت داشته ایم، با بعضی دیگر موافقت داریم، و خود علمای اصولیین کثر الله امثالهم هم با یکدیگر در مسائل اصول اختلاف دارند. حتی آنکه مسئله جزئی پیدا نمی شود که محل اختلاف نباشد و جمیعاً در جمیع مسائل اختلاف دارند. مگر بعضی ضروریات که اختلاف نمی شود... و خود سید مرحوم و شیخ مرحوم و حقیر سراپا تقصیر اصولی هستیم نه اخباری(1)».

«و اگر چنانچه نظریه بعضی از محققان را در مورد اخباری بودن شیخیه پذیرا شویم، و چنانچه مشایخ ما اعلی الله مقامهم بیشتر ساعی شده اند و اعتقادمان این است که باید در جزئی و کلی پیروی ایشان کرد، و از خود مصلحت بینی ننمود (2)»... بنابراین، این کوشش مرحوم شیخ احمد که به تصریح حاج محمد خان کرمانی: «جمیع مسائل عقلیه را از ادله نقلیه استنباط نمود(3)»، چگونه تعبیر، و متأسفانه باید بگویم: «دوباره سازی» می شود!

#### ث: جانشینی و انشعاب

حاج محمد کریم خان کرمانی تأیید می کند که: «بعد از فوت سید جلیل بنای تخمین قوتی گرفت، و جزم بر امر سید کردند. و از پی وحی ایشان بر آمدند و هر کس را محل مظنه می بیند طلب علامت و کرامت می کند(4)»...

در حقیقت سید کاظم رشتی مسئله بایبیت و ظهور امام را به نحوی به تلامذه خود آموزش داده بود که تمامی آنان در انتظار ظهور قریب الوقوع امام(علیه السلام) (به سر می بردند و از

1. رساله سی فصل.

2. فهرست»، ص ۳۹

3. هدایة المسترشد»، حاج محمد خان کرمانی، ص ۵

4 رساله: «تیر شهاب در راندن باب خسران مآب»، حاج محمد کریم خان کرمانی، ص ۲۳۱، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی».

این لحاظ، خود را از زمره یاران حقیقی او به شمار آورده، برای دستیابی به مقام نیابت و بابیت و در جستجوی شیعه کامل و تعیین رکن رابع، عبادت کرده و دست به ریاضت می زدند و هر یک دیگری را سوگند می داد که اگر وسیله تشرف به حضور امام را و یا احیاناً از علائم ظهور امام آگاهی یافتند، ما را بی خبر نگذارید، در چنین لحظات خاصی که تلامذه سیدکاظم در آن طی طریق می کردند، حاج محمد کریم خان (شاگرد سید کاظم) بنا به مدارک و دلائلی، خود را جانشین مرحوم سید کاظم، که در نهاد آن داعیه رکن رابع و شیعه کامل بود، اعلام کرد. و مرحوم میرزا شفیع تبریزی، فرقه شیخیه دیگری بپا کرد و مدعی جانشینی سیدکاظم شد. و در برابر فرقه شیخیه حاج محمدکریم خان موضع گرفت(1).

سیدعلی محمد شیرازی، شاگرد دیگر سید کاظم رشتی، ادعای مقام بابیت امام زمان را نمود، و شاگردان دیگری به نام میرزا طاهر، شیخ مهدی قزوینی، سید ولی الله، میرزا همدانی... هر یک مقام بابیت و نائبی امام را مدعی شدند. و سر سلسله فرقه ای جدید گردیدند، تا آنجا که از میان شاگردان سید کاظم ۳۸ نفر مدعی و بدعت گذار برخاستند.

از این افراد، دو نفر یعنی سید علی محمد شیرازی، و حاج محمد کریم خان، اولی به عنوان باب و بابیه و دومی به عنوان شیخ و شیخیه از موقعیت خاصی برخوردار شدند و غالب شاگردان سید کاظم یا مرید این و یا هواخواه آن گردیدند. و علیه هم و جامعه شیعه امامیه، حرف ها، کتاب ها، ماجراها بوجود آوردند (2). به گفته میرزا محمد تنکابنی: «چه

1 البته شیخ عبد الرضا ابراهیمی در پاسخ این سؤال که: «مهمترین اختلاف بین دو فرقه شیخیه میرزا شفیع تبریزی و حاج محمد کریم خان را شرح دهید» می نویسد: «اختلاف قابل ذکر نشنیده ام جز اینکه آن جماعت بعد از مرحوم میرور حاج سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه تقلید مرحوم حاج میرزا شفیع رحمة الله علیه را نموده اند و این جماعت تقلید مرحوم آقای حاج محمد کریم خان اعلی الله مقامه و علمای آن جماعت در علوم مختلفه تحقیقات خاصی ندارند. و چیزی ننوشته اند، ولی مرحوم آقای حاج محمد کریم خان اعلی الله مقامه علوم و فرمایشات شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله مقامهما را بسط و تفصیل و شرح داده اند.» - «نودمسأله» در جواب سؤالات آقای علی اصغر طاهر نیا، نوشته شیخ عبدالرضا ابراهیمی.

2 حاج محمد کریم خان کرمانی بر علیه باب (میرزا علی محمد شیرازی) کتبی نگاشت: «رساله تیر شهاب در راندن باب خسران مآب» حاج محمد کریم خان، مندرج در کتاب «مجمع الرسائل فارسی» ص ۱۶۲؛ «رساله رد باب مراتب» مندرج در کتاب تزییل، و کتاب: «از هاق الباطل»، همچنین حاج زین العابدین کرمانی کتابی به نام «رساله صاعقه در رد باب مراتب»: نگاشت.

بسیار تنازع و تشاجر فیما بین تابعین او و تابعین فقهاء پدیدار شد. و در میان شاگردان سید کاظم خلیفه او حاجی محمد کریم خان قاجار شد، و چه بسیار قتل و نهب و سب به واسطه او در ولایت کرمان اتفاق افتاد. و یکی از تلامذه او میر علی محمد شیرازی... و برای او آنقدر کشتار و قتل و نهب و سب و خرابی بلدان اتفاق افتاد. که به وصف راست نمی آید(1).»...

آری و بدین سان تعلیمات شیخ احمد و سید کاظم، مدعیان جدیدی را در محیط مذهبی ایران و عراق، محیطی آلوده به سیاست ها و تسلط بیگانگان بر حکومت های محلی، و رجال دولتی، و در حالی که در آن برهه تاریخی نفوذ احساسات شیعی، تنها بازمانده قدرت مردمی به شمار می آمد، بوجود آوردند. و از این طریق



مورد حمایت و پشتیبانی بیگانگان قرار گرفت تا برای تشنت در افکار و در هم کوبیدن آخرین سنگر وطن و پناهگاه تحمل مبارزه با بیگانگان، بکار آید.

البته مؤلف این کتاب معتقد است که میرزا شفیع و فرزنداناشان خاصه «ثقة الاسلام شهید»، بقدری در رفع هر نوع اختلاف بین شیخیه و دیگر فقها و علما با متانت و تأمل و آزادمنشی رفتار کردند، که عاقبت الامر در اثر چنین مساعدت هائی، اختلافات برداشته شد و همه هم صف در برابر بیگانه و اهل استبداد جهاد کردند و اهل خود را به اخذ موازین شرعی از مراجع تقلید تشویق می کردند و هیچ سعی و کوششی برای متمرکز ساختن نیروهای خود اعمال نکردند (2). و صریحاً و صرفاً خود را مانند شیخیه حاج محمد کریم خانی در اصول و فروع دین، «فرقه ناجیه» نخواندند (3)!

---

1 کتاب: «قصص العلماء»، تنکابنی، ص ۵۲

2. مراجعه شود به کتاب: «زندگینامه شهید نیکام ثقة الاسلام تبریزی»، کتاب: «رجال آذربایجان»، کتاب: «رهبران مشروطه»، ص ۲۷۳، و کتاب: «هجده ساله آذربایجان».

3. اینکه شیخیه حاج محمد کریم خانی شیخیه را تنها فرقه ناجیه می دانند، مراجعه شود به کتاب: «نود مسأله» در جواب سؤالات آقای علی اصغر طاهر نیا» از شیخ عبدالرضا ابراهیمی، در پاسخ سؤال ۱۷، ص ۵۳، ایضاً در جواب مسأله» در پاسخ سؤال ۲۱، صفحه ۶۳ و کتاب: «رساله سی فصل»، در جواب ایرادات بعض موردین بر سلسله جلیله شیخیه»، حاج محمد کریم خان کرمانی، ص ۶۳، فصل دهم، و کتاب: «رساله ای در جواب یکی از رفقای نائین، در رد ایرادات»، مشتمل بر پنج رساله مجمع الرسائل فارسی، ص ۱۳

## فصل دوم: بابیت، زمینه مهدویت

### الف: اتکاء به شیخیه

«حاج میرزا جانی کاشانی(1)»، در کتاب: «نقطه الکاف(2)» (نقطه نظر بابیه را در مورد «شیخ احمد» و «سید کاظم» تحت عنوان: «مأموریت شیخ احمد احماسائی، از قبل حجت برای تمهید طریق»، به تفصیل مورد بحث قرار داده است. که لازم است در مطلع بحث خود پیرامون بابیت و قائمیت، اهم آن را در

---

1. حاجی میرزا جانی کاشانی از مریدان علی محمد شیرازی بود. وی وقتی که در سال ۱۲۶۳ هـ. ق، علی محمد شیرازی را به دستور حاجی میرزا آقاسی، از اصفهان به ماکو می بردند، در وقت عبور از کاشان، حاجی میرزا جانی و برادرش حاجی میرزا اسمعیل ذبیح، با پرداخت مبلغ گزافی رشوه، علی محمد شیرازی را به منزل خود برده، او را با همراهانش دوشبانه روز ضیافت شایانی نمودند.

در شورش مازندران و محاصره قلعه شیخ طبرسی در سال ۱۲۶۴، حاجی میرزا جانی به همراهی حسینعلی، میرزا و صبح ازل و چند تن دیگر از مریدان بابیه، به مازندران رفته جهاد کردند که خود را به اصحاب قلعه ملحق سازند. ولی موفق نشده، در آمل محبوس گردیدند، پس از استخلاص از حبس، به عنوان یکی از مخلصین درجه اول بابیه، در ماجراهای بابیه، نقشی اساسی ایفاء نمود. تا آنکه پس از ماجرای ترور ناصر الدین شاه، و دستگیری عده ای از بابیان، که از جمله آنان میرزا جانی کاشانی بود، در سال ۱۲۶۸، به بدترین صورت ممکن اعدام گردید. مراجعه کنید به کتاب: «نقطه الکاف» (مقدمه: ادوارد براون، صفحات ۵۲ - ۵۳

(نب - نج). همچنين: «روضة الصفا»، ج 10، ص ۵۴۴ به بعد، و «ناسخ التواريخ سلاطين قاجار»، ج ۴، ص ۳۰

2. پيرامون كتاب نقطة الكاف ميرزا جاني كاشاني، مراجعه شود به فصل چهارم من يظهره الله قسمت پ «محو مأخذ، جعل مدارك.»

نظر آوريم.

ميرزا جاني، تصريح مي كند كه:

1- «همين كه نهصد و پنجاه سال از اول غيبت صغري گذشته آن سلطان فضال مرحوم شيخ احمد زين الدين الاحسائي را از ميان شيعيان خود برگزيده و ديده دل آن صفوه اخيار را به نور معارف و فضائل خويش و آبا و اجداد طاهرين خود سلام الله عليهم اجمعين روشن فرموده از اينجا بود كه آن برگزيده موحدين مي فرمودند: «سمعت عن الحجة...»

2- «خلاصه مأمورش فرمودند به جذبات غيبي كه اي فراش كارخانه محبت، هنگام ظهور شمس عدل ما نزديك گرديده و ديده معرفت منتظرين ظهور حضرت ما در احتجاب و (چشم) ضعفا از احباب در خواب است و لهذا ترا مأمور نموديم كه سير در بلدهاي مسلمين نموده و اظهار علم توحيد حقه و بيان معارف در شأن ولايت ما را نما.»

3- «در علم حكمت و سائر علوم، كتب ها نوشته و حضرت ايشان باب امام (عليه السلام) بودند. باب مخصوص آثاري نه نصي...»

4- «در واقع خود مي دانستند كه مخصوص گرديده از قبل حجت (عليه السلام) (ولكن به جهت عدم قابليت خلق تصريح به مقام بابيت نفرمودند و به كنايات و اشارات لطيفه مطلب خود را به خلق القا مي فرمودند...»

5- «سيد سند و نور احمد المعروف عند القوم به حاجي سيد كاظم بوده وصي و قائم مقام خود فرموده و عالم فاني را وداع گفتند...»

6- «خلاصه به بركت آن دو باب اعظم و آن نورين القمرين و كوكنين الدرئين نفوس بسياري عارف به علم توحيد و معرفت به مظاهر حق گرديده و طبائع ايشان نضجي بهم رسانيده تا آنكه قابل قبول طلوع شمس حقيقت از مغرب ولايت گردند.»

7- «مرحوم سيد اعلي الله مقامه در اواخر عمر خود مكرر از قريب شدن اجل خويش خبر مي دادند و اصحاب آن بزرگوار آه و ناله مي نمودند و عرض مي كردند كه اي مولاي ما نباشد روزي كه شما نباشيد و ما حيات داشته باشيم. آن عالي مقدار مي فرمودند كه آيا راضي نمي شويد كه من بروم و حق ظاهر گردد...»

8- «هر چند اصرار نمودند كه علامت واضحي در حق ظهور بعد خود ذكر فرمايند قبول نفرمودند ولي به كنايات بسياري از آثار آن نير اعظم را بيان فرمودند. و در نوشتجات خود ذكر مي كردند من جمله در «شرح قصيده» بيانات شافي كافي در حقيقت بابيت نموده اند. و در رساله «حجة البالغة» در علامات نائب امام (عليه السلام) موازيني ذكر فرموده اند كه در حق احدي از اهل زمان بجز مدعي بعد از ايشان كه شمس طالع از ارض فارسي (منظور علي محمد شيرازي - مؤلف) بوده باشد صدق نمي آيد...»

9- «بعد از آنكه نجم وجود آن سيد بزرگوار غروب نمود، بعضي از اصحاب با صدق و وفائي آن سرور نظر به فرمايش آن نير اعظم در مسجد كوفه مدت يك اربعين معتكف گرديده و ابواب ماتشهي الانفس را بر روي

خود بسته و روی طلب بر خاک عجز و نیاز گزارده و دست الحاج بدرگاه موجد کَلّ فلاح بر آورده و به لسان سرّ و جهر در پیشگاه فضل حضرت رب المتعال عارض گردیده که بارها ما گم شدگان در وادی طلبیم و از لسان محبوب موعود به ظهور محبوبیم...»

10- «نیز دعای با صدق و اخلاص نقطه انداز پرده دعوت به اجابت رسیده و در عالم اشراق به تجلی معرفت جمال غیبی آن شمس وحدت مرآت فؤادش متجلی گردیده و بیت طلوعش را که کعبه حقیقت بوده عارف شده و لهذا قدم طلب در سبیل وصالش گذارده و به سوی کشور شیراز جان افزا شتابیده(1)»...

میرزا جانی کاشانی در ترسیم چنین سیري، محققان را متقاعد می کند که شیخیه در بطن خود، مستقیماً زمینه ظهور مدعیان بابیت و حتی قائمیت را فراهم ساخته بود و بدین لحاظ علی محمد شیرازی، می بایست تمام همّ خود را مصروف اثبات دعای خود، بر اساس رفتار و گفتارهای شیخ و سید، کند.

برای این منظور، بیانات و رفتارهای ابهام آمیز شیخ و سید کاظم رشتی، و عدم صراحت لهجه و نص صریح آنان نسبت به ادعای بابیت، مجالی مساعد برای علی محمد شیرازی بشمار می آمد تا با اتکاء و اثبات مقام بابیت برای شیخ و سید، و مفتوح

« . [نقطة الکاف]، میرزا جانی کاشانی، صص ۹۹ - ۱۰۷

شدن چنین بابی (به دست آنان) پس از غیبت کبرای امام، جرأت ادعای بابیت را در خود بیابد. بدین منوال که علی محمد شیرازی پس از دعوی قائمیت، شیخ و سید را مبشّر خود می خواند و از این طریق پیوستگی خود را با زمینه های شیخی امری ناگسسته تلقی می کند. و می نویسد:

«یا اهل الأرض اني قد نزلت عليكم الأبواب في غيبتي ولا تتبعوا لهم من المؤمنين إلا قليلاً... ولقد أرسلت عليكم في الأزمنة القريية «كاظماً» فلا تتبعوهما إلا المخلصون منكم، فمالكم يا اهل الكتاب الا تخافوا من الله الحق موليكم القديم؟... فيها أيها المؤمنون اقسامكم بالله الحق، فهل وجدتم من هؤلاء الأبواب حكماً من اول حكيم الله حكم الكتاب هذا فيغرنكم العلم بكفركم فارتقبوا فان الله مولاكم الحق معكم علي الحق رقيباً(1)».

ایضاً در پاسخ علی محمد شیرازی به پرسش یکی از پیروان خود چنین می خوانیم:

وانّ ما كتب بانّ باب الإمام لايدّ أنّ يكون مرآتاً له فهو حق لا ريب فيه كما أنّ الإمام هو مرآت الله جل جلاله وانّ ما كتب أنّ السيد رحمة الله عليه ما ادعي حكم الذي أنا ادعيت و لذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشتبّه الأمر عليك و سمعت قوله في كثير من الاوقات و اياك و اسم العامرية إنّني أخاف عليها من فم المتكلم. أما سمعت قوله في حق من يجيء بعده بتلك الأشعار في كثير من الأوقات:

يا صغير السنّ يا رطب البدن \*\*\* يا قريب العهد من شرب اللبن(2)

(در خصوص طرح این مسئله که باب امام می بایست آئینه امام باشد باید بگویم که سخن درست و حقی است. چنانچه امام نیز باید که خود آینه خداوند جل جلاله باشد.

ولي نوشته بودي که «سید رشتي» همانند من مدعي بابیت نبود. و از این روی کرامات و معجزاتي بدو منسوب نیست. باید بگویم چنین موضوعي کاملاً نادرست است. من خود کراراً از او شنیده ام که مي گفت: نام «عامریه»، نام محبوبه، و اسم سر باطني را بر زبان نیاور؛ زیرا که من از گوینده آن نسبت به محبوبه هر اسانم.

و در موارد متعددي از او شنیده ام که مي گفت: اي کسي که صغیر السن، لطیف البدن و قریب العهد به دوران شیر خوارگي است(1).

تا آنجا که حسینعلی میرزا، در مقام اثبات دعوي علي محمد شیرازي و در مقام رئیس بهائیان تصریح مي کند که: «اکثر منجمان خبر ظهور نجم را (منظور علي محمد شیرازي - مؤلف) در سماء ظاهر داده اند. و همچنین در ارض هم نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله تربتهما(2)».

و «شیخ احمد رحي» همعقیده با «میرزا آقاخان کرمانی»، و در مقام بیان عقیده با بیان و ازلیان مي نویسد: «مثلاً در رتبه عقل ظهور خضر حقيقي و اسم سماوي و معلم اول الهي حضرت شیخ احمد احسائي و حضرت سید کاظم رشتي) علیهما السلام (بود که اصطلاحات علمیه و مطالب حکمیة این ظهور اعظم را به گوشها آشنا نمودند و ایشان به منزله نازل از بحر صادر بودند که مواد را استعداد حیات بخشودند(3)»...

بر این اساس، از نظر گاه بابیه شیخ و سید نه تنها به مقام بابیت نائل شده بودند، بلکه به عنوان مبشران ظهور علي محمد شیرازي مورد تجلیل و احترام بابیان و بهائیان هستند، در حالی که آنچه مسلم است شیخ احمد احسائي، در «رساله ملا محمد طاهر (4)» و کتاب:

1. [منظور، اعلام ادعای بابیت سید کاظم رشتي، بواسطه تمثیل به بیت مذکور است. این بیت از اشعار حلاج، خطاب به حضرت محمد بن الحسن عسکري) علیه السلام (است. در حالی که حضرت پنج ساله بودند. «خزائن»

« 2 ایقان»، ص ۵۱

« 3 هشت بهشت»، ص ۲۳۰، کتاب هشت بهشت، محتوي مطالبی است در فلسفه بیان علي محمد شیرازي با تأیید فرقه ازلیان در برابر بهائیان و رد آنها. شیخ احمد رحي با میرزا آقاخان کرمانی و خبیر الملک به امر محمد علي میرزا ولیعهد، در ۴ صفر سال ۱۳۱۴ ه. ق. کشته شدند. مراجعه کنید به کتاب: «انقلاب ایران» ادوارد براون.

« 4 جوامع الكلم» مجموعه آثار شیخ احمد احسائي، ج ۱، ص ۲۲۳

«شرح الزیارة (1)» و «سید کاظم رشتي در «الرسائل (2)» و «شرح القصيدة (3)» صریحاً و جزماً عقیده خود را در خصوص قائمیت حضرت محمد بن الحسن عسکري) علیه السلام (اظهار و ابراز داشته اند.

برای نمونه به نوشته شیخ احمد احسائي در کتاب: «حیة النفس» ذیل «باب چهارم در امامت» اشاره مي کنیم:

«و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که قائم آل محمد، محمد بن الحسن عسکري علیه و علي آبائه الکرام السلام، حي موجود است اما نزد ما معاشر شیعه اثنا عشریه به جهت اجماع فرقه محقه بر وجود آن

حضرت و اینکه ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و قسط بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و او فرزند ارجمند حضرت امام حسن عسکری(علیه السلام) (غائب مفتقد منتظر مترقب است(4))...»

بهر حال این مسئله از بدیهیات آثار شیخیه بوده است که اکابر علمای شیخیه در کربلا و تبریز و کرمان خاصه «حاج محمد کریم خان کرمانی» را واداشته تا پس از آگاهی از دعوی علی محمد شیرازی به عنوان مراجع شیخیان، به صورت بزرگترین معارض علی محمد شیرازی و بابیه دست به قلم گیرند. و زبان به اعتراض گشایند(5).

البته، عقاید بابیه یکباره و به صورت خلق الساعه در دامن شیخیه نضج نگرفت.

. [ذیل «تَوَلَّيْتَ أٰخْرَكَ بِمَاتَوَلَّيْتَ بِهِ أَوْلَكُمْ» می نویسد: واقعیت همان است که روایت منقول در مأخذ شیعه و سنی بر آن گواه است. و ائمه و شیعیان بر آن اجماع کرده که: امام دوازدهم حضرت محمد بن الحسن العسکری(علیه السلام) (می باشد. و آن بزرگ مقام، تا هنگام ظهورش زنده است... «شرح الزیاره»، ص ۳۰۵

. 2 رساله: «حجة البالغة»، ضمن کتاب «الرسائل»، رساله ۱۴

. 3 ص ۲۸۹، سید در این شرح می نویسد: «آنکس که می خواهد در روز میعاد قیامت، خداوند را با ایمان کامل و عقیده واقعی به اسلام ملاقات کند باید حضرت حجة بن الحسن را رهبر خویش بداند.»

. 4 ص ۸۵

. 5 در مقابل، بابیان و بهائیان نسبت به چنین واکنشهای شدیدی، از جانب شیخیه، خاصه آثار حاج محمد کریم خان کرمانی، متمسک به روشی غیر منطقی، و توهین آمیز شدند. مراجعه شود به آراء میرزا حسینعلی ملقب به بهاء، در کتاب: «اقدس» ص ۴۵ و کتاب «ایقان» ص ۱۱۶، علی محمد شیرازی به نقل از کتاب: «ظهور الحق» فاضل مازندرانی، ضمن کلامی مفصل در صفحه ۲۷۲، و آواره در کتاب: «کواکب الدریه» صفحه ۸۸، و شیخ احمد روحی در صفحه ۲۳۲ کتاب: «هشت بهشت...»

علی محمد شیرازی در کودکی و نوجوانی، بنا به تصریح محمد نبیل زرندي در کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل(1)» و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «کشف الغطا(2)» و اشراق خاوری در کتاب: «گنجینه حدود و احکام(3)» و مقاله: «نفحات مشکبار(4)» و رساله: «ایام تسعه(5)» و کتاب: «رحیق مختوم،(6)» و کتاب: «قاموس توفیق منبع(7)» و عبدالحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه(8)» و فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار خصوصی(9)» و کتاب ظهور الحق(10)، و احمد یزدانی در کتاب: «نظر اجمالی به دیانت بهائی(11)» و علی اکبر فروتن در کتاب «درس نهم اخلاق(12)»، به سفارش و خواسته دایی خود در سن ۶ تا ۸ سالگی در مدرسه «قهوه اولیاء» شیراز، به مجلس درس شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد و شیخی مشرب بوده می رفته است. و مدت ۵ سال به تحصیل قرآنت و کتابت فارسی مشغول بوده است و سپس با توجه به تأثیراتی که «شیخ عابد» بر روح و فکر او بجای گذارده بود و علیرغم میل دانی، در حالی که بیش از ۲۰ سال از عمرش نگذشته بود، به کربلا رفت و به تصریح «فاضل مازندرانی»: «در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنی عشری و عرفانهای مربوط به شیخ

. 1 ص ۶۳، ترجمه فارسی از عربی توسط: عبد الحمید اشراق خاوری، درباره خصوصیات و ارزش تاریخی کتاب «نبیل زرندي» به فصل چهارم قسمت پ مراجعه شود.

. 2 صص ۵۶ و ۸۳ درباره کتاب: «کشف الغطاء» به مبحث بعدی توجه شود.

3. باب ۶۴ از فصل سوم .

4. مندرج در مجله «آهنگ بديع» نشریه لجنه جوانان بهائى ايران، سال اول، ش ۱۵ ص ۵ .

5. مطلب ۳ از فصل اول .

6. ص ۱۰۴۵، این کتاب در تشریح لوح قرن شوقى افندي، (نوروز ۱۰۱ بديع) تألیف شده است. ج ۲ .

7. ج ۲، ص ۲۳ .

8. ج ۱، ص ۳۱ .

9. ضمن اشاره به حکایت علی محمد شیرازی درباره سید کاظم رشتی به عنوان معلمش، مراجعه شود به ج ۱، ص ۳۵ و ج ۲، ص ۶۱ .

10. ج ۳، ص ۲۶۳ .

11. ص ۱۲ .

« 12. درس اخلاق» قسمت هفتم، ص ۱۶ .

احسائي را بسیار شنیدند. و به فقه امامي از روش آنان ورود نمودند. و چنانچه از آثارشان مستفاد مي گردد در مطالب و مآرب شيخ و سيد بيض از همه امور ديگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیک تر بودند(1).

در همین ایام و در جایی که علی محمد شیرازی خود معترف است که: «ولقد طالعت سنا برق جعفر العلوي و شاهدت بواطن آیاتها(2)»...

(هر آینه کتاب سنا برق سید جعفر کشفی(3)، را مطالعه نمودم و در عمق عباراتش نگریستم)، نسبت به آثار شیخ احمد و سید کاظم، با چه توجهی می نگریسته است.

چنین توجه و علاقه ای وافر، توأم با نهایت خضوع و احترام به سید کاظم رشتی را بخوبی می توان در آثار او جستجو کرد.

در پایان خطبه اول کتاب: «تفسیر سوره بقره (4)» علی محمد شیرازی می نویسد:

«فسبحانک اللهم انک لتعلم فی يوم الذی إذا أردت إنشاء ذلک الكتاب قد رأیت فی لیلتها بأن أرض المقدسة قد صارت ذرة ذرة و رفعت فی الهواء حتی جائت کلها تلقاءبیتي ثم استقامت ثم جاء خبر فوت الجلیل العالم الخلیل «معلمي» رحمة الله علیه من هنالک و قد أخبرت بعض الناس قبل الخبر بنومي فصلي الله علیه بجوده»...

(در آن روزی که اراده کردم انشاء این کتاب را، شب آن در خواب دیدم، زمین مقدسه (کربلا) ذره ذره شده و در هوا بلند است و همه آنها آمده در برابر خانه ام ایستاده.

---

« 1. اسرار الاثار خصوصي» ج ۱، حرف الف، ص ۱۹۱ .

2. مراجعه شود به کتاب: «ظهور الحق»، ج ۳، ص ۴۷۹، کتاب: «رحیق مختوم» ج ۱، ص ۴۸۹ .

3. سید جعفر بن ابی اسحاق کشفی، از علمای قرن سیزدهم، ادیب نحوی، عارف فقیه اصولی، محدث مفسر و متکلم عظیم المنزله بوده است. کتاب: «سنابرق» از جمله آثار اوست. مرحوم سید جعفر کشفی در سال 1276 هـ. ق در گذشت.

4. نسخه خطی، خاتمه کتاب: «در تاریخ یوم چهارشنبه مهرماه سنه ۱۳۵۹ تحریر تفسیر مبارکه نیم ساعت به غروب مانده خاتمه یافت، نعمت الله صفاری - همچنین مراجعه شود به کتاب: «شیخیگری - بابیگری»، ص ۳۰۴

بعد خبر فوت دانشمند جلیل دوست و «معلم من»، (سید کاظم) رسید. پیش از رسیدن این خبر، خوابم را به برخی از مردم خیر دادم پس درود فرستد خدا بر او به جودش).

و در توقیعی که «فاضل مازندرانی در کتاب «اسرار الآثار» نقل کرده است، علی محمد شیرازی تصریح می کند: «و اما رأیت من آیات معلمی (1)»... و اما آنچه از آثار و کتابهای معلم «سید کاظم» دیدم... تا آنجا که به نقل از کتاب: «ظهور الحق» علی محمد شیرازی پیش از دعوی با بیت، و پس از شنیدن خبر مرگ سید کاظم، به یکی از دوستانش نوشته است: «از قضیه عروج سید جلیل اعلی الله مقامه که اشاره فرموده بودید، جمیع ارکان وجود قمیص حزن پوشانیده. اف علی عیش الدهر بعده. آه ثم آه من صعوده إلی المأ الأعلی، لم یر الدهر فی أنفس الشیعة نفس مثله قط(2)»...»

البته دیگر مآخذ غیربابی، مانند کتب شیخیه، به این مسئله که علی محمد شیرازی، تا زمان حیات سید کاظم، جزء شاگردان سید و از اصحاب شیخیه بوده است، شک و تردیدی روا نداشته اند و آنچه که مورد نقد و ایرادات «حاج محمد کریم خان کرمانی» در کتاب: «از هاق الباطل» و رساله: «در رد باب مرتاب»... می باشد، مربوط به جانشینی سید پس از فوت اوست و مرحوم «میرزا محمد تنکابنی» ضمن شرح خاطرات خود، تصریح می کند که: «در همان زمان که مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی به درس حاجی سید کاظم تلمذ می نمودم. میر علی محمد هم به درس او می آمد و قلم و دواتی همراه داشت و هر چه سید کاظم می گفت از رطب و یا بس او در همان مجلس درس می نوشت(3)»....»

در هر صورت علی محمد شیرازی، تا قبل از فوت سید کاظم، در کربلا بوده و تا «سیوطی (4)» و «حاشیه ملا عبدالله (5)» نیز بیشتر درس نخوانده که بنا به تصریح

1. ج ۱، ص ۳۵، ذیل کلمه آیه.

2. ص ۲۶۳

3. قصص العلماء، ص ۵۹

4. بهجة المرضیة فی شرح الألفیة.

5. حاشیه تهذیب المنطق، ملا سعد الدین تفتازانی، که ملا عبدالله یزدی بر آن حاشیه ای نگاشته، و به کتاب، حاشیه ملا عبدالله مشهور است.

«میرزا ابوالفضل گلپایگانی»، و نقل «شوقی افندی» در کتاب: «مطالع الانوار (1)» در آغاز ربیع الاول سال ۱۲۵۷ از کربلاء و نجف به شیراز برگشته است.

با توجه به اینکه وی در سال ۱۲۳۵ هـ ق متولد شده است، هنگام بازگشت از کربلا، علی محمد شیرازی حدود ۲۱ ساله بوده و از این رو یکی از اصحاب جوان و متعصب شیخیه، بشمار می رفته است. و با توجه به اینکه حمله «نجیب پاشا» به کربلا در سال ۱۲۵۸ هـ. ق. و مرگ سید کاظم در سال ۱۲۵۹ هـ ق، بوده است، معلوم می شود که:

1- علی محمد شیرازی در شرائطی از اوضاع کربلا بسر می برده و در درس سید شرکت می کرده است که کربلا محیطی پر آشوب و سید و مریدانش در نهایت اختلاف با علماء و اوج کشاکش با مردم شیعه عراق و ایران بوده اند.

2- سن علی محمد شیرازی در آن هنگام بیش از ۲۱ سال نبوده (متولد 1235 هـ. ق.) و این مقدار سن مقتضی حالتی عصبی، و در عین حال حساس و متعصب در برابر رد حملات شدید حوزه های دینی، به رویه سید و مریدانش بوده است.

با توجه به این مقدمات و دسترسی به شناخت کلی از علایق خاص علی محمد شیرازی به شیخیه، لازم است که به دو نکته اساسی توجه نماییم:

اولاً: اگر چه بیشتر گروندگان اولیه علی محمد شیرازی از تلامذه سیدکاظم بودند و خود او هم در کتاب: «بیان فارسی (2)» به آن تصریح می کند، با این همه بیشتر معارضه کنندگان و مخالفان جدی او نیز، از تلامذه شیخ احمد و سیدکاظم به شمار می روند.

به استثنای حاج محمد کریم خان و شیخیه کرمان مرحوم «میرزا شفیق، ملا محمد

---

1ص ۵۹، مطالع الانوار، ترجمه عربی از کتاب Dalon Breakers به قلم: شوقی افندی است که توسط عبدالجلیل سعد و به دستور محافل بهائیان مصر و سودان در سال ۱۹۴۱ م ترجمه و چاپ و نشر شده است. تحت عنوان تلخیص تاریخ نبیل زرندي، توسط عبدالحمید اشراق خاوری، به زبان پارسی برگردانیده شده است. این نکته قابل تأمل است که نام رساله سید کاظم رشتی در جواب ملامحمد رشید، و در شرح بعضی از عبارات کتاب: کلمات مکنونه، ملا محسن فیض، مطالع الانوار است. مراجعه شود به کتاب: فهرست، ج ۱، ص ۳۷۷، بهائیان مسلماً این نام را از سید کاظم اخذ و اقتباس کرده اند.

2. بیان فارسی باب اول از واحد دوم کتاب: ولی ظاهراً چنانچه از صفحه ۷۸ (باب سادس عشر از واحد ثانی) بر می آید: از مریدان صبح ازل بوده است.

حمزه شریعتمدار کبیر مازندرانی، و ملاحسین گوهر، ملا مرتضی علم الهدی، و ملا محمد تقی مامقانی و...» که هر یک از اجله تلامذه سیدکاظم بودند، با بابیه علی محمد شیرازی با شدت نیرو، و به قدرت لسان و قلم، مخالفت و مبارزه کردند و این می رساند که اگر چه رویه شیخ و سید نوید بخش ظهور چنین پدیده هائی بود، ولی به هیچ وجه من الوجوه نمی توان شیخ احمد یا سید کاظم را، به زعم بهائیان مؤید افکار علی محمد شیرازی در ادعای بابیت و قائمیت و بعدها نسخ شریعت مقدسه اسلام و ظهور دعوی جدید دانست. شیخ احمد احسانی، و سید کاظم رشتی در جمیع تألیفات و وصایا و آثارشان، به خاتمیت و انقطاع سلسله نبوت و رسالت به حضرت رسول محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) و عدم نسخ شریعت محمدی و تعالیم قرآن الی یوم القیامه، و قائمیت حضرت ابوالقاسم حجة بن الحسن عسکری، یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب (علیهما السلام) و انتظار ظهور آن حضرت پس از آنکه زمین را جور و ستم فرا گرفته و عدل گستری و دادگری را روی زمین می گستراند و او نمی میرد تا آنگاه که بت پرستی را از جهان براندازد و بهر حال تمام آنچه را که شیعه امامیه از طریق حدیث در اصل امامت و غیبت و ظهور امام منظور داشته، معتقد و مسلم مؤمن و کتباً اعتراف کرده اند و از این لحاظ هیچ نکته مبهمی وجود ندارد که شیخیه به استثنای دعاوی علی محمد شیرازی، معترف به این اصول مسلم بوده و منکر آن را منکر ضروری دین خوانده و او از نظر شیخیه مرتد و مستوجب کیفر است.



ثانیاً: اگر چه ذکر مسئله سوابق تحصیلی و اکتسابات علی محمد شیرازی به منظور ارتباط شیخیه با دعوی بابیه عنوان گردید، معذالک دو نکته بس ظریف در این مسئله، در رابطه با عقاید بهائیان مورد توجه است، که دقت بر آن حائز اهمیت است.

**نکته اول:** مدارک مذکور در خصوص درس خواندگی، بخوبی نشان می دهد که اهم مراجع رسمی بهائیان به طی مدارج تحصیلی علی محمد شیرازی اذعان و تصریح کرده اند و مسلم از این لحاظ و به گفته مرحوم عبدالحسین آیتی در کتاب: «کشف الحیل: (1)»

1. عبدالحسین آیتی، از مبلغان برجسته بهائیان بود و تحت نظر و علائق خاص عباس افندی کتاب: کواکب الدریه را در شرح تاریخ باب و بهاء نگاشت. ولی بعداً از بهائیت روی برگرداند و مسلمان شد، و کتابی به نام کشف الحیل بر رد بهائیت نگاشت که از اهم آثار ردیه بهائیت بشمار می رود.

«لاریب فیه و خود بهائیان هم تا این درجه اعتراف دارند(1)».

با این همه علی محمد شیرازی در کتاب: «صحیفه عدلیه» ضمن وصف حالات و مقامات خود می نویسد: «در اعجمین نشو و نما نمود و در این آثار حقه نزد احدی تعلیم نگرفته بل «امی صرف» بوده (2)»... و «عباس افندی» در کتاب: «خطابات مبارکه» جزماً می نویسد: «جمیع مظاهر الهیه چنین بوده اند، حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت باب و حضرت بهاءالله در هیچ مدرسه ای داخل نشدند (3)» (و در کتاب: «مفاوضات» می نگارد: «در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که حضرت ابدأ در هیچ مدرسه ای تحصیل نفرموده اند. و نزد کسی اکتساب علوم نکرده اند و جمیع اهل شیراز گواهی می دهند. با وجود این به منتهای فضل بغتاً در میان خلق ظاهر شده اند(4)».

فاضل مازندرانی که به چنین تناقضی صریح بین آثار علی محمد شیرازی خصوصاً وبهائیان عموماً توجه کرده است، سعی در تعبیر و تأویل جملات نموده و در شرح کلمه «امی» عذر بدتر از گناهی آورده، و اذعان می دارد: «چون تلمذ سید باب، به صغر سن در مکتب شیراز، نزد معلمی کامل، به وضع و مقدار در خور آن ایام «مسلم» در تاریخ و حضور چندی در محضر درس حاجی سید کاظم رشتی به کربلاء در ایام شباب نیز «مصرح» در «کلمات خودشان» است و آثار خطی به غایت زیبایشان در دسترس عموم می باشد؛ مرادشان از «امیت» این است که تحصیلات علمیه به ترتیب و تدرج، از مقدمات به درجات عالییه، به نوعی که معمول و متداول ایام بود، مانند شیخ احسانی و سید رشتی و علماء اصحابشان و غیر هم از علما نمودند و این را «به تشبیه» و «تقریب» به حال جد امجد اعلائی خود امیت گفتند(5)».

1 کتاب: کشف الحیل، ج ۱، ص ۱۸ .

2 صحیفه عدلیه، ص ۹ .

3 خطابات مبارکه، ص ۷ .

4 مفاوضات، ص ۱۹ .

5 ج ۱، صص ۱۹۱ - ۱۹۳ .

**نکته دوم:** علي محمد شیرازي، نه تنها براي آموختن مقدمات کتابت و قرائت و بعدها اکتساب معارف ديني، آنهم غالباً به شیوه شیخیه، اشتغال داشته است بلکه براي کسب مواهب معنوي، به انجام «رياضت» و ذکر و اوراد طريقه شیخیه روي آورده بود.

«شيخ احمد رحي» و «ميرزا آقا خان کرمانی» در اين خصوص تصريح کرده اند که علي محمد شیرازي در ایامي که هوای بوشهر بسیار گرم بوده و آب در کوزه می جوشیده است، از صبح تا شام بر بالای بام خانه می ایستاده و رو به آفتاب اوراد و اذکار می خوانده است (1). و تاریخ «نبیل زرندي» به تصدیق همین موضوع، تصريح می کند که: «حضرت باب غالب اوقات در شهر بوشهر به تجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز بالای بام تشریف می بردند و به نماز مشغول بودند آفتاب در نهایت حرارت می تابید... از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر به عبادت می پرداختند.

حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود به او توجه کرده با لسان قلب با نیر اعظم به رازونیا می پرداختند... مردم نادان و غافل چنان می پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند (2).

این مسئله نه تنها از نظر دو مأخذ بابی و بهائی مورد تأیید قرار گرفته بلکه مدارک موثق موجود غیربابی و بهائی در همان ایام، ریاضت کشی علي محمد شیرازي را متذکر شده اند.

مرحوم «رضا قلیخان هدایت» می نویسد: «روزها در آن آفتاب گرم که حدتی به شدت دارد سر برهنه ایستاده به دعوت عزائم عزیمت تسخیر شمس داشتی (3)». و «اعتضاد السلطنه» می نویسد: «گویند وقتی برای تهذیب و تکمیل نفس در ابوشهر بر بامها بر می آمد و در برابر آفتاب با سر برهنه می ایستاد و اوراد مجعوله می خواند (4)».

1. هشت بهشت، ص ۲۷۶.

2. تلخیص تاریخ نبیل زرندي، ص ۶۶.

3. «روضه الصفاي ناصري»، ج ۱، ص ۳۱۰.

4. «افتنه باب»، ص ۹.

تا آنجا که به تأیید آواره بهائی در کتاب «کواکب الدریه»، علي محمد شیرازي در بوشهر، به سبب همین گوشه گیری و بام نشینی و وردخواندن و ذکر گفتن به «سید ذکر» شهرت یافت. و از همان اوان به گردآوری و رونویسی مناجاتها و ادعیه اسلامی پرداخت و کم کم دعا نویس و مناجات پرداز شد (1).

ولي بهائیان چون یافتند، تأیید بر عمل ریاضت کشی علي محمد شیرازي مخالف دعوی امیت، و من جانب اللهی است در بعضی از آثار خود چنین موضوعی را انکار کردند. چنانچه «میرزا جانی کاشانی» در کتاب: «نقطه الکاف» نوشت: «... اینکه مشهور شده که آن جناب متحمل ریاضات می شدند یا آن که خدمت پیری و مرشدی نموده باشد افترای صرف و کذب محض است (2).

چنین انکاری، ناشی از آن بود که با توجه به ملاحظه آثار و عقاید علي محمد شیرازي اصرار علي محمد شیرازي را در تداوم تسخیر شمس و ریاضت در هوای گرم بوشهر دلیل خبط دماغ و علیلی مغزش دانسته و به گفته مرحوم «میرزا رضا قلیخان هدایت» چنین معلوم گردید که: «تأثیر حرارت شمس رطوبت دماغش را به کلیه زائل و به بروز شمساتش نائل ساخت (3).

**ب: دعوی بابیت**

فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار» ذیل کلمه «بقر» «به سوره بقره اشاره کرده و تصریح می کند که: «از مقام باب اعظم در اوائل اظهار مقامشان دو مجلد عربی در شرح تأویلی دو جزء از آن سوره صدور یافت(4).

آغاز کار نگارش تفسیر سوره بقره: «در شهر ذیقعد سال ۱۲۵۹ هـ ق، مقارن رحلت سید رشتی و در روزی شد که شب دوشنبش رویای مرموز مدل بر فوت سید و تجلیل

---

« . 1 کواکب الدریه» ج ۱، ص ۳۴

« . 2 نقطة الکاف»، ص ۱۰۹

« . 3 روضة الصفا - قاجاریه.»

4 ج ۲، ص ۶۳

مرکز علمیه اش در کربلا و انتقال آن به شیراز از مشرق انوار خود را مشاهده کردند و لاجرم شروع به افادات علمیه به عنوان تفسیر مذکور نمودند(1).

با توجه به اینکه شش ماه پس از مرگ سید کاظم رشتی (در شب 5 جمادی الاول ۱۲۶۰ هـ ق) علی محمد شیرازی دعوی خود را مبنی بر «بابیت» به ملا حسین بشرویه ئی، اظهار داشت، اقدام به انجام تفسیر سوره بقره که از اهم آثار مدعی بابیت بشمار می رود، فکر اظهار بابیت را بیش از یک سال قبل از اعلام به ملاحسین و درست در شرائطی که شاگردان سید کاظم هر یک به دنبال شناخت شیعه کامل و جانشینی سید کاظم، زمینه پدیدار شدن دعوی جدیدی را تدارک می دیدند، مورد توجه علی محمد شیرازی قرار داشت.

البته به گفته «ادوارد براون» در مقدمه ای که بر کتاب «نقطه الکاف» نگاشته است: «ادعای میرزا علی محمد شیرازی که وی باب و واسطه بین امام غایب و شیعیان است از نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت (2)» با این همه ملاحسین از علی محمد شیرازی درخواست دلیل می کند و علی محمد تفسیری بر سوره یوسف از زبان امام زمان حضرت حجة بن الحسن عسکری(علیه السلام) نگاشته و به ملاحسین ارائه می دهد.

آنچه در این تفسیر جلب توجه می کند، و در واقع مرتبط است با عقیده با بیان و بهائیان، اذعان به قائمیت حضرت حجة بن الحسن عسکری(علیه السلام) است. «اشراق خاوری» مبلغ و نویسنده بهائی در کتاب: «رحیق مختوم» به نقل از نسخه خطی تفسیر سوره یوسف، عبارات سرآغاز تفسیر را که مبین عقیده علی محمد شیرازی و از سوئی دیگر قبول تام ملاحسین بشرویه ئی است چنین ذکر می کند:

«الله قد قدر ان یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر أحسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علی عبده لیکون حجة الله من عند الذکر علی العالمین بلیغاً»...

همچنین علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب: «تفسیر سوره یوسف:»

---

1 همان.

« . 2 نقطة الکاف»، ص ۲۰

به قائمیت حضرت حجة بن الحسن عسکری(علیه السلام)، آشکارا اعتراف و اعتقاد خود را به وجود آن امام غائب ذکر کرده است. از آن جمله:

در سوره (۵۸) گویند: «یا سیدّ الأكبر ما أناشيء إلا و قد أقامتني قدرتك علي الأمر، ما ائکلتُ في شيء إلا عليك و ما اعتصمت في الأمر إلا إليك، و أنت الكافي بالحق و الله الحقّ من ورائك المحيط، یا بقیة الله قد أفديت بكل لك و رضيت السبّ في سبيلك و ما تمّيت إلا القتل في محبتك.

و در سوره (۵۹) گویند: «یا أهل الأرض تالله الحق إنّ هذا الكتاب قد ملأ الأرض و السموات بالكلمة الأكبر للحجة القائم المنتظر بالحق الأكبر و أنّ الله قد كان علي كلّ شيء شهيدا».

و در سوره (۶۰) گویند: «یا عبادالله إسمعوا نداء الحجة من حول الباب إنّ الله ربّي قد أوحى إلي أناقد أنزلنا هذا الكتاب علي عبدك ليكون علي العالمين علي الحق بالحق نذيرا و بشيرا».

و در سوره (۶۶) گویند: «و ما هو إلا عبدللحجة يدعو الناس لدين الله الخالص.»

و در سوره (۷۶) گویند: «قل أنّ الله فاطر السموات و الأرض من عند حجته القائم المنتظر و أنّه هو الحق و آتي أنا عبد من عباده قد أسخر الملك لدولته فأسلموا أمر الله.»

و در سوره (۸۶) گویند: «ويقول المشركون من أهل الكتاب ماكنت علي الأمر من عنده الامام حجة الله الحق قد كفي بالله شهيدا بيني و بينكم و أنّ الحجة شاهد عليّ بالحق الأكبر.»

و در سوره (۹۸) گویند: «اقتلوا المشركين و لا تذروا علي الأرض بالحق علي الحق من الكافرين دياراً، حتي ظهرت الأرض و من عليها لبقية الله المنتظر واعلموا لله الحمد علي سبيل الباب محمودا.»

و در سوره (۱۰۲) گویند: «قاتلوا المشركين كافة كما يردون الذكر كافة و طيبوا الارض للحجة(1)»...

و بر اساس همین دعوي است که فاضل مازندراني آن را به «نداء به عنوان بابیت

1. مراجعه شود به کتاب: «احسن القصص - تفسير سوره يوسف.»

مرتفع نمود (1) «تعبیر می کند. زیرا به نوشته علی محمد شیرازی این تفسیر «من عند محمد بن الحسن...» به سوي «عبده ليكون حجة الله.» است.

آثار اولیه علی محمد شیرازی، منطبق با مزاج شیخیه و مغایر با عقاید شیعه امامیه، مبنی بر دعوي بابیت بود، چنانچه در همان ایام در رساله: «صحیفه مخزونه» اعتراف می کند که: «ولقد اخرجها الحجة بقیة الله صاحب الزمان(علیه السلام)(إلي بابہ الذکر(2)).»

و به نقل از فاضل مازندراني در کتاب تفسیر سوره يوسف گفته بود:

«إعلموا یا أهل الأرض أنّ الله قد جعل مع الباب (خود آن حضرت) بابین من قبل (شیخ و سید) لیعلمکم أمره علي الحق بالحق من حوله علي الحق مشهودا و أنّ الله قد قدر لكم في الباب باباً (ملا حسین بشرویه) علي الإذن لیبلغکم إلي الباب بإذنه(3)».

ایضاً «اشراق خاوری» در کتاب: «محاضرات (4)» و «علی محمد فرهوش» در کتاب: «آئین باب (5)» نیز قطعاتی از نوشته علی محمد باب را به نام «رساله بین الحرمین (6)» که در پاسخ پرسشهای «میرزا محیط کرمانی» شیخی در همان آغاز سال دعوی بابیت (1260 هـ. ق.) نوشته است. نقل کرده اند که همگی در تأیید اعتقادات شیعه امامیه نسبت به غیبت و ظهور حضرت حجة بن الحسن عسکری (علیه السلام) است. از آنجمله می توانیم این جملات علی محمد شیرازی را در کتب مذکور بخوانیم:

«وإنه لكتاب قد نزل من لدن بقية الله امام حق قديم و أنه لأمام حيّ عظيم إئتني أنا عبد من بقية الله و أشهد بعد رسول الله في حكم الولاية و أشهد أن أسمائهم في كتاب الله علي و

---

1 کتاب: «اسرار الاثار»، ج 2، ص 11، تحت کلمه «باب».

2 رساله صحیفه مخزونه باب.

3 اسرار الاثار، ج 2، ص 11.

4 صص 670 - 730، کتاب محاضرات در دو جلد و شامل 1128 صفحه می باشد. اشراق خاوری در جریان نگارش جلد سوم کتاب محاضرات بود که در گذشت. مؤلف نمی داند که آیا این جلد از طرف بهائیان منتشر شده است یا نه؟

5 آئین باب، صص 14 - 15.

6 به استثنای نقل منتخباتی از رساله (بین الحرمین) در آثار بابیان و بهائیان، خوشبختانه تعدادی نسخه خطی از رساله مذکور در دسترس محققان مسلمان موجود است.

الحسن و الحسين و علي و محمد و جعفر و موسي و علي و محمد و علي و الحسن و محمد لمسطور. يا أيها الملأ أن اسمعوا حكم بقية الله من لدن عبده.»

مضامین مذکور را به نحوی صریح تر از علی محمد شیرازی در نامه ای که به «محمد شاه قاجار» در اوائل سال 1264 هـ. ق، از زندان ماکو نوشت، و «شوقی افندی» آن را در پاورقی کتاب: «مطالع الانوار (1)» و «اشراق خاوری» در کتاب «رحیق مختوم (2)» به آن تصریح کرده اند: چنین می خوانیم: «خدا را شاهد می گیرم به اینکه و حدایت او و نبوت او و ولایت خلفای رسول او ظاهر نمی شود مگر به مرآت چهارم. که پرتوی از سه مرآت قبلی است و خدا مرا از طینتی پاک آفریده و به این مقام رسانیده.» در این بیان علی محمد شیرازی، تعالیم شیخیه را در مورد مرآت چهارم یا رکن رابع بخوبی مشاهده می کنیم. سپس ادامه می دهند: «بجان خودم سوگند اگر اطاعت فرمان حجة الله که روح من و دیگر موجودات فدایش باد واجب نبود هر آینه ترا به این گفتار آگاه نمی ساختیم.»

و در همان زندان ماکو، رساله ای نگاشته است که «فاضل مازندرانی» در کتاب «ظهور الحق (3)» به آن تصریح و از جمله نقل می کند که علی محمد شیرازی نوشته است: «حيث أشار الحجة عليه السلام (في دعائه في شهر رجب المرجب: و بمقاماتک التي (4)»...

همچنین در پاسخ سؤالات یکی از پیروان خود، در زندان ماکو، به نقل از فاضل مازندرانی در کتاب: «ظهور الحق» می نویسد:

«وانّ ما کتب بانّ باب الإمام لابدّ ان یکون مرآته فهو حق لاریب فيه، كما انّ الامام هو مرآة الله جلّ جلاله و انّ ما کتب ان السید رحمة الله علیه ما ادعي حکم الذي انّ ادعیة و لذا لم یظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الأمر علیک

---

1. ص ۱۹۹

2. ج ۱، ص ۵۸۱

3. جزء سوم، صص ۱۳ - ۱۶

4. ممتن دعائي است مخصوص ماه رجب، که جناب «حسين بن روح» نائب سوم امام حجة بن الحسن عسکري(عليه السلام)، از ناحیه امام ضبط و نقل کرده است. مراجعه شود به «وقایع الايام» مرحوم حاج شيخ عباس قمي، باب یازدهم، و کتاب: «مفاتیح الجنان».

---

173

وسمعت قوله في كثير من الاوقات. وإياك و اسم العامرية إنني أخاف عليها من فم المتكلم. اما سمعت قوله في حق من يجتبي بعده بتلك الأشعار في كثير من الاوقات:

يا صغير السن يارطب البدن \*\*\* يا قريب العهد من شرب اللبن(1)»

با چنین تصریحی به بابیت سید کاظم رشتی و تمسک سید به شعر فوق از اشعار حلاج:

که علی محمد شیرازی آن را ملاک دعوی بابیت سید کاظم می داند و بواسطه تمثیل به آن، بابیت خود را اراده کرده است. مع ذلک کتب بابیان، مراد سید کاظم را از ذکر اشعار مذکور، علی محمد شیرازی تلقی کرده اند که بنا به آنچه گذشت خلاف صریح، گفته علی محمد شیرازی است. خاصه آنکه حلاج این اشعار را خطاب به حضرت حجة بن الحسن عسکري(عليه السلام) (در شرائطی از زمان اظهار داشته که حضرت بیش از ۵ سال از عمرش نگذشته بود. در حالیکه علی محمد شیرازی در آن ایام ۲۴ ساله بوده و این سن با تمثیل به شعر حلاج چه نسبت و سازشی دارد که «میرزا جانی کاشانی» می نویسد: «در بعضی از اشعار به سن آن سید عالم (اشاره) نموده اند که یا صغير السن(2)»...

بدین روال، و آنچه که مسلم است، علی محمد شیرازی از سال ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۴ هـ. ق، ادعای بابیت امام زمان حضرت حجة بن الحسن عسکري(عليه السلام) (را داشته است.

وی پس از اظهار دعوی بابیت به «ملاحسین بشرویه ئی» به زعم بهائیان (3) و به تصریح «نبیل زرندي»: آهنگ سفر حج نمود، و به حروف حی که همگی از شاگردان سید کاظم رشتی و بابیت او را گردن نهاده بودند، دستور داد که در غیاب وی، در نقاط گوناگون پراکنده شوند و در همه جا بدون بردن نام و نشان بگویند که باب موعود با برهان متین ظاهر شده است.

---

1. مراجعه شود به قسمت الف از فصل دوم.

« . 2. نفطة الكاف»، ص ۱۰۳

3. چنانچه در مباحث آتی ملاحظه خواهید فرمود، رفتن علی محمد شیرازی به مکه و حجاز، مورد تردید و به هر حال غیر قابل اثبات است از این جهت «به زعم» تعبیر شده است.

---

174

نکته قابل توجه این است که کتب تاریخ بهائیان ثبت کرده اند: علی محمد شیرازی در «مسجد الحرام» با «میرزا محیط کرمانی»، که او نیز از شیخیه و هوای دعوی را در سر می پروراند، روبرو گشته و رساله «بین الحرمین» را در پاسخ پرسش های «میرزا محیط کرمانی» مبنی بر اثبات مقام بابیت خود و رفع شبهات میرزا محیط نگاشته است که با توجه به بررسی و مطالعه نسخه خطی مندرجات آن رساله و یا مندرج در کتاب «محاضرات» اشراق خاوری بهائی و «اثین باب» علی محمد فر هوش بابی، بخوبی معلوم می شود که صریحاً و به نحوی بسیار روشن و واضح، علی محمد شیرازی در این رساله که ویژگی فکری و دعاوی وی را در سفر حج! و یا هر جای دیگر در سال ۱۲۶۰ - ۱۲۶۱ هـ.ق، نشان می دهد چیزی جز اثبات و مدح و اظهار ارادت به وجود حضرت قائم حجة بن الحسن عسکری(علیه السلام)، و دعوی بابیت خود چیز دیگری در بر نداشته است.

پس از سفر حج، در سال ۱۲۶۱ هـ.ق، علی محمد شیرازی وارد «بوشهر» و از آنجا ضمن نامه ای که به «ملاصادق خراسانی» که او نیز یکی مریدانش بشمار می رفت، خاطر نشان نمود که در اذان نماز جمعه، پس از ذکر شهادت ها، چنین بگوید: «اشهد أن علیاً قبل نبیل باب بقیة الله (I)»

1. همچنین ملا صادق را مأمور کرد که کتاب «تفسیر سوره یوسف» را در روی منبر بدین ترتیب بخواند که: «یا ایها الرجل صلّ فی المسجد الذی نزل الایات من ربک فیہ و ادرس بآیاتنا فیہ بالعدل لتکونن من الفائزین. قل امحوا کلّ الکتب و ادرسوا بین الناس بآیاتنا و اکتبوا ما نزل من یدی بالمداد الذهب لتکونن من المتقین».

«ملا صادق چنین کرد و بر اثر شورش و غوغایی که از این هرزه درائی و گستاخی برخاست او را گرفته تازیانه اش زدند و ریشش را سوزاندند و با قدوس (ملا محمد علی بار فروشی) و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را مهار در بینی کرده و رویشان را سیاه نموده در کوچه گرداندند و سپس آنان را از شهر بیرون کردند. در سعیدیه شیراز ایشان با سید باب که از حج برگشته بود ملاقات کردند. ملا صادق و قدوس از آنجا به قصد تبلیغ حاجی محمد کریم خان به کرمان رفتند» در «تاریخ نوجهانگیر میرزا» (می نویسد: «از جناب علامی فهمی مجتهد العصر و الزمانی میرزا محمد جعفر تویسرکانی مسموع شد که در حین زیارت عتبات عالیات جمعی از مریدان او را دیدم که نقش نگین ایشان این بود که «لااله الا الله علی محمد نائب الله» ص 297 مراجعه شود به کتاب: «فتنه باب»، قسمت توضیحات آقای عبدالحسین نوائی ص ۲۳۳»

ملا صادق در اذان نماز جمعه شیراز، به چنین کاری مبادرت میورزد و از این روی، به اعتراض و خشم مسلمانان دامن زد.

حکومت شیراز در آن ایام، با «نظام الدوله حسین خان آجودان باشی» بود.

ملا صادق، توسط حاکم شیراز دستگیر شد. تا هیاهوی اعتراض آمیز مردم شیراز فروکش کند. ولی ملا صادق در بازجویی که از او بعمل آمد گناه عمل انجام شده را به گردن علی محمد شیرازی انداخت و خود از این مخمصه نجات یافت.

«نظام الدوله» علی محمد شیرازی را از بوشهر به شیراز احضار کرد.

### پ) انکار بابیت

«نبیل زرنندی» در ذکر وقایع حیات علی محمد شیرازی تأیید و تصریح کرده است که او پس از آنکه به دستور نظام الدوله، از بوشهر به شیراز آمد، در مجلسی با حضور «امام جمعه» و حاکم شیراز، مورد بازخواست و بازجویی قرار گرفت.

در کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندی (1)» چنین عنوان شده است که در آغاز مجلس میان نظام الدوله و علی محمد شیرازی گفتگوی تند ریخ داد (2). و تصریح می کند که

1ص ۱۳۸

2. مرحوم «اعتضاد السلطنه» در خصوص مذاکرات نظام الدوله و علی محمد شیرازی می نویسد: «نظام الدوله روزی مجلسی ترتیب داد و امر به احضار باب نمود. پس با او از در مهربانی و رأفت در آمده و گفت بر من روشن شد که سخن تو صدق است و طریقت تو پسندیده و در خواب دیدم که تو بر من وارد شدی و سرانگشت به پای من مالیدی و مرا بیدار کردی و گفتی: «ای حسین خان در جبین تو نور ایمان مشاهده کرده ام و از این جاست که فرستادگان ترا هلاک نساختم، بر خیز و طریق حق گیر.» میرزا علی محمد باب این سخنان را باور داشت و گفت: تو به خواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خود بودم که به بالین تو آمدم و چنان کردم. حسین خان در نهایت خضوع دست او را بوسه زد و گفت: جان و مال در قدم تو ریزم و این توپخانه و سرباز که اکنون در شیراز در اطاعت من است به حکم تو کوچ دهم و با دشمنان تو جنگ نمایم.

باب در جواب گفت: چون با من از در مطاوعت و متابعت بیرون شدی و جهان را مسخر کردم سلطنت دنیا را به تو خواهم داد. حسین خان گفت: من سلطنت نمی خواهم، همه آروزی من آن است که در رکاب تو شهید شوم و پادشاهی جاودان بدست آورم.

بالجمله چون حسین خان خاطر باب را از دهشت و انقلاب آسوده داشت، مجلس دیگر بیاراست و علمای بلد را جمع کرد. باب را گفت: حجت خویش را بر این مردم تمام باید کرد. آنگاه که علما طریق تو گیرند کار عامه سهل باشد.

پس میرزا علی محمد با دل قوی به مجلس علما در آمد و سید یحیی که از مریدان باب بود نیز حاضر گشت. چون آغاز سخن کردند، بی ترس و بیم، باب سر برداشت و گفت: چگونه شما از اطاعت من بیرون می روید و متابعت مرا فرض نمی شمارید؟ از آن پیغمبر که شریعت آن دارید، در میان شما جز قرآن معجزه ای باقی نمانده و اینک قرآن من فصیح تر از قرآن شما و نیکوتر از آن است و دین من ناسخ دین پیغمبر شماست. بی آنکه تیغ ها انگیخته گردد و خون شما، ریخته شود حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طریق خلاف و نفاق مسپارید.

چون سخن بدین جا رسید، علمای مجلس به همان قراری که با حسین خان گذاشته بودند، با او جوابی نگفتند. حسین خان گفت: خوب گفتی، بهتر آن است که مذهب خود را بنویسی تا هر کس خواهد بدان بنگرد و بگردد. پس قلم بگرفت و سطرپی چند بنوشت. علمای مجلس عبارت او را از قانون عربیت بیرون یافتند. حسین خان گفت: با این که هنوز لفظی چند را نتوانی تلفیق کرد، این چه ترهات است که خود را بر خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) (فضیلت دهی و ترهات خود را بر کلمات خدای تعالی تفضیل نهی و حکم داد تا او را چوب زیاد زدند. زبان به توبه و انابه گشود فریاد بر آورد و بر خود دشنامی چند داد و اظهار نادانی و پشیمانی کرد. آنگاه حکم داد تا صورت او را سیاه کردند و به مسجدی که شیخ ابوتراب به جماعت نماز می گذاشت بردند تا دست و پای او را بوسید. مراجعه شود به کتاب «فتنه باب» ص ۱۵

176

حسین خان: «به یکی از فرشتان امر کرد سیلی سختی به صورت حضرت باب بزنند. این سیلی به قدری شدید بود که عمامه هیکل مبارک بر زمین افتاد.» «شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز» که در مجلس حاضر بود حسین خان را به این گونه رفتار سرزنش نمود و فرمان داد عمامه را بر سر باب گذاشتند.»

«امام جمعه شیراز»، پس از آنکه به میانجیگری برخاست و رفع عصبانیت ها نمود، از علی محمد شیرازی درباره ادعای بابیت پرسش کرد.



«نبیل زرندي» مي نويسد: علي محمد شيرازي در پاسخ سؤال امام جمعه شيراز گفت: «من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بين امام غائب و مردم هستم. امام جمعه گفت: کافي است (1).» و قرار گذارده شد، روز بعد، علي محمد شيرازي در «مسجد وکیل». و در حضور مردم شيراز، عقیده خود را در مورد دعوائی که به او نسبت مي دهند،

---

« . 1 تخليص تاريخ نبيل زرندي»، ص ۱۳۸

علناً به اطلاع مردم برساند(1).

«نبیل زرندي» تصريح مي کند که: روز جمعه، علي محمد شيرازي بر فراز منبر رفت و چنين گفت:

«لعنت خدا بر کسي که مرا وکیل امام غائب بدانند.»

«لعنت خدا بر کسي که مرا باب امام بدانند.»

«لعنت خدا بر کسي که بگويد من منکر و حدانيت خدا هستم.»

«لعنت خدا بر کسي که مرا منکر نبوت حضرت رسول بدانند.»

«لعنت خدا بر کسي که مرا منکر انبياي الهي بدانند.»

«لعنت خدا بر کسي که مرا منکر امامت اميرالمؤمنين و ساير ائمه بدانند(2).»

علي محمد شيرازي در ابلاغيه اي (معروف به دعاي «الف») که پس از جريان «مسجد وکیل» در سال ۱۲۶۱ هـ ق، نگاشت و منتشر ساخت، و بعدها «فاضل مازندراني» متن آن را در کتاب: «اسرار الآثار» ضمن تصريح به اينکه: «اين ابلاغيه از آثار علي محمد شيرازي در مقابل اعتراض و افتراي معاندین نشر داده اند (3).» ثبت کرد که در تأييد مجدد «لعنت کردن» علي محمد شيرازي در قبال امر بابيت سندي است که در آن مناقشه نيست:

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله خلق السموات و الارض بأمره... اللهم ائني أشهدك الان... و بانك لتعلم أنك قد خلقت الكل بمشيئتک و هي أول كلمة أمنت بك... اللهم ثبت فؤادي في حَبِّك فاني ما ادعيت في شأن إلا طاعتك ولا أرجو أحدا سواك... ولا اعتقد في شأن إلا بما نزلت في القرآن علي حبيبيك محمد رسول الله وخاتم النبيين من ولاية أئمة العدل وأتباعهم والافتداء بأثارهم والبرائة من أعدائهم و الذين يشكون في فضلهم وائک لتعلم يا الهي بان لأوليائک

---

1. مرحوم رضا قليخان هدايت در اين مورد مي نويسد: «روي او را (علي محمد شيرازي) سياه کرده و به مسجد وکیل بردند و او اظهار توبه و انابه کرد و بر خود لعن نمود و پاي جناب فضائل مآب شيخ ابوتراب امام جماعت را بوسيده و استغفار کرد.» روضة الصفا - ناصري ج ۱۰، ص ۳۱۱

« . 2 تخليص تاريخ نبيل زرندي»، ص ۱۴۱

« . 3 اسرار الآثار خصوصي»، ج ۱، ص ۱۷۹

في كل شأن كانوا حفاظاً لدينهم و أوعية لحكمهم عبادك الذين فرضت طاعتهم و محبتهم... واثك قد تفضلت علي... من حقائق العلوم ما كان شأنك عند العطاء و الإجابة للمؤمنين بشأن الآيات و الدعوات... بل ان كل حق ينزل من عندك اذك تطلق عليه كلمة الوحي بما نزلت في القرآن حيث قلت و قولك الحق و أوحينا موسي و من معه أجمعين و مثل ما أوحيت الي أم موسي ثم إلي النحل... و ما أنا ادعيت كلمة الوحي... و قالوا انه ادعي الولاية و اختيها قتلهم الله بما افتروا ما ادعيت ولا نطق إلا العبودية... الذين يعتقدون في الأئمة دون العبودية و ينسبون الي شيعتهم دون ذلك فجزائهم كان نار جهنم. ان بعض الناس قد افتروا علي كلمة البابية المنصوصة و ادعوا الرؤية لنفسي لعنهم الله بما افتروا ماكان لبقية الله صاحب الزمان بعد الأبواب الأربعة باب منصوص و لانائب مخصوص و من ادعي الرؤية بدون بيينة فرض علي الكل بان يكذبوه و يقتلوه اللهم اني اشهدك بانني ما ادعيت رؤية حجتك الحق ولا بابية نفسه بنص من قبل وائي لو نسبت إلي نفسي كلمة البابية ما قصدت إلا ذكر كلمة الخير، حيث قد قرئت في حديث أئمة العدل بان المؤمن لا يوصف... و أشهد أنه قد اتبع وحيك وبلغ رسالاتك و عرج بجسمه إلي السماء وجاهد في سبيل محبتك حتي فاز بوجهك و أشهد أن حلاله إلي يوم القيامة، ولم ينسخ شريعته ولم يبدل منهاجه، و من زاد حرفاً أو نقص شيئاً من شريعته فيخرج في الحين من طاعتك، و أن الوحي بمثل ما نزل عليه قد انقطع من بعده من عندك و إن كتابه مهيمن علي كل الكتب... و حجتك الحي الذي وجوده يبقي كل الخلق و يذكره بذكره كل الموجودات أن تحفظ غيبته و تقرب أيامه.. قالوا بأنه ادعي الربوبية و اعتقد بأن علياً عبدك و وصي نبيك كان خالق الأشياء و رازقهم، و أنكروا معراج الجسماني و حشر الجسد. اني فسبحانك سبحانك اني بريء من الذين يعتقدون بتلك الاحكام الباطلة و إن ذكر كلمة اخري ارادما ذكر الصادق حجتك في دعائه حيث قال وقوله الحق و عرج روحه الي السماء و أشهد أن اليوم كان حجتك محمد بن الحسن صلواتك عليه و علي من اتبعه.. و أشهد أن بعد الابواب اربعة ليس له باب قد ورد في الحديث. و أن له

في أيام غيبته علماء مستحفظين.. و أشهد أن طاعتهم فرض و موتهم عدل و من أنكر أحداً منهم فقد كفر و كان من الخاسرين(1)».

عباس افندي در کتاب: «مقاله شخصی سیاح» کوشش کرده است، به نحوی اعترافات مذکور علی محمد شیرازی را در ابلاغیه الف، مبني بر انکار بابیت، قلب کند. و در هاله ای از آن و ارونه مطلب، توجیهی مغشوش القا کند.

در صفحه (۳) کتاب مذکور می نویسد: «آغاز گفتار نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمه بابیت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگوار می هستم که هنوز در پس پرده غیبت است و دارنده کمالات بی حصر و حدّ به اراده او متحرک و به حیل و الایش متمسک و در نخستین کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده در جمیع مواضع آن خطابهایی به آن شخص غائب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استعداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبارات است:

یا بقیة الله قد فديت بكلي لك ورضيت السب في سبيلك و ما تمنيت إلا القتل في محبتك و كفي بالله العليّ معتنصماً قديماً».

و در صفحه (۷) از کتاب مذکور درباره انکار بابیت در مسجد وکیل شیراز می نویسد: «روزی او را در مسجد احضار و اصرار و اجبار بر انکار نمودند. بر سر منبر نوعی تکلم نمود که سبب سکونت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید و همچو گمان بود که مدعی وساطت فیض از حضرت صاحب الزمان(علیه السلام) است. بعد معلوم و واضح شد که مقصودش بابیت مدینه دیگر است و وساطت فیوضات از شخصی دیگر که اوصاف و نعوتش در کتاب و صحائف خویش مضمّر».

بر این اساس، علی محمد شیرازی از مدینه دیگری که به عقیده عباس افندی و بهائیان میرزا حسینعلی بهاء، مدعی موعود و ظهور بعد از علی محمد شیرازی می باشد مقام بابیت داشته نه از حضرت حجة بن الحسن عسکری!

---

« 1 اسرار الاثار خصوصي»، ج ۱، ص ۱۷۹

در حالی که تفصیل و اضمحلت، و اظهر من الشمس است که علی محمد شیرازی در تفسیر سوره یوسف، تفسیر سوره بقره، تفسیر سوره کوثر، رساله بین الحرمین، و ابلاغیه الف، خطابش به امام قائم حضرت محمد بن الحسن عسکری (یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب) علیه السلام (است). و فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الاثار» در مورد خصوصیت مشترک آثار اولیه علی محمد شیرازی صریحاً و کاملاً بر خلاف لفظ و قلم عباس افندی می نویسد: «بقیة الله» از القاب امام دوازدهم اثنی عشریة قرار گرفت و در آثار اولیه نقطه البیان آمده مکرر ذکر یافت قوله: «انّی أنا عبد من بقیة الله الخ.»

و در صحیفه بین الحرمین است قوله: «أن اسمعوا حکم بقیة الله الخ» و در صحیفه مخزونه است قوله: «ولقد اخرجها بقیة الله صاحب الزمان) علیه السلام (ای بابہ الذکر(1)).»

و در صفحه (۷۰) کتاب مذکور، «فاضل مازندرانی»، پس از ذکر اقوال مختلفه باب در آثار اولیه، جزماً نتیجه می گیرد که: «مراد از بقیة الله در آثار اولیه نقطه البیان همان مقام امامت و مهدویت موعوده منتظره سریه بود که در ایام بابیت او را موافقت و تأیید می نمود.»

از این روی فاضل مازندرانی، مبلغ مشهور بهائیان، بر خلاف عباس افندی، که با چنان تعبیرات و اروانه، سعی در رفع تناقض دعوت و انکار بابیت کرده، «تقیه» را کلید چنین بن بست در عقاید علی محمد شیرازی در نظر آورده و با تأیید و قبول اینکه آثار اولیه باب تماماً در مورد دعوی بابیت از جانب حضرت محمد بن الحسن عسکری است، پس از ذکر متن «ابلاغیه الف» می نویسد: «در این ابلاغیه که در سال دوم اظهار امر و بحبوحه تقیه و ایام اکتفا به اظهار مقام علم، محض فرو نشانندن مقاومت و معاندت ملاها صادر فرمودند(2).»

چنین تعبیری از اظهار و انکار بابیت، نه تنها خلاف نظریه عباس افندی است، بلکه تمسک به تقیه را در غیر محل آن و بر خلاف نصوص کتاب «ایقان» حسینعلی میرزا مبنی بر «استقامت در امر» به کار برده است.

---

« 1 اسرار الاثار»، ج ۲، ص ۱۶۸

2 همان، ص ۱۸۲

حسینعلی میرزا در اثبات حقانیت دعاوی علی محمد شیرازی، به دلیل استقامت اشاره کرده و می نویسد: «و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلایل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این، قیام بر آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند(1)»...

و در خصوص «تقیه»، به اجمال به ذکر این بیان علی محمد شیرازی، اکتفا می‌کنیم که: «واحد من التقیة و راقب فی التقیة الاثري لنفسک خوفاً ولو کنت فی تلک الارض(2)»...

بهر حال آنچه که مسلم است، دعوی بابت علی محمد شیرازی، و سپس انکار دعوی است. با این همه وی در برخورد با جامعه مسلمانان، به انکار بابت و هر نوع ادعائی و جهت حفظ مریدان خود به ترویج دعوی بابت مبادرت ورزید (3). و از این جهت، آثار و شیوه های رفتاری او، باب هر نوع سوء ظنی را در تحلیل نهائی شخصیت و آثار وی گشود.

با چنین زمینه ای و در حالی که زیر نظر حاکم فارس مورد مراقبت قرار داشت بنا به تأیید «آواره» در کتاب: «کواکب الدریه» و عباس افندی در کتاب مقاله شخصی سیاح، به درخواست سید یحیی دارابی تفسیر بر سوره کوثر نگاشت، که چنانچه متذکر شدیم از یک سوی به اثبات امامت و حیات و غیبت و طول عمر حضرت حجة بن الحسن (عسکری) علیه السلام (پرداخته و از سوی دیگر به نیابت و بابت غیر منصوصه خود، قلم فرسائی ها نموده است. تا اینکه بنا به تصریح آواره به نقل از نامه ای که علی محمد شیرازی به میرزا آقاسی نگاشته است: «در نیمه دوم سال ۱۲۶۲ هـ ق ترسان و گریزان عازم اصفهان گردید و بین راه نامه ای به معتمد الدوله منوچهر خان گرجی (4) حاکم اصفهان نگاشت و از او

---

« . 1 ایقان»، ص ۱۷۹، مسئله استقامت را در قسمت ۵ / ب از فصل پنجم به تفصیل مورد بررسی قرار داده ایم.

« . 2 اسرار الاثار» ج ۳، ص ۱۶۹

« . 3 کواکب الدریه»، ج ۱، ص ۵۲

« . 4 همان، ج ۱، ص ۱۰۴

خواست تا برایش منزلی مهیا کند(1)».

ولی به گفته مرحوم میرزا قلیخان هدایت در کتاب: «روضه الصفا» و مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب فتنه باب: «معتمد الدوله منوچهر خان گرجی که در آن وقت حکومت اصفهان داشت، گمان کرد که شاید میرزا علی محمد یکی از بزرگان دین باشد... خواست او را ببیند. چند نفر سوار فرستاد که اگر توانند او را از بند رها کنند و پنهانی به اصفهان رسانند. وقتی سوارهای معتمد الدوله به فارس رسیدند که در آن بلاد ناخوشی و با، شدت داشت و مردم آشفته خاطر بودند بی زحمت باب را برداشتند و به اصفهان آوردند(2)».

معتمد الدوله به گفته میرزا جانی کاشانی در کتاب: «نقطه الکاف»: «به مقتضای حکمت به امام جمعه اصفهان پیغام نمود، که مدعی باب امام(علیه السلام) تشریف آورده، آدم بفرست به خدمت ایشان و وعده بخواهید تا به منزل شما تشریف فرما شوند. سرکار امام نیز چنان نمود(3)».

معتمد الدوله به تأیید شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع» ارمنی نژاد و نامسلمان بود (4) و به گفته عباس افندی از علی محمد شیرازی سؤال از نبوت خاصه نمود (5) و علی محمد «جوابی در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم شد» که به تصریح شوقی افندی پس از نگارش آن تحت تأثیر واقع شده به دیانت اسلام گرویده (6). و به روایت نبیل زرندي: به صدای بلند اعتراف نمود که تا آن زمان به دین اسلام ایمان قلبی نداشته است(7)».

عباس افندی می نویسد: «معتمد امر فرمود که جمیع علماء جمع شوند و در یک

1. شرح حال معتمد الدوله، منوچهر خان گرجي... مراجعه شود به كتاب: دوم، فصل دوم.

2. فتنه باب، ص ۱۷ .

3. نفطة الكاف، ص ۱۱۶ .

4. ج ۱، ص ۱۱۰ .

5. كتاب مقاله شخصي سياح، ص ۱۴ .

6. قرن بدیع، ج ۱، ص ۱۰ .

7. تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۱۹۳ .

محضر با او مناظره نمایند و سؤال و جواب عیناً بدون تحریف به وساطت کاتب مخصوص خویش ثبت شود تا به طهران ارسال شود و آن چه امر و اراده پادشاهی بر آن قرار گیرد مجری شود(1).»

ولي مؤلفان بابي و بهائي چنين وانمود کرده اند که: «علما این قضیه را و هن شریعت شمرده نپذیرفتند (2).»... و به گفته آواره: «عدم پذیرفتن علماء بدین خاطر بود که: در صورت غلبه جامعه دیانت را از مجاب ساختن جوانی عامی فخری نیست و در صورت مجاب شدن و هنی بزرگ روی خواهد داد(3).»

با این همه در مجلس معتمد الدوله، امام جمعه و آقا محمد مهدی فرزند مرحوم حاجی ابراهیم کلباسی و میرزا حسن فرزند مرحوم ملا علی نوری شرکت کردند.

معتمد الدوله می خواست با تشکیل مجلسی و با شرکت اکثر علمای متشخص اصفهان، گفتگویی را میان علی محمد شیرازی و علمای اعلام به راه اندازد و از این طریق موقعیت علی محمد شیرازی را به نحوی تثبیت و در صورت امکان فضل و کمال علی محمد را به مهر علمای اصفهان مهور ساخته و به تصریح عباس افندی: «به طهران ارسال شود.» ولی با عدم شرکت جماعت علما این کار میسر نشد و فتنه ای را که می رفت به دست علی محمد شیرازی و قدرت سیاسی و نظامی معتمد الدوله که مسلم حسن نظر خاص وی به علی محمد شیرازی و ظن نظر او به اسلام و علمای اصفهان معلوم همگان شده بود و به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه «معتمد الدوله با او متحد بود، تخریب حال او نمی نمود (4)» برپا نگردید و به این دید اگر جمله عباس افندی را از نظر بگذرانیم البته بیان صحیحی خواهد بود که: «علما این قضیه را و هن شریعت شمرده نپذیرفتند(5).»

با وجود این شرکت سه مجتهد و حکیم مذکور، حداقل مجالی بود برای دستیابی به

1. مقاله شخصي سياح، ص ۱۴ .

2. همان، ص ۱۴ .

3. کواکب الدریه، ج ۱، ص ۷۳ .

4. فتنه باب، ص ۲۰ .

5. مقاله شخصي سياح، ص ۱۴ .

موقعیتی کم. ولی سرآغاز دستیابی به موقعیت های بیشتر.

میرزا جانی کاشانی می نویسد: «آقا محمد مهدی بن مرحوم حاجی کلباسی و میرزا حسن بن مرحوم ملا علی نوری حضور داشتند. هر یک مسئله ای سؤال نمودند در علم توحید و حکمت... جواب شافی و کافی دادند (1). در حالی که عباس افندی تصریح نمی کند که علی محمد شیرازی در برابر پاسخ های دو حکیم مذکور، جواب شافی و کافی داده اند. آنچه که ایشان در کتاب مقاله شخصی سیاح آورده اند این است که: «مجلس به سؤال بعضی مسائل از فن اصول و توضیح و تشریح اقوال ملاصدرا منتهی شد و چون نتیجه ای از این مجلس به جهة حاکم حاصل نشد» (2)... بر این اساس اگر جواب سوالات کافی و شافی بود، مجلس بی نتیجه نمی ماند.

اتفاقاً آواره تصریح کرده است که مناظره آقا محمد مهدی کلباسی و آقا میرزا حسن نوری من غیر رسم بود (3). و آنچه که در این مذاکره من غیر رسم مطرح شده است به نقل از «اعتضاد السلطنه» وقایع نگار ایام ناصری، چنین بوده است:

«باب به مجلس در آمده اول مرتبه آقا محمد مهدی آغاز سخن کرد و باب را گفت که: آن مردم که طریق شریعت سپرند، بیرون از دو فرقه نباشند، یا مسائل شرعیه خویش را از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرمایند و اگر نه، مقلد مجتهدی باشند».

باب در جواب گفت: «که من تقلید کسی نکرده ام و نیز هر کس باطن خویش عمل کند حرام دانم».

«آقا محمد مهدی گفت: امروز باب علم مسدود است و حجت خدای غائب باشد. بی آنکه امام وقت حاضر شود و مسائل حقه را از زبان وی بشنوی چگونه به مطلبی به گرویی و به راستی عمل نمائی؟ با من بگویی این علم از کجا اندوختی و این یقین از کجا آموختی؟»

«باب در جواب گفت: «تو متعلم و کودک ابجد خوانی. مرا مقام ذکر و فواد است.»

1. نقطة الکاف، ص ۱۱۷

2. مقاله شخصی سیاح، ص ۱۵

3. کواکب الدریه، ج ۱، ص ۷۳

ترا نرسد که با من محاجه نمائی».

«چون مناقشه ایشان به این جا رسید، آقا محمد مهدی خاموش شد و میرزا حسن که در فنون حکمت خاصه در مؤلفات ملا صدرا مسلط بود به سخن درآمده به وی گفت: «بدین سخن که گفتی تأمل کن. ما در اصطلاح خویش از برای ذکر و فواد مقامی نهاده ایم که هر کس بدانجا رسد به تمام اشیاء همراه باشد و هیچ شیئی از وی غائب نماند و هیچ نباشد که نداند. آیا تو نیز مقام ذکر و فواد را چنین شناخته ای و احاطت وجود شما بر اشیاء چنین است؟ میرزا علی محمد بی لغزش خاطر و لکنت زبان گفت: چنین است، می خواهی بپرسی».

«میرزا حسن گفت: از معجزات انبیا و ائمه هدی یکی طی الارض است. بگویی تا بدانیم که زمین چگونه در نوردد. مثلاً حضرت جواد(علیه السلام) قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت. مسافتی که از طوس تا مدینه بود به کجا شد؟ آیا زمین میان این دو شهر فرو رفت یا مدینه به طوس متصل گردید؟ چون امام(علیه السلام) به طوس رفت دیگر باره زمین بر آمد و این نتواند بود. چه بسیار شهرها از مدینه تا طوس باشد، پس

همه باید خسف شود و جانداران همه تباہ شوند و اگر گوئی زمینها با هم متراکم شدند و تداخل کردند این نیز ممکن نخواهد شد. چه بسیار شهرها باید محو شود و مدینه به طوس منتقل شود و حال آنکه هیچ قطعه ای از زمین دگرگون نشده و از جای خود جنبش نکرد

و اگر گوئی: امام طبران نموده و از مدینه تا طوس با جسم بشری رفت. این نیز با براهین محکم راست نیاید و همچنان بگویی که چگونه امیر المؤمنین (علیه السلام) در یک شب و یک حین در چهل خانه مهمان شد؟ اگر گوئی علی نبود و صورتی نمود نپذیرم. زیرا که خدای و رسول دروغ نگویند. علی (علیه السلام) (شعبده نکند. و اگر به راستی او بود چگونه بود؟ و همچنان در خبر است که آسمانها در زمان سلطان جابر به سرعت سایر باشد و در روزگار ائمه هدی بطیء سیر دارد. اول آنکه از برای آسمان دو سیر چگونه تواند بود؟ دیگر آنکه سلاطین بنی امیه و بنی عباس با ائمه معاصر بودند. پس باید آسمان را بطیء سیر و سرعت سیر در یک زمان باشد. این سر را نیز مکشوف دار.

باب در جواب گفت: اگر خواهی این مشکلات را شفاهاً بگویم و اگر نه بنویسم.

میرزا حسن گفت: مختار هستید. باب قلم و کاغذ برداشت به نوشتن مشغول شد. در آن هنگام شام حاضر کردند. او سطرې چند بنگاشت، میرزا حسن برداشته و نگاه کرد و گفت: گویا خطبه ای عنوان کرده ای و حمدی و وردی آورده ای و مناجات به درگاه قاضی الحاجات نموده ای و به مطلب، خود را هیچ آشنا نکرده ای. سخن در اینجا ناتمام مانده هر یک از دایره جمع به جایی رفتند(1)».

انجام چنین مذاکره و مهمانی را هم از زبان عباس افندی خواندیم و دانستیم که: «نتیجه ای از این مجلس به جهت حاکم حاصل نشد. حکم شدید و فتوای قوی علمای اعلام را مجری نگشت(2)».

علمای اصفهان، از حمایت روزافزون معتمدالدوله و اعمال و نیات وی که می خواست به وسیله علی محمد شیرازی یک سری اقدامات ضد شیعی و ضد علمای اصفهان به راه اندازد. و در این راه علی محمد شیرازی از هر نوع همکاری دریغ نداشت، نامه ای به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت نگاشته خواستار رفع توطئه ای شدند که زیر پوشش اسلام، گاهی بابت، زمانی توبه و انکار دعوی بابت در حال نضج گرفتن بود.

حاجی میرزا آقاسی با توجه به کسب اطلاعات مربوط به مریدان علی محمد شیرازی در دیگر مناطق و عقایدی که از جانب آنان منتشر شده و بررسی آثار علی محمد شیرازی در ۱۱ محرم ۱۲۶۲ هـ ق نامه ای در پاسخ اعتراض علمای اصفهان نگاشت و در آن چنین خاطر نشان ساخت:

«خدمت علمای اعلام و فضیلتی ذوی العزّ و الإحترام مصدع می شود که در باب شخص شیرازی که خود را باب و نایب امام نامیده نوشته بودند که چون ضالّ مضلّ

۱. [فتنه باب، ص ۱۸]

۲. مقاله شخصی سیاح، ص ۱۵

در همین ایام ملا محمد هراتی که از مریدان باب بود، رساله فروغ عدلیه علی محمد شیرازی را از عربی به فارسی ترجمه می کرد و این به اجازه علی محمد شیرازی بود. ولی کار خود را به انجام نرسانیده خوف شدید بر او مستولی گشت و از علی محمد شیرازی کناره گرفت، زیرا احساس کرد که علی محمد شیرازی کاملاً بر خلاف اسلام طی طریق می کند. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۱۹۲

است، بر حسب مقتضیات دین و دولت لازم است مورد سیاست اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت شاهنشاه اسلام پناه روح العالمین فداه شود تا آینده را عبرتی باشد. آن دیوانه جاهل جاعل دعوی نیابت نکرده بلکه دعوت نبوت کرده زیرا که از روی کمال نادانی و سخافت رأی، در مقابل با آنکه آیه شریفه: «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» دلالت دارد که مقابله یک سوره اقصر محال است. کتابی از مزخرفات جمع کرده و قرآن نامیده و حال آنکه «لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (1)» چه رسد به قرآن آن نادان که بجای که بعضی مثلاً کاف، هاء، جیم، دال، نوشته و بدین نمط، مزخرفات و اباطیل ترتیب داده، بلی حقیقت احوال او را من بهتر می دانم که چون اکثر این «طایفه شیخی» را مداومت به چرس و بنگ است، جمیع گفته ها و کرده های او از روی نشأه حشیش است که آن بد کیش به این خیالات باطل افتاده و من فکری که برای سیاست او کرده ام این است که او را به ماکو فرستم که در قلعه ماکو حبس مؤبد باشد. اما کسانی که به او گرویده اند و متابعت کرده اند مقصرند، شما چند نفر از تابعین او را پیدا کرده به من نشان بدهید تا آنها مورد تنبیه و سیاست شوند. باقی ایام فضل و افاضت مستدام باد(2)».

معتمد الدوله، علی محمد شیرازی را: «با جمعی سواران خاص خویش از اصفهان به خارج فرستاد و چون به مورچه خوار رسیدند به پنهان امر رجوع به اصفهان فرمود و در خلوت سرپوشیده خویش مأمون و مأوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان نفیسی از باب مطلع نبودند(3)».

پس از چند ماه، معتمد الدوله درگذشت و گرگین خان برادرزاده وی حاکم اصفهان شد و جریان عدم اجرای دستور مرکز بوسیله معتمد الدوله را به اطلاع میرزا آقاسی رسانده حاضر نشد علی محمد شیرازی را در اصفهان نگه دارد.

1. اسراء: ۸۸

2. این نامه از کتاب «امیر کبیر و ایران» آورده شده و از تاریخ آن پیداست که پیش از مرگ معتمد الدوله (که در ربیع الاولی آن سال درگذشت) بوده. می توان پنداشت که نامه رسیده ولی معتمد الدوله از فرستادن باب خودداری کرده تا پس از مرگ او برادرزاده اش فرستاد. بهائیگری، نوشته احمد کسروی.

3. مقاله شخصی سیاح، ص ۱۶

از این رو گرگین خان علی محمد شیرازی را به دست مأمورین دولتی داد و باب در معیت سربازان شاهسون به ریاست بابابیک بیات ماکوئی از راه کاشان به طرف تهران گسیل شد. در کاشان حاجی میرزا جانی مؤلف کتاب معروف «نقطه الکاف» (به زعم ادوارد براون!) با دادن صد تومان رشوه باب را شب به خانه مهمان کرد. فردا صبح دوباره به راه افتادند تا نزدیک قصبه گلین آمدند. از آنجا سید اجازه ورود به طهران خواست ولی محمد شاه به دستور حاجی اجازه نداد و به باب نامه ای نوشت که مختصراً این است: «چون موکب همایون در جناح حرکت از طهران است و ملاقات بطور شایسته ممکن نه، شما به ماکو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت کنید و به دعاگوئی دولت قاهره مشغول شوید و مقرر داشتیم که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون از سفر برگردیم شما را مخصوص خواهیم خواست».

محمد بیک چا پارچی که مأمور بردن باب به ماکو بود دستور داشت که او را از خارج شهرها به ماکو برساند. او هم به همین جهت نگذاشت که باب از داخل قزوین و زنجان عبور کند. بالاخره باب را به ماکو رساند و در همین ماکو یا به قول سید باب «ارض باسط» است که بیان فارسی و عربی نوشته شده. از شعبان 1263 تا جمادی الاولی ۱۲۶۴ باب در ماکو بود. ولی چون مریدان او کتباً یا شخصاً با او مراد داشتند، وی را به قلعه «چهریق» که باب آن را به تطبیق عددی ابجدی «جبل شدید» نامیده بردند. از این تاریخ تا هنگام قتل شعبان 1266 وی در چهریق محبوس بود. (مگر حین محاکمه در تبریز) و تنها کسی که همیشه با او بود آقا سید حسین یزدی کاتب بود(1).



### فصل سوم: قائمیت زمينه من يظهره الله

#### الف) شناخت قائم

در جوامع حدیث شیعه و معارف منقول و معقول تشیع، عقیده به ختم امامت، با یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب (علیه السلام) یکی از اصول مسلم و از ضروریات ایمان به امامت اصل پنجم از اصول دینانت است.

ثقة الاسلام کلینی در کتاب: «الاصول من الکافی» شیخ صدوق در کتاب: «إكمال الدين، علل الشرايع، معاني الأخبار، خصال، أمالي، عيون اخبار الرضا»، شیخ ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی، در کتابهای: «الغیبة»، مختصر مصباح و مصباح المتهد، أمالی»، سید بن طاووس، در کتابهای: «اقبال، طرائف، فرج المهموم في معرفة الحلال و الحرام من النجوم، ربيع الألباب، مصباح الزائر، كشف اليقين»، شیخ طبرسی در کتابهای: «احتجاج، مجمع البيان، اعلام الوری»، محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب: «الغیبة»، شیخ مفید در کتاب: «اختصاص» و «الإرشاد»، بهاء الدین اربلی موصلي در کتاب: «كشف الغمة». شهید اول در کتاب: «دروس»، شلمغانی در کتاب: «الغیبة» ابن قولویه در کتاب: «کامل الزیارة»، محمد بن حسن صفار در کتاب: «بصائر الدرجات» قطب الدین راوندی در کتاب: «خرايج» سید علی بن عبدالحمید در کتاب: «الأنوار المضیئة» از طریق ذکر احادیث و شرح و بررسی آنها صریح و روشن، آشکار می سازند که در عقیده مذهب شیعه امامیه، امام دوازدهم: نامش: محمد (علیه السلام)، کنیه اش: ابوالقاسم و مادرش: نرجس

خاتون، پدرش امام حسن عسکری (۸ ربیع الثاني ۲۳۲ - ۸ ربیع الاول ۲۶۰ هـ ق) متولد (۱۵ شعبان سال ۲۵۵ هـ ق) نوه امام هادی (۱۵ ذی حجه ۲۱۲ - ۳ رجب 254 هـ ق) سومین فرزند امام محمد تقی الجواد (۱۰ رجب ۱۹۵ - آخر ذی القعدة 220 هـ ق) چهارمین فرزند امام علی بن موسی الرضا (۱۱ ذی القعدة ۱۴۸ - آخر صفر ۲۰۳ هـ ق) پنجمین فرزند امام موسی کاظم (۷ صفر ۱۲۸ - ۲۵ رجب ۱۸۳ هـ ق) ششمین فرزند امام جعفر صادق (۱۷ ربیع الاول ۸۳ - ۲۵ شوال ۱۴۸ هـ ق) هفتمین فرزند امام محمد باقر (۱ رجب ۵۷ - ۷ ذیحجه ۱۱۴ هـ ق) هشتمین فرزند امام علی بن حسین زین العابدین (۵ شعبان ۳۸ - ۱۲ محرم ۹۵ هـ ق) نهمین فرزند امام حسین (۳ شعبان ۱۰۴ محرم ۶۱ هـ ق) یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب (صلی الله علیه و آله 13) (رجب، 30 سال بعد از عام الفیل - ۲۱ رمضان ۴۰ هـ ق) که تا سال ۳۳۱ هـ ق در غیبت صغری بسر می برده و در این ایام توسط عثمان بن سعید عمروی ابو جعفر محمد بن عثمان - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی - ابوالحسن علی بن محمد سمري. نواب منصوص و خاص وی با شیعیان در ارتباط بوده تا اینکه غیبت کبری وی از سال ۳۳۱ هـ ق آغاز گردید و او همچنان پس از غیبت کبری زنده و شیعیان در انتظار ظهور وی بوده تا مجری عدل الهی در زمین گردد.

این است شناخت و معرفت شخصی «قائم آل محمد» علیه السلام: «مهدی»، «مهدی موعود»، «صاحب الزمان»، «صاحب الامر»، «خلف الصالح»، «حجت»، «حجة الله»، «امام غائب»، «امام منتظر»، «امام اثني عشر»، «حضرت حجة بن الحسن العسکری» علیه السلام (، در معارف معقول و منقول تشیع و لا غیر (1).

چنین شناختی از امام دوازدهم، که مسلم روایات و مراجع اصلی عقیده شیعی است در مواضع متعدد در مورد تأیید و تصدیق علی محمد شیرازی و بعدها دیگر مدعیان ازلیت و بهائیت قرار گرفته است.

مدارکی که چنین اعترافی را بیان می دارد ذیلاً به استحضار می رساند:

. [بنا به تحقیق آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی در کتاب: منتخب الأثر، در خصوص معرفی امام دوازدهم شیعه به گونه مذکور حدوداً ۱۵۸۲ حدیث صحیح، در جوامع حدیث شیعه موجود است.

1- علی محمد شیرازی در کتاب: صحیفه عدلیه (1) می نویسد: «ثالث معرفت ابواب است و در این مقام فرض است بر مکلف، اقرار به وصایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نماید...»

رابع معرفت امامت است و در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند.. الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان و الفاطمة الصدیقة صلوات الله علیهم اجمعین. و این شمس عظمت و نجوم عزت در هر شأن قائم مقام رسول الله (صلی الله علیه و آله) بوده اند.»

در صفحه ۳۸ کتاب مذکور، تصریح مجدد می کند که: «دعائی که در باب خامس ذکر می شود، جامع جمیع مراتب اعتقاد است که بعد از قرانت آن عمل به اصول دین خود نموده کافی است این دعا کل را در مقام اعتقاد.»

در باب خامس، علی محمد شیرازی متن دعای مذکور را که به گفته ایشان جامع جمیع مراتب اعتقاد است چنین می نگارد:

«وأشهد الأوصیاء (محمد) صلی الله علیه و آله (بعده علی ثم بعد العلی الحسن ثم بعد الحسن الحسین ثم بعد الحسین علی ثم بعد علی محمد ثم بعد محمد جعفر ثم بعد جعفر موسی ثم بعد موسی علی ثم بعد علی محمد ثم بعد محمد علی ثم بعد علی الحسن ثم بعد الحسن صاحب العصر حجّک وبقیتک... وأشهد أن قائمهم صلواتک علیه حجّک امامی الحق».

2- در کتاب: «تفسیر سوره یوسف (2)» و نقل آن در کتاب «رحیق مختوم (3)» تألیف اشراق خاوری، علی محمد شیرازی صریحاً ادعا کرده است که تفسیر مذکور را از ناحیه حضرت قائم (علیه السلام) آورده است!

. 2 تفسیر سوره یوسف - احسن القصص، علی محمد شیرازی.

. 3 در تشریح: لون قرن، ج ۱، ص ۲۲.

«الله قد قدر أن يخرج ذلك الكتاب في تفسير أحسن القصص من عند محمد بن حسن بن علي بن محمد بن علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب علي عبده ليكون حجة الله من عند الذكر علي العالمين بليغاً.»

3- در كتاب: «دلائل سبعة» علي محمد شيرازي دعاي افتتاح را از حضرت قائم عليه السلام (با سر آغازي چنين نقل مي كند: و از آن جمله است كلام خود آن حضرت در دعاي شبهاي ماه مبارك رمضان:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَالْقَائِمَ بِدِينِكَ.»

4- در كتاب تفسير سوره بقره علي محمد شيرازي به نقل از كتاب اسرار الآثار (1) فاضل مازندراني چنين تصريح مي كند:

«ولقد قال الحسن أبو الحجة في تفسيره لهذه الآية...»

وايضاً در تفسير مذکور، ذیل آیه "وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ" (2) "مي نويسد:

«والمغرب القائم محمد بن الحسن صاحب العصر» و ذیل آیه: "أُولَئِكَ عَلَيَّ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ" "مي نگارد: «والايمان بما انزل الله في ولاية علي و الحسن و الحسين... و علي و الحسن و محمد الغائب المنتظر.»

5- در كتاب: «تفسير سوره كوثر (3)» (كه آن را به درخواست «يحيي دارابي» نوشته است، علي محمد شيرازي مي نويسد:

«فلاشك في وجود امام القائم الغالب المستور... و أنّ المنكرين من المسلمين ساقطون أقوالهم عن درجة الإعتبار، وأمّا المسلمون الموصول من فرقة الإثني عشرية فقد ثبت عندهم يوم ولادته.»

و در مطلع ۱۴ از قسمت دوم، تفسير مذکور حديثي را از حضرت قائم چنين نقل

1. ج ۲، ص ۱۱ .

2. بقره: ۱۱۵ .

3. ص ۵۶ .

مي كند: في ذكر ما قال بقية الله عليه السلام (لعلي بن ابراهيم: «أنا المهدي، أنا قائم الزمان، أنا الذي أملاها عدلا كما ملأت ظلماً وجوراً.»

و سپس اذعان مي دارد كه: «واعرف أنه خَلَفُ صالح كُتبي بأبي القائم وأنه القائم بأمر الله... ولا أحب أن أذكر اسمه إلا بما قال الإمام عليه السلام: (م ح م د)»...

در مطلع چهارم از قسمت دوم تفسير مذکور، علي محمد شيرازي حديثي را از امام حسن بن علي عليه السلام ( مورد تأييد قرار مي دهد كه آن حضرت به اعتراض مردم نسبت به انجام قرارداد صلح با معاويه فرمود:

«أما علمتم أنه مأمناً أحدٌ إلا و يقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه إلا القائم، الذي يصلي روح الله عيسى بن مريم) عليه السلام (خلفه، فإن الله عزوجل يُخفي ولادته، و يغيب شخصه، لئلا يكون لأحد في عنقه بيعة إذا خرج. ذلك التاسع من ولد أخي الحسين بن سيده الإمام، يطيل الله عمره في غيبته، ثم يظهره بقدرته في صورة شابّ دون أربعين سنة، ذلك ليعلم أنّ الله علي كل شيء قدير(1)».

6- در کتاب: «قسمتي از الواح(2)»، دستخطي از علي محمد شيرازي عيناً: گراور شده است كه مبین نگارش آن در آخرین روزهاي سال ۱۲۶۴ هـ ق مي باشد. در اين نوشته علي محمد شيرازي تصريح مي كند:

«وأنّ محمداً عيدك ورسولك قد أرسلته الي العالمين بشيراً، وأشهد أنّ علياً و فاطمة و الحسن و الحسين و علياً و محمداً و جعفرأ و موسى و علياً و الحسن و محمداً صلوات الله عليهم اوليانك في كلّ شأن.»

7- جابرين عبدالله انصاري، در ذكر حديث لوح كه آن را ثقة الاسلام كليني در كتاب كافي و شيخ طوسي در كتاب: الغيبة و شيخ صدوق در كتاب: كمال الدين از حضرت امام جعفر صادق) عليه السلام (به روايت ابي بصير ثبت کرده اند و شيخ احمد احسائي در كتاب: شرح الزياره(3)

« . 1 كمال الدين»، ص ۳۱۶، منتخب الأثر ص ۲۰۶

2 ص ۱۵ .

3 ص ۵۷، با تفاوتهايي با كافي، الغيبة و كمال الدين.

ضمن شرح اوصياء پیامبر خدا، و اینکه ائمه دين دوازده نفرند، مورد تأييد و صحت آن را مورد تصديق قرار داده است. يكي از موارد مسلم شناخت قائم) عليه السلام (از نظر منابع معتبر عقايد اماميه اثني عشري مي باشد.

#### متن حديث:

«عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام (قال: قال أبي جابر بن عبدالله الأنصاري: أن لي إليك حاجة فمتي يخفّ عليك أن أخلوبك فأسئلك عنها؟ فقال له جابر: أي الأوقات أحبته. فخلي به في بعض الأيام فقال له: يا جابر أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة بنت رسول الله) صلي الله عليه وآله (و ما أخبرتك به أمي أنه في ذلك اللوح مكتوب، فقال جابر: أشهد بالله أنني دخلت علي أمك فاطمة في حياة رسول الله) صلي الله عليه وآله (فهتنتها بولادة الحسين) عليه السلام (فرأيت في يدها لوحاً أخضر، فظننت أنه من زمرد، و رأيت فيه كتاباً أبيض شبه لون الشمس فقلت لها: بأبي أنت و أمي يا بنت رسول الله) صلي الله عليه وآله (ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح هدهد الله إلي رسوله، فيه اسم أبي و اسم بعلي و اسم ابني و اسم الأوصياء من ولدي، و أعطانيه أبي لبثتني بذلك، قال جابر: فسئلتها أن تدفعه إليّ لأنظر مافيه، فدفعته إليّ، فسررت به سروراً عظيماً: فقلت: يا سيّدة النساء هل تأذني أن أكتب نسخته؟ فقالت: افعل، فأخذته و نسخته عندي، فقال أبي) عليه السلام (يا جابر، فهل لك أن تعرضه عليّ؟ فقال: نعم، فمشي أبي إلي منزل جابر، فأخرج صحيفة من رق، فقال: يا جابر أنظر في كتابك لأقرئه عليك، فنظر جابر في نسخته فقرأه أبي فما خالف حرف حرفاً، فقال جابر: فأشهد بالله أنني هكذا رأيته في اللوح مكتوباً.»

#### بسم الله الرحمن الرحيم

«هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيّه و نوره و سفيره و حجابيه و دليله، نزل به الروح الأمين من عند ربّ العالمين: يا محمد عظم أسمائي،

واشكر نعماني و لاتجدد آلائي، ابي انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارين، و مديل المظلومين و ديان يوم الدين، ابي انا الله لا اله الا انا فمن رجا غيري فضل او خاف غير عدلي عذبه عذاباً لا اعدبه احداً من العالمين، فاي اي فاعبد، و علي فتوكل، ابي لم ابعث نبياً فاكملت ايامه، و انقضت مدته، الا جعلت له وصياً، و ابي فضلتك علي الانبياء و فضلت وصيك علي الاوصياء و اكرمتك بشليك و سبليك الحسن و الحسين، فجعلت حسناً معدن علمي بعد انقضاء مدة ابيه، و جعلت حسيناً خازن وحيي، و اكرمته بالشهادة، و ختمت له بالسعادة، فهو افضل من استشهد، و ارفع الشهداء درجته اليك جعلت كلمتي التامة معه و حجتي البالغة اليك عنده، بعترته ائيب و اعاقب. اولهم علي سيد العابدين و زين اوليائي الماضين، و ابنه شبيه جده المحمود محمد الباقر لعلمي، و المعدن لحكمتي، سيهلك المرتابون في جعفر، الراذ عليه كالراد علي، حق القول مني لاکرم من ثوي جعفر و لاسرته في اشياعه و انصاره، اتحبت بعد موسي فتنة عمياء حندس، لأن خيط فرضي لا ينقطع و حجتي لا تخفي، و ان اوليائي يسقون بالكأس الأوفي، من جحد منهم واحداً فقد جحد نعمتي، و من غير الآية من كتابي فقد افتري علي، و بل للمفترين الجاحدين عند انقضاء موسي عبدي و حبيبي و خيرتي علي و لتي و ناصر، و من اضع عليه اعباء النبوة و امتحنه الإضلاع بها، تقتله عفریت مستكبر، يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح الي جنب سر خلقي، حق القول مني لاسرته بمحمد ابنه و خليفته من بعده و وارث علمه، فهو معدن علمي و موضع سرّي و حجتي علي خلقي، لا يؤمن عبد به الا جعلت الجنة مثواه، و شقته في سبعين من اهل بيته، كلهم قد استوجبوا النار، و اتمت بالسعادة لابنه علي و لتي و ناصر و الشاهد في خلقي و أميني علي وحيي اخرج منه الداعي الي سبيلي و الخازن لعلمي،

الحسن، و اكمل ذلك بابنه محمد رحمة للعالمين، عليه بهاء موسي و كمال عيسي و صبر أيوب، فتذل اوليائي في زمانه، و تنهادي رؤسهم كما تنهادي رؤس الترك و الديلم فيقتلون و يجرقون و يكونون خائفين و مرعوبين و جليلين، و تصبغ الأرض من دمانهم، و يفسو الويل و الرنة في نسانهم، اولئك اوليائي حقاً، بهم ادفع كل فتنة عمياء حندس، و بهم اكشف الزلازل، و ادفع الاصر و الاغلال، اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون.»

«از ابي بصير، از حضرت صادق(عليه السلام) (روایت شده است که: پدرم امام محمد باقر) عليه السلام (به جابر بن عبدالله انصاري فرمود: مرا به تو حاجتي است، هر وقت بر تو سنگین نباشد با تو خلوت کنم، و از تو بپرسم، جابر گفت: هر وقت میل داری، پس روزی با جابر خلوت کرد، و فرمود: مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه) عليها السلام (دیدي، و آنچه او به تو خبر داد، که در آن لوح نوشته، پس جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من داخل شدم به خانه فاطمه، زمانی که پیغمبر زنده بود، پس او را برای تولد حسین) عليه السلام (شاد باش گفتم، پس در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و در آن نوشته سفید رنگی دیدم مانند رنگ آفتاب، گفتم: پدر و مادرم به قربانت ای دختر پیغمبر، این لوح چیست؟ گفت: این لوح را خدا به پیغمبرش هدیه فرستاده، که در آن نام پدرم و شوهرم و دو فرزندم و اوصیائی که از اولاد من هستند می باشد، پس به من عطا فرمود پدرم که مرا به آن مژده دهد، پس از او خواستم که به من دهد که در آن نگاه کنم، پس به من داد و از این مرحمت فراوان خرسند شدم، پس عرض کردم: آیا اجازه می دهی که نسخه ای از آن بنویسم؟ فرمود: بنویس، پس گرفتم نسخه آن را و اکنون نزد من است. پدرم فرمود: ای جابر آیا می شود به من نشان دهی؟ عرض کرد: آری، پس پدرم با او به منزلش رفت. جابر صحیفه ای از پوست بیرون آورد. پدرم فرمود: تو نگاه کن تا من بخوانم، در نسخه خودش نگاه می کرد، پدرم از بر می خواند، یک حرف کم و زیاد نبود، جابر گفت: خدا گواه است همین طور در لوح نوشته دیدم.»

### بسم الله الرحمن الرحيم

«این کتابی است از خدای عزیز حکیم، برای محمد پیغمبر خدا و نور و سفیر و حجاب و دلیل او، فرود آورد آن را روح الامین از نزد پروردگار عالمیان ای محمد، بزرگ بدان نامه ایم را، و سپاس گو نعمت هایم را، و انکار نکن بخشش هایم را، من خدائیم که جز من خدائی نیست، هر کس که امید به غیر فضل من داشته باشد، یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ کس را نکرده باشم، پس مرا پرستش کن و به من توکل

دار، من نفرستادم پیغمبري را مگر اینکه پس از کمال روزگار، و گذشتن مدتش، وصيي براي او قرار دادم و من ترا بر همه پیغمبران برتري دادم و علي وصي ترا بر اوليائي آنها، و تو را گرامي داشتم به دو فرزند زاده ات حسن و حسين، پس قرار دادم حسن را معدن علم خودم بعد از پدرش، و حسين را خزينه دار وحي خود گردانيدم و او را گرامي داشتم به شهادت و زندگيش را با سعادت به آخر رسانيدم، پس او افضل از همه شهدا و بلند مرتبه است. قرار دادم کلمه نامه خودم را با او، حجت بالغه من به سوي تو نزد او است. به عترت او ثواب و عقاب به نيکوکار و بدکار دهم، اول از عترت او علي سيد عابدين است و زينت اوليائي گذشته من است و فرزند او شبیه جدش پیغمبر محمد شکافنده علم من است. و معدن حکمت، هلاک شوند آنان که درباره جعفر به شک افتند، آنکه او را رد کرد مرا رد کرده است. درست مي گويم که جايگاه جعفر را گرامي خواهم داشت و او را خوشحال کنم در شيعه و يارانش، انتخاب مي کنم پس از او موسي را که در زمان او فتنه عمياء تاريخ است، زيرا رشته فرض من بريده نمي شود و حجت پنهان نمي ماند و اوليائي من از جام اوفيا مي نوشند، هر کس يکي از آنها را انکار کند انکار نعمت من کرده و کسي که تغيير دهد يک آيه از کتابم را بر من افترا زده و اي به افترا زندگان، پس از گذشتن موسي بنده و حبيب و برگزيده ام علي است، که ولي و ناصر من است و کسي است که اعباء نبوت را بر او مي گذارم و به آن آزمائشش مي کنم، او را عفریت و گردنکشي مي کشد و در شهري که بنده شايسته اي ساخته است دفن مي شود، نزد بدترين خلق من، (مقصود هارون است که حضرت رضا) عليه السلام (قبرش آنجا است) درست مي گويم که او را خوشحال مي کنم به محمد فرزند و خليفه

بعد از او و وارث علمش، پس از او معدن علم و جايگاه سر من است و حجت است بر خلقم، آن کس که به او ايمان آورد بهشت جايگاه اوست و در هفتاد تن از کسانش که سزاوار آتشند شفاعتش را مي پذيرم و به سعادت ختم مي کنم براي فرزند او علي، ولي و ناصر من است، و شاهد در خلقم و امين و حيم، و از او بيرون آرم، آن کس که دعوت کننده به سوي من و خازن علم من است: حسن و کامل مي کنم آن را به فرزند او محمد که رحمت است بر جهانيان: محمد فرزند حسن داراي نورانيت موسي و کمال عيسي و صبر ايوب است. دوستان من در زمان او دليل مي شوند و سرهانشان را مانند سرهاي ترک و ديلم به هديه مي فرستند. کشته مي شوند و آنها را مي سوزانند، آنها ترسناک و خائفند، زمين از خونشان رنگين و ناله و واويلا در زانانشان آشکار مي شود.

آنهايند دوستان حقيقي من بواسطه آنها فتنه تاريخ را دفع مي کنم و لرزشها را بر مي دارم و بارها و زنجيرهاي سنگين را دور مي کنم بر آنها است درود و رحمت پروردگارشان و آنها هدايت شدگانند.»

علي محمد شيرازي حقيقت و صحت حديث مذکور را در کتاب: «دلائل سبعة(1)» مورد تأييد قرار داده و تصريح مي کند که: «و از آن جمله حديث لوح فاطمه است که در کتب حديث مسطور است - الي ان قال: - و اکمل ذلک بابنه» م ح م د «رحمة للعالمين عليه کمال موسي و بهاء عيسي و صبر ايوب و بذل اوليائه في زمانه...» و در رساله اي که علي محمد شيرازي در انتقاد از حاج کریم خان کرمانی نوشته و فاضل مازندرانی عباراتی از آن را در کتاب «ظهور الحق (2)» مورد استناد قرار داده، چنین تأکید مي کند: «و من اشاره مي نمايم به صحيفه اي که شيخ احمد احسائي در شرح الزياره خود ذیل عبارت «اوصياء رسول الله» نگاشته و آن معروف به حديث لوح فاطمه است و آن را جابربن عبدالله انصاري روايت کرده بدین صورت... و اکمل ذلک بابنه محمد رحمة لعالمين عليه کمال موسي و بهاء عيسي و صبر ايوب فتدّل أوليائي في زمانه...»

از سوي ديگر سرشناسان بابيه مانند «شيخ احمد روي» و «ميرزا آقا خان کرمانی» در کتاب هشت بهشت (1) و ميرزا جاني کاشاني! در کتاب: نقطه الکاف (2) به اصالت حديث مذکور اعتراف کامل و جامع شده است.

از سوي ديگر ميرزا حسينعلي در کتاب ايقان (3) حديث لوح را چنين مورد تأييد قرار داده: «چنانچه در کافي در حديث جابردر لوح فاطمه در وصف قائم مي فرمايد: عليه کمال موسي و بهاء عيسي و صبر ايوب فيذل أوليائه في زمانه و...»

و تأکيد مجدد شوقي افندي در کتاب قرن بديع (4) مبني بر اينکه: «مدلول حديث جابر که در تفسير کافي راجع به علائم و اشارات ظهور قائم مذکور و مي فرمايد يذل أوليائه في زمانه و... و حضرت بهاء الله صحت آن را در کتاب مستطاب ايقان تأييد فرموده اند» مي تواند مؤيد بهائيان بشمار آيد، تا آنجا که ميرزا ابوالفضل گلپايگاني در کتاب: فرائد (5) قلم را از حديث لوح فراتر برده، و پس از ذکر حديث مي نويسد: حديث لوح فاطمه از احاديث معتبر منقوله قدسيه است که شيخ کليبي رحمة الله عليه کتاب کافي را به ذکر اين حديث مزين داشته.»

و به همين روال، مي توان به تصريحات «اسلمنت» در کتاب: بهاء الله و عصر جديد (6) و ميرزا محمد افشار در صفحه 99 کتاب: بحر العرفان (7) مراجعه نمود.

8- عباس افندي در شرح باب 12 از رؤيائي يوحنا (8) که در آن بيان شده است: علامتي عظيم در آسمان ظاهر شد زني که آفتاب را در بر دارد و ماه زير پاهایش و بر

1. ص 202

2. ص 236

3. ص 190

4. ج 1، ص 306

5. ص 129

6. ص 21

7. اين کتاب از منابع استدلالی بهائيان است.

8. صحيح تر: مکاشفه يوحناي رسول، مي باشد که از جمله رسالات و آخرين رساله عهد جديد، مسيحيت است. مراجعه شود به کتاب «عهد جديد» مکاشفه يوحناي رسول، 369 - 421

سرش تاجي از دوازده ستاره است، مي نويسد: اين زن آن عروس است که شريعة الله است که بر حضرت محمد نازل شد و آفتاب و ماه که در بر و زير قدم دارد دو دولت است که در ظل آن شريعت است: دولت فرس و دولت عثماني: زيرا علامت دولت فرس آفتاب است و علامت دولت عثماني هلال است که ماه است اين آفتاب و ماه رمز از دو دولت است که در ظل شريعة الله است و بعد مي فرمايد که بر سرش تاجي از دوازده ستاره است و اين دوازده ستاره عبارت از دوازده ائمه است که مروج شريعت محمديه بودند و مربيان ملت که

مانند ستاره در افق هدایت می درخشیدند بعد می فرماید: و آبستن بوده از درد زه و عذاب زائیدن فریاد بر می آورد. یعنی این شریعت در مشکلات عظیمه افتد و زحمات و مشقات عظیمه کشد تا ولدی کامل از این شریعت حاصل گردد. یعنی ظهور و بعد موعود که ولدی کامل است در آغوش این شریعت که مانند مادر است پرورش یابد و مقصود از این ولد حضرت اعلی و نقطه اولی است که فی الحقیقه زاده شریعت محمدیه بود یعنی حقیقت مقدسه که طفل و نتیجه شریعه الله که مادر است و موعود آن شریعت است (1)....

بر این اساس:

1- منظور از زن آبستن: شریعت مقدسه است.

2- منظور از آفتاب و ماه: دو دولت ایران و عثمانی است.

3- منظور از دوازه ستاره: دوازه امام شیعه.

4- منظور از فرزند زائید از آن زن: علی محمد شیرازی است.

بدین جهت، و با توجه به تصریح عباس افندی در کتاب «مکاتیب (2)» مبنی بر اینکه: «دوازه اکلیل دوازه امامند که مانند حواریین تأیید دین الله نمودند و ولد مولود جمال معبود است.» مسلم می شود که از نظر گاه عباس افندی، علی محمد شیرازی، نه جزء دوازه امام بوده و نه امام دوازه هم است، بلکه ولد موعود آن زن آبستن (شریعه الله)

---

1 [مفاوضات، صص ۵۳، ۵۴، پژوهندگان توجه می فرمایند که زعمای بهائیت چگونه نصوص مقدسه ادیان را تفسیر و تأویل می کنند!]

2 ج ۳، ص ۴۰۶ .

201

می باشد که بر خلاف روش ائمه دوازه گانه به ترویج اسلام مبادرت نورزید، و شریعت و دیانت جدیدی را ضمن نسخ اسلام ارائه نمود!

### ب) غیبت قائم

پس از مرگ ابوالحسن علی بن محمد سمیری چهارمین نایب امام محمد بن الحسن عسکری (علیه السلام)، و انسداد باب نیابت خاصه بنا به نص صریح آخرین توفیق مبارکه، در سال ۳۳۱ هجری قمری، غیبت کبرای مهدی امام اثنی عشر (علیه السلام)، آغاز گردید.

اعتقاد به غیبت کبرای امام با همان کیفیت جهانی، اساس انتظار ظهور منجی اسلام و بشریت در مذهب تشیع است.

چنین پذیرشی، اساسی ترین منابع اصلی روایت و اصول عقاید شیعه را در قلمرو غیبت قائم (علیه السلام)، متوجه دو مسئله مهم یعنی: حکمت غیبت، و چگونگی طول عمر امام در طول غیبت، نموده است. که جهت دستیابی به شناخت تفصیلی آن، لازم است به منابع مذکور در بحث شناخت قائم (علیه السلام) مراجعه گردد.

آنچه در این وادی، مورد نظر مؤلف می باشد، بررسی و آشنائی با موضع آثار بهائیت در قبال پذیرش های مسلم شیعه و روایات متواتر شیعه می باشد.



کتاب بهائیان در قبال مسئله: غیبت قائم علیه السلام، نواب اربعه در غیبت صغری، تحقق غیبت کبری از سال ۳۳۱ هـ. ق، امام حیّ در ایام غیبت از موضعی مشخص و روشن برخوردار است، که لازم است ذیلاً بی هیچ دخل و تصرفی به قسمتی از تصریحات مسلم ز عمای بابی و بهائی که مبین عقایدشان است، اشاره کنیم:

علی محمد شیرازی در کتاب: صحیفه عدلیه (1) می‌نگارد: «و بعد از آنکه اهل دین به اول سنه بلوغ رسیده، غیبت از برای حجت خود امر فرموده و خلایق را، حتم به اتباع حجت خود فرموده...» و در صفحه ۲۸ کتاب مذکور تصریح می‌کند: «و امروز به اراده بقیة الله امام عصر (علیه السلام) است وجود حکما وقع علیه اسم الشیء...»

---

1ص ۶

202

در کتاب اسرار الآثار (1) فاضل مازندرانی از تفسیر سوره کوثر علی محمد شیرازی چنین می‌خوانیم:

«فاعرف إنّ له کان غیبان باذن الله، و قد حضر ما بین طلعتہ خلق و لایعلم عدّتهم إلا من شاء الله و إنّ فی الغیبة الصغری له وکلاء معتمدون و نواب مقربون و إنّ مدّتها قضت فی سبعین سنة و أربعة و عدّة أيام معدودة، و إنّ فی تلك أيام نوابه - روجی فداه - عثمان بن سعید العمري، و ابنه ابي جعفر محمد بن عثمان، و الشیخ المعتمد به الشیخ أبو القاسم الحسین بن روح، ثم علی بن محمد السمری و إثم كانوا فی غیبتہ الصغری محال الأمر و مواقع النهی.»

پس بدان که محققاً برای او (مهدی) علیه السلام (به اذن خدا دو غیبت بود و در این غیبت ها گروهی مردم به حضورش بار یافتند و تعداد آنان را جز کسی که خدا خواهد نمی‌داند و همانا در ایام غیبت صغری برای او وکلای مورد اعتماد و نوابی مقرب بودند و مدت غیبت صغری هفتاد و چهار سال و چند روز طول کشید و به درستی که در این ایام، نواب امام که روح فدایش باد عثمان بن سعید عمري و پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان و شیخ مورد اعتماد؛ ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمد سمری بودند و همانا این اشخاص در غیبت صغری امام، مقام امر و نهی شیعه را داشتند.)

در ابلاغیه الف (2) علی محمد شیرازی تصریح می‌کند:

«وَأشهد أنّ بعد الأبواب الأربعة ليس له باب قد ورد في الحديث وإنّ له في أيام غیبتہ علماء مستحفظین، و أشهد أنّ طاعتهم فرض و مودّتهم عدل، و من أنکر أحداً منهم فقد كفر وکان من الخاسرین.»

و شهادت می‌دهم که بعد از ابواب چهارگانه برای امام زمان نایب و باب دیگری نیست چنانکه در حدیث وارد است... و همانا در ایام غیبت او علمائی هستند که نگهبان

---

1ج ۲، ص ۷

2. مندرج در کتاب: اسرار الآثار خصوصی، صص ۱۸۱ - ۱۸۲

203

دینند... شهادت می‌دهم که طاعت و پیروی ایشان واجب است و دوستی آنها طریقۀ میانۀ و اعتدال می‌باشد و هر کس یکی از ایشان را منکر شود پس کافر شده و از مردم زیانکار خواهد بود.

و در جای دیگر از همین «ابلاغیه» می‌نویسد:

«وَحَجَّتْكَ الْحَيِّ الَّذِي وَجُودُهُ بِيَقِي كُلَّ الْخَلْقِ، وَ يَذْكُرُهُ بِذِكْرِهِ كُلَّ الْمَوْجُودَاتِ أَنْ تَحْفَظَ غَيْبَتَهُ وَ تَقْرَبَ أَيَّامَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْيَوْمَ كَانَ حَجَّتَكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلِيٌّ مِنْ اتَّبَعِهِ.»

خدایا حجت زنده خودت را که به وجودش همه آفریدگان برقرارند و به یادش همه متذکرند در غیبتش دور از بلا نگهدار و ایام ظهورش را نزدیک فرما... و شهادت می‌دهم که امروزه حجت تو حضرت محمد بن الحسن است که درود تو بر او و پیروانش باد.

در تفسیر سوره بقره علی محمد شیرازی ذیل آیه "وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ" .... می‌نویسد:

«إِنَّ آلَ اللَّهِ سَلَامٌ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي رَتْبَةِ جِسْمِهِمُ الظَّاهِرَةِ أَقْوَى جِسْمِهِمْ مِنْ أَفْنَدَةِ أَهْلِ الْجَنَانِ، لَوْلَا يَقْتُلُهُمْ أَحَدٌ لَا يَمُوتُونَ لِأَنَّ اجْسَادَهُمْ كَانَتْ وَ لَا يَجْرِي التَّغْيِيرُ لَهُمْ كَمَا يَكُونُ الْحِجَّةُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (حَيًّا(1)).»

همانا اهل بیت (علیه السلام) (در رتبه ظاهری جسمانی، بدنشان از دل‌های بهشتیان نیرومندتر است چنانچه اگر کسی آنان را نمی‌کشت نمی‌مردند زیرا که به راستی بدن آنان در حال اعتدال است و دگرگونی در آن راه ندارد همانگونه که حضرت حجت محمد بن الحسن (علیه السلام) زنده است.

در تفسیر و العصر چنین آمده:

---

. [نسخه خطی، خاتمه کتاب: در یوم چهارشنبه مهرماه سنه ۱۳۵۹ تحریر تفسیر مبارکه نیم ساعت به غروب مانده خاتمه یافت - نعمت الله صفاری.]»

«انه روحی فداه لولا یظلم علیه احد لم یتغیر جسده فی هذه الدنيا لأنه كان معتدلاً بغایة الاعتدال... و لذا ان الحجة (علیه السلام) (كان حیاً ما قضي علیه من الشونات المعودة و انه روحی فداه لولا یظلمه احد لم یتغیر فی قدیم الدهور(1))»

همانا او (مهدی) روح فدایش باد اگر کسی بر او ستم نکند بدنش در این حیات دنیوی دگرگون نخواهد شد؛ زیرا که او در نهایت اعتدال بسر می‌برد... و بنابراین حضرت حجت (علیه السلام) (زنده می‌باشد و کارهای دنیوی بر او مؤثر نیفتد و همانا او که روح فدایش باد اگر کسی بر او ستم نکند به گذشت روزگاران دراز، دگرگونی نپذیرد.

از سوی دیگر عباس افندی می‌نویسد: «مظاهر مقدسه الهیه مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبه، هر امر مشکلی و غیر ممکنی از برای آنان ممکن و جایز است زیرا به قوتی خارق العاده از ایشان خارق العاده صدور یابد و به قدرتی ماوراء طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند (2).» همچنین در کتاب: مکاتیب می‌نگارد: «مظاهر مقدسه الهیه مزاجی در نهایت اعتدال داشته اند و صحت و سلامتی بی‌منتها، و بنیه ای در نهایت قوت و قوائی در غایت کمال و حواس ظاهره و باطنه ای فوق العاده شدید(3).»

ابوالفضل گلپایگانی در پاسخ نورالدین هندی از عمر دراز نوح می‌نویسد: «پس روشن است هر کس که به درستی و حقانیت رسالت نبی معظم اسلام متعقد باشد و قرآن کریم را کتاب آسمانی بداند به ضرورت بایستی به تمام آنچه در این کتاب بزرگ آمده و به درستی آنها عقیده مند گردد، چه آن مضامین به فهم مردم نزدیک یا بعید باشد، به شرط آنکه عقل سلیم و برهان صحیح بر امتناع آن گواهی ندهد. کسی که کمترین آشنائی به موازین عقلی و براهین منطقی داشته باشد می‌داند که علت انکار طول عمر، استبعاد عادی است نه امتناع

عقلي؛ زیرا کمترین دلیل قطعی بر عدم امکان عمر دراز بیشتر از آنچه در این اعصار دیده می‌شود نیست... و عاقل خردمند به مجرد استبعاد بر خلاف حکم قرآن شریف سخن نمی‌گوید؛ زیرا که قرآن کتابی است جدی و قاطع و هرگز شوخی بردار

---

1. [نسخه خطی].

2. مفاوضات، عباس افندی، ص ۷۷

3. ج ۳، ص ۴۱

---

205

نیست. (ترجمه از متن عربی (1)).»

با این همه تصریحات و از سوی دیگر صراحت روایات موثق شیعه، مبنی بر غیبت قائم آل محمد (عج) «حسینعلی میرزا» جهت رفع تباین و تناقض موجود میان دعوی قائمیت و اعترافات و اسناد موجود، راه حلی به نظرش رسیده که به عقیده مؤلف نه تنها رافع تناقض نیست بلکه بر ملا کننده نیرنگ هائی است که در پس دعوی جدید، موجود بوده است.

حسینعلی میرزا در کتاب اقتدارات (2) می‌نویسد: «هزار سال او آزید، جمیع فرق اثنی عشر، نفس موهمی را که اصلاً موجود نبوده، مع عیال و اطفال موهمه در مدائن موهمه محل معین نمودند و ساجد او بودند» و در صفحه (۲۶۹) کتاب مذکور تصریح دیگری می‌کند که: «حزب شیعه که خود را از فرقه ناجیه مرحومه می‌شمردند و افضل اهل عالم می‌دانستند روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قائل شود به اینکه موعود متولد می‌شود کافر است و از دین خارج. این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند، تا آنکه نقطه اولی روح ماسواه فداه از فارس، از صلب شخص معصوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند اذا خسر الذین اتبعوا الظنون والأوهام...»

از سوی دیگر عباس افندی در لوحی خطاب به فاضل شیرازی می‌نویسد: «در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید این تصور از اصل، در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت امام ثانی عشر در حین غیب بود، اما در عالم جسد تحقیقی نداشت، بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض محافظت ضعفای ناس چنین مصلحت داشتند که آن شخص موجود در حین غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حین جسم است (3)».

---

1. درالبهیه، ص ۶

2. ص ۲۴۴

3. مصابیح هدایت، ج ۱، ص ۲۶۲

«شوقی افندی» نیز به تبعیت از میرزا حسینعلی و عباس افندی می‌نویسد: «فرزندی ذکور یا اناث برای آن حضرت (امام حسن عسکری) سراغ نداریم ولی در کتب شیعه اثنی عشری به صرف استناد به قول حلیمه ی حکیمه فرزند محمد نام برای آن حضرت نوشته اند و او را غایب می‌دانند...» قاموس توفیق منیع، ج ۱، ص ۴۵۶، همین مضمون را کمال الدین بخت آور، مبلغ بهائی در کتاب: تاریخ و عقاید، صفحه ۳۶۸ عنوان کرده است.

بر این اساس عباس افندی و حسینعلی میرزا یکباره اساس عقیده شیعه را در خصوص امام ثانی عشر موهوم جلوه داده تا به زعمشان تناقضات موجود میان روایات مهم شیعه و دعوی علی محمد شیرازی را با اظهاراتی مرتفع سازند که خود مبین تضادی آشکار بین این اظهارات و تصریحات علی محمد شیرازی و دیگر اظهارات مضبوط خودشان در باب شناخت و غیبت قائم علیه السلام... (می باشد).

با اتخاذ چنین شیوه ای بی اساس حتی از نظر منابع فکری بابیت و بهائیت، معلوم نیست که حسینعلی میرزا، و عباس افندی و دیگر مبلغان بهائیت چگونه می خواهند از طرح مسئله قائمیت در تشیع بابیت و دعوی قائمیت علی محمد شیرازی را اثبات کنند؟ (1)

به هر حال با چنین سخنانی بایست دید، اصالت نواب اربعه در غیبت صغری که مسلم روایات و تواریخ شیعه بوده است، از نظرگاه حسینعلی میرزا چگونه مورد شناسائی قرار گرفته است؟..

اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم (2) از حسینعلی میرزا نوشته هائی را نقل کرده که ضمن آن نظریه حسینعلی میرزا را درباره نواب اربعه چنین می خوانیم:

«ابوابشان، یعنی ابواب اربعه، سبب و علت گمراهی گشتند. اگر آن حرف های کذب از آن مطالع کذب ظاهر نمی شد نقطه وجود روح ماسواه فداه شهید نمی گشت.»

بر این اساس ابواب اربعه نیز اساساً مطالع کذب و موجد گمراهی بودند در حالی که علی محمد شیرازی در کتاب: بیان فارسی (3) مقام والای نواب اربعه را مورد تجلیل و احترام قرار داده تا آن جا که در صفحه ۲۸۸ تصریح می کند که: «چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست، به قول اهل بیت و ابواب اربعه است، در غیبت صغری که بعد از آن آنچه

1. با توجه به اینکه علی محمد شیرازی در تألیفاتش به وجود و اسم و کنیه، نام پدر و اجداد حضرت حجة بن الحسن العسکری (علیه السلام) تصریح کرده است و دو مبشر علی محمد شیرازی! یعنی سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسانی که در لسان بهائیان به نورین نیرین ملقب شده اند، نه تنها وجود خارجی فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) را تأیید کرده اند، بلکه حکم بر وجوب و لزوم این اعتقاد نموده اند.

2. ص ۴۵۰، در تشریح لوح قرن، شوقی افندی.

3. صص ۱۰، ۲۰۴، ۲۱۰.

از ایشان رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد به حق». و در کتاب صحیفه عدلیه از علی محمد شیرازی چنین می خوانیم: «اگر کسی عمل کرده باشد به دین حضرت رسول در منتهای مقام عمل و اقرار به ولایت اهل بیت عصمت سلام الله علیهم آورده باشد و لکن اعراض از حکم حسین بن روح - رحمة الله علیه - که یکی از وکلای ایام غیبت صغری بوده نموده باشد، شکی نیست که عملهای او کلاً هباء منثوراً است (1)».

با این همه حسینعلی میرزا و بی آنکه توجه کند چگونه با کشیدن خط بطلان بر آثار مکتوب علی محمد شیرازی در صدد اثبات ارزش الهی آثار علی محمد شیرازی و دعوی قائمیت وی برآمده است.

جعفر برادر امام حسن عسکری (علیه السلام) (و عموی حضرت محمد بن الحسن العسکری) علیه السلام (را که در زمان غیبت صغری به عقیده منابع مسلم شیعه، به کذب دعوی امامت کرده و از این روی به کذاب مشهور گردید مورد تأیید قرار داده تا به زعمشان موجودیت حضرت قائم علیه السلام (را موهوم جلوه دهد!

ایشان در لوحی مندرج در کتاب: «مائده آسمانی (2) بر خلاف جمیع منابع مسلم تاریخ و روایات تشیع می نویسد: «از حضرت جعفر سؤال نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود است؟

آن مظلوم ابا نمود و فرمودند: طفلی بود و فوت شد. صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذایش گفتند.»

درحالیکه علی محمد شیرازی در مطلع دوم از قسمت هفتم کتاب: تفسیر سوره کوثر (3) با جعفر مخالفت و توفیق حضرت قائم(علیه السلام) را که در رد جعفر صادر فرموده است ذکر و مورد تأیید قرار می دهد.

از سوی دیگر عباس افندی بی آنکه متوجه دفاعیات پدرش در مورد جعفر کذاب

---

1ص 6 .

2. جزء اول، صفحه 7 .

3. نسخه خطی موجود.

---

208

لوحی به خط علی محمد شیرازی است که در صفحه 15 کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه ای اولی و آقا سیدحسین کاتب» مندرج است. در این لوح، علی محمد شیرازی ضمن مناجات با خدا و گواهی بیگانگی او می گوید دین آن است که تو شریعت قرار دادی و کتاب آن است که نازل نموده ای و رسولان آنهاست که فرستاده ای و حلال آن است که حلال ساخته ای و حکم آنکه امر نموده ای و نهی آن است که نهی فرموده ای و تو حکم می کنی و بر تو حکم نشود.

و در پایان ذکر رسالت محمد(صلی الله علیه و آله) و ولایت ائمه و صلوات بر آنها و ذکر مظاهر بیت الحرام و اسماء حسنی و امثال علیا نموده است.»

لوح مذکور که در آخرین روزهای سال 1264 هـ. ق. نگاشته شده است. مبین روشن و آشکاری است که علی محمد شیرازی به اسلام و ائمه دوازده گانه که آخرین آنها حضرت محمدبن الحسن عسکری است، در سال مذکور ایمان داشته و به آن اعتراف می کرده است.

---

209

باشد، به نقل از کتاب: تاریخ صدر الصدور (1) مطالبی نگاشته است که در رد بیان حسینعلی میرزا اکتفاء به آن، بحث و نقد را کفایت می کند.

ایشان در مأخذ مذکور می نویسند: «شیعیان بعد از امام حسن عسکری سه قسم شدند: قسمی به امامت جعفر نادان تشبث نمودند و او را تهنیت و تبریک به امامت کردند»...

نکته دیگر این است که اگر حسینعلی میرزا چنانچه در جزء هفتم کتاب: مائده آسمانی (2) و در تصریحی دیگر در کتاب اسرار الآثار فاضل مازندرانی (3) صدق و مظلومیت جعفر را پذیرفته اند؛ چرا دعوی امامت وی را به عنوان دوازدهمین امام گردن ننهاد و علی محمد شیرازی را امام دوازدهم و قائم اسلام می دانند؟!

#### پ) دعوی قائمیت

بنا به عقیده میرزا جانی کاشانی در کتاب: نقطه الکاف (4) همزمان با حرکت دادن مدعی بابیت از زندان ماکو به قلعه چهریق بود که علی محمد شیرازی دعوی قائمیت آل محمد(صلی الله علیه و آله) را اظهار داشت! تقویم

چنین ادعائی حدوداً مصادف بوده است با ماه صفر سال 1264 هـ . ق، یعنی چهار سال پس از آغاز دعوی بابیت قائم آل محمد (که تا شعبان ۱۲۶۶ هـ . ق. یعنی حدود دو سال و نیم که سالهای آخر عمر علی محمد شیرازی بوده است به طول انجامید. چنانچه خود نیز در کتاب پنج شأن به تقویم دعاوی خود چنین ادعا کرده است:

«وإنني أنا قد اظهرت نفسي في الأبواب في أربع سنين و ينبغي أن توجد لكل حرف مرآت لتكونن مظهر تلك الحروفات لأني بعد ما اخلصت ذلك القميص و اظهرت نفسي باسم المقصودية الموعودية لابد ان يلبسها من هيكل ها فانظر كيف جاء صاحبه.»

1. ص ۱۴۸

2. صص ۷ و ۲۲۰

3. ج ۲، ص ۱۳

4. مراجعه شود به: کتاب نقطه الكاف ذیل: استدلال بر ظهور قائم علیه السلام، ص ۲۱۲.

و با توجه به اینکه علی محمد شیرازی بنا به تصریح خودش در صفحه ۱۴ کتاب مذکور، ۳۱ ساله بوده که دست به نگارش پنج شأن مشغول داشته است (1). می توان نتیجه گرفت که قول میرزا جانی کاشانی در تعیین تاریخ دعوی قائمیت کاملاً صحیح و درست می باشد.

بدین لحاظ علی محمد شیرازی حتی قبل از نگارش کتاب: پنج شأن با ارسال نامه هائی به سوی مریدان خود، پایان یافتن مقام بابیت و دعوی امام دوازدهم و قائم آل محمد را بشارت می داده است.

میرزا جانی کاشانی در کتاب: نقطه الكاف (2) می نویسد: «اما کیفیت ظهور قائمیت آن حضرت آن بود که توقیعی به جهت جناب عظیم (3) مرحمت نمودند و فرمودند: «إن يا علي أنا قد اصطفيناك بأمرنا و جعلناك ملكاً تنادي بين يدي القائم بأنه قد ظهر بأذن ربه ذلك من فضل الله عليك و علي الناس لعلهم يشكرون...»

نکته مهم در حاشیه چنین دعوتی، توجه به اعترافات شوقی افندی در کتاب: قرن بدیع می باشد که اذعان داشت: «فرازهای مهیج کتاب تفسیر سوره یوسف علی محمد شیرازی بود که جنگجویان طبرسی و نیریز و زنجان را به آن نبردها واداشته بود (4)» (در فصول گذشته از کتاب تفسیر سوره یوسف علی محمد شیرازی یادها کردیم که در این تفسیر دعوی بابیت و اثبات قائمیت و غیبت حضرت محمد بن الحسن العسکری می باشد).

از این رو، وقایعی که توسط مریدان علی محمد شیرازی در خارج از قلاع ماکو و چهریق می گذشت، مبتنی بر دفاع از دعوت بابیت علی محمد شیرازی بوده است، چنانچه آواره در کتاب، کواکب الدریة (5) صریحاً می نویسد: ملا حسین بشرویه ئی در

1. علی محمد شیرازی بر اساس حروف ابجد می نویسد: تلك ليلة قد اكملت الالف و اللام في سنين من عمرو أدخلتني في الباء والسلام» (الف = ۱ / ب = ۲ / لام = ۳۰).

2. ص ۲۰۹

3. همان شیخ علی ترشیزی است، که بعدها از طراحان ترور ناصر الدین شاه شد.

4 قرن بدیع، جزء اول.

5 ج 1، ص 134.

گیرودار وقایع مازندران نماز جماعت برپا می ساخته است و به گفته فاضل مازندرانی در کتاب: ظهور الحق در ایام مذکور و در مقام اعتراض به مهاجمین ملاحسین بشرویه نمی گفته است: «مگر ما حلال خدا را حرام یا حرامی را حلال کرده ایم؟» و ایضاً در کتاب: کواکب الدریه (1) می خوانیم که «حجت زنجانی نیز در جنگ زنجان هر روز نماز جماعت می خوانده «و سید یحیی دارابی در آغاز وقایع نیریز، به مأخذ صفحه 204 از جلد اول کواکب الدریه گفته بود: «مگر کدام حلالی را حرام کرده و کدام حرامی را حلال شمرده ام که مرا باعث ضلال می دانید».

با چنین زمینه ای که در واقع مبین اعتقاد به اسلام و قائمیت یازدهمین فرزند علی بن ابی طالب است، دعوی قائمیت علی محمد شیرازی به گوش مریدان رسید!

ملا عبدالخالق یزدی که از گروندگان اولیه علی محمد شیرازی بود، و از نظر گاه بابیه مقام بزرگی داشته است و علی محمد شیرازی در نامه ای که به محمد شاه قاجار نوشت، مقام ملا عبدالخالق یزدی را چنین توصیف نمود «که از آنجائی که خداوند در دنیا از برای هر امری دو شاهد قرار داده عرفا و علمای دوست بسیاریند. ولی آنهایی که معروف حضورند طلبیده مثل جناب آقا سید یحیی و جناب آخوند ملا عبدالخالق و از بینات این امر سؤال فرموده تا آنکه آیات و نوشتجات را به حضور آورده کما هو حقّه بیان نمایند.... این هر دو یکی قبل از ظهور امر مرا شناخته و یکی بعد از ظهور امر و هر دو از خَلْق و خُلُق من مطلعند(2)».

و حسینعلی میرزا در جزء هفتم کتاب: مائده آسمانی (3) می نویسد: «حضرت اعلی روح ماسواه فداه بر اثبات حقیقتشان در آخر تفسیرها (4) به شهادت دو عالم استدلال فرموده اند: ملا عبدالخالق و حاج ملا محمد علی برقانی قزوینی می فرمایند قوله جل و عز

1 همان، ص 195.

2 مطالع الانوار، ص 199، همچنین مراجعه شود به کتاب: مذاهب ملل متمدنه، مسیونیکلای فرانسوی ص 401.

3 صص 230 - 232.

4 رساله ای که خطاب به سید یحیی کشفی نوشته است و به رساله الفین مشهور است.

و کفی بشهادتہما فی حق علی ذلک الامر شهید انتھی.»

علی محمد شیرازی به چنین فرد متشخص در میان بابیه، توقیعی می نویسد، که ضمن آن دعوی قائمیت خود را چنین اعلام کرده بود: «إني أنا القائم الذي أنتم بظهوره توعدون». بنا به ذکر تاریخ نبیل زرندي و فاضل مازندرانی در صفحه 173 کتاب: ظهور الحق، ملا عبدالخالق یزدی، چون توقیع دعوی قائمیت علی محمد شیرازی را خواند نامه مذکور را به زمین انداخت و فریاد زد که ای داد پسر م به ناحق کشته شد.

حسینعلی میرزا در این خصوص به نقل از کتاب: قاموس توقیع (1) می نویسد:

«ملا عبدالخالق از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ماسواہ فداه در قمیص بابیت ظاهر، اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود. تا آن که لوحی مخصوص او ارسال فرمودند. در او این کلمه علیاً نازل قوله تعالی اِنْتِی اَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِیْ اَنْتُمْ بظهوره تو عدون. بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تام قیام نمود و جمعی در ارض طاء (طهران) به سبب او اعراض نمودند.» چنانچه بنا به تصریح کتاب: تاریخ نبیل زرندي(2) ملا محمد تقی هراتی، ملا محمد علی براقانی و ملا جواد ولیانی... پس از شنیدن دعوی قائمیت علی محمد شیرازی اعراض کامل ابراز داشتند.

چنین دعوتی را بر خلاف تمام آنچه را که تا سال (۱۲۶۴ هـ ق) نوشته و گفته و القاء کرده بود، اظهار داشت و حتی به آن هم بسنده نکرده و در موارد متعددی از کتاب بیان، خاصه در باب السابع من الواحد الثانی مدعی نبوت و رسالت شد و به دلیل دعوی ظهور مستقل خود که آن را در ردیف ظهورات پیامبران گذشته در نظر می آورده است، به نسخ قرآن و اسلام حکم داد و میرزا جانی کاشانی تحت عنوان نسخ دین حضرت قائم جمیع ادیان را چنین نوشت: «و اینکه می گویند «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة» صحیح می باشد». ولی مراد از قیامت نه قیامت کبری است، بلکه

---

. 1 ج ۲، ص ۵۱، در تشریح لوح شرق.

. 2 ص ۱۹۸

مراد از قیامت قیامت قائم می باشد (1) و دقیقاً: بدین مناسبت است که عباس افندی در کتاب مفاوضات (2) و کتاب: مکاتیب (3) علی محمد شیرازی را پیغمبر دانسته است و تعجب بیشتر در این است که حسینعلی میرزا در کتاب ایقان برای رفع تباین دعوی بابیت و قائمیت علی محمد شیرازی او را از ابتدای امر امام زمان دانسته و فاضل مازندرانی در صفحه ۱۷۳ کتاب: ظهور الحق، عقیده مذکور را جزء عقاید بهائیان قلمداد کرده است و به این دلیل تمامی آثار علی محمد شیرازی از نظرگاه بهائیان بنا به نص و تصریح حسینعلی میرزا دروغ محض بوده و آنچه را که در لباس بابیت به دفاع از قائمیت محمد بن الحسن العسکری اظهار داشته بی اساس و واهی بشمار می آید.

از این روی، در برابر بهائیت دو مسئله مهم قرار گرفت یکی از منابع موثق شیعه و دیگری تناقضات موجود در آثارشان.

حسینعلی میرزا، برای منابع موثق شیعه چنانچه در مبحث: «غیبت قائم» نگاشتیم راه حلی بجز آنکه اساساً به زعم او ریشه تمام منابع موثق شیعه را در باب قائم آل محمد، بی هیچ دلیل و مدرکی ذهنماً بسوزاند، چاره ای دیگر نمی دید، بدین خاطر در کتاب: اشراقات (4) در برابر شبهات مربوط به عدم تطابق منابع موثق شیعه با دعوی علی محمد شیرازی که بعدها اساس دعوی خدائی او شد! می نویسد: «راضی نشوید مجدداً ناحیه کذب و بئر موهومه و جابلقا و جابلصای طنونه بمیان آید و ناس بیچاره را گمراه سازد به افق اعلی ناظر باشید».

و عباس افندی به نقل از کتاب: مصابیح هدایت (5) می نویسد: «در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید، این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته...» و در واقع کتابهای تفسیر سوره بقره، صحیفه عدلیه رساله بین الحرمین، رساله مخزومه و... علی

---

. 1 ص ۱۵۱

. 2 ص ۱۲۴



3 ج ۲، ص ۲۶۶ .

4 ص ۱۴۷ .

5 ج ۱، ص ۲۶۲ .

محمد شیرازی که اساس گرویدن بعضی از شاگردان سید کاظم رشتی به او گردید و چنانچه گذشت به تصریح شوقی افندی موجد و موجب وقایع قلعه طبرسی نیریز و زنجان... شد. حاوی مطالبی بی اساس و واهی یا به عبارت دیگر حوادث چهار سال اول زندگانی علی محمد شیرازی معلول نشر مطالبی بود که به اعتراف میرزا حسینعلی و عباس افندی حقیقت نداشت و حتی مطالب کاذبانه به شمار می آمد و به اعتقاد و اعتراف علی محمد شیرازی در باب سابع، علی محمد شیرازی در زمان دعوی قائمیت درست به این نتیجه رسید که دعوی بابیت او دروغ بوده.

قائم آل محمد او است! و حسینعلی میرزا و عباس افندی به این حقیقت دستیابی پیدا کردند که چنانچه شخص علی محمد شیرازی در «باب السابع من الواحد الثاني» کتاب: «بیان فارسی» اظهار و اعتراف کرده بود: از همان شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هـ ق به مقام نبوت و رسالت نایل و سرآغاز نسخ قرآن و اسلام بوده. دعاوی بابیت و قائمیت از همان سال نخست دعوی بابیت، بی اساس و دروغ بوده است و اساساً به زعمشان ابواب و نواب و قائمیت در تشیع معلول روایات کذب و نوابی کاذب بوده است!

با این همه بهائیت به طی سریع چنین مدارجی اکتفاء نکرد و تصریحات علی محمد شیرازی را که در کتاب: «لوح هیکل الدین (1)» «مبنی بر ادعای خدائی علی محمد شیرازی با این بیان «ان علی قبل نبیل ذات الله و کینونیه» را مورد تأیید قرار داد. میرزا حسینعلی بهاء در کتاب: بدیع الوهیت علی محمد شیرازی را چنین تأیید و تصویب کرد:

«اینکه نوشته همان حضرت باب که شما او را رب اعلی می دانید از این کلمه معلوم

5 ص ۱، ضمیمه کتاب بیان عربی، همچنین مراجعه شود به «رساله للثمرة»، ص ۱۵، علی محمد شیرازی در آغاز این رساله خطاب به صبح ازل چنین می نویسد:

للثمرة بسم الله الازل الازل ائني انا الله لاله الا انا الواحد الوحيد انني انا الله لاله الا انا الاحاد الاحيد انني انا الله لاله الا انا الصماد الصميد انني انا الله لا اله الا انا الفراد الفريد انني انا الله لا اله الا انا السراج السريج انني انا الله لا اله الا انا الجذاب الجذيب الله اكبر تكبيراً كبيراً هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الي الله المهيمن القيوم، الله اقدس بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الاله ذي الالهيّن قل اللهم انك سبحانك السموات و الارض و بينها.... بسم الله الا منع الاقدس سبحانك اللهم يا الهي لاشهدنك و كل شيء علي انك انت الله لا اله الا انت!

می شود که شما رب اعلی نمی دانید و یا تقیه نموده اید مثل مرشدین شما که در بعضی از مواضع انکار می نمایند و تبرّی می جویند و به اطراف پشته پشته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود می فرستند و شما و کل من فی السموات و الارض جمیعاً بدانند.

انا كنا موقناً معترفاً مدعناً ناطقاً ذاكرًا قانلاً منادياً مضجاً مصرخاً مصيحاً متكلماً مبلغاً معجاً باعلي الصوت بانه هورب الاعلي و سدره المنتهي و ملكوت العلي و جبروت العلياء و لاهوت البقاء و روح البهاء و سرا الاعظم و كلمة الاتم و مظهر القدم و هيكل الاكرم و رمز المنمنم و رب الامم و البحر المعظم و مطلع الصمدية لولاه

ماظهر الوجود و ماعرف المقصود و ما برز جمال المعبود تالله باسمه قد خلقت السماء و مافيها و الارض و ما عليها و به موجت البحار و جرت الانهار و اثمرت الاشجار و به حقت الاديان و ظهر جمال الرحمن فوالله لويصفه الي آخر الذي لا آخر له لن يسكن فؤادي من عطش حب ذكر أسمائه و صفاته فكيف نفسه المقدس العزيز الجميل.»

و عباس افندي در كتاب: تاريخ صدر الصدور (1) مقام علي محمد شيرازي را طبق سياق جمله ذيل: «الوهيت شهودي» خواند: «مقام حضرت اعلي الوهيت شهودي.... و رتبه اين عبد عبوديت حقيقي و هيچ تفسير و تأويل ندارد.»

و از اين روي بر همه تصريحات بابيت و بهائيت كه علي محمد شيرازي: باب، قائم، پيامبر بوده است خط بطلان كشيد.

چنين راهي كه بابيت و بهائيت طي كرد، كاملا با عقيدة تشيع و عقل سليم و فطرت پاك منطبق است كه بنا به اعتقاد با بيان و بهائيان علي محمد شيرازي نه «باب» بود نه «قائم» و نه «پيامبر» و «صاحب شريعت.»

ولي در مورد خدائي او نظري ندارد. زيرا جهت معرفي خصوصيات روحي و خبط دماغ علي محمد شيرازي و عفت قلم بابيان و بهائيان ادعاي نهائي، مبني بر خدائي علي محمد شيرازي را مي پذيرد...!

۱ص ۲۰۷

216

### ت) مبشر من يظهره الله

علي محمد شيرازي، ظهور خود را، در رديف ظهورات سابقه، مانند حضرت موسي، حضرت عيسي، و حضرت محمد بن عبدالله(صلي الله عليه وآله) (قرار داده!) و معتقد است كه با ظهورش دين جديدي به نام بيان تحقق پذيرفته است.

كيفيت چنين ادعائي از نظر علي محمد شيرازي در باب السابع من الواحد الثاني از كتاب بيان فارسي (1) چنين مورد شناسائي قرار گرفته شده است:

«الواحد الثاني في بيان يوم القيمة»، خلاصه اين باب آنكه «مراد از يوم قيامت ظهور شجره حقيقت است و مشاهده نمي شود كه احدي از شيعه يوم قيامت را فهميده باشد بلكه همه موهوماً امري را توهم نموده كه عندالله حقيقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقيقت مقصود از يوم قيامت است اين است كه از وقت ظهور شجره حقيقت در هر زمان به هر اسم الي حين غروب آن يوم قيامت است؛ مثلاً از يوم بعثت عيسي تا يوم عروج آن قيامت موسي بود كه ظهور الله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقيقت كه جزا داد هر كس مؤمن به موسي بود به قول خود و هر كس مؤمن نبود جزا داد به قول خود زيرا كه ما شهد الله در آن زمان ماشهدالله في الانجيل بود، و بعد يوم بعثت رسول الله تا يوم عروج آن قيامت عيسي بود كه شجره حقيقت ظاهر شده در هيكل محمديه و جزا داد هر كس مؤمن به عيسي بود و عذاب فرمود به قول خود هر كس كه مؤمن به آن نبود و از حين ظهور شجره بيان الي ما يغرب قيامت رسول الله است كه در قرآن خداوند وعده فرموده كه اول آن بعد از دو ساعت و يازده دقيقه از شب پنج جمادي الاول (صح الاولي) سنه هزار و دويست و شصت كه سنه هزار و دويست و هفتاد بعثت مي شود اول يوم قيامت قرآن بوده و الي غروب شجره حقيقت قيامت قرآن است زيرا كه شيء تا به مقام كمال نرسد قيامت آن نمي شود و كمال دين اسلام الي اول ظهور منتهي شد و از اول ظهور تا حين غروب آغاز شجره اسلام آنچه هست ظاهر مي شود. و قيامت بيان در ظهور من يظهره الله هست زيرا كه امروز بيان در مقام نطفه است و در اول ظهور من

یظهره الله آخر کمال بیان است. ظاهر می شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچیند چنانچه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول الله هست ظاهر نمی شود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنی که در افنده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمره بر عکس بخشید و در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کل به نسبت او اظهار اسلام می کنند و او را به غیر حق در جبل ماکو ساکن می کنند».

بر این اساس علی محمد شیرازی معتقد است: هر ظهوری قیامت ظهور قبلی است: و شیء تا به مقام کمال نرسد قیامت آن نمی شود.

بنابر این قیامت دیانت یهود که آن بلوغ و کمال دیانت یهود است، همانا ظهور عیسی بوده است و قیامت و کمال دین عیسی در ظهور محمد (صلی الله علیه و آله و قیامت و کمال دین محمد در ظهور علی محمد شیرازی یا صاحب بیان است و قیامت و کمال دین بیان به زعم علی محمد شیرازی و بر اساس سند مذکور در ظهور من یظهره الله خواهد بود!

بدین منوال و همانطور که ادوارد براون تصریح کرده است: «در کمال وضوح مستفاد می شود که باب خود و «من یظهره الله» را دو ظهور مستقل در ردیف ظهورات سابقه تصور می کرده است (1)».

از این روی، علی محمد شیرازی، خود را مبشر من یظهره الله دانسته و در باب شانزدهم از واحد دوم از کتاب: بیان فارسی جهت مریدان خود چنین می نویسد: «وصیت می کنم اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله کل موفق به آن جنت عظیم و لقای اکبر گردید. طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم».

پس اهل بیان می بایست، در انتظار ظهور من یظهره الله بنشینند و به محض ملاحظه چنین ظهوری دست اطاعت به سویش دراز کنند از این جهت و چنانچه علی محمد شیرازی خود تصریح می کند: بیان میزان حق است الی یوم من یظهره الله و هر نفسی که

مؤمن به من یظهره الله گردد مؤمن به بیان بوده؛ زیرا به عقیده علی محمد شیرازی: احکام کثیره در بیان وضع شده است برای احترام و تذکر من یظهره الله.

با چنین مقدماتی باید موعد ظهور من یظهره الله و حقیقت مقام چنین ظهوری را از نظرگاه علی محمد شیرازی مورد شناسائی قرار دهیم.

موعد ظهور من یظهره الله، صریحاً در باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی چنین تعیین شده است: «اگر در عدد غیاث ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الا آنکه کل مبدل می گردد به نور».

مطابق عدد ابجد کلمه غیاث ظهور من یظهره الله ۱۵۱۱ سال بعد از ظهور بیان می باشد و یا مطابق عدد مستغاث ۲۰۰۱ سال پس از ظهور بیان خواهد بود و مطابق باب ۱۳ از واحد سوم از کتاب: بیان فارسی علی

محمد شیرازی در پیش خود موعد ظهور من یظهره الله را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود فرض می کرده است.

حقیقت مقام چنین ظهوری از نظر گاه علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب بیان فارسی چنین توصیف شده است:

من یظهره الله:

احق است از کل شیء به کل شیء از نفس کل شیء.

و ماسو ای او ملک او هستند.

و اوست قائم به نفس خود بالله و کل شیء قائم به اوست.

باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر به الوهیت است

فضل کل امکان از شیخ جود اوست

مبدأ اسماء و صفات الهی است

و...»

و به خاطر ظهور چنین خدائی است که به زعم علی محمد شیرازی در کتاب بیان: کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد از برای من یظهره الله خلق شده.

این است معنی قائمیت زمینه من یظهره الله از نظر بهائیان!

### ث) انکار دعاوی

آنچه که مورد تأیید مورخان عصر قاجاری است، دستگیری علی محمد شیرازی و تبعید او به ماکو و چهریق موجد بروز و اکنش های مختلفی گردید.

مرحوم رضا قلیخان هدایت در کتاب: روضة الصفاي ناصري چنین می نویسد: «چون حدیث خلیق در اقرار و انکار سید باب در افواه افتاد به اشارت شاهنشاه حقایق آگاه محمدشاه که پیوسته با ارباب حال و اصحاب کمال توجهی کامل داشت و فی الحقیقه شهریار شریعت دوست و حقیقت جوی بود و به تحقیق امورات می پرداخت، در حینی که ولایات آذربایجان خاصه نواب شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم بود و حضرتش در دارالسلطنه تبریز اقامت می فرمود سید باب را از چهریق به تبریز آوردند و در مقام تحقیق قال و حال او برآمدند چه که از نوشتجات او رساله ها و خطابه ها در دست مردم افتاده بود و برخی آنرا تالی فرقان مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید می شمردند و گروهی از معتقدینش او را نایب امام حجت و فرقه ای امام غایب و زمره ای رسول خاتم می خواندند، لهذا بر حسب امر همایون اعلی او را به مجلس خاص حضرت ولیعهد دولت ابد مهد آورده علمای اعلام و فقهای اسلام حاضر شده با سید به ملاقات و مقالات پرداختند(1)».

اذعان به این مسئله که ظهور حوادثی ناشی از انتشار عقاید علی محمد شیرازی انگیزه اصلی صدور فرمانی مبنی بر مذاکره و ملاقات علمای اسلام با علی محمد شیرازی، از جانب محمد شاه قاجار گردیده است، نسبتاً مورد قبول همه محققان است.

مرحوم حسن نیکو در کتاب فلسفه نیکو به این مسئله چنین اشاره می کند: «چندانکه در توده ملت و عوام ازدحامی پدیدار شد و جنبش و قیامی نمودار گشت، که کرسی حکومت و اریکه سلطنت را تکان داد. از این

رو حکومت را مجبور نمود که باب ملایمت را به روی باب بگشاید و چهره تفحص و مسالمت را به سوی او بنماید و مجلس بزرگی بیاراید و ی را با رئیس علمای اسلام جمع کند» (2)...

1 ج 1، ص ۴۲۳ .

2 ج ۳، ص ۱۵۳ .

اتخاذ چنین تدبیری کاملاً منطقی و اصولی بود و حتی بعدها به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه: «وقتی که میرزا تقی خان امیرنظام، به خاطر دفع فتنه های بابیه، به عرض ناصرالدین شاه قاجار رسانید که باید علی محمد شیرازی اعدام گردد، پادشاه وقت صریحاً اذعان داشته بود که این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آنکه به دارالخلافه آورند بدون تحقیق به چهریق فرستاده محبوس بداشت، مردم عامه گمان کردند که او را علمی و کرامتی بوده، اگر میرزا علی محمد باب را رها ساخته بود تا به دارالخلافه آمده با مردم محاورت و مجالست نماید، بر همه کس مکشوف می گشت که او را هیچ کرامتی نیست» (1).

بدین روال، مسلم و معلوم می شود که حکومت در دارالخلافه پس از شیوع اقرارها و انکارها متمسک به شیوه مرضیه گردیده و خطاب به ناصرالدین شاه که در آن ایام بر منصب مقام ولایت عهده بسر می برد، دستور برپائی مجلس گفتگوی روحانیون با علی محمد شیرازی را در سال ۱۲۶۴ هـ ق، صادر کرد.

متن این امریه، که میرزا آقاسی صدر اعظم به صورت عریضه ای به ولیعهد وقت نوشته است، مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب: ناسخ التواریخ، چنین آورده است: «...بعضی از مردم نادان که نیک را از بد و پنجاه را از صد ندانند و بر زیادت ازین هر مرد را که مال نباشد و به کار حرفت و صناعت نیز همت نبندد و در راه دین تحصیل یقین نکرده بود در طلب فتنه و غوغا باشد و همی خواهد که کار دین و دنیا دیگرگون شود بلکه در میانه به نوائی برسد و از این گونه مردم از دور و نزدیک فریفته میرزا علی محمد باب شده اند و ابواب اغوا و ضلالت بازداشته اند هم اکنون بفرمای تا او را از چهریق به درگاه آرند و علمای آن بلده را انجمن کن تا سخن او را اصفا فرمایند و مکنون خاطر او را بازدانند» (2).

منابع موثق بهائیان، تشکیل مجلس گفتگوی علمای تبریز با علی محمد شیرازی را

1 [فتنه باب، ص ۲۹ .

2 ج ۳، ص ۱۲۶ .

تصدیق کرده اند و عباس افندی در کتاب: «مقاله شخصی سیاح (1)» «و میرزا جانی کاشانی در کتاب: «نقطه الکاف (2)» «و میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «کشف الغطاء (3)» «و شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع (4)» «از یک سوی و از سوی دیگر مرحوم «ملا محمدتقی مامقانی»، مرحوم رضا قلیخان هدایت در کتاب: «روضه الصفا (5)» «و مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر در «ناسخ التواریخ - سلاطین قاجاریه» «و میرزا محمد تنکابنی در کتاب «قصص العلماء (6)» «و اعتماد السلطنه در کتاب «منتظم ناصری - تاریخ قاجاریه .. (7)». «به ذکر نام شرکت کنندگان مبادرت ورزیده و از موضوعات مورد مذاکره در مجلس ولیعهد فراهانی را نقل کرده اند که در هر صورت مؤید تحقق مجلس مذکور در اوان سال ۱۲۶۴ هـ ق است.

مرحوم میرزا محمد مهدی خان زعیم الدوله (8) که پدر وجدش در مجلس ولیعهد شرکت داشتند علمای حاضر مجلس مذکور را در کتاب خود، تحت عنوان مفتاح باب الایواب (9)

1. ص ۲۲ .

2. ص ۱۳۳ .

3. صص ۲۰۲ - ۲۰۵ .

4. ج ۱، ص ۴۲۳ .

5. همان .

6. همان .

7. ج ۳، ص ۶۲ .

8. مرحوم میرزا محمد خان قزوینی در شرح حال مرحوم زعیم الدوله (متوفی ۱۳۳۳ هـ ق) می نویسد: دکتر میرزا محمد مهدی خان بن محمد جعفر تبریزی مقیم قاهره صاحب مجله فارسی حکمت منطبعه در همان شهر و مؤلف تاریخ نفیس: مفتاح باب الایواب، در تاریخ باب و بابیه و بهائیه و ازلیه به عربی که یکی از بهترین و نسبتاً بیطرف ترین کتب مؤلفه در این موضوع است و این کتاب در سنه ۱۳۲۱ هـ ق در ۴۴۰ صفحه در مصر به چاپ رسیده است.

«جدّ و پدر مؤلف از جمله علمائی بودند که در محضر مشهور استنطاق باب در تبریز در سنه ۱۲۶۳ قمری در حضور ناصرالدین میرزا و ملا محمود نظام العلماء و ملا محمد مامقانی و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و غیر هم حضور داشته اند... «مجله یادگار» سال پنجم صص ۸۹ - ۹۱، همچنین مراجعه شود به کتاب: تاریخ جرائد و مجلات ایران، تألیف: سید محمد صدر هاشمی، ج ۲، ص ۲۲۸

9. ص ۱۳۷، جرجی زیدان از این کتاب، در مجله الهلال، سال نهم، ۸ رجب ۱۳۱۸ هـ ق، و ۲۴ رمضان ۱۳۲۲ هـ ق، به تفصیل و به تحسین یاد کرده است.

چنین آورده است:

1- ملا محمد مامقانی (1)

2- حاج ملا محمود نظام العلماء (2)

3- حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام

4- میرزا محسن قاضی

5- حاج میرزا عبدالکریم ملباشی

6- میرزا حسن زنوزی ملا باشی

و مرحوم رضا قلی خان هدایت از شرکت:

7- حاجی مرتضی قلی مرندی علم الهدی که یاد کرده است (3).

البته مرحوم ملا محمد تقی حجت الاسلام نیر (4) در رساله خود به شرکت مرحوم میرزا حسن زوزی ملا باشی اشاره نموده و می نویسد: «بالجمله حاضرین مجلس از علماء منحصر به همین سه بزرگوار شد و بس (حجت الاسلام - ملا مرتضی - نظام العلماء)».

از سوی دیگر و به استثنای ناصر الدین میرزای ولیعهد، مرحوم «زعیم الدوله» از حاضرین رجال حکومتی، مرحوم «محمد خان زنگنه امیر نظام» «میرزا فضل الله علی آبادی» «نصیر الملک» وزیر داخله، «میرزا جعفر خان معیر الدوله»، کفیل وزارت خارجه،

---

1. متوفی ۱۲۶۸ هـ.ق، ملقب به حجة الاسلام.

2. متوفی ۱۲۷۰ هـ.ق، از ادبای معروف آذربایجان و معلم ناصرالدین شاه بود. در ۱۲۶۲ هـ.ق، کتابی به نام الشهاب الثاقب فی رد النواصب تألیف کرد که در تبریز چاپ شده است. مراجعه شود به کتاب: دانشمندان آذربایجان، ص ۳۸۱

3. مراجعه شود به: جلد دهم، صفحه ۴۲۳، کتاب مذکور.

4. فرزند ملا محمد مامقانی متولد ۱۲۴۸ هـ.ق و متوفی ۱۳۱۲ هـ.ق مرحوم محمد علی تربیت در شرح حال ایشان می نویسد: مشارالیه از ادبا و فضیلتی نامی این ایالت است و مجموعه اشعارش از قصاید و غزلیات و منظومه های آتشکده و لئالی منظومه در تبریز چاپ شده و معروف است... مولا نیز در قوه انتقاد قریحه فوق العاده داشته...»، کتاب دانشمندان آذربایجان، صفحه ۳۸۹.

رساله او که در شرح حال علی محمد شیرازی و مجلس ولیعهد است، نیری آنرا به امر ناصرالدین شاه قاجار نوشته است. شوال، ۱۳۰۶ هـ.ق.

«میرزا موسی تفرشی»، کفیل وزارت مالیه، «میرزا مهدی خان بیان الملک» خفیه نویس (رازدار) وزیر کشور را نام برده است.

نکته قابل توجه در این است که علمای حاضر در مجلس ولیعهد بنا به دعوت ناصرالدین میرزا غالباً از علمای شیخیه و تلامذه سید کاظم رشتی بودند و به تصریح مرحوم ملا محمد تقی حجة الاسلام نیر: «حسب الامر ابلاغی به عامه معتمدین علمای بلد نوشته و ایشان را تکلیف به حضور مجلس محاوره با مشارالیه کردند. هیچیک از علمای شهر اقدام به این امر نکردند و متشبث به بعضی اعدا شدند...».

«احمد کسروی» نیز در این خصوص می نویسد: «مجتهد بزرگ تبریز در این هنگام میرزا احمد می بود که سر دسته متشرعان شمرده می شد. و او به این نشست نیامد (1)» «و بدین لحاظ نمی بایست «اعتضاد السلطنه» از این عمل ناصر الدین میرزا تعجب کرده و به استفهام بنویسد: «تمی دانم شاهنشاه جهان پناه چه حکمتی دیدند که در آن مجلس حکم به احضار جمعی از شیخیه فرمودند» (2).

آنچه مسلم است به استثنای علت بی اعتنائی علماء به نشست، با جوانی که با آثارش آشنا بودند می توان سه عامل دیگر در مورد شرکت علمای شیخی در نظر آورد:

1- علمای درباری تبریز، غالباً از علمای شیخی مسلک بودند، که تا آن زمان هم از علائق دربار قاجار نسبت به شیخ احمد بهره می جستند.

2- ناصرالدین میرزا در عنفوان جوانی تحت تأثیر معلمش ملا محمود نظام العلماء توجیهی به شیخیه داشت.

3- ممکن است چنین می اندیشید که: دعوی بابت و قائمیت علی محمد شیرازی ناشی از نشر معارف احمد احسائی، و سید کاظم رشتی است و از این لحاظ علمای شیخیه به اصطلاحات و عقاید شیخ و سید آشنائی داشته از این جهت می توانند با کسی که خود را به چنین معارفی متکی می دانست در مقام مباحثه و گفتگو آیند.

به هر حال، سه سند کاملاً رایج و معتبر، از جریان گفتگو و مباحثه علماء با علی

---

1. 1بهائیگری، ص ۳۱ .

2. فتنه باب، ص ۲۰ .

---

224

### محمد شیرازی در مجلس ولیعهد به دست ما رسیده است:

**اول:** و آن شرح مباحثه علماء با علی محمد شیرازی است که ملا محمود نظام العلماء حاضر در مجلس آن را تنظیم و به دست مورخان ناصری داده است که عیناً از روی دستخط نظام العلماء مرحوم میرزا رضا قلیخان هدایت در کتاب: روضة الصفا - ناصری آنرا ثبت کرده و میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب «ناسخ التواریخ - قاجاریه» و مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب: «فتنه باب» و مرحوم میرزا محمد تنکابنی در کتاب «فصص العلماء» به فرازهایی از آن اشاره و ذکر کرده اند که ما ذیلاً آنرا جهت استفادۀ خوانندگان محترم از کتاب: روضة الصفا نقل می کنیم:

«با سید کمال احترام بظهور آورده در هنگام جلوس در مجلس حضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد مکرم او را بر خود مقدم نشانیدند و حضرت ولیعهد با وی توجه و التفات فرموده پس از مدتی جناب نظام العلماء افتتاح باب سؤال کرده به باب گفت که حکم اعلیحضرت شاهنشاهی چنان است، شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمایند تا تصدیق و تکذیب آن محقق گردد و اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم، تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سؤال است: اولاً این کتبی که بر سنت و سیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اکناف و اطراف ایران منتشر شده از شماست و شما تألیف کرده اید یا به شما بسته اند؟ سید باب در جواب گفت که: از خدا است: نظام العلماء گفت: من چندان سواد ندارم، اگر از شماست بگوئید و الا فلا، سید گفت: از من است نظام العلماء گفت: معنی کلام شما که گفتید از خداست این است که زبان شما مثلاً شجره طور است.»

روا باشد انا الحق از درختی \*\*\* چرا نبود روا از نیک بختی

این همه آوازاها از شه بود \*\*\* گر چه از حلقوم عبدالله بود

سید باب گفت: رحمت به شما. نظام العلماء گفت: شما را باب می گویند، این اسم را که به شما گذاشته و کجا گذاشته اند و معنی باب چه چیز است و شما راضی به این اسم هستید یا نیستید؟ سید گفت: این اسم را خدا به من داده است: نظام العلماء گفت: در کجا

---

225

در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور؟ سید گفت: هر جا هست اسم خدائی است. نظام العلماء گفت: البتّه در این صورت راضی هم هستید به اسم خدائی، معنی باب چه چیز است؟ باب گفت: باب «انا مدینه العلم و



علي بابها «نظام العلماء گفت: شما باب مدینه علم هستيد؟ گفت: بلي. نظام العلماء گفت: حمد خدای را که من چهل سال است قدم می زدم که به خدمت یکی از ابواب برسم مقدر نمی شد، حال الحمد لله در ولایت خودم به سر بالین من آمده اید، اگر چنین شد و معلوم گردید که شما باید منصب کفش داری را به من بدهید. سید باب گفت: گو یا شما حاجی ملا محمود باشید.

نظام العلماء گفت: بلي. سید باب گفت: شأن شما اجل است، باید مناصب بزرگ به شما داد. نظام گفت: من همین منصب را می خواهم و مرا کافی است. حضرت شاهزاده معظم مفتح و ليعهد فرمودند که: ما هم این مسند را به شما که باید و می گذاریم و تسلیم می نمائیم. نظام العلماء گفت: بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده است: «العلم علم الأبدان و علم الأديان» در علم ابدان عرض می کنم که در معده چه کیفیتی به هم می رسد که شخص تخمه می شود، بعضی به معالجه رفع می گردد و برخی منجر به سوء هضم و غثیان می شود، یا به مراق منتهی می گردد؟ باب گفت: من علم طب خوانده ام، حضرت شاهزاده اعظم و ليعهد اکرم فرمود که: در صورتی که شما باب علوم هستيد و می گوئید علم طب خوانده ام با آن دعوی منافات تمام دارد. نظام العلماء عرض کرد که عیب ندارد، چون این علم بیطره است و داخل علوم نیست؛ لهذا بابا بیت منافات ندارد. پس روی به باب کرده گفت که: علم ادیان علم اصول است و فروع و اصول مبدأ دارد و معاد، پس بگوئید آیا علم و بصر و قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات؟ باب گفت: عین ذات. نظام العلماء گفت: «پس خدا متعدد شد و مرکب ذات با علم دو چیزند مثل سرکه و دوشاب عین یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم از ذات و قدرت.»

«و هكذا علاوه باین ذات لا ضدله و لا ندله است، علم که عین ذات است ضد دارد که جهل باشد، علاوه بر این دو مفسده، خدا عالم است، پیغمبر عالم است و من عالمم، در علم مشترک شدیم، ما به الامتیاز داریم، علم خدا از خودش است، علم ما از او، پس خدا مرکب شد از ما به الامتیاز و ما به الإشتراک و حال آنکه خدا مرکب نیست.» سید باب گفت

من حکمت خوانده ام، حضرت شاهزاده اعظم اعلم و ليعهد مکرم معظم تبسمی فرموده و فرمایش و تکرار بحث را دانسته نکردند و سکوت نمودند. نظام العلماء به باب گفت: که علم فروع مستنبط از کتاب و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوف است بر علوم بسیار، مثل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق. شما که باید قال را صرف کنید. باب گفت: کدام قال؟ نظام العلماء جواب داد که: قال يقول قولاً. پس خود بمانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت: قال قالوا قالت قالتا قلن و رو به باب کرده گفت: باقی را شما صرف بکنید. جواب داد که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است.

باز گفت: قال را اعلال کنید. باب گفت: اعلال کدام است؟ [نظام العلماء] اعلال کرده گفت: باقی را شما اعلال کنید. سید باب گفت: فراموش شده. نظام العلماء گفت: "هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرَقَ خَوْفًا وَطَمَعًا" را ترکیب نمائید، «خَوْفًا وَ طَمَعًا» به حسب ترکیب چه چیز است؟ باب گفت: در نظرم نیست. نظام العلماء معنی این حدیث را از او پرسید که «لعن الله العيون فإبها ظلمت العين الواحدة» سید گفت: نمی دانم. باز پرسید که مأمون خلیفه از حضرت رضا پرسید که «ما الدلیل علی خلافة جدک علی بن ابی طالب علیه السلام؟» قال الرضا: أیة أنفسنا، قال: لولا نساؤنا قال: لو لا أنبائنا» وجه استدلال [امام رضا] علیه السلام (چيست وجه رد مأمون چه چیز است و کیفیت رد [حضرت رضا] علیه السلام (چيست؟ سید متحیر ماند پرسید که حدیث است؟ نظام گفت: بلي و اقامه عدلین کرد و گفت که: اگر دعوی بر میت بود قسم استطهاری هم ذکر می کردم. نظام العلماء گفت: شأن نزول "إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ" معلوم است که حضرت رسول (صلي الله عليه وآله) می گذشت، عاص گفت: این مرد ابتر است عن قریب می میرد و اولادی از او نمی ماند. حضرت نبوی غمگین شد از برای تسلیت آن حضرت، این سوره نازل شد. حال بگوئید که این چه تسلیت است؟ سید گفت: که: واقعاً شأن نزول سوره این است؟ نظام العلماء گفت: آری و اقامه شهود نمود. سید مهلتی خواست و نظام العلماء از سر این سخن درگذشت و از در دیگر درآمده و گفت: ما در ایام شباب و جوانی به اقتضای سن مطالعه می کردیم و این عبارت علامه را می گفتیم. حال می خواهم شما معنی آنرا بگوئید که «إذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الأنتی و جب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الأنتی» و چرا باید چنین باشد؟ سید تأملی کرده پرسید: این عبارت

از علامه است؟ حضار گفتند: بلی. نظام العلما گفت: از علامه نباشد از من باشد، شما معنی آنرا بیان نمائید، آخر باب علم هستیید. سید جواب داد که: چیزی به خاطر من نمی رسد.

نظام العلما گفت: یکی از معجزات پیغمبر عربی، قرآن است و اعجاز آن به فصاحت است و بلاغت، تعریف فصاحت چیست و تعریف بلاغت چیست؟ و نسبت ما بین اینها تباین است و تساوی است و عموم و خصوص من وجه است یا عموم و خصوص مطلق است؟ سید فکر بسیار کرده جواب داد که: در نظر من نیست. حضار متغیر شده. نظام پرسید: اگر ما بین دو و سه شک بکنید چه خواهید کرد گفت: بنا را بر دو می گذارم. عالیجناب فضایل مآب حجة الاسلام آخوند ملا محمد مامقانی که از فضیلتی عهد و مشربش بر وفق مشرب علمای شیخی بود، تاب نیاورده گفت: ای بی دین تو شکایت نماز را نمی دانی و دعوی بابیت می نمائی؟! سید گفت: بنا را بر سه می گذارم، مولانا فرمود: معلوم است وقتی که دو نشد لابد باید سه را گفت. نظام العلما گفت: سه هم غلط است؛ چرا نپرسیدید، بلکه شک در نماز صبح یا مغرب کرده ام، آیا بعد از رکوع است، قبل از رکوع است، بعد از اكمال سجده است؟ حاجی به آخوند گفت: شما شکر بکنید اگر می گفت: بنا را بر دو می گذارم، زیرا که شغل ذمه یقینی برائت ذمه یقینی می خواهد آن وقت چه می کردید؟ پس جناب حجة الاسلام سؤال کرد که تو نوشته ای که: «اول من آمن بی نور محمد و علی» این عبارت از شماست یا نه؟ سید باب گفت: بلی از من است. مولانا گفت: آن وقت تو متبوع و آنها تابع و تو افضل از آنها خواهی بود. جناب علم الهدی از سید پرسید که: خداوند عالم فرموده است: "وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ" و شما در قرآن خود تثنه گفته اید چرا و از کجا؟ سید باب جواب داد که، ثلث نصف خمس است، چه تفاوت دارد؟ علمای مجلس بخندیدند مولانا پرسید که: کسور تسعه چند است؟ سید حیران ماند. نظام العلما بقاعده نظام طفره را جایز شمرده از مثنوی بیٹی بر خواند و اظهار مشرب ذوق کرده گفت:

### شعر

چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز \*\*\* سوز خواهم سوز و با آن سوز ساز

«من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود به من بنمائی تا مرید شوم و به سبب ارادت من جمعی قدم در دایره ارادت شما خواهند گذاشت؛ زیرا که به علم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد. سید گفت: چه کرامت می خواهی؟ نظام العلما جواب داد که اعلیحضرت سلطان اسلام محمد شاه مریم است، او را صحتی ده، حضرت شاهزاده معظم ولیعهد دولت ابد مهد فرمود که: چرا دور رفتی اکنون تو حاضری در وجودت تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما سوار باشی، ما نیز بعد از ظهور این کرامت این مسند را به او خواهیم داد، سید گفت: در قوه ندارم. حاجی جواب داد که پس بی جهت عزت نمی شود، در عوالم لفظ گنگ، و در عوالم معنی گنگ پس چه هنر داری؟ سید جواب داد که من کلام فصیح می گویم و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ» (بافتح) حضرت شاهزاده معلم ولیعهد مکرم تبسمی فرموده بخندید و فرمود:

و ما بتاء ألف قد جُمعا \*\*\* يُكسر في النَّصْبِ وَفِي الْجَرِّ مَعَا

سید گفت: اسم من علی محمد با «رب» وفق دارد. نظام جواب داد که هر علی محمد و محمد علی، با «رب» وفق دارند آنوقت باید شما ادعای ربوبیت بکنید نه

دعوی بابیت. سید باب گفت: من آن کسم که هزار سال است انتظار ظهور مرا می کشید. حاجی گفت: یعنی شما مهدی صاحب الامرید؟ باب گفت: بلی. نظام العلما گفت: شخصی یا نوعی. گفت: شخصی. نظام العلما گفت: نام مبارک او محمد بن حسن است

و اسم مادر او نرجس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد است و نام پدرت و مادرت چیز دیگر است. مسقط رأس آن حضرت سامره است و مسقط رأس تو شیراز است، سن مبارک او بیش از یکهزار سال است و عمر شما قریب چهل، کمال مخالفت در میانه است و آنکه من شما را نفرستاده ام. باب گفت: شما دعوی خدائی می کنید؟

نظام العلما پاسخ داد که چنان امامی را چنین خدائی می باید: سید باب گفت که: من به یک روز دو هزار بیت

کتابت می‌کنم که می‌تواند چنین کند. نظام گفت: من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می‌کرد آخر الامر

کور شد، البته شما هم این عمل را ترک نمائید و الا کور خواهید شد. چون معلوم شد که سید را دعوی بی معنی است زیاده از این در حضور مبارک حضرت ولیعهد اعظم - طول الله بقائه - تطویل کلام بی حاصل، مناسب ندانستند و برخاستند و مجلس منقضی.»

**دوم:** و آن رساله و شرحی است که «ملا محمد تقی مامقانی حجة الاسلام نیر» فرزند مرحوم ملامحمد مامقانی حجة الاسلام، حاضر در مجلس ولیعهد می‌باشد.

با توجه به اینکه مرحوم «ملا محمد تقی» در آخر رساله خود چنین نوشته است: «فارغ شد از تسوید این اوراق، منشی آن بنده ضعیف جانی محمد تقی بن محمد التبریزی مامقانی در پانزدهم شهر شوال المکرم از سنه (۱۳۰۶ هـ ق) و امید که مقبول طبع مبارک همایونی آید. معلوم و هویدا می‌شود که مرحوم ملا محمد تقی رساله مذکور را به درخواست ناصر الدین شاه قاجار - در خصوص بابیت و احوالات علی محمد شیرازی در تبریز نگاشته است.»

ملا محمد تقی در این رساله در مقام ایراد بر مرقومه مرحوم ملا محمود نظام العلماء می‌نویسد: «از آنجا که مورخین عهد در آن مجلس مبارک حضور نداشتند» محاورات آن مجمع را به استناد سماعات افواهیہ بکلی تغییر دادند، مقالاتی که اصلاً اتفاق نیفتاده مذکور داشتند، بیان واقع را بالمره قلم نسخ بر سر گذاشته اند، عجب آن است که صورت مجلس را هم به خط حاج محمود نظام العلماء که در آن اوقات معلمی علیحضرت را داشت، نسبت داده اند. در صورت صدق دور نیست که چون آن مرحوم از محاورات آن مجلس بعید العهد بوده وقایع مجلس را فراموش کرده در هنگام سؤال به تکلف خیال چیزی نظر آورده و برای مورخین مرقوم داشته وگرنه خاطر حقیقت مظاهر همایونی خود شاهد راستین و گواه آستین است که این مسطورات را با مقالات آن مجلس تباین کلی در میان است به نحوی که می‌توان گفت: کل ذلک لم یکن، عجب تر آن است که منقولات این دو تاریخ نیز در همین قضیه با همدیگر مابینت تامه دارد(1).

. [شیخگری - بابیگری، ص ۳۰۹]

بر این اساس «ملا محمد تقی» تصمیم گرفته که محاورات مجلس مذکور را بر اساس تقریر آن توسط پدرش ملا محمد مامقانی که به تصریح ایشان من البدو إلي الختم تقریر فرموده بوده و ایشان به علت کثرت تذکار و تکرار قرائت صورت آن مجلس به نیت یادگار به قید تحریر در آورد.

البته با توجه به اینکه مرحوم ملا محمد تقی توجه داشته است که ناصرالدین شاه خود در مجلس مذکور شرکت داشته و جز با اطمینان خاطر، ذکر اقوال مرحوم پدرش موافق مصلحت نمی‌دانسته است، می‌توان نظر داد که تصریحات وی در رساله مذکور، از سندیت خاصی برخوردار است.

ملا محمد تقی صورت جلسه مجلس ولیعهد و محاکمه باب را در تبریز چنین مرقوم می‌دارد:

«در این بین باب را نیز حاضر کرده در یک سمت مجلس جا دادند نظام العلماء به استجازه از والد رو به باب کرد و گفت: «این نوشته هابی که بعضی به اسلوب قرآن و بعضی به اسلوب خطبه های قیصر روم است و ادعیه به توسط اتباع شما در میان مردم منتشر است آیا از شما است یا بر شما بسته اند؟ گفت: از خدا است. نظام العلماء گفت: هر چه از زبان شما جاری شده؟ گفت: بلی مثل صدور کلام از شجره طور. گفت: این یکی را فهمیدم این اسم باب را که برای شما گذارده؟ گفت: خدا. نظام العلماء گفت: گستاخی است، خدا این شب بخیر

را کجا برای شما کرده؟ باب متغیر شد گفت: من مسخره شده ام. نظام العلما گفت: از این نیز گذشتیم. شما باب چه هستید؟ گفت: أنا مدینه العلم و علی بابها، گفت شما باب مدینه علمی؟ گفت: بلی «فَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا» نظام العلما گفت: باب حطه هم هستی؟ گفت: بلی. نظام العلما گفت: حالا که شما باب مدینه علمی از هر علمی از شما بپرسند جواب خواهی داد؟ گفت: بلی شما مرا نمی شناسید، من همان شخصم که هزار سال بیشتر است انتظار مرا می برید. پس والد فرمودند: سید تو اول دعوی بابیت امام را داشتی، حالا صاحب الامر غائب شدی، گفت: بلی من همانم که از صدرالاسلام انتظار مرا می برید. والد از این حرف گزاف سخت برآشفته فرمود: سید! حیا چرا نمی کنی این چه لاف و گزاف است می زنی؟! ما انتظار آن امامی را می بریم که پدرش

امام حسن عسکری و مادرش نیز نرجس بنت یسوع است و در سنه دویست و پنجاه و شش «در سرّ من رأی» از مادر متولد شده و از مکه معظمه با شمشیر ظهور خواهد کرد.

ما کی انتظار سید علی محمد پسر سید رضای بزاز شیرازی را که دیروز از شکم مادر بیرون آمده می بریم؟ وانگهی صاحب عصر وقتی که تشریف می آورند جمیع مواریت انبیا از آدم تا خاتم در خدمت ایشان است، شما یکی از آن مواریت را در بیار ببینم؟ گفت: مأذون نیستم. والد تغیر کرده فرمودند: تو که مأذون نبودید بسیار غلط کردی و سرت را به دیواری زدی آمدی برو و مأذون شو بعد از آن بیا، صاحب الامر غیر مأذون نوبر است. گذشته از این صاحب عصر کرامات و معجزات دارد، بسم الله تو همین عصا را که در دست داری از دهان کن تا ما ایمان بیاوریم. پسر علم الهدی گفت: جناب آقا خدا در کتاب کریم فرموده: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ» حکم آیه منسوخ است یا باقی است؟ گفت: باقی است. پس شما از چه بابت در کتاب خود آورده ای: «وواعلموا إنما غنمتم من شيء فأَنَّ للذکر ثلثه» آیا این تشریح نسخ قول خدا نیست؟ گفت: آخر سهم امام به من می رسد. علم الهدی گفت: سهم امام نصف خمس است و نصف خمس، عُشر می شود نه ثلث. گفت: نه خیر ثلث می شود. حاضرین همه خندیدند.

پس از سؤالات دیگر هر یک از سه نفر می نویسند: علم الهدی گفت: جناب آقا شما در کتاب خود گفته ای که: من در خواب دیدم که حضرت سید الشهداء را شهید کرده اند و من چند کف از خون خوردم و باب فیوضات بر من مفتوح شد این درست است؟ گفت: بلی. والد فرمود: تو چه عداوت با سید الشهداء داشتی که خون او را خوردی؟ مرحوم نظام العلما به شوخی گفت: آخر هند جگر خوار بود؟ جوابی از آقا نتراید. پس والد بعد از تغیرات و تغیر زیاد از این حرفهای گزاف او فرمود: خوب لوطی شیرازی این دیگه چه منافقی و حقه بازی است؟ وقتی که اتباع شیخ احسانی از تو سؤال می کنند در جواب آنها می نویسی: احمد و کاظم - صلوات الله علیهما - و چون سید یحیی پسر سید جعفر دارابی که پدرش در مسئله معاد با شیخ احسانی مخالف است از تو سؤالی می کند در جواب می نویسی که: شیخ در معاد خبط کرده و صریحاً تکفیرش می کنی «و لقد أجاد السید جعفر دارابی فیما کتب فی سنا برق المحيط بالمشارق و المغرب «أن صلوات

فرستادنت چیست و این تخطئه و تکفیرت چه؟ تو اگر آدم درستی هستی چرا در سر یک ریسمان نمی ایستی سید سر بزیر انداخته جوابی نگفت.»

سوم: ناصر الدین میرزا، پس از اتمام مجلس مباحثه در پاسخ امریّه محمد شاه قاجار نامه ای رسمی نگاشته است و شاه را بطور کلی از نتیجه این مجلس گفتگو آگاه ساخته است. که به قول احمد کسروی: این سند از هر باره ارجدار و استوار است زیرا نوشته رسمی دولتی است. گزارشی است که ولیعهدی برای آگاه بودن شاهي نوشته(1).

متن این نامه در کتابخانه مجلس شورای ملی نگهداری می شده است و ادوارد براون در صفحه (۲۵۲، ۲۵۹) در کتاب:

آن را ضبط و ثبت نموده است.

از لحاظ منابع موثق بهائیت کتاب: «کشف الغطاء» میرزا ابوالفضل گلپایگانی، سند مستند است. وی بی آنکه متعرض محتویات نامه ناصر الدین میرزا ولیعهد به پدرش محمد شاه قاجار شود و یا با تأویلاتی، مصمم به وارونه کردن حقایق شود، گزارش ولیعهد را قبول و از آنجائی که آن را به عنوان مقدمه نتایجی مورد نظر، در مقام حسینعلی میرزا به کار گرفته است به اصالت و حقیقت آن صریحاً و آشکاراً اعتراف کرده است. مضافاً آنکه خود معترف است، پس از خلع محمد علی شاه که مخازن دولتی به تصرف ملتیان در آمد - یکی از محبین تاریخ، عکس برداشته و منتشر ساخته است (2).

### متن عریضه ولیعهد ناصر الدین میرزا به محمد شاه قاجار:

#### هو الله تعالی شأنه

«قربان خاک پای مبارکت شوم، در باب فرمان قضا جریان صادر شده بود که علمای طرفین را احضار کرده با او گفتگو نمایند. حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرده و رفته به جناب مجتهد نوشت که آمده با ادله و

1. بهائیکری، ص ۳۳

2. کشف الغطاء، پاورقی صفحه ۲۰۵، همچنین مراجعه شود به کتاب: ظهور الحق، مازندرانی، جزء سوم، صفحه ۱۴، که عیناً نامه مذکور را کلیشه کرده است.

براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند. جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی از معتمدین و ملاحظه تحریرات این شخص بی دینی و کفر او اظهر من الشمس و اوضح من الأمس است. بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجدداً در گفت و شنید نیست. لهذا جناب آخوند ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام؛ امیر اصلان خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند. اول حاجی محمود پرسید که مسموع می شود که تو می گوئی من نایب امام هستم و بایم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری توست. گفت: بلی حبیب من قبله من نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته ام و شنیده اید راست است. اطاعت من بر شما لازم است به دلیل «ادخلو الباب سجداً» و لیکن این کلمات را من نگفته ام. آن که گفته است، گفته است. پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد آن که به کوه طور تجلی کرد.

روا باشد انا الحق از درختی \*\*\* چرا نبود روا از نیکبختی؟

منی در میان نیست. اینها را خدا گفته است. بنده به منزله شجر طور هستم. آن وقت در او خلق می شد. الان در من خلق می شود و به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشیدند منم. آنکه چهل هزار از علما منکر او خواهند شد منم. پرسیدند: این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار عالم منکر خواهند گشت. گفت: اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست. ملا مرتضی قلی گفت: پس تو از این قرار صاحب الامری. اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود و نقبای انس و جن با چهل و پنج هزار از جنیان ایمان خواهند آورد و مواریت انبیاء از قبیل زره داود و عصای موسی و نگین سلیمان و ید بیضا با آن خواهد بود، کو عصای موسی و کو ید بیضا؟ جواب داد که: من مأدون به آوردن اینها نیستم به جناب آخوند ملا محمد گفت: غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از آن پرسیدند که: از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز من این است از برای عصای خود آیه نازل می کنم و شروع کرد به خواندن این فقره:

«بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الله القدوس السبوح الذي خلق السموات والأرض كما خلق هذه العصا آية من آياته.»

اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند. تاء «سموات» را به فتح خواند. گفتند: مکسور بخوان. آنگاه «الأرض» را مکسور خواند. امیر اصلان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد:

«الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح والمساء». باب بسیار خجل شد. بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید: در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا علیه السلام (سؤال نمود که دلیل بر خلافت جدّ شما چیست؟ حضرت فرمود: آیه «أنفسنا». مأمون گفت: «لو لا نساؤنا»؟ حضرت فرمود: «لو لا أبناؤنا» این سؤال و جواب را تطبیق بکن و متعدّی را بیان نما. ساعتی تأمل نموده جواب نگفت. بعد از آن مسائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند. جواب گفتن نتوانست. حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو پرسیدند. ندانست و سر به زیر افکنده باز از آن سخن های بی معنی آغاز کرد که من همان نورم که به طور تجلی کرد؛ زیرا که در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است. این غلام گفت: از کجاکه آن شیفته تو بودی، شاید نور ملا مرتضی قلی بود، بیشتر از پیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب زده و تنبیه معقول نمود و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر هم سپرده که دیگر از این غلط ها نکند و الان محبوس و مقید است.

منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهرباری روح العالمین فداه است.

امر امر همایون است.»

با توجه و تعمق و مقابله سه مأخذ مذکور در باب چگونگی مجلس ولیعهد معلوم می شود در مجموع صورت مجلس مباحثی با هم ندارد و ظاهراً تنها در اجمال و تفصیل آنها تفاوتی را به وجود آورده است (1).

1. احمد کسروی در کتاب: بهائیکری به نظریه عباس افندی در خصوص مذاکره مجلس ولیعهد چنین اشاره می کند: عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح، در این باره چنین می نویسد: نکته نحوی گرفتند احتجاج به قرآن نمود و اینان بمثل منافی قواعد نحو از آن بیان کرد. ببینید که چگونه داستان را به رنگ دیگری انداخته و دروغی از خود به آن افزوده. زیرا چنانچه پیداست به باب غلط نحوی گرفته اند غلطهای بسیار آشکار - (نه نکته) آنگاه باب در مانده و پاسخی نتوانسته. نه آنکه پاسخ گفته و از قرآن نیز مانده هایی یاد کرده. این یک نمونه است که چگونه ناچار شده اند تاریخ را کج گردانند و به داستانها رنگهای دیگر دهند.

با این همه در مقام ارزیابی مجلس ولیعهد ناگزیر به بیان مسئله ای هستیم که مرحوم زعیم الدوله به نگارش آن توجه اصولی و در عین حال بحقی کرده است.

ایشان از زبان مرحوم جدش، که خود حاضر در مجلس ولیعهد بود شنید که خطاب به شاهزاده اسکندر میرزا و در مقام پاسخ سؤال او مبنی بر چگونگی مجلس ولیعهد می گفت:

«آنان کار نیکوئی نکردند که چنین سوالاتی نمودند. همانطور که باب از آوردن دلیل و حجت باز ماند. چه آن مرد مدعی نبوت و رسالت و دین سازی بود و اینان او را به صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع می آزمودند. کاش می دانستم به جای آن سوالات؛ چرا از انتقاد بر اساس عقاید او خودداری می کنند و عدم توافق و تطبیق نظریات او را با ناموس طبیعی و فطری بشر گوشزد نمی کنند. باب به صراحتی تمام می گفت

که: «أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِبِي نُوْرٍ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ. پس چگونه ممکن است باب به قوانین و احکام کسی که خود را از او بالاتر می‌داند رفتار کند. (ولی علمای مجلس از او شکایات نماز می‌پرسند) و از طرفی باب ادعای نیابت قائم و بلکه بایبیت علم می‌کرد. پس لازم بود که بر کلیه امور واقف باشد و عجز او در آن مجلس دلیل بزرگی است بر بطلان دعوی. امر غریب این است که وی ادعای نجات قوم خود بلکه کلیه بشر می‌نماید. در این صورت چرا دعوت را در عراق یا در اروپا نکرد؟ آیا ایران تنها شایسته دعوت بود یا سایر قطعات دنیا ارزش دعوت نداشتند و اگر بعثت برای ایران بود، آیا بهتر نبود که کتاب اصلی احکام وی به فارسی باشد در صورتی که کلیه انبیا به لسان قوم دعوت کرده اند نه اینکه مانند باب زبان عربی را غلط بدانند و در فارسی پیچیده و مرکب از حروف و اعداد و رموز جفر بنویسد و اگر منظور اغلاق و اشکال است خوب بود به زبان پهلوی می‌نوشت که کسی نفهمد و انتقاد نکند.

طبق نوشته میرزا مهدی خان: «جدش با باب مباحثه نیز کرده و از او پرسیده است که شریعتی شریعت دیگر را نسخ نمی‌کند مگر آنکه نسبت به ما قبل خود اتم و احکم باشد. تو بسیاری از مواد شریعت را به عنوان اکمال و اتمام تغییر داده ای. اگر تو مسلمانی، که به مصداق: «الیوم اکملت لکم دینکم» دین کامل است و احتیاجی به کمال ندارد. اگر شریعت

جدیدی آورده ای پس عیوب و نواقص اسلام چه بود که تو شریعت تازه ای آورده ای؟ باب با تبسم گفته: این سوالات مقدماتی دارد که بیان خواهم کرد، اما نه امروز نه این مجلس. دوباره جد میرزا مهدی خان پرسیده که: صعود عیسی قبل از موت بود (عقیده اهل اسلام) یا بعد از دفن (عقیده مسیحیان)؟ باب باز گفت: این بحث وقت زیادتری می‌خواهد.

صورت مکتوب منسوب به ناصرالدین میرزا که به پدرش محمدشاه نوشته است. کلیشه مذکور عیناً از کتاب ظهور الحق فاضل مازندرانی مبلغ مشهور بهائیان عکس برداری شده است.

عقیده جد «میرزا مهدی خان زعیم الدوله» را که آقای عبدالحسین نوائی در ذکر حواشی کتاب مرحوم «اعتضاد السلطنه» آن را پسندیده است، توجهی معقول به نظر می‌رسد.

از یک طرف جوان عامی و پرمدعا و بی سواد ادعای علم کلّ ولدنی می‌کند، اما

مقدمات علوم و معارف را نمی‌داند و حتی از فهم بدیهیات عاجز است و از طرفی زبده علمای شهری بزرگ مانند تبریز از کسی که ادعای نبوت و مهدویت می‌کند راجع به (تخمه) کردن یا معنی عبارت علامه در باب غسل جنابت خنثی یا اعلال قال، پرسش می‌کنند و پیش خود این معنی را در نظر نمی‌گیرند که صرف دانستن این مطالب (به فرض اینکه باب آنها را می‌دانست) علامت و مجوز ادعای نیابت و مهدویت و دین سازی می‌شود یا نه و آیا مثلاً ملا محمود که این سوالات را می‌کرده و مسلماً آنها را می‌دانسته حق داشته چنین ادعائی یکنه یا نه؟ به هر حال هر چه بود باب ناتوان تر از آن بود که بتواند همین سوالات سطحی و بی مورد را جواب بدهد و سرانجام به شرحی که گذشت پیش باز شد و معلوم شد که جز ادعای واهی چیزی در چننه ندارد. چنانکه سوالات جد میرزا مهدی خان را هم جواب نتوانست بگوید و آنها را موکول به وقت دیگر و جلسه دیگر یعنی در حقیقت تعلیق به محال کرد(1).

به گفته احمد کسروی علی محمد شیرازی: «هیچ نتوانسته و جز نمی‌دانم و نمی‌توانم پاسخی نداشت از آنسوی با غلط بافی های سخنان سست و خنک خود، زبان ریشخند ملایان و دیگران را به خود باز گردانیده و بار دیگر کار به چوب خوردن و غلط کردم گفتن انجامید(2)».



در خاتمه نامه ناصرالدین میرزای ولیعهد خواندیم که: «چون مجلس گفتگو تمام شد جناب شیخ الاسلام را احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول و توبه و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرده که دیگر این غلطها نکند».

میرزا ابوالفضل گلپایگانی می نویسد: «چون در این عریضه انابه و استغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است مناسب چنین به نظر می آید که صورت همان دستخط مبارک را نیز محض تکمیل فائده در این مقام مندرج سازیم(3)».

---

1. [فتنه باب، ص ۱۲۶، توضیحات آقای عبدالحسین نوائی.

2. بهائیکری، ص ۳۳.

3. کشف الغطاء، ص ۲۰۴.

بدین لحاظ و آنچه که مسلم و مشخص است توبه نامه ای است که علی محمد شیرازی به دستخط خود آن را خطاب به ولیعهد نوشته و به مهر خود آن را مهور ساخته است.

توبه نامه علی محمد شیرازی که یکی از مهمترین اسناد بی پایگی دعاوی علی محمد شیرازی است نه تنها مورد تأیید کتاب کشف الغطاء قرار گرفته است بلکه از این طریق سند مذکور مورد تصویب عباس افندی و بهائیان است.

در پاورقی صفحه (۲۰۵) کتاب کشف الغطاء متن توبه نامه علی محمد شیرازی همراه با نامه ولیعهد ناصرالدین میرزا که شرحش مذکور افتاد از نظر مؤلف کتاب کشف الغطاء اصل این دو مکتوب و بعضی مکاتیب رسمی آخری را که مندرج می گردد پس از خلع محمد علی شاه که مخازن دولتی بتصرف ملتیان در آمد یکی از محبین تاریخ عکس برداشته و منتشر ساخته است.

تأکید مؤلف کشف الغطاء که در صفحه ۲۰۴ به کلماتی از قبیل: «صورت همان دستخط مبارک» صورت دستخط حضرت نقطه اولی به ناصر الدین شاه به خوبی نشان می دهد که مؤلف کشف الغطاء مصدق عین توبه نامه به دستخط علی محمد شیرازی است و مؤلف بهائی کتاب مذکور از آن جهت به شرح تفصیلی مجلس ولیعهد و ذکر نامه های متبادله بین ولیعهد و علما تبریز و انتشار صورت دستخط علی محمد شیرازی نموده است تا میان مقام علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی بهاء مقایسه کند. یا به گفته خود ایشان: «در این مقام مندرج سازیم و موازنه آنرا با الواحی که از قلم جهان قدم در سجن اعظم به جهت ملوک و سلاطین عالم نازل گردیده به دقت نظر اولی البصائر و اگذاریم».

صاحب کتاب کشف الغطاء بر اساس این تصریحات خواسته است نشان دهد، علی محمد شیرازی با مشاهده شکست خود در مجلس ولیعهد و تنبیه و چوب زدن او، دست از تمامی دعاوی خود برداشت و در عریضه ای انابه و استغفار کردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است ولی میرزا حسینعلی در زندان عگا، با تمام رنجهایی که دید میدان خالی نکرد! و حتی نامه هائی به زعم مؤلف کتاب مذکور، به ملوک و سلاطین عالم نوشت. در حقیقت کشف الغطاء در مقام موازنه بین علی محمد شیرازی و

حسینعلی میرزا، ندانسته با اثبات ضعف نفس و انابه و استغفار و التزام پا به مهر سپردن علی محمد شیرازی خط بطلان برحقانیت علی محمد شیرازی کشیده تا به فکر خود حقانیت میرزا حسینعلی را اثبات کند؟!!



به هر حال به استثنای کتاب کشف الغطاء که متن کامل و جامع توبه نامه را عیناً از روی دستخط علی محمد شیرازی ثبت کرده است، ادوارد براون نیز عکسی از توبه نامه علی محمد شیرازی برداشته و کلیشه آن را در کتاب Babi of Study for Material به چاپ رسانیده است. اینک متن توبه نامه علی محمد شیرازی را ذیلاً به استحضار می‌رسانیم:

### فداک روحی

«الحمد لله كما هو اهله ومستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. بحمدالله ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفوتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بریایان فرموده. اشهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد. اگر چه به نفسه وجودم ذنب صرف است، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکرة و نبوت رسول صلی الله علیه وآله (و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مفر بر کل منازل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و نائیم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد و استغفرالله ربي و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه حضرت حجة الله علیه السلام (را ادعای مبطل (می دانم) و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند والسلام.»

انکار کلیه دعاوی، به سبب یک تنبیه جزئی بود که از علی محمد شیرازی بعمل آمد.

مرحوم رضا قلی خان هدایت در «روضه الصفا» می نویسد: «مجلس منقضي شد و

محمد کاظم خان فراشباشی ولد اسماعیل خان قراجه داغی که نگهبان و میزبان او بود سید را به منزل خود برده محفوظ داشت و چون داعیه او منتشر و غالب عوام در کار او به شبهت افتاده بودند دیگر روز سید را به حضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد اعظم آورده حکم شد که او را چوب سیاست و یا ساق زنند. فراشان سرکاری بنا بر حسن عقیده در این کار تقدیم نکردند. به حکم علمای اعلام حاجی ملا محمود و شیخ الاسلام، ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و می گفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد(1)».

مرحوم میرزا محمدتقی لسان الملک به انگیزه چوب زدن علی محمد شیرازی اشاره دقیقی دارد. ایشان از زبان ناصر الدین میرزا ولیعهد خطاب به علی محمد شیرازی می نویسد:

«چون مردی دیوانه بوده ای حکم به قتل تو نمی رانم لکن با چوبت رنجه و شکنجه می فرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچکس در جهان به آن حضرت عجل الله فرجه نتواند چیره شد.

این بگفت و به اعوانان و فراشان بفرمود با حملي از چوب درآمدند و هر دو پای باب استوار به بستند و با چوب مضروب داشتند. باب فریاد برداشت و به استغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود و نظام العلماء یک تن از مردم خود را بر سر او بداشت و همی تلقین کرد که بگو پلیدی سگ و خوک خوردم و دیگر چنین سخن نکنم و او بدین گونه همی بازگفت(2)».

میرزا جانی کاشانی در این خصوص می نویسد: «حضرات ملاها گفتند: بلی چون ایشان سید می باشند. خوب است که سادات چوب بزنند. لهذا شیخ الاسلام این تعهد را نموده و آن جناب را به خانه خود دعوت نمود و فرش به جهت زیر تنه مبارک گسترده و سید هیجده چوب به پاهای مبارک زد به عدد حروف حی و اسرار آن زیاد است. محل ذکر تو حالا نیست(3)».

1. ج ۱۰ .

2. ج ۳، ص ۱۳۰ .

3. نفطة الكاف، ص ۱۳۸ .

---

241

صورت جواب علماء به توبه نامه علي محمد شیرازی که به مهر ابوالقاسم الحسنی الحسینی و علي اصغر الحسنی الحسینی مختوم است.

---

242

عین خط علي محمد شیرازی، مبنی بر توبه و استغفار از دعاوی خود.

این اسراری را که میرزا جانی برای عدد هجده قائل شده است، ناشی از تصریح به

---

243

این مسئله است که سید هجده چوب به پاهای مبارک زد در حالی که: نبیل زرندي در کتاب تاریخ نبیل تصریح می کند: فقط ۱۱ ضربه چوب به کف پای وی زده شد» (1).

از این معلوم می شود، که علي محمد شیرازی به سبب یک تنبیه جزئی دست از کلیه دعاوی خود برداشت و همین امر موجب آن گردید که علمای تبریز در صدر ورقه توبه نامه علي محمد شیرازی به نقل از کتاب کشف الغطاء شبهه خبط دماغ را موجب تأخیر قتل وی قلمداد کنند و چنین بنگارند:

صورت جوابی که مجتهدین تبریز در صدر ورقه نوشته اند:

«سید علي محمد شیرازی شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشراف والا، ولی عهد دولت بی زوال، آیده الله و سده و نصره و حضور علمای اعلام اقرار به مطالب چندی کردی (کذا) که هر یک جداگانه باعث ارتداد شما است و موجب قتل.

توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلا تأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می شود».

حرره خادم الشریعه المطهره

ابوالقاسم الحسنی الحسینی علي اصغر الحسنی الحسینی

آنچه مسلم است، صورت اصلی دستخط علي محمد شیرازی در قاب عکسی در سالن قدیمی کتابخانه مجلس شورای ملی آویزان بوده است.

مطلعان و کسانی که به کتابخانه مجلس رفت و آمد داشته و دارند، اذعان می دارد که خود صورت دستخط علي محمد شیرازی را که در قاب عکسی در سالن کتابخانه مجلس شورای ملی آویزان بوده کراراً دیده اند و در زمان مسؤولان وقت، آن را برداشته به کجا برده و یا تحویل داده اند معلوم نیست!

مؤلف این کتاب در آبان (۱۳۵۳) تحقیقات جامعی در کتابخانه مجلس شورای ملی

به عمل آورد ولی مسؤولان از توبه نامه مذکور اطلاعی نداشتند و از آنجائی که احتمال داده می شد در صندوق کارپردازی مجلس گذارده شده باشد، کوشش به عمل آورد تا به محتویات صندوق مذکور دستیابی پیدا کند، ولی بعدها معلوم شد که توبه نامه در صندوق کارپردازی موجود نیست!

از آنجائی که صاحب اصلی این سند، ملت ایران می باشند می بایست تحقیق و بررسی هائی از مسؤولان کتابخانه در سنوات مختلف خاصه در سالهای ۱۳۱۵ به بعد صورت پذیرد تا از سند مذکور اطلاع دقیق و یا در صورت اثبات مفقود شدن آن پرده ها از یک دستبرد جنایتکارانه بالا رود و نقشه های زعمای بهائی ایران به عنوان خدمت به کتابخانه مجلس و در لباس کتابدار و مسؤول کتابخانه معلوم همگان گردد...!

### ج) اعدام مخبط

مرحوم اعتضاد السلطنه می نویسد: «به صوا بدید میرزا تقی خان، سلیمان خان افشار به جانب آذربایجان رفت تا باب را از قلعه چهریق آورده به معرض هلاک در آورد(1).

حشمت الدوله حمزه میرزا (2) برادر محمد شاه که در آن ایام حکومت آذربایجان را داشت باب را از زندان احضار کرد. و برای کسب فتوای قتل او از طرف علما وی را به همراهی چند فراش به در خانه آنان فرستاد.

آنچه که مسلم است علما تبریز از اعدام کسی که شبهه خبط دماغ او همچنان به قدرت خود باقی بود، کراهت داشتند. و بنا به تصریح اعتضاد السلطنه: حشمت الدوله، چون کراهت خاطر علما را دید، شبانگاه باب را حاضر مجلس ساخت و میرزا حسن خان وزیر نظام و حاجی میرزا علی پسر حاجی میرزا مسعود و سلیمان خان افشار را نیز طلب داشت. در آن مجلس حاجی میرزا علی احادیث مشکله را از وی سؤال کرد. باب از جواب عاجز ماند.

2. مرحوم زعیم الدوله می نویسد: وقتی والی دید علماء استتکاف از حضور کردند، مجلس عوامانه ای از اعیان، مستخدمین دولت و مأمورین حکومت تشکیل داده، مفتاح الأبواب، ص ۱۷۲.

هیكل مذکور که در صفحه 26 کتاب: «قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب» چاپ شده است. به خط محمدعلی شیرازی. و نشانه آشکاری از فکر و روح وی در نزول آیات می باشد!

حشمت الدوله گفت: شنیده ام که تو خاطر خویش را مهبط وحی آسمانی دانی و قرآنی از خود آورده ای. اگر چنین است از بهر این چراغهای بلور نیز آیتی بخوان! باب پاره ای از آیت نور را با برخی از آیات ملک مختلط کرده بخواند. حشمت الدوله گفت تا آن کلمات را نوشتند، باب را گفت: اگر این آیت وحی آسمانی است، از خاطر فراموش نشود. این آیت را اعدت کن، چون باب دیگر بار قرائت کرد دیگر گونه بود....!

از بیم آنکه اگر او را پنهانی مقتول سازند، دور نباشد که مردم نادان چنان پندارند که او زنده است و غیبتی اختیار کرده است و به این امید که دیگر بار ظاهر خواهد گشت و اظهار دعوت خواهد نمود، دست از فتنه باز ندارند گفتند که بهتر آن است که او را در میان شهر و بازار بگردانند تا تمام مردم او را ببینند بعد از آن به قتل آورند.

بدین جهت میرزا علی محمد باب را با ملا محمد علی و سید حسین برداشته و به خانه حاجی میرزا باقر امام جمعه تبریز و ملا محمد مامقانی و آقا سید علی زنوزی بردند (1).

مرحوم زعیم الدوله در کتاب: «مفتاح الابواب» با توجه به تصریحات مرحوم لسان الملک در کتاب: ناسخ التواریخ و اقوال جد و پدرش که خود حاضر و ناظر بودند و مؤلف پس از تطبیق آن با دیگر تراجم، و حتی منابع موثق با بیان و بهائیان خاصه کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرندي و نقطة الکاف میرزا جانی کاشانی و کواکب الدریه آواره و مقاله شخصی سیاح عباس افندی اقوال آن را صحیح تر تشخیص داده و آنرا محل اطمینان می داند، می نویسد:

«صبح فردا ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ هجری (بنابر دفاتر رسمی دولتی) و صبح ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ (به گمان با بیان) آن سه نفر را با عده ای نظامی و پاسبان به ریاست رئیس دربانان والی به خانه مرحوم حاج میرزا باقر مجتهد رئیس علمای اصولی بردند. در آنجا باب معتقدات خویش را مکتوم داشت.»

صاحب ناسخ التواریخ می گوید: «مشار الیه فتوی به قتل باب داد ولی این موضوع نزد

---

. [فتنه باب، ص ۳۰

---

247

من ثبت نیست، زیرا من بطور تواتر شنیده ام که مجتهد مذکور به هیچ وجه با او مواجه نشد، زیرا او مریض یا متمرّض بود. آنگاه او را به خانه ملا محمد مامقانی مجتهد رئیس علماء شیخیه بردند و در آن مجلس جد و پدرم حاج میرزا عبدالکریم، میرزا حسن زنوزی که هر دو ملقب به ملاباشی بودند و تعداد بسیاری از اعیان حضور داشتند.»

«هنگامی که باب وارد مجلس شد صاحب خانه مقدم او را گرامی داشت، او را در صدر مجلس پهلوی خودش نشانیده، مبادرت به سخن فرموده به باب چنین گفت: آیا این کتاب و نوشته ها از تو می باشد؟ باب گفت: آری اینها کتب من است و من آنها را به دست خودم نوشته ام، صاحب خانه پرسید به صحت آنچه در این نوشته ها می باشد اقرار و اعتراف داری؟

باب گفت: آری من به صحت آنها اعتراف دارم، صاحب خانه پرسید: آیا تو بر عقیده خود باقی می باشی؟ خودت که می گفتی من مهدی منتظر قائم از اهل بیت محمد هستم، باب گفت آری، حجة الاسلام گفت: اکنون کشتن تو واجب گردید و خونت به هدر رفت. چنین گفت و از جا برخاست (اگر مرحوم حجة الاسلام حکم به وجوب قتل باب داده باشد، بدین جهت نبوده که وی می گفته است: من مهدی منتظر قائم از آل محمد می باشم، زیرا این ادعا ملاک کفر نمی شود بلکه از آن جهت بوده که اعتراف به صحت مندرجات کتب و نوشته های خود کرده و در آنجا صریحاً ادعای پیغمبری کرده بود.) تصریح مترجم کتاب مفتاح الباب الابواب.»

«در اینجا میان ناقلین اخبار اختلاف واقع شده است، صاحب ناسخ التواریخ گفته است که باب در این مجلس نیز معتقدات خویش را مستور داشت، برای نجات خود متوسل به حجة الاسلام شد، نزد او گریه و زاری کرد، به دامن ردای او چسبید؛ ولی حجة الاسلام او را طرد کرده و گفت:

"الان وقد عصیت من قبل" و از مجلس بیرون رفت.

ولي من از پدرم مکرر شنیده ام که می گفت: باب در این مجلس امر خود را پنهان نکرد و هنگامی که حجة الاسلام برخاست تا از مجلس بیرون برود به دامن ردايش چسبید و من اکنون فراموش نمودم که آیا صاحب خانه این قضیه را فهمید و نادیده

گرفت و یا اصلاً نفهمید پس او را مخاطب داشت و گفت: «حجت شما هم به قتل من فتوی می دهید؟»

«آنگاه صاحب خانه او را طرد کرد و فرمود: ای کافر تو خودت بواسطه نوشته ها و گفته های کفر آمیزت به قتل خود فتوی دادی و از مجلس بیرون رفت.»

«آنگاه آنها را برداشتند و به خانه سید علی زوزی سابق الذکر بردند. مشارالیه هم با باب سخن گفتند و مطالبی از او شنیدند که عقیده به وجوب قتل او حاصل کردند و به کشتن او فتوی دادند.

«من می گویم: جدو پدرم و دو نفر رفقای آنها در این مجلس حاضر نبودند و آنچه را که ذکر شد و ذکر می شود بطور تواتر شنیده بودند.»

مرحوم ملا محمد تقی حجة الاسلام فرزند ملا محمد مامقانی که خود مستقیماً در جریان احوالات علی محمد شیرازی و اعدام او بود، در همان ایام، در رساله ای که به درخواست ناصر الدین شاه قاجار نوشته است، تصریح می کند که علی محمد شیرازی را: اولاً به خانه حاج میرزا باقر پسر حاج میرزا احمد مجتهد تبریز بردند - و در آنجا مشارالیه چیزی از عقاید خود اظهار نداشت. از آنجا به خانه والد حجة الاسلام آوردند و این داعی حقیر آنوقت خود در آن مجلس حضور داشت مشارالیه را در پیش روی والد مرحوم نشانده و آن مرحوم آنچه نصایح حکیمانه و مواظب مشفقانه بود با کمال شفقت و دلسوزی به مشارالیه القاء فرمود. در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد. پس والد بعد از یأس از این فقره از در احتجاج در آمده فرمودند: سید کسی که چنین ادعای بزرگی در پیش دارد بی بیّنه و برهان کسی از او نمی پذیرد، آخر این دعوی ها که تو می کنی دلیل و برهان بر اینها چیست؟ بی محابا گفت: اینها که تو می گویی دلیل و برهان بر آنها چیست؟

والد از روی تعجب خندیده فرمود: سید تو که طریق محاوره را هم بلد نیستی، از منکر کسی بیّنه نمی خواهی، شهود و بیّنه وظیفه مدعی است، من که مدعی مقامی نیستم که محتاج اقامه دلیلی باشم. گفت: چرا حرفهای من دلیل می خواهد حرفهای شما دلیل نمی خواهد؟ والد بعد از تعجب زیاد از این جواب ناصواب فرمودند: ای مرد! من که به تو حالی کردم که اقامه دلیل وظیفه مدعی است نه منکر، تو هنوز در امور بدبیهه هم که

جاهلی گفت: دلیل من تصدیق علماء فرمودند: علمایی که تصدیق تو را کرده اند با اغلبشان من ملاقات کرده آنها را صاحب عقل درستی ندیده ام و تصدیق سؤها مناط حقیقت کسی نمی باشد، گذشته از این اگر تصدیق علماء دلیل حقیقت باشد، اینک در میان جمیع ملل باطله اسلامیة و غیر اسلامیة علمای متبحر بوده و هستند که تصدیق مذهب خود را می کنند بنابراین، پس باید جمیع مذاهب و ملل باطله حق باشند و هذا شیء عجیب. گفت: دلیل من نوشته های من. فرمودند: نوشتجات تو را هم اکثرش را من دیده ام جز کلمات مزخرفه مهمله معتل المعانی و مختل المبانی چیزی در آنها مشاهده نکردم و در حقیقت آن نوشتجات دلیل روشن بر بطلان دعاوی تست نه دلیل حقیقت. گفت: آنهایی که این نوشتجات را دیده اند همه تصدیق کرده اند. والد فرمودند: تصدیق دیگری بر ما حجت نیست و آنگاه این ادعاها که تو می کنی از دعوی امامت و وحی آسمانی و امثال آن ثبوت آن جز معجزه یا تصدیق معصومی، دیگر راه ندارد؛ اگر داری بیاور و الا حجتی بر ما نداری؟ گفت: خیر دلیل همان است که گفتم. فرمودند: حال باز در آن دعاوی که در مجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی صاحب الامر و افتتاح باب وحی، تأسیس و اتیان به مثل قرآن و غیره آیا در سر آنها باقی هستی؟ گفت: آری فرمودند: از این عقائد برگرد خوب نیست، خود و مردم را عیب به مهلکه مینداز، گفت: حاشا و کلا.

پس والد قدری نصابیح به آقا محمد علی کردند اصلاً مفید نیفتاد. موکلان دیوانی خواستند آنان را بردارند، باب روبه والد کرده عرض کرد: حال شما به قتل من فتوی می دهی؟ والد فرمودند: حاجت به فتوای من نیست همین حرفهای تو که همه دلیل ارتداد است خود فتوای تو هست. گفت: نه من از شما سؤال می کنم؟ فرمودند حال که اصرار داری بلی مادام که در این دعاوی باطله و عقاید فاسده که اسباب ارتداد است باقی هستی به حکم شرع انور قتل تو واجب است ولی چون من توبه مرتد فطری را مقبول می دانم، اگر از این عقاید اظهار توبه نمایی من تو را از این مهلکه خلاص می دهم، پس مشارالیه را با اتباعش از مجلس برداشتند و به میدان سرباز خانه حکومت بردند.»

250

نمایشی از فکر و روح علی محمد شیرازی که در خط وی ملاحظه می گردد. این الواح به خط علی محمد شیرازی است که در صفحه ۲۲ کتاب: «قسمتی از الواح نقطه ای اولی و آقا سید حسین کاتب» چاپ شده است.

بدین روال مسلم می شود که تصریح کتاب صاحب ناسخ التواریخ و یا اعتضاد السلطنه به اعلام فتوای علماء مبنی بر اعدام مخبط، ناشی از توجهی بوده است که نسبت به ناصرالدین شاه داشته اند و نمی خواستند اعدام مخبطی را که به هیچ وجه مورد اعتنای اکثریت علماء متشخص تبریز و حتی ایران نبود، صرفاً مستند به حکم سیاسی و حکومتی کنند. در حالی که مسلم است تصمیم امیرکبیر و تصویب شاه وقت، تکلیف «حشمت الدوله» را معین کرده بود و علیرغم نظر فقها و علما و عدم شرکت آنان در

251

مجلس ثانی مباحثه با علی محمد شیرازی، اگر هم کسب فتوی مقدور نمی شد، اعدام کسی که بر او شبهه خبط دماغ می رفت، از نظر حکومت وقت مسلم بود و مسلم بود که به گفته ادوارد براون: «دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون آمیز او علما را بر آن داشت که به علت شبهه خبط دماغ بر اعدام وی رأی ندهند(1)».

با این همه در مورد چگونگی صدور فتوای قتل علی محمد شیرازی «نبیل زرندی!» با وقاحت تمام قلب مطلب کرده و نوشته است:

«باری اول او را (سید باب) در نزد ملا محمد مامقانی بردند. تا از دور دید حکم قتلی را که از پیش نوشته بود به دست آدمش داده گفت: به فراشباشی بده. دیگر پیش من آوردن لازم نیست. این حکم قتل را من همان یوم که او را در مجلس همایون ولیعهد دیدم نوشتم و حال هم همان شخص است و حرف همان. بعد از آن به در خانه میرزا باقر پسر میرزا احمد بردند. دیدند آدمش پیش در ایستاده حکم قتل در دست اوست و به فراشباشی داد و گفت: مجتهد می گوید: دیدن من لازم نیست، پدرم در حق او حکم قتل نموده بود و بر من ثابت شده. مجتهد سوم ملا مرتضی قلی، او هم به آن دو مجتهد تأسی نموده و حکم قتل را از پیش فرستاده و راضی به ملاقات نشد.»

زعیم الدوله قضایای پس از تشریفات ظاهری جمع آوری فتوای مبنی بر «اعدام مخبط» را چنین می نگارد:

«و چون والی خاتمه کار فتوای علما را به مستحفظین باب اعلام نمود، فرمانی صادر کرد تا باب را در جاده های بزرگ شهر و بازار بگردانند پس او را در حالی که کلاهی از نوع شب کلاه بر سر داشت با پای برهنه بدون کفش و گیوه فقط با جوراب گردانیدند و ملا محمد علی مذکور را به زنجیر آهنین مقید ساخته بودند و همچنان آنها را سیر دادند تا به میدان موسوم به سرباز خانه کوچک رسیدند.»

«این سرباز خانه دارای سه در ورودی بود. یک در که از طرف بازار عمومی وارد محوطه ای می شد که آنجا را «جبه خانه» می گفتند: یعنی محل ساختن اسلحه و از آنجا

روي آب انباري مي آمد و سپس چند پله پائين آمده و وارد آن ميدان مي شد.»

«دوم: دري بود که از دالان درازي که روبروي مسجد جامع معروف به مسجد شاهزاده بود وارد آن ميدان مي گرديد.»

«سوم: در کوچکي بود که از طرف ميدان محل توپها که آن را ميدان توپخانه و «اوتاغ نظام» (ديوان جنگ) مي ناميدند وارد آن ميدان مي شد و اين در در ديوار غربي ميدان سربازخانه واقع بود.»

«ديوارهاي اين ميدان به اطاق ها و حجراتي تقسيم مي شد که محل سکونت سربازها بود. ديوار چهارم غربي اين ميدان را براي اعدام باب اختصاص داده بودند. دو عدد ميخ آهني آورده بودند و بر همين ديوار ميان دو حجره از حجرات واقع در اين قسمت کوبيده بودند.»

«آنگاه باب را از در اول وارد ميدان کردند و چون به روي آب انبار رسيدند، قدري در آنجا توقف کردند؛ زيرا تعداد زيادي از اعيان و وجوه شهر در آنجا حضور داشتند. پدرم هم با جمعي از دوستان بالاي پله اي که مردم را به ميدان مي رسانيد قرار داشتند و همانجا هم محل توقف باب بود. پس پدرم با رفقايش جلو باب آمدند و از وي خواهش کردند که از دعاوي خود دست بردارد و در شهري که اشتهار دارد که مردم آن بيش از مردم ساير بلاد سادات و اشراف اهل البیت را احترام مي کنند خون خود را نريزد ولي او به گفته پدرم توجه نکرد و همچنان ساکت و آرام بود و علائم و نشانه هاي ترس و هراس و حواس پرتي در او ديده مي شد.»

«در اين هنگام سه فوج سرباز در ميدان حاضر بودند:

«اول فوج چهارم تبريز»

«دوم فوج اختصاصي تبريز»

«سوم فوج کلداني آشوري مسيحي موسوم به بهادران: (زيرا دولت ايران چند فوج لشکر از نصاراي آشوري داشت.»)

«فوج چهارم در سربازخانه و فوج اختصاصي و بهادران تحت سلاح بودند، اسم سرکرده بزرگ فوج اختصاصي آقاجان بيک زنجاني بود و نام سرکرده فوج بهادران سام

خان مسيحي بود.»

«رئيس دربانان والي نزد سرکرده فوج اختصاصي آمده، حکم قاضي را به اعدام باب و رفيقش به او نشان داد. ولي سرکرده مذکور از اطاعت حکم قاضي امتناع ورزید. عذر وي اين بود که او مردي سرباز است و سرباز تابع احکام وزارت جنگ است و تنها از وزارت متبوعه خود بايد اطاعت کند و نمي تواند حکم غير وزارت متبوعه خود را اطاعت کند.»

آنگاه رئيس دربان جلو سرکرده فوج مسيحي آمد و حکم قاضي را به وي نشان داد. او اطاعت کرد و یک دسته از فوج را که به اصطلاح عثمانها «بلوک» ناميده مي شد براي انجام حکم قاضي تعيين کرد.

سردسته آنها (غوج علي سلطان) مسلمان طسوجي خوي بود.

پس سردسته مذکور دسته خود را به سه صف تقسیم کرد و سپس باب و رفیقش را از مستحفظین تحویل گرفته، آنها را در قسمت چهارم میدان جلو آن دو میخ آهنی سابق الذکر آورد. با ریسمان محکمی دو شانه آنها را محکم بستند و سپس آنها را بقدر سه ذرع از روی زمین بالا کشیدند.

روی آنها به طرف دیوار بود ولی ملا محمد علی به سر دسته مذکور التماس می کرد که روی او را به طرف تیراندازان برگردانند، تا تیرهایی را که به سوی او می آید ببیند او هم خواهشش را قبول کرد.

باز خواهش کرد که صورتش را مقابل پای باب قرار بدهد ولی این خواهشش پذیرفته نشد.

آنگاه فرمانده کل فوج یعنی سام خان فرمان پیش فنگ داد و سربازان تفنگ ها را به شکل سلام بلند کردند. مردم همه سکوت کردند، چنانکه گویا نفس ها قطع شده بود، دلها به طیش افتاد، بندها به لرزه در آمد، صدائی مانند صدای مگس شنیده می شد و چنان سکوت بر مردم حکومت پیدا کرد که گویا مرغ بر سر آنها نشسته بود. دل ها و نبض ها چنان به زدن افتاد که نزدیک بود ضربانات آنها شنیده شود. در این هنگام سام خان به رئیس دربانان والی که حکم اعدام را در دست داشت نگاه کرد و او اشاره به تنفیذ حکم

کرد، پس سام خان فرمانده فوج به صدای نظامی به سرکرده صد نفری اشاره کرد و فرمان تیراندازی از صف اول داد.

آنگاه صدای تیرها بلند گردید و دود فضای میدان را فرا گرفت وقتی دودها بر طرف شد، معلوم شد که ملا محمد علی تیر خورده است. ولی در این حال باب را صدا می زد و چنین می گفت: آقای من آیا از من راضی شدی؟

اما باب پس تیر به طناب وی خورده، طناب بریده شده و او به زمین افتاده بود و فوری بدون یکی از حجره های سربازخانه که نزدیک محل سقوط وی بود، فرار کرده و در آنجا پنهان شده بود.

تماشاچیان و سربازان از زیادی دود نتوانستند سقوط باب و فرارش را ببینند. و چون مردم باب را ندیدند، فریادشان بلند شد و در وهم و خیال افتادند، پیش خود چنین فکر می کردند: آیا باب به هوا پرواز کرده؟ آیا به آسمان بالا رفته؟ آیا از نظرها غائب شده؟

سرکرده فوج و سرجوخه های لشکر از هیجان مردم و هجوم آنها به وحشت و اضطراب افتادند، لاجرم سام خان فرمان داد تا نظامیان خط سه گوش نظامی تشکیل دادند و بدین واسطه جلو هجوم مردم را گرفت، آنگاه سرکردگان فوج را در فشار گذاشت تا حجرات میدان را بگردند و باب را پیدا کنند.

سرکرده صد نفری غوج علی سلطان وی را در یکی از حجرات پیدا کرده با زور او را از حجره بیرون کشید، با مشت بر پشت گردن او می زد و او را به مردم معرفی می کرد.

آنگاه دو مرتبه مانند اول با طناب بستند و تیربارانش کردند. در این مرتبه چند تیر بر پشت و بر بدنش اصابت کرد و تمام بدنش جز صورتش که سالم مانده بود سوراخ سوراخ شد. پس جثه اش از حرکت افتاد و مردم آسوده خاطر و از وسواس وهم و خیال بیرون آمدند. و بر آنها معلوم شد که باب به هوا پرواز نکرده به آسمان بالا نرفته و از انظار غائب نگشته و فقط چند لحظه ای میان حجره میدان پنهان گشته است.

آنگاه جسد آنان را پائین آوردند، پاهای آنها را با طناب بستند و در کوچه و بازار کشیدند تا دروازه خیابان و از آنجا به میدان سربازخانه رسیدند. پس آنها را مقابل فوج وسط، میان خندق انداخته خوراک سباع و طیور شدند»



این است آنچه صاحب التواریخ و غیر او در این مورد ثبت و ضبط کرده اند و این جریان از هر جهت با گفته پدرم موافق است مگر در دو مسئله:

اول اینکه پدرم آن سرکرده صد نفری را که بر پشت گردن باب می زده است ندیده بود.

دوم: پدرم تصدیق نمی کرد که جثه باب را در کوچه و بازار تا کنار خندق کشیدند. اینک متن کلام مرحوم پدرم:

«آنها دو نردبان آوردند و جثه را میان آن نردبان ها گذاشتند. از میدان بیرون بردند و در میان خندق مذکور انداختند. قول اول هم بُعدي ندارد؛ زیرا ممکن است بعد از بیرون بردن از میدان جثه آنها را از نردبان پائین آورده باشند و چنانچه ذکر شد با طناب آنها را در میان کوچه و بازار کشیده باشند ولی من این قسمت را ندیده باشم. کلام مرحوم والد تمام شد.»

«این واقعه در روز ۲۷ شعبان ۱۲۶۵ واقع شد و بنا به گفته بابیان در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ واقع گردید(1).»

اعتضاد السلطنه در کتاب: فتنه باب (2) در مورد جسد علی محمد شیرازی پس از اعدام می نویسد: «و جسد او را چند روز در میان شهر به هر طرف می کشیدند آنگاه در بیرون دروازه انداختند و طعمه سباع شد.»

و مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب: ناسخ التواریخ - سلاطین قاجاریه - می نویسد: «جسدش را روزی چند میان شهر به هر سوی کشیده آنگاه در بیرون دروازه در انداختند و خورد جانوران ساختند(3).»

و «میرزا محمد مهدیخان زعیم الدوله» (4) «میرزا رضاقلیخان هدایت» در روضه الصفا نظر مذکور را تأیید کرده و «کنت دوگوبینو فرانسوی» در فصل دهم از کتاب: «مذاهب و

---

1. مفتاح باب الابواب، ص ۱۷۵ .

2. ص ۳۲ .

3. ج ۳، ص ۳۰۵ .

4. مفتاح باب الابواب، ص ۱۸۲ .

---

256

فلسفه در آسیای مرکزی (1) «به شهادت تمامی محققان و مورخان می نویسد: «جسد او در ولی از نظر منابع بهائی، جسد علی محمد شیرازی خوراک درندگان و حیوانات نشد. چنانچه عباس افندی در کتاب: مقاله شخصی سیاح (2) و عبدالحسین آواره در کتاب: کواکب الدریه (3) به آن تصریح کرده اند، ولی میرزا یحیی صبح ازل در کتاب: «مجمل بدیع فی وقایع ظهور منبع» می نویسد:

«پس از واقعه مذکور (اعدام باب) حاجی سلیمان خان اشخاصی را مهیا نمود که آن جسد را با مرفوع آقا محمد علی برداشته و تفویض به او کنند. نظر به آنکه از ضرب گلوله با هم آمیخته شده بود در یک صندوق نهاده و پیچیدند. بدین واسطه حقیر هم تصرفی ننموده در همان صندوق در یک جا به امانت بود تا آن که دزدیدند. از قرار معلوم پیراهن و لباس ایشان را کنده بودند. چون عادت ایرانیان است، بر خلاف یهود که قرعه به پیراهنی زدند (کذا؟) و زیر جامه ای که با ایشان بود نشانه تیر شده بود. حاجی سلیمان خان آورده بود.»

بر این اساس میرزا یحیی خود اظهار بی اطلاعی از هر چیز حتی جسد و کفن حریر و محل دفن می نماید. دیگر آنکه بیان میرزا یحیی در اینکه جسد را «دزدیدند» نکته ای است که هیچ جا دیده نشده و بدون شک هر چند تصریح نشده، منظور از کسانی که جسد را «دزدیدند» دشمنان او یعنی بهائیه، پیروان میرزا حسینعلی بهاء

الله بوده اند والا مسلمين توجهي به جسد نداشتند و اگر دسترسي پيدا مي کردند علي رؤس الاشهاد آنها از ميان مي بردند و از کسي ترس نداشتند.

در حالي که طبق نوشته عبدالحسين آواره در کتاب: «کواکب الدريره» نعش علي محمد شيرازي توسط سليمان خان افشار از خندق دزديده شد. نخست به کارخانه حرير بافي «حاج احمد ميلاني» بابي برده شد و سپس از آنجا به تهران و پس از مدت حدود ۶۰

---

## 1 . Religions et Philozophies dansl Asienentrole 1865

2ص ۶۳ .

3ج ۱، ص ۳۶۸ و ج ۲، صص ۸۵- ۹۵ .

---

257

سال بعد به حيفا - اسرئيل - حمل، و در محل مخصوصي به نام «مقام اعلي» دفن گرديد.

آقاي عبدالحسين نوائي در تحليل نهائي اقوال مذکور، به نتيجه اي اشاره کرده است که ذکر آن در اين مقام مناسب به نظر مي رسد:

وقتي که انسان با مراجعه به کتب ايشان جزئيات امر را مطالعه کند فکر مي کند که از جسدي مشبک و پاره پاره بعد از اين چند سال چه مي ماند و از آن گذشته جسد موميائي نشده چطور نمي پوسد و بوي نمي گيرد. در صورتي که جسد انساني پس از يکي روز متعفن مي شود به حدي که از تحمل آدمي خارج مي گردد. هرگز بدین مطالب، عقل سليم تسليم نمي شود و آنچه نقل شد صرفاً براي نشان دادن کليه عقايد مختلف است والا طبيعي ترين مطلب همان است که در طي سه روز افتادن در خندق جانوران چيزي از آن باقي نگذاشته اند(1).

### (ج) نقد آثار

علي محمد شيرازي پيرامون کتابهائي که نگاشته است، مدعي چند فضيلت است:

1- در سوره دوم از کتاب: «أحسن القصص» - تفسير سوره يوسف - مي نويسد:

«وانا نحن قد جعلنا الايات حجة لکلمتنا علیکم افتقدرون علي حرف بمثلها فأتو برهانکم ان کنتم بالله الحق بصيرا تالله لو اجتمعت الانس والجن علي ان يأتو بمثل سورة من هذا الكتاب لن يستطيعوا ولوکان بعضهم لبعض علي الحق ظهيراً»

و در سوره (۵۲) کتاب مذکور، تأکيد مجدد مي کند، و مي نويسد:

«وان کنتم في ريب مما قد أنزل الله علي عبدنا هذا فاتو با حرف من مثله وادعو الذين قد زعمتم من دون ذکرالله» و در سوره نهم ايضاً مي نويسد «فوربک الحق لن بقدروا بمثل بعض من حرفه ولاعلي تأويلاته من بعض السرّ قطميراً وان الله قد أنزله بقدرته من عنده والناس لايقدرن بحرفه علي المثل بالمثل دون المثل تشبيهاً ذلک من أنباء الغيب.»

2- علي محمد شيرازي «تند نويسي» را يکي از فضيلت هاي خود، و آثارش دانسته در باب عاشر از واحد رابع کتاب «بيان فارسي» مي نويسد: «خداوند قدرتي به او عطا فرموده و نطقي که اگر کاتب سريعي در منتهاي سرعت بنويسد در دو شب و روز که فصل نماييد مقابل یک قرآن از آن معدن کلام ظاهر مي گردد که اگر اولوالافکار ما علي الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آيه از آن را ندارند...»

چنين باوري، از نظر علي محمد شيرازي، يکي از دلائل اثبات دعوت مقام امامت مي باشد، چنانچه در مجلس وليعهد در برابر طلب دليل به نظام العلما گفته بود: «من به یک روز دو هزار بيت کتابت مي کنم که مي تواند چنين کند؟(1)»

و در کتاب «دلائل سبعة (2)» چنين تصريح مي کند که: قرآني که در بيست و سه سال نازل شد خداوند عزوجل قدرت و قوتي در آن حضرت ظاهر فرموده که اگر خواهد در پنج روز يا پنج شب اگر فصل بهم نرسد مساوي به آن نازل فرمايد.

3- بر اساس دعاوي مذکور است که حسينعلي ميرزا در کتاب: بدیع(3) چنين سفارش و تأکید مي کند که: «من بهمان حجت نقطه اولي ظاهر شده ام بل اعظم لو انتم تشعرون و الله الذي لا اله الا هو که ابدأ دوست نداشته اند جز به نفس ظهور و آيات منزله احدي در اثبات امرشان استدلال نمايد.... و خود نقطه بيان هم روح ماسواه فداه جز به آيات استدلال فرموده اند، چنانچه در مجالس عديده ايشان را حاضر نمودند و برهان طلبيدند جز آيات از اين مکمن اسماء و صفات ظاهر نشد و هر یک از عباد هم که طلب حجت و برهان نمودند جواب صادر که به آيات الهي ناظر باشيد که چه حجت لم يزل آيات الله بوده و کلّ من علي الأرض را همين حجت کافي است.»

بدین روال، اساس نقد آثار علي محمد شيرازي را بر اساس فضيلت هاي مورد ادعا، بنا مي نهم. تا بياييم آياتي که حجت دعاوي اوست، چگونه آياتي هستند، که هيچ کس

. [نظام العلما جواب داده بود: من در زمان توقف در عتبات عاليات کاتبي داشتم که به روزي دو هزار بيت کتابت مي کرد و آخر الامر کور شد. مراجعه شود به فصل سوم، قسمت ث.

. 2ص ۲۶، عربي - فارسي.

. 3ص ۲۱۷

نمي تواند مانند آن «حرفي» و يا کلمه و جمله اي آورد و رابطه چنين شاهکار هائي با مهارت «تند نويسي» علي محمد شيرازي چگونه است؟

مؤلف قبل از دسترسي به منابع موثق باب و بهاء در کتب تحليلي و انتقادي و درگفتگوها و مباحثات با آگاهان به بهائيت از عدم آشنائي علي محمد شيرازي به زبان عربي و «اغلاط فاحش نحوي» و «جعل کلمات» نادرست، سخن ها مي شنيد و در مواردی نیز با استماع يا خواندن نمونه هائي فاحش از آن اغلاط، احتمال تعصب و يا نقل اقوال بي سند را در ذهن خود خطوط مي داد. تا اينکه بر حسب تصادف به کتاب: «دائرة المعارف بستاني» که در موضوع خود يکي از برجسته ترين اثرهاي متأخر عالم عربي است برخورد، ديدم ايشان نیز در ذيل کلمه «بابيه» مي نويسد:

«کتابه هذا يحتوي علي كثير من العربي المسجّع و بعض الفارسي إلا أن العربي منه كان ملحوناً فلما سئل عن سبب وقوع اللحن في هذا الكتاب المنزل مع ان اللحن نقص، أجاب بأن الحروف و الكلمات كانت قد عصمت و اقترفت خطيئة في الزمن الأول و عوقبت علي خطيتها بأن قيّدت بسلاسل الإعراب و حيث بعثتنا جائت رحمة للعالمين فقد حصل العفو عن جميع المذنبين و المخطئين حتي الحروف و الكلمات فاطلقت من قيدها تذهب إلي حيث شاءت من وجود اللحن و الغلط(1)».

1. ج ۵، ص ۲۶، پطرس بستاني در آخر مقاله مذکور پیرامون بابیه تصریح کرده است: «فهذا مارواه عنهم السيد جمال الدين الافغاني المشهور و غيره» ص ۲۸.

آقای ابراهیم صفائی می نویسد: فصل مربوط به مذهب بابی را در دائرة المعارف بستانی، چاپ بیروت نیز سید نوشته که محققانه است و حاکی از حسن عقیده او نسبت به باب می باشد. کتاب: رهبران مشروطه ج ۱، ص ۳۱.

اولاً: طبق تصریح بستانی: «فهذا رواه عنهم...» مقاله را مرحوم سید جمال الدین ننگاشته و بستانی سخنان او و دیگران را خود به نگارش درآورده است.

ثانیاً در مورد جمله: «حاکی از حسن عقیده او نسبت به باب می باشد». باید به آگاهی پژوهندگان رسانید، که بیان مذکور، مطابق منابع بهائیان و دیگر تواریخ موجود در خصوص شرح حال مرحوم سید جمال الدین، نادرست و بی اساس است، چنانچه حسینعلی میرزا در «لوح عالم» نوشت: «این ایام ظاهر شد آنچه که سبب حیرت است از قراری که شنیده شد نفسی وارد مقر سلطنت ایران گشت و مجلس بزرگان را به اراده خود مسخر نمود، فی الحقیقه این مقام مقام نوحه و ندبه است، آیا چه شده که مظاهر عزت کبری ذلت عظیمی را برای خود پسندیدند، استقامت چه شد عزت نفس کجا رفت... حال به مقامی تنزلی نموده اند که بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نموده اند و شخص مذکور درباره این حزب در جراید مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نمود آنچه را که سبب تحیر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد به پاریس توجه نمود و جریده ای به اسم عروة الوثقی طبع کرد به اطراف عالم فرستاد. مندرج در کتاب: «مجموعه الواح»، ص ۱۲۶

این بیان به خوبی نشان می دهد که مقاله مورد نظر در دائرة المعارف بستانی، به هیچ وجه از نظر زعمای این دعوی، حسن عقیده نسبت به باب نمی باشد و از این روی سخن سید حسن تقی زاده به نظر کاملاً منطقی و اصولی می رسد که نوشت: «سید جمال الدین یک مسلمان مترقی و تجدد طلب و نسبت به اسلام بسیار پر شور بود مشارالیه اگر چه متعصب نبود، ولی پیرو انحرافی در دین هم نبوده مقاله او که در دائرة المعارف پطرس بستانی راجع به مذهب بابیه نوشته دلیل آن است که وی احساسات خوبی به آن مذهب نداشته». مجله کاوه، سال ۲ / شماره ۳، دوره جدید، برلین.

بدین لحاظ مرحوم سید جمال الدین نسبت به بابیه نه تنها حسن عقیده نداشته است بلکه، مدارک متعددی حاکی از آن است که مرحوم سید جمال الدین مخالف بابیه و در مقام یک مسلمان آگاه مخالفی سرسخت بوده است:

1- سید حسن تقی زاده، در صفحه ۵ کتاب: «مردان خود ساخته» می نویسد: «... شرحی هم راجع به بابیه و تاریخ آنها به طریق ردّ نیز در روزنامه عربی «مصر» از قول جمال الدین به قلم ادیب اسحاق معروف ملاحظه شده که در زمان اقامت سید در مصر نوشته شده است

2- مرحوم جلال الدین مؤید الاسلام، مدیر روزنامه حبل المتین در مقدمه کتاب: حاجی بابا، جلد اول، کلکته ۱۳۲۴ هـ ق، می نویسد: «سید جمال الدین در یکی از مراسلات خود به نگارنده که اینک موجود است، می نویسد: «طائفه بابیه که مصداق پهلوانان پنبه اند، صد سال پیشرفت اقدامات دانشمندان ایران را در ترقیات ملکی و ملتی عقب انداخته چرا که امروزه هر کسی هر حرف مفید به حال ملک و ملت بزند و سخنان صحیح ناشنیده بگوید، جاهلانه نسبتش را به این گروه می دهند و آن بیچاره را از پای در می آورند.»

3- مرحوم سید جمال الدین در کتاب خود به نام: نیچریه یا ناتورالیسم صفحه ۳۸، تبریز ۱۳۲۸ هـ ش، می نویسد: «بابیانی که در این زمان اخیر در ایران یافت شده و هزاران خون عبدالله را به ناحق ریختند،

کوچک ابدال هاي همان نیچر هاي الموت مي باشند...» مراجعه شود به دفاع از سيد جمال الدين حسيني، ص ۳۴

260

(کتاب بيان او محتوي است از جملات عربي و مسجع فارسي، با اين تفاوت که جملات عربي آن مملو از اغلاط است. هنگامی که او را از علت چنین غلط هائي پرسش کردند، جواب داد: حروف و کلمات در گذشته مرتکب معصیت شده بودند و به این

261

خاطر، خداوند جهت عقوبت گناهشان، آنان را به زنجیر اعراب زنداني ساخت. چون من از جانب خدا برانگیخته شدم و بعثت من براي همه عالمیان رحمت است. لذا خداوند گناهکاران حتي حروف و کلمات را عفو کرد و آنها از زندان اعراب آزاد شدند. تا بهر سوي که مي خواهند رهسپار شوند(1).

بيان «بستاني» از یک سوي مؤيد نويسندگان مسلمان در نقد آثار علي محمد شيرازي بود و جواب علي محمد شيرازي در متن مذکور، مؤيد عوارضي به نظر مي رسد که مصدق خبط دماغ است. چنانچه ادوارد براون، تلون افکار و نوشته هاي بي مغز و بي اساس علي محمد شيرازي را از جمله عوامل آن دانسته که علماء را بر آن داشت تا به علت شبهه خبط دماغ بر اعدام وي رأي ندهند(2). The Babi Religions P. S9.

بعدها که به کتب علي محمد شيرازي دسترسي پيدا کردند، توجه به اين نکته که آثار علي محمد شيرازي نه تنها فاقد ارزش هاي ادبي است، بلکه انشاء و نثري را ارائه داده است که مملو از اشتباهات است و چنین آثاري نه تنها حجت دعاوي وي نيست، بلکه از نظر عربييت حتي یک طلبه درس خوانده غير عرب نيز نمي تواند براي اثبات سواد عربي خود به آنها استنادي کند، يا مقبول صاحب فضلي غير عرب، و يا آشنا به مقدمات کتابت و قرائت افتد.

جهت دستيابي به شناختي عمومي از آثار علي محمد شيرازي که آنها را حجت

1 احمد کسروي در اين خصوص مي نويسد: «اگر سيد باب عربيهاي غلط نيافتي و برخي سخنان معني دار و سودمند گفتي بيگمان کارش پيش رفتي و به دولت چيره شده آنرا بر انداختي، ولي اين مرد بيکبار بي مایه مي بود و گذشته از آنکه آن غلط بافي ها را مي کرد و آبروي خود را در نزد باسوادان مي ريخت، برخي گفته هاي بسيار بي خردانه از او سر مي زد. مثلاً چون درباره همان غلط بافي ايراد مي گرفتند چنين پاسخ مي داد: صرف و نحو گناهي کرده و تاکنون در بند مي بود. ولي من چون خواستم خدا گناهم را بخشيد و آزادش گردانيد». ببينيد در برابر غلط گوييهاي خود چه بهانه مي آورد. اين سخن يا از روي ريشخند بوده و يا گوينده اش جز ديوانه نمي بوده. آیا از اين پاسخ ايرادگيران چه توانستند فهميد؟!

شگفت که عبدالهء در کتاب مقاله سياح و ديگران از بهاييان و بابيان در کتابهاي ديگر گله کرده اند که به سيد باب غلط نحوي گرفتند گویا چشم مي داشته اند که نگيرند. چشم مي داشته اند که يکي غلطبافي هائي کند و همان را دستاویز دعوي امامي يا پيغمبري کند و مردم چشم پوشيده ايراد نگيرند. بهائيجري، ص ۲۸

262

خود مي خواند و بعدها مدعيان جانشيني، حجت خود را بر آن استوار مي سازند، ذیلا به ذکر نمونه هائي اکتفا مي کنيم:

1- در لوحی که در صفحه ۱۸ کتاب: «قسمتي از الواح خط نقطه اولي و آقا سيد حسين کاتب»، علي محمد شيرازي خود را قائم موعود و زمانش را روز قيامت معرفي نموده و مي گوید: اول کسی که با قائم بيعت کرد

محمد رسول الله بود و بعد الاقرب فالاقرب و امروز كساني كه به باب ايمان مي آورند اهل نور و رستگاريند و صريحاً اعلام مي نمايد كه محمد و همه شهداي او و هر كس به خدا و آيات او ايمان آورده به دنيا رجعت كردند.

اينك متن اصلي را جهت ملاحظه صاحبان فضل و ادب تقديم مي داريم. بي آنكه خود نظري ارائه دهيم:

هو الاعلي بسم الله الامنع الاقدس قل هو الظاهر فوق خلقه و هو المهيم القيوم شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر يحيي ويميت ثم يميت ويحيي و انه هو حي لا يموت في قبضته ملكوت كل شيء يخلق ما يشاء بامر الله انه علي كل شيء قدير قل الله حق وان مادون الله خلق و كل له عابدون قل الله يخلق ما يشاء بامر الله لن يغرب من علمه من شيء لا في السموات و لا في الارض و لا ما بينهما ائنه كان بكل شيء عليم و انه كان علي كل شيء قديراً ان يا محمد يصلي الله عليك و ربك و علي الذينهم شهداء من عنده، ثم علي ابواب الهدا و الذينهم آمنوا بالله و آياته فاولئك هم يصلون عليهم ثم ليسلمون و ان مثل ذلك الامر كمثل نار الله التي يظهرها يوم القيمة، ان الذين هم دخلوا فيها فاذا هم يوقنون انه هو قائم الذي ينتظرون يومه من في ملكوت السموات و الارض و ما بينهما و كل بامر الله يعملون قل ان يوم القيمة يومئذ قد قضي خمسين ألف سنة و كل كانوا عنه محتجين و لم يبق روح البيان في فؤاد الا ما قد استثنى الله بفضل حروف وجهه او من شاء من حروف خلقه انه كان ذا فضل عظيم قل انا قد بدأنا ذلك الخلق و انا لتعيد نعم و عداً علينا انا كنا قادرين

قل ان الذي خلق محمداً من قبل ليخلقته من بعد يوم القيمة ثم الذينهم شهداء من عنده ثم من يشاء الله من النبيين و الصديقين انه كان علي كل شيء قديراً قل ان من بايع

263

بالقائم محمد رسول الله ثم الاقربون هم الاقربون قل ان يومئذ كل من دخل في الباب سجد الله رب السموات و رب الارض رب العالمين فانه هو نور باذن ربه و ان بمثل ذلك يجزي الصابرين قل ان اصحاب النور هم يومئذ اصحاب الرضوان و اولئك هم الفائزون. قل ان اولئك هم جند الله و اولئك هم علي الارض ظاهرون و لتظهرن علي الارض كلها بالله فان ما فيها و كان عليها لا يملكه احد الا الله و كل عبادله و كل له ساجدون و ان كل ما في السموات و الارض و ما بينهما قد خلق للذين هم كانوا بالله و آياته من قبل و من بعد موقنين قل ان محمد و الذينهم شهداء من بعده و كل من آمن بالله و آياته قدرجعوا الي الجنات التي كل بها يودعون قل تلك الدار الاخرة حيوان باذن ربي و ان اهلها هم بايات الله يرزقون قل انا قد انشأنا نساء الاخرة و ارفعنا ما كان الناس به يعلمون فضلا من لدنا انا كنا بالخلق راحمين فلتملكن في سنة التي انتم فيها تظهرون ما قد احل الله لكم و لاتصبرن فيها فان الامر كله لله و كل اليه ليرجعون فلتامرون ان يتلو الناس آية اول الكتاب في كل حين و قبل حين و بعد حين الله ابي الله اعلي الله اعظم الله انور الله اكبر الله اظهر.

از لوح مذکور به خط علي محمد شیرازی، کلیشه ای تهیه کرده ایم که ذیلاً توجه و تأمل پژوهندگان را به آن جلب می کند.

264

2- در لوحی که در صفحه ۱۴ کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه اولی و اقا سید حسین کاتب» چاپ شده است، علی محمد شیرازی چنین نوشته است:

«ان يا خلق الله كل تقرون ثم لتؤمنون و توقنون الله اظهر هو الا علي

بسم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلد و الامر يحيي ويميت ثم يميت ويحيي و انه هو حي لا يموت في قبضته ملكوت كل شيء يخلق ما يشاء بامر الله انه كان علي كل شيء قديراً ان يا علي قد اصطفيناك بامرنا و جعلناك ملكا تنادي بين يدي القائم انه قد ظهر باذن ربه ذلك من فضل الله عليك و علي الناس لعلهم يشكرون ان يا علي انني انا نار الله التي يظهرها الله يوم القيمة و كل بها يبعثون و ينشرون و يحشرون و يعرضون ثم هم في الجنة يسطون قل ان الذين دخلوا في الباب سجد الله رب السموات و رب الارض رب العالمين فاذا يزيد الله علي نارهم عدد الباب و ليعلن لهم نورا فاذا هم يعلمون ذلك قائم الذي كل ينتظرون

يومه و كل به يوعدون اناقد صيرنا يوم القيمة خمسين الف سنة ليمحض كل شيء حتي لايبقي الا وجه ربك ذوالعزة و الجلال و ماشهدنا علي روح ايمان يومئذ الا في عدد الوجه و انا كناه عالمين و ان اول من بايع بي محمد رسول الله ثم علي ثم الذينهم شهداء من بعده ثم ابواب الهدي ثم ماقد قدرالله له ذلك الفضل من النبيين و الصديقين و الشهداء و الذينهم بالله و آياته موقنون من حيث لايعلمون فاذاشهدالله عليهم بما قد دخلوا نارالله التي كل بها ليمحصون فاذا بيعتهم الله من مراقد انفسهم و يخلقهم بمثل ماقد خلقهم اول مرة انه كان علي كل شيء قديراً قل ان الله بما قدنزل من قبل من الايات في ام الكتاب قد خلق محمداً ثم ماشاء كذلك يخلق الله يومئذ مايشاء بقوله كن فيكون و من ينتظر بعد هذا ظهور مهدي اورجع محمد او احد ممن آمن بالله و آياته فأولئك مالهم من علم الي يوم يرحضي الله و من آمن بي ذلك يوم القيمة فاذا كل في خلق جديد انا قدبدأنا ذلك الخلق و انا لنبيدنيهم و عداعلينا اناكنا قادرين و من يرزق من بعد بما قدرزقوا من قبل من كل ما هم به

265

ليدينون فأولئك هم لايجل عليهم بما قد نزلنا من قبل في القرآن اناكنا نستنسخ ماكنتم تعلمون انا قد انشأنا نشأة الاخرة و ادفعنا كل ماكان الناس به ليدينون قل ان الهواء يطهركم بمثل مايطهركم الماء ان يا عبادالله فاشكرون و من يعمل بعد ان يوصل اليه حكم حجت ربك فلايقبل عنه من شيء و ان يومئذ كل مثل الذين اوتو الكتاب من قبل مالهم من حكم الامن يدخل في دين الله و كان من المخلصين و من قبيلو آية من الكتاب اويروي حديثاً من بعد يريد ان يعمل به فأولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبلهم فيدخلهم الله ربهم في دين الحق انه كان علي كل شيء قديراً قل لواجتمع الناس كلهم أجمعون علي أن يأتوا بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا ولن يقدروا و لو كانوا علي الارض عالمين فلتأمرؤن الناس كلهم أجمعون أن يقروا بالليل و النهار آية التي قدنزلناها في اول الكتاب ليرزقن برزق الله و كانوا بالله و آياته موقنين قل انما الدين بعدالدين ان تؤمنوا بالله و آياته ولتتصرن الله في دين الحق بما انتم بين يدي الله ولتتصرن الذين قد رجعو الي الحيوة الاولي و لتأخذن حق الله بأذنه انه كان بكل شيء عليما سبحانك اللهم فأشهد علي فأنتي انا مافرطت في الكتاب الاول من شيء بما نزلت فيه انه لااله الا انا اياي فالتقون لتوقن كل نفس بما قد فصلت فيه ان لاتكن من بعدالله و آياته حديثاً كان الناس به يؤمنون سبحانك اللهم قدقضي خمسين الف سنة يوم القيمة فاذا لاجعلن النار من قددخل في الباب نورارحمة من عندك انك كنت دارحمة عظيماً قل الله حق و ان مادون الله خلق له و كل له عابدون يا خلق لله لا اله الا هو و انني انا اول العابدون انه لمحمدها و قل انه لمهدي موعود في ام الكتاب قل انه صاحب حق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به موقنون و انا قد نزلنا ذلك الكتاب رحمة من لدنالعالمين لنلا يقول احد علمني الله ظهور مهدي اورجع محمد و الذين هم شهداء من بعده ثم المؤمنون لكننت من المحضرين قل ان الله ربي لغني عليم».

266

267

3- همچنين علي محمد شيرازي كتاب: «دلائل السبعه» خود را به جملاتي مزین! کرده است. كه عيناً قسمتهائي از آن كليشه و به استحضار پژوهشندگان مي رسانيم:

268

269

4- علي محمد شيرازي در كتاب: «بيان» كه بابيه آن را مهمترين آثار وي به شمار آورده است، از جمله آيات خداوندي! به اشكال ذيل رقم شده است.

270

271

272

273

274

بر اساس نگرش ادبی، بر آثار علی محمد شیرازی است، که جمیع محققان امر بایبیت و بهائیت، مقام عقلی، ادبیات آثار علی محمد شیرازی را در سطحی بسیار پائین و ناچیز دانسته اند.

مرحوم علامه شیخ محمد هادی تهرانی، در مقدمه ای که بر کتاب منهاج الطالبین حاجی حسینقلی که در رد مسلک باب و بهاء نگاشته است، پیرامون نقد ادبی... آثار علی محمد شیرازی می نویسد:

«و علی هذا النمط تکلم بهذیان یکشف عن جنونه و حمقه و فی مواضع آخر) وان یوسف أحب ألي أبینا منا قد سبق من علم الله حرفاً مستسراً مقنعاً علی السر محتجبا فی سطر غائباً فی السر المستسر مرتفعاً عما فی ایدینا و ایدی العالمین جمیعاً). فمثل هذا الکلام لایحتاج الی الابطال و انما یتوقف ابطال دعوی صاحبه الی نشر کلماته و إظهار معجزاته و کراماته و لعمري أنه قد بلغ درکات الهمذیان و القباحة حدّ الإعجاز»

از سوی دیگر علومی که در آثار علی محمد شیرازی، مورد توجه و تأکید قرار گرفته است: همانا علم کیمیا، علم سیمیا، علم حروف، طلسمات، قرطاس، تسخیرات است!

#### در کتاب «پنج شأن» علی محمد شیرازی می نویسد:

«والله کل علم تجذب به نفس عن کل ما خلق و یخلق من کل شیء مثل ما انتم فی القرطاس تحکمون اوفی التسخیر تذکرون اوفی الفرق و الوصل تحدثون والله علم الطلسمات کلهن من قبل و من بعد قل ان الله لیحین ذلک العلم و انه علم الاعداد الحروف مثل ما انتم فی الباء صورة الاثنین تکتبون قل ان هذا العلم ممتنع منیع من اوتی فضلاً عظیماً و انا لنحین ان تنشئن فی ذلک العلم من کتاب حتی یستضیئن بذكره المتدققون»(1).

(و برای خدا است هر علمی که جالب باشد برای نفوس در گذشته و آینده مانند علم قرطاس که حکایت می کنید و یا مثل علم تسخیر که ذکر می کنید و یا از قسمت وصل و فصل خبر می دهید و برای خدا است تمام علم طلسمات در گذشته و آینده و بگویی که خداوند دوست می دارد این علم را و آن علم اعداد و حروف است مثل اینکه عدد حرف

. 1ص ۳۰۵

(ب) دو می باشد و بگویی که علم بسیار پر قیمت است و به هر کسی که داده شده فضیلت زیادی داده شده است و ما دوست می داریم که در این کتابی بنویسیم تا اهل تحقیق از آن استفاده کنند).

علی محمد شیرازی در این خصوص حدود (۱۵) صفحه از کتاب خود را به علوم مذکور و اصطلاحات غریبه اختصاص داده است و در مقابل در باب عاشر از واحد رابع کتاب بیان می نویسد:

«و نهی شده از انشاء مالایسمن و لایغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعملة و ما یشبهه هذا و ماقد فصل فی الصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للتأدبین ما یعرف الفاعل و المفعول و مادونهما من شؤنها اومادون ذلک لن یغفرالله العبد اذا اشتغل»

(و نهی شده است از انشاء علومی که فائده ندارد و انسان را بی نیاز نمی کند مانند علم اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغاتی که غیر مستعمله است و نظیر آنها و آنچه در علم صرف و نحو تفصیل داده می شود، زیرا مقداری که کفایت می کند اهل ادب و محصلین را، به اندازه یادگرفتن قواعدی است که امتیاز



فاعل را از مفعول بدهد، و اما آنچه به جز اینها است خداوند نخواهد بخشید کسانی را که اشتغال به آنها داشته باشند).

جالب توجه در این است که حسینعلی میرزا در کتاب «ایقان» که در واقع آن را برای اثبات دعوی علی محمد شیرازی نگاشته است، بدون توجه به این علائق علی محمد شیرازی که علوم مذکور را از جمله علوم الهی تلقی کرده! در رد نظریه حاج محمد کریم خان کرمانی می نویسد: «از جمله علوم مهم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و تهمت ها که به هیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورد... هویدا است که اینگونه علومات لم یزل مردود حق بوده و هست و چگونه علمی که مردود است، نزد علمای حقیقی، ادراک آن شرط ادراک معراج معراج می شود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدود محجوبه حمل نفرموده.»

278

به هر حال علوم مورد توجه علی محمد شیرازی در برگزیده غالب نوشتجات اوست. به نحوی که می بایست تألیفات او را با توجه به «طلسمات، کیمیا، سیمیا، و علوم حروف و...» مورد رسیدگی قرار داد. با این همه توجه بر این مسئله در آثار علی محمد شیرازی ضروری است که کتب ایشان در زمینه های دیگر از اشتباهات زیادی برخوردار است که اهل تحقیق در آثار خود به آنها اشاره های دقیق و ظریفی کرده اند که لایحسی است.

از این رو به خاطر رعایت اختصار در کلام، ذیلاً به چند نمونه اشاره می کنیم و از موضوع می گذریم:

1- مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب: فتنه باب می نویسد: «وقتی کتابی از کتب وی که به دست مریدانش بود در مجلس مرحوم میرزا آقا خان نوری که صدر اعظم بود آوردند و به این چاکر آستان خسرو عجم دادند. چون لختی ملاحظه کردم دیدم نوشته است: قوام عالم بوجود هیجده تن باشد: اول خود من که سید علی محمد بایم، پس مطلب را به صدر اعظم گفتم زیاده مایه تعجب و اسباب خنده شد.»

2- مرحوم میرزا صالح اقتصاد مراغی در کتاب «ایقاظ» یا بیداری در کشف خیانات دینی و وطنی بهائیان می نویسد: «آقای سید باب می نویسد: «نظر کن در امت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا آنکه به کمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد قلبی که اهل حکمت و بصیرت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کل مابین خود و خدا خود را محقق می دانستند نه این بود که می خواستند مکابره با حق کنند مثل حالت خودت که غرضت مکابره با حق نیست بلکه دوست می داری که یقین حاصل نمائی و مؤمن بشوی امت داود را هم مثل خود تصور کن که اگر یقین می نمودند که موسی همان پیغمبر است که داود خبر داده احدی از امت آن خطوط دون ایمان نمی کرد چگونه آنکه کافر شود و حال آنکه از یوم ظهور موسی تا اول این ظهور دو هزار و دویست و هفتاد سال گذشته و هنوز در حروف زبور باقی هستند در دین خود و ما بین خود و خدای گمان می کنند که مثابند حال بین ما بین خود و خدائی که ادعا می کنند نزد یهودی ها لاشیء است چگونه نزد خالق کل و همچنین نظر نموده در امت موسی پانصد سال تربیت شدند تا آنکه به

279

کمال رسیدند و آنچه وعده داده بود موسی به ایشان از ظهور عیسی ظاهر شد و قلبی که از اهل حکمت و بصیرت بودند ایمان به عیسی آورده مابقی همه کمال جد و جهد را نمودند و ما بین خود و خدا می خواستند که به آنچه موسی گفته ایمان آورند ولی یقین نمودند و ماندند که تا الان مانده اند و هنوز منتظرند پیغمبری را که موسی خبر داده و بین خود و خدای خود را مثاب می دانند حال بین که ادعائی که می کنند ما بین خود و خدا ما یقین نکردیم که عیسی همان پیغمبر است که موسی خبر داده الی آخر بعداً «آقا میرزا غلامحسین حکیم بنابی» برداشته سؤال می کند اینکه سید باب مسئله داود را می نویسد این چه نوع است؟ عباس افندی جواب داده رفوگری می کند فوراً اشتباهات کفار را در حق اسلام به میان حرف می آرد که کلاً منافی همدیگر است و عین کلمات سید باب شهادت می دهد که نه از قلم کاتب افتاده و نه داودی دیگر موجود بوده مکتوب عباس افندی در جواب سؤال شخص مذکور این است.»

«به واسطه جناب امین جناب میرزا غلامحسین طبیب بنایی علیه بهاء الله الابهی»

«هو الله»

«ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید هر چند ابداً فرصت تحریر نیست ولی با وجود این مختصر جواب مرقوم می گردد و این نظر به محبت روح و فؤاد به آن معدن حب و داد است حکایت حضرت داود را جواب مفصل به شخص دیگر مرقوم گردیده صورت آن جواب در ضمن این مکتوب است و اما پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت مسیح در الواح حضرت اعلی منصوص است این از غلط کاتب است اصل هزار و پانصد بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح هزار و پانصد مخصوص باری همیشه اینگونه مغرضین بوده اند بل اشد از این چنانچه در زمان حضرت رسول (علیه السلام) از جمله عاص بن وائل وقتی شنید که این آیه مبارکه نازل شد " أَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ حَطَبٌ جَهَنَّمَ " گفت و الله ان محمداً قد سقط بقوله زیرا به صراحت در قرآن می فرماید

که حضرت مسیح پیغمبر عظیم بود و به صراحت می فرماید که مسیحیان عبادت مسیح می کنند و معتقد به الوهیت او هستند و در این آیه منصوص است که عابد و معبود هر دو در نارند پس حضرت مسیح نعوذ بالله حطب جهنم است و حال اینکه مقصود در آیه

280

مبارکه معبودهای حیوانی و نباتی و حجری بود نه معبود (1) انسانی و از ذوی العقول باری در جای دیگر پیش در حضرت رسول حاضر شد عرض کرد که اگر حیوانی از کوهی بیفتد و بمیرد کی او را کشته؟ فرمودند: خدا، عرض کرد: گوشت او آیا حلال و پاک است؟ فرمودند: حرام و نجس است عرض کرد: این گوسفندی را که تو سر می بری و می کشی لحم او چگونه است؟ فرمودند: پاک و حلال است. فریاد برآورد که ای مردمان ملاحظه کنید و انصاف بدهید گوسفندی را که خدا بکشد نجس است و حرام است و گوسفندی را که او بکشد پاک و حلال است. این چه بی انصافی است و این چه بی عقلی؟ باری از این قبیل اعتراضات بسیار اما فرمایش مبارک فی الفرقان قال علی: انا الحي الذي لاموت كلمه فرقان بر جمیع کتب الهی وارد چنانچه بر تورات نیز اطلاق شده است هر کلمه ای که فارق بین حق و باطل است بر آن فرقان اطلاق می شود باری ای حبیب روحانی اسم واحد بر انبیای متعدده واقع گشته حتی در قرآن اسمعیل دو اسمعیل است یکی ابن ابراهیم (علیهما السلام) و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است و هر دو در قرآن مذکور مراجعت کنید خواهید یافت چه بسیار از انبیاء در انجیل و تورات مذکور نبودند ولی در قرآن مذکور شدند مثل نبی الله صالح صاحب ناقه مثل نبی الله هود و همچنین انبیای کثیری در تورات مذکور ولی در قرآن غیر موجود و همچنین انبیائی به اشاره

مذکور من دون تصریح اسم چنانچه اصحاب رس می فرماید انبیائی بودند که در کنار رود ارس مبعوث شدند و اسمانشان نه در تورات و نه در انجیل و نه در فرقان مذکور الی آخر».

در لوح یکی از احبای اسکندرونه در خصوص حضرت داود این عبارت مذکور:

«هو الله»

«در الواح حضرت اعلی ذکر داودی هست که پیش از حضرت موسی بود بعضی را گمان چنان که مقصود داود بن یسار است و حال آنکه حضرت داود بن یسار بعد از حضرت موسی بود لهذا مغلین و معرضین که در کمینند این را بهانه نمودند و بر سر منابر

. 1 از این کلمه چنین مفهوم است که گویا به معبود انسانی معتقد است.

281

استغفر الله ذکر جهل و نادانی کردند اما حقیقت حال این است که دو داود است یکی پیش از حضرت موسی و دیگری بعد از موسی چنانکه دو اسمعیل است یک اسمعیل بن ابراهیم و اسمعیل دیگر، از انبیای بنی اسرائیل است اما در این عبارت که مرقوم نموده اید مقصود داود بن یسا است و تقریباً دو هزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلی بود، ظهور خامسی که می فرماید یکی خود حضرت داود است و دیگری حضرت مسیح و دیگری حضرت رسول و دیگری حضرت اعلی و خامسی جمال مبارک زیرا جمال مبارک در ایام حضرت اعلی روحی له الفداء مشهور آفاق گشتند الی آخر».

«حال از ارباب انصاف متمنی است که درست به بطون کلمات مذکوره توجه فرمایند و منافات کلام را بسنجند اول اینکه سید باب به خطا رفته شکی نیست و البته شخصی که من عندالله نشد از این سهوها و نسیان ها خیلی می کند ولی با وجود این صراحت، عباس افندی رفوگری کرده می گوید: پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت عیسی که در کتاب سید باب است این غلط کاتب است. اصل هزار و پانصد سال است در حالتی که سید باب پس از اینکه پانصدسال ما بین حضرت موسی و عیسی را می نویسند در عقبش می نویسند که: از زمان ظهور موسی تا ظهور من دو هزار و دویست و هفتاد سال بود و این مطلب ثابت می کند که از قلم کاتب غلط نشده بلکه عین نوشته سید باب است؛ زیرا اگر آنطور بود بایستی سه هزار و سیصد سال بنویسد نه دو هزار و فلان. پس این رفوگری صحیح نشد و در اینکه دو داود هست که کار نداریم اگر چه تاریخ به غیر از یک داود بیشتر نشان نمی دهد، اما خود باب می نویسد که داود در زبور خود موسی را خبر داد در حالی که داود صاحب زبور در اصل شریعت موسی بود نه قبل از آن، چنانچه نیز در این شکی نداریم کتاب توراة موجودی که بهائی ها کتب آسمانی می دانند شهادت بر این مسئله می دهد پس این رنگ نیز در رفوگری معلوم شد که نگرفت(1)».

1. ایقاظ، ص ۸۴، مرحوم میرزا صالح مراغی، منشی محفل روحانی بهائیان بود که پس از اینکه به مقام «مبلغی امرالله و ناشر نجات الله» رسید و به احوال بهائیان و آثار آنها آشنا شد! از بهائیت روی گرداند و مسلمان شد و کتاب مذکور را در رد بهائیان نگاشت.

### ح) تفسیر ناپذیری آثار بیان

با توجه به اینکه ممکن است مبلغان بهائی در مدارک مورد استفاده فصول، مربوط به تحلیل دعای علی محمد شیرازی با تفسیرها و تأویل های نادرست قلب مطلب کنند، لازم است که به استحضار پژوهندگان برسانم که علی محمد شیرازی در کتاب بیان عربی(1) در خصوص تفسیر و تأویل آثار بیان جزماً تصریح کرده است که: «ما أذنت ان یفسر أحد إلا بما فسرت». (اجازه ندادم هیچ کس را که تفسیر کند، مگر آنچه را که خودم تفسیر کرده ام) ایضاً در کتاب: بیان فارسی(2) تأکید مجدد علی محمد شیرازی را در این خصوص چنین می خوانیم: «و جایز نیست تفسیر بیان إلا به آنچه تفسیر شده از نزد شجره او.»

توجه داشته باشید که بر این اساس علی محمد شیرازی باب تفسیر آثار بیان را هم برای مؤلف و هم برای مبلغان بابیه و بهائیت مسدود کرده است!

1. بیان عربی، ص ۵

2. بیان فارسی، ص ۲۱

## فصل چهارم: من یظهره الله

### الف: نص وصایت

در مبحث مبشر من یظهره الله مقدمتاً یادآور شدیم که علی محمد شیرازی در مواضع متعددی از کتاب بیان، مریدان خود را به ظهور من یظهره الله که در حقیقت پلکان نهائی کمال بیان است، بشارت و گرویدن به آن را جزء واجبات اهل بیان و موجد رستگاری واقعی آنان تلقی کرده است. چنانچه در (ب ۳، د ۲) از کتاب: «بیان» خاطر نشان می‌سازد «من یظهره الله کتاب ناطق است و وقت ظهور او ایمان جمیع منقطع می‌شود. مگر کسانی که به او ایمان آوردند» در حقیقت از نظرگاه بیان: «بیان میزان حق است الی یوم من یظهره الله و آن روز روز کمال بیان، و اخذ ثمرات آن است.»

به سخن دیگر مندرج در باب سابع از واحد ثانی: «اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است.»

علی محمد شیرازی با وجود آنکه صریحاً می‌نویسد: «وقت ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست. معذک به تعیین وقت ظهور من یظهره پرداخته و آشکارا می‌نویسد: «اگر در عدد غیاث» ظاهر گردد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند.»

مطابق مأخذ مذکور من یظهره الله پس از ۱۵۱۱ (به عدد کلمه غیاث) و یا ۲۰۰۱ سال (به عدد کلمه مستغاث) که از ظهور باب بگذرد، ظاهر خواهد شد.

چنین پیش بینی و یا به زعم بابیان و بهائیان «بشارت» با حدود وقایعی حتی قبل از اعدام علی محمد شیرازی و تأویل هائی بر خلاف نصّ صریح، با واقع موافق نشد.

میرزا جانی کاشانی در کتاب: «نقطة الکاف» پس از ذکر وقایع قلعه شیخ طبری، و مردن قدوس و... که حدوداً یک سال قبل از اعدام علی محمد شیرازی بوده است، می‌نویسد: «بعد از شهادت حضرت قدّوس و اصحابش، آن بزرگوار (منظور علی محمد شیرازی است) محزون بودند تا زمانی که نوشتجات جناب ازل (1) به نظر مبارک ایشان رسید. از شدت سرور چندین مرتبه برخاستند و نشستند و شکر حضرت معبود را به تقدیم رسانیدند» (2).

مطلب مذکور در صفحه (۲۴۴) کتاب: نقطة الکاف با تفصیل و تصریح روشن تر چنین می‌خوانیم: «همین که عرایض جناب ازل به حضرت ذکر رسید در نهایت مسرور شده و بنای غروب شمس ذکریه و طلوع قمر ازلیه شد و لهذا به عدد واحد (۱۹) از آثار ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس و خاتم شریف و امثال آنرا به جهت حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرموده بودند و نص به وصایت و ولایت ایشان فرموده و فرمایش کرده بودند که هشت و احد بیان را بنویسید و هرگاه من یظهره الله در زمان تو به اقتدار ظاهر گردید، بیان را نسخ نما و آنچه که الهام می‌نمایم بر قلب تو گل نما، اما سرّ مرحمت نمودن آثار به عدد واحد که در نهایت واضح می‌باشد که مراد باطن آن است که بر اصحاب معلوم گردد که حامل آثار الهیه بعد از آن حضرت این جناب می‌باشد و مراد از نصب به وصی بودن ایشان نیز به جهت اطمینان قلوب ضعفا می‌باشد که متحیر در حقیقت آن جناب نبوده باشند و دوست و دشمن بدانند که در فیض الله تعطیل نیست و امر حقّ لابد ظاهر شدنی می‌باشد اما جهت اینکه هشت و احد بیان را خود ننوشته و به جهت ایشان واگذارده آن است که مردم بدانند که لسان الله

1. میرزا یحیی، ملقب به صبح ازل، جناب ازل، فرزند میرزا عباس نوری (میرزا بزرگ) بود که با توجه به تصریح کتاب: نقطه الکاف، مبنی بر اینکه ازل در سن 14 سالگی بود که علی محمد شیرازی دعوی بابت کرد، معلوم می شود، در سال 1247 هـ ق به دنیا آمده است.

2. نقطه الکاف، ص ۲۳۸

واحد می باشد و آن جناب به نفس خود حجت مستقل می باشند و مراد از من یظهره الله من بعد از ایشان خود «حضرت ازل» می باشد لا غیره زیرا که دو نقطه در یک زمان نشاید». بر این اساس می توان مستقیماً نتایج ذیل را مورد تصویب بابیه بدانیم:

1- با توجه به تصریح میرزا جانی کاشانی! در صفحه ۲۳۹ کتاب نقطه الکاف مبنی بر اینکه ازل در سال آغاز دعوی بابیه، ۱۴ ساله بود؛ معلوم می شود. در سنه «پنجم ظهور» صبح ازل بیش از ۱۹ سال از عمرش نگذشته است که علی محمد شیرازی او را به جانشینی خود برگزیده است.

2- صبح ازل، از نظر بابیه من یظهره الله است. اشاره میرزا جانی کاشانی به «وصیت نامه ای که در متن مذکور به آن تصریح شده است»، نیاز به توضیح بیشتری دارد.

اولاً: آنچه مسلم است، علی محمد شیرازی به خط خود وصیت نامه ای در مورد جانشینی پس از او نگاشته و آن را به جهت صبح ازل ارسال داشته است. متن وصیت نامه مذکور در آغاز «رساله قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب» (1) عیناً کلیشه و چاپ شده است.

نص وصیتنامه، به خط و مهر علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل.

### الله اکبر تکبیراً کبیراً

هذا کتاب من عبدالله المهیمن القیوم، إلی الله المهیمن القیوم.

قل کل من الله مبدؤن.

قل کلّ إلی الله یعودون.

هذا کتاب من علیّ قیل نبیل ذکر الله للعالمین إلی من یعدل اسمه اسم الوحید ذکر الله للعالمین قل کل من نقطه البیان لیبدؤن أن یا اسم الوحید فاحفظ مانزل فی البیان و أمر به فانک لصراط حق عظیم.

... این کتاب از خدای مهیمن قیوم است (علی محمد شیرازی) به سوی خدای

1. افسست از صورت دستخط های علی محمد شیرازی و سید حسین کاتب، مجموعاً ۲۰ لوح، ۱۳۳۷، انتشارات بابیان تهران، همچنین مراجعه شود به رساله: للثمرة نسخة خطی، ۴۷ صفحه ۱۵ سطری، حاوی مجموعاً ۱۲ لوح از الواح علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل.

مهیمن قیوم (صبح ازل)، بگو همه آغازها از خداست. بگو بازگشت همه به خدا است. این کتابی است از علی قیل نبیل (1) ذکر کرده است خداوند برای جهانیان به سوی آن کس که اسمش مطابق است با نام وحید (2) بگو

همه از نقطه بیان آغاز می‌شوند به درستی که ای همانم وحید پس حافظ باشی بر آنچه که نازل شده در بیان و امر کن بر آن بدرستی که تو در راه حق بزرگ هستی.

و صبح ازل از روی صورت توقیع علی محمد شیرازی در تنصیص به وصایت او استنساخ کرده و برای ادوارد براون مصحح کتاب: نقطه الکاف میرزا جانی کاشانی، فرستاده است

صورت دستخط مذکور، عیناً در مقدمه کتاب: نقطه الکاف از طرف ادوارد براون چاپ و منتشر شده است.

لوح مذکور به خط علی محمد شیرازی است که مبین تعیین جانشینی صبح ازل می‌باشد. و نیز توقیعی دیگر خطاب به کریم است که به او می‌نویسد ای اسم من به حقیقت تو مرا درباره مرآت ازلیه از آنجهت که از خداوند حکایت کرده و برآفریننده اش دلالت نموده خشنود ساختی و پس از حمد خدا و توصیه درباره حفاظت از صبح ازل که محزون نشود و دستورات دیگری که به فارسی است در پایان تأکید می‌نماید که آنچه از نزد خداوند نازل شده در همه حال مانند دو چشم خود حفظ کند و اگر علی در آنجاست او را متوجه ثمر بنماید تا از طرف خدا و به امر او به مرآت الله و وجهش نظر کند زیرا که ما نیز ناظریم و در این لوح چنانکه ملاحظه می‌شود صبح ازل را مرآت الازلیه - ثمره بهیه - ثمر - مرآت الله و وجه الله خوانده است.

1. علی قبل نبیل، لقب علی محمد شیرازی است، زیرا به زعم ایشان محمد از نظر حروف ابجد ۹۲ می‌باشد. برابر نبیل = ۹۲ و چون علی قبل از محمد است، (علی محمد) می‌توان گفت علی قبل نبیل!

2. از نظر حروف ابجد یحیی = ۲۸ و وحید = ۲۸ از این نظر یحیی = وحید!

---

287

صورت توقیع علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل در تنصیص به وصایت او. این متن خط صبح ازل است که از روی خط باب استنساخ کرده و برای ادوارد براون فرستاده است.

---

288

صورت توقیع علی محمد شیرازی خطاب به صبح ازل در تنصیص به وصایت او. این متن خط علی محمد شیرازی است که به مهر وی مختوم است.

---

289

لوح مذکور به خط علی محمد شیرازی است که مبین تعیین جانشینی صبح ازل است. و به الله اقدس آغاز شده خطاب به صبح ازل است که علاوه بر نمایش ظاهری و طرز بدیع تحریر ستونهای طولی و عرضی آن در آغاز هر قسمت خطا بهایی از قبیل هو هو هوانا انا هو اندهو انت انا به مخاطب نموده و من توأم و تو منی به مرآت خود گفته است و ضمن تجلیل و شکرگزاری فراوان از طلوع او در پایان می‌نویسد آنچه تو دوست داشته همانست که پروردگار عالمیان دوست دارد که بهیچوجه حزنی بر خاطر ت راه نیابد. ما آنچه خواسته بودی اجابت کردیم و تو را به خودت یاری می‌کنیم و تو نفس خود را حفظ کن که اندوهی احساس ننمایی و آنچه را در قلب تو نازل می‌کنیم نگاهداری نما زیرا که ما نگاهدار تو و ادلاء تو می‌باشیم. و یک آیه از این کتاب را هر طور که خداوند بر قلبت القاء فرماید تفسیر کن که ما دوستدار آنیم و این کتاب را نگاه بدار و متذکر آن باش که هیچ حزنی در بهائیان مشاهده ننمایی و کسی که نزد خدا می‌باشد تو را یاد می‌کند و می‌گوید که ما همه به خدا و کلمات او مؤمنیم.

---

290

با توجه به بیان فاضل مازندرانی در شرح کلمه بیان که می نویسد: «نام آنین جدید و تمامت آثار صادره است (1) معلوم می شود جمله: «فاحفظ مانزل فی البیان» به زعم علی محمد شیرازی متوجه حفظ و حراست از آنین جدید توسط میرزا یحیی صبح ازل نیز بوده است.

به استثنای نصّ مذکور، مدارک و شواهد دیگری به دستخط علی محمد شیرازی محفوظ مانده است، که مبین تأکید وی به جانشینی صبح ازل می باشد.

اولاً: در کتاب: «قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب»، به نصوصی بر می خوریم که مؤید وصیت نامه علی محمد شیرازی و نظر ما است.

برای آشنائی بیشتر لازم است به بعضی از آنها اشاره و بعضی نیز جهت ملاحظه پژوهندگان عیناً کلیشه، و تقدیم شود:

1- لوح دوم، صفحه سوم، پس از خطاب هائی به میرزا یحیی صبح ازل، (انا هو أنت هو، انت انا!) می نویسد:

«وانا لئنصرنک بک فی العالمین و احفظ نفسک ان لایحط علیک حزناً ما نزلن علیک فی فؤادک فانا کنا علیک ثم علی ادلائک لحافظین و فسر آیه من ذلک الکتاب کیف یلقی الله علی فؤادک فاکنا لمحبین.»

(و ما یاری می کنیم تو را به خودت در عالم و حفظ کن خود را تا اندوهی به تو نرسد و آنچه بر تو نازل می کنیم ما بر تو و بر ادلاء تو حافظ هستیم و تفسیری کن آیه ای را از این کتاب به هر نحوی که خداوند به قلبت القاء می کند ما دوست می داریم.)

2- در لوحی که به خط سید حسین به ملا عبدالکریم قزوینی خطاب شده، می نویسد:

«الحمد لله الذی قد شاهدنی علی ظهورات سریه فی حقّه قبل ظهوره و آمنت به و بکلماته قبل طلوعه و ذکرته عند ربی قبل اشراقه و ما قد اجبت یا محبوبی فی ذالک الامر ذلک ما قد احب الله ربک وقد شاهدت کل ما ارسلت مع المسلمین من القرطاس الحمر و

---

1 اسرار الآثار، ج ۲، ص ۹۸.

---

الصفیر و البیض و ما قد کتبت من آثار ربک رب کل شیء و قد قرنتها مرآتاً عدیده عند ربک الذی یخلق الربوبیه فی من یشاء من عبادته و کل ما یرسل من عنده من آثار ذلک الازل و طاوس عماء الاول من اثرک و من اثر الله فهو المحبوب عند حضرت المحبوب.»

3- در لوح سوم بوسیله ملا عبدالکریم کاتب وحی! سفارش هائی به صبح ازل کرده، می نویسد: «کمال تراقب اول در حفظ آن و ثانی در شوقی و ابتهاج آن داشته که قدر ذکر امکان هم خطور حزن بر قلب سازش وارد نشود چگونه آنکه به تگون آید... و شئونات ثمره بهیه را در الواح تذکار آورده حتی ینصر کم الله به... الخ.»

**ثانیاً:** در کتاب تنبیه النائمین (1) خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی بهاء در پاسخ نامه عباس افندی به الواح صادر از علی محمد شیرازی مبنی بر تنصیب بر وصایت صبح ازل، ملاحظه می شود که صحت آن محرز و مسلم است. از این روی ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

1- «از آن جمله توقیعی است بذات حروف السبع.

آن يا اولي البيان فلتمسكن بدين الله و لتصدقن كل ما نزل في البيان و لتتصرن اسم الازل الوحيد ولتمسكن بحبه فانكم انتم به لتتجون لاله الا الله و ان عليا قبل نبيل نفس الله و ان اسم الازل الوحيد ذات الله.»

2- در توقيع جناب خال نوشته شده: «وان الدين قد بدء من عدد البر وليزلن علي اسم الوحيد انتم من هنالك تسئلون.»

3- به جناب ملاحسين خراساني مرقوم شده.

«ولتصدقون من يدعوكم الي الله ربكم و ان لم تنصروه و تبهجوه ابداً ابداً اياه لاتحزنون و انا جعلناكم في البيان شمساً مضياً تدلن علي شمس الازل ايضاً باسم كريم و سأوهبناك حق ما قدر بواحد من واحد الاول مراتاً استحفظت كتاب الله و اظهرت ثمرة الرضوان في الرضوان.»

4- «به جناب خال مرقوم شده، و اشهد بان الامر في الدين يوصل الي الله و كل به

. |صص ۱- ۱۱۵

292

مؤمنون و قد خلق الله مراتاً لنفسه و انطقها بآيات بينات انتم من عندنا تستنبون.»

5- «به جناب وحيد اكبر مرقوم شده آن يا وحيد فلاوصينك بالوحيد بأن هذا مايرفع به دين الله في كتاب عظيم و سيظهر الله في ذريتك ان تقضي ما تاعن البيان مايورثن الملك و ليظهرن امرالله علي العالمين.»

6- «ايضاً صلوة الهيا كل: فاحفظ اللهم ثمرة التي قد اظهرتها في البيان و ارجع الي ادلائك فيه بما تحب وترضي علي كل منهاج امرك و ارتفاع ذكرك كيف شئت و اني شئت ولتر بين اللهم شجرة البيان الي يوم من يظهره الله و لتظهرن اللهم في رؤس كل ست و سنتين سنة هيكلامن هياكل الواحد ليرفعون مناهاجك في البيان و يأخذون ماقد قدرت من مطالعك في البيان الي يوم يشرقن سمائك و ارضك و مايبينهما بظهور من يظهره الله.»

7- توقيع ديگر مي فرمايد:

«ان الازل يحفظ نفسه و لولم يؤمن به أحد من العالمين»، ايضاً بحضرة ثمرة بخطه الابهي، و احفظ نفسك ثم احفظ نفسك ثم مانزل في البيان ثم مانزل من عندك فان هذا يبقي الي يوم القيمة و ينتفع به كل المؤمنون.

8- «ايضاً ما نزل الي المرآت بخطه الابهي الي ان قال قل اللهم انك انت خلاق السموات و الارض و ما بينهما قد خلقتني و كل شيء و رزقتني و كل شيء و امتني و كل شيء و احبيبتني و كل شيء و بعثتني و كل شيء و جعلتني مرآت نفسك و بلورة ذاتك و مغرب قدوسيتك و مشرق قيوميتك للعالمين قل كل من عندالله و كل اليه ليرجون قل انا كل بالله و آياته مؤمنون قل انا كل بالله ثم بكلماته موقنون قل انا كل لله عابدون.»

9- در توقيع جناب ملا عبدالكريم قزويني مي فرمايد:

«الله اكبر تكبيراً كبيراً ان يا كريم قد و هبناك واحداً من واحد الاول لتحفظن كل مانزل من عندالله ولتبلغن الي اسم الوحيد و لتسئلن عن يكتب ايا الله ما انتم مراد الله لاتعلمون.»

10- ايضاً به جناب خال مرقوم شده:

«انني انا الله لا اله الا اناكنت من اول الذي لا اول له حياً باقياً انني اناالله لاله الا انا لاكونن الي آخر الذي لا آخر حياً باقياً وأن الدين قدبدأ من عدد البر وليزلن علي اسم الوحيد انتم



من هناك تسئلون وان وحيد الاكبر رجع علي الواحد الثاني انتم اياه تحبون.»

11- ايضاً در توقيعي ديگر مي فرمايد:

«قد اصطفى الله سبحانه في ذلك الظهور مرآة ممتعة و بلورية مرتفعة فعاكست فيها شمس الحقيقة و تجلت لديها نقطة الالهية و تحاكت فيها كينونية الازلية وان ذلك من فضل الله و رحمته وجود الله و كرامته و عطاء الله و موهبته و احسان الله و منته و جوائز الله و بدايعه. تا در جائيكه مي فرمايد: و ان مما قد شاء الله سبحانه في ذلك الظهور ارتفاع شجرة البيان من اصلها و فرعها و اغصانها و اثمارها و اوراقها فيالها ثم لها من تلك الثمرة البديعة و يا حبذا طرز ثم حبذا طرز من تلك الورقة اللطيفة و ياطوبا ثم طوبا من ذلك الغصن الممتنع و يا فخرأ ثم فخرأ لذلك الشجر المرتفع حيث يستمكي عن الله يكينونيته و ذاتيته و نفسايتة و انيته و ستعكس من تلك المرآت مرات ثم من تلك المرآت مرات ثم من تلك المرآت مرات ولو انكر الي آخر الذي لآخر له لم يفرغ حب فؤادي عن تلك التعاكس المتلائحات و التجليات المتصاعدات الي حينئذ بفطرة محضة غير تلك المرآت ما ظهرت و سيظهر الله اذا شاء انه كان علي كل شيء قديراً.»

12- از توقيعات كه مدل بر وصايت حضرت ثمره است و براي خود حضرت ثمره شرف صدور يافته اين توقيع مبارك است:

«بسم الله الازل الازل انني انا الله لاله الا انا الواحد الوحيد انني انا الله لاله الا انا الاحاد الاحيد انني انا الله لا اله الا انا الصمد الصميد انني انا الله لاله الا انا الفراد الفريد - الي أن قال: - هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الي الله العزيز المحبوب شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر من قبل و من بعد يحيي ويميت ثم يميت و يحيي و انه هو حي لايموت في قبضته ملكوت كل شيء يخلق ما يشاء بأمره انه كان علي كل شيء قديراً.

ان يا اسم الازل فاشهد علي انه لاله الا انا العزيز المحبوب ثم اشهد علي انه لا اله الا انت المهيمن القيوم قد خلق الله كل شيء ما خلق من اول الذي لا اول له و كل ما يخلق الي آخر الذي لا آخر له بمظهر نفسه هذا امر الله لما خلق و يخلق يحكم الله مظهر نفسه من عنده في كل شيء كيف يشاء بأمره انه هو العلام الحكيم اذا انقطع عن ذلك العرش تنلوا من آيات ربك ما يلقي الله علي فؤادك ذكرا من عنده انه هو المهيمن القيوم و اتل عن

نفسى في كل ليل و نهار ثم عباد الله المؤمنين انني انا الله لا اله الا أنا العلام المقندر وان شئت انني انا الله لا اله الا السلطان الممتنع.»

13- و از جمله توقيعات توقيعي است كه به ابوي بزرگوار شما در توصيه حضرت ثمره نازل شده:

«الله اظهر ۲۳۸ شهد الله انه لا اله الا هو له الملك و الملكوت ثم العز و الجبروت ثم القدرة و الياقوت ثم القوة و اللاهوت ثم السلطنة و الناسوت يحيي و يميت ثم يميت و يحيي و انه هو حي لايموت و ملك لايزول و عدل لايجور و سلطان لايجول و فرد لايفوت عن قبضته من شيء لا في السموات و لا في الارض و لا ما بينهما يخلق ما يشاء بأمره انه كان علي كل شيء قديراً و الحمد لله علي ما أشرق كما هو أهله و مستحقه.»

«از عنصر ابهي سمعي يحيي الواح مسطوره كه از جوهر وله و سازج انجذاب متجلي گشته مشاهده شد الشكر لمجليه جل و عزكمال تراقب در روح و ارتواح آن منظور داشته كه ارياح مشرقه بر فؤاد آن ساكن نگررد و اسباب شوق در خط و املاء بر نهج كمال از براي او فراهم آورده كه مطلق مشاهده خزني نه سرأ و نه جهراً ننمايد و كمال حفظ آن و آثار مخزونه آن داشته تا وقت خود و الله مع الصابرين.»

«اين صورت همان توقيعي است كه پس از فرستادن حضرت ثمره آياتي كه از لسان فطرت ايشان نازل شده به قلعه جهريق صادر شده حضرت اعلي به شكرانه آن موهبت عظمي سيصد و شصت و يك لوح مرقوم داشته

براي حروف حي و شهداي بيان اهداء فرموده و در تمام آنها بشارت به ظهور ثمره ازليه و نزول آيات بر سبيل فطرت از لسان آن حضرت اشاره فرموده».

14- بالجمله بعضي آيات و توقيعات مبارکه حضرت اعلي راکه شاهد بر وصايت و مرآتيت حضرت ثمره و رادع دعوي مدعي است در اين مقام مسطور مي دارد که تا از گمشدگان وادي حيراني رفع اشتباه نمايد:

«في كتاب علي الاعلي و أن ماقد ذكرت من ظهور الفرج فقد اظهرت يا الهي بظهور حجة قد عجزت عنها ماعلي الارض كلها. تا آنجا که مي فرمايد: فلنلهمن اللهم كل خلقك بأن يعرفن قدر تلك الايام فأنها ان غربت لن يرونها الامن عند من تظهرنه وكان الخلق في

الليل الاليل بمثل بعد محمد الي ان تمن عليهم بظهور نفسک يوم القيمة فان هنالك كل بالنهار ليحشرون».

15- ايضاً در کتاب جليل مي فرمايد:

«الله اكبر تكبيراً كبيراً انني انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذي لأول له كيانا دائماً انني انا الله لا اله الا انا لاكونن الي آخر الذي لأخر له كيانا دائماً ان يا اسم الجليل فاشهد بأن الله لم يزل كان حياً باقياً و لايزال ليكونن مثل ما قد كان يبدأ الامر من الله و يرجع الامر الي الله و ان الامر ينتهي الي اسم الوحيد لان ظهوره بنفسه حجة و من بعده أن اظهر الله بمثله ذاحجة فينتهي الامر اليه و الا الامر بيد الشهداء في البيان الذينهم عن حدود منازل في البيان لايتجاوزون الي يوم من يظهره الله في القيمة الاخري فان به يصلح كل أمر الي آخر».

16- همچنين در شأن آيات از شؤون خمسه به اسم كاتب مي فرمايد:

«قل الحمد لله رب السموات و رب الارض رب مايري و مالاييري رب العالمين ان تنزل علينا بعد ماقد قضي عدالوا و من يخلق في الوا و بايات مستطرزات يستطرزن بهن عبادالله المستطرزون و كلمات مجذبات يستجذبون بهن عبادالله. المنجذبون ان يا اولي البيان انتم مثل ذلك المثل الا بهي تربيون».

17- در بعضي از آيات با هرات است:

«ان ياكل شيء فلتدخلن في ذلك الرضوان كيف قد اثمرت شجرة الهوية بثمره قدسية فانه قيل ما جعل الله ان يثمر قد اثمر و هذا آية من عنده للعالمين فلنعرفن قدر تلك الثمرة علي شجرتها فانكم انتم مثل ذلك قليلا ماتوجدون في كل فصل لم تثمر الاشجار و ان تثمر لم يبق علي شجرتها لكنكم في فلك الظهور كلتيهما تدركون».

18- در توقيع ذات حروف السبع مي فرمايد:

«أن يا اولي البيان فلتمسكن بدين الله و لتصدقن كل منازل في البيان و لتنصرن اسم الازل الوحيد ولتمسكن بحبه فانكم انتم به لتتجنون لا اله الا الله و ان اسم الازل الوحيد ذات الله».

19- در دعاهاي خود مي فرمايد:

«و انك قد اظهرت بديع الاول و شيث وصيه ثم نوح و سام وصيه ثم ابراهيم و

اسماعيل وصيه ثم موسي و يوشع وصيه ثم عيسي و شمعون وصيه ثم محمد و علي وصيه ثم من قد اظهرته بالايات في البيان و جعلت من شرحت صدره آية له في ام الكتاب لتلاوة آياتك و حفظها بالليل منهاجا من

عندك يصدق من صدقته و نخزي من أخزيته و لايريد غيرك و لايقصد سواك و لايرد من قد نزلت عليه اسم الخير و يثبت مناهجك و مايرفع به دينك من مداداتك، انتهى.»

«از روي انصاف ملاحظه كن آنجائي كه مي فرمايد: «من قد اظهرته بالآيات في البيان كه نفس مقدس خود آن حضرت باشد و جعلت من شرحت صدره آية له في ام الكتاب كه حضرت ثمره باشد.»

20- در جاي ديگر مي فرمايد:

«فلک الحمد يا ذالعز الشامخ المنيع ولك الحمد يا ذالجلال البادخ الرفيع حيث قد خلقتني و جعلتني مرآت نفسک و نزلت علي البيان قدرتك و أنطقني ببدايع ظهورات قيوميته و أرفعني بتجليات عز صمدانيتك و خلقت لي مرا يا غير معدودة و اصطفيت من بينها من قد جعلتها مرآة لنفسك و تلجلجتها بأن ينطق من عندك و تنطقها بأن تبيس من آياتك فلک الحمد في الابد المؤبد علي ذالك المرآت المعتمد حيث قد تجليت لها بها بنفسها و جعلتها مقام ظهورك و بطونك و انطقها ببدايع تجلياتك و غيوبك و أردت ان تنصرتها بقدرتك و تظهرن بسلطنتك و تسلطنها بقيوميته و تغلبتها بطهاريتك و ترفعها بكبريائيتك - الي أن قال: - و لتخلقن اللهم بها مرآة مرتفعة اذكل مايرفع في البيان من مرآت ذلك ارتفاع مظهر نفسک الي آخر.»

21- در توقيع ملاحسين خراساني اسمه النازع مي فرمايد:

«وانا قد جعلنا لكم في البيان شمساً مضيئاً مدلن علي شمس الازل انتم بهما في البيان لتدركون تلك كلمة الابهي في ارض البهاء انتم جواهر الحكمة من سواج مبدعها تملكون و لتشتشرقون بضياء ماقد شرحنا صورته بالآيات من لدنا و يقدرنا بالليل و النهار و كان لنا من الساجدين.»

«از اين عبارات ملتفت شدي كه اسم ابهي را در حق حضرت ثمره ذكر مي فرمايند.»

22- در كتاب ديگر به ايشان مي فرمايند:

«وان هذا لايمكن الا عند ظهور من يظهره الله و قبل ظهوره فاستمسكو بالمرآة المدل علي الله و لاختلفوا في الله فان في عالم الاسماء لاله الاالله وحده و في عالم الخلق هذا مرآت قد دلت علي شمس الحقيقة ليؤيكم بقوة الله و يجلي عليكم بمطالع الله ينصركم الله به ويأمركم بمناهج احدي عشر واحد ومالم يبين من تلك المناهج يبين من عنده من اولوالنصوص حيث قد علمت من يكتب بين يدي الله مناهج الظهور و البطون و ان الحق قد انحصر في البيان ان مادونهم لاشيء عندالله و ان تراهم احياء لم يكن فيهم معرفة الله و لارضاء الله عنهم.»

23- در موضع ديگر مي فرمايد:

«فو الذي خلق الحبة و بري النسمة و تفرد بالعزة و تجبر بالعظمة، تكبر بالرفعة و تظهر بالقيومية و تظهر بالقدوسية لوعندكم من حب الله في بطون الله لاتسكنون قدر شيء و في ظهور الله لاتحزنون قدر شيء فاستعرفوا قدر ايام الله في ظهوره و استعدوا اظرافكم في بطون الله و غروب الشمس و اسئلواالله و ادعوه لظهورها و طلوعها فأنه عزوجل يسمع من يدعوه و يجيب من يسئله و جعل من اعظم العبادات و اقرب القربات التضرع للظهور في البطون و التبهل في البطون للظهور.»

24- از جمله توقيعات مباركات كه نص در وصايت و ولايت و مراتب آن حضرت است توقيعي است كه به خط مبارك به اسم كريم مرقوم شده است:

«بسم الله الكرم ذي الكارمين بسم الله الكرم ذي الكرماء قد بهجتني ان يا اسمي في المرآت الأزلية حيث قد حكى عن الله ربه و دل علي الله موجه الحمد لمجاليه كما هواهله و مستحقه كمال مراتب اول در حفظ آن و ثاني در شوق و ابتهاج آن داشته كه قدر ذكر امكاني هم خطوط حزن بر قلب سازجش وارد نشود چگونه آنكه به تكون آيد و پنج لوح مطرز از آثار اون بخط الهي با روح و ريحان فرستاده باش و كمال حفظ در آثار الله داشته چه اذلا و چه بديعاً و شؤونات ثمره بهيه را در الواح تذكر آورده حتي ينصركم الله به انه خير نصار قديم و

لتحفظن كل منازل من عندالله كعبيك في كل حين و قبل حين و بعد حين و ان كان علياً هنالك فاذكره بالثمره لينظرن من الله بامر الله الي مرآت الله و وجهه فانا كنا ناظرين واحضر بين يدي الله ماقد رفع الي الله ذكراً من الله في الكتاب انه هو خير الذاكرين».

به استثنای تصریحات کتاب نقطه الكاف که زمان تألیف آن مربوط به سالهای 1266 - ۱۲۶۸ هـ ق می باشد و وصایا و الواح موجود به خط علی محمد شیرازی، نظریه کنت دوگوبینو در کتاب «Religion of Philosophies dans l' Asie Central» (Philosophies ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی) قابل توجه است. زیرا اولاً گوبینو کتاب مذکور را در دومین مأموریتش به ایران ۱۲۷۸ - ۱۲۸۱ هـ ق نگاشته و تا این ایام هیچ نوع مخالفتی با جانشینی صبح ازل در میان جماعت بابیه بروز نکرده بود(1).

**ثانیاً:** وی نخستین کسی است که درباره جزئیات وقایع بابیه دست به قلم برده و نوشته او از جمله منابع اساسی به شمار می رود.

گوبینو در کتاب مذکور پس از ذکر وقایع قلعه شیخ طبرسی و اعدام علی محمد شیرازی، درباره صبح ازل می نویسد: «اختیار او به وصایت، بکلی بی مقدمه بود و فوراً بابیان او را بدین سمت شناختند».

توجه گوبینو بر این اساسی که «بکلی بی مقدمه بود» نشان می دهد که بنا به تصریحات کتاب: بیان و الواح و مکاتبات علی محمد شیرازی مسئله ظهور من یظهره الله نه ظهوری قریب الوقوع بود و نه مبتنی بر امر وصایت.

ظهوری قریب الوقوع به این دلیل که علی محمد شیرازی در باب ۱۳ از واحد سوم کتاب: بیان (2) آشکارا متذکر می شود که عمر عالم، از زمان آدم تا ظهور او ۱۲۱۲۰ سال

. [نقطه الكاف به نقل از کتاب گوبینو، ص ۲۷۷]

« 2. من ظهور آدم الي اول ظهور نقطه البيان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم مالانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع و نه حروف حی آن الا حروف حی بیان و نه اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان.... و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید اوست همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه ای که مکتوب بر اوست همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر به ضعف مردم است و الا آن آدم در مقام نطفه این آدم می گردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمی گوید که من آن نطفه هستم که از فلان سما نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگویند تنزل نموده و نزد اولوالعلم حکم به تمامیت عقل او نمی شود این است که نقطه بیان نمی گوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین می شود و از این جهت است که رسول خدا نفرمود که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حد خود ترقی نموده و به آن حد رسیده و همچنین من یظهره الله در حد زمانی که محبوب چهارده ساله ذکر می شود لایق نیست که بگویند من همان دوازده ساله بودم که اگر بگویند نظر به ضعف مردم نموده زیرا که شیء رو به علو است نه دنو اگر چه آن جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی می نماید تا آنکه به چهارده می رسد اگر امروز یکی از مؤمنین به قرآن بر خود می پسندد که بگویند من یکی هستم از مؤمنین به انجیل نقطه حقیقت هم بر خود می پسندد و کذلک در بیان و بیان بالنسبه به من یظهره الله الخ».

می باشد! و چون به اعتبار علی محمد شیرازی هر هزار سال از عمر جهان برابر است با یک سال، لذا خود را جوان دوازده ساله ای دانسته و من یظهر الله جوان ۱۴ ساله و این به گفته ادوارد براون شاهد قطعی و مبین این است که «باب در پیش خود عصر من یظهره الله را قریب دو هزار سال بعد از عصر خود فرض می کرده است و نه میتنی بر امر وصایت» زیرا علی محمد شیرازی در کتاب بیان آشکارا تصریح کرده بود وقت ظهور من یظهره الله را جز خداوند کسی عالم نیست. ولی یکبار پس از ملاحظه چند مکتوب از جوانی ۱۹ ساله به نام صبح ازل امر به وصایت او می کند، صبح ازل من یظهره الله می شود که جریان ایمان آوردن خود را به علی محمد شیرازی که مورد سؤال میرزا جانی کاشانی بوده است چنین بیان کرده است:

«اول بلوغ ظهور امر حضرت شده دوست (داشتم) که تقلید عالمی از علمای دین نمایم، متحصص احوالات ایشان بودم در آن هنگامه چنان اخوی اصحاب حضرت را به خانه می آوردند و شبها صحبت می داشتند و نوشتجات ایشان را می خواندند من هم در جزء گوش فرا (می) داشتم تا آنکه یک مناجات از ایشان را خواندند که در او فقرات فاه آه یا الهی بسیار داشت جذابیت روح این کلمه دل مرا گرفت و محبت ایشان رسوخ نمود بعدها احادیث ائمه دین و آثار مبین ایشان را دیدم یقین نمودم ولی در آن زمانی که حقیر با ایشان صحبت می داشتم علمی و فضلی ظاهر نداشتند» (1)

. [نقطه الکاف، ص ۲۳۹]

### ب) نقض نص و کشف خدائع

صبح ازل، به اتکاء نصوص وصایت و در سایه الواح علی محمد شیرازی، در مقام من یظهره الله، زعامت بابیه را به عهده گرفت. و به تصریح گوینو در کتاب «ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی» و ادوارد براون در مقدمه کتاب: «نقطه الکاف» میرزا جانی کاشانی: «عموم بابیه... بلا استثناء او را بدین سمت شناختند و او را واجب الطاعة و اوامر او را مفروض الامتثال دانستند و متفقاً در تحت کلمه او مجتمع گردیدند» (1).

در خصوص چگونگی حالات صبح ازل در سالهای ۱۲۶۶ - ۱۲۶۸ ه. ق.، دقیقاً اطلاعات جامع و موثقی در دست نداریم. با این همه از بررسی دقیق مأخذ تاریخی و دیگر کتابهای رسمی بهائیان سه موضوع روشن و مسلم می شود که «اولاً: صبح ازل در چنین دورانی، تابستانها را در شمیران در حوالی طهران و زمستانها را در نور مازندران می گذرانید و تمام اوقات خود را به نشر و تعلیم آثار باب و تشیید مبانی دین جدید می پرداخت» (2).

**ثانیاً:** به دلیل جوانی و ناپختگی صبح ازل، برادرش حسینعلی میرزا، که از او نیز بزرگتر بوده است به عنوان پیشکار صبح ازل امور بابیه را اداره می کرد و بنا به تصریح محمد علی فیضی در کتاب حضرت بهاء الله منزل ایشان در تهران محل رفت و آمد بزرگان و مشاهیر اصحاب شد و امور مهم همواره در آنجا رتق و فتق می گردید و در اکثر موارد از آن حضرت اخذ دستور می نمودند» (3).

با این همه نبیل زرندي! در تاریخ خود می نویسد: «حضرت بهاء الله در کرمانشاه به میرزا احمد و من امر فرمود که به طهران برویم و مرا مأمور نمودند که به محض ورود به طهران به همراهی میرزا یحیی به قلعه ذوالفقارخان که نزدیک شاهرود است برویم و در آنجا بمانیم تا بهاء الله به طهران مراجعت نماید... من چون به طهران رسیدم و امر مبارک را به میرزا یحیی ابلاغ نمودم برای اجرای امر و مسافرت از طهران به شاهرود حاضر نشد

. [نقطه الکاف، ص ۳۸]

2. همان، و ذیل ترجمه انگلیسی کتاب: مقاله شخصی سیاح، ص ۳۷۴ .

3. صفحه ۴۰ .

301

و از این گذشته مرا هم مجبور کرد به قزوین بروم و نامه چند برای یارانش ببرم»(1).

بر این اساس علیرغم نظر بهائیان صبح ازل با تمام تفصیل مذکور در خصوص جوانی و ناپختگی وی به دلیل دارا بودن وجهه در میان بابیان در همه موارد مطیع برادر ناتنی‌ش حسینعلی میرزا نبوده و زیر بار او نیز نمی‌رفته است.

حسینعلی میرزا اگر چه بزرگتر از برادرش صبح ازل بود، ولی در میان بابیان چندان شخصیتی خاص نداشته است و اگر چنانچه شواهدی ملاحظه می‌شود که در رتق و فتق امور بابیان مرجعی مورد احترام بابیان بشمار می‌آمده است. به دلیل آن بوده که وی از طرف صبح ازل یا به زعم بابیان من‌ظهره الله به عنوان پیشکار و منشی انتخاب شده بود و چنین موقعیتی ناشی از انتصاب مذکور بوده، نه اینکه مورد توجه خاص علی محمد شیرازی و یا جماعت بابیان بوده است.

برعکس، طبق تصریح نبیل زرندي حسینعلی میرزا در پاسخ سؤال مجتهد آمل علناً اذعان می‌دارد که: «ما گفتیم اگر چه با حضرت باب ملاقات نکرده ایم ولی محبت شدیدی به او داریم»(2). و این نشان می‌دهد که میرزا حسینعلی تا اعدام علی محمد شیرازی با وی گفتگویی نکرده و به گفته امان الله شفا در کتاب: نامه ای از سن پالو: «حتی موقعی که باب رادر «گلین» نزدیک طهران توقف داده بودند بهاءموقع رامعنتم شمرده خودی به باب می‌رساند تا جلب توجه او را بنماید و لااقل در ردیف ملاحسین قدوس درآید» و از قلم باب در مدح و تشویق او چیزی صادر شود تا نزد بابیان مانند ملاحسین و قدوس مقامی و احترامی یابد.

ولی به قرائن باب را از او خوش نیامده و میدانی به او نمی‌داده تا آنجا که بهاء و بهائیان این ملاقات را مخفی داشته و چنان اشاعه دادند که در عالم ارواح با یکدیگر ملاقات کرده اند.

کما اینکه عباس افندی در مقاله شخصی سیاح ص ۸۸ می‌نویسد:

«و در سرّ مخابره و ارتباط با باب داشت(3)».

1. تلخیص تاریخ نبیل زرندي، ص ۶۲۲ .

2. همان، ص ۴۷۷ .

3. مقاله شخصی سیاح، ص ۳۲۶ .

302

بهرحال آنچه مسلم است، روابط میرزا حسینعلی با صبح ازل مبتنی بر پیشکاری میرزا حسین و من‌ظهره الهی صبح ازل، بسیار حسنه و از هیچگونه سوء ظنی برخوردار نبوده است.

پس از سوء قصد بابیان به جان پادشاه وقت: «ناصرالدین شاه قاجار» در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هـ ق = ۱۵ اوت ۱۸۵۲ م، مأموران حکومتی بنای بابی‌گیری گذاردند.

منابع موثق درباره وقایع بابیه اتفاق نظر دارند که صبح ازل در ایام بابی گری در نور مازندران بسر می برد. و با لباس مبدل درویشی و عصا و کشکول خود را از سر حد ایران بیرون افکند و در اواخر ۱۲۶۸ هـ ق یا اوائل سنه ۱۲۶۹ هـ ق به بغداد ورود نمود. چهار ماه بعد از او برادرش بهاء الله (میرزا حسینعلی) که از واقعه سوء قصد به ناصر الدین شاه تا آنوقت در طهران محبوس بود. از زندان خلاص شده او نیز به بغداد ملحق شد و کم کم بابیه از هر گوشه ایران بدانجا روی آورده. بتدریج حضرات بغداد را مرکز عمده خود قرار دادند و تا سنه ۱۳۷۹ یعنی قریب ده سال در عراق عرب بسر بردند(1).

در اوائل ایام توقف در عراق عرب توافق همگان مبنی بر تبعیت و اطاعت از صبح ازل کماکان به قدرت خود باقی بود. ولی میرزا حسین با اتخاذ این سیاست که صبح ازل را در پس پرده نگاه داشته و خود به امور بابیه در بغداد اشتغال ورزد موجب تحکیم روز افزون موقعیت حسینعلی میرزا در میان بابیان گردید.

بدین روال چون سستی و بی صلاحیتی صبح ازل بر منصب ریاست معلوم همگام شده بود و با توجه به تعاریف علی محمد شیرازی از من یظهره الله صبح ازل را مصداق چنان تعاریفی نمی یافتند. خرده خرده این فکر در میان زعمای جماعت بابیه رونق گرفت که آنان چه چیزی از صبح ازل کمتر دارند که من یظهره الله نشده اند؟ از سوی دیگر چون بر حسب ظاهر دست مریدان از دامن صبح ازل کوتاه گردیده بود و فقط میرزا حسینعلی پیوسته با مریدان مأنوس و محشور بود، هوای ریاست و عزل صبح ازل در مخیله هر یک از قدمای بابیه عموماً و میرزا حسینعلی خصوصاً رونق گرفت با چنین زمینه ای بابیه در عراق

---

[نقطه الکاف، ص ۳۹]

با دو واقعه مهم روبرو گردید:

**اول:** حسینعلی میرزا در اثر کسب موقعیت خاص در میان بابیه به تصریح «شیخ احمد روحی» و «آقا خان کرمانی»: کم کم بعض آثار تجدد و مساهله و خود فروشی و تکبر در احوال بهاء الله مشهود گردیده بعضی از قدمای امر؛ از قبیل ملا محمد جعفر نراقی و ملا رجبعلی قهیر و حاجی سید محمد اصفهانی و حاجی سید جواد کربلائی و حاجی میرزا احمد کاتب و متولی باشی قمی و حاجی میرزا محمد رضا و غیرهم از مشاهده این احوال مضطرب گشته بهاء الله را تهدید نمودند و به درجه ای بر او سخت گرفتند که وی قهر کرده از بغداد بیرون رفت و قریب دو سال در کوه های اطراف سلیمانیه بسر برد و در این مدت مقر وی معلوم بابیان بغداد نبود(1).

میرزا حسینعلی بنا به تصریح عباس افندی، به مدت دو سال در نواحی سلیمانیه در نزد درویش نقشبندیه و قادریه بسر می برد (2). و در این ایام با لباس مبدل درویشی و در دست گرفتن کشکول، با نام جعلی درویش محمد که شوقی افندی آن را در کتاب قرن بدیع (3) مورد تأیید قرار داده است زندگانی می کرد.

چگونگی زندگانی حسینعلی میرزا در ایام سلیمانیه دقیقاً معلوم نیست.

عباس افندی پیرامون چگونگی احوالات میرزا حسینعلی در سلیمانیه عراق می نویسد: «چندی نگذشت که افضل علمای آن صفحات بویی از اطوار و احوال او برده در حل بعضی مسائل مشکله از معضلات مسائل الهیه با او محاوره می نمودند و چون آثار کافیه و بیانات شافی از او مشاهده نمودند نهایت احترام عایت را مجری داشتند(4)»....

در حالی که آنچه که مسلم است پس از گذشت دو سال از اقامت میرزا حسینعلی در مناطق مذکور کار بر او بسیار سخت شده و بنا به تصریح کتاب: رحیق مختوم درویش او را از خانقاه اخراج کردند.

1 هشت بهشت .

2 مقاله شخصی سیاح، ص ۷۰ .

3 قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودت، ج ۲، ص ۱۱۲ .

4 مقاله شخصی سیاح، ص ۲۴۱ .

از این رو ناچار به نوشتن نامه ای به برادرش صبح ازل گردید و صبح ازل نیز به گفته شیخ احمد روحی و آقاخان کرمانی وقتی که عریضه استدعائیه (1) میرزا حسینعلی را ملاحظه نمود که در آن نوشته است:

«...و کیف اذکر یا الهی ما مستنی من بدایع قهرک و لوامع بطشک اما کنت حمامة بیتک و انمله وادی احدیتک او بقاء من بیداء صمدانیتک او بعوضه من برار لیتک فیکرتک قد جفت عظامی و انهدمت ارکانی ان تعفو عنی فانک انت خیر راحم و ان تعذبني فانک انت الغفور الرحيم».

فهمید که محل اقامت وی کجاست، از این رو نامه ای مینی بر دعوت و احضار او به بغداد، به وی نگاشت، بعدها میرزا حسینعلی در کتاب ایقان (2) خود به این امر اذعان داشت و چنین نگاشت: «باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم.»

بر این اساس و آنچه که مسلم است میرزا حسینعلی پس از بازگشت به بغداد و گذشت حدود سه الی چهار سال از مراجعت، کتاب ایقان را در اثبات دعاوی علی محمد شیرازی نگاشته است و این کتاب به خوبی نشان می دهد که تا سال ۱۲۷۸ هـ ق (3) که سال اتمام تألیف کتاب ایقان است. ظاهراً خود را مطیع و زیردست صبح ازل می دانسته است،

1. [تنبیه النائمین، ص ۱۳، مرحوم میرزا حسن نیکو در کتاب: فلسفه نیکو، جلد چهارم، صفحه ۵۸، متن مذکور را درج کرده است. نسخه این متن، به گفته عزیزه خانم: «در پیش اغلب بیانین ضبط است.»

2. ص ۱۹۵ .

3. میرزا حسینعلی در کتاب: ایقان خود در این خصوص گوید: «و باری هزار و دویست و هفتاد و هشت سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج راع در هر صباح تلاوت فرقان نموده اند و هنوز به حرفی از مقصود فایز نشده اند» و دلیل قطعی بر اینکه مقصود از تاریخ مذکور ۱۲۷۸ سال از هجرت است نه از بعثت (یعنی ۱۲۶۸ هجری) به عادت بابیه که غالباً از بعثت تاریخ می گذارند و بعثت را به زعم خود ده سال قبل از هجرت فرض می کند علاوه بر آنکه خود بودن بهاء الله در بغداد که در سنه ۱۲۶۹ هجری بدانجا رفت بالبداهه مبطل این احتمال است. این فقره دیگر از کتاب ایقان است «و لیکن این انوار مقدسه هجده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و به عشق و حب و محبت و ذوق که جام رایگان در سیل سبحان انفاق نمودند» و چون ظهور باب در سنه ۱۳۶۰ هجری بود پس ضرورتاً هیجده سال بعد از آن می شود ۱۲۷۸ هجری. مراجعه شود به کتاب: نقطه الکاف

### چنانچه در کتاب مذکور چنین می نویسد:

«باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر حق تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده بصیرت بشناسند. اگر چه در این ایام رایحه حسدی وزیده



که قسم به مربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه آن را اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضانی ظاهر نشده و نخواهد شد؛ چنانچه جمعی که رایحه انصاف را نشنیده اند ریایات نفاق برافراخته اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیار با اینکه به احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری نجستم مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی به غایت بردبار و رایگان با فقرا مثل فقرا بودم و با علما و عظاما در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فوالله الذی لاله الا هو که آن همه ابتلا و بأساء و ضراء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبا وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحث باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشید طاقت این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیلی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایی متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود به خود مشغول بودم و از ما سوی غافل و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چاره نه قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه اگر چه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود، باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم، دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه

شد حال دو سنه می گذرد که اعداد را اهلاک این عبد فانی به نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند. مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننموده و به هیچ وجه اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزن ها که متوالی و متواتر قولا و فعلا مثل غیث هاطل وارد می شود و این عبد در کمال رضا جان برکف حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه مستور فدا شود و جان در باز د و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بأمیره آبی در این بلد توقف می نمود و کفی بالله شهیداً و اختتم القول و لاقوة الا بالله و انالله و انالیه راجعون انتهی»

به استثنای بیان مذکور در کتاب ایقان مدارک و اسناد فراوانی در دست اطرافیان صبح ازل موجود است که حسینعلی میرزا پس از اعدام علی محمد شیرازی در همه جا ایران و عراق، تا سالهای (۱۲۸۱ - ۱۲۸۳) هـ ق به جانشینی بحق صبح ازل پس از علی محمد شیرازی اذعان و اعتراف داشته خود را مانند همه بابیان مطیع بی قید و شرط صبح ازل می خوانده است... چنانچه اشاره اش گذشت.

عزیه خانم خواهر میرزا حسینعلی بهاء، مقداری از این اسناد و مدارک را در رساله تنبیه النائمین و در پاسخ رساله عباس افندی فرزندی میرزا حسینعلی (سابق الذکر) متذکر شده است، که لازم است پژوهندگان تأمل در محتویات اهم آنها را مد نظر داشته باشند:

#### 1- «این مناجاتی است که جناب اخوی در بغداد به خدمت حضرت ثمره عرض کرده:

«قدأخذت القلم حينئذ يا الهي من عندك و وصفت المراد بين يديك و لم ادر ماتريد ان تنزل عليه و تظهر منه من مقادير بدع صنعك و تدابير عز حكمتك - تا آنجائی که ذکر می نماید - : «ولكن اني فوعزتک ما ارضي بكل ذلك ما احب ان التفت بشيء من ذلك الا بأن تجعلني بكلي منقطعا اليك و راجعاً و راضيا منك و ذلك يكون بأن تشاهد شعري مخضباً بدمي حين الذي اكون جالساً علي التراب و كان رأسي عرياناً و رجلي متحافياً و جسمي متبلبلاً و روعي من العطش مضطرباً اذا أنظر الي اليمين و لاجد ناصر دونك و اتوجه الي اليسار ولن أشاهد معينا سواك ليعينني في شيء او يسقيني بشربة ماء او يرافقتي

في صري اويوافقتي في كربي و بلائي اذا اقيم من مقامي ولن أقدر علي القيام من الضعف الذي اكون فيه و اكيب علي وجهي علي التراب مرة اخري و اناديك حينئذ في سري يا حبيبي أقبلت مني و رضيت عني و أنت تجيبني يا حبيبي هنيئاًلك فيما وفيت بعهدك و جنت بميثاقك و عند ذلك أصعق بين يديك من كثرة الدم جري من عروقي كان الارض كلها أحمرت منه اكون في صعقي بما لا عدله و لن يقدر أحد ان يحصيه الا انت و بعد الذي افارقك روعي اتكلم معك في حياتي من غير حرف و لاصوت و لا ذكر اذا يحضرين يدي من جعلته اشقي العباد تا أنجائيي كه در مناجات ذكر مي نمايد لانك لم تزل كنت سلطانا علي و لم ازل كنت عابدا لوجهك و كنت مالكا لنفسي و كنت مملوكاً لنفسك و ذليلاً عندك و حقيراً لسلطنتك و معدوماً لدي ظهور قدرتك و مفقودا عند تجلي أنوار عز ازليتك رغماً للذين يريدون ان يفسدون في أرضك و يعلون في بلادك و يحدثون في الملك ما لا قدرت لانفسهم و مراتبهم فسبحانك سبحانك عن كل ذلك و عن كل ما وصفتك به بل ان عبدك هذا يكون عابداً لمن يطلبك و ناصرأ لمن ينصرك فوعزتكم لم أجد نفسي عزا اكبر من ذلك و لارتبة اعظم من هذا باقتدار مشيتك الي زروة سموات ازليتك و تصعد هذا فسبحانك سبحانك يا الهي ما أعجب بدابع صنعك في مغرب الاشارات و تستره في ظلمات الدلالات بحيث يسكن و حينئذ لما وصل الامر الي هذا المقام ينبغي ان ارجع القول الي لحن اخري لعل يصعد به العباد الي افق الاعلي و رفارف الابهي ان انتهى اللوح و ماتم مراتب الشوق في صدر الورقاء و مقامات الذوق في قلب الوفاء و لكن لماتم و انتهى الي اختم الذكر بانه لاله الا هو و طلعت الا علي نوره و ضيائه و وجهة القدس مجده و جماله و هيكل النور ذاته و سراجة انا كل بكل موقنون».

بعد به فارسي نوشته اند به اين مضمون بر يكي از دوستان به خط خودشان اين نوشته را هم نوشته ام ارسال داشتم به نظر شما برسد بعد هر كس بخواهد مراتب عبوديت و مقامي را كه نفس در هر آن و هر ساعت بايد از آن غافل نشود در اين نوشته بايد نظر كند يعني خود قاري در همان رتبه باشد و الا از حق محسوب نيست. ابدأ ابدأ زيرا كه عبد هميشه بايد در مقام انقطاع و معارج فنا سير نمايد كه همان رتبه بقاء بالله است به قول مردم هرگز اين بنده دوست نداشتم كه چنين نوشته ها و يا چنين مكاتيب نوشته شود باري

لابد شدم اگر به قزوين مصلحت بدانيد خدمت جناب آقا سيدهادي بفرستيد كه ايشان به جناب حاجي شيخ و غيره لقاء نمايند كه شايد اين حرف ها تمام شود اگر چه همه اين حرفها معدوم و مفقود است».

2- «از زبان پدر بزرگوارت بگويم آثار قدرت و جلالت آن شخصي را كه به او كافر شده ايد كراراً و مزاراً سرأ و چهاراً آيلا و نهاراً در خلأ و ملا گفته كه اگر ميرزا آقا خان صدر اعظم مي گويد كه سيد باب در حوزه درس حاجي سيد كاظم رشتي حاضر مي شده و اتخاذ بعضي مطالب از او کرده و درك معاني برخي از احاديث مشكله غير منحلّه از او نموده كه به اين سبب و طرز آياتي بديع آورده است اينكه مي گويند درس نخوانده دروغ است من ميخواهم دست اين برادر كوچك خودم را كه او مي داند درس نخوانده و معلمي نداشته و از قواعد عربيت و لسان آيات بكلي بي بهره بوده بگيرم و پيش او ببرم و بگويم اي بي انصاف از حق بي خبر اگر مي گويي سيد باب درس خوانده و در مجلس درس حاجي سيد كاظم حاضر مي شده تو مي داني كه اين يحيايي ما درس نخوانده و معلمي نداشته عربي سهل است عبارات عجمي و فارسي را صحيحاً ياد نگرفته است. حال ببين بروز جلوات و ظهور تجليات الهي را در او كه آيات بينات و انوار با هرات علم و حكمت كه از تلاطم امواج بحر فطرت او چگونه ظاهر و هويدا و آثار عظمت و قدرت پروردگار را كه از كلمات طبيبات او چسان كون و مكان را احاطه کرده كه كل من علي الارض از اتيان به مثل آيه اي از آيات او عاجز و قاصرند و تمام دانشمندان و حكماي زمان سر تسليم و انقياد در خط اطاعت او نهاده اند. مجملاً اين است فرمايشات پدر بزرگوارتان».

3- عباراتي را كه خود ايشان يعني والد ماجد آن نور چشم با نهايت خضوع و عبوديت نوشته اند و در خطبه صلوات بعد از شهادت نوشته:

و ان طلعة النور سلطان الظهور في الاحديات و الصمديات

و در آخر خطبه مذکور به يكي از شهداي منصوبه از جانب حضرت ثمره نوشته اند: «قل يا اهل الملائكة ان تريدون ان تلاقوا طلعة الله فانظروا الي طلعة النور و ان ذلك موهبة لكم ان كنتم مؤمنين. تا آنجايي كه مرقوم داشته: هنيئاًلك يا حبيب بما شربت رحيق المختوم

من يد سلطان حق مكين هو الذي احد من بين الناس و جعلك شهيداً للعالمين و ان ذلك لرحمة من لدنه عليك و علي عباده المخلصين ثم اعلم كل ماوصاك الله في كتاب القبل به و لاتكونن من الخائفين و أنه هو الحق المقدر علي مايشاء و انه سلطان حق عظيم.

تا آنجا که نوشته اند: ثم اشهد بان كل الكلمات يرجع الي كلمة النور و انا كل به راجعون و من قال غير هذا فعليه لعنة الله و انابريء منه و ما انا من المشركين و اني مع تلك الكلمات لمعدوم عند حرف من كتاب الله العزيز الحكيم و كيف ينبغي لأحد ان يدعي الامر لافور بك الا القوم المفسدون و السلام عليك و علي من معك في صراط عزيز حميد.»

4- «به جمعي ديگر بعد از فقراتي چند نوشته به هر حال اين ايام رضاي ايشان محبوب است و كل در قيضه قدرت اسيرند مفري براي نفسي نيست و امر الله را به اين سهلي ندانند که هر کس هوسي در او باشد اظهار نمايد حال از اطراف چندين نفس همين ادعا را نموده اند زود است خواهند ديد که شجره استقلال به سلطان جلال و مليک جمال خود لم يزل و لايزال باقي خواهد بود و كل اينها مفقود بل معدوم کان لم يكن شيئاً مذکوراً خواهند گرديد انا لله و انا اليه راجعون انتهي فيا سبحان الله»

5- «رقعه اي است به جناب حاجي سيد محمد شهيد نوشته اند و آن رقعته اين است فداي وجود مبارك سرکاران عبيدکم الذي في ظلمکم بناديک بلسان النملين و يرجون بدايع فضلک لانک انيس المکروبين و يقول نعماً لک بما شربت عن كأس المقربين و علي الذين کانوا معک عبادالمقدسین کسی که در حق يکي از شهداي حضرت ثمره چنين خاضع باشد بديهي است که چقدر در حق خود حضرت اظهار عبوديت مي کرده.»

6- نوشته اي است که ميرزا جواد خراساني از روي او نوشته حاشيه آن سواد جناب ابوي فقراتي به خط خود نگاشته اند و الان موجود است محض استحضار اهل انصاف و دانش بعضي از آن را مي نگارد هو العلي الاعلي جوهر تسبيح و سازج تفسيس سلطان بديع منيع قيومي را سزاست که از رشحات طفحات ابحر عنايات و مکرمت خود هويات موجودات و کينونيات ممکنات را از ذلت عدم و نيستي بر عرش عزت و هستي جالس فرمود به اسرافيل قدرت سلطنت و نفخه حيات را بر اجساد و جواهر مجردات و سواج

مشهودات دميد و مزايای لطايف معلومات امکان را از بدايع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفايس طرائز مجردات اکوان را از افق جمال مستشرق و هويدا ساخته تا جميع ذرات مخلوقات از افق سموات عاليات الي ارض مريوبات شهادت دهند بر اينکه او است سلطان وجود در اعراض ممکنات و او است مليک مقصود در هويات معلومات - تا آن جا که نوشته اند و بعد طمطم رافت کبري به جوش آمد و قمقام عنایت عظمي در خروش ابحر فضل به تلاطم آمد و انهر جود بطماطم تا اينکه قميص جلال را از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدوسيه ازليه و بلوريه صمديه نوريه و جوهر وجود و مجرد شهود علم هستي بر افراخت و غطاء نور رباني از طلعت احداني کشف نمود تا اينکه مبشر باشد از هوية نور و وجهه ظهور و نقطه اي احديت در اعراش طور که جميع من في الملک مترصد امرالله و طلعة الله باشند تا سراج ازليه قدسيه از زجاج افنده ي عباد مستضيء شود و مصباح نوريه صمديه در پيشگاه صدور ناس مستنير گردد که مستحکمي شوند از سلطان عماء و مستجلي شوند از مليک سناء قسم به جوهر سنا و بر نقطه امضاء و عرش قضاء که جلوس آن نير اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضين است اين ناري است که به نفس مبارک در نفس خود موقد شد از غير آنکه مس کند او را ناري بلکه اين ظهور شمس عماء به خاطر احدي از مقربين و مخلصين ملاء اعلي نگذشته چنانچه نقطه اعلي و طلعه ابهي روح من في اعراش الظهور فداء در حقشان مي فرمايد:

«لن تخبره الاخبار ولن تقدره الافکار و لن يبلغ الي بساط عزه اعلي جواهر افئدة الموحدون و لا يصل الي ساحة قدسه ابهي مجرد عقول المقدسين مفخر ظهوراتند و مظهر شئونات من عندالله خالق الارض و السموات متفردند از اشتباه و امثال و مقدسند از اشراک و اضلال سبحانه الله.»

از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده - تا آنجا که می نویسد: جلوس سلطان ازلی را در این چنین قوت و قدرت مشهوده مشاهده نمائید که این است نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم تا آنجا که می فرماید سعی نمائید که از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی ایشان باز نمائید این عبدفانی دانی قسم به خدا

که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم در کل آن برکل ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بكل لسان سائل و آلمم رحمتشان را اشهد بانی ماخلیت من ارض الاوقد وقعت وجهی علیها سجدالله المقتدر العزیز الحمید و ما ترکت من لسان الا وقد نادیت بهالله و کان الله علی ما اقول علیم نیستم مگر عبدالله در ساحت قدسشان چشم های غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف بیدار و منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده اند و این جسد بر خاک ذلت افتاده مترصد عنایت است این است که در عرایض به ساحت اقدس ایشان عرض شده:

«سبحانک اللهم یا الهی تری بان کل العیون نائمون علی فراشهم عیون البهائم منتظرة لبدایع رحمتک و کل العباد مستردون علی بساط عزم و طلعة الرجاء علی وجه التراب مشتاقه بطرائز رافتک سبحان الله.»

«مگر از برای عبد تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شأن است از برای عدم تلقاء مظهر آیات القدم و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و می شود کل معدوم صرفیم و مفقود بحت و لا نملک لانفسنا نفعاً و لا ضرراً و لا حیوة و لا نشوراً کل در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر تا آنجا که می فرماید ای اهل بیان یک توقع از شما دارم و استدعا می نمایم ثم اقسامکم بالله المقتدر المتعالی المهیم القیوم بأن لاتذکرونی لا بالحب و لا بالود و لا بالبغض و لا بالکره گویا رضای خدا هم در این باشد و کفی بالله ببینی و بینکم بالحق شهیداً ثم علی وکیلا - الخ آنچه در حاشیه به خط ایشان نوشته شده است.»

کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال فرمائید بسیار لازم است از برای کل اهل بیان جناب ملازمین العابدین صلوات الله علیه باید سعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند.

«فورب السموات و الارض انه لکتاب عز محبوب و آیات مهیم قیوم اکتوبه باحسن الخط علی کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبوا ثم اقرؤها بالحب ان تحبون الی سموات الجذب تعرجون او الی عمات القدس تصعدون والسلام و التکبیر علی»

عباده المخلصون.»

7- «بالجملة وصیت نامه ای است از پدر بزرگوارت که به لسان فارسی نگاشته اند لازم دانست که برای بیدار شدن عباد الله از خواب غفلت بنگارد و آن این است وصیت می نماید این ذره فانیه در هنگامی که مقطع است از کل من فی الارض مشکل است به سلطان فضل و عدل و ملیک جلال و صرف جمال پس بشنوید ندای مرا و قبول فرمائید پند مرا اول شهادت می دهد گوشت و پوست و دم و عظم و سر و شهود من بر اینکه سلطان بیان سر ظهور و صرف بطون او است که بر افراخت سموات بدیع را به قدرت کامله خود و مزین فرموده او را به شمس جمال و نقطه اجلال و مقرر داشت در او کواکب دریات و انجم لائحات تا دلیل باشند بر سلطان احدیت او و سبیلی باشند بر اظهار قدرت و هیمنت او نازل فرموده کتاب محکم و حکم معظم خود را و مقدر فرموده برای هر نفسی قسمت و نصیبی در کتاب خود و در ضمن هر حرفی خلقی مقدر فرموده که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند که نفسی از خلق او را منع نمایند قادر نیستند ارواح کل ممکنات را در هیاکل کلمات به نفخه قدرت دمید از آنها الی مالانهایه سر امکان و اکوان دمیده خواهد شد و خلق خواهند گردید و لوان المشرکین لکارهین هل یقدر احد ان یمنع حرفاً منها عن اهلها لافوربی و لوان الکل قادرین پس بشتابید ای اهل بیان که شاید در آن حدیقه داخل شوید و از نعمت هائی که در آن مقدر است مرزوق گردید قسم به خدائی که

سایر فرمود این شجره حزن را در اطراف و اکناف که اگر وصف نمایم تفصیل یک طبقه از طبقات اولی که مکنون است در بیان جمیع من فی الارض متحیر شوند الامن شاء ربی و انتم فی الحین تقولون فورب السموات و الارض ما هذا الاخلق عظیم و حال اینکه این عبد مسکین حرفی از آن را کماینبغی به سلطان عزه و ملک مجده احصاء ننموده فلتنس عن یا اهل البیان لعلکم تصطلون بما قدر الله لکم و لاتحرموا انفسکم ان انتم تعلمون».

«و بعد شهادت ظاهر و باطن این نقطه حزن آنکه ای قوم طلعت ازل سلطان است بر اهل سموات و ارض و اوست سر در کل کتب و او است مستسر در جمع صحف به او قائم است ارکان بیان و به اسم او مستقر شده عرش جنان در هویت امکان و به او مرتفع

شد سموات علی و به او ساکن است ارض بر عمود سنا من اطاعه نجی و من تخلف هلك بر کل اهل ارض از شرقها و غربها برها و بحر ها سهلها و جبلها لازم و واجب است اطاعت ایشان به هر قسم که رضای مبارک ایشان است و کفی بالله و نفسه علی الحق ما اقول شهیداً پس بشناسید قدر این طلعت باقی را اگر چه حق شناختن او ممکن نیست و لکن بر حد مکنت و استعداد شما از بحر جود خود عنایت می فرماید و خود را می شناساند پس حق این ایام را دانسته کاری نکنید که از جمیع رحمت کامله او محروم مانید و دیگر استدعا می کنم که این چند یوم که از عمر شما باقی مانده با یکدیگر در نهایت رأفت و رحمت رفتار و گذران نمایند تا در سایه عنایت خاص مستریح و مسترقد باشید که آن است اصل در جمیع اکوار و او است مقصود در کل ادوار و متمسک شوید به عزت عطوفت او و متوسل شوید به حبل عفو او بعد در کمال عز و سرور شاید بر غرف رحمت متکی و بر اعراش رفعت مستریح باشید و هرگز کدورتی بر خود راه مدهید که مایه غفلت می شود در کمال مودت ایام را بگذرانید اسباب حزن را بالمره مرتفع نمائید.

اوصیکم یا اهل البیت بأن تعلمن کل ماوصیناکم و لاتکون من الذین هم کانوا فی الارض مفسدون.

و از وصیت نامه عربی ایشان همین چند فقره آخر آنرا که صریحاً در مطلب است می نگارد: اوصیکم یا عباد بما وصیکم الله من قبل الالواح عز مسطور ان اشهدوا فی افئدتکم بأن بقیة الله فی تلک الایام هی طلعة النور و بقیة المنتظر الذي يظهر فی المستغاث حق لاریب فیها انا کل منتظرون الی ان قال ان الذینهم اعرضوا عن الله ربک و یحرفون الکلم عن مواضعه فقد تولوا عن الصراط فمالهؤلاء من أمر والیک و الیک لایشعرون قل انه لصراط الله فی السموات و الارض قدمروا علیها کل النبیین و المرسلین حین الذی انتم تغفلون ان اتقوا الله و تتبدلوا النور بالظلمة و لالؤلؤ بالحصاة و لالصباح بالمساء.

بر سیل جمله ی معترضه غافلین را ملتفت یک نکته دقیقه از این وصیت نامه می نماید.»

«و بقیة المنتظر الذي يظهر فی المستغاث حق لاریب فیها انا کل منتظرون (نمی دانم با این تصریح صحیح که بقیه منتظری که در مستغاث که دو هزار و یکسال دیگر است

ظاهر می شود حق است بدون شک و ما همه منتظر ظهور او هستیم مقصود از این بقیه منتظر کیست اگر حضرت من یظهره الله است پس دیگر این ادعای من یظهري چیست و اگر دیگری است پس او کیست فاعتبروا یا اولی الالباب».

با این همه تصریحات میرزا حسینعلی، پس از بازگشت از کردستان، و دستیابی به موقعیت گذشته و تحکیم روز افزونی آن در میان بابیان مقیم عراق، بطور جدی در صدد زمینه سازی برای اعلام داعیه جدیدی را مورد توجه و نظر خاص قرار داد و به گفته ادوارد براون: «آقا میرزا آقا جانی کاشانی که بعدها کاتب آیات او و ملقب به جناب «خادم الله» گردید او را به شدت در این خیال ترغیب و تحریص می کرد و آثار این ادعا روز به روز بر صفحات احوال بهاء الله ظاهرتر می شد (1). و همین سوء نیت های در باطن و حسن نیت های در ظاهر بود که بابیه در بغداد به سوی «نقض نص» و صاییت علی محمد شیرازی، و «کشف

خدعه ها»ئی که تا آن زمان سعی در استتار و اختفاء آن بود، حرکتی جدید و در عین حال ضد خود، از خود بروز می داد.

**لوحی است از علی محمد شیرازی خطاب به میرزا اسدالله دیان، که بعدها مورد استناد دیان در ادعای من بظهوره الهی او گردید.**

علی محمد شیرازی در این لوح به او می نویسد: الواح ابد را که به انوار تجلی خداوند زینت شده بود دیدم و شکر خدا را که تو در عرفان پروردگارت به جایی رسیده ای که جز خداوند کسی واقف بر آن نیست و ما پاسخ آنچه در الواح ذکر نموده بودی دادیم و تو را ملکی قرار دادیم که آنچه را مرات ازلی از مجلس حکایت می کند خیر بدهی و ضمن تأکید در مراقبت از او می نویسد او و آثاری را که می خواهد بمردم برساند نیکو حفظ کند. و باز نگاه داری وی و سپس حفظ نفس خودش را که اندوهگین نشوند امر داده و می گوید ادلاء خداوند را به نیکویی یاد کنند.

---

. [مقدمه ادوارد براون، کتاب: نقطة الکاف

دوم) مقارن چنین جنب و جوش هائی که از بی اساسی مبدأ و منشأی به نام دعاوی و پیشگویی های علی محمد شیرازی سرچشمه می گرفت، بنا به اشاره کلیه کتب موثق بابی و «بهائی میرزا اسدالله اصفهانی» ملقب به «دیان (1)» «و پس از وی «میرزا عبدالله غوغا» سپس «حسین میلانی» معروف به «حسین جان» - آنگاه شخص اعمی «کاشانی» و از پس او «سید حسین هندیانی» سپس میرزا «محمد نبیل زرنده» دعوی من بظهوره الهی کردند (2) تا آنجا که به گفته شیخ احمد روحی و آقاجانی کرمانی در کتاب: هشت بهشت: کار به جایی رسید که هر کس با مدادان از خواب پیشین بر می خاست تن را به لباس این دعوی می آراست (3).

حسینعلی میرزا، با همکاری صبح ازل و بعضی از قدمای بابیه، توانست در زیر پوشش دفاع از صبح ازل و نص علی محمد شیرازی به وصایت او مدعیان من بظهوره الله را سرکوب کند.

میرزا اسدالله تیریزی دیان را کشته و به تصریح گوینو او را در شط العرب غرق کردند و بعضی از مدعیان در خفا با حسینعلی میرزا توافقی کردند و آتش دعاوی را تا دسترسی به وعده های داده شده، زیر خاکستر نهادند در حالی که حسینعلی میرزا به گفته احمد کسروی: «رفتارش همان می بود و رمیدگی میانه او با میرزا یحیی و سران بابی از میان بر نمی خاست (4).

بدین منوال، میرزا حسینعلی به گفته شیخ احمد روحی: «چون اوضاع را بدین گونه هر ج و مرج دید مصلحت وقت در آن یافت که خود این دعوی را ساز کند، از هر جهت خویش را از این اشخاص پیش و بیش می دید (5)». از این رو در جهت تدارک مقدمات مقصود طبق تصریحات موجود در لوح ابن الذئب (6) کوشید تا آنچه از آثار و نوشته های

---

1. این لقب را علی محمد شیرازی به او داده است.

2. فلسفه نیکو، ج 4، ص 56، حضرت بهاء الله، ص 103، ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی.

3. هشت بهشت.

4. بهائینگری، احمد کسروی، ص ۴۲ .

5. هشت بهشت.

6. ص ۱۲۳ .

باب در دسترس بابیان بود، جمع آوری کند. تا پس از در اختیار گرفتن و بررسی و مطالعه آنها راه اعلام من بظهره الهی را با حذف و انتخاب آثار باب هموار سازد.

بدین جهت پس از دستیابی به مقداری از آنچه که در انتظارش بود، بسیاری از نوشته های خود را در زمینه های وقایع و عقاید بابیه، چون سست و مفتضح و کاملاً مغایر به نظر رسید در شط دجله از بین برده بعدها شوقی افندی در کتاب: قرن بدیع ضمن تأیید چنین عملی از جانب حسینعلی میرزا نوشت: صدها هزار بیت از آیات که از سماء مشیت رب البینات نازل و اغلب به خط مبارک تحریر یافته بود حسب الامر در شط زوراء ریخته محو گردید(1).

در واقع تصریح شوقی افندی مبین این است که بهائیان معتقدند آیات نازل شده از جانب خداوند! چون به درد کسی نمی خورد، توسط حسینعلی میرزا محو و نابود گردید؟!

در حالی که دقیقاً معلوم و هویداست که حسینعلی میرزا دست به نگارش مطالبی زده بود که پس از دستیابی به آثار علی محمد شیرازی آنها را قابل ارائه ندانسته و به زعمش با زمینه سازیهای او برای ادعای من بظهره الهی مغایر و به محو آنها دستور داده است.

اتخاذ چنین مقدماتی از یک سوی و از سوی دیگر روی به تزیین نهادن کشاکش ها در میان بابیه و گسترش دامنه اختلافات آنان با شیعیان عراق چنین گروهی فراری و تبعید شده در نهایت و دست آخر به تحکیم موقعیت حسینعلی میرزا به عنوان حلال مشکلات و مدافع منافع بابیان می انجامید.

از این روی پس از اطلاع از توافق سفیر ایران در بغداد و حکومت عثمانی مبنی بر اخراج بابیان از عراق عرب و اعزام آنان به «اسلامبول» در «باغ نجیبیه» بغداد، که بعدها در لسان بهائیان به باغ رضوان مصطلح گردید زمزمه ادعای من بظهره الهی را به گوش مریدان نزدیک خود رسانید و به زعم شوقی افندی مأموریت مقدس و مهیمن خویش را

1. ج ۲، ص ۱۴۶ .

به اصحاب و احباب اعلام فرمود (1). ولی چنین ادعائی را اعلان عمومی نکرد. تا اینکه جماعت بابیان به اسلامبول تبعید و از آنجا با صلاحدید حکام عثمانی به «ادرنه» یا باصطلاح بهائیان «ارض سر» (2) فرستاده شدند.

از این رو است که شوقی افندی: «دعوی من بظهره الهی حسینعلی میرزا در باغ رضوان را مقدمه اعلان عمومی امرالله و ابلاغ کلمه الله در ارض سر (3) تلقی کرده است.»

بدین لحاظ بهائیان، ادعای من بظهره الهی حسینعلی میرزا را در دو مرحله ثبت کرده اند:

مرحله اول: «بطور خصوصی در ماه دوم از بهار سال ۱۲۸۰ هـ ق، در باغ



1. همان، فصل نهم، ص ۱۸۷

2. همان.

3. قرن بدیع: نوشته: «شوقی افندی، ج ۲، ص ۱۸۷، جناب امان الله شفا در خصوص اعلان من یظهره اللهی حسینعلی میرزا در باغ رضوان می نویسد: آنچه را که بهائیان اعلان عمومی امر بها در بغداد و باغ رضوان تلقی و آنرا جشن گرفته و با بوق و کرنا نقل می کنند اعلان عمومی نبوده بلکه به روایت دختر بهاء توسط بلانفیلد این ادعای من یظهریت فقط به عبدالبها که در آن موقع کمتر از ۱۹ سال داشته و چند نفر اطرافیان مانند او نابالغ بوده که قبلاً زمینه آنها را مستعد کرده بودند و موضوع چنان سری بوده که حتی یحیی نیز حدود یکسال از این ماجری بکلی بی خبر بود. یعنی بعد آنکه از بغداد به اسلامبول و از آنجا به ادرنه می روند در اینجا بخلاف آنچه که عبدالبها می نویسد که یحیی طغیان نموده در حقیقت این بها بود که طغیان علنی خود را به یحیی اعلام و طبق گفته دختر بها توسط بلانفیلد طی لوحی (لوح امر) ادعای خود را علنی و رسماً به برادرش می فرستد و در حقیقت در این موقع است که یحیی از ادعای علنی و خیانت برادرش مستحضر می شود و شروع به ایستادگی بیشتر می کند»...

اکنون شاهد این مطالب را طبق گزارشات ورقه علیا دختر بها در کتاب بعدی بلانفیلد دنبال کنیم ص ۵۸:

«در ایام توقف در این باغ بود که نامبرده به پسر ارشدش و چند نفر از دوستان اعلام داشت که اوست من یظهره الله و به یاد بود این واقعه جشن رضوان تأسیس گردید و در ص ۸۰ از قول منیره خانم اعلام این موضوع را فقط به عبدالبها اختصاص داده و ذکر از سایرین نمی کند»، ص ۵۹: «و یحیی به هیچوجه از اعلان رضوان اطلاعی نداشت.» ص ۶۰: «وقتی ما به ادرنه رسیدیم... در این وقت بهاء الله طی یک اعلامیه کاملتری اعلام داشت که اوست من یظهره الله که باب میسر او بوده و لوحی در این باره نوشت (لوح امر) و کتاب خود را مأمور نمود تا آنرا به رؤیت یحیی ازل برساند و او بسیار غضبناک گردیده و از حسد می خواست...» کتاب: نامه ای از سن پالو، ص ۳۴۰

## رضوان بغداد.

**مرحله دوم:** به صورت اعلان عمومی، در سال ۱۲۸۳ هـ ق در شهر ادرنه، در حالی که حسینعلی میرزا پنجاه ساله بود(1).

حسینعلی میرزا با کوشش های مداوم، مینی بر مخفی کردن صبح ازل و به دست گرفتن کارهای بابیان مقدمات چنین دعوتی را فراهم کرده بود و حتی قبل از اعلان عمومی دعوت در همان ایامی که بابیان را از بغداد کوچ می دادند به تصریح شوقی افندی صبح ازل پس از ملاحظه نفوذ و احترام بابیان به برادرش حسینعلی میرزا به سید محمد گفته بود: اگر من خود را از انظار ناس مخفی نساخته و پیوست خویش را ظاهر نموده بودم اکنون این افتخارات که درباره ایشان رعایت می شود در حق من نیز منظور می گردید(2).

چنین بیانی که مورد تأیید شوقی افندی نیز قرار گرفته است، مبین این است که حسینعلی میرزا از مخفی کردن صبح ازل به نحو دلخواه توانسته است، بهره بگیرد و به گفته کسروی: «برخی از سران بابی را به سوی خود کشانیده، از آن سو نیز بابیانی که در ایران می زیستند نامه نویسی ها کرده زمینه برای خود آماده گردانیده بود(3)».

1. براون در این خصوص می نویسد: «اما تاریخ ادعای من یظهره الله نمودن بهاء الله را در بعضی از کتب بهائیه در سنه ۱۲۸۰ نوشته اند، میرزا محمد زرندی معروف به نبیل در رباعیات تاریخیه خود که برای ماده تاریخ وقایع حیات بهاء الله ساخته گوید که بهاء الله در حین این ادعا پنجاه ساله بوده است:



پنجاه چو گشت عمر آن میر عجاب \*\*\* فرمود زوجه خویش وی خرق حجاب

افتاد شرر به جان جبت و طاغوت \*\*\* خورشید بهائیان شد از خلف سحاب

و چون بهاء الله در اوایل سنه ۱۲۳۳ متولد شده است چنانکه نبیل در رباعی دیگر گوید:

در اول غربال از سال فرقان \*\*\* دوم سحر محرم اندر طهران

از غیب قدم به شهر امکان بنهاد \*\*\* آن شه که بود خالق من فی الامکان

«بنابر این تاریخ ادعای من بظهوره الله نمودن وی در سنه ۱۲۸۳ می شود. بالضروره و این تاریخ اخیر یعنی ۱۲۸۳ گویا نزدیکتر به واقع است، مراجعه شود به: مقدمه براون بر کتاب: نقطه الکاف.

. 2 قرن بدیع، جزء دوم، ص ۱۹۹

. 3 بهائیگری، ص ۴۴

با این همه حسینعلی میرزا، نیازمند کسب دلائل و مدارکی بود که بتواند دعوی خود را بر آن بیان استوار سازد در حالیکه نمی دانست که دسترسی او به دلائل موجه به اثبات بی پایگی هر چه بیشتر عقاید علی محمد شیرازی منتهی و به آشکار گشتن خدعه های در پس پرده می شد.

پیداست که صبح ازل و بعضی از قدمات عوام بابیه در برابر او قد افراشته و با آگاهی به بی پایگی چنین ادعاهائی که در حقیقت ارضاء شهوت ریاست و جاه طلبی است و لازمه آن نقض نص وصایت و جعل دلائل و تفسیر در واقعیت های تاریخ بابیه بود منازعه و مخالفت را پیشه خود ساختند.

در مقابل میرزا حسینعلی در ایام اقامت در ادرنه عکا، کتابی به نام بدیع (1) تألیف می کند که در واقع مدافعات او در برابر مخالفت ها و مخالفین است، کتابی که به عقیده مؤلف می بایست نام آن را کشف خدایع بنامیم.

با توجه به اینکه بعدها جانشینان میرزا حسینعلی و دیگر زعمای محافل بهائی در اثبات دعوی میرزا حسینعلی و حفظ مسلک بهائی قلم فرسائی هائی در این خصوص کردند لازم است که در بررسی محتوای بدیع و چگونگی بالا رفتن پرده های حجاب آنها را مد نظر آوریم.

ابتداء بهائیان برای برداشتن بزرگترین مانع بر سر راه دعوی حسینعلی میرزا چاره ای جز این نداشتند که به نحوی از انحاء نصوص وصایت که در شأن صبح ازل از جانب علی محمد شیرازی صادر شده بود مورد تعبیر و تأویل قرار دهند و حقیقت امر را وارونه و واژگونه نمایند!

بدین خاطر مسئله نامه های صبح ازل به علی محمد شیرازی و پاسخ های علی محمد شیرازی به صورت الواح متعدده و ارسال آخرین آثار و مهر و قلمدان خود به سوی صبح ازل و کاغذی که به خط و مهر خود تصریح به جانشینی صبح ازل می کند و

. 1 در پاسخ اعتراضات سید محمد اصفهانی، مرید صبح ازل، این کتاب نسبت به ازلیان، در نهایت رکاکت است.

همه وقایع و مدارکی که ۱۸ سال بابت بر اساس آنها تن به پیروی از صبح ازل داده و تمامی آثار موجود در طول سالهای مذکور دلالت بر زعامت صبح ازل می کند بهائیان و حسینعلی میرزا ملقب به بهاء چنین قلب حقیقت نمودند تا ناهمواری های راه من بظهوره الهی را به زعم خود و به قیمت اثبات ابطال تمامی دعاوی علی محمد شیرازی و روابط و مکاتبات ۱۸ ساله بابت هموار سازند:

### 1- عباس افندی در کتاب: مقاله شخصی سیاح می نویسد:

«بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع به طهران نموده و در سر مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره ملا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاء الله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل، با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب و بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیده اند پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به آن وسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه این فال را به نام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند باری به تأیید و تعلیم بهاء الله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سریه در میان بود این رأی را باب به نهایت پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در لسان و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاء الله با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند این پرده سبب شد که کسی از خارج تفرس ننمود و به خیال تعرض نیفتاد تا آنکه بهاء الله به اذن پادشاهی خارج از طهران و مأذون سفر عتبات عالیات شد چون به بغداد رسید و هلال ماه محرم سنه شصت و نه که در کتب باب به سنه بعد حین تعبیر و وعده ظهور حقیقت امر و اسرار خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور این سر سر بسته میان داخل و خارج مشهود گشت بهاء الله به استقامت عظیمه در میان ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحی و ضوایحی بغداد به جهت تستر به بعضی حرف مشغول و گاهی در نفس بغداد به لباس

اعراب بسر می برد(1)»...

و سپس در ذکر وقایع ادرنه، که با اعلان عمومی حسینعلی میرزا نزاع دو برادر به اوج خود رسید، عباس افندی چنین می نویسد: «و چون بهاء الله با علما و فضلا و بزرگان ارکان ملاقات می نمود وصیت و شهرتی در رومیلی حاصل نمود خلاصه اسباب آسایش فراهم شد و خوف و خشتی باقی نماند در مهد راحت آریدند و اوقاتی به آسودگی می گذرانیدند که سید محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع با میرزا یحیی طرح آمیزیش و الفتی ریخت و اسباب صداع و کلفتی گشت یعنی راز نهفته آغاز نمود و به اغوای میرزا یحیی قیام که ذکر این طایفه در جهان بلند و نامشان ارجمند گشته خوف و خطری باقی نماند و بیم و حذری در میان نه از تابعی بگذر تا متبوع جهان گردی و از تحت الشعاع خارج شو تا مشهور آفاق شوی و میرزا یحیی نیز از قلت تأمل و تفکر در عواقب و کم تجربگی مفتون اقوال او شد و مجنون احوال او این طفل رضیع شد و آن ثدی عزیز گشت».

«باری بعضی از رؤسای این طایفه آنچه نصیحت نوشتند و دلالت بر طریق بصیرت

1ص 67، بعدها میرزا حسینعلی به صبح ازل نوشت که: «بگو: ای مطلع اعراض اغماض را واگذار، پس میان خلق به حق سخن بگو، قسم به خدا به واسطه آنکه تو را می بینم که به هوای خود اقبال کردی و از کسی که تو را آفریده و آفرینش تو را کامل ساخته است، اعراض نمودی، اشکهای من بر گونه هایم جاری گشته است. فضل مولای خود را یاد کن که ما تو را در شبها و روزها برای خدمت به امر تربیت کردیم. از خدا بپرهیز و از توبه کنندگان باش. فرض کن امر تو بر مردم مشتبه شد، آیا بر خودت هم مشتبه می شود؟ از خدا بترس پس وقتی را یاد بیاور که نزد عرش (یعنی جلو او) ایستاده بودی و من آنچه را از آیات خدای مهیمن مقتدر قدیر بر تو القاء کردم می نوشتی، بر حذر باش که عصبیت تو را از ناحیه احدیت باز دارد، به سوی او

توجه کن و از اعمال خود بترس، زیرا او به فضل خودش هر کسی را بخواهد می‌آمزد، نیست خدائی مگر او که غفور کریم است.

ما تو را برای خدا نصیحت می‌کنیم، اگر اقبال کنی به نفع خودت باشد و اگر اعراض کنی، پروردگار تو از تو و از کسانی که تو را به وهم پیروی می‌کنند بی‌نیاز است. خدا کسی را که تو را اغوا می‌کرد گرفت، پس در حالی که خاضع و خاشع و متذلل باشی به سوی او برگرد، او سینات ترا می‌پوشاند بدرستی که پروردگار تو تواب عزیز رحیم است این نصیحت خدا است اگر از شنوندگان باشی، این فضل خدا است اگر تو از اقبال کنندگان باشی این گنج خدا است اگر تو از عارفان باشی. این کتابی است که مصباح قدم از برای عالم و صراط اقوام او در میان جهانیان است. بگو: او مطلع علم خدا است، اگر شما بدانید و مشرق او امر خدا است، اگر شما بشناسید بر حیوان چیزی را که نمی‌تواند ببرد تحمیل نکنید ما شما را از این کار در کتاب نهدی بزرگی کردیم، مظاهر عدل و انصاف در آسمانها و زمینها باشیم».

نمودند که سالهای سال پرورده آغوش برادری و در بستر راحت آرمیده و سرور این چه ظنون است که از نتایج جنون است تو به این اسم بی‌رسم که نظر به ملاحظه و مصلحتی وضع شده است معرور مشو و در نزد عموم خویش را مذموم مخواه پایه و مایه تو منوط به کلمه و علو و سموت نظر به محافظه و ملاحظه باری آنچه نصیحت بیشتر نمودند تأثیر کمتر یافت و هر چه دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد و بعد آتش حرص و طمع افروخته شد با وجود آنکه به هیچ وجه احتیاج نبود و رفاهیت حال در نهایت کمال در فکر معاش و شهریه افتادند و بعضی از متعلقات میرزا یحیی به سرایه رفتند و استدعای اعانت و عاطفت نمودند و چون بهاء الله اینگونه اطوار و احوال از آن مشاهده کرد هر دو را از خویش دور و مهجور نمود».

«پس سید محمد به جهت اخذ شهریه به اسلامبول توجه نمود و باب تکدی باز از قرار مذکور این فقره سبب حزن اکبر شد و علت قطع مراوده و در اسلامبول نیز بعضی روایات خودسرانه نمود از جمله گفته آن شخص شهریه که از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ملاحظه نمودند که این خوب اسباب فساد است و وسیله ظهور عناد به ظاهر تقویت او نمودند و آفرین گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود رکن اعظم و ولی مسلم به استقلال حرکت کنید تا فیض و برکت آشکار گردد دریای بی موج صیبت ندارد و ابر بی رعد باران نیارد».

«باری به این گونه گفتار آن بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ترهاتی بر زبان راند که سبب تشویق افکار گشت رفته رفته آنان که تحریک و تشویق می‌نمودند در گوشه و کنار بلکه در دربار بدون استثناء بنای تشویق بلیغ نمودند که بابیان چنین گویند و چنان روایت کنند و رفتار چنان است که گفتار چنین این گونه فساد و فتن سبب شد و امور مشتبه گشت و دیگر بعضی او همامت ظهور یافت که الجازات ضروریه گمان شد و مصلحت نفی حضرات به میان آمد و بغتاً امر وارد و بهاء الله را از رو میلی حرکت دادند(1)».

2- شوقی افندی، در کتاب: قرن بدیع صفحات (223 - 228) از جزء دوم، به ریشه های اختلاف مدعیان من بظهوره الهی و برادران ناتنی از دیدگان بهائیان چنین اشاره می‌کند:

[مقاله شخصی سیاح، ص ۱۰۲، کواکب الدریه، ص ۳۳۹]

«علت اصلی این نفاق و شقاق تحریکات و دسائس مستمر سید محمد اصفهانی بود. این ابلیس پرتدلیس و سواس خناس که بر خلاف رضای مبارک با مهاجرین به اسلامبول و ادرنه وارد گردید در این هنگام به جمیع قوی قیام نمود و به نهایت مکر و دهار، متشبث شد تا لوای مخالفت را علیه جمال قدم جل ذکره الاعظم برافرازد و کار لجاج و معاندت را به سرحد کمال رساند».

«میرزا یحیی از حین معاودت حضرت بهاء الله از سلیمانیه یا در زاویه خمیده و یا در مواقع احساس خطر به امکانه مأمونه مانند حله بصره پناهنده می شد و از بیم جان در خلف استار مخفی می گشت و وقتی بالباس تبدیل به شهر اخیر فرار کرد و به عنوان یک نفر یهودی بغدادی به کفش فروشی مشغول شد و به قدری خوف و رعب ارکان وجودش را احاطه نمود که به اتباع خود اعلام کرد هر کس مدعی شود که وی را دیده و یا صدایش را شنیده است او را تکفیر خواهد کرد، مشارالیه چون بر تصمیم دولت نسبت به انتقال هیکل مبارک به اسلامبول اطلاع یافت بدو خود را در باغ هویدر در حوالی بغداد پنهان نمود و در این اندیشه بود که در صورت امکان به حبشه یا هندوستان یا نقطه دیگری متواری گردد لیکن بعد بدون توجه به رأی و اراده وجود اقدس که امر فرموده بودند به شطر ایران عزیمت و در آن خطه به انتشار آثار مبارک حضرت نقطه اولی مبادرت نماید حاجی محمد کاظم نامی را که شباهت صوری به وی داشت به دار الحکومه فرستاد تا تذکره ای به نام میرزا علی کرمانشاهی برای او اخذ نماید سپس بغداد را ترک گفت و کتب و آثار مبارکه را در آنجا باقی گذاشت و با لباس میدل به معیت یک نفر عرب بابی موسوم به ظاهر به موطن عزیمت کرد و در آنجا به قافله مهاجرین که به جانب اسلامبول حرکت می کردند ملحق شد.»

«میرزا یحیی چون تعلقات قلبیه اصحاب را درباره هیکل مبارک حضرت بهاء الله احساس نمود و بر مراتب توجه و احترام طائفین حول نسبت به آن مظهر احدیه واقف گردید و شهرت و معروفیت برادر بزرگوار خویش را در بغداد و بعد در سفر اسلامبول و طی معاشرت آن وجود اقدس با بزرگان و اولیای امور ادرنه به رأی العین ملاحظه کرد و شواهد شهادت و لیاقت و استقلال آن وجود مبارک را در سکنات و روابطشان با مصادر رسمیه و مقامات عالیه در مقرر خلافت بی ستر و حجاب مشاهده نمود در حسد شدید

افتاد و از نزول آیات که چون امطار ربیعی از کلک اطهر منهر و جاری بود متغیر گردید و سخت برآشفت این بود که در قبال تلقینات و اغوائت سید محمد دجال امر حضرت بهاء الله که وی را به احراز مقام ریاست و قیادت مطلقه حزب بابی تشویق و تحریص می نمود تسلیم گردید و از آن شیطان پرتدلیس و تزویر فریب خورد به همان قیاس که محمد شاه در قبال القات و تلبیسات حاجی میرزا آقاسی دجال و در بیان اغوا گردید و راه غفلت و ضلالت پیموده آنچه رؤسای این طایفه نصیحت نوشتند و وی را به رعایت حکمت و سلوک در طریق بصیرت دلالت نمودند اعتنا نکرد و مواظب و مراحم جمال اقدس ابهی را که سیزده سال از او بزرگتر و از ایام صباوت وی را در ظل قیاب عزت و جناح فضل و مکرمت خویش حفظ و تربیت فرموده بودند نادیده انگاشت و از اغماض و عطوفت آن بحر کرم سوء استفاده نمود.

چه بسا از اوقات که هیکل مبارک بر جنایات و اعمال سفیهانه اش پرده ستر و عفو کشیدند و چه بسیار از دفعات که عمام و غفلت او را به دیده اغماض نگرینستند و خجالت و انفعالش را در بین خلق نپسندیدند ولی آن ناقض عهد علی اعلی که حس حسد و خود خواهی و حب ریاست و جاه طلبی او را آرام نمی گذاشت به مخالفت برخاست و به غل و بغضائی ظاهر گردید که شبه و مثل آن در عالم ابداع متصور نه و با ارتکاب این اعمال دیگر جای صبر و شکیبائی خالی نماند و مجال ستر و اغماض باقی نگذاشت.»

«میرزا یحیی که در اثر معاشرت و مصاحبت مستمر با سید محمد آن مظهر جنایت و آز و معدن شقاوت و تزویر فاسد و تباہ شده بود در ایام غیبت حضرت بهاء الله از بغداد و حتی پس از معاودت وجود مبارک از سلیمانیه اعمال و افعالی مرتکب گردید که تاریخ امر را لکه دار نمود از جمله به تصحیف و تحریف کلمات الهیه مشغول شد و در مضمون اذن کلمات مجعوله ای وارد نمود و مدعی مقام الوهیت و ربوبیت گردید و بیانات عالیه طلعت اعزاعلی را با عبارات خود منضم ساخت و خود و اولاد و احفادش را وصی و خلیفه آن حضرت معرفی نمود پس از شهادت آن مظهر احدیه آثار تردد و تزلزل از وی ظاهر گردید و حکم قتل جمیع مرایای بیان را که خود در زمره آنان محسوب می شد صادر نمود و به علت حسد و بدخواهی که نسبت به مقام جناب دیان داشت به قتل آن

مخزن امانت حضرت رحمن قیام کرد و در غیبت مبارک به هدم دم جناب میرزا علی اکبر ابن عم حضرت نقطه اولی اقدام نمود و اقیح و اردل از جمیع این حرکات خیانت عظیمی بود که در همان اوان نسبت به

عصمت حضرت اعلي مرتكب گرديد و دست تصرف در حرم رحماني بگشود اين اعمال و افعال شنيعه منكره بطوري كه جناب كلیم شهادت داده و نبیل در تاريخ خویش مذکور داشته چون با اقدامات و حرکات بعدي وي در ارض سر منضم گرديد پرده از قبایح اعمالش برداشته شد و سرنوشت او محتوم و مقدر گرديد.

یک سالي بیش از ورود به ادرنه نگذشته بود كه ميرزا يحيي براي احياي خلافت مجعول و تثبيت رياست موهوم و از دست رفته خویش به دست و پا افتاد و در مخيله خود خيالات شيطاني پپرورانيد تا به اجمال قدم و اصحاب آن حضرت را مسموم نمايد».

### 3- ورقه عليا، دختر حسينعلي ميرزا، مسئله وصايت صبح ازل و دلائل دعاوي حسينعلي ميرزا را براي بلانفيلد چنين تعريف مي کند:

«و ميرزا يحيي (صبح ازل) برادر ناتني کوچک بهاءالديني همان موقع... به بغداد وارد شد... او بعد قضيه سوء قصد به شاه از راه مازندران فرار کرده بود زیرا فکر مي کرد بغداد محل امن تري خواهد بود... ميرزا يحيي كه شخصي بود مشحون از غرور و نخوت و حسادتي شديد و وحشيانه نسبت به بهاء الله داشت... مدعي شد كه رياست بابيان متعلق به او بوده زیرا حضرت باب او را به جانشيني خود منصوب نموده است... يکبار ميرزا حسينعلي نوري به تقاضاي برادر ناتني جوانش كاغذي به باب نوشت زیرا او شخصي بود بسيار بي سواد و نمي توانست خود چيزي بنويسد... باب در جواب مخاطباً به اين جوان او را مرآت خواند و از اين پس صبح ازل اين لقب مرآت را به عنوان اينكه لقب اعطائي خاص او مي باشد به خود بسته و خویش را بدان نام مي خواند در حالي كه اگر اين عنوان عنواني عمومي براي كلييه بهائيان نبوده باشد حداقل قضيه آن است كه بسياري از بابيان بدین لقب مخاطب گشته بودند... باب چنين انديشيد كه نقشه اي براي حفظ بهاء الله طرح نمايد تا او را تاميقات معين در پس پرده محفوظ دارد تا از شناسائي عامه مصون ماند زیرا اگر قبل از آماده شدن زمينه، نداي اينكه اوست من يظهره الله منتشر مي شد قطعاً دشمنان بر اعدام و نابود كردن نامبرده توطئه مي چيدند و امر اعظم بدین جهت استقرارش دچار وقفه و تأخير مي گرديد... و باب كلييه نوشتجات خود را به

انضمام آخرين لوحش كه طي آن ميرزا حسينعلي را مكرر در مكرر به عنوان من يظهره الله اشاره و در همان لوح لقب بهاء الله را به او اعطا نموده (1) به امين خود (ميرزا عبدالکريم قزويني) و همچنين قلمدان و مهر مخصوص خود را نيز بدین مؤمن مخلص خود مي دهد تا آنها را چنانچه واقعه اي براي او رخ دهد شخصاً و بدست خویش به ميرزا

1. امان اله شفا از بهائيت برگشته در كتاب: نامه اي از سن پالو اين ادعاي ورقه عليا را كه علي محمد شيرازي به ميرزا لقب بهاء الله عطا کرده است، نادرست خوانده و مي نويسد: و دليل ديگر بر دروغ بودن اين ادعا آنكه دختر بهاء مي گويد: باب ميرزا حسينعلي را در اين آخرين لوحش به لقب بهاء الله ملقب ساخت و حال آنكه نبیل در ذکر قضيه قلمدان و مهرها و آخرين لوح نه تنها ذکري از اين موضوع ننموده كه باب ميرزا حسينعلي را لقب بهاء داده باشد بلکه معتقد است اين لقب را خود ميرزا حسينعلي آن هم در بدشت براي خود انتخاب کرده است با اينكه اين گزارش نبیل را به مناسبت قضيه ديگر در صفحات قبل به عنوان شاهد آورده ام معذالك در اينجا نيز مجدداً مي آورم. ص ۲۸۵:

«تمام اين جمعيت در دوره توقفشان در بدشت ميهمان حضرت بهاء الله بودند حضرت بهاء الله هر روز لوحی به ميرزا سليمان نوري مي دادند كه در جمع احبا بخواند هر يك از اصحاب بدشت به اسم تازه موسوم شدند از جمله خود هيكل مبارك به اسم بهاء... باري در ايام اجتماع ياران در بدشت هر روز يكي از تقاليد قديمه الغاء مي شد ياران نمي دانستند كه اين تغييرات از طرف كيست و اين اسامي به اشخاص از طرف چه شخصي داده مي شود هر يك را گمان به كسي مي رفت معدودي هم در آن ايام به مقام حضرت بهاء الله عارف بودند و مي دانستند كه آن حضرت است كه مصدر جميع اين تغييرات است».

من نمي دانم شما چگونه خواهيد توانست اين مطالع را با هم تليفق دهيد مگر آنكه چون آسمان و ريسمان بهم بافتن متوسل به تعبيرات و تفسيرات ساختگي و مجعول شويد و الا اينجا دو بيان صريح و مخالف يكدیگر

موجود است خود بهاء می گوید لقب بهاء را خود به خود داده آنهم در بدشت و دخترش می گوید باب در آخرین لوحش او را بدین اسم ملقب و وی را من یظهره الله تعیین و این لوح هم به ازل یعنی تنها حریف بهاء و کسی که داعیه جانشینی باب را داشته و اگذار می شود و مقفود می گردد و اگر راستش را بخواهید این است که هیچ یک از این دو صادق نیستند و قضیه این است که اگر چنین لوحی از باب صادر شده باشد نامبرده در آن اشاره ای به خدا در لغت بهاء کرده است میرزا حسینعلی برای آنکه خود را من یظهره الله و جانشین باب جا بزند در این موقع اسم بهاء را روی خود می گذارد تا مشمول اشارات مذکوره باب گردیده و ادعای ریاست را بین بابیان تحکیم کند و بعد هم دستور می دهد نبیل آنرا در تاریخ خود آنچنان مبهم و صد پهلو بیاورد و الا معنی ندارد که نبیل بزرگترین و اولین مورخ بهائیت از قول خود بهاء بنویسد که میرزا حسینعلی در بدشت خود را بهاء نامید و دختر همین شخص بگوید که باب پدرم را در آخرین لوحش لقب بهاء داد. در صورتیکه فاصله این دو مدت در حدود سه سال است و قابل توجه و اگر میرزا حسینعلی در آن مدت بهاء نامیده می شده دخترش البته نمی توانسته بگوید که باب او را در آخرین لوحش لقب بهاء داده است.

حسینعلی نوری بدهد این مأموریت با کمال صداقت و امانت توسط میرزا عبدالکریم قزوینی انجام و این اشیاء نفیس تا ایام ادرنه در اختیار بهاء الله باقی بود در این موقع صبح ازل درخواست کرد که به او اجازه داده شود تا این آثار را ببیند و بهاء الله موافقت نمود و لکن دیگر این آثار مرجوع نگردیدند صبح ازل آنها را نزد خود نگاهداشت تا داعیه ریاست خود را بر بابیان بدین وسیله تأیید و چنان وانمود کند که باب آثار مذکور را بدو داده است ..(1). صبح ازل از این طریق می خواست انظار مردم را به خود جلب نماید.... تنها خودخواهی او بود که او را و ادار به داعیه ریاست بابیان مینمود یعنی آن چنان مقامی که نفس او بطور خنده آوری نالایق بوده هم از لحاظ اینکه طبعاً واجد شرایط لازمه نبوده و هم از لحاظ اینکه تجربیات کافی نداشته و اصولاً از لحاظ صفات لازمه نیز شخصی ضعیف و بی هوش و بی استعداد و علاوه بر کثرت سستی و مهملی مردی خائف و جبون بود بابیان بطور کلی ندرتاً توجهی به ادعای صبح ازل ابراز می داشتند و مؤمنین

1. آنچه مسلم است این است که هر سه نفر تصدیق دارند که ظاهراً لوحی از باب موجود است و در دست یحیی بوده مبنی بر اینکه نامبرده اخیر الذکر را به جانشینی خود انتخاب نموده و آنچه مسلم است هر سه نفر آنها تصدیق دارند که آخرین آثار باب و قلمدان و مهر مخصوصش نیز در نزد میرزا یحیی بوده است منتها عبدالبهاء و خواهرش می گویند قلمدان و مهر و آخرین آثار را یحیی از بهاء بعنوان ملاحظه گرفته و دیگر مرجوع ننموده این خود صرف ادعا بوده و بلا دلیل می باشد و قابلیت بحث رانیز دارا نیست بلکه بالعکس از شخصی چون بهاء که به مراتب سیاس تر و باهوش تر و با تجربه تر از یحیی بوده باور کردنی نیست که فریب برادر مدعی را بخورد و بعد آنکه چنان ادعاها نموده و به قول خودشان الواح رابه نفع خود تغییر می داده حالا بهاء تنها مدارکی را که می تواند به عنوان دلیل جانشینی خود به همه کس نشان دهد که مهر و قلمدان و سایر آثار باشد بیاید و در اختیار مدعی خود بگذارد، لابد توجه کردید که دختر بهاء می گوید یحیی در ایام ادرنه این آثار و لوحی را که بهاء در آن من یظهره الله معرفی شده از بهاء به امانت می گیرد و توجه کردید که ازل به قول خود حضرات از ایام بغداد و به شهادت نبیل بلافاصله بعد شهادت باب ادعای جانشینی باب را داشته پس چگونه می توان باور کرد که بهاء به چنین شخصی اطمینان ورزیده و تنها مدارک و دلائل خود را به بزرگترین مدعی و دشمن جانی خویش می دهد پس این ادعا کذب محض بوده نه لوحی از باب به عنوان من یظهره الله صادر شده و نه قلمدان و مهری قرار بوده به او تسلیم شود اینها کلاً بی دلیل و ساخته و پرداخته تبلیغات بهاء است برای هجو یحیی و به کرسی نشاندن ادعای خود نزد مردم ساده لوح آن زمان که سستی و بی پایه بودن آنها و وضوح دروغ آن بر هر کودکی واضح و روشن است. مراجعه شود به کتاب: «نامه ای از سن پالو»

حقیقی او را جوانی جاهل و مغرور و ادعایش را بسی بی معنی و مهمل تلقی نموده و تنها متوجه عظمت بهاء الله بودند وقتی صبح ازل وارد بغداد شد سعی کرد که دوستان او را به عنوان رهبر خود بشناسند ولی آنان

اندک توجهی بدو ننموده و به خیالات غرور آمیز او می خندیدند او مدعی بود که جمال مبارک (بهاء الله) مردم را مانع هستند که مقام او را بشناسند بالاخره پدرم تصمیم گرفت چندی بغداد را ترک گوید(1)».

4- نبیل زرندي، در صفحات ۴۴۲ الي ۵۲۳ مسئله جانشيني صبح ازل را چنین توصيف مي کند: «وقتي که سياح مي خواست از طهران برود حضرت بهاء الله به اسم ميرزا يحيي مراسله اي مرقوم فرمودند و به سياح دادند پس از چندي ورقيه اي به خط حضرت باب ميرزا يحيي را امر کرده بودند که در ظل حفظ وصيانت حضرت بهاء الله درآيد و در سايه تعليم و تربيت آن بزرگوار قرار گيرد مغرضين بيان بعدها اين لوح مبارک را تغيير دادند و آن را دليل صدق گفتارهاي خويش و دعاوي مبالغه آميز خود نسبت به ميرزا يحيي قرار دادند با آنکه در اصل بيان مبارک کوچکترين اشاره اي هم به مقام موهومي که ميرزا يحيي و اتباعش قائل بودند وجود نداشت(2)»....

«چهل روز پيش از آنکه مأمورين مزبور به چهريق وارد شوند حضرت باب جميع الواح و نوشتجات خود را جمع آوري فرمودند و همه را به ضميمه قلمدان و انگشترهاي عقيق و مهرهاي خود را در جعبه نهادند و به ملاباقر (3) حرف حي دادند و به ضميمه نامه اي به عنوان ميرزا احمد کاتب که کلید جعبه را هم در نامه گذاشته بودند به ملا باقر سپردند و فرمودند اين امانت را درست نگاهداري کن آنچه در اين جعبه قرار داده ام اشياء مقدس و نفيسي هستند غير از ميرزا احمد نبايد کسي از محتويات اين جعبه را بگشايد ميرزا احمد هم بر حسب درخواست عظيم جعبه را باز کرد اشيائي که در ميان

#### 1ص ۴۸ .

2 توجه مي فرمائيد که عبدالبهاء و خواهرش ورقه عليا، مي نويسند: علي محمد شيرازي براي حفظ بهاء، ازل را به جانشيني خود منصوب نموده، ولي نبیل زرندي! مي نويسد: در لوح اصلا اسمي از ازل و جانشيني در ميان نبوده، و اين ازليان بوده اند که متن لوح را به نفع خود تغيير داده اند...!

3 توجه مي فرمائيد که دختر بهاء الله گفته بود باب آخرين آثار و مهر و قلمدان خود را به عبدالکریم قزويني داد تا به بهاء تسليم دارد ولي نبیل مي نويسد: به ملا باقر سپردند.

جعبه بود همه را زيارت کرديم!

از تأمل و دقت در اقوال مذکور، مي توان نتايج زيادي را استنباط و استخراج نمود. ولي آنچه که به ضرورت مي بايست، پژوهندگان با آنها در رابطه با مباحث فصول گذشته مورد توجه قرار دهند، ذيلا و به اجمال اشاره مي کنيم:

1- کلیه نامه هاي ارسالي صبح ازل به علي محمد شيرازي جعلي بوده است!

2- کلیه وصاياي علي محمد شيرازي مبني بر جانشيني صبح ازل دروغ و جعلي بوده است!

3- ميرزا حسين، صبح ازل را به نيرنگ و خدعه زعيم خود مي دانسته و از اين رو همه بابيان در طول ۱۸ سال پيش از مرگ علي محمد شيرازي غافل از مسئله و توسط زعمانشان فريب خورده بودند. چنانچه حسينعلي ميرزا پس از اظهار من يظهره اللهی، اعتراض بعضي از بابيه را نسبت به كشف خدايع و نقص نص و صايت چنین نگاشته است: خيلي خيلي عجيب است از شما که قريب بيست سال است ميرزا يحيي را به خدائي پرستيديد که خود مطلع در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودند حال مردود شده و به ديگران چه جوابي گويم که مي گویند فلاني ها هر روز به يکي مي چسبند و يکي را حق مي دانند و بعد باطل مي نمايند!»...



4- صبح ازل بر خلاف تجلیل و توصیف های علی محمد شیرازی و تظاهرات خود در ایام ۲۰ ساله مردی بی ایمان خبیث، دیوانه، بی سواد، حسود و فاسد، فریب خورده، خودخواه، جاه طلب و به خاطر حب ریاست میان خود و برادرش موجد نزاع ها شد.

همه این نوشته ها و تصریحات ملهم از حسینعلی میرزا مستقیماً از آثارش سرچشمه گرفته است و در واقع جزء لاینفک و ضروری عقاید بهائیان است. تا آنجا که حسینعلی میرزا در کتاب: بدیع جزماً تصریح کرده است که: «صبح ازل دشمن خداست: و اینکه نوشته که فرموده: «ان الامر ینتهي الي اسم الوحید» (یحیی) لان ظهوره بنفسه حجة و لایحتاج الي نصي فوالله حين الذي كتبت هذه الكلمة قد بکت کل الاشياء.... لانک لاثبات عدو من اعداء الله احتقرت شأن الله و عظمتہ.»

و اما پاسخ سخن تو که: باب گفته است: مقام من بر می گردد به اسم وحید (که مطابق

است در عدد با کلمه یحیی - ۲۸) که ظهور او به خودی خود برهان و حجت بوده و احتیاج به تصریح و نص کردن من نیست. این است که: قسم به خدا که هنگام کتابت این سخن همه موجودات کردند زیرا تو به خاطر اثبات کردن مقام دشمنی از دشمنان خدا، به مقام عظمت پرودگار (بهاء) تحقیر و توهین نمودی(1).

5- صبح ازل مردی خبیث و مشرک: چنانچه حسینعلی میرزا در کتاب بدیع نوشته است: کتاب مستقیماً را بخوان که در آن کتاب مرشدت میرزا یحیی فتوی بردم جمیع نفوس مقدسه داده و کتاب دیگرش که در آن مخصوص در اماکن متعدده فتوی بر قتل کل نفوس داده مع ذلک جمیع را به حق راجع نموده و خود آن خبیث مشرک به حضرت ابھی عریضه ای معروض داشته و حال به خط خود او موجود است(2).

6- بابیان بیست سال است که در اثر نیرنگ زعمایشان به ناحق و به نادرستی فریب عقایدی را خورده اند که از بیخ بی اساس و واهی بوده است.

چنانچه حسینعلی میرزا از قول یک فرد ازلی، خطاب به یکی از بهائیان می نویسد: «خیلی خیلی عجب است از شما که قریب بیست سال است میرزا یحیی را به خدائی پرستیدید که خود مطلع در اصفهان در نزد خودم اقرار نمودید حال مردود شده و به دیگران چه جوابی گویم که می گویند فلانی ها هر روز به یکی می چسبند و یکی را حق می دانند و بعد باطل می نمایند این از عدم تمیز آنها است به جهت آن که حق باطل نمی شود و این تناقض است دین اینها بوالهوسی است به چه دلیل اول حق بود و خدا و حال باطل است و عبد کافر.»

و در پاسخ این اعتراض جناب بهاء از زبان دیگری می گوید: «اولاً این بحث به شما وارد است که سالها نفوسی را پیشوا دانستید که اخیت از آن نفوس در ابداع نیامده و ثانیاً اینکه این عباد به او خلوص داشته ایم و مقرریم چه در کلمات ابھی بعضی اوصاف مشاهده می شد و همه گمان می نمودیم که مرجع آن اوصاف نفس موهوم است.»

الي ان كشف الله لنا ماكشف و اطلقنا من افعاله مالا فعله النمرود و لا الفرعون و لذا



7- از نظرگاه بهائیان، صبح ازل، و جانشین باب یک گاو و فرزندش گوساله است: چنانچه حسینعلی میرزا می نویسد:

«وای قهر اعظم من ذلک تعبدون البقر و لاتعرفون ثم تدعون الله بأن یخرج لکم من صلبه عجلا لتعبدوه و تکونن من العابدین ثم من نسل هذا العجل عجلا آخر...» الخ

کدام قهری است که بالاتر باشد از عبادت کردن شما از گاوی که آنرا نمی شناسید (میرزا یحیی) و سپس از خدا مسئلت می نمائید که گوساله از صلب آن بیرون آورد که پس از گذشتن آن گاو از گوساله اش پرستش نمائید(2).

و به همین سان صبح ازل را با القاب خر، گوساله، گاو نر، مار، مگس، سوسک و... مورد خطاب قرار داده و تا آنجا که حسینعلی میرزا و اخلاقیش پای را از این بالاتر نهاده با صراحت تمام حرام زادگی صبح ازل را اعلام داشتند (3). و در کتاب: بدیع (4) و اقتدارات (5) و مائده آسمانی حسینعلی میرزا آشکار ساخت که صبح ازل در بغداد به همسر دوم سیدباب به عنف تجاوز کرده و پس از آنکه او سیر شده است او را وقف عام مریدانش نموده است (6). تا آنجا که حسینعلی میرزا آشکارا نوشت که صبح ازل:

«مسلم است به اکل و شرب و تصرف در ابکار (جمع بکارت دختران) و نساء ناس (زنان مردم) مشغول بوده و اعمالی که والله خجالت می کشم از ذکرش (7) مرتکب (8)». ...»

---

1 همان، ص ۳۳۳

2 همان.

3 مائده آسمانی، جزء اول، ص ۴۰

4 ص ۳۷۹

5 ص ۴۹

6 جزء ۴، ص ۳۳۷

7 به تصریح کتاب: اقدس میرزا حسینعلی، جرمی که از تجاوز به ناموس مردم بدتر باشد عمل لواط است!

8 میرزا حسینعلی در کتاب بدیع، ص ۳۱۲،؟؟؟ شوقی افندی، در ص ۲۲۸ از جزء دوم، کتاب: قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودت، در خصوص صبح ازل می نویسد: «از جمیع این حرکات؟؟؟ خیانت عظیمی بود که در همان اوان نسبت به عصمت حضرت اعلی مرتکب گردیدودست تصرف در حریم رحمانی بگشود. این اعمال و افعال شنیعه منکره بطوری که جناب کلیم شهادت داده و نبیل در تاریخ خویش مذکور داشته...»

در مقابل ازلیان از پی آمد چنین تصریحاتی، و اینکه ادعای حسینعلی میرزا از بیخ بی اساس است، دست به قلم بردند و پرده از اسرار زیادی برداشتند!

منطق ازلیان در دفاع از صبح ازل در رسالات متعددی نگاشته شده است (1) به

## 1. از آنجمله:

1- رساله ای است که آقا علی محمد اصفهانی برادر کهنتر ملا رجبعلی قهیر نوشته و به این کلمات آغاز شده «بسم ربنا الحي الوحيد بر سالکان مسلک حقیقت و سائران بیداری طریقت مخفی نیست» مؤلف نسخه ای از این رساله را که در شانزدهم ربیع الاول ۱۲۸۴ قمری از تألیف آن فراغت یافته برای میرزا حسینعلی فرستاده و به فاصله کمی پس از آن به دست بهائیان در بغداد کشته شده!

2- رساله آخوند ملا رجبعلی قهیر روحانی این شخص خود از خصیصین اصحاب نقطه اولی بوده و در رساله اش که به این عبارت شروع شده «هو العلی العالی الا علی جوهر تسبیح و ساذج تقدیس سلطان بدیع منیع قیومی را سزااست» دلائلی عقلی و نقلی بر رد ادعای مزبور اقامه نموده و او نیز دو سال پس از قتل برادرش بر اثر تألیف این رساله به دست اتباع میرزا حسینعلی در کربلا به قتل رسید.

3- تذکرة الغافلین تألیف آخوند ملا محمد جعفر نراقی است که با استناد به نصوص و آثار نقطه اولی خصوصاً تفسیر سوره یوسف در این زمینه داد سخن داده و بعضی از مشاهدات تاریخی خود و پاره ای از نامه های میرزا حسینعلی را نیز نقل نموده و از این رساله که در ذی الحجه ۱۲۸۴ قمری تألیف آن خاتمه یافته نسخه های خطی متعدد به وسیله فرزند خود حاجی شیخ مهدی به اطراف و اکناف فرستاده است نویسنده این رساله به سال 1286 در انبار دولتی در تهران مسموم گردید.

4- نامه هائی است که آقا سید محمد اصفهانی ملقب به ابا وحید که از بابیه و یکی از چهار نفر ازلی بوده که از طرف دولت عثمانی همراه میرزا حسینعلی به عکا تبعید شده بود در رد دعوی مزبور و شرح رفتار و کردار میرزا حسینعلی و پیروانش به اشخاص نوشته و میرزا مصطفی کاتب معروف بابی آنها را جمع آوری و به صورت یک مجلد درآورده است این نامه ها حاوی مطالب مهم تاریخی است و نویسنده آنها نیز به دست بهائیان در عکا به قتل رسید.

5- رساله معروف و مختصری است که میرزا محمد حسین متولی باشی قمی از قدمای بابیه در جواب نامه میرزا موسی برادر میرزا حسینعلی نوشته است.

6- فصل الکلام تألیف یکی از بزرگان بابیه است که به دو زبان فارسی و عربی نوشته شده و در آن به دلائل فراوانی از کتاب بیان استناد شده و مؤلف نسخه آن را برای میرزا حسینعلی فرستاده است.

7- رساله حاج میرزا احمد مشرف کرمانی است. این مرد از بزرگان بنام بابی بوده و با قلم خود رساله عالمانه ای در این زمینه ترتیب داده که نسخه اصل آن به خط وی موجود است. مؤلف مزبور به سال ۱۳۱۴ قمری در انبار دولتی مسموم شد.

8- شرحی است که میرزا مصطفی کاتب در جواب ملا زین العابدین نجف آبادی از معاریف بهائیان نوشته و یک نسخه از این اثر به خط نویسنده با اصل نامه ملا زین العابدین نزد بازماندگانش موجود است.

9- رساله بی نامی هم یکی از قدمای در پاسخ نامه عباس افندی نگاشته و با نقل عین نامه به سطر سطر آن جواب داده و در این رساله به یک نامه تاریخی از عیال نقطه اولی که خواهر ملا رجبعلی قهیر بوده استناد و عین آنرا نقل نموده است. مراجعه شود به مقدمه کتاب: تنبیه النائمین.

این رساله تألیف عزیزه خانم خواهر بزرگ صبح ازل است که بیش از رسائل دیگر شهرت یافته و سبب تألیف آن این است که عباس افندی نامه ای را که مشهور به لوح عمه (مندرج در کتاب: مکاتیب عباس افندی، ج ۲، صص ۱۶۵ - ۱۸۶) است جهت عمه خود عزیزه خانم نوشته و از اینکه بانوی مزبور از میرزا حسینعلی پیروی ننموده اظهار تأسف کرده و عزیزه خانم جواب نامه او را به شرحی که در این رساله از صفحه ۱ الی صفحه ۱۱۵ مندرج است نوشته است. این کتاب علاوه بر اینکه مانند دیگر رساله ها حاوی بعضی از نصوص نقطه اولی در اهمیت مقام صبح ازل است از حیث اطلاعات دقیق و عمیق نویسنده که خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی بوده و مشاهدات خود را از طرز سلوک میرزا حسینعلی با صبح ازل در اوائل امر نوشته به مصداق «رَبُّ الْبیتِ اُدْرِي بِمَا فِي الْبیتِ» از اسناد متقن تاریخ بابیه به شمار می رود و شاید یکی از علل شهرت این رساله همین مطلب بوده باشد.

### استحضار پژوهندگان می‌رساند:

#### 1- زن میرزا حسینعلی سبک سر و صبح ازل مورد توجه او بوده است:

«قضیه دیگر به خاطر رسید محض تنبیه غافلان می‌نویسم که بیچاره بی‌خبران خبردار و خوابیدگان بیدار شوند والا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هر دو از یک دوحه اند و نسب و نسبت هر دو به من مساوی است چیزی که هست این است که از حق کتمان نباید کرد و انصاف را از دست نباید داد تا عندالله محبوب و شرمنده نشوم و آن قضیه این است: پس از مراجعت از سفر بدشت با آن آتش شوری که در سرها بود روزی جناب ایشان حضرت ثمره را در همین خانه به نهار دعوت کردند من هم جوان بودم از جای برخاسته با نهایت خدمتگزاری تدارکی صحیح دیدم منتظر بودیم که تشریف بیاورند در این اثنا ایشان رسیدند عیال ایشان که کمال و جاهت و صباحت منظر داشتند با عیال برادر دیگرم مرحوم حکیم هر دو دست از آستین در آورده خودی آراستند و لباسهای فاخر پوشیده با کمال نزاکت منتظر ورود حضرت بودند که جناب ایشان آمده و آندو را با آن

حالت مشاهده کرده فرمودند: چه شده که هر دو خود را آرایش داده و مشاطگی کرده اید؟

مگر نمی‌دانید اگر حضرت تشریف بیاورند به هر یک از شماها میل نمایند دیگر بر ما حرام می‌شوید؟ تا تشریف نیاورده اند شماها لباس‌ها و وضع‌های خود را تغییر بدهید، حضرات فوراً برخاسته و وضع را تغییر دادند.

#### 2- میرزا حسینعلی دختر خود را برای صبح ازل پیشکش کرده است:

«قضیه اعجب از این زمانی که والده آقا میرزا محمد علی برای بردن نوشتجات حضرت نقطه آمده بود حکایت کرد که روزی جناب ایشان یعنی اب بزرگوار آن نور چشم امر کردند که سلطان خانم همشیره آن نور چشم را لباس فاخر پوشانیدم و آرایش دادم فرمودند: بپر خدمت حضرت ثمره و از زبان من عرض کن که این کنیزی است سالها در دامن خود پرورده ام و به دست خویش تربیت کرده ام اکنون برای خدمتگاری آن حضرت فرستاده ام استدعا دارم که منتی بر جان من گذاشته و او را به کنیزی قبول فرمائید: منم او را برداشته خدمت حضرت بردم و ایشان مشغول به نوشتن بودند پس از چندی سر برآوردند و نگاهی به جانب ما فرمودند من عرض کردم به آنچه مأمور بودم در جواب فرمودند که سلطان خانم فرزند من است با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد و البته او را برگردانید زیرا که اِلی کنون چنین حکمی جاری نشده ما مراجعت کردیم من فرمایشات حضرت را به ایشان رسانیدم بعد از قدری مکث فرمودند: باز بروید و از زبان من عرض کنید که او را برای کنیزی آقای آقا میرزا احمد فرستادم استدعا دارم دست رد بر سینه من نگذارید باز خدمت حضرت رسیدم و گفتار ایشان را به عرض رسانیدم فرمودند که او و میرزا احمد در پیش من یکسانند هر دو فرزند من هستند خدا راضی نیست که شما در این باب اینقدر مبالغه و اصرار نمائید باز مراجعت کردم فرمایشات حضرت را رسانیدم چیزی نفرموده سکوت کردند: حال از صاحبان ذوق سلیم و دارندگان عقل مستقیم و مردمان باهوش و بصیرت از روی انصاف سؤال می‌نمایم به آن کسی که شما را خلعت وجود پوشانیده از این قضایائی که اِلی کنون ذکر شد چه می‌فهمید؟»

#### 3- میرزا حسینعلی، برای دستیابی به زعامت بابیان به انکار علی محمد شیرازی و جمع آوری اوباش و چاقوکش‌ها و کشتار دیگر مدعیان زعامت، مبادرت ورزید:

«بالجمله همین که ایشان بر سر کار نخستینشان آمدند و بر مسند ریاست مستقر و

مستقل شدند باز آن مطالبی که مکنون خاطرشان بود اندک اندک خواستند صورت گیرد به مرور و تدبیر انجام پذیرد. وقوع آن امر مهم دیدند موکول است به فراهم آوردن بعضی مقدمات تا آن مقدمات صورت نیند به مقصود و مرام خود نایل نخواهند شد».

«و اما اجزای آن مقدمات اول اینکه به جمیع ولایات ارسال رسایل کردن و جلب قلوب عالی و دانی نمودن بعضی را به وعده و برخی را به وعید به سوی خود جلب و جذب نمودن.

«ثانی باب مرآه احباب و اصحاب بر روی حضرت بستن»

«ثالثاً بعضی از بیانیین که اول طبقه بودند چون جناب حاجی سید محمد اصفهانی و جناب حاجی سید جواد طباطبائی حکیم کربلائی و ملا محمد جعفر کاشی و آخوند ملا رجیعی و متولی باشی قمی و امثال ذلک که این ادعاها در گوششان کصیر الباب و صغیر الذباب بود جلب قلوب نمودن و هدایا و تحف خدمت ایشان فرستادن و ضمناً هم بطور کنایه و استعاره زمزمه و اشاره از مقاصد منویه خود نمودند؛ چنانکه همان اوقات جناب ملا محمد جعفر کاشی شرحی به ایشان نوشتند که من از آن جناب استشمام رایحه بعضی ادعاها می نمایم و از سوق عبارات شما بعضی خیالات می فهمم سهل است از زبان بعضی اصحاب آن جناب بعضی کلمات می شنوم نمی دانم به چه حمل نمایم و به مردم چه جواب بگویم. ایشان در جواب به خط دیگری گویا خط آن نور چشم باشد شرحی مبسوط و طرحی مضبوط نگاشته و در اطراف آن لوح به خط خودشان مشروحاً و مفصلاً مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته که اگر شخص عاقل بخواند مات و متحیر می ماند که قائل و کاتب اینگونه عبارات چگونه مدعی آن قسم شئونات و مقامات می شود. و همچنین جواب آقا میرزا محمد هادی قزوینی که تمام آن مشتمل بر انکار و اصرار بر اینکه قائل اینگونه عبارات به این اعتقاد مردود درگاه حضرت آفریدگار است»

رایعاً جمع آوری جمعی از قلاش و اوباش های ولایات ایران و جسته گریخته های آن سامان را که در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیآورده جز آدم کشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته با آن ادعای حسینی کردن اشرار شمرکردار را به دور خود جمع نمودند از هر نفسی که غیر از رضای خاطر

ایشان نفسی برآمد قطع کردند از هر سری که جز تولای ایشان صدائی برآمد کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد بریدند و در هر دلی که در او سواي محبت ایشان بود شکافتند اصحاب طبقه اول که اسامیشان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به جانب کربلا و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند سید اسمعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند. سید احمد را به پیشدوکارش را ساختند میرزا رضا خالوی حاجی سید محمد را مغز سرش را به سنگ پراکندند و میرزا علی را پهلویش را دریده به شاه راه عدمش راندند و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را در شب تار کشته اجساد آنها را به دجله انداختند و بعضی را روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند چنانکه بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید به واسطه این افعال زشت و خلافکاری ها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاد نموده در محافل می خواندند و می خندیدند:

اگر حسینعلی مظهر حسین علی است \*\*\* هزار رحمت حق بر روان پاک یزید

و می گفتند که ما هر چه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم».

4- میرزا حسینعلی برای دستیابی به زعامت بابیان، به نام صبح ازل، دستور جمع آوری کلیه آثار علی محمد شیرازی را صادر کرد، تا با مطالعه و محو آنها آیه نویسی را آغاز کند، و مدارک وصایت صبح ازل را محو سازد:

«مکمل و متمم تمام این مقدمات و به انجام رساننده همه آن خیالات جمع کردن اغلب توقیعات و نوشتجات خودش را آنچه دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خود و اقرار بر مرآتیت و وصایت حضرت ثمره بود در هر ولایت و در پیش هرکس بود الواح به جمیع ولایات از طرف حضرت صادر نموده که حضرت ازل جمیع خطوط توقیعات حضرت نقطه را خواسته اند در هر جایی که گمان داشتند فرستادند و بردند از جمله نوشتجاتی که در ولایت بوده والده جناب آقا میرزا محمد علی را با خودش و خدمتکاری به طهران فرستادند برود به تاکور و تمام نوشتجات را حمل نماید و یک بقیه از آن

نوشتجات را با کمال خوف مخفیانه حمل کرده نزد مهجوره آوردند مابقی آن نوشتجات که بقدر دو یخدان بود تماماً را خود حمل کرده به طهران آورده حضرات برداشته و خدمت ایشان بردند سر این مطلب و جمع آوری توقیعات مبارکه را غالباً ندانستند و نمی دانند لیکن مردمان با ذکاوت نقاد و نفوس بافطانت وقاد البته می دانند برای چه بوده و در انجام خیال ایشان چه فایده داشته است».

«اولا مداومت و ممارست به آن آیات مبارکه تا ملکه برایش حاصل شود که در وقت ادعا به همان سبک بتواند چیزی بگوید و بنویسد».

«ثانیاً خطب و مناجات و آیات به لسان فطرت که از آن حضرت ظهور کرده در نزد خلق نباشد که اگر وقتی کلمات ایشان را در مقابل آن کلمات گذراند حق از باطل و صحیح از سقیم فرق داده می شود».

«ثالثاً آن خط بدیع بالمره مفقود گردد که خط ایشان در انظار اولوالابصار جلوه نماید».

«رابعاً تم و اهم مقصود ایشان این بود توقیعات و آیات و احکامی که مخصوص بر وصایت و ولایت حضرت ثمره است و نصوصی که در حق آن حضرت نازل شده به کلی از میان خلق مرتفع شود و از این قبیل نوشتجات و احکام در دست اهل بیان نباشد که بیچاره ها پس از شنودن ادعای انی انا الله حیران و سرگردان در وادی جهل و خذلان لاعلاج از قبول و تصدیق ایشان باشند. غافل از آنکه فطرت سلیم و عقل مستقیم و نیت خالص این تدبیر و مکائد و افکار و اغدار را می داند چنانکه یکی از احباب بعد از ادعای ایشان قصیده ای ساخته و این چند بیت در آن درج است».

طلعت حق ناشناسم نشناسم \*\*\* نفعه روح القدس ز صیحه شیطان

نعمت حق ناسپاسم ندهم فرق \*\*\* قول مه آبادیان ز سوره فرقان

شخص گرسنه تمیز چون نتواند \*\*\* سفره پر اطعمه ز حفره نیران

«بالجمله پس از این که نوشتجات و توقیعات و آیات بدیع حضرت نقطه را در هر نقطه ای که بود جمع آورده و به مرام خفیه خود نایل شدند مدتها مشغول مطالعه آن آیات

بدیعه و مشق آیات نویسی بودند ولی باز علناً ساز مخالفت آغاز ننمودند مگر سرأ به حواریون خود که با هم انباز و همراز بودند ولی بر حسب ظاهر در خدمت حضرت ثمره کمال ادب را منظور می داشتند اذن جلوس نیافته هیچوقت در حضور حضرت نمی نشستند».

**5- میرزا حسینعلی ابومسیلمه کذاب است:**

«مولوی فرموده:

شیر پشمین از برای کد کنند \*\*\* بومسيلم را لب احمد کنند

بومسيلم را لقب کذاب ماند \*\*\* مر محمد را اولوالالباب ماند

مسلم بدانید از برای شما هم جز لقب کذابی چیزی دیگر باقی نخواهد ماند چرا که واقع امر و حقیقت حال شما هم از همان منوال است چنانکه یکی از سابقین اولین مؤمنین بیان که شخص ثقه و شغل او صحافی بود نقل نمود اوقاتی که حضرت ثمره در بغداد مستور و مخفی بودند به عزم زیارت آن حضرت به بغداد رفته خدمت جناب ابوی رسیده از ایشان استدعای تشریف خدمت حضرت را کرده جواب دادند. ابدأ ممکن نیست بعد از ایشان سؤال کرده بفرمائید رتبه و مقام خود شما در این امر چه رتبه و مقام است؟ جواب دادند: من فانوسی هستم که آن شمع هدایت را از تندباد حوادث حفظ می نمایم بعد از چندی دیگر که شنیدم این ادعای بزرگ را کرده و با حضرت ثمره کمال مخالفت و و ضدیت را پیدا نموده بعضی اسنادها به آن حضرت داده خیلی تعجب می کردم با آن لفظ صریحی که از زبان خودشان شنیده بودم چه شد که این نوع مخالفت کرده اند و در این امر خیلی حیران و سرگردان بودم تا آنکه شبی در خواب دیدم بر دکان صحافی نشسته بچه مجوسی وارد شده دست در بغل کرده جزوه ای بیرون آورد جلوی روی من گذارد از او پرسیدم این جزوه چیست؟ گفت کاغذی هست که ابومسيلم کذاب به سفیانی نوشته است وقتی که بیدار شدم خیلی از این خواب تعجب می کردم روز همان شب بچه درویشی که با من آشنا بود در همان دکان نزد من آمده دست در بغل کرده جزوه ای بیرون آورده جلوی روی من گذارد از او پرسیدم این جزوه چیست؟ جواب داد

لوحی است که جمال قدم برای حاجی محمد کریمخان کرمانی فرستاده است فوراً خواب شب به خاطر امده سجده شکر برای راهنمایی و هدایت پروردگار کردم چنانچه سفیانی بودن حاجی محمد کریمخان را از سابق به نص صریح حضرت نقطه اولی می دانستم از این غیب نمائی و رؤیای صادق مرتبه و مقام این مدعی را نیز دانسته یقین حاصل کردم.»

#### 6- میرزا حسینعلی مردی جاه طلب و شهوت ریاست طلبی داشت:

«این مرد غیر از شعبده بازی و شبهه کاری و خیال ریاست چیزی در خاطر نداشته جز بذر آمال و امانی که منتهای آرزوی اهل دنیا است در اراضی دل نکاشته.»

#### 7- میرزا حسینعلی بجای ارانه دلیل و نص، تهدید به مرگ، و توطئه چینی برای کشتن دیگران را نصب العین خود قرار داده بود:

«جناب ابوی کاری که کردند بخلاف دیدن و مشی انبیاء و خدا که فرموده "قولوا قولاً لئناً" اشراری که خود را منسوب به این طایفه کرده و بی دین و لامذهب صرف بوده چون سید ببر کاشی و شاه میرزا کاشی اغوا نموده علاوه بر قتل آن مظلومین که از مؤمنین بیان شهید کردند ارانه به قتل آقای دربندی کرده که او را کشته و اموال او را ببرند و این حرکت زشت چون تیرانداختن به شاه ایران سبب اختلال حال و اغتشاش امر قاطبه بیانیین و اسباب تحیر بلکه موجب تنفر اغلبی از علمای بزرگ گردیده کسی را که برهانی باهر و بیته ای بین در دست است شایسته نیست که فساد و فتنه آغازد و خود را مورد توبیخ عارف و عامی سازد بالجمله اینکه نوشته بودید.»

#### 8. علت اخراج بابیان از عراق، آدم کشی ها و جنایاتی بود که میرزا حسینعلی به نام صبح ازل و مصلحت بابیان، آنها را تدارک می دید:

«مطلبی که مشهور آفاق و مشهود اصحاب و فاق و نفاق گردید قضایایی واقعه در عراق عرب بود که از شرارت و جهات آن غولان آدم کش و آن خونخواران انسان کش قاطبه اهالی آن مرز و بوم و کلیه ولات دولت روم به تنگ آمده خواستند آن ننگ را از اسلام محو نمایند و آن نقطه فتنه و فساد را از دفتر مسالمت نفی

فرمایند که اهالی آن بوم و براز مجاور و مسافر از عرب و عجم چندی در آن سرزمین مرفه الحال باشند این بود که

به اتفاق دولتین آن ریشه فساد و فتنه را از آن زمین کنده و به جانب اسلامبول راندند غیر از این مطلبی که ذکر شد دیگر در کدام وقت مجلس آراستند و ایشان را برای محاوره و مناظره ملتی در آن انجمن خواستند؟ در چه روز برای اقامه دین بیان قیام کردند؟ و در کدام زمان به جهت انتشار امر الهی جدا اقدام نمودند؟ و در چه مورد اجرایی کلمه توحید کردند؟ و در کدام موقف امر الهی را بر هوای نفس خود رجحان دادند؟ اگر اظهار کمالات و عظمت در قهوه خانه بغداد نشستن و شرب دخانات کردن است پس اغلب اهالی بغداد دارای عظمت و جلال اند و صاحب فضل و کمال.»

**9- میرزا حسینعلی به نام صبح ازل و به وسیله حاجی امین، پول و اموال بابیان را تصرف می کرد. ولی از آن به صبح ازل نمی داد. و زندگی ازل به سختی معاش می گذشت و بسیاری از بابیان به خاطر همین پولها، دور میرزا حسینعلی را گرفتند و ازل را رها کردند:**

«از طرفی حاجی امین بی دین به عنوان اینکه از طرف حضرت ثمره امین و مأمور گرفتن وجوه مال الله و سهم امام از قاطبه مؤمنین به بیان است دوره افتاده در همه بلاد از همه عباد به مغلظه و اشتباه پول ها گرفته، اندوخته ها جمع آوری کرده تشکیل کمپانی خیریه داده چه مبالغ خطیره مال مردم را تصاحب نموده به حضور جناب ایشان آورده دفینه و خزینه کردند و در حالی که صاحب مال حقیقی به کمال عسرت برای مخارج یومیه معطل بود.»

«و از طرف دیگر الواح بدیعه ایشان به توسط سلمان نا مسلمان به شیراز و یزد و کرمان و اصفهان و کاشان و تهران و جمیع ولایات ایران می رسید دست تکدی دراز کرده و دهان حرص و آز باز نموده وقت مراجعت کول بار او چون کشکول درویشان از پخته و نپخته دوخته و ندوخته از ماکول و مشروب و ملبوس خراسان الی تبریز مملو و لبریز بود از اشربه و حلویات یزد و شیراز می نوشیدند از البسه و حریرهای یزد و کاشان و خراسان می پوشیدند از رنگ و حنای رودان و کرمان می بستند از خربزه و گز اصفهان تناول نموده از پسته و بادام شهر بابک و سیرجان می شکستند سهمی غیر از به و سیب و گلابی اصفهان دیده و سنایی جز پشمک و نقل بیدمشک و باقلوای یزد شنیده نشده که به

آن سینه مبارک رسیده باشد. عزیزا این عبارات را از برای چه و به که می نویسید؟ در صورتی که می دانید از بدو ظهور این امر از سرایر و ضمائر هر کسی آگاهم و بر شداید و رخای هر یک شاهد و گواه...»

ایضاً: «اینکه نوشته اید دراهم معدود نفوسی هستند که سبب احتجاج گردند بلی این مطلب صحیح است همواره دراهم معدود و طالبین آن مبعوض و مردود اهل فقر و مردان حق بوده و همیشه اولیای خدا را از دنیا و اهل آن اعراض داشته اند هیچ وقت به دولت و مکنّت و قعی نگداشته اند این است که فرموده اند: «الدّنيا جيفة و طلابها كلاب» ولی الحال از خود آن نور چشم عزیز انصاف می طلبم که پدر و عم شما هر کدامی مصداق چه حال بودند اوضاع تجلّ و تجمل و اسباب سلطنت و ریاست پدر بزرگوارت را که از هر جهت به عین عیان دیده و می دانی حال کثیر الاختلال حضرت ثمره را اگر ندیده ای لابد شنیده ای به حیث یکفی سمعه عن عیانه که آن حضرت به چه پریشانی و عسرت در آن گوشه ی محبس زندگانی می کند بی خود نبود که همه احباب و انصار از دورش پاشیده گرد شما جمع آمدند که الناس مع الدنيا یمیلون حیث مالت و یجتمعون حیث اجتمعت حتی همین آمدن اولاد آن حضرت به نزد شما که در فقرات بعد ذکر می فرمائید از همین باب بوده.»

**10- میرزا حسینعلی صبح ازل را از دیده ها دور نگه می داشت، تا به وسیله پول های به دست آمده، و زیر فشار گذاردن صبح ازل، موقعیت خود را تحکیم، تا زمینه دعوی جدید فراهم آید:**

«سال‌ها آن حضرت را در حبس محترم نگاه داشته تا وقتی که به معاونت جنود جور و فساد کارش نضجی گرفته و از بذل مال میرزا موسی پسر حاجی میرزا هادی جواهری مرامش قوامی یافته جهراً لوای مخالفت افراشته و بذر فتنه و فساد و شقاق و نفاق در اراضی نفوس عالی و دانی کاشته تا آنقدری که دستش می‌رسید از قوه به فعل آورده از قدح و ذم و شتم و طعن و لعن و تهمت و افتراهای گوناگون و قطع نان و آب و منع آمد و شد اصحاب بج‌آورد و در نهایت درجه شدتی که برای محبوسین معمول است ایشان در حق حضرت ثمره به منصفه ظهور رسانیدند و «سعیلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» ولی خداوند علی‌اعلی از هر جهت وجود مبارک ایشان را حفظ فرمود: «بیریدون لیطفنوا

نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره المشرکون...»

«به هر حال، این عصیان‌ها بر علیه هم که ماهیت بابیه را در ایران و عراق و ترکیه: آشکار ساخت، حقیقتاً به درستی از طرف میرزا حسینعلی: «ایام شداد» نام‌گذاری شده است. و به درستی شوقی افندی نوشت ایامی که در آن «حجاب اکبر» خرق گردید، فریب خوردگان چون حجاب اکبر شد، پراکنده شدند(1)»

عده‌ای ازلی شدند، جمعی گرد بهاء الله را گرفتند و «بهائی» شدند. گروهی به دنبال اسد الله دیان رفتند، و «دیانی» شدند. گروهی به یاد قره العین افتاده و «قره العینی» شدند، بعضی ملا محمد علی بار فروشی را بالاتر از همه کس دانسته، فرقه «قدوسی» را ساختند، و عده‌ای دیگر همه را طرد کرده متمسک به کتاب «بیان» شدند و فرقه‌ی «بیانی» را راه انداختند و سرانجام بعضی از فریب خوردگان، پشت پا به همه زدند و راه درون و شهود را انتخاب کرده، و «عیانی» شدند...

در نتیجه همه این کشاکش‌ها: «دولت عثمانی، ازل و بهاء و پیروانشان را به دادگاه کشانید، و دادگاه رأی داد که هر یکی با پیروان خود به جای دور دیگری فرستاده شوند که در آنجا به حال «قلعه بند» زندگی کنند(2)».

«از این رو: «در ماه ربیع الاول یا ربیع الثانی سنه ی (۱۳۸۵) (3) (جمیع بابیه را از ادرنه کوچ داد بهاء الله و اتباعش را به عکا و صیح ازل و اتباعش را به جزیره قبرس که آن وقت هنوز در تحت حکومت عثمانی بود فرستاد و قرار داد که چهار نفر از اتباع بهاء الله»

« . 1 قرن بدیع» ج ۲، ص ۲۲۲، آنوقت با این همه وقایع میرزا حسینعلی در «لوح اتحاد» می‌نویسد: «شریعت رسول الله روح ماسواه فداه را به مثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیج‌های لا یتناهی برده اندو یک خلیج شیعه یک خلیج سنی یک خلیج شیخی یک خلیج شاه نعمت‌اللهی یک خلیج نقشبندی یک خلیج ملامتی یک خلیج جلالی... باری این اختلافات اعمال سبب تز عزع بنیان امر الله شدای اهل بیان بشنویند ندای مظلوم را مثل احزاب قبل خود را مبتلا نکنید... لعمر الله اگر ناطقی مشاهده می‌شد و یا قائمی دیده می‌گشت این عبد به کلمه‌ای تکلم نمی‌نمود مقصود آنکه حق جل جلاله او را به دست این قوم نمی‌داد یعنی اهل بیان!» کتاب: «ادعیه محبوب» ص ۳۴۷

« . 2 بهائیگری.»

. 3 در صحت این تاریخ هیچ شکی نیست و مطابق اسناد و دفاتر حکومت قبرس است، رجوع کنید به روزنامه انجمن همیونی آسیائی سال ۱۸۹۲ م، صص ۳۰۶ - ۳۰۸.

(مشکین قلم خراسانی، میرزا علی سیاح، محمد باقر اصفهانی، عبد الغفار) همراه ازلیان به قبرس روند و چهار نفر نیز از ازلیان (حاجی سید محمد اصفهانی از فضایی بابیه و



اصحاب باب، آقا جان بیگ کاشانی، میرزا رضا قلی تفرشی، برادرش میرزا نصر الله تفرشی) همراه بهائیان به عکا، و غرض از این تدبیر آن بود که این چند نفر مخالف، جاسوس حکومت عثمانی باشند، به این معنی که زوار ایرانی یا غیر ایرانی که به قصد ملاقات ازل یا بهاء الله به قبرس یا عکا می آیند ایشان حکومت عثمانی را از ورود و از وضع حرکات و سکنات و طرز خیالات آنها متسحضر سازند، (1) قبل از حرکت حضرات از ادرنه میرزا نصر الله تفرشی در خود ادرنه مسموم شد، و سه نفر ازلی دیگر کمی بعد از ورود به عکا جمعاً در یک شب به دست بهائیان کشته شدند.. (2)».

به غیر از این چهار نفر ازلی جمعی دیگر از قدما و فضیلابی که در وفاداری نسبت به صبح ازل ثابت قدم مانده و بعضی از ایشان از رفقای شخصی باب و حتی بعضی هم از حروف حی بودند یک یک از میان برداشته شدند، از جمله ایشان آقا سید علی عرب از حروف حی در تبریز کشته شد و ملا رجبعلی از حروف حی در کربلا و آقا محمد علی اصفهانی برادر مذکور در بغداد و حاجی میرزا احمد کاشانی برادر حاجی میرزاجانی کاشانی مصنف نقطه الکاف (!) در بغداد (3) و حاجی میرزا محمد رضا و حاجی ابراهیم (4) و حاجی جعفر تاجر و حسینعلی و آقا ابو القاسم کاشانی و میرزا بزرگ کرمانشاهی و غیرهم در مواضع مختلفه (5).

بواسطه این جنایت ها که میرزا حسینعلی بهاء با همکاری پسران و مریدانش

1 رجوع کنید، به رزنامه انجمن همایونی آسیائی، سال ۱۸۸۹، ص ۵۱۶.

2 رجوع کنید، به ترجمه مقاله سیاح صص ۳۶۱ - ۳۷۰.

3 رجوع کنید: به ترجمه مقاله سیاح صص ۳۳۳. و ترجمه جدید صص ۳۹۱، حاشیه ی ۱.

4 که ابتدا متعصبی بوده و در کشتی که ایشان را به عکا می برد حاجی سید محمد اصفهانی را کتک سختی زد پس از آن از این حرکت خالصاً مخلصاً پشیمان شد، ترجمه مقاله سیاح صص ۳۷۱.

5 برای تفصیل این ترورها و اسناد آنها رجوع کنید به صص ۳۵۹ - ۳۷۳ از ترجمه مقاله سیاح. مراجعه شود به مقدمه ادوارد براون: کتاب: «نقطه الکاف»

مرتکب شدند، از طرف دولت عثمانی، بازداشت و برای مدتی به زندان فرستادند (1).

### پ: محو حقایق، جعل مدارک

حسینعلی میرزا، به خاطر حفظ ریاست بابیان با مساعدت فرزندان و مریدانش شیوه همیشگی بابیه را مبنی بر جعل مدارک و محو مأخذ، فراراه خود قرار داد.

پس از اعلام بی اساسی وصایا و نصوص مسلم و مشخص! راه بهائیت هموار و ریاست حسینعلی میرزا به صرف ادعا، ولی به پول و نفوذ، میسر گردید.

از اینرو بهائیان کوشش های مداومی را آغاز کردند، تا به گفته ادوارد براون: «کتب و اسنادی را که دلالت بر وصایت بلاشبهه او (صبح ازل) می نمود محو کنند (2)» و با فراهم آوردن وسائل محو مأخذ، به جعل مدارک جدیدی مبادرت ورزند. تا بی پایگی دعوی بهاء بر اساس بابیه، آشکار نشود.

پس از نقض نص ها و تأویل آثار و محو نوشته های بسیاری، نوبت به بدیهی ترین حقایق بابیه و آنکه قدیمی ترین مأخذ و اسناد مکتوب رسید.

### 1/پ: محو حقایق

در برابر حسینعلی میرزا، و داعیه او مسائل مهم و حقایق بدیهی مندرج در آثار بابیه سد راهش به شمار می آمد، که می بایست به خاطر اثبات دعویش، آنها را با تعبیرها و تأویل های غیر واقعی محو سازد، از آن جمله: در مسئله اسم «مستغاث» و «اتمام کتاب بیان» بود که اولی پیشگونی علی محمد شیرازی برای ظهور من یظهره الله، و دومی مبتنی بر تنصیص به وصایت صبح ازل می باشد.

### 1/1/پ: غیث و مستغاث:

چنانچه در فصول مختلفه قبل اشاره شد، علی محمد شیرازی در باب «سادس عشر از واحد ثانی» کتاب: «بیان» صریحاً ظهور من یظهره الله را به عدد مستغاث (2001 = سال) یا به عدد اسم اغیث (= 1011 سال) بعد از ظهور بیان، تعیین کرده بود.

« . 1 قرن بدیع» ج ۲، ص ۲۴۵

2. مقدمه براون، کتاب: «نقطه الکاف» ص ۱۰۲ .

میرزا حسینعلی ابتداء در کتاب: «ایقان (1)» خاطر نشان ساخت:

«و قضي الله و اياكم يا معشر الروح لعل انتم بذلك في زمن المستغاث توفقون و من لقاء الله في ايامه لا تحتجبون»

خدا به ما و به شما توفیق بدهد ای جماعت روح شاید شما به شکستن این موانع (علمای مخالف) در زمان مستغاث موفق شده و از لقای خدا (لقای من یظهره الله) در آن ایام محجوب نگردید.

که در نتیجه چنین زمینه ای، زمزمه امکان ظهور من یظهره الله را در ایام نزدیک سرداده و بالجمله «وقفنا الله و ایاکم» توفیق حاضران را به مشاهده و مجالست با او خواستار شده بود!

و لذا پس از اعلان دعوی «من یظهره اللهی» جزئاً و کلاً معنای مستغاث را در اذهان بابیه و مندرج در آثار علی محمد شیرازی، انکار و توجه به آن را از علایم محرومیت و تباهی تلقی کرده است:

چنانچه در کتاب: «اشراقات» چنین نوشت: «... و بعضی به لفظ مستغاث از فراط رحمت الهی و دریای حکمت صمدانی محرومند. بگو ای غافل های عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال به آن به قول نقطه جایز نه - ایاک ایاک ان تحتجب بما نزل فی البیان - مکرر فرموده اند از بیان و آنچه در او است خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم نمائید(2)».

### 2/1/پ: تکمیل بیان:

علی محمد شیرازی در مقدمه کتاب: «بیان» می نویسد: «و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته به عدد کل شیء (مساوی است با عدد ۳۶۱) و در ظل هر بابی ملائکه سموات و ارض و مابینهما باذن الله مسیح اند و مکبر و مقدس اند و ممجد و عالمند»...

اما به دلیل اینکه نتوانست چنین کاری را به اتمام رساند، در «رساله ي للثمره (1)» خطاب به صبح ازل نوشت:

«و ان ابواب البیان قد قدر علي کل شيء و لکنما اظهرناه الاحدي عشر و احداً لكل هيكل واحد من هيكل التسعة... ثم يقول في (ص ۸ س ۱) و ان اظهره الله عزاً في ايامک (خطاب به ثمره است که صبح ازل باشد) فاطهر مناهاج الثمانية باذن الله. و في (ص ۸ س ۷) و ان يظهر الله عزاً في ايامک فاصبر علي منازل و لا تبدل حرفاً فان ذلك امر الله و في (ص ۸ س ۱۳) و يحضر من آثار الله اليک سبعة واحد فانا کنا لمقسمين خذ الواحد لنفسک ثم هب کل واحد لمن في الارض من فاء و عين و خاء و الف و ميم و کاف عباد الله المؤمنین.»

(ابواب کتاب بیان تقدیر شده است روي عدد کل شيء (۳۶۱) ولي ما ظاهر نکردیم مگر یازده واحد آن را که هر واحد برای هیكلی باشد از هیكل نه گانه... و اگر در ایام زندگانی تو عزت و قوتی باشد پس هشت واحد دیگر را نیز به اذن خدا ظاهر کن تا نوزده واحد تمام باشد و اگر عزت و قدرتی نشد پس صبر کن بر آنچه نازل شده است و حرفی را از آن تبدیل نکن... هفت واحد از آن را ما حاضر کرده و قسمت می کنیم که یک واحد آن برای خود تو باشد و شش واحد دیگر را تقسیم کن برای بلاد زمین که ارض فاء و عین و خاء و الف و ميم و کاف باشد.)

و از این روي صبح ازل، پس از اعدام علي محمد شیرازی، کتاب: «بیان» مذکور را با نوشتن کتابی به نام «متمم بیان» به مسئولیتی که در قبال وصیتنامه علي محمد شیرازی داشته است، وفا نمود تا خدائی او به وصیت علي محمد شیرازی اثبات شود!

این کتاب در ۱۵۶ صفحه، در حدود سال (۱۳۳۷ هـ. ش)، از طرف بابیه تهران گراور و چاپ شد. در مقدمه این کتاب، بابیان می نویسند:

«و فارسی بیان تا باب دهم از واحد نهم که مجموعاً ۱۶۲ باب می شود حضرت نقطه اولی نازل فرموده، و دو واحد و نه باب آن که ۴۷ باب می شود (مطابق بابیان عربی

که یازده واحد تمام است) توسط حضرت ثمره ازلیه (میرزا یحیی صبح ازل (نازل گردیده که اینک با شکرگذاری از توفیق به دست آمدن خط منزل آن عیناً گراور شده.»

میرزا حسینعلی پس از دعوی من یظهره اللهی و در مقام این منصب که جانشین علي محمد شیرازی است، یکبارہ تصریح علي محمد شیرازی را در کتاب موجود «بیان» انکار کرده، و بی توجه به الواح و سفارشات موجود مبنی بر تهیه ی ۸ واحد دیگر از ۱۱ واحد نوشته شده، مدعی شد که کتاب «ایقان» همان تکمیل بیان است. چنانچه شوقی افندی نوشت: «کتاب مستطاب ایقان که در سنین اخیره دوره اقامت بغداد ۱۲۷۸ هجری طی دو شبانه روز از قلم مبارک نازل گردید، و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقق پذیرفت و وعده الهی که حضرت موعود بیان فارسی را که نا تمام مانده تکمیل خواهد فرمود.»

بدین لحاظ، کتاب بیان عربی را به «بیان فارسی» تبدیل کرد. تا تکمیل آن را به کتاب: «ایقان» تطبیق کند...!

اختلافات فاحشی که میان غالب روایات مربوط به حوادثی که در فاصله سال های (۱۲۶۰ و ۱۲۸۵ هـ. ق.)، اتفاق افتاده، و در کلیه متون تاریخی مورد استناد هر دو دسته از فرقه بابیه (ازل - بهاء) دیده می شود، هر پژوهنده فن تاریخ را وادار می کند که درباره سوابق تحریر و تدوین و تلخیص و تجدید متوالی این متون متداول، به تحقیق در مدارک اولیه بپردازد و ارزش آنها را از لحاظ اعتبار اقوال بسنجد (1).

با توجه به چنین اصلی کلی و اصولی، لازم است متون اصلی قدیم و جدید بابیه و بهائیان به لحاظ دستیابی به اعتبار اقوال مندرج در آثار مذکور، مورد بررسی و دقت نظر قرار گیرد:

### 1/2/ پ: کتاب «نقطة الکاف» بابیان و کتاب «تاریخ جدید» بهائیان

«ادوارد بر اون» پیرامون نسخه کتاب «نقطة الکاف» منسوب به میرزا اجانی کاشانی

1. از بیانات: سید محمد محیط طباطبائی، در مقاله مندرج در مجله: «گوهر» پیرامون کتاب: «نقطة الکاف».

می نویسد: «در ضمن اشتغال به ترجمه تاریخ جدید (1) دیده بودم که مؤلف آن کتاب مکرر از یک کتاب قدیمتری تألیف حاجی میرزا اجانی کاشانی نقل می کند و به همین جهت تاریخ خود را موسوم به تاریخ جدید نموده تا از تاریخ حاجی میرزا اجانی نسبت بدان قدیمتر است امتیاز یابد لذا در صدد بر آمدم که این کتاب را نیز به دست آورم و چون قدیمتر است (زیرا مصنف آن حاجی میرزا اجانی کاشانی در سلخ ذی القعدة سنه ۱۲۶۸ در واقعه هایله تهران در جزو آن ۳۸ نفری بود که به سخت ترین انواع عذاب کشته شد) و قبل از تفرقه بابیه به ازلی و بهائی تألیف شده و بنابراین مندرجات آن بالطبع اقرب به صحت و ابعاد از خلط و تدلیس متأخرین است آن را هم به طبع در آوردم، در اوقاتی که در ایران بودم از هر کس که سراغ این کتاب را گرفتم از آن اطلاعی نداشت پس از مراجعت به اروپا نیز به دوستان بابی خود در ایران و اسلامبول و شام و غیرها نوشتم از اطراف در صدد تفتیش بر آمدم هرچه بیشتر جستجو کردم، بالاخره مایوس شدم و یقین کردم که این کتاب بکلی از میان رفته است تا در بهار سال ۱۳۰۹ در اوقات تعطیل فصیح به پاریس رفتم و در ضمن تفتیش در کتب بابیه محفوظه در کتابخانه ملی پاریس اتفاقاً یک نسخه از تاریخ حاجی میرزا اجانی یافتیم. بدیهی است که تا چه درجه از این اکتشاف مهم خوشوقت شدم، پس از تحقیق معلوم شد که این نسخه ملکی مرحوم گنت دوگوبینو مؤلف «مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی» بوده است و پس از فوت آن مرحوم کتب او را به مزایده فروختند پنج نسخه از آنها را که از جمله همین «نقطة الکاف» بود کتابخانه ملی پاریس اکتساب نمود، خلاصه پس از مراجعت به کمبریج به توسط یکی از دوستان قفقازی خود مقیم پاریس یک نسخه از روی نسخه کتابخانه پاریس برای خود نوشته متن آن را با متن «تاریخ جدید» مقایسه کردم معلوم شده که مؤلف «تاریخ جدید»

« . [در صدد طبع ترجمه فارسی جدید تألیف میرزا حسین همدانی بر آمدم که در اوقات اقامت حقیر در شیراز در سنه ۱۳۰۵ یکی از دوستان بابی به من هدیه داده بود و بالاخره در سنه ۱۳۱۰ طبع آن به اتمام رسید و در ذیل این کتاب نیز حواشی مبسوط تأیید یا تزییقاً لمضامین الکتاب افزوده ام و نیز رساله ی کوچکی که صبح ازل به خواش حقیر در تاریخ اجمالی وقایع باب و بابیه تألیف نموده موسوم به «مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع» آن را نیز منتناً و ترجمه در آخر کتاب الحاق نموده ام.»

کتاب حاجی میرزا اجانی را بکلی نسخ بل مسخ کرده است و به اندازه ای جرح و تعدیل و تصرفات مغرضانه در آن نموده که بکلی حقیقت تاریخ دوره اولای بابیه در پرده خفا مانده است...

در سنه ۱۳۱۰ نگارنده خصوصیات این پنج نسخه کتابخانه ملی پاریس را اجمالاً در مکتوبی درج کرد رأی صبح ازل را در باب هر یک از آنها خواستار شدم اینست آنچه ایشان در خصوص دو نسخه سابق الذکر می نویسد:

«تاریخ که اشاره فرموده بقراین باید از حاجی مرفوع شهید بوده غیر از او کسی تاریخ ننوشته، دیگری در بغداد خیال نوشتن داشت و لابد نام حقیر در آن میان نوشته می شد بعضی مانع او شدند حاجی محمد رضا نام از این قبیل اشخاص در این امر بوده اند و لیکن حاجی محمد رضا نامی تاجر اصفهانی در همان سنوات تا نزدیک هفتاد یا آنکه قدری کم و زیاد در انبار محبوس شده در کشتن او اقدام نموده بودند بالاخره گفتند خودش در شب اول خود را تلف نموده به ریسمان حلق خود را بسته شهید شده بود.»

«از آنچه گذشت معلوم شد که تا آنجا که ما اطلاع داریم فقط یک نسخه کامل از تاریخ حاجی میرزا جانی کاشانی اکنون باقی است با وجود اینکه از نقطه نظر بابیه و از آثار قلم خود ایشان این تاریخ قدیمترین و معتبرترین مأخذی است برای وقایع مولمه غریبه که در سنوات ۱۳۶۰ - ۱۲۶۸ در خطه ایران روی داد، از طرف دیگر ما می دانیم که با وجود صدمات شدید از قتل و غارت و طرد و نفي که بابیه از دست دشمنان خود کشیده معهداً باز قسمت عمده از کتب و آثار خود را از تلف محفوظ داشتند، پس علت انهدام جمیع نسخ این کتاب را به استثنای یک نسخه وحیده که در سنه ۱۳۷۹ از ایران به خارج حمل شده است به چه می توان حمل کرد در صورتی که شاید عموم بابیه می دانستند که این کتاب اهم مأخذ تاریخ قدیم ایشان است...»

بهرحال بهائیان: «در کمال خوبی توانستند جمیع نسخ آن را از روی زمین معدوم سازند و چنان به خوبی از عهده این کار برآمدند که اگر اتفاقاً و تصادفاً یک شخص خارجی مقیم تهران که هر چند معتقد نبود ولی کمال محبت و همدردی با این طایفه داشت (یعنی کونت دوگوبینو) یک نسخه از این کتاب قبل از آنکه (مصلحت وقت)

اقتضای اعدام آن کند تحصیل نکرده و به اروپا نیاورده بود امروز این کتاب به کلی از میان رفته و نسخ آن بلااستثنا معدوم شده بود...»

یک مسئله هست که من در آن خصوص قطع دارم و آن این است که هر چند طریقه بهائی بیشتر منتشر می گردد و مخصوصاً در خارج ایران و بالاخص در اروپا و امریکا به همان اندازه حقیقت تاریخ بابیه و ماهیت مذهب این طایفه در ابتدای ظهور آن تاریکتر و مغشوش تر و مدلس تر می گردد.

تاریخ حاجی میرزا به علاوه فصول و فقراتی که مضر بحال بهائیان بوده و به عقیده ایشان بایستی آنها را حذف یا جرح و تعدیل نمود مشتمل بر بسیاری از معلومات تاریخی است که برای عموم بابیه چه ازلی چه بهائی مفید است و به هیچ وجه مضامین آنها با «مصلحت وقت» منافاتی ندارد و با وجود این، آنها را حذف یا تحریف کرده و سرو دست کتاب را در هم شکسته تاریخ جدید را از آن ترتیب داده اند، شرح تألیف تاریخ جدید و باعث اقدام بدین عمل را میرزا ابوالفضل گلپایگانی که یکی از فضلا و قدمای بهائیان است در رساله موسوم به رساله اسکندریه مفصلاً بیان نموده است، و علت تسمیه این رساله به اسکندریه آن است که میرزا ابوالفضل در ایام اقامت خود در سمرقند آن را به نام «مسیو الکساندر تومانسکی» یکی از صاحب منصبان توپخانه روس در عشق آباد تألیف کرده، مسیو الکساندر تومانسکی چند فقره از این رساله را در جلد هشتم از زبیسکی (1) سنه ۱۸۹۳ - ۱۸۹۴ (ص ۳۱ - ۴۱) طبع نموده است، میرزا ابوالفضل در ابتدای رساله گوید:

«این نسخه تاریخ سبب ظاهری تألیفش این بود که چون در سنه 1305 هجریه که فدوی در همدان بود برحسب خواهش بعضی از مشایخ بنی اسرائیل رساله ای تألیف نموده بود که موسوم است به رساله ایوبیه (و معروف است به رساله استدلالیه) و نسخ آن هر جا منتشر شده است در چندی قبل که جناب آقا عزیز الله (2) در بمبئی تشریف داشته اند نسخه ای از این رساله به دست جناب براون افتاده است و ایشان به جناب آقا عزیز الله نوشته

1. مجله ای است روسی متعلق به شعبه ای از انجمن همایونی روسی آثار عتیقه.

2. یکی از یهودیان بهائی مشهد و از دوستان میرزا ابوالفضل.

بوده اند که چون شما با میرزا ابوالفضل مراسلت دارید سه مطلب از ایشان استفسار نمایند.

اول آنکه او در این رساله تاریخ آبادی ثانوی بیت المقدس را ۴۳۰ سال تعیین نموده است و حال آنکه سایر مورخین قریب ششصد سال نوشته اند (1)

ثانی آنکه معلومات خود را در تاریخ حالات حضرت بهاء روح من فی الملک فداه اعلام نماید چه که ظهور مبارک آنچه در آن رساله نوشته است سنه ۱۲۸۵ می باشد و در مقاله سیاح ۱۲۶۹ تعیین یافته است

ثالث مورخ تاریخ جدید کیست؟ بعضی می گویند میرزا ابوالفضل است بعضی می گویند «مانکجی» است، خلاصه ناچار در جواب او این رساله تألیف یافت و بیشتر آن اطلاعات فدوی از بدو و ختم ظهور مبارک است و اگر چه عنوان رساله خطاب به جناب آقا عزیز الله است و بر حسب پرسش جناب براون لکن در حقیقت اولیه بر حسب وعده ای که به جناب تومانسکی ایام حضور داده بودم این رساله تألیف یافت لهذا به اسم ایشان نامیده شد و سبب تعویق این بود که به سبب عدم معاون ناچار چهار نسخه به خط خودم نوشتم یکی جهت ارسال به افق اعلی یکی جهت ارسال به بمبئی که به جناب براون بدهند یکی جهت جناب تومانسکی یکی هم ناچار باید نزد فدوی بماند» - انتهای.

مسیو تومانسکی متن جواب سؤال سوم را که راجع به مصنف تاریخ جدید است عیناً در مجله روسی مذکور طبع نموده است و ما نیز آن را برای مطالعه قراء در اینجا نقل می نمائیم و قبل از شروع، این نکته را بگوئیم که تاریخ اتمام نسخه تومانسکی به قلم میرزا ابوالفضل در ۱۱ جمادی الاخر سنه ۱۳۱۰ هجری است، این است عین کلام میرزا ابوالفضل:

«مسئله ثالثه: استفسار از مصنف تاریخ جدید بوده کاتب و مصنف تاریخ جدید

1. اصل اعتراض راقم حروف بکلی غیر از این بود، میرزا ابوالفضل در رساله استدلالیه ادعا می کند که ۲۳۰۰ روز (یعنی سال) که در ظرف آن مدت هیکل بایستی در زیر پای لگد کوب شود چنانکه در کتاب دانیال (فصل ۸ آیه ۱۴) مذکور است به زمان «ظهور» بهاء الله به نهایت رسید، اعتراض نگارنده راجع بدین نقطه اخیر بود.

مرحوم میرزا حسین همدانی است و او جوانی بود از منسوبین رضاخان پسر محمد خان ترکمن که از شهدای قلعه شیخ طبرسی مذکور و نامش در تاریخ جدید مسطور است. مورخ مذکور در آغاز سبب خط و ربطی که در صنعت انشاء مراسلات داشت منشی یکی از رجال دولت ایران بود و در سفر اول که حضرت ناصر الدین شاه به فرهنگستان مسافرت نمود وی نیز به همراهی موکب شاهی آن ممالک را سیاحت نمود و در مراجعت چندی در استانبول متوقف شد و پس از دعوت به ایران در فتنه سال ۱۲۹۱ هجری که جناب آقا جمال بروجردی پس از مناظره با علمای تهران گرفتار سجن حضرت سلطان گشت (1) وی نیز از جمله محبوسان بود و بعد از استخلاص از سجن تهران در دفتر خانه مانکجی (2) زردشتی مشهور به کتابت و تحریر مشغول گشت و مانکجی او را نیک محترم می داشت چه اگر او با اسم بابی معروف نبود هرگز سربدان کار فرو نیلوردی از اتفاقات شب او و محمد اسماعیل خان زند که در پارسی نگاری دبیری هنرمند بود به ضیافت مهمان مانکجی بودند مانکجی از این دو خواهش نمود که هر یک کتابی تصنیف نمایند زیرا که او در جمع کتب سعی بلیغ داشت و هر که را قادر بر انشاء و تحریر می یافت به تألیف کتابی و انشاء دفتری می گماشت

لذا در شب مذکور از محمد اسماعیل خان خواهش نمود که او تاریخ پادشاهان عجم را بنگارد و از میرزا حسین متمنی شد که وی تاریخ حالات بابیه را تصنیف نماید».

«خلاصة القول محمد اسماعیل خان کتاب فرازستان را به زبان پارسی خالص در سلطنت قدیم ایران از مه آباد تا انقراض ساسانیان پرداخت و در حقیقت آن کتاب را انبانی از اوهام و افسانه های شاهنامه و چهار چمن و دساتیر ساخت، و اما میرزا حسین نزد نامه نگار آمد و خواهشمند معاونت شد و گفت که چون هنور تاریخی مبسوط و درست در وقایع این ظهور نوشته نشده است ضبط و تألیف وقایع آن کما ینبغی کاری

1. برای اطلاع از تفصیل این مسئله رجوع کنید به صص ۱۷۰ - ۱۸۰ از ترجمه تاریخ جدید.

2. تمام نام مانکجی این است: «مانکجی پورلیمچی هوشنگ هاتریاری کیانی ملقب به درویش، فانی» وی نماینده زردشتیان هند بود در تهران و از فضلا و علمای ایشان بشمار می آمد و در حدود سنه ی 1309 یا اندکی زودتر وفات یافت، (رجوع کنید به مقدمه ترجمه تاریخ جدید ص از حاشیه ۳).

بس دشوار است زیرا که سپهر و هدایت از غایت تملق و ضلالت آنچه در حوادث این ظهور نوشته اند یکباره تهمت صرف و کذب محض است و آنچه از روایت شنیده می شود هم چندان مختلف و متفاوت است که تطبیق آن خالی از صعوبت نیست جواب گفتم که تاریخی از مرحوم حاجی میرزاجانی کاشانی که از شهدای تهران و از خوبان آن زمان بوده است در دست احباب هست لکن او مردی تاجر بوده است و از تاریخ نویسی ربطی نداشته و تاریخ سنین و شهر را ننوشته نهایت چون مردی با دیانت بوده است نقل وقایع را چنانکه دیده و شنیده است به راستی مرقوم داشته این کتاب را به دست آر و وقایع را از آن و تاریخ سنین و شهر را از کتاب ناسخ التواریخ و ملحقات روضة الصفا نقل نما و پس از ضبط در مسوده هر جزوی را نزد جناب سید جواد کربلائی (1) که نامش در این اوراق مکرر یاد شده و آغاز ظهور نقطه اولی تا ورود حضرت بهاء الله به عکا خود همه جا با دوستان همراه و از وقایع نیک خبیرو آگاه است قرائت کن و به این دقت تاریخ را تصحیح نما تا این کتابت بخواست خدای یکتا به خوبی انجام یابد و مقبول طبع دانشمندان جهان گردد و خواهش نمود که نامه نگار فاتحه آن را بنگارد و راه نگارش را بر او گشاده دارد.

این عبد به خواهش او در دو صفحه از آغاز آن کتاب را نگاشت و فاتحه آن را به تشبیب مواعظ و تحریض بر اجتهاد موشح داشت و او را در نظر بود که آن کتاب را در دو

1. اگر چه از سیاق این عبارت چنین مفهوم می شود که حاجی سید جواد کربلائی بهائی بوده است و علاوه بر این میرزا ابوالفضل گلپایگانی تصریح بدین فقره نیز کرده است «زیبسیکی مذکور ص ۴۱ - ۴۵) ولی از طرف دیگر صبح ازل و حاجی شیخ احمد کرمانی معروف به روحی مؤلف هشت بهشت نیز اکیداً و شدیداً تصریح کرده اند که وی ازلی بلکه ازلی متعصبی بوده است (رجوع کنید به روزنامه انجمن همایونی آسیائی سال ۱۸۹۲ صص ۴۴۳ - ۴۴۴، ۶۸۳ - ۶۸۴ و ترجمه مقاله سیاح ص ۳۴۳ حاشیه ۲، و مقدمه ترجمه تاریخ جدید ص کد و مب - مج). این است که حقیقت امر برنگارنده معلوم نیست. و در هر حال حاجی سید جواد کربلائی از مشاهیر بابیه در دوره اولی و از شاگردان شیخ احمد احسائی و حاجی سید کاظم رشتی و از رفقا و دوستان شخص باب و از حروف حی اول (روزنامه انجمن همایونی آسیائی سال ۱۸۲۹ ص ۶۸۳) بوده و قریب صد سال عمر نموده و در حدود سال ۱۲۹۹ در کرمان وفات یافت (ایضاً: ص ۴۴۲).

دفتر ترتیب نماید دفتر اول در وقایع ظهور نقطه اولی و دفتر ثانی در حوادث طلوع اقدس ابهی اما پس از ختم دفتر اول اجل مهلتش نداد و در سنه ی 1299 هجریه در شهر رشت وفات یافت لکن مانکجی نگذاشت که آن

تاریخ بدان گونه که نامه نگار گفته بود انجام یابد بلکه مورخ مذکور را (وادار نمود) که آنچه او گوید بنگارد زیرا عادت مانکجی این بود که مطلبی را به منشی می گفت بنویس و مسوده آن را بر من بخوان و نخست منشی، مسوده ای که به سلیقه خود و قریحه درست ترتیب داده بود بر او می خواند و پس از اکتار و تقلیل عبارت و جرح و تعدیل مطلب از مسوده به بیاض می برد و چون مانکجی را در خط و لسان فارسی حظی و علمی نبود اکثر کتب و رسائلی که به او منسوب است عباراتش غیر مرتبط و گسیخته و زشت و زیبا باهم آمیخته است و با این عیب کتاب

تاریخ جدید از بس کتاب بی علم و نویسندگان بدخط هنگام استنساخ به خیال خود در آن تصرف نموده اند امروز هر نسخه آن مانند صور منسوخه و هیاکل ممسوخه به نظر می آید به حدی که نسخه صحیحه ای از آن نتوان یافت مگر خط مورخ به دست آید و گر نه اعتماد (را) نشاید.

و جناب حاجی میرزا اجانی کاشانی از تجار معروف کاشان بود و در اوائل ظهور امر مبارک نقطه اولی را تصدیق نمود و با جناب ذبیح که در لوح رئیس مذکور و مشرف به اسم انیس است اخوت داشت و در وقتی که نقطه اولی جل اسمه الاعلی را به امر محمدشاه از اصفهان به تهران می بردند در کاشان سه شب (1) آن حضرت را در بیت خود ضیافت نمود و پس از چندی از کاشان به تهران آمد و در حضرت عبد العظیم متوقف شد

و آن تاریخ را در آن قریه نوشت و در فتنه سال ۱۲۶۸ هجری او هم گرفتار شد و در سجن با حضرت بهاء الله در یک محل جلیس و به یک سلسله حدید مقید گشت و پس از یومی چند در این فتنه بی گناه تباہ شد و به رتبه شهادت فائز گشت، اما نسخه تاریخ او را امروز نامه نگار نمی تواند به دست آرد چه از سمرقند تا تهران بسی دور است و روزگار بر اهل بها بی اندازه عبوس و غیور و الله تعالی عالم بحقایق الامور، در یوم بیست و یکم شهر ربیع الثانی ۱۳۱۰ هجری مطابق سی و یکم تشرین اول ۱۸۹۲ میلادی به خامه مصنف

. [سهو است، صواب دو شب یا دو روز و دو شب است چنانکه صریح نقطه الکاف است. (ص ۱۲۳ س ۲۵).

این نامه ابو الفضل محمد بن محمد رضای گلپایگانی رقم یافت» - انتهی کلامه...

و سپس ادوارد براون پیرامون شرح حال میرزا اجانی کاشانی مزید بر آنچه ابو الفضل گلپایگانی نوشته، چنین آورده است:

«حاجی میرزا اجانی کاشانی با دو برادرش حاجی میرزا اسماعیل ملقب به ذبیح (1) و حاجی میرزا احمد کاشانی (2) هر سه با کمال شور و وجد مذهب جدید را قبول کردند و وقتی که در سنه ۱۲۶۳ باب را به حکم حاجی میرزا آقاسی از اصفهان به ماکو می بردند در وقت عبور از کاشان حاجی میرزا اجانی کاشانی و برادرش حاجی میرزا اسماعیل ذبیح سواران و مستحفظین را مبلغ گزارفی رشوه داده باب را در منزل خود برده او را با همراهانش دو شبانه روز ضیافت شایانی نمودند (3). در شورش مازندران و محاصره قلعه شیخ طبرسی (سنه ی ۱۲۶۴) حاجی میرزا اجانی به همراهی بهاء الله و صبح ازل از چند تن دیگر از مخلصین بابیه به مازندران رفته جهد کردند که خود را به اصحاب قلعه ملحق سازند ولی به مقصود نایل نشده قشون دولتی ایشان را اسیر کرده در امل محبوس نمودند و مدت ها در حبس بودند تا بالاخره هر یک به وسیله ای خلاص شدند و حاجی میرزا اجانی را دو نفر از تجار کاشان که مبلغی از صاحب منصبان آنجا طلب داشتند به عوض چهار صد تومان گرفته مستخلص نمودند، (4) و از قراری که از تضاعیف این کتاب و تاریخ جدید استنباط می شود حاجی میرزا اجانی شخصاً با باب و صبح ازل و بهاء الله و حاجی سلیمان خان تبریزی و آخوند ملا محمد علی زنجانی حجة الاسلام و سید یحیی دارابی و ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به جناب عظیم و قره العین و میرزا حسن بشرویه

. [ارجوع کنید به ترجمه تاریخ جدید صص ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۲، ۳۹۱، و درست معلوم نیست که ذبیح مذکور در نقطه الکاف (صص ۲۵۲، ۲۵۵) مراد از آن همین شخص است یا غیر او.



2 بعد از تفرقه بابیه و بهائی وی از پیروان ازل گردید و از تصدیق بهاء امتناع نمود و عاقبت در بغداد به دست بهائیان کشته شد (رجوع کنید به ص مج).

3 رجوع کنید به صص ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۵، از نقطه الکاف که مقصود از «یکی از مخلصان و بندگان خودشان» در آنجا خود مصنف است. صص ۲۱۳، ۲۱۶ از ترجمه تاریخ جدید.

4 رجوع کنید: به نقطه الکاف صص ۲۴۱، ۲۴۳ که مراد از «حاجی کاشانی» در آنجا خود مصنف است، و ترجمه تاریخ جدید صص ۶۴، ۶۵.

برادر ملا حسین بشرویه و تقریباً با جمیع مشاهیر بابیه دوره اولی آشنائی و ارتباط داشته و اغلب ایشان را خود به نفسه ملاقات کرده و وقایع تاریخیه هفت سال اول «ظهور» را که در کتاب خود درج نموده شفاهاً از ایشان استماع نموده است (1) و علاوه بر این در غالب این وقایع خود به شخصه حاضر و ناظر بوده است و چون وی یکی از مخلصین درجه اول بابیه و بسیار متدین و خداترس بوده است شکی نیست که جمیع مشهودات و مسموعات خود را در نهایت صحت و بدون دخل و تصرف ضبط نموده است این است که کتاب او به ملاحظات عدیده مذکور دارای منتهی درجه اهمیت و فوق العاده مطبوع و مفید است، و بالاخره چنانکه سابق مذکور شد حاجی میرزاجانی بابیست و هفت نفر دیگر از هم مذهبیان خود در سلخ ذی القعدة سنه ۱۲۶۸ در تهران به افصح و جوه و اشد انواع قساوت به قتل رسیدند، حاجی بیچاره در این هنگامه پناه به بقعه شاه عبد العظیم واقعه در حوالی تهران برده بود ولی در مورد او حرمت بقعه را ملحوظ نداشتند او را به عنف بیرون کشیدند، و او در روز معهود در سهم آقا مهدی ملک التجار و سایر تجار و اصناف افتاد و ایشان هر یک ضربتی بر بدن او زده تا کارش تمام شد (2).

اما تاریخ تألیف کتاب - چون حکایت قتل باب (۲۷ شعبان سنه 1266 در ضمن کتاب مذکور است و از طرف دیگر چون قتل خود مصنف در سلخ ذی القعدة ۱۲۶۸ واقع شده لهذا واضح است که تألیف کتاب محصور است بین دو تاریخ مذکور یعنی ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ - سلخ ذی القعدة ۱۲۶۸، و از این عبارت کتاب در صفحه (۶۱) «الیوم که هزار و دویست و هفتاد و هفت سال از بعثت رسول الله گذشته» معلوم می شود که تألیف کتاب یا لااقل این موضع از کتاب در سنه ۱۲۶۷ بوده چه قدمای بابیه معمولاً از بعثت تاریخ می گذاردند نه از هجرت و بعثت را به زعم خود همیشه ده سال قبل از هجرت فرض کرده اند، و اما این عبارت در صفحه ۹۲ «والحال که هزار و دویست و هفتاد سال از

1 رجوع کنید به نقطه الکاف صص ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۷۸، ۱۸۰، 104 که مقصود از شخصی و مدعی حاجی سلیمان خان است، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۲۳، 239، 243، 175، 124، 130 و ترجمه تاریخ جدید صص ۶۴، ۶۵، ۳۱، ۳۲، ۳۴۱ حاشیه 1، 213، 216.

2 رجوع کنید، به «ناسخ التواریخ» جلد فاجاریه و «روضه الصفاي ناصري» و ترجمه «مقاله سیاح» ص ۳۳۲

هجرت رسول الله گذشته دین آن سید بشر قوت گرفته الخ «بدیهی است که مراد از آن تاریخ تقریبی است نه تحقیقی یعنی چون غرض تعیین واقعه بخصوصها نبوده بر سبیل تقریب و ذکر عدد تام و عدد تعرض به کسور تعبیر به «هفتاد» کرده است و محال است که عدد تحقیقی مراد باشد چه خود قتل مصنف در سنه ۱۲۶۸ واقع شد»...

آنگاه ادوارد براون، محققانه به بررسی دخل و تصرفات، و جرح و تعدیلاتی که بهائیان در متن کتاب «نقطه الکاف» میرزاجانی صورت داده، پرداخته و پرده از کوشش بهائیان در تدوین تاریخی مجعول به نام «تاریخ جدید» برداشته است.

بهائیان طبق کاوش ادوارد براون: «اولاً: دیباچه کتاب «نقطه الکاف» را به کلی حذف کرده، به جای آن دیباچه مختصرتری از خود که حکمت و فلسفه آن کمتر و به عقل و حسن نزدیکتر است گذارده.

**ثانیاً:** خاتمه کتاب را که از تاریخ حیات صبح ازل و وقایع که بلافاصله بعد از فوت باب روی داده بحث می کند به کلی حذف نموده و به جای آن خاتمه خیلی مختصری که بکلی غیر اولی است گذارده (1)

**ثالثاً:** از اول تا آخر هر جا که نام صبح ازل در نقطه الکاف برده شده بلا استثنا آن را حذف کرده است و نام ازل در هیچ موضعی از تاریخ جدید مذکور نیست مگر در یک مورد فقط، در ضمن یک جمله الحاقی (2) که یکی از متعصبین بهائی در توهین ازل افزوده است و در بعضی نسخ تاریخ جدید موجود است و از بیشتر نسخ مفقود،

**رابعاً:** هر فصلی یا عبارتی یا اصطلاحی که به عقیده مؤلف با مشرب بهائیان ادنی منافاتی داشته یا آنکه به زعم او سوء اثری در خوانندگان احداث می نموده به کلی حذف یا جرح و تعدیل نموده است؛ چه باید دانست بهاء الله جنبه اخلاقی تعالیم باب را بسیار تقویت نمود و بسط داد و جنبه حکمت و عرفان آن را به چیزی نمی شمرد و سعی کرد که حتی الامکان از اهمیت آن کاسته و از میان برداشته شود، و نیز جهد نمود که با دولت ایران

---

1. از ترجمه تاریخ جدید، صص ۳۱۳ - ۳۱۹

2. همان، ص ۳۴۷.

در صلح و آشتی داخل گردد و لهذا خود و اتباع خود را رعایای مطیع و با وفای ناصر الدین شاه که بر سر بابیه آن همه بلاهای فوق التصور آورد قلمداد می نمود، به اتباع خود توصیه نمود که باید کشته شدن را بر کشتن ترجیح دهند و: «با جمیع ادیان با روح و ریحان معاشرت نمایند»، و همه مردم «بیار یک دارند و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک، بابی های اصلی دوره اولی، بر عکس مسلکشان بلکه بر ضد این بود، شاید ایشان خود را مظلوم فرض می کردند ولی در کمال اطمینان و یقین می خواستند که وارث ارض گردند، ایشان کسانی را که مؤمن به باب نبودند نجس و واجب القتل می دانستند و به سلسله قاجار بغض و نفرت شدیدی داشتند و به هیچ وجه این حس خود را پنهان نمی کردند، علی هذا جرح و تعدیلات زیادی بایستی در تاریخ حاجی میرزاجانی به عمل آورده شود تا با مشرب و خیالات بهائیان منطبق آید و همین است عملی که مؤلف تاریخ جدید به عهده گرفت و بطور دلخواه بلکه خیلی هم مافوق دلخواه از عهده بر آمد (1)...

سید محمد محیط طباطبائی، در خصوص «نام کتاب» و انتساب آن به «میرزاجانی کاشانی»، موافق رأی و نظر ادوارد براون نیست.

ایشان در مقاله ای، تحت عنوان، «کتابی بی نام با نامی تازه (2)» می نویسند:

«پروفسور ادوارد براون خاور شناس انگلیسی، در سال ۱۳۲۸ هجری، مطابق با ۱۹۱۰ میلادی، کتابی را، در جزو سلسله انتشارات گیب، انتشار داد که بر نخستین صفحه آن چنین نوشته شده بود: «کتاب نقطه الکاف در تاریخ باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی مقتول در ۱۲۶۸ هجری.» پیش از این که

1. ادوارد براون، براساس حروف ابجد، و بر حسب تقدیم تاریخ مسائل، که مورد جرح و تعدیل و رقم شده است، طبقه بندی کرده است. مراجعه شود به صفحات ۵۷) (تذ) ۷۴ (عد) مقدمه کتاب: «نقطه الکاف»

صبحی در کتاب «خاطرات صبحی» به نکته ای توجه داشته است، که ذکر آن در این مقام مناسب به نظر می رسد:

«در ایام بهاء میرزا حسین همدانی آن تاریخ» منظور نقطه الکاف را تلخیص و تصحیح نمود. تاریخ جدیدش نام نهاد و بار دیگر آقا محمد قاننی جرح و تعدیلی در آن داده بسیاری از مطالب آن را حذف کرد. این بنده عین آن نسخه را که به خط آقا محمد بود در عشق آباد دیدم. کتاب: «خاطرات صبحی»، ص ۸۰

2. مجله گوهر، سال دوم شماره ۱۱ و ۱۲ (بهمین و اسفند) ۱۳۵۳ در یک مجلد، ص ۹۵۲

کتاب مزبور در دسترس عموم قرار گیرد، در فهرست آثار بابیه، هرگز کتابی به نام نقطه الکاف شناخته نشده بود و کتابی که مشتمل بر سرگذشت حوادث هشت ساله بابیان بود و نسخه هائی از آن در دسترس افراد خاصی دیده می شد به نام معینی خوانده و به نویسنده مشخص منسوب نمی شد تا اینکه مصلحت و مراعات حال اولیای امور دولت قاجاریه که در آن کتاب با صفات و الفاظ و دعاهای زشت یاد شده بودند و وجود برخی تفصیلات زیان آور، مانند واقعه بدشت که حتی مورد تقبیح برخی از سران بابیه هم قرار گرفته بود و لزوم حذف یا تلخیص و یا تبدیل آنها از طرف برخی از بابیان، چنین اقتضا می کرد که این کتاب را از برخی مطالب به پیرایند و به جای آنها چیزهای تازه ای که باب روز باشد بگذارند و بطور کلی صورتی جدید از آن فراهم آورند و به جای صورت قدیم آن بگذارند و به همین مناسب آن را «تاریخ جدید» نامیدند در مقابل تاریخ قدیم».

از قرار معلوم این کار در دهه دهم از قرن سیزدهم هجری صورت گرفت و تاریخ جدید بدین کیفیت ساخته و پرداخته شد که شخصیت نویسنده آن برای احباب و اغیار یا دوست و بیگانه شناخته نبود و بنا به نوشته میرزا ابوالفضل (از داعیان بابیه که بعد از تجزیه بابیه به ازلی و بهائی، او به بهائیان پیوست) در رساله ای که به نام «عزیز الله یهودی مشهدی» نوشت و بعدها آن را به نام «الکساندر تومانسکی خاورشناس» روسی «اسکندریه» نامیده می گوید که برخی نویسنده این کتاب تازه را خود میرزا ابوالفضل گلپایگانی و برخی «مانکجی هانریای گجراتی زردشتی» می دانستند در صورتی که برخی از بابیان هم آن را به نام شیخ محمد قاننی معروف به نبیل قاننی: «تاریخ نبیل» می خواندند. اما خود نبیل قاننی در تصحیح و تنقیحی که از این کتاب جدید در سال ۱۳۰۳ قمری کرده و به دست خط خود نوشته و امضای او در آخرش موجود است به نام مؤلف تلخیص ابدأ اشاره ای نکرده و در حواشی آن برخی مطالب تازه افزوده است.

تاریخ نبیل قاننی که هفتاد سال پیش از این مورد استفاده مؤلف کتاب «حق المبین» در همدان قرار گرفته و از آن مطلبی نقل کرده بود، چند سال قبل به سعی بعضی از خیر اندیشان برای یکی از کتابخانه های عمومی ایران خریداری شد.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی، میرزا حسین همدانی غیر معروف را مؤلف کتاب

می داند و می گوید که به دستور و راهنمایی و احیاناً املائی مانکجی زردشتی آن را نوشته است.

در نسخه ای از این کتاب که متعلق به مانکجی بوده و از تهران به هند برده است بیست و پنج سال پیش در کتابخانه مؤسسه «کامای بمبئی» دیدم که نسخه خود را بدون هیچ گونه توضیح و تفصیلی فقط به نام تاریخ

میرزا حسین طهرانی (نه همدانی) در پشت صفحه اول نامیده و از چنین اوضاع و احوالی که گلپایگانی نوشته  
ابتداً ذکر کرده است.

پس تاریخ جدید که ملخص کتاب «تاریخ قدیم» و بی نام و نشان موجود در دست بابیه بود، مانند اصل آن به  
مؤلف ثابتی نسبت داده نمی شد و مساعی میرزا ابوالفضل بعدها آن را صاحب اسم مؤلفی کرد که برای او  
حقی جز اجرایی طرح نگارش خویش و دستور مانجی در این معرفی قائل نشده بود و قرینه ارتباط مستقیم  
این عمل با شخص گلپایگانی در قسمتی که از مناظره ی ایام محبس میرزا ابوالفضل به اسم و رسم ثبت کرده  
است به چشم می رسد. در دو نسخه کوچک و بزرگ دیگری که از متن قدیمی اصل تاریخ بابیه دیده و  
سنجیده ام ابتدا نام و نشانی از مؤلف آن در میان نیست و نسخه نسبتاً کامل تر درست بر منوال همین متنی  
می باشد که پروفیسور براون از روی نسخه اول گوبینو چاپ کرده است، با این تفاوت که رساله نقطه الکاف  
یا قسمت اول مقدمه اول کتاب را ندارد.

بنابراین پروفیسور براون با انتشار این متن برای آن، نام مؤلف و عنوان خاصی در مقدمه خود فراهم آورد و  
اینک شصت و پنج سال است که جز به این عنوان جدید و آن مؤلف منسوب شناخته نمی شود و تا کنون کسی  
در صدد برنیامده راجع به این موضوع، از نظر فن کتابشناسی، تحقیقی به عمل آورد بلکه همگان به صحت  
این ادعای براون تسلیم شده اند و آنگاه درباره مقدمه براون یا برخی از مطالب محتوای آن اظهار نظری  
کرده اند.

براون پیش از انتشار این اثر، دو کتاب تاریخی دیگر بابیان و بهائیان را به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ کرده  
بود. یکی مقاله سیاح که همزمان با تاریخ تلخیص نبیل قاننی از طرف عباس افندی ملقب به عبد البهاء در  
تلخیص و تنظیم مطالب همان تاریخ جدید تهیه و تنظیم گردیده و هنگام سفر ادوارد براون به عکا به او اهدا  
شده بود و دیگری

ترجمه تاریخ جدید مزبور را از روی متنی که یکی از بابیان در شیراز به براون هدیه کرده بود چاپ کرد و  
در ذیل این ترجمه متن و ترجمه رساله کوچکی را که میرزا یحیی ازل بنا به درخواست براون درباره همان  
وقایع نوشته بود بر ترجمه تاریخ جدید و تعلیقات آن افزوده است. در تعقیب انتشار این ترجمه ها و متن مقاله  
سیاح، براون در صدد بود تاریخ حاجی میرزا اجانی را که تاریخ جدید از روی آن تلخیص شده و وی در خلال  
این کتاب به نام آن آشنائی یافته بود به دست آورد و چاپ کند.

تا آنکه هنگام مراجعه به کتاب های خریداری کتابخانه ملی پاریس از ترکه کونت دوگوبینو وزیر مختار  
فرانسه ما بین سال های ۱۲۷۱ - ۱۲۷۴ در تهران، به دو نسخه خطی برخورد که یکی مشتمل بر بیان فارسی  
به ضمیمه رساله ای بود که نویسنده مجموعه در آخرش نوشته بود که به دستور وزیر در ۱۲۷۹ هجری  
نوشته است. این رساله که مؤلف گمنام آن چنین تصریح می کند: «چون که در ابتدای این کتاب ذکر مقام  
«نقطه» بسیار گردید و اصل نوشتن این رساله در باب توحید و ذکر مبدأ و معاد که اصل دین می باشد نوشته  
می شود لهذا نام این کتاب را نقطه الکاف نمودم.» مؤلف در مورد دیگری از همین رساله موسوم به نقطه  
الکاف تاریخ تألیف رساله را صریحاً یک هزار و دویست و هفتاد و هفت سال از بعثت پیغمبر (صلي الله عليه  
وآله) نوشته است که به اعتباری مطابق با هزار و دویست و شصت و هفت هجری می شود و در صورتی که  
فاصله بعثت را از هجرت به روایت دیگر سیزده سال بدانیم، سال تألیف آن ۱۲۶۴ می شود. طرز اختتام این  
رساله در نسخه کتابخانه پاریس که مشتمل بر بیان باب هم هست ابتدا نقصی و افتادگی نشان نمی دهد بلکه نشان  
می دهد که اصل رساله از این مقدار تجاوز نمی کرده است.

نسخه دوم که به همین رساله معهود آغاز می شود ولی بعد از آنکه به جمله پایان آن نسخه مستقل می رسد،  
بدون مناسبت، مطلب رساله را در متن معهود طوری دنبال می کند که این ناسازگاری عبارات پیش و پس  
برای کسی که قادر به تشخیص اختلاف اسلوب انشاء و تغییر سیاق مطلب نباشد به زحمت آشکارا می گردد.

عجب است که مؤلف رساله نقطه الکاف پس از تصریح به منظور خود از تألیف این رساله، در پایان در آمد  
کتاب می نویسد: «که اول اسماء و صفات الله می باشد، بعد ذکر

توحید و نبوت و ولایت و شیعیان در خطبه شده است و ان شاء الله تعالی تفصیل خطبه را ذکر خواهیم نمود و در یک مقدمه و چهار باب مذکور می شود.»

چنانکه ملاحظه می شود در اینجا ابدأ براعت استهلال یا اشاره ای به ذکر تاریخ امری وارد نیست و دنباله مقدمه یا رساله نقطه الکاف در نسخه کامل به صورت کیفیت دیگری امتداد می یابد. در آنجا که می خواهد زمینه ای برای ظهور دعوت جدید فراهم آورد، می نویسد: «والحال که هزار و دویست و هفتاد سال از هجرت رسول الله گذشته...» بدیهی است جمع میان این تاریخ با تاریخی که در آن رساله نقطه الکاف تألیف شده میسر نیست و حداقل سه سال و حداکثر هفت سال تفاوت زمانی دارد.

پروفسور براون مشتاق یافتن تاریخی بوده که تاریخ جدید از روی آن اقتباس و تلخیص شده بود و همین که در پاریس بدین نسخه بی نام و نشان دست می یابد آن را همان کتاب منظور خود پنداشته و بی آنکه بر نسخه کامل نامی یا اشاره ای دال بر اسم کتاب و نام مؤلف بنگرد به اعتبار شباهت حوادث تاریخ جدید با وقایع کتاب نویافته، همین را تاریخ حاجی میرزاجانی مطلوب خود شمرده و از رساله مقدمه، نام نقطه الکاف را برداشته و بر آن افزوده و به چاپ رسانیده است.

ناشر از ناسازگاری دو تاریخ ۱۲۷۷ و ۱۲۷۰ در مقدمه کتاب، به اختلاف موجود میان دو متن توجه نیافته بلکه آن را نوعی مسامحه عددی به حساب آورده است، در صورتی که عبارات قبل و بعد به اهمیت موضوع اعداد در نزد مؤلف کتاب اشاره می کند. مسلم است توجه به اینکه مرگ حاجی میرزاجانی در سال ۱۲۶۸ هجری روی داده بهترین قرینه است بر اینکه کاشانی نمی توانسته مؤلف کتابی باشد که در سال ۱۲۷۰ هجری تألیف شده باشد.

در صورتی که ناشر کتاب عبارت: «شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی معروف می باشد روایت نموده که من هم همراه بودم» اگر متن تاریخ را در نظر می گرفت از سیاق بیان مطلب استنباط می کرد که مؤلف تاریخ، دیگری جز حاجی کاشانی بوده که کسی جز حاجی میرزاجانی نمی توانسته باشد به علاوه در آنجا که سخن از توقف دو روزه باب در شهر کاشان می رود و در برخی از نسخه های خطی تاریخ جدید، حاجی

میرزاجانی را مهماندار او می نویسد. در این متن تاریخ ابدأ از میزبانی مؤلف یادی نشده، مطلب را خیلی کوتاه تر از آن چیزی آورده است که در تاریخ جدید از حاجی میرزاجانی نقل کرده اند.

در صفحه ۲۳۹ این عبارت که می گوید: «حقیر مصنف کتاب یک زمانی به خدمت ایشان (میرزا یحیی ازل) رسیدم طفل خوش احوالی به نظرم آمد، بعدها جویای احوال ایشان گردیدم الخ» بعد در بیان سرگذشت میرزا یحیی ازل در راه آمل، در صفحه ۲۴۲ می گوید: «شخصی از اصحاب که به حاجی کاشانی معروف می باشد روایت نموده که من هم همراه بودم و در آن شب ازل پنهان شد... الخ» این عبارت دلالت صریح دارد که مصنف کتاب غیر از حاجی کاشانی راوی بوده و بعد از دستگیری بهاء و ازل و حاجی کاشانی در آمل می نویسد:

«جناب اخوی ایشان را تعزیر شرعی نمودند، ولی جناب ازل و حاجی کاشانی را چوب نزدند، چندی حضرات در حبس بودند و بعد حضرت خداوند رؤف مهربان، هر یک را به وسیله ای مستخلص نمود. بعد از آن واقعه چندی هم در حدود مازندران به سربرده و راجع به سویی بلد خود گردیدند. حاجی کاشانی گوید که من در مازندران چهار سال قبل از اسیری و بعد از آن، شبانه روز در خدمت آن جناب بودم... الخ» دنباله عبارت نشان می دهد که حاجی کاشانی ناقل حکایت است نه مصنف این کتاب.

مصنف کتاب در ذکر ادعای ذبیح قناد و سید بصیر هندی و طی مراتب و مراحل اولیه ادعای این هندی کور، موضوع داستان و سیر او در چهریق و نور مازندران و درنگش در تهران و رفتن به قم و کاشان، در صفحه ۲۵۹ نسخه چاپی کتاب در دنباله فتنه بصیر راجع به او چنین می نویسد:

«بعد از آن به ارض کاف تشریف آورده و در منزل جناب «نقطه کافي» نزول اجلال فرموده. نظر به آنکه در ارض نور در خدمت حضرت وحید و جناب بهاء مدت چهارماه همسرور بودند و از شراب محبت یکدیگر سرمست و خرم در آن بساط عیش ها نمودند... خلاصه نقطه کافي را گمان آن بود که مقام خودش از آن جناب عالی تر مي باشد... خلاصه آنکه اگر چه جناب نقطه کافي بر حسب فضل ظاهري... افضل و اعلم

بود... به کلي در آن حضرت فاني گرديد... با وجود آنکه فتنه ایشان در نهایت شديد بوده معهذا جناب نقطه کافي بعون الله استقامت در محبت ایشان نمود.»

براون که در مقدمه خود بر این کتاب چاپ شده، نقطه کافي را که در رساله نقطه الکاف منضم به دیباچه تاریخ مورد بحث ذکر شده رمز بیانی اسم حاجي کاشاني مي داند، در این مورد از کتاب تاریخ که این نام رمزي در برخورد با سید کور هندي معروف به بصیر تکرار مي شود نتوانسته به شخصیت نقطه کافي پی ببرد و در فهرست اسما الرجال آخر کتاب مقابل نقطه کافي علامت (?) نهاده است در صورتی که ارض کاف را در همان فهرست، کاشان شمرده است.

تصور مي کنم قید کلمه جناب در جلو نقطه کافي، بهترین دلیل باشد که نویسنده تاریخ، دیگری جز حاجي ميرزاجاني نقطه کافي بوده است.

مصنف کتاب در دنبال همین فتنه سید اعمي، اشاره اي به صدور مکتوبي از سید باب درباره حادثه بصیر مي کند و مي نويسد: «همین که این توقيح صادر گرديد اختلاف در بين اصحاب به هم رسیده خصوصاً در ارض صاد جمعي تصدیق نموده و قلبي محتجب مانده و مدت شش ماه این اختلافي باقي بوده بعد رفع گرديد.»

سياق نقل نشان دهنده این نکته است که مصنف کتاب چون اصفهاني بود از تأثیر حادثه در آن شهر سخن مي گوید و به هر صورت تصنيف این تاریخ از حاجي ميرزاجاني کاشاني با نقطه کاف، مؤلف رساله نقطه الکاف نبوده است.

پروفسور براون تنها به دلالت تاریخ جدید، طالب دیدن تاریخ حاجي ميرزاجاني بوده همین که در کتابخانه ملي پاریس به نسخه اي بي نام و نشان با دیباچه و متن ناسازگار دست یافته آن را تاریخ حاجي ميرزاجاني مورد نظر پنداشته است و پیش از انتشار آن، چنانکه خود مي گوید با ميرزا يحيي ازل که در قبرس تحت الحمایه ي بریتانیا مي زیست، راجع به کیفیت این کتاب مشورت مي کند و ازل هم به طور غیر صریح بدو جواب مي دهد «که به قراین باید از حاجي مرفوع شهید بوده، غیر از او کسی تاریخ ننوشته، دیگری در بغداد خیال نوشتن داشت و لابد نام حقیر در آن میان نوشته مي شد، بعضي مانع او شدند، حاجي محمدرضا نام از این قبیل اشخاص در این امر بوده اند...» عبارت

نشان مي دهد که صبح ازل با کیفیت محتویات تاریخ نویافته و مظنون به تألیف حاجي ميرزاجاني، هنور درست مأنوس نبوده بلکه ذهن او پس از چهل سال گذشت روزگار، ناگهان متوجه به عمل حاجي محمد رضا نامي از اصفهانیان مقیم بغداد شده است که در سال ۱۲۷۰ همراه تبعیدی هاي ایران به بغداد رفته بود و مي خواست تاریخي بنويسد.

وقتي کتاب تاریخ مجهول کتابخانه پاریس در ۱۳۲۸ به نام نقطه الکاف با آن مقدمه کذائي منتشر شد و در اختیار همگان قرار گرفت ميرزا يحيي که هنور مقیم «بندر ماغوسه» و در قید حیات بود و مقدمه کتاب هم به طرفداري از او تنظیم یافته بود راجع به اصل کتاب دیگر اظهار نظري مثبت يا منفي نکرد. ولي برادرزاده اش عبد البهاء که بر برادران خویش غلبه کرده بود، موضوع این کتاب تازه چاپ گوئی در نظر او خالي از غرابت نیامده و به ميرزا حسن ادیب طالقاني که يکي از ایادي امري او بود، دستور مي دهد در حدود نطنز و طرک و طار، ممکن است نسخه اي از این کتاب بتوان یافت و از او مي خواهد کسی را مأمور سفر براي خرید يا استنساخ کند. این اقدام طالقاني بي نتیجه ماند؛ زیرا نسخه اي از تاریخ معهود که پیش سید بنائي

از مردم طرق و طار وجود داشت صاحب آن بی آنکه به نام آن آشنا باشد حاضر نشد با هیچ قیمتی به دست دیگری بسپارد و در نتیجه، اقدام ادیب که به وسیله یکی از دوستان اردستانی او به مرحله اجرا در آمد بی نتیجه ماند...

اخیراً آقای «حسن بالیوزی بوشهری» از گویندگان سابق بخش فارسی بی بی سی لندن کتابی به نام «براون و بهائی ها» در لندن به زبان انگلیسی نوشته و در آن راجع به انتشار نقطه الکاف نکته ای را ذکر کرده است.

«بالیوزی» می نویسد: که عبدالبهاء، در لوحی یا نامه ای که به یکی از ایادی امر می نویسد، از این کتاب چنین یاد می کند: «که حاجی میرزاجانی فصلی چند که به طور اختصار در تاریخ این آئین نوشته بود در تصرف آقا محمد رضا برادرزاده ذبیح بود و احتمال می رفت که آنها به خط دست خود حاجی میرزاجانی باشد.»

با مقایسه مدلول این مکتوب یا لوح با نامه ی جوابیه عموی او، (ازل)، که قبل از تحریر این مکتوب در مقدمه نقطه الکاف نوظهور به چاپ رسیده بود، می توان در یافت که وجود چنین اثری برای عمو و برادرزاده که هر دو در سال 1270 هجری در بغداد می زیسته اند و شاهد فعالیت های همفکران و هم عقیده های دیگر خود بوده اند، قدری دور از قبول کامل ذهن بوده است و دل هر دو می خواسته است که آن را به حاجی محمد رضا یا آقا محمد رضا نامی مربوط سازند، با این تفاوت که صبح ازل حاجی محمدرضا را تاجر اصفهانی و عبدالبهاء آقا محمدرضا برادرزاده ذبیح معرفی می کند ولی معلوم نمی دارد که او برادرزاده حاجی اسماعیل ذبیح کاشانی برادر حاجی میرزاجانی است و یا برادرزاده سید اسماعیل ذبیح اصفهانی بوده که در بغداد کشته شد و برادرزاده ای هم با خود در آنجا همراه نداشت.

غرض، انتساب این کتاب به حاجی میرزاجانی به طور مسلم نتیجه استنباط و فعالیت تبلیغاتی پروفیسور ادوارد براون بوده و طرفین دعوی جانشینی باب در موقع

انتشارش با اطمینان خاطر این نسبت را تلقی نمی کرده اند.

اینکه پروفیسور براون انتقال نسخه کامل را از ایران به فرانسه در سال 1279 هجری نوشته روی نسخه چنین تاریخی دیده نمی شود، بلکه تاریخ تحریر رساله نقطه الکاف که ضمیمه بیان فارسی در کتابخانه ملی پاریس است سال 1279 می باشد. از طرف دیگر معلوم نیست که این نسخه ها در چه تاریخی به دست گوینو در تهران یا پاریس رسیده است؛ چه در کتاب «فلسفه و مذاهب» از آنها یاد می کند. پس تصور اینکه او در سال ۱۲۷۴ هنگام خاتمه مأموریت تهران این یک نسخه بازمانده از نسخه های حاجی میرزاجانی را به اروپا برده باشد قدری دور از قبول به نظر تحقیق می رسد...

نسخه نطنز که بعدها در ۱۳۰۰ شمسی به تهران منتقل شده بود و پنجاه سال پیش به دست حاجی محمد حسین فتحی تاجر اصفهانی افتاده بود و نتوانست به وعده ی خود وفا کند و آن را برای مطابقه با نسخه چاپ در اختیار من قرار دهد.

نسخه دیگری که دکتر سعید خان کردستانی در کتابخانه خصوصی خود داشت گویا مورد تصرف قلم صاحب نظران قبل از انتقالش به دکتر قرار گرفته بود و به عقیده مالکش این نسخه نسبت به متن چاپی پروفیسور براون مزیتی نداشت.

متأسفانه در سال ۱۳۱۵ شمسی که دکتر سعید خان مدتی طولانی در بستر بیماری افتاده بود نوکر آشوری او که از روی فهرست دستی دکتر به رموز دال بر اهمیت نسخه های خطی کتابخانه او پی برده بود همه نسخه های ممتاز را ربود و از تهران گریخت و دیگر اثری از او به دست نیامد و از جمله کتاب تاریخ بابیه خطی که دکتر بر آن نام حاجی میرزاجانی را نوشته بود به سرقت رفت.

یکی از فضایی کرمانی که چند نسخه از تاریخ جدید در اختیار دارد چند سال پیش آنها را بر من عرضه داشت. در میان آنها به قسمتی از اصل این تاریخ که فعلاً به جای میرزاجانی منسوب شده است پی بردم که در بعضی موارد قدری ملخص تر بود ولی از نام تألیف و مؤلف نشانی نداشت و قسمت اول وقایع آن افتاده بود.

چند سال پیش یکی از آقایان نطنزی مقیم تهران نسخه ای از این کتاب را که یافته

بود بر من عرضه کرد و صاحبش آن را هنگام نشر کتاب با نسخه چاپ براون مطابقت کرده بود. این نسخه از روی نسخه دیگری در اوایل سده چهاردهم هجری نوشته شده بود که چیزی از اول آن افتادگی داشت و با توقیعی در صفحه ۸۷ نسخه چاپی آغاز می شد ولی ناسخ این نسخه به نقصان قبلی اصل پی نبرده و آن را به صورت کامل در تحریر خود آغاز کرده بود.

میرزا ابوالفضل در رساله اسکندریه که با نام الکساندر تومانسکی خاورشناس روس نامیده و پروفیسور براون بخشی از آن را در مقدمه نقطه الکاف خود به چاپ رسانده است می نویسد: «میرزا حسین همدانی منشی مانکجی که از طرف مانکجی مأمور تألیف کتابی در تاریخ بابیه شده بود نزد میرزا ابوالفضل آمد و از او خواهش کمک در این کار کرد و گفت که چون هنوز تاریخی مبسوط در وقایع این امر نوشته نشده این کار خالی از اشکال نیست.»

میرزا ابوالفضل می گوید: به او جواب دادم که تاریخی از حاجی میرزاجانی کاشانی در دست احباب هست. این کتاب را به دست آور، وقایع را از آن و تاریخ سنین را از ناسخ التواریخ و روضة الصفا نقل نما. سپس میرزا ابوالفضل می افزاید

که مانکجی نگذاشت که میرزا حسین آن تاریخ را بدانگونه که گلپایگانی گفته بود بنویسد. میرزا ابوالفضل به طور کلی با این معرفی و بیان کیفیت تألیف کتاب، اعتبار را از روی نسخه های تاریخ جدید که در دست مردم است بر می دارد و می گوید: تنها نسخه ای از آن قابل اعتبار است که به خط مؤلف باشد و در این مورد هم خود فراموش می کند که قبلاً شخص مؤلف را همچون آلتی بی اراده در دست مانکجی زردشتی معرفی کرده است.

از این قسمت می توان دریافت که میرزا حسین همدانی گمنام، به فرض قبول اظهارات ابوالفضل، قبلاً از وجود تاریخی به نام حاجی میرزاجانی کاشی بی خبر بوده و این داعی گلپایگانی بوده که او را به وجود چنین اثری دلالت کرده است.

در این صورت لازم می آمده که مؤلف تاریخ جدید در مقدمه کتاب خود از این بابت اشاره ای در میان آورد و یا آنکه مانکجی در پشت نسخه ای که از آن برای خود

فراهم آورده بود و فعلاً جزو کتاب های دیگرش در بمبئی موجود است و عکس هایی از آن در تهران یافت می شود، از آن توصیفی مناسب بکند در صورتی که ابدأ به ارتباط خود با مؤلف و موضوع تألیف کوچکترین اشاره ای ندارد و در پشت نسخه ملکی خویش، تنها نام «تاریخ میرزا حسین طهرانی» نوشته است که شبیه همدانی بودن مؤلف را هم ضعیف می سازد.



چون منظور از طرح این بحث فقط پژوهشی در مورد کتاب نقطه الکاف براون بود، از عطف توجه به تاریخ جدید و ضمائم و حواشی آن که خود موضوعی قابل بحث بیشتر است صرف نظر می‌کند و اینک به تلخیص موضوع می‌پردازد.

از آنچه به طور مجمل گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

- 1- نسخه اصلی که اساس چاپ پروفیسور براون قرار گرفته ابدأ دارای اسم مؤلف و عنوان تألیف و تاریخ تحریر و تاریخ انتقال به پاریس نیست.
  - 2- رساله ای که در دنباله بیان نوشته شده و تاریخ تحریر ۱۲۷۹ دارد بنا به آنچه در متن رساله معهود است نامش نقطه الکاف و موضوعش کلامی است نه تاریخی.
  - 3- اتصال این رساله به تاریخ قدیم بابیه در ضمن تحریر نسخه دوم صورت تحریر یافته و کاتب بدون توجه به نقطه ارتباط و اتصال و انفصال، آن‌ها را به هم پیوسته است.
  - 4- تاریخ تألیف رساله نقطه الکاف ۱۲۶۴ یا ۱۲۶۷ و تاریخ تألیف مقدمه تاریخ قدیم ۱۲۷۰ هجری است.
  - 5- در تاریخ ۱۲۷۰ هجری که سال تألیف تاریخ است حاجی میرزا جانی کاشانی در حیات نبوده بلکه دو سال از مرگ او می‌گذشته است.
  - 6- در متن کتاب چیزی که دلالت بر رابطه میان حاجی میرزا جانی و کتاب باشد به چشم نمی‌رسد، به خصوص که در حوادث مربوط به قلعه طبرسی حاجی کاشانی را از روایان خبر معرفی می‌کند.
  - 7- دو نفر از قدمای بابیه که موقع انتشار کتاب از طرف پروفیسور براون، هنوز در قید حیات و پیشوای دو دسته مخالف یکدیگر بودند و هنگام تبعید دسته جمعی از ایران
- 
- 370
- به بغداد و اقامت در آن شهر میان بابیان، واجد شخصیت بوده اند، تقریباً خود را به چنین اثری مأنوس نشان نداده اند.
  - 8- کسی که در بغداد به سال ۱۲۷۰ کتاب تاریخ نوشته محمد رضا نام اصفهانی بود نه حاجی میرزا جانی که سرنوشت کتاب او درست شناخته نیست.
  - 9- کسی که نام تاریخ حاجی میرزا جانی را نخستین بار بر زبان مؤلف تاریخ جدید نهاده، میرزا ابوالفضل گلپایگانی بوده که اثر فکر و قلم او در تاریخ جدید به چشم می‌رسد.
  - 10- در آثار مختلف «مانکجی‌ها تراپا» چیزی که دخالت او را در کار تدوین تاریخ جدید بنماید دیده نمی‌شود.
  - 11- کتاب تاریخ قدیم بابیه که در هیچ موردی با اسم مؤلف همراه نبوده بر خلاف تصور پروفیسور براون هرگز از میان نرفته بود و تاکنون بر وجود چهار نسخه از آن پی برده ایم؛ که دو نسخه آن هنوز در تهران پیش افراد کتابدوستی وجود دارد.
  - 12- نسبت این کتاب به حاجی میرزا جانی در این صورت تلفیقی، کار پروفیسور براون بوده است.
  - 13- نقطه الکاف نام رساله ای در موضوعات کلامی بوده است که به سبب غیر معلومی به اول کتاب تاریخ بی نام بابیه ملحق شده است.

14- تلخیص تاریخ بابیه گمنام به صورت تاریخ جدید قبل از تفرقه بابیان به دو دسته ازلی و بهائی صورت گرفته و در نسخه های متعدد از آن که دست تصرف جدیدی در آنها به کار نرفته از هر دو برادر نوری یعنی میرزا یحیی و میرزا حسینعلی، نیکو یاد می کند و سبب تلخیص کتاب گویا چیز دیگری جز تصور براون بوده است.

15- عبارت مقدمه نقطه الکاف چاپی - چنانکه از خود مرحوم شیخ محمد قزوینی شنیدیم - کار آن مرحوم جمع آوری اسناد و مدارک مربوط کار پروفیسور براون و در حقیقت عملی مشترک بوده است.

ناگفته پیداست که از نظرگاه تحقیقی سید محمد محیط طباطبائی: «تحقیق من درباره نام کتاب و اسم مؤلف تاریخ قدیم، هیچ گونه تأثیری در اصالت متن دیرینه موجود در کتابخانه پاریس نمی بخشد که اساس چاپ «براون» است. و بحث «اسم کتاب» و «کاتب» را نباید با موضوع اصالت و قدمت کتاب، مشتبه جلوه داد(1).

به عبارت دیگر: «صورت مطالب این تاریخ کلا در همین صورت چاپی براون، متنی اصیل و قدیم و معتبر بوده ولی عنوان و اسم مؤلفی مشخص نداشته است و خطای میرزا ابوالفضل گلپایگانی در تسمیه آن به «تاریخ میرزاجانی» براون را هنگام ترجمه تحت تأثیر اسم حاجی میرزاجانی قرار داده و وقتی به نسخه پاریس رسید و آن را به چاپ رسانید این اشتباه را در پشت جلد آن منعکس کرده(2).

پس از انتشار کتاب «نقطه الکاف» توسط «ادوارد براون»، زعمای بهائی، خاصه عباس افندی فرزند و جانشین حسینعلی میرزا، متوجه شدند که ضربه بس بزرگی بر پیکر بهائیت وارد آمده است. از این روی عباس افندی، ضمن اعلان عدم صحت مندرجات کتاب نقطه الکاف (3) میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که از بزرگان بهائیت، و میرزترین مبلغان

1 مقاله: «گفتگوی تازه درباره تاریخ قدیم و جدید» سید محمد محیط طباطبائی، مجله: «گوهر»، سال ۴، شماره ۴، تیر ماه ۱۳۵۵، شماره مسلسل ۴۰، ص ۲۸۲

2 مقاله: «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، سید محمد محیط طباطبائی، مجله گوهر، سال ۴، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۵، شماره مسلسل ۳۹، ص ۲۰۰

3 مرحوم عبد الحسین آیتی، ضمن شرح خاطرات خود می نویسد: «سؤال کردم کتباً از عباس افندی بخواهیم که آیا نقطه الکافی وجود داشته یا نه و آیا اساس دارد یا خیر؟ جوابی نگاشته که اینک موجود است مبنی بر اینکه کتابی از حاج میرزاجانی نمانده است و اگر هم مانده باشد اساس ندارد (زیرا به ضرر ما تمام می شود) و نسبت هائی به پروفیسور براون دادند که دانشمند با شرافتی از ذکر آن مندهش می شود از قبیل اینکه «براون ازلی است» و از قبیل اینکه «ازلی ها رشوه به او دادند که آن کتاب را بنویسید» و مجملاً از این قبیل ترهات بسیار است که پس از تکمیل اطلاع در حیرت افتادم که رؤسای دین گذار چرا بایست آنقدر بی حیا و بی شرافت باشند و با جعلیات خود، مردم دانش پژوه را متهم دارند. زیرا کتاب نقطه الکاف را اخیراً در تهران در نزد دکتر سعید خان کردستانی دیدم و آن کتاب خطی است که یکسال قبل از قتل حاج میرزاجانی نوشته شده و دو روز به مقابله آن پرداخته عیناً به آنچه براون طبع کرده موافق یافتیم». مراجعه شود به کتاب: «کشف الحیل» عبد الحسین آیتی، ص ۱۳۹

بود(1) ضمن نامه ای رسمی، مأمور کرد تا کتابی در رد مقدمه براون و کتاب نقطه الکاف میرزاجانی کاشانی تألیف کند:

«ای منادی پیمان نامه شما رسید و از مضمون نهایت مسرت حاصل گردید که الحمد لله بر خدمت قائمی و در عبودیت جمال ابهی همدم عبد البهاء در خصوص جواب مجعولات ادوارد براون مرقوم نموده بودید این قضیه مهم است جواب لازم دارد، البته به تمام همت بکوشید تا واضح گردد که این تاریخ، حاجی میرزا اجانی مسموم شده است و تحریف گشته و یموتی ها با ادوارد براون متفق شده اند (مراد از کلمه یموتی ها ازلیان است که بسا با تغییر کلمه یحیی نام ازل به کلمه مقابلش یموت یموتی ها فرمودند) و این مفتریات و دسائس را به میان آورده اند باری به سرعت نهایت همت لازم است. عبد البهاء به آستان جمال ابهی تضرع و زاری نماید و شما را تأییدات کافی شافی طلبد، یقین است پرتو عنایت بتابد و توفیقات صمدانیه جلوه نماید و علیک البهاء الابهی(2)». ...»

همچنین عباس افندی، طی نامه دیگری، از «نعیم شاعر سدهی» استمداد نمود که در این کار شرکت کرده، و به میرزا ابوالفضل گلپایگانی در تألیف کتابی بر رد «ادوارد براون و مرحوم محمد قزوینی» و کتاب منسوب به میرزا اجانی کاشانی مساعدت نماید.

### متن این مکتوب چنین است:

«در خصوص دحض مفتریات (رد دروغ های) براون و اثبات تحریف کتاب (نقطه الکاف) باید خدمتی به درگاه الهی نمائید. آن جناب با جمیع یاران مقتدر باید در این مسأله (رد براون) در نقطه الکاف متفق شوید. جناب سمندر راهم در این مسأله شریک فرمائید تا معلومات کل جمع گردد و جواب شافی و کافی مرقوم شود. این قضیه باید در نهایت سرعت مجری شود. جناب آقای میرزا ابوالفضل مستعدند، عنقریب جواب اتمام

---

1. عباس افندی در صورت تلگراف به آقا محمد تقی اصفهانی در مصر، در شأن ابوالفضل گلپایگانی چنین نوشت: «اسباب راحت ابوالفضل را مهیا نمائید. او عبارت از نفس من است». کتاب: «اسرار الآثار»، ج ۱، ص ۴۰

«2. اسرار الآثار»، ج ۱، ص ۷۹، ذیل کلمه: «ادوارد براون»

---

خواهند داد. لهذا معلومات کافیه خود را در تحریف میرزا اجانی به جناب آقای میرزا ابوالفضل سریعاً ابلاغ دارید(1)». ...»

ایضاً در پی مکتوب مذکور، نامه دیگر خطاب به «نعیم سدهی» چنین ارسال گردیده بود:

«نامه ای که مرقوم نموده بودید با تفصیل تاریخ آقا میرزا اجانی کاشی و تحریف بی خردان (پروفسور براون و علامه قزوینی) جمیع واضح و معلوم گردید. البته آن تحقیقات را به زودی اكمال و تأیید و نزد جناب ابوالفضائل محرمانه بفرستید. همچنین جوابی که خود آن جناب مرقوم می نمایند عندالتمام یک نسخه نزد ابی الفضائل و یک نسخه جهت عبدالبهاء ارسال دارید(2)». ...»

و نیز در کتاب «بدایع الآثار» شرح مسافرتش به امریکا از بیاناتش منقول و مسطور است: «تاریخ حاجی میرزا اجانی را کم و زیاد نموده به کتابخانه پاریس و لندن فرستادند یحیائی ها او را با مفتریاتی تحریک بر ترجمه و طبع نمودند او هم محض ترویج اغراض خود به طبع و نشر آن پرداخت... من به او نوشتم تو اول کسی بودی از معلمین و مؤلفین اروپا که به ساحت اقدس مشرف شدی این امتیاز را از دست مده ولی او نفهمید، وقتی خسران او معلوم خواهد شد که در انگلستان انوار هدایت به اشد اشراق بتابد.»

صبحی در این خصوص می نویسد: «میرزا ابوالفضل مدت ها خود را مشغول تحریر آن ردیه می داشت. و هنوز کار مقدمه کتاب را تمام نکرده بود که کارش تمام شد.»

بعد از فوت میرزا ابوالفضل، عبد البهاء سید مهدی گلپایگانی عم زاده میرزا ابوالفضل با شیخ محمد علی قاننی را به حیفا خواست تا به طهران آیند و به معاونت ایادی، کتاب مذکور ساخته و پرداخته کنند. و ایشان هم مدتی در تهران سرگردان این کار بودند، تا کتاب به پایان رسید. پس آن را برداشته روانه عشق آباد شده به طبع آن

. [کتاب: «منظومه استدلالیه»، صفحه ۱۲، و کلیشه خط عباس افندی پس از صفحه ۱۵۰، چاپ بمبئی، به نقل از مقاله استاد محیط طباطبائی، تحت عنوان: «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است (۲)» مندرج در مجله: «گوهر» (سال ۴، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۵، شماره مسلسل ۳۹).

« . 2 اسرار الاثر»، ج ۱، ص ۷۹

374

پرداختند(1)».

کتاب تحت عنوان: «کشف الغطاء» بر علیه ادوارد براون، و انگلیسی ها، بنا به تصریح فاضل مازندرانی: «در ترکستان روسیه طبع گردید (2)». «و از چاپ خارج شد.

آنچه مسلم است ۱۳۲ صفحه اول کتاب مذکور، نوشته ی ابوالفضل گلپایگانی است و مطالب مندرج از صفحه ۱۳۳ الی آخر کتاب، به نام میرزا مهدی گلپایگانی است.

با این همه، و بر خلاف بعضی از تصریحات مبلغان بهائی، کتاب «کشف الغطاء» به قلم میرزا ابوالفضل گلپایگانی، و تکمیل آن توسط میرزا مهدی گلپایگانی، آنهم طبق اذعان موجود در پاورقی صفحه ۳۶۵ کتاب مذکور، از روی یادداشت ها و مدارک جمع آوری شده توسط میرزا ابوالفضل، مورد تصدیق و تأیید عباس افندی قرار گرفته است. و صحت مندرجات آن از نظر عباس افندی مسلم و از این رو سندی مسلم در میان آثار بهائیت بشمار می رود.

چنین بیانی نتیجه مستقیم نامه ای است که عباس افندی خطاب به میرزا مهدی گلپایگانی چنین نوشته و ارسال داشته بود:

«هو الله رب ورجائي انادیک في العشي و الابکار و بطون الليالي و الاسحار و ادعوك بقلبي و روعي و فؤادي ان تؤيد عبدك الصادق المنتسب الي النفس المقدسة عبدك الذي سعد اليك و سجد بين يديك و وفد عليك من اخترته بين العالمين لاعلاء كلمتك و نشر نجاتك و تفسير برهانك و تشریح بنيانك و سمیه بالفضل عدلا من لدنك و سقيته من الكأس الدهاق حتي ترنح من صهباء الوفاق و اشتهر صيته في الافاق و قضی نحبه و هو ينشر آثارك و براهينك في مشارق الارض و مغاربها رب ماقضی يوماً من الحياة الأخدم عنتبك المقدسة و ما قضی ليلاً الا ارتفع منه ضجيج المناجات و أجيح الزفرات الي ملكوت الايات و يتضرع اليك في ظلام الليل الديجور بقلب خافق بذكرك و دمع دافق في حبك و انجذا با الي عتبة قدسك حتي ترك الثري و طار الي ملكوت الاعلي

« . [خاطرات صبحی»، ص ۸۱

« . 2 اسرار الاثر»، ج ۱، ص ۸۰

375

جوار رحمتک الکبری و استغرق فی بحر الانوار و استقر فی ملکوت الاسرار فی تجلیات العوالم التي لا تتناهی  
انک أنت الکریم و انک أنت المعطي و انک انت البازل و انک انت المؤید الرحمن الرحیم رب رب ان عبدک  
هذا ینتسب الي ذلك العبد و عریق فی المجد الاثیل یستحق الطافک و یرجو جوارک و احسانک و یتهل شوقاً  
الي ملکوت آیاتک ، رب اسئلک بجاه ذلك العبد المقرب فی عتبتک العالیة ان تمنح هذا العبد الالطاف التي  
اختصت بها ذلك الرقیق الجلیل و اجعل له نصیباً من بحرہ و غرفة من نهره و سنوحات من فضله حتی یرثه  
فی جمیع الشؤون و الاحوال و یقتدي به فی الفضائل التي شاعت و زاعت عنه فی الافاق انک انت الحي  
القیوم.»

ای یادگار آن شخص جلیل نامه بعد از چهار سال رسید با وجود این به نهایت دقت ملاحظه گردید. از مضمون  
بی نهایت محزون شدم زیرا دلالت بر شدت زحمت و مشقت شما در تدوین کتاب و تحریر فصل خطاب  
می کرد. هر چند ماههای چند زحمت کشیدی و آرام نیافتی و شب و روز کوشیدی و جوشیدی تا آنکه این کتاب  
مستطاب که آثار اخیر حضرت ابوالفضائل است جمع شد. این کار چون بسیار مهم بود لهذا در پرداختنش هر  
زحمتی رحمت بود و هر مشقتی راحت. باید در امور نظر به نتیجه کرد نه مبادی هر امر مهمی در وجود در  
ابتدا نهایت مشقت و بلا است و در آنها موهبت کبری پس باید به عواقب امور و شؤون نظر نمود. مقصد  
اینست هر چند عقبه کبری طی نمودید و لکن به نتایج مستحسنه رسیدید و آن بقای آثار آن متصاعد ملکوت  
اسرار است. یک نسخه از آن

کتاب باید به ارض اقدس فرستاده شود و از طهران خواهم خواست و یقین است که نتایج عظیمه خواهد داشت  
و چون ترویج گردد نهایت سرور و حبور از برای شما حاصل شود. اگر چنانچه در مقابل این زحمت مکافاتی  
حاصل نشده مطمئن باش که مکافات الهی رسد و تأییدات صمدانیه حصول یابد و اصل یادداشتهای ابي  
الفضائل و رسائل که ارسال شده است حکماً باید به ارض اقدس اعاده گردد حتی ورقه واحده در دست کسی  
نماند تا جمیع در محل محترم محفوظ و مصون گردد و باقی و برقرار ماند چه که آثار قلم آن بزرگوار است.  
این جواب مکتوبی است که چهار سال پیش ارسال داشته اید الان رسید

است این مدت مجبوراً در پورت سعید اقامت و راحت کردید حال طی مسافت نموده به ارض اقدس واصل شده  
زیرا میان ارض اقدس و پورت سعید سبیل بکلی منقطع بود ارسال مکتوبی ممتنع و محال از این جهت در  
وصول تأخیر یافت. من بعد ان شاء الله باز مکتوب مخصوص ارسال خواهم شد - حیفا ۴ جنواری  
۱۹۱۹(1)».

با این همه، کتاب «کشف الغطاء» بی آنکه نصوص مسلمی را در رد صحت مندرجات کتاب منسوب به  
«میرزاجانی کاشانی» و مشهور به «نقطه الکاف» ارائه دهد،  
ضمن ذکر اهانت های فراوان به انگلیسی ها عموماً، آنهم تحت حمایت روس ها از بهائیان و مراکز آنها در  
عشق آباد روسیه، پرده از حقایق برداشت که تا آن زمان بابیان و بهائیان سعی در پوشانیدن آن داشتند. از آن  
جمله تصدیق و تصریح به صحت «توبه نامه علی محمد شیرازی» و...

ولی از آنجائی که انتشار کتاب مذکور مصادف بود با پیروزی قشون انگلستان در حیفا، و قبول اطاعت و  
خدمتگزاری جمیع بهائیان نسبت به حکام انگلیسی در منطقه زیر نفوذ انگلستان، عباس افندی صلاح ندید که  
کتاب: «کشف الغطاء» را با دارا بودن چنان مایه های ضد انگلیسی، و در حالی که زد و بندهائی صورت  
پذیرفته بود انتشار یابد. از این روی دستور داد پس از جمع آوری دقیق جمیع نسخه های کشف الغطاء، آنها را  
بسوزانند که به استثنای تعداد انگشت شماری از آن در کتابخانه خصوصی و محرمانه بهائیان، از این فرمان  
جان سالم بدر بردند.

در این اواخر، محافل بهائی، چون ملاحظه کردند محققان مسلمان کتاب «کشف الغطاء» را در بسیاری از  
مسائل مورد استناد قرار داده و می دهند، تصمیم گرفتند که با

در فهرست توصیفی کتاب مذکور مشخصات نامه عباس افندی را چنین معلوم می‌کند: «صفحه ۲۷۳ - مناجات طلب مغفرت از برای یکی از احبای صادق در عشق آباد. و عنایت مبارک در حق حضرت آقا سید مهدی گلپایگانی که به زحمت و سعی تمام کتاب مستطاب حضرت ابوالفضائل را که از آثار اخیر آن روح قدسی است جمع و تکمیل فرموده و امر می‌فرمایند که نسخه‌ای از آن به ارض اقدس ارسال شود و اظهار مسرت مبارک در شیوع و ترویج آن...» ج ۳، ص ۵۵۳

اتخاذ و تمسک به شیوه‌ی همیشگی باب و بهاء مبنی بر محو مآخذ و جعل مدارک، و به همان سان که بر سر کتاب مشهور به «نقطه الکاف» میرزا جانی، و تمامی نصوص و مآخذ اولیه بابیه آوردند، مطالب کتاب «کشف الغطاء» را با وجود برخورداری از تأییدات عباس افندی، به نحو دلخواه و موافق با مصالح خود جرح و تعدیلی داده و آن را منطبق با مصالح اخیر بهائیان تصحیح، و به چاپ رسانند، تا در برابر تمامی ردیه‌ها، گفته شود، این کتاب: «کشف الغطاء» میرزا ابوالفضل گلپایگانی است. و در آن نه نصی از توبه‌نامه‌ها و ضعف و سستی علی محمد شیرازی و نه اهانت به انگلیسی‌ها، و خلاف مطلب فلان نص بهاء الله و..

قرعه انجام چنین کاری به نام «عبد الحمید اشراق خاوری» مبلغ مشهور و پر تجربه در انجام چنین مسئولیت‌هایی، زده شد. و ایشان تنها نسخه موجود در صندوق «کتابخانه مرکزی بهائی» را مورد بررسی دقیق قرار داد و مواردی را که با مصالح بهائی سازگار نیست، با خط خود علامت گذاری نمود، و در حاشیه کتاب، ذیل جملاتی از قبیل: «حذف شود»، «این فصل تا آخر حذف شود»... امضاء نمود، تا پس از تصحیح مذکور، کتاب «کشف الغطاء» جدیدی را از طرف: «لجنه مطبوعات امری» چاپ و منتشر سازند.

خوشبختانه نسخه کتاب مذکور، قبل از چاپ آن توسط بهائیان، به دست علاقه‌مندان کشف حقایق افتاد، که عیناً از روی آن، عکس برداری گردید، و حقیر نمونه‌ای از صفحات مذکور را چاپ و آن را به پیشگاه ملت ایران تقدیم می‌دارد، تا به ماهیت بهائیان در حفظ مسلک خود، بر اساس محو آثار و جعل مدارک، بیش از پیش پی برده شود.

2/2/پ: کتاب «تاریخ جدید ملا محمد نبیل قاننی»

این کتاب تحریر دیگر است از کتاب: «تاریخ جدید» که با حذف برخی موارد مشترک و همسو میان ازل و بهاء که در آن تاریخ به جدائی کامل گرائیده بودند، و اضافه کردن موادی به سود برادر بزرگ به قلم «نبیل عالین (1)» نوشته شده است. که دو نسخه از

1. عالین که در چند مورد دیگر از این کتاب، مصحح تاریخ بدان منسوب شده از نظر ارزش عددی و حروف با قاین و هر دو ۱۶۱ است همین شیخ محمد در پایان نسخه‌ای از منظومه عربی اثر طبع خود که به پیروی از ابن فارض مصری سروده و اخیراً در تهران اصل نسخه خط او ضمن مطبوعات خاصی عکس برداری و چاپ شده است، و به همین خط خود را به عالین منسوب می‌دارد، هفتاد سال پیش این اثر به نظر محمد تقی همدانی رسیده بود و شناخته نشد ولی از مقایسه این دو اثر - که یکی به وسیله بهائیان در تهران به نام نبیل قاننی و با امضای نبیل عالین چاپ شده و دیگری اصل نسخه تصحیح تاریخ جدید که به خط او می‌باشد - توانستیم به شخصیت مصحح این تاریخ پی ببریم.

این تحریر به تاریخ ۱۲۹۸ و ۱۳۰۰ در لندن و تهران محفوظ است (1).

نسخه شیخ محمد قاننی در چندین مورد در حواشی و آخر آن اضافاتی از او به خط او دارد که ما را بیش از نسخه مانکجی (که می‌توان آن را نسخه اصل به حساب آورد) به کیفیت تنظیم این متن آشنا می‌سازد. بعد از

آنکه در کنار صفحه ما قبل آخر (۵۴۸) این عبارت را می نویسد: «ختم و مقابله مصحح عفی عنه» در متن چنین می نگارد:

«مصحح تاریخ فقیر مسکین، نبیل اهل عالین عفی الله عنه گوید که بعد از ملاحظه این نسخه شریفه کثیره الفواید مزیده العواید مشهود آمد که لبایش مخلوط به قشور و انوارش ممزوج ظلمات و هم دیجور است.»

---

1 مقاله: «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است» سید محمد محیط طباطبائی، مجله: «گوهر»، سال ۴، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۵۵، شماره مسلسل ۳۸، ص ۱۱۳

---

379

کلیشه ی صفحه ۳۸۹ چاپ اول کتاب کشف الغطاء که اشراق خاوری با کشیدن خطوطی و نگاشتن جمله «این فصل تا آخر حذف شود» مصمم به حذف مدارک رسوائی بهائیت در کتاب کشف الغطاء بود.

---

380

صورت توبه نامه علی محمد شیرازی در کتاب کشف الغطاء که اشراق خاوری مبلغ بهائیان برای چاپ دوم آن مصمم به حذف قسمت هائی از آن بود تا با منافع جدید بهائیان منطبق شود. ولی...!

«قدأخذ مؤلفوه من هذا ضغث و من هذا ضغث لیمیل إليها أكثر الطباع و يتأسس بها غالب الأسماع و ما تمیز فیها الغت و السمین و ما تنزیل فیها حکم الیقین عن الظن و التخمین.»

حیف آمد و بر این نسخه شریفه می پسندیدم که در مثل این ایام... کتب... تألیف شود به جهت تذکر عباد... و در او استنادی به موهومات و تمسکی به مجعولات و تشبیهی به تقلید و تبعیثی به عادت باشد. لذا - خالصاً لوجه الله و حباً لابناء الوطن و اکمالاً للنعمه و شفقة علی المحبین و ترحماً علی الناظرین من الغابریین - در مقام تصحیح و تلخیص این نسخه برآمد، ه پاره ای از ظنونات و زواید و قیاسات که

---

381

---

382

در اساطیر اولین و مبتنی بر وهم و گمان و تخمین بود محو، شطری از اطلاعات و مستحضرات خود را در ایام سیر و مجاهده که متیقن و معلوم بود، اثبات نمود. امید که مطبوع و مقبول عقلاء ملل و منظور بزرگان و دانایان ملل و دول عالم گردد «وماینبتک مثل خبیر.»

قداستنسخت هذه النسخة المصححة لنفسی بعد ما صححتها لیتتفع بها الإخوان و یبقی أثر قلمی و کان إتمامها فی یوم الأحد، السابع و العشرین من شهر صفر المظفر من شهر ألف ثلاثمائة من الهجرة المحمدية مطابقاً لیوم (گویا خواسته تاریخ هجری را با تقویم بیانی تطبیق کند)

از این عبارت معلوم می شود که در ماه دوم از سال ۱۳۰۰ کار تحریر این نسخه به پایان رسیده و چنانکه در حاشیه صفحه ۵۱ از متن می نویسد که «مصحح تاریخ نبیل اهل عالین - عفی الله عنه - از خود عالیجاه سلیمان خان (طین قلعه) مسموع داشته که مرحوم (سیدکاظم رشتی) اعلی الله مقامه مخصوصاً به من وعده ادراک ظهور را دادند... و حال هم در قید حیات هست ولی در نکرسن و ارذل العمرند. هزار و دویست و نود و نه.»

از این عبارت معلوم می شود که کار تصحیح را در سال ۱۲۹۹ هجری آغاز کرده و در اوایل سال ۱۳۰۰ به پایان رسانیده است. چون نسخه مانکجی و برخی نسخه های دیگر را هم دیده و نگریده ایم که تفاوت میان آن

و این متن مصحح، جز تغییر عبارت اصل که در آن در مورد میرزا یحیی، تا درجه ای مراعات بی طرفی شده بود و افزودن برخی از اشعار سروده مصحح و پاره ای مواد تبلیغی مذهبی، چندان اختلافی با یکدیگر ندارند که ایراد چنان تعریفی را ایجاد کند مگر اینکه فرض کنیم نسخه ای که زیر نظر نبیل قاننی برای تصحیح قرار گرفته بود مشتمل بر موادی از دستاویز نو ظهور و سایر مطالب مورد علاقه مانکجی بوده که به حذف آنها پرداخته باشد.

عجب است که از ۱۳۰۰ بدین طرف تنها کسی که به دیدن این کتاب و نقل عبارتی از آن در احقاق الحق پرداخته همان محمد تقی همدانی بوده و دیگر کسی به وجود این اثر در چنین صورتی اشاره ای نکرده است.

در دست بابی های ازلی نسخه ای از این تاریخ جدید بوده که احياناً آن را تاریخ نبیل می گفتند و این نسخه با آنچه شیخ محمد در خاتمه تصحیح آورده از نظر ماهیت بیش از خود نسخه مصححه تطبیق می کند و کوشیده اند آنچه را که بر اصل منقول در تاریخ قدیم افزوده بودند تا حد امکان کم کند. نسخه ای از این روایت چند سال پیش به وسیله مرحوم حائری زاده نماینده اسبق مجلس شورای ملی با چند کتاب خطی دیگر به کتابخانه مجلس اهدا شد که فعلاً مرا بدان دسترسی نیست ولی در روز خود آن را دیدم. نسخه دیگری به خط محمد صادق کاتب بابیه و داماد خانواده ازلی هم در حین تحریر این مقاله مورد استفاده قرار گرفت. این روایت ساده ترین و بی پیرایه ترین و نزدیکترین صورت اصلاح شده تاریخ جدید به متن اصلی تاریخ قدیم است که در موقع تنظیم آن گویا جدائی میان دو برادر نوری هنوز به اوج خود، که بعد از انتقال از ادرنه «به عکا» «ماغوسه» رسید، نرسیده بود و این معنی نشان می دهد که شاید نخستین تصرف و دستبرد در تاریخ قدیم بابیه بعد از ورود مهاجران به ادرنه و استحضار بر اوضاع و احوال و جریان افکار و عقاید جدید از ۱۲۸۰ به بعد آغاز شده ولی در ۱۲۹۰ پس از بازگشت ناصر الدین شاه از اروپا و صدارت میرزا حسین خان قزوینی صورت نهائی خود را یافته باشد.

میرزا ابوالفضل که دخالت و شرکت قلمی او در این روایت کامل بیش از هر فردی دیگر ملحوظ و منظور است به این اختلاف روایت ها در رساله ابوبیبه یا اسکندریه اشاره می کند که بر او در مقدمه چاپ نقطه الکاف و ترجمه تاریخ جدید به انگلیسی از آن نقل مطلب کرده است و در مقاله قبل بدان اشاره مجملی رفت.

پروفیسور براون در پایان ترجمه انگلیسی از تاریخ جدید که مبتنی بر روایت متوسطی از این کتاب است و همچنین در مقدمه فارسی نقطه الکاف چاپ خود از اختلافاتی که میان روایت کوچک و متوسط از تاریخ جدید با تاریخ قدیم وجود دارد به تفصیل سخن گفته و غالب آنها را مورد به مورد، نشان داده ولی دیگر متعرض این روایت مفصل و کامل که در نسخه مانکجی و نسخه نبیل قاننی موجود است نشده و به تأثیر بی حد میرزا ملکم خان در اندیشه تلخیص کننده یا مصحح تاریخ قدیم اشاره ای نکرده است.

نکته ای که در تأیید جواب میرزا ابوالفضل به پروفیسور براون در رساله ابوبیبه و اسکندریه او می توان از نسخه مصحح قاننی استخراج نمود، همانا قید جمع مؤلف به صورت «مؤلفه» درباره نویسنده این کتاب است که می گوید: «مؤلفان این کتاب از اینجا خیالی و از آنجا افسانه ای گرفتند تا طبایع بدان بیشتر بگراید و غالب گوش ها بدان انس یابد...»

«لفظ «مؤلفه» به خط خود قاننی در خاتمه کتاب تصور هرگونه شبهه ای را در این باره زایل می کند و نشان می دهد که بیش از یک یا دو تن، به نظر نبیل قاننی، در این کار شرکت داشته اند و این ناسازگاری صورت تازه برآمده، حاصل اختلاف سلیقه ها و نظرهای مؤلفان بوده است که او را مجبور به تصحیح و توسعه کرده است(۱)».



«عباس افندي» سه سال بعد از تحرير دوم نبيل قانني (۱۳۰۰) (از تاريخ جديد، تحرير مجمل تازه اي را از وقايع تاريخ جديد با مقداري تغيير و تبديل لفظي و معنوي در حيات پدر و به نفع پدر ترتيب داده و آن را ناسخ تاريخ قديم و جديد قرار داد. در ۱۳۰۷ که براون براي دیدار بهاء به عکا رفته بود، نسخه اي از اين اثر تازه يا مقاله سياح به براون هديه داده شد که براي جمع آوري اطلاعات تاريخي راجع به بابيه به عکا آمده بود. با وجود آنکه در ديپاچه تاريخ چاپي منسوب به نبيل زرندي، اتمام تأليف آن در 1305 قيد شده، نمي دانم چرا نسخه اي از اين کتاب جامع در ۱۳۰۷ به براون اهدا نشد؟ تا دو سال بعد، اين را به جاي آن یک ترجمه کند و با تعليقات فراوان به زبان انگليسي در دو جلد انتشار دهد. عبد البهاء مقدمه سياح جعلي را از اول تاريخ جديد برداشته و خلاصه مطالب آن را در قالب سازگار تري با امر پدر ريخته و براي اعلام امکان سازش با اوضاع، قسمتي از مکتوب

1 مقاله: «تاريخ قديم و جديد»، قسمت ۲، سيد محمد محيط طباطبائي، مجله: «گوهر» سال سوم، شماره ۶، شهر يور ۱۳۵۴، ص ۴۲۶

پدر خود را به ناصر الدين شاه خاتمه آن قرار داده و بدون اشاره به اسم مؤلف، کتاب را مقاله سياح ناميده است (1).

#### 4/2/ کتاب کواکب الدريره

ميرزا عبد الحسين آواره کتاب: «کواکب الدريره» را پس از خلائي که سوختن «کشف الغطاء» به وجود آورده بود، بنا به دستور وزير نظر مستقيم عباس افندي در سال هاي ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ م، در تاريخ بابيه و مدعيان بهائيت تنظيم و تأليف نمود.

ميرزا عبد الحسين آواره از مبلغان برگزيده، و مورد توجه خاص ز عمای بهائي بشمار مي رفت.

کتاب «الکواکب الدريره في مآثر البهائيه» پس از تصويب نهائي عباس افندي دو جلد نخست آن، به امر ايشان در مصر چاپ و انتشار يافت.

جلد اول: در ۵۷۵ صفحه ۲۵ سطري، با اين تذکر که در آخر کتاب مذکور افتاد: «في

1 [مرآعه شود به مقاله: سيد محمد محيط طباطبائي، مندرج در مجله: «گوهر» شماره ۲، سال ۴، شماره مسلسل ۳۸، اردیبهشت ۱۳۵۵. ايشان در جائي ديگر نسبت به کتاب: «مقاله شخصي سياح» مي نويسند: «هدف سياحت سياح مقاله او بيش از سياح تاريخ جديد تقويت و تأييد کار پدرش و پيروان او بوده و به سيد باب و بابيان مانند عوامل مقدماتي پيش آهنگ و چاوش وصول مسافران بعدي مي نگرد». هنوز به کسب اين اطلاعات نايل نشده ام که آیا از آن دو روايت مفصل نسخه اي در عکا و حيفا پيش مهاجران بهائي فلسطين وجود دارد يا نه. همين قدر سکوت عبد البهاء در موقعي که ذکر خير ي پس از مرگ نبيل قانني در رساله تذکره الوفاء چاپ مي نمايد و خدمات مذهبي او را مي شمارد از اين عمل تصحيح و اصلاح او از تاريخ جديد ابدأ اشاره اي در ميان نمي آورد بلکه به یک اثر غير موجودي از او در مورد ديگري اشاره مي کند که با اين اثر تطبيق نمي کند».

مقايسه اي ميان مقاله سياح و هر دو روايت مختصر و متصل از تاريخ جديد اين نکته را تأييد مي کند که مقاله سياح بر اساس همين اصلاح تاريخ جديد تنظيم شده و در نقل مطالب مقياس مناسب و شايستگي با مصلحت منظوره به کار مي رود و نقل نامه ي بسيار قديم ميرزا حسينعلي بهاء به اعلي حضرت ناصر الدين شاه براي تأييد و حصول تغيير وضع کلي در روش بابيان بوده و نشان مي دهد که اينان غير از کساني هستند که در شکارگاه شميران بر سلطان حمله بردند و يا آنکه در آثار تحريري خود همواره بر او تاخته و از او با عبارت

بد و ناسزا یاد می کردند.» مقاله: «تاریخ قدیم و جدید»، قسمت دوم، سید محمد محیط طباطبائی، مجله «گوهر»، سال سوم، شماره ۶، شهریور ۱۳۵۴، ص ۴۲۶.

386

یوم الاثنین ۲۰ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۴۲ هجریه مطابق ۳ سپتمبر ۱۹۲۳ میلادی به مطبوعه السعاده به جوار محافظة مصر.»

جلد دوم: در ۳۴۷ صفحه، در ۱۳۴۲ ه. ق، با جواز رسمی چاپ از محفل روحانی بهائیان مصر منتشر گردید.

ولی بعدها، پس از مرگ عباس افندی، و روی کار آمدن شوقی افندی، میرزا عبد الحسین آواره، با تجارب و آگاهی هائی که در زمینه بهائیت به دست آورده بود، ترک بهائیت کرد، و به دین آباء و اجدادی خود (شیعه اثنی عشری) باز گشت.

پس از بازگشت آواره از بهائیت با نام میرزا عبد الحسین آیتی، کتابی تحت عنوان «کشف الحیل» به نگارش در آورد. که در آن حیل های بهائیت را مکشوف ساخت، و از

387

این رو کتاب: «کواکب الدریه» او، که یکی از مهمترین مراجع تاریخ وقایع باب و بهاء به شمار می رفت، از طرف شوقی و محافل ملی و محلی بهائیان ایران، بر خلاف تمام تصریحات و تأییدات عباس افندی در صحت کتاب مذکور، جمع آوری و رسماً از آن سلب اعتبار کردند.

مرحوم آیتی خود در کتاب «کشف الحیل» از کتاب «کواکب الدریه» و چگونگی تألیف آن اشاره های متعددی دارد که ذیلاً به ذکر یک نمونه از آن اکتفا می کنیم:

«با اینکه نگارنده در موقع تألیف و تصنیف کتاب کواکب الدریه فی مآثر البهائیه بقدری در بین اهل بهاء مشار بالینان و مورد اطمینان بودم که به قول یکی از آنها: «گرد چمدان آواره را برای تیرک می برند.» و بدیهی است در آن موقع اگر بی عقیده به بهائیت هم می شدم ممکن نمی شد که لکه های تاریخی برایشان در کتاب بگذارم، و اگر بگذارم ناچار آنها به شست و شوی آن مبادرت می کردند. چنان که کردند، یعنی هزاران قضیه مسلم تاریخی را که تردید نبود از تألیف من برمی داشتند، به عنوان اینکه صلاح امر نیست، و صدها دروغ به جایش می گذاشتند به عنوان اینکه حکمت اقتضاء دارد که اینها نوشته شود، معذک کله اینک با مراجعه نظر می بینیم باز حقایقی از قلم جاری شده. و در همان کتاب ثبت گشته و عباس افندی هم با همه زرنگی هایش و با اینکه چندین دفعه آن کتاب را خوانده و قلم اصلاح در آن نهاده باز برخورد نکرده (1)»...

مرحوم آیتی پس از بازگشت از بهائیت، و تألیف کتاب: «کشف الحیل» به مناسبت تقدیم کتاب مذکور به پیشگاه رضا شاه مورد لطف پادشاه وقت قرار گرفته، نظرگاه ایشان طی نامه ای چنین ابلاغ گردید:

به تاریخ ۱۳۰۴/۵/۱۸ نمره ۶۲۷۶

جناب آقای میرزا عبدالحسین خان آیتی

کتاب کشف الحیل تألیف جناب عالی به انضمام حکایات شمشیر که سروده طبع خودتان بود از شرف عرض پیشگاه مقدس بندگان عالی حضرت قدر قدرت قوی

شوکت شاهنشاهی ارواحنا فداه گذرانیده مورد توجه ذات مبارک شاهانه گردید برای تشویق و قدردانی از زحماتی که در این راه پیموده اید حسب الامر مراحم ملوکانه را نسبت به جناب عالی ابلاغ می کند.

رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی - درگاهی

### 5/2/پ: کتاب ظهور الحق

بازگشت آواره از آن دستگاه و تألیف کشف الحیل بالتبع سلب اعتبار از کتاب کواکب الدریه کرد و احتیاج به تدوین به چاپ اثری دیگر سازگار و وفادار، باقی ماند.

نمی دانم در جلد سوم «ظهور الحق» تألیف میرزا اسد الله مبلغ مازندرانی چه منقصتی یا اشکالی دیده شد که او را از تعقیب کار منصرف ساخت و در ترویج و توزیع و انتشار این کتاب چندان کوششی به کار نرفت (1) «!؟...» و او را مسموم کردند!

### 6/2/پ: کتاب «تاریخ نبیل زرندي»

ملا محمد درویش زرندي که تنها به شاعری شناخته شده، یکی از بابیان قدیم بوده که در دنباله حادثه سوء قصد به جان ناصر الدین شاه که منتهی به اعدام عده ای از بابیان و آزادی عده ای دیگر از زندان و الزام آنها به ترک ایران و اقامت بغداد شد، او هم در آن شهر به آنان پیوست. بعد از مدتی که ادامه توقف بغداد در میان ایشان تفرقه افکند و از آن جمله تنی چند خود را آئینه تجلی ظهورات معرفی کردند، ملا محمد زرندي هم ادعای ظهوری تازه کرد. بعد از آنکه سرنوشت برخی از این مدعیان به قتل و غوطه خوری در آب دجله منتهی گشت، او هم لازمه احتیاط را به جا آورد و از ادعای خود صرف نظر کرد تا از سرنوشت دیگران که به کشته شدن و یا غرق شدن در آب دجله پایان گرفته بود، در امان

1 مقاله: «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، نوشته سید محمد محیط طباطبائی، مندرج در مجله «گوهر»، شماره ۲، سال ۴، شماره مسلسل 38، اردیبهشت ماه ۱۳۵۵.

«ظهور الحق» طبق تصریح صفحه نخست جلد سوم، کتاب مذکور: ۹ بخش می باشد. ولی بهائیان به استثنای بخش سوم، ۸ بخش دیگر را مردود تلقی کرده اند!

بماند. و چهل سال بعد از آن در «خلیج عکا» درون آب دریا به همان سرنوشت مقدر دچار گردید!

ملا محمد زرندي در سال ۱۲۸۰ قمری که تبعیدی های بغداد بعد از قبول تابعیت دولت عثمانی بنا به درخواست مشیرالدوله سفیر - کبیر ایران در اسلامبول - از مجاورت حدود ایران و اسلامبول و ادرنه انتقال یافتند و به دنبال آن و در میان طرفداران میرزا یحیی ازل و میرزا حسینعلی بهاء رقابت و مخالفت، علنی شد، زرندي جانب برادر بزرگ را گرفت و موقع تفرقه آن جمع و اعزام دسته ای به قبرس و گروهی به فلسطین، او همراه برادر بزرگ به عکا رفت و از سال ۱۲۸۵ ق تا ۱۳۰۹ جزو خواص یاران میرزا حسینعلی و مداح او بود. چیزی که مایه شهرت و معروفیت زرندي شده و بدو مجال این را داده است که روزی پس از آنکه سال ها بر مرگش بگذرد نامش در پشت جلد یک کتاب تاریخ بابیه

به زبان انگلیسی نقش شود، همانا نظم رباعیاتی بوده است که در هر یک از آنها به یکی از حوادث تاریخ زندگی بهاء از ولادت تا مرگش با قید سال مربوط به واقعه، اشاره می‌کند، همان رباعی‌ها که مستر براون و قزوینی در مقدمه خود بر نقطه الکاف چاپ اوقاف گیب به یکی از آنها اشاره می‌کنند و آقای نعمت الله ذکاتی همه را در تذکره شعرای خویش

دنبال ترجمه احوال او می‌آورد. زرندي بعد از مردن مرادش در دنباله اختلافی که میان پسران و بستگان میرزا حسینعلی ظاهرأ بر سر میراث وی و باطناً در باب میراث ریاست فرقه پیدا شد و برخی از یارانش مانند زین‌المقربین، جانب میرزا عباس ملقب به غصن اعظم را گرفتند و میرزا آقا جان خادم الله در مقابل چوب طرفداری میرزا محمد علی غصن اکبر را از دست غصن اعظم (میرزا عباس) خورد، او در انتخاب یکی از دو طرف مردد ماند تا آنکه روزی در همان اوان جسد بی روح او را از دریا بیرون آوردند و باعث خفگی او در آن دریا معلوم نشد که نشد!

طرفداران غصن اکبر این پیش آمد را به سوء قصد مخالفان خود درباره او نسبت دادند، در صورتی که هواداران غصن اعظم این پیش آمد را نتیجه شدت جذب و اقدام شخص او به خود افکندن در دریا و خودکشی مربوط می‌دانستند و بدین ترتیب او از آنچه که در بغداد با تغییر عقیده از آن رهائی یافته بود پس از چهل سال در عکا به همان سرنوشته دچار گردید.

### نبیل یعنی چه؟

نبیل در زبان عربی به معنی بزرگوار و نجیب آمده ولی بابیان نظری به مفهوم لغوی آن نداشته اند. بلکه اینان هر فرد بابی را که اسم محمد داشت، نبیل می‌گفتند. این نامگذاری را از توافق عددی حروف کلمه نبیل با حروف اسم محمد به دست آورده بودند که نود و دو باشد. این شیوه تغییر اسامی از زمان حیات سید علی محمد باب آغاز شد که خود را علی قبل از نبیل، یعنی علی قبل از محمد می‌خواند. میان بابیان سلف دو تن محمد نام بودند که در نتیجه طول عمر و اشتغال به تبلیغ و ترویج و ستایش از سران این طایفه، به نبیل شهرت یافتند. یکی نبیل قاننی که شیخ محمد فاضل قاننی باشد و دیگری نبیل

زرندي که ملا محمد شاعر درویش زرندي بوده است. برای این که میان آن دو تن فرقی ملحوظ باشد، نبیل قاننی را که سواد ملائی داشت نبیل اکبر می‌خواندند. قضا را نام هر یک از این دو تن به اعتباری با موضوع تاریخ فرقه جدید ارتباطی یافته است نبیل قاننی در سال ۱۲۹۹ ق کتاب تاریخ جدید بابیه را که میرزا ابوالفضل گلپایگانی و «مانکجی‌ها ترایا» نماینده پارسیان هند در تهران به دستیار میرزا حسین همدانی یا تهرانی (منشی تجارتخانه مانکجی) از روی متن تاریخ قدیم بابیه برداشته و به صورتی تازه در آورده بودند با مختصری جرح و تعدیل و اضافه مواد تبلیغی به دست خط خود نوشته و آن را به نام نبیل مربوط ساخته بود. چنانکه احیاناً نسخه‌های دیگری از همان کتاب را، بدون آنکه شامل تصحیح و تنقیح نبیل قاننی باشد به خط تاریخ نبیل قاننی می‌خوانند.

نسخه‌ای که به دست خط قاننی تحریر یافته است اکنون در یکی از کتابخانه‌های معتبر تهران محفوظ و کلیشه‌ای از صفحه‌های آخر آن با برخی از حواشی صفحات که معرف خط او باشد، ملحق بدان مقاله انتشار یافت (۱).

اما نبیل زرندي شاعر با سرودن رباعی‌هایی که سنوات مربوط به تاریخ زندگانی میرزا حسینعلی را تعیین و تسجیل می‌کند وسیله ساده و مختصری برای حفظ ارقام سال‌های مربوط فراهم آورد که گاهی عین آنها مورد استشهاد تاریخ‌نویسان قرار می‌گیرد و از این راه نام نبیل زرندي را هم در ردیف مورخان تاریخ زندگانی بهاء وارد می‌کند.

عبدالبهاء در کتاب تذکره الوفا (۲) که هفتاد و اندی سال پیش از این در حیف انتشار

2. در تذکرة الوفا راجع به نبیل قائنی گفته شده که «رساله ای در اثبات امر تحریر نمود ولی در دست یاران نه، امیدم چنان است که آن رساله پیدا شود.» و این جمله معلوم می‌گردد که تحریر او از تاریخ جدید موقع مرگش در دست عبد البهاء نبوده و یا آنکه این تصحیح تاریخ جدید را کار تألیفی او به شمار نیاورده است. آری برترین و بهترین قرینه امکان تردید در انتساب «مطالع الانوار» به «نبیل زرندی» باید همین سکوت عبد البهاء را در تذکرة دانست چه به منوال او در خدمت پدر و انشاء قصیده و مربع و مخمس و مسدس اشاره می‌کند ولی از تحریر تقریرات پدرش یادی نمی‌کند. اما آن چند رباعی ماده تاریخ صورت رساله و منظومه و کتاب مستقلاً نداشته که عدم ذکر آنها مجوز سکوت بر تاریخ هفتصد صفحه ای باشد که از حیث حجم و مطلب، دو برابر تاریخ جدید و دو برابر و نیم تاریخ قدیم بابیه به حساب می‌آید.

یافت دو مقاله را به یاد خیر این دو نبیل اختصاص داده و از خدمات هر دو در راه تبلیغ و دعوت و سخن سرانی، تمجید می‌کند اما در آنجا، تألیف کتاب تاریخی را به هیچ کدام نسبت نداده است.

نبیل قائنی کتاب تاریخ جدید معهود را برداشته و در پاره ای از موارد جزئی تصرفاتی کرده و برخی مطالب تبلیغی را بر آن افزوده است. اما این تصرف تا آن درجه حائز اهمیت نبوده که کتاب را از صورت اصلی خود خارج کند و بدان جلوه اثری تازه بدهد. بلکه وضع آن از حیث صورت و معنی به شکلی است که در بادی امر کسی توجه به کمبود و افزود مطالب آن نمی‌کند و پس از تطبیق بسیار دقیق هر دو صورت چنین معلوم می‌گردد که متن جدید را از جنبه های دو جانبه قدیم بیرون آورده کاملاً یک جانبه کرده، اما از کلمات میرزا ملکم خان که مؤلفان بر تاریخ جدید افزوده بودند چیزی نکاسته است. این تصرف قائنی که بیشتر جنبه مربوط به منافع و مصالح میرزا حسینعلی را تأیید می‌کند بعد از سه سال (۱۳۳۱ ق) عبد البهاء را در عکا بر انگیزت تا تاریخ جدید را از کلیه جوانب ناسازگار با کار پدر به پیراید و بزداید و به صورت «مقاله سیاح» معهود در آورد به نحوی که با ماهیت تاریخ جدید از حیث اسلوب بیان مطلب و با سیاق تحریر رساله جلال الدوله و کمال الدوله اثر میرزا فتحعلی آخوندف دمساز باشد. بنابراین علم اشاره و سکوت عبد البهاء درباره انتساب تألیف کتاب تاریخی به یکی از این دو نبیل در

کتاب تذکرة الوفا امری معقول و قابل قبول بوده است چه تحریر نسخه مخصوصی از تاریخ جدید به دست قائنی، یا سرودن رباعیات ماده تاریخ به وسیله زرندی، از مقوله تدوین و تألیف کتاب تاریخ محسوب نمی‌شود و فی الواقع انتساب تاریخ جدید معهود احیاناً به نام نبیل قائنی کاری دور از حقیقت بوده است و ارزش این رباعی ها هم در تعیین سنوات مخصوصی، خیلی کمتر از آن بوده که در تذکرة الوفاء به حساب مورخی گوینده آنها نهاده شود.

حال بنگریم چگونه تاریخ نبیل زرندی سی سال بعد از وفات او به صورت متنی

### انگلیسی هویدا گردید؟

وقتی پروفیسور براون متن کامل تاریخ قدیم بابیه را به نام نقطه الکاف با مقدمه الحاقی مبسوطی انتشار داد و خوانندگان را در ضمن مطالعه توضیحات آن مقدمه به موقعیت خاص میرزا یحیی ازل در سنوات مقدم بر ۱۲۷۹ (که سال تألیف تاریخ قدیم بوده است) آشنا کرد و فهرست مانندی از موارد اختلاف میان میرزا یحیی و میرزا حسینعلی در فاصله خروج هر دو از ایران تا وصول به عکا و ماغوسه در آن مقدمه جاداد، در نتیجه ذهن پژوهندگان شرقی و خوانندگان غربی مقدمه را به واقعیت کشمکش میان دو برادر نوری روشن ساخت، از این بابت خاطر عبدالبهاء را سخت بیازرد، چنانکه فوراً دستور جمع آوری نسخه های موجود خطی کتاب را از اکناف ایران و ارسال به عکا برای مقابله با نسخه چاپی صادر کرد و به ایادی و احباب خود پیشنهاد عمل شامل و مشترکی را بر ضد کار مستر براون و مقدمه نقطه الکاف نمود که گوشه ای از این فعالیت را می‌توان در لوح میرزا حسین ادیب طالقانی و لوح میرزا نعیم سدهی از نظر پژوهش گذراند. سرانجام کار بدینجا رسید که میرزا ابوالفضل گلپایگانی مبلغ زبردست مقیم قاهره را مأمور کرد تا کتاب کشف الغطاء را بر رد مقدمه براون و قزوینی بنویسد و در عشق آباد روسیه به چاپ برساند.

مسلم است در آن روز که می خواستند به کتاب چاپ براون جوابی داده شود، اگر به چنین متن مفصل حاوی نکات منظور و مطلوب مانند تاریخ تازه چاپ فارسی منسوب به نبیل زرندي دسترسي داشتند، دیگر نیازی به تدوین کشف الغطاء یا استمداد از نعیم شاعر سده‌ی که برای نظم استدلالیه معروف شده در کار نبود. چه چاپ چنین اثری با آن همه کلیشه و تصویر یا بدون تصاویر ولی به ضمیمه عکس چند صفحه از نسخه اصلی دست خط نبیل زرندي که معروف آشنایش بوده، بهترین عملی بود که می توانست کار چاپ نقطه الکاف را از شدت تأثیری که در اندیشه خواننده بی طرف بخشیده بود فرود آورد.

توجه بدین نکته که ملامحمد زرندي خود یکی از قدامی گرویدگان به

سید باب بوده و در سال ۱۲۸۰ بیش از ده سال از همراهی او با دسته تبعیدی ها می گذشت و سابقه گرایش عقیده ای او بدین طرف در آن موقع به طور مسلم از سیزده سال کمتر نبوده است. بنابراین او یکی از شهود معاصر یا چسبیده به عصر بروز این حوادث محسوب می شد و هر چه در این باره می نوشت از اسناد دست اول و دسته متقدم به شمار می آمد. پس انتشار کتاب او پس از چاپ تاریخ قدیم، مدرک قدیمی را در برابر مدرک قدیمی دیگری قرار می داد و کتابش به اعتبار شهرت نام شاعر بر کتابی که نام مؤلف آن را بایستی با رمل و اصطراب پژوهش به دست آورد، مزیت و اعتبار بیشتری داشت.

پس انتشار چنین مأخذ قدیمی (که از پنجاه سال پیش ترجمه های انگلیسی و عربی و فارسی جدید به فواصل زمانی جای اصل مفروض یا معروض آن را گرفته است) بعد از سال ۱۹۱۰ م، به مراتب از تألیف و نشر کشف الغطاء (۱۹۱۷) و تدوین تاریخ آواره (۱۹۲۰) در تأمین غرض و هدف منظور که رد نقطه الکاف چایی باشد، سودمندتر و مؤثرتر اتفاق می افتاد.

گویا چنین مقدر شده باشد که این چشمه آب مطلوب را درون خزانه اندیشه خود نادیده یا از یادبرده بگیرند. و در تهران و نطنز و قاهره و عشق آباد و تفت برای فرونشاندن آتش عطش خویش آب بجویند.

از غرابت اتفاق آنکه پیش آمد جنگ جهانی اول و مرگ گلپایگانی، کار تألیف و نشر کشف الغطاء را به تعویق افکند تا آنکه در سال ۱۹۱۷ به اهتمام عبد البهاء و شرکت برخی از مؤلفان درجه دوم و سوم به پایان رسید و در دست تجلید و توزیع قرار گرفته بود (چنانچه به تفصیل بیان گردید) که ناگهان سپاهیان انگلیس فلسطین را تصرف کردند و لرد النبی جای جمال پاشا را در بیت المقدس گرفت. بنابراین انتشار چنین کتابی که هدف آن تعرض به مستر براون انگلیسی باشد با مصالح تازه بهائیان در فلسطین، مناسب به نظر نمی رسید، لذا چند هزار جلد کتاب تازه چاپ کشف الغطاء، به دستور حیفاء، در عشق آباد به آتش سوزانده شد تا انتشارش هموطنان پروفیسور براون را آزرده

خاطر نسازد.

سوزاندن این متن تاریخی نوپرداخته که برای تصحیح و نقد رد ملاحظات پروفیسور براون تدوین شده بود جا برای نشر اثر دیگری که از حیث حجم و وضع، کوچکتر از نقطه الکاف معهود نباشد، خالی گذارد.

عبد البهاء میرزا عبد الحسین آواره تفتی را که قلم تحریری سلیس و شاعرانه و طبع شعری متوسط داشت نامزد تألیف کتابی زیر نظر مستقیم خود کرد. چنانکه آواره (آیتی) بعد از بازگشت به میهن و روش پدران و قبول خدمت تدریس در مدارس دولتی، صریحاً می گفت که همه مطالب این کتاب از هر جا تهیه می شد، قبلاً از نظر ملاحظه و جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل و موافقت عبد البهاء می گذشت تا به چاپخانه فرستاده شود. نمونه های چاپی کتاب نیز از این نظارت و هدایت مستقیم او بی نصیب نمی ماند، تا کتابی چنانکه دلخواه و منظور صاحب کار باشد از چاپ در آمد و در برابر تاریخ قدیم بایبه چاپ ممتاز براون، تاریخ نوي پرمایه تر و درازتر و سطرتر به دست طالبان افتاد.

عجب است همان نحوستی که در موقع نشر کشف الغطاء گریبانگیر آن شد و کتاب را از میان برد، در این موقع هم به سبب دیگری و کیفیت دیگری، دامن تاریخ آواره را گرفت.

مرگ عبد البهاء و جانشینی شوقی افندی مقارن با انتشار قسمت دوم از کتاب آواره صورت گرفت و آواره که نه خواست به وصیت نامه تازه جانشین شوقی افندی و آثار مترتب بر آن تسلیم شود به ایران و خانه عقیده پدران برگشت و از بهائیکری تبری جست و نام خانوادگی آیتی را به جای آواره نهاد. آنگاه به تألیف کتاب کشف الحیل، اعتبار را از روی کتاب تاریخ باب و بهای خود برداشت.

تاریخ آواره گرچه به سرنوشت کشف الغطاء دچار شد ولی اعترافات آواره مطالب کتاب را از اعتبار تاریخی افکند و شوقی افندی هم پس از استقرار کار جانشینی نیای مادری، برای جبران این کسر تاریخی، در صدد برآمد بهائیان را در برابر ازلیان و خرده گیران از تدوین و تکوین امثال کشف الغطاء و آواره بی نیاز سازد، بلکه کتاب ظهور الحق میرزا اسد الله مبلغ مازندرانی را هم نادیده و ناقص گرفت و خواست مشکل را در

حوزه مطالعه و مذاکره خاورشناسان و پژوهندگان غربی به نحو دلخواه نیای خود حل کند و به نشر کتابی به زبان انگلیسی موسوم به تاریخ نبیل زرندي پرداخت که از حیث حجم مطالب به نحوه بیان مقصود و توجه به تأمین هدف های منظور و شکل مطبوع، کلان تر و مطمئن تر و جامع تر و زیباتر از تاریخ آواره باشد و مطالب آن را در قالبی تازه و لحنی غربی پسند ریخت. کلیشه ها و عکس ها و اوراقی که در این متن انگلیسی عرضه شد آن را خیلی جالب تر و از نقطه الکاف چاپی از کار در آورد. من این کتاب را چهل و اندی سال پیش، پیش شادروان صبحی مهندی دیدم که می گفت به کتابخانه مدرسه آمریکائی یا کلیسای انجیلی تهران تعلق دارد و دیگر ندیده ام.

بیست سال بعد ترجمه عربی آن را که بعداً از روی همان متن انگلیسی در قاهره مصر نقل و طبع شده بود، پیش شادروان مصور رحمانی عکاس مخصوص مجلس شورای ملی دیدم و چند سال بعد در قاهره مصر نسخه ای از آن را به یاری گلستانه، از ایرانیان مقیم مصر و عضو محلی سفارت کبری به دست آوردم و در دمشق از نظر مطالعه گذراندم.

چند سال بعد که ترجمه فارسی این کتاب از روی همان ترجمه عربی در تهران انتشار یافت به این اندیشه افتادم که باعث بر عدم انتشار اصل فارسی آن را از مطلعی جو یا شوم ولی هنوز جواب درستی در این زمینه از کسی شنیده ام. عبد الحمید اشراق خاوری مترجم فارسی در جواب سؤال من پیام فرستاده بود که سبب این امر را از حیف پرسیده ام ولی مرگ شوقی افندی و فوت اشراق خاوری مرا از درک جواب این پرسش لازم بی نصیب گذارد. (1).

1. اولی با وجود این به خواست خدا، چون مقصد ما کشف حقیقت بوده قضا را قلم دکتر داودی (مبلغ و از زعمای محفل بهائیان ایران در مقاله ای مصمم به نقد مقالات سید محمد محیط طباطبائی - مجله «معارف» نشریه بهائیان، شماره ۱۱) نیز همان نتیجه بحث ما را که کتاب «دون بریکرز» ترجمه تاریخ نبیل زرندي نیست تأیید کرده اند. و گفته اند: آنچه به فارسی در دست مردم دیده می شود ترجمه فارسی از روی ترجمه عربی «دون بریکرز» است نه تلخیص متن فارسی کتاب نبیل و در ضمن معارضه و مقابله، حقیقت بر قلم ایشان چنین جاری شده است:

«از جمله اموری که اراده (شوقی افندی) بدان تعلق جست نشر آثار اصلی امر در مغرب زمین بود... برای این منظور تاریخ نبیل زرندي را که نسخه وحیده آن در ارض اقدس بود... اختیار فرمود و بر اساس این متن تاریخی، کتاب «دون بریکرز» را که به معنی مطلع انوار است به زبان انگلیسی نگاشت... این کتاب مستطاب هر چند در نقل وقایع تاریخی به کتاب نبیل زرندي استناد می کند... هرگز ترجمه ی آن کتاب به معنی متداول کلمه به شمار نمی رود... بلکه اثر معتبری است که از کلک ولی امر جاری شده است. این کتاب را به همین سبب که قلم ولی امر زینت بخشیده و نظم بدیع و جلوه جمیل داده است، ابتدا به عربی و از آن پس به فارسی ترجمه کردند. این جمله گفته شد تا معلوم آید که اصل یادداشت های نبیل زرندي در محافظه اسناد قدیمی و

مخازن کتب خطی برای اجرای تحقیقات تاریخی (۴) ... محفوظ است و از عدم انتشار آن تعجب نباید کرد. ترجمه فارسی از عربی و ترجمه انگلیسی بدان سبب به عمل آمده است که شاهکاری است که به قلم ولی خدا رقم خورده است... جمعی که در مقام قیام قائمند درس شور و نشور از این کتاب مستطاب می گیرند و این است آنچه اکنون این جمع را به کار می آید. تتبع و تفحص و تجسس، دیگران را ارزانی باد.» (نقل از صفحه ۱۲، ۱۳ نشریه) تصور می کنم دکتر داودی از نظر وظیفه دانشگاهی که بر عهده گرفته اند باید به اصول فن بحث و مناظره واقف باشند و بدانند روح تحقیق «درباره تاریخ نو پدید نبیل زرندی» در قالب همین عباراتی نهفته است که در این مقاله بر قلم ایشان جاری شده است. آری ما هم با جناب ایشان در این نکته هم عقیده ایم که این کتاب «مطالع الانوار» ترجمه اثری از آثار قلم شوقی افندی است نه دیگری و اقبال اخیر افرادی همانند ایشان بدین کتاب برای انتساب آن به ملا محمد زرندی نبوده چه اگر به سخن آن غریب، اعتباری و اقبالی از قبل وجود داشت بایستی در موقع تألیف کشف الغطاء استفاده از محتویات نسخه وحیده محافظ و مخازن ارض اقدس را بر استمداد از منقولات میرزا نعیم سدهی و سمندر قزوینی و ادیب طالقانی و میرزا ابوالفضل گلپایگانی ترجیح داده باشند! و این همه مطالب دست چین شده را که چون شمشیر آخته ای می توانست ناگهان بر سر نقطه الکاف چاپ برآورد آید!، در صفحات کشف الغطاء چاپ روسیه می دیدیم! - تنها آواره در کواکب الدریه موقع نقل مکتوب قدوس به مهدی قلی میرزا در مورد محاصره قلعه روایت خاصی از آن مکتوب را آورده که اتفاقاً با هر دو روایت مختلف تاریخ قدیم و جدید، مطابق نیست و درباره ی آن نوشته است: «صورت این مکتوب را این بنده آورده در چند نسخه که از آن جمله نسخه ای است منسوب به نبیل بدین مضمون استخراج نمود. چون آن مکتوب در این تلخیص چاپ از تاریخ منسوب به نبیل دیده نمی شود، پس عرض آواره قطعاً آن نبیل دیگر بوده که روایت مکتوب در تحریر او از تاریخ جدید هم قضا را به صورت منقول آواره در کواکب الدریه موافق نیست!»

---

397

---

398

متن کامل شرح حال نبیل زرندی، مندرج در کتاب «تذکره الوفا...» عباس افندی است، که ملاحظه می فرمائید، اصلاً اشاره ای به تألیف از نبیل زرندی، آنهم تاریخ به آن مهمی در بابیه نشده است!

---

399

---

400

---

401

### فصل پنجم: الوهیت، من یظهره اللهی بهاء

دانستیم که حسینعلی میرزا، و مریدان بهائیش، نه تنها هیچ گونه دلیلی مبتنی بر شواهد و نصوص موثق، جهت اثبات دعوی من یظهره اللهی ارائه ندادند، بلکه با محو آثار و جعل مدارک، این عدم تجانس میان «بیان» و «بهاء» را دو چندان کردند. و بر اثر منازعه «من یظهره اللهی» «خدایع مستور کشف، و فجایع منفور هویدا گشت.

بر این اساس، و اگر چه با بسیاری از حقایق بهائیت، در اثر منازعه من یظهره اللهی! آشنا شدیم، ولی این آشکاری و آشنائی مبین تمامی حقایق بهائیت نبوده و نیست، بعدها هر قدر بهائیت از بیان و ازل، دورتر می شد، به همان نسبت نیاز بهائیان و مسؤلیت زعمای بهائی، به تحریف عقاید و تفسیر و تفصیل مطالب، بیشتر می گشت.

بدین لحاظ بنای نگارش کتب و تنظیم رسائل و صدور «الواح» «عیدیه ای گذارده شد که در شناخت بهائیت، به خوبی از عهده خدمتی والاتر از مشاجره و منازعه مدعیان من یظهره اللهی برآمد.



از جمله اهم مسائل، نیاز میرمی بود که بهائیان نسبت به «تعریف» مقام من یظهره الیهی و «شناخت» آثاری که بر چنین ظهوری مترتب است، از خود اظهار می داشتند.

در این خصوص پاسخ های متعدد، رسائل و مقالات کثیری نگارش و نشر گردید، که جز با تبحر در جمیع آنها، و دقت شامل و کامل بر تمامی سطور و جملات، علمی بر نیرنگ های بهائیان حاصل نمی گردد.

### الف: شناخت من یظهره الله یا دعوی خدائی میرزا!

در قسمت چهارم از فصل سوم، تحت عنوان: «مبشر من یظهره الیهی»، اجمالاً با شناختی که «بیان» از «من یظهره الله» ارائه داد، آشنا شدیم.

و دانستیم که در این شناخت، بیانات «صاحب بیان» در هاله ای از ابهام، و پوششی از ابهام قرار گرفته است، که به هر حال، در مجموع و با توجه به تبحر در آثار بعدی بابیان و بهائیان، و نحوه ارائه شواهد و ذکر دلائل، آنها، استشمام بوی «الوهیت» و «ربانیت» چنین مقامی، بر هر محقق و صاحب نظری محرز و مسلم می گردد!

اسناد و مدارکی، که استشمام چنین بویی را مسلم و محرز کرده است، ذیلاً به استحضار پژوهندگان می رسانیم:

#### 1/ الف: تصریحات حسینعلی میرزا

1- حسینعلی میرزا، در حالی که در زندان عکا، بسر می برد، چنین نگاشت:

«اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة و الابتلاء من سدرة القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید(1)».

(بشنو آنچه را که وحی می شود از مصدر بلا بر زمین غم و اندوه از سدره قضا بر ما به اینکه نیست خدائی جز من زندانی یکتا.)

ایضاً:

«کذلک امر ربک اذکان مسجوناً فی أهرب البلاد(2)».

(اینطور امر کرد پروردگارت، زمانی که بود زندانی در خراب ترین شهرها.)

ایضاً:

«ینادی المنادی بین الارض و السماء، السجن لله المقتر العزیز الفرید(3)».

(ندا می کند نداکننده بین زمین و آسمان، زندان از برای خدای توانای عزیز یکتاست.)

« . 1 مبین»، ص ۲۸۶

2 همان، ص ۳۴۲ .

ايضاً:

«قد افتخر هواء السجن بما سعد اليه نفس الله لو كنتم من العارفين(1)».

(به تحقيق افتخار كرد هوای زندان به سبب آنچه را كه بالا رفت بسوي آن هوا نفس خدا اگر باشيد شما از دانايان).

ايضاً:

«تفكر في الدنيا و شأن أهلها ان الذي خلق العالم لنفسه قد حبس في أهرب الديار بما اكتسبت أيدي الظالمين(2)».

(در خصوص دنيا و حالات مردم آن بينديش زيرا آنكه جهان را براي خود خلق كرد در خراب ترين مكانها به دست ستمكاران زنداني گشته است).

ايضاً:

«ان في استقرار جمال القدم علي العرش الاعظم في سجن عكا لآيات لأولي النّها(3)».

(استقرار جمال قدم (ميرزا حسين علي) بر عرش اعظم در زندان عكا براي صاحبان عقل و خرد نشانه است).

ايضاً:

«ان الذي خلق العالم لنفسه منعه أن ينظر إلي أحد من أحبائه(4)».

(آن كس كه جهان را براي خودش خلق كرد او را منع مي كنند كه حتي به يكي از دوستانش نظر افكند).

ايضاً:

(هنگامي كه كسي جهت ملاقات بهاء الله در زندان حضور پيدامي كرد بهاء به او مي گفت):

«قد تجلي الله من افق السجن عليك يا أيها المقبل إلي الله فائق الاصباح(5)».

---

1 . مبين، ص ۳۰۸ .

2 . همان، ص ۵۶ .

3 . همان، ص ۲۱۰ .

4 . همان، ص ۲۳۳ .

5 . همان، ص ۴۱۷ .

(خدا از گوشه زندان بر تو تجلی کرد. ای کسی که به خداوند شکافنده و آفریننده  
صبح، روی آوردی.)

ایضاً:

(پرسیدند از بهاء الله، شما که خود را خدا می دانید، چرا بعضی از مواقع،  
می گوئی ای خدا و در بعضی از نوشته هایت، از او استمداد می طلبی؟ بهاء الله  
جواب داد:)

«یدعو ظاهري باطني و باطني ظاهري لیست فی الملک سواي ولكن الناس فی غفلة مبين(1).»

(باطن من ظاهر من را می خواند و ظاهر من باطنم را، در جهان معبودی غیر از من نیست لیکن مردم در غفلت  
آشکارند.)

ایضاً:

«قل لا یري فی هیكلی إلا هیكل الله و لا فی جمالی الا جماله و لا فی کینونتی الا کینونتته و لا فی ذاتی الا ذاته و  
لا فی حرکتی الا حرکتته و لا فی سکوتی الا سکوته و لا فی قلمی الا قلمه العزیز المحمود(2).»

(بگویی در هیکل و جمال و کینونت و ذات و حرکت و سکون و قلم من دیده نمی شود مگر هیکل و جمال و  
کینونت و ذات و حرکت و سکون و قلم خداوند.)

ایضاً:

«ثم اخرجي یا حورية الفردوس من غرف الجنان و أخبري اهل الكیوان تالله قد ظهر محبوب العالمین و مقصود  
العارفین و معبود من فی السموات و الارضین و مسجود الاولین و الاخرین(3).»

(ای حوری بهشتی از غرفه های بهشت بیرون شو و به اهل عالم خبر ده که؛ قسم به خدا محبوب عالمین و  
مقصود عارفین و معبود اهل آسمانها و زمین و مسجود اولین و

1. مبین، ص ۴۰۵ .

2. همان، ص ۲۱ .

3. همان، ص ۴۸ .

آخرین ظاهر شد(1).

2- در لوح یوم تولد میرزا حسینعلی بهاء چنین آمده است:

«فياحبذا من فجر الذي فيه استوي جمال القدم علي عرش اسمه الاعظم العظيم و فيه ولد من لم يلد و لم  
يولد(2).»

(اي آفرين بر سپيده دمي که جمال قدیم که نام او اعظم عظیم است بر عرش مستقر شد و در آن سپیده دم زاده شد کسی که نمی زاید و زاییده نمی شود)

ایضاً در لوح مذکور:

«بأن هذه ليلة ولدت حقيقة الرحمن و فيها فصلت كل أمر ازلي(3).»

(در این شب حقیقت رحمان تولد یافت و در آن هر امر ازلی قطعی می شود)

### 3- و از جمله فرازهای ادعیه ی میرزا حسینعلی بهاء:

«و لو ادعوك باسمك الاول يخاطبني مظهر هذا الاسم (میرزا بهاء) و يقول: انت تذكره انه يرجع الي نفسي أن افتح بصرک لتراني اولاً قبل كل اول آخراً بعد كل آخر و ظاهراً فوق كل شيء(4).»

(و هرگاه که می خوانم تو را به اسم «الأول»، مظهر این اسم را خطاب می کند که آنچه تو ذکر آن می کنی برگشت آن به سویی من است. چشم خود را باز کن تا مرا مشاهده کنی که اول هستم پیش از هر اولی و آخر هستم بعد از هر آخری و ظاهر هستم فوق همه ی اشیاء).

ایضاً:

«وأخبرتهم بلسان مظهر نفسک و مطلع أحدیتک أنه ينطق في كل شيء بأنتي أنا الله لا اله إلا أنا ان يا خلقي آيائي فانظرون و جعلت هذه الكلمة ذكري بين عبادک و آية عزّي في مملکتک(5).»

---

1. مبین، ص ۴۸ .

2. مانده آسمانی، ج ۴، ص ۳۴۴، و «رساله ایام تسعه» ص ۵۰ .

3. همان ص ۵۵ .

4. «ادعیه حضرت محبوب» ص ۱۳ .

5. همان، ص ۲۵، از این کلام میرزا معلوم می شود که ذکر زبان ایشان همیشه جمله انا الله لا اله الا انا بوده است.

(و خبر داده بودی به زبان کسی که مظهر نفس و مطلع احدیت تو است اینکه اظهار خواهد کرد در مقابل همه اشیاء که من خداوندم و بجز من خدایی نیست. و ای مخلوق من به سویی من ناظر باشید، پس این جمله را ذکر من قرار دادی در میان بندگان خود و علامت عزت من شد در روی مملکت خودت.)

4- در الواحی که مربوط به مقدمات تبعید میرزا حسین از بغداد و خارج کردن او از خانه مسکونیش باشد نیز چنین می خوانیم:

«شهد طفلاً رضيعاً انقطع عن ثدي أمّه انه أخذ ذيل الله(1).»

(مشاهده کرد طفل شیرخواری را که از پستان مادر دست کشیده و دامن خدا (میرزا بهاء) را گرفت.)

ايضاً:

«فلما اراد الخروج عن الباب ذات الله العزيز الوهاب(2)».

(و چون خواست ذات پروردگار که عزیز و بخشاینده است از درب خانه بیرون رود.)

5- از جمله زیارت نامه هانی که میرزا بهاء، جهت بهائیان نوشته است:

«أشهد أنّ بجمالک ظهر المعبود و بوجهک لاح وجه المقصود و بحکمتک فصل بین الممكنات(3)».

(شهادت می دهم به اینکه چهره معبود باجمال تو ظاهر گردید و وجه مقصود به ظهور اسماء تو آشکارا شد و بواسطه کلمه تو در میان ممکنات تفصیل داده شد.)

(از این رو است که) میرزا بهاء، به مریدانش سفارش می دهد که بگویند:

---

« . 1 رساله ایام تسعه»، ص ۵۰

. 2 همان، ص ۳۰۸

« . 3 مجموعه مبارکه».

---

407

---

«اللهم إني أسئلك بشعراتك التي يتحرك علي صفحات الوجه(1)».

(خدایا تو را به موهائی که در صورتت می جنبد سوگند می دهم.)

6- میرزا حسین از زبان علی محمد شیرازی، و در وصف مقام خدائی خود! عباراتی را نقل می کند:

«و بشنویذ قول نقطه اولی را در کره اخری از لسان ابداع ابهی و از ضجیح و ناله و حنین آن حضرت شرم نمائید»...

«و هذه صورة ما نزل من جبروت الله العلي العظيم بسم الله الاقدس العلي الاعلي هذا كتاب نقطة الاولي الي الذينهم آمنوا بالله الواحد الفرد العزيز العليم و فيه يخاطب الذينهم توقفوا في هذا الامر من ملأ البيانين(2)».

... این آیاتی است از قول سید باب که جناب بهاء ساخته است) این خطاب هشت صفحه می باشد) و سید در این کلمات اهل بیان را مخاطب قرار داده و آنان را نسبت به ایمان به بهاء تحریص کرده و مقام ایشان را معرفی می کند.

همچنین می گوید:

«فو عمري لو ذكرت ذكر الربوبية ما اردت الأربوبية علي كل الاشياء و ان جري من قلبي ذكر الالوهية ما كان مقصودي الا اله العالمين و ان جري من ذكر المقصود فهو كان مقصودي و كذلك في المحبوب انه قد كان محبوبي و محبوب العارفين و ان ذكرت ذكر السجود ما اردت الا السجود لوجهه المتعالي العزيز المنيع و ان اتيت نفساً ما كان مقصود قلبي الاثناء نفسه و ان أمرت الناس بعمل ما أردت الا العمل في رضائه في يوم ظهوره(3)».

---

« [ادعیه حضرت محبوب]، ص ۱۲۳، با توجه به بیان «فیضی» در کتاب: «بهاء الله»، صفحه ۲۴۰، مبنی بر «افشان بودن گیسوان و محاسن میرزا حسینعلی»، توجیه و پاسخ سید مهدی گلپایگانی مبلغ بهائی، هم دوره عباس افندی مندرج در کتاب: «مصابیح هدایت» جلد سوم، صفحه ۲۶ - ۲۷ را به یاد می آوریم: «آخوندها اعتراض می کنند درباره اللهم انی استلک بشعراتک...، سید مهدی می گوید: خدایی که دست دارد و چشم دارد، مگر نباید «مو» داشته باشد و شما می دانید اگر خدا با داشتن سایر اعضاء سرش بی مو باشد البته کچل خواهد بود و ما بهائیان به خدای کچل اعتقاد نداریم؟!...»

« . 2 بدیع»، ص ۳۵۲

. 3 همان، ص ۳۵۴

---

408

(قسم به جان خودم که در هر جایی که کلمه ربوبیت را به زبان آوردم مقصودم ربوبیت جناب بهاء است بر جمیع اشیاء و اگر کلمه الوهیت از قلم من جاری شد منظور من به همان ایشان بوده است که الله جهانیان است و اگر کلمه محبوب و یا مقصودی ذکر کردم جناب بهاء مقصود و محبوب من است و هم محبوب عارفین است و اگر موضوع سجود به میان آمد قصد نکردم مگر اینکه در مقابل وجه متعالی و عزیز و منبع او سجده بشود و اگر کسی را توصیف و ثناء بنمایم مقصودم ثناء و مدح او بوده است و اگر کسی را به عملی دعوت کردم اراده نکردم مگر اینکه آن عمل به رضای او انجام بگیرد.)

ایضاً: «که از نفس ظهور (میرزا بهاء) محتجب نمائی چه که مقصود بالذات او بوده و خواهد بود، او است آیه ی «لیس کمثله شیء»، و اوست آیه «لم یلد و لم یولد» بل مظاهر لم یلد و لم یولد خلق عنده ان انتم توقنون، از این جهت است که نقطه مشیت اولیه روح ماسواه فداء در مقام ذکر حروفات و مرایا و نور و امثالها من اعلی مراتب الاسماء و الصفات الی ان ینتهی الی ادنی رتبة الاشیاء می فرمایند: اینها از خود تحقیقی نداشته چون به شمس حقیقی مقابل شده اند اشراق تجلیات لانهایه بر آنها شده در این مقام دیده نمی شود در آن مظاهر الا الله(1)»

ایضاً:

«انه یقول (خود بهاء) حینئذ اننی انا الله لا اله الا انا كما قال النقطة (سید باب) من قبل و بعینه یقول من یأئینی من بعد(2)»

ایضاً: بهاء زبان به ثنای سید گشوده و می گوید: در این مقام از جبروت ابهی این کلمات:

«ابدع اصلا فی المناجات مع الله العلی الاعلی نازل علیک یا بهاء الله محبوب البهاء... و انهم یا الهی نبذوا احکامک عن ورائهم و نسوا ما نصحتهم به فی الواحک و بکت بیکائی عیون الذین کرمتهم من بریتک و اصطفیتهم من بین خلقک و جعلتهم مهابط و حیک و

---

. 1 بدیع، ص ۳۴۱

. 2 همان، ص ۱۵۴

---

409

مخازن علمک و مظاهر أمرک و مطالع قدرتک و مکان الهامک یا من بیدک جبروت الایات و کل ذلک ورد علی بعد الذی دعوتهم الی شطر مواهبک و الطافک و عرفتهم مناهج أمرک و رضائک و أمرتهم بالخضوع لذلک باب رحمانیتک و الورود علی فناء عزک و فردانیتک فوضت امری الیک و توکلت علیک و انت حسبی و معینی و ناصری و بک اکتفت عن الخلائق اجمعین و الحمدلک اذ انک انت معبودی و معبود من فی العالمین - ای کاش مهلت می دادند که جمال رب العالمین به ثناء الله ذکره مشغول شود(1)».

ایضاً: میرزا در مقابل معترض ازلی در کتاب مذکور می گوید: از این کلمه معلوم می شود که شما رب اعلی را نمی دانید و یا تقیه نموده اید مثل مرشدین شما که در بعضی مواضع انکار می نمایند (صبح ازل) و به اطراف پشته پشته کتب مجعوله در اثبات حقیقت خود می فرستند.

«و کل من فی السموات و الارض جمعاً بدانید بانا کنا موقناً معترفاً مدعناً بأعلی الصوت بانه هو رب الاعلی و سدرة المنتهی و شجرة القصوی و ملکوت العلی و جبروت العما و لاهوت البقا و روح البها و سر الاعظم و کلمة الاتم و مظهر القدم و هیکل الاکرم و رمز المنمنم و رب الامم و البحر الملتطم و کلمة العلیا و ذروة الاولی و صحیفة المکنون و کتاب المخزون جمال الاحدیة و مظهر الهویة و مطلع الصمدیة لولاه ما ظهر الوجود و ما عرف المقصود و ما برز جمال المعبود.»

7- میرزا حسینعلی بهاء، مدعی است که او همان خدائی است که تورات آن را یهوه، انجیل به عنوان «روح حق» و قرآن به «نبأ عظیم» از آن یاد کرده است:

«تالله قد ظهر ما هو المسطور فی کتب الله رب العالمین انه لهو الذی سمي فی التورات بیهوه و فی الانجیل بروح الحق و فی الفرقان بالنباء العظیم(2)».

(بگو قسم به خدا که ظاهر شد آنچه در کتاب های آسمانی مسطور است و او همان شخصی است که در تورات به نام یهوه و در انجیل به عنوان روح حق و در قرآن به اسم نبأ عظیم نامیده شده است.)

---

. 1 بدیع، ص ۲۳۲

« . 2 الالواح بعد اقدس»، ضمیمه کتاب: «اقدس»، ص ۷۶

---

410

و در کتاب «اشراقات» گوید:

«قد خلقتهم لذكر هذا النبأ الاعظم و هذا الصراط الاقوم الذی کان مکنونا فی افئدة الانبیاء و مخزوناً فی صدور الاصفیاء(1)».

(آفریده شده اید برای توجه به نبأ عظیم و صراط اقوم که در قلوب انبیاء منظور گشته و در سینه اصفیاء محفوظ بوده است.)

در این دو مورد هم یک مرتبه خود را مصداق همه ی عناوین و مواعید انبیا (یهوه، روح الحق، نبأ العظیم، صراط اقوم، مکنون در قلوب انبیاء) شمرده، و ادعا کرده است که آنچه انبیاء و کتب آسمانی خبر داده اند مصداق همه آنها من هستم.

از این رو است که می نویسد:

«اذکر ما أنزله الرحمن فی الفرقان یوم یقوم الناس لرب العالمین هذا یوم فیہ انی ربک و احاطت الایات مظاهر الاسماء و الصفات طوبی لمن فاز و ویل للمعرضین(2)».

(متذکر باش آنچه را که خداوند در قرآن نازل فرموده است بوم يقول الناس لرب العالمين) روزي خواهد آمد که مردم قيام کنند براي رب العالمين، و اين روزي است که پروردگار آمده و آيات او احاطه کرده است بر مظاهر اسماء و صفات و خوشا به حال کسی که به فوز هدايت برسد، و اي باد بر اعراض کنندگان.)

#### در نتیجه:

«يا ملأ الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه يناديكم من شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا انا المقنن المتكبر المتبحر المتعالي العليم الحكيم(3)».

(اي گروه انشاء، بشنويد نداي صاحب اسماء را که ندا مي کند، از مصدر زندان بزرگ خویش، اينکه نيست خدائي جز من تواناي کبريا، متعالي، داناي حکيم.)

1. ص ۵۲

« 2. الالواح بعد اقدس» ص ۹۹

« 3. اقدس» ص ۳۸

411

#### 8- ميرزا حسينعلي در قصيده «ورقانيه» چنين مي سرايد:

من ذرتي شمس المحيط تكوّرت \*\*\* و عن فطرتي بحر الوجود تسبّحت

كلّ الغنمان اهل الوري ظهر \*\*\* عندي كغنة نمل او كرنة نخلة

كلّ العقول من جذب سري تولهت \*\*\* كلّ النفوس عن فنّ روعي تحيت

كلّ الألوه من رشح أمري تألهت \*\*\* و كل الريبوب عن طفح حكمي تربت(1)

بر اين اساس، و با توجه به اشاره هائي بس مجمل از مدارك دعوي خدائي ميرزا حسينعلي، زعماي بهائيت بهائيان را مكلف ساختند، تا در تأييد و تأكيد و ترويج خدائي ميرزا حسينعلي، از هيچ گونه تقيه اي، تأويلي بيروي نكرده، و در سرلوحه شرح عقايد بهائيت مورد تعليم و تقرير قرار گرفته شود.

بدين لحاظ به بررسي آثار عباس افندي فرزند و جانشين حسينعلي ميرزا، و ديگر رؤسا و مبلغان بهائيت مي پردازيم تا با دعوي خدائي آقا ميرزا! آشنا تر شويم!

#### 2/ الف: تصريحات عباس افندي

#### 1- عباس افندي ضمن رساله هائي مندرج در كتاب: «مكاتيب» اعتراف مي کند:

«مأیوس نگردید، نومید نشوید، روز امید است، و فرق خداوند مجید، نشأه اولي است و قرن جمال الهي... صيت بزرگواريش شرق و غرب گرفته و آوازه خداوندش جنوب و شمال احاطه نموده، و لوله در ارکان عالم انداخته و زلزله در اعضاي آدم افکنده(2)»...»



«چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدوس رُوحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش انی انا الله و جناب طاهره انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان بأعلی النده بلند نموده و همچنین بعضی احباء در بدشت و جمال مبارک در قصیده ی ورفائیه می فرماید:

---

« . 1 مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۴

. 2 ج ۱، ص ۲۲۵

---

412

کل الالوه من رشح امری تألهت \*\*\* و کل الربوب من طفح حکمی تربت (1)

همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از حکم من پروردگار گشتند».

«در مسئله تحیت - این چهار تحیت، از حضرت اعلی رُوحی له الفداء است و مقصد از هر چهار، جمال قدم (میرزا حسینعلی) رُوحی لاحبائه الفداست. نه دون حضرتش، و اجرای هر چهار جائز و نص مانع از تلفظ یکی از اینها موجودند. پس اگر نفسی هر یک را تلفظ نماید از دین الله خارج نگردد و مورد لوم و طعن و ذم و قذح نشود و تعرض و تحقیر جائز نه و اعتراض نباید نمود، چه که هر چهار تحیت در کتاب الهی وارد. ولی الیوم بآنک ملاً اعلی (الله ابهی است) و روح این عبد از اینجا نداء مهترز - هر چند مقصود از «الله اعظم» نیز «جمال قدم» (میرزا حسینعلی) رُوحی لاحبائه الفداست. چه که او است اسم اعظم و نیر اعظم و ظهور اعظم. اما این تحیت (الله ابهی) کوس ربوبیت جمال غیب احدیت است که در قلب امکان تأثیر می نماید(2)».

«نورانیت سراج و لطافت زجاج دست به هم داده نور علی نور گشته. این است که می فرماید (ایاکم ان تذکروا فی آیتین) ای آیه اللاهوت و آیه الناسوت. مادون این دو شمس حقیقت کل عبادله و کل بامره بعملون. حضرت قدوس رُوحی له الفداء هر چند کینونتی بودند که بتمامه از آن شمس حقیقت حکایت فرمودند. نور بازغ بودند و کوکب شارق. جوهر تقدیس بودند و سازج تنزیه. و البته صد هزار انی انا الله از فم مطهرش صادر. با وجود این کینونه لاتحکی الاعن الله ربها و کان مظهرأ بدیعاً و عیداً و فیاً، و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقی ثابته راسخه و اضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح، یعنی غلام حلقه به گوش و بنده غاشیه بردوش تراب آستانم و پاسبان

و دربان و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح وزیر الهی در حق این عبد موجود معنی کل این کلمه است (عبد البهاء) و هر تأویل و تفسیر که حرفی زاید از این کلمه است انی بریء منه و اشهد الله و أنبیائه و رسله و أمنائه و أولیائه و أصفیائه و

---

. 1 مکاتیب، ج ۱، ص ۲۵۴

. 2 ج ۲، ص ۲۴۵، عباس افندی این مسئله را در پاسخ سؤال بهائیان از انتخاب کلمه ای بجای «سلام علیکم» نوشته است!

---

413

احبائه علی ذلک. من مبین آیاتم. این است بیان من «و ما بعد الحق الا الوهم المبین(1)».

«اي خليل» مکتوب آن جناب واصل و از نجات رياض معانیش چنان مفهوم شد که بعضي مستفسرند که این عبد چه مقامي را طالب و مدعي. قسم به جمال قدم که این عبد از رايحه اي که بوي ادعا نماید متنفر. و در جميع مراتب ذره اي از عبوديت را به محور الوهيت و ربوبيت تبديل ننمايم چه که اظهار الوهيت و ربوبيت بسياري نموده حضرت قدوس روي له الفداء یک کتاب در تفسير صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهايتش اني انا الله است. و جناب طاهره اني انا الله را در بدشت تا عنان آسمان بأعلي النداه بلند نمود. و همچنين بعضي احياء در بدشت و جمال مبارک در قصيده ي و رقائيه مي فرمايد:

كلّ الألوه من رشح أمري تألّيت \*\*\* و كلّ الربوب من طفح حکمي تربت

ولي یک نفسي را نفرمودند که به عبوديت کماهي حقها قيام نمود و اگر چنانچه مقامي را بخواهم خدا نکرده از براي خویش چه مقامي اعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است تا الله الحق ذل رقاب کل مقام و خضع اعناق کل مقام و رتبه لهذا المقام العظيم(2).

1. ج 2، ص 201

2. همان، ص 204 - اینک عبد البهاء، خود را در مقام عبوديت ميرزا حسينعلي معرفي کرده است، قابل تأمل است، آثار و مدارکي در دسترس مي باشد که عباس افندي نیز، داعيه خدائي را در سر داشته، و آن را به بهائيان نزديک خود اظهار داشته بود. نعيم محمد، شاعرسدهي بهائيان، و مبلغ مشهور دوره عباس افندي، متوفي 1334 هـ. ق، تحت تأثير اظهارات مذکور بوده است، که در قصيده «صيفيه» عباس افندي را توصيفي کرده است که بعدها مورد تشويق و تأييد بهائيان نیز قرار گرفت: ميرزا نعيم خطاب به عباس افندي:

توئي تو فرع قويم توئي تو اصل قدیم \*\*\* توئي تو رب كريم توئي تو خلق علم

توئي توحی قدیم توئي تو عرش عظیم \*\*\* مهر تو خلد نعيم قهر تو نار جحیم

حب تو نعم القرين بغض تو بئس القرار

طلعت شمس الشمس طلعت عبد البهاء است \*\*\* قدرت رب النفوس قدرت عبد البهاء است

رحمت رب الربوب رحمت عبد البهاء است \*\*\* حضرت غيب الغيوب حضرت عبد البهاء است

ذات الهه الاله ذات همين شهریار

اگر نماز آوریم توئي تو مسجود ما \*\*\* اگر نیاز آوریم توئي تو معبود ما

به حق چو راز آوریم توئي تو مقصود ما \*\*\* روبه که باز آوریم توئي تو معهود ما

شهود ما را بس است به غيب دیگر چه کار

«اول فریضه اصحاب شور» خلوص نیت و نورانیت حقیقت و انقطاع از ما سوي الله و انجذاب به نجات الله و خضوع و خشوع بین احبا و صبر و تحمل بر بلاء و بندگی عتبه ي سامیه ابهي است و چون به این صفات موفق و مؤید گردند نصرت ملکوت غیب الهی احاطه نماید «ثانی فریضه» اثبات وحدانیت جمال غیب الهی و مظهریت کامله ربانیه حضرت نقطه اولی و عبودیت محضه صرفه ذاتیه کینونیه باطنه حقیقی صریحه عبدالبهاء بدون شائبه ذکر ي دون آن.

«و هذه غايته القصوي و منتهي معارجي العليا و جنتي المأوي و هي نور وجهي و منية قلبي و شفاء صدري و قرة عيني و رواء غلتي و برد لوعتي و براء علتي و من اعتقد بغير هذا فقد خالف عبد البهاء (ثالث فریضة) ترویج احكام الهیه در این احبا از صلاة و صیام و حج و حقوق و سایر احكام الهیه بالتمام(1)».

«و سؤال از آیه (۳۰ - در فصل ۱۴ از کتاب یوحنا) نموده بودید که حضرت مسیح فرموده (دیگر با شما بسیار صحبت نخواهم نمود چه که مالک این دنیا می آید. و هیچ چیز در من نیست). مالک دنیا جمال مبارک است(2)».

2- در کتاب: «تاریخ صدر الصدور» از عباس افندی به خدائی میرزا حسینعلی، چنین اذعان و اعتراف شده است:

«ای مقبل الی الله و منقطع الی الله مقام مظاهر قبل نبوت کبری بود و مقام حضرت اعلی الوهیت شهودی و مقام جمال اقدس احدیت ذات هویت وجودی و مقام این عبد عبودیت محضه صرفه بحتّه و هیچ تأویل و تفسیری ندارد(3)».

...چه که این ظهور اعظم نفس ظهور الله است نه به عنوان تجلی و مجلی و نور این نیز قدم را اشرافی و غروبی نیست(4)».

3- عباس افندی، در خصوص اذعان به خدائی میرزا حسینعلی به نقل از کتاب:

---

1. ج ۱، ص ۵۰۴.

2. همان، ج ۳، ص ۴۰۴.

3. ص ۲۰۷.

4. همان، ص ۲۶.

---

415

---

«دروس اخلاق» می نویسد:

«نام عبد البهاء است، صفت من عبد البهاء است، نعت من عبد البهاء است. عبد البهاء کوس عبودیت آستان جمال ابهی را بر ملا کوبیده اند(1)».

4- ایضاً: عباس افندی، ضمن شرح حال مشکین قلم، از بهائیان متقدم در کتاب: «نورین نیرین» می نویسد:

«وی مدتی در عراق بود... و در معیت حضرت احدیت (میرزا حسینعلی) در کشتی به نهایت روح و ریحان گذراند(2)».

5- عباس افندی، به میرزا حسین نامی اطلاع می دهد: «ما که داعیه نداریم، ما که دعوی نبوت و رسالت و امامت نکرده ایم. چه سؤالی چه جوابی، من بنده ای از بندگان جمال قدم مبارکم، و در راه محبت در بین بشر خدمت می کنم. آقای میرزا حسن اگر سؤالی دارند علما، فقها، عرفا، حکما در عالم بسیارند. مسائل غامضه و مطالب معضله حل می کنند. ما که دعوی علم و دانش نکرده ایم با ما چه کار دارد(3)».

6- از عباس افندی راجع به آیه ای از باب دوم پولس مسیحی سؤال کردند: (در ذکر مرد شیر که بر هیکل خدا می نشیند).

عباس افندي پاسخ داد:

«مقصود از مرد شریر میرزا یحیی ازل برادر میرزا حسینعلی است(4)».

### 3/الف: تصریحات مبلغان بهائی که مورد تصویب بهائیت است

1- «فرد بهائی، اجرای احکام منزله را وسیله ای برای جلب رضای او و تنها به خاطر دوستی جمال او (میرزا حسینعلی) و نه به طمع بهشت و ترس از جهنم اجراء می کند(5)».

2- میرزا حیدر علی اصفهانی می نویسد: «فانی (میرزا حیدر علی) و این نفوس

---

1 ص ۳۰، ش ۸ .

2 ص ۶۲ .

« 3 خاطرات ۹ ساله»، ص ۱۰۷ .

« 4 مائده آسمانی»، ج ۳، ص ۶ .

5. مجله: «اخبار امری»، نشریه محفل ملی بهائیان ایران، سال ۱۳۴۹، ش ۱۴، ص ۴۰۶ .

(بهائیان) موقنیم که حضرت بهاء الله آسمانی است که از آفاقی شمس انبیا و مرسلین اشراق نموده، مرسل و منزل کتب و رب الارباب (1) و سلطان مبدأ و مآب است و به قدر یک صندوق نوشتجات و صحف و الواح و آیات از حضرت احدیثش موجود و منتشر است و جمیع را کتب آسمانی و صحف ربانی و تورات صمدانی و انجیل رحمانی و قرآن یزدانی و بیان جلیل و اجب الاتباع می دانیم و در همه بیانات مبارکش صریح است که آیاتش تأویل و باطن ندارد. و ظاهرش مقصود و مأمور(2)».

### 3- نیل زرندي، در وصف میرزا حسینعلی گفته است:

در اول غریبال ز سال فرقان \*\*\* دوم سحر محرم اندر تهران

از غیب قدم به ملک امکان بگذشت \*\*\* شاهي که بود خالق من في الامکان(3)

خلق گویند خدایی و من اندر غضب آیم \*\*\* پرده برداشته میسند به خود ننگ خدایی!

«و روزی که این قصیده را در مجمع عام به حضور مبارک خواند چقدرها مورد تحسین و تمجید گردید(4)».

4- بنابراین شواهد و نصوص مسلم موجود، در آثار معروف و اساسی بهائیان است که بزرگان بهائیت پیرامون «نماز» و «قبله» بهائیان چنین عقیده بهائیت را خاطر نشان و بهائیان را به رعایت آن مکلف می کنند:

«قبله ما اهل بهاء، روضه ی مبارکه ی (قبر میرزا حسینعلی) در مدینه ی «عکا» که در

1. عبد الحمید اشراق خاوری در کتاب «قاموس ایقان»، ج ۴، ص ۴۴، کلمه رب الارباب را چنین تعریف می کند «پروردگار پروردگاران = جهان و آفریدگار.»

« 2. بهجة الصدور»، ص ۳۳۹

« 3. گنجینه حدود و احکام»، ص ۴۰۲، «بهاء الله»، ص ۱۰ و «تذکره شعراي بهائي»، ج ۳، «مقدمه نقطه الکاف»

« 4. تنبيه النائمین»، ص ۷۳

وقت نماز خواندن باید رو به روضه ی مبارکه بایستیم و قلباً متوجه به جمال قدم جلّ جلاله و ملکوت ابھی باشیم. و این است آن مقام مقدری که در کتاب اقدس نازل شده... در وقت تلاوت آیات و خواندن مناجات روبه قبله عکا بودن واجب نیست. بهر طرف روی ما باشد جایز است. «أَيَّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» «ولکن چنانچه ذکر شد در قلب باید توجه به جمال قدم و اسم اعظم داشته باشیم؛ زیرا مناجات و راز و نیاز ما با اوست و شنونده ای جز او نیست و اجابت کننده ای غیر او نه(1)»

شوقی افندی در نامه ی مورخ ۳۱ ژانویه ی سنه ی ۱۹۴۹ نوشته است:

«نماز روزانه را هر کسی باید منفرداً تلاوت کند...»

اگر در حین نماز خود را محتاج می بینید که کسی را پیش چشم خود مجسم کنید حضرت عبد البهاء را در نظر آورید. زیرا بواسطه ی حضرت عبد البهاء می توان با جمال مبارک (میرزا حسینعلی) راز و نیاز کرد(2)»

### ب: ختم رسل

اگر چه حسینعلی میرزا، خود را «من یظهره الله»، موعود بیان می داند، و با توجه به مدارک متعدد، من یظهره اللهی بهاء الوهیت و ربوبیت و دعوی پروردگاری است! از این رو دیگر روا نیست که با تحریف آیات و روایات اسلام و یا طرح مباحث و مجادلات فراوان، زعمای بهائیت، سعی در اثبات مقام پیغمبری حسینعلی میرزا، و رد و توجیه

« 1. [دروس الدیانه»، درس ۱۹، منظور از اسم اعظم، طبق تصریح قاننی در کتاب مذکور، صفحه ۷ «میرزا حسینعلی بهاء» است.

2. مجله: «اخبار امری»، نشریه محفل ملی بهائیان ایران، شماره ۶، مهر ماه سال ۱۳۲۸. فاضل مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار» تصریح می کند که «روضه مبارکه»، قبر بهاء الله است (ج ۴، ص ۴۸)، در کتاب: «گنجینه حدود و احکام»، در ص ۱۹ خصوص قبله بهائیان از قول حسینعلی نوشته شده است: «اذا اردتم الصلوة ولوا وجوهکم شطری الاقدس»

بایست توجه داشت که طبق بیان مازندرانی در کتاب: «اسرار الآثار» ج ۴، ص ۱۹۸ شطر اقدس، شهر عکا است.

ایضاً: در خصوص قبله بهائیان، هیکل میرزا حسینعلی است، «کواکب الدریه»، ج ۳، ص ۱۳۵، «مرآة الحقیقه»، ص ۲۹۲.

## «خاتمیت» رسول اسلام کنند!

از نظر مؤلف طرح چنین مباحثی، به هیچ وجه اصولی نبوده، و اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا هم نمی باشد. از این جهت، و بی آنکه اشارتی به اصول عقاید اسلامی داشته باشیم، مسئله خاتمیت و رسالت را از دیدگاه و زعم بهائیت مورد بررسی قرار می دهیم. تا بر پژوهندگان این کتاب، رابطه دعوی «من یظهره للهی» با «خاتمیت» یا عدم خاتمیت «رسالت» رسول اسلام، مشهود و آشکار شود؛ زیرا مطالعه پیرامون چنین مباحثی در آثار بهائیت، این نتیجه مسلم را مبین است که بهائیان در حالی که نتوانسته اند، دعوی من یظهره للهی میرزا حسینعلی را بر اساس آثار مبشر چنین ظهوری اثبات کنند، دست زدن به مدارک اسلامی، عملی ناصواب خواهد بود. و دور از شأن والای اسلام.

گفتیم و مدعی شدیم که طرح چنین مباحثی به هیچ وجه اصولی نبوده، و اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا نمی باشد.

اساس مسئله نیز در اثبات همین ادعاست. ولی از آنجائی که تعلیم و تربیت بهائیان با طرح مسائل به صورت اصولی، چندان سازگاری ندارد، مجبورم به اثبات این ادعا به پردازم که به کدامین سند موثق: «اساساً منطبق با تصریحات حسینعلی میرزا نمی باشد»؟:

### 1- میرزا حسینعلی می نویسد:

«كما انتم تقرؤون في الكتاب بان الله لما ختم النبوة بحبيبه بشر العباد بلقائه و كان ذلك حتم محتوم(1)».

(همانطور که شما در قرآن می خوانید خدای بزرگ آنگاه که نبوت را به حبیبش پایان بخشید بندگان را به لقاء خود بشارت داد و این امری حتمی است.)

### 2- ایضاً میرزا حسینعلی بهاء نوشته است:

«الصلوة والسلام علي سيد العالم و مربي الامم الذي به انتهت الرسالة و النبوة و علي آله و اصحابه دائماً أبداً سرمداً(2)».

(سلام و درود بر آقای اهل عالم و پرورش دهنده امت ها، کسی که به او نبوت و

« . 1 مائده آسمانی»، ج ۴، ص ۲۶۰

« . 2 اشراقات»، ص ۲۹۳

رسالت پایان یافته و برخاندان و دوستانش سلام و درود دائمی و ابدی و سرمدی باد.)

3- میرزا حسینعلی می نویسد: «یومی از ایام در ارض طاء که مقر سلطنت ایران است مشی می نمودم بختناً از کل جهات حنین مرتفع، بعد از توجه، ناله منابری که در مدن و دیار آن اقلیم است اصغاء شد و به این کلمات ذاکر: الهی خاتم رسل و سید کل رسول الله روح ماسواه فداه ما را از برای ذکر و ثنای تو تربیت داده... و حال معشر جهلا بر ما به سب و لعن حضرت مقصود مشغولند الهی الهی ما را نجات بخش(1)».

### 4- میرزا حسینعلی می نویسد:

«لان الله تبارک و تعالی بعد الذي ختم مقام النبوة في شأن حبيبه و صفیه و خیرته من خلقه كما نزل في ملكوت العزة و لكنه رسول الله و خاتم النبیین وعد أبصار بلقائه يوم القيمة ظهور المسجد كما ظهر بالحق(2)».

زیرا که خدای تعالی بعد از آنکه مقام نبوت را در مورد حبیبش برگزیده و بهترین بندگان پایان بخشید (همانطور که در ملکوت عزت) قرآن نازل شده است، ولکن محمد رسول خداست و پایان دهنده انبیاء بندگان را به لقایش وعده داده است و این از جهت عظمت ظهور بعد است به همان ترتیب که به حق آشکار شد.

5- **عبد الحمید اشراق خاوری بهائی می نویسد:** در قرآن سوره الاحزاب محمد رسول الله را خاتم النبیین فرموده جمال مبارک جل جلاله در ضمن جمله مزبوره می فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقه بالاتر است زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله ختم گردید و این دلیل است که ظهور موعود عظیم، ظهور الله است و دوره نبوت منتهی گردید زیرا که رسول الله خاتم النبیین بوده (3).

6- **ایضاً: عبد الحمید اشراق خاوری بهائی می نویسد:** خداوند همانا در قرآن مجید حضرت رسول را خاتم النبیین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الاحزاب نازل شده: "ما كان مُحَمَّدًا اَبًا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ"

---

« . 1. إشارات»، ص ۲۴۶

« . 2. آثار قلم اعلی»، ج ۳، ص ۴۹

3. کتاب: «رحیق مختوم»، ج ۱، ص ۷۸

---

420

النَّبِيِّينَ" و از این مطلب در کمال وضوح عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملل و ادیان ظاهر می شود. به این معنی که مقام آن حضرت رسالت و نبوت نبوده و نیست بلکه ظهور الله و مظهر مقدس نفس غیب الغیوب است که در قرآن مرثده ی ظهورش به همین اسم نازل شده: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ(1)».

7- **میرزا حسینعلی می گوید:**

«الصلوة والسلام علي سيد العالم ومربي الامم الذي به انتهت الرسالة والنبوة وعلي آله واصحابه(2)».

8- **میرزا حسینعلی گوید:** از این گذشته خاتم النبیین از محکمت آیات کتاب رب العالمین است اگر هزار و دویست و هفتاد سنه احدی به معنی آن مطلع شد حال هم معانی کلمات منزله بیان را نفسی دون الله می تواند ادراک نماید (3).

9- **میرزا حسینعلی می نویسد:**

«فاعلم بان نقطة الفرقان و نور السبحان لما جاء بأيات محكمات و براهين ساطعات من الايات التي يعجز عنها كل من في جبروت الموجودات أمر الكل علي القيام علي هذه الصراط المرتفعة الممدودة في كل ما جاء به من عند الله و من اقر عليه و اعترف بأيات الوجدانية في فواده و جمال الازلية في جماله حكم عليه حكم البعث و الحشر و الحيوة و الجنة لانه بعد ايمانه بالله و مظهر جماله بعث من مرقد غفلته و حشر في ارض فواده ثم اعلم بان هذه الجنة في يوم اعظم من كل الجنان و الطف من حقايق الرضوان لان الله تبارك و تعالي بعد الذي ختم مقام النبوة في شأن حببيه و صفيه و خيرته من خلقه كما نزل في ملكوت العزة و لكنه رسول الله و خاتم النبیین وعد العباد بلقائه يوم القيمة(4)».

با تمام این تصریحات و تأکیدات که مقام حسینعلی میرزا را: «رسالت و نبوت نبوده و نیست»، با این همه عباس افندی، مرتکب نقض نص مسلم حسینعلی میرزا شده، و

« . [قاموس توقيح منيع»، ج ۱، ص ۱۱۴

« . 2 بدیع»، ص ۲۹۳

3 همان، ص ۱۱۷ .

« . 4 جواهر الاسرار»، ص ۴۸

می نویسد: «آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده اند مانند حضرت ابراهیم حضرت موسی، حضرت مسیح و حضرت محمد و حضرت اعلی و حضرت جمال مبارک...! (1)»

### 1/ب: نقد دلایل

با وجود آنکه آثار بهائیت، در اهم مسائل عقیدتی، متناقض و در صورت اتکاء به متون خودشان مجبوریم نصی را با رد نصی دیگر پذیرا شویم!

با این همه، از جانب زعمای بهائیت، برای اثبات ادعائی در مجموعه عقاید و وقایع بابیت، تألیف و تحقیقاتی خارج از متن اصلی، و زمینه مادری، صورت پذیرفته است! که جهت آشنائی پژوهندگان، ذیلاً به نمونه هائی از مهمترین انواع آن اشاره می کنیم:

### 1/1/ب: بهائیان و مسئله فیض مقتضی

بهائیان بنا به اصل مقتضیات زمانه، که می بایست دیانت الهی مبتنی بر آن بوده باشد، مبنای اثبات لزوم ظهورات جدیدی پس از ظهور اسلام قلمداد کرده اند.

اقتضای هر زمانی، ایجاب می کند که خداوند مردمان را از فیض خود و متناسب با مقتضیات زمان بهره مند سازد. از این روی ختم رسالت و نبوت، به زعم بهائیت منافی مقتضیات زمانه و تداوم همیشگی فیض الهی است.

چنین زمینه سازی هائی از جانب بهائیت، فی نفسه مورد اشکال مؤلف نیست! در حقیقت نگارنده معتقد به فیض همیشگی الهی، و عدم قطع آن است. معذک دو نکته اساسی پیرامون اصل فیض مقتضی وجود دارد و آن اینکه آیا لازمه تداوم فیض، ظهورات متعدد است یا کمال ظهورات؟ و آیا می بایست هر ادعائی را فیض الهی و محتوای عقاید مدعیان را، پاسخگویی مقتضیات زمانه بدانیم؟!

« . [مفاوضات»، ص ۱۲۴، در مورد آشنایی با استدلال های بهائیان برای اثبات عدم خاتمیت حضرت رسول است، مراجعه شود به کتاب: «فرائد»، و رد کتاب مذکور تحت عنوان «بهائی چه می گوید» تألیف جواد تهرانی.

میرزا ابوالفضل، کلیه مسائلی که در این زمینه مطرح کرده است، بر خلاف نصوص مسلم میرزا حسینعلی بهاء، مبنی بر قبول خاتمیت رسالت و نبوت حضرت رسول اسلام است...



مسلماً نگارنده در انتظار پاسخ چنین سئوالاتي، از جانب بهائيت نيست، زيرا با بررسي هاي جامع در آثار اوليه و اساسي بهائيت، به اين نتيجه رسيده است که طرح مسئله فيض، به خاطر اثبات دعوي ميرزا حسينعلي است، نه اينکه به حقيقت تداوم فيض، و اساساً به «فيوضات رباني» ايمان و اعتقادي داشته باشند.

دليل اين امر در آثار بهائيت موجود و آشکار است:

### ميرزا حسينعلي مي نويسد:

«و نفسي الحق قد انتهت الظهورات الي هذا الظهور الاعظم و من يدعي بعده انه كذاب مفتر(1)».

(سوگند به نفس که همه ي ظهورات به اين ظهور بزرگتر، پايان گرفت، و هر کس که پس از چنين ظهوري، مدعي ظهور جديدي شود، او دروغگو و افتراء زننده است.)

ولي ميرزا حسينعلي، در کتاب: «اقدس» تصريح کرده است که: «من يدعي امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر(2)».

(هر کس ادعای امري را، پيش از اتمام هزار سال کامل، مدعي شود، دروغگو و افتراء زننده است.)

بعضي از مبلغان بهائي، متمسک به تصريح مذکور، بيان ميرزا حسينعلي را در کتاب: «اقتدارات» منسوخ تلقی مي کنند.

در حالي که افندي در تفسير تصريحات مندرج در «اقتدارات» و «اقدس» مي نويسد:

«اما آيه مبارکه من يدعي امراً قبل اتمام الف سنة كاملة... بدايث اين الف ظهور جمال مبارک است که هر روزش هزار سال است «ان كل يوم عند ربك كالف سنة و كل سنة ثلاثمائة و خمسة و ستون ألف سنة... کور جمال مبارک غير منتهي است بعد از آنکه احقابي بگذرد و بکلي صحف و کتب و آثار و اذکار اين اعصار فراموش شود که از تعاليم جمال مبارک چيزي در دست نماند ظهور جديدي گردد و الاثا آثار صحف و تعاليم و

---

« . 1 . اقتدارات ميرزا حسينعلي»، ص ۲۳۷

. 2 همان، ص ۳۵

اذکار و انوار جمال مبارک در عالم مشهود و نه بروزي و نه صدوري(1)».

و در موضعي ديگر از جمله «مکاتيب» خود اذعان مي دارد که: «چه که اين کور را امتداد عظيم است و اين دو را فصحت و وسعت و استمرار سرمدي ابدی(2)».

«لهذا امتدادش بسيار اقلاً پانصد هزار سال(3)».

چطور مي شود؟! جاودانگي اسلام را به خاطر عقیده به عدم قطع فيض الهي مورد تشکيک قرار مي دهند ولي اعتقاد به اصل تداوم هميشگي فيض الهي، به موجب عقیده بهائيت به تحقق ظهورات بعدي نيست؟! و اگر هم چيزکي در اين خصوص گفته اند، شامل ۱۳۰۰ ساله اسلامي مي شود اما اقلاً تا نيم ميليون سال ديگر، اين فيض تکرار نخواهد شد؟! شايد تا پانصد هزار سال ديگر پس از حيات مدعيان، مقتضيات زمانه عوض نشود، و نياز به فيض مجددي نباشد، ولي در حالي که به زعم بهائيان هنوز ۲۰ سال از «ظهور مستقل مقام صاحب شريعت و نبوت و رسالت علي محمد شيرازي (4)» نگذشته بود، حسينعلي ميرزا پاي به ميدان مي نهد، و در

حالی که شرایط زمانه، دستخوش هیچ دگرگونی اساسی نشده بود، به نوشتن احکام مبادرت میورزد که در رابطه با «بیان»، و به تصریح ابوالفضل گلپایگانی، «چندان مختلف و متفاوتند که انجیل با تورات و کعبه با سومات (5) و عباس افندی این اختلاف ژرف را چنین بیان و تأیید می کند:

«در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان، ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الامن آمن و صدق بود. اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان و حدث عالم انسان است(6)».

---

« 1. ارحیق مختوم»، ج ۱، ص ۳۲۰

« 2. مکاتیب»، ج ۲، ص ۶۸

3. همان، ص ۷۶

« 4. مفاوضات»، ص ۱۲۴

« 5. کشف الغطاء»، ص ۱۶۶

« 6. مکاتیب»، ج ۲، ص ۲۶۶

### 2/1/ بهائیان و مسئله تحریف و نسخ

از آنجایی که لازمه ظهور هر شریعتی جدید، بالطبع نسخ شریعت قبلی است لذا بهائیان، «بیان» را ناسخ «قرآن»، و «اقدس» را ناسخ «بیان» می دانند.

ز عا و مبلغان بهائی، در پاسخ این سؤال که چرا: «بیان ناسخ قرآن است»؟ عموماً پاسخ می دهند: به دلیل تحریف قرآن مجید.

در حالی که منابع اساسی و مسلم بهائیت، مؤید این نظر است که قرآن مجید، در طول تاریخ، به هیچ وجه دستخوش تحریف نگشته است.

میرزا حسینعلی در لوحی مندرج در کتاب «مآئده آسمانی»، (1) همچنین در کتاب: «ایقان (2)» و «سوره الملوک (3)» جزماً اعتراف و اذعان می دارد «که قرآن به هیچ وجه و صورتی تحریف در آن راه نیافته، و قرآن تمام بوده و اکنون نیز همان است که بوده است.»

بر اساس ملاحظه الواح و تصریحات مذکور است که عبد الحمید اشراق خاوری، عقیده بهائیت را در خصوص شبهه تحریف قرآن مجید، چنین اذعان می دارد: «به صراحت در الواح الهیه نازل گردیده که قرآن مجید تمام و کامل و از دستبرد سارقین و مغرضین محفوظ است(4)».

نه تنها قرآن مجید، از دستبرد و هر نوع تحریفی در امان بوده است، بلکه بهائیان را الزام است که به اتکاء کتب و آثار زعمایشان، چنین عقیده داشته باشند که کتب آسمانی سلف دست نخورده، و مبرا از هر نوع تحریفی است.

میرزا حسینعلی در این خصوص تصریح می کند: «چون عاجز از جواب می شوند تمسک به این نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله نبوده و نیست... این قول نهایت بی معنی و بی اصل است. آیا می شود

کسی معتقد به کتابی گشته و من الله دانسته آن را محو نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود منحصر به مکه و مدینه نبود

---

1 ج ۷، ص ۲۱۹ .

2 ص ۱۵۴ .

3 ج ۵، ص ۱۱ و ۲۲ و «آثار قلم اعلی»

« . 4 محاضرات»، ص ۱۰

---

425

که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان به آن مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوی و میل خود (1).

بر این اساس، میرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «مجموعه رسائل» می نویسد:

«ولکن اهل بهاء... بحکم کریمه» و لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ «و کریمه " إنا نحنُ نزلنا الذِّكْرَ و إنا له لحافظون. »

حفظ الهی را مانع از تغییر حجت باقیه می دانند و کلام خداوند را مصون از رمی شیطان و مداخله مبطلین می شناسند و تحریف کلمات الهی را تفسیر بغیر ما اراده می دانند (2).

تنها دلیلی که در عقیده بهائیت، موجد، نسخ قرآن مجید شده است، همانا سخن و زبان عقیده علی محمد شیرازی است که حسینعلی میرزا، آن را تصویب و چنین نقل نموده است:

«اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نمی بود هر آینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمی شد (3).»

بر این اساس مستقیماً، می توان نتیجه گرفت که تحریف، نقص و مقتضیات زمان، موجب نسخ کتاب قرآن کریم نیست، بلکه این لجاجت و اظهار مخالفت بعضی از شیعیان نسبت به علی محمد شیرازی بوده است که او را وادار به مقابله و اظهار دشمنی متقابل نموده است. و چون دستش به سرکوبی مخالفان نرسیده، کتاب خدا را نسخ کرده است؟!...

دیگر آنکه، اگر شیعیان نسبت به علی محمد شیرازی مدارا می کردند و اعتراض و اعراض نمی نمودند، به تصریح نص مذکور، شریعت اسلام نسخ نمی شد، و با عدم نسخ شریعت اسلام، حالتی به وجود می آمد که مانعة الجمع است، از یک طرف شریعت اسلام

---

« . 1 ایقان»، ص ۶۵

2 ص ۴۹، با اجازه ی رسمی، همچنین در تأیید این مسئله که بهائیان به تحریف هیچ یک از کتاب های آسمانی معتقد نیستند، مراجعه شود به «فراند»، ص ۷۲، و «بهجت الصدور»، ص ۱۹۹

« . 3 اقتدارات»، ص ۴۷

---

426

نسخ نشده، پس بایست پیرو آن بود و از سوی دیگر چون به علی محمد شیرازی گرویده اند، بایست دست از شریعت اسلام برداشت و متمسک به بیان شد؟...

و اما در مورد نسخ بیان، از نظر بهائیان:

قبلا مورد بررسی قرار دادیم که علی محمد شیرازی در: باب السابع من الواحد الثاني کتاب: «بیان» و در مقام میسر «من یظهره الله» تصریح می کند: «قیامت و کمال دین بیان در ظهور من یظهره الله خواهد بود» و «بیان میزان حق است، الی یوم من یظهره الله...» از این روی پس از ظهور من یظهره الله، دیگر کتاب بیان میزان حق و حقوقی نخواهد بود. در نتیجه «همچنانکه قیامت و کمال اسلام در ظهور صاحب بیان» تحقق پذیرفت. و شریعت بیان ناسخ اسلام، از این روی با قیامت و کمال دین بیان در ظهور من یظهره الله» بیان منسوخ و «ایمان جمیع منقطع می شود.»

حسینعلی میرزا، پس از دعوی من یظهره اللهی، جهت مریدانش، کتاب احکام بهائیان را به نام «اقدس» تحریر و ارائه داد، و به گفته ی ابوالفضل گلپایگانی، کتاب اقدس در مقام تطبیق با کتاب بیان «در اصول و فروع، با یکدیگر چنان مختلف و متفاوتند که انجیل با تورات و کعبه با سومنات(1)».

و عباس افندی به نحوی دیگر اختلاف احکام مورد تحریر میرزا حسینعلی را با «بیان» علی محمد شیرازی چنین توصیف و تعریف می کند:

«در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان، ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق بود اما در این دور بدیع و قرن جلیل، اساس دین الله و موضوع شریعت الله رأفت کیری و رحمت عظمی و الفت جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانی است(2)».

از این رو است که عباس افندی می نویسد: «و در هر کتاب اقدس که مهیمن بر جمیع کتب و صحف و زُبر و کل آنچه در آن مذکور ناسخ جمیع صحائف و کتب حتی

---

« . [کشف الغطاء»، ص ۱۶۶

« . 2 مکاتیب»، ج ۲، ص ۲۶۶

اوامر و احکام و اعلان و اظهار آن ناسخ جمیع اوامر غیر مطابق و احکام غیر متساوی مگر امری و حکمی که در آن کتاب مقدس الهی غیر مذکور(1)».

از این رو است در مجموعه حدود و احکام بهائیان، از لسان عباس افندی چنین می خوانیم: «بیان مباین با کتاب اقدس، لکن بهائیان کتاب اقدس را ناسخ کتاب بیان می دانند (2)» «چنانچه فاضل مازندرانی، ذیل کلمه «اقدس» نیز به این عقیده عمومی بهائیان تصریح می کند که: «کتاب اقدس شریعت بهائیه و ام الکتاب... و شریعت بیان را نسخ و تغییر داد و مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی گشت(3)».

با این همه، میرزا حسینعلی، در برابر انتقادات اصولی بابیان، مبنی بر نسخ بیان پاسخ می دهد: «با اینکه کل می دانند که به این ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوص در این ظهور امضاء شده - معذک متصلا نوشته و می نویسند که بیان را نسخ نموده اند که شاید شبهه در قلوب القا شود و معبودیت عجل (صبح ازل) محقق گردد(4)».

و نیز: حسینعلی میرزا در کتاب: «بدیع» ظهور خود را مؤید و مطیع و مروج بیان دانسته، و نسخ بیان را شبیه و توطئه صبح ازل و ازلیان می داند:

«بدانید ای قوم که این غلام رحمن در جمیع احوال اراده اش آن بوده آنچه از ظهور قبلیش نقطه بیان روح من فی الاکوان فداه نازل شده ثابت نماید حرکت ننموده ام مگر به رضای او... ولیکن مشرکین بیان گمان نموده اند و در بادیه های مهلکه ظن مشی کرده اند چنانکه نسبت داده اند که این غلام گفته نقطه بیان از یک حرف من خلق شده، لا و الله آنچه نازل شده منزل حق تعالی... بوده و خواهد بود، بگویند ای بی شرم های ارض (خطاب به پیروان باب است که مخالف با بهاء هستند) آنچه در این ظهور نازل بعینه

---

« 1. مکاتیب»، ج ۲، ص ۳۴۳

« 2. گنجینه حدود و احکام»، ص ۲۷۱

« 3. اسرار الآثار»، ج ۱، ص ۱۶۱

« 4. اقتدارات»، ص ۴۵

همان کلمات نقطه اولیه بوده و خواهد بود(1).

ولی همین که ریاستی را کسب، و محیط مریدانش و وسیع تر و خطر صبح ازل و ازلیان مرتفع، همان ادعاهائی را که شبیه و بهتان ازلیان تلقی کرده و آن را تهمت غیر واقعی می دانست، در کتاب: «اقدس» صریحاً به آنها اذعان، و این باره شبیه و بهتان و تهمت، مبدل به کرامت و جلالت حسینعلی میرزا می شود! و «بیان» برگی از بوستان او و «انگشتی» در دستش!

«مانزل البیان الالذکری و انه ورقة من حدیقة بیانی و خاتم من اصبعی ان ربک یفعل ما یشاء و یحکم ما اراد(2)».

(نازل نشده است کتاب بیان مگر برای ذکر من، و آن برگی است از حدیقه بیان من و انگشتی است در دست من، و خداوند آنچه را که بخواهد بجا آورده و طوری که اراده می کند حکم می فرماید.)

عزیه خانم، خواهر میرزا حسینعلی، و مدافع و مرید برادرش صبح ازل، در خصوص ادعای میرزا حسینعلی مبنی بر نسخ بیان، و در مقام دفاع از ازلیان، در پاسخ نامه عباس افندی (لوح عمه)، می نویسد:

«و اما مطلب اول که مدعی می گوید که من ناسخ بیان و احکام و شرایع بیانم و صاحب کتاب و شریعتم، حالا از شما سؤال می نمایم: اگر شخص فلاح بصیر با دانش بذری صحیح بدون نقص در مزرعه ای بیفشاند که از محصول آن بهره ببرد و از ثمره آن فایده ای بردارد و آن بذر هنوز ریشه ای به زمین ندوانیده و سر از خاک بر نیآورده شاخ و برگ نکرده و از هار و اثمارش را کسی ندیده و نچیده بلکه درست نشنیده و نفهمیده آن زمین را برگرداند و آن بذر را بکلی ضایع و باطل کند به حکم عقل سلیم و دانش مستقیم یا باید آن فلاح بی بصیرت باشد و یا آن بذر ناقص و بی مغز اگر در شمسیت نقطه اولی او را حرفی و اشکالی باشد که آن حضرت کامل و بینه اش کافی و مکفی نبوده است به حکم

---

1. ص ۳۹۴

« 2. الواح بعد اقدس»، ص ۸۴

عقل صریح چنین کلامی قابل استماع نیست سهل است به حکم صاحب بیان گوینده او را کافر می دانیم و یا می گوئی که شریعت آن حضرت ناتمام و احکامش ناقص بوده است شخص مدعی برای تکمیل آن شریعت مبعوث شده این دعوی نیز باطل و محل اعتنا نیست بدو جهت، جهت اول اینکه خداوند متعال می فرماید: «ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها» اگر آیات و احکام کتاب بیان بر حسب استعداد زمان بر فرقان سمت رجحان نداشته نسخ آن لزومی نداشته است که پس از نسخ آن نزول بیان به جهت نقصان آن مکمل و مصححی دیگر آید و بیان را تکمیل نماید(1)». «...»

بر این اساس و با توجه به مباحث گذشته به خوبی ملاحظه می شود که اساس نسخ بیان توسط حسینعلی میرزا، مبتنی بر چه زمینه هائی است. و انگیزه علی محمد شیرازی به نسخ قرآن مجید، معلول چه عواملی است!

چنین مصلحت اندیشی هائی در میان زعمای بهائیت، محدود در نسخ یا عدم نسخ کتاب بیان نمی شود.

بهائیان چون دیدند، ازلی ها و بابیان به نصوص و آثار علی محمد شیرازی، استنادها و به وصایت صیح ازل و وقایعی که به هر حال موافق با دعاوی حسینعلی میرزا نیست، مورد توجه و نشر قرار می دهند، برخلاف تصریحات زعمای خود، به تحریف چنین آثاری نظر داده، و بدین اساس، آنها را منسوخه قلمداد کردند، تا یکباره از جمیع اتهامات رها شده، و اساس نظریات ازلیان متزلزل گردد.

شوقی افندی در این خصوص صریحاً می نویسد: «این کتاب مقدس (منظور بیان است) که محور آثار دور بیان محسوب... بر خلاف بسیاری از آثار ثانویه مبارکه که دستخوش تصحیف و تحریف واقع گردیده بکلی از هرگونه تصرف محفوظ و مصون باقی مانده است(2)».

در حالی که دکتر «اسلمنت» بر خلاف نظریه شوقی افندی می نویسد: «حضرت باب و حضرت بهاء الله آثار و کتب بی شمار... نازل و مرقوم فرموده اند... الواح و آثار امر

« . [تنبیه النائمین]، ص ۹۸

« . 2 قرن بدیع»، ج ۱، ص ۱۵۱

بهائی چه از حیث کثرت و فراوانی و چه از حیث اتفاق و ضبط و وثوق ابداً مشابهت و نظیری در ادیان سابقه ندارد... بدیهی است که حسن ضبط و صیانت تعالیم و آثار در این امر و شدت وثوق و اعتبار مسلمه اش در منع خطر سوء تفاهم در استقبال محتوم است(1)».

لذا با توجه به بیان احمد یزدانی، مبلغ مورد تأیید بهائیان، مبنی بر اینکه: «آیات و کلمات مقدسه دو شارع عظیم یعنی حضرت باب و حضرت بهاء الله و الواح و آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله... مجموعاً معارف وسیعه و کلمات رسمیه مقدسه را تشکیل می دهد (2)» معلوم می شود که اگر بیان شوقی را ملاک حقیقت عقیده بهائیان تلقی کنیم: «معارف وسیعه» و «کلمات رسمیه»، بی اساس و مغشوش و غیر قابل استناد است.

و اگر در صورتی که سخن شوقی را بر خلاف عقیده بهائیان، باطل دانسته، و نظریه تصویب شده «اسلمنت» و «یزدانی» را اساس مطالعه خود قرار دهیم تحریف در آثار باب جائی نداشته و نسخ حقایقی که در آن پیرامون دعاوی علی محمد شیرازی و وقایع بابیه است، خلاف واقع و هر نوع نصی بر اساس غیر آن، موجب عدم مشروعیت میرزا حسینعلی و شریعت جدید او خواهد بود.

### 3/1/ب: بهائیان و معجزه ی آیه نگاری!

از بررسی همه جانبه آثار بهائیان چنین بر می آید که میرزا حسینعلی، پس از کسب مقدمات کتابت و قرائت، به نحوی نا منظم، در مدارس و مجالس درس، به اکتساب علوم متداوله مشغول بوده است.

جهت استحضار پژوهندگان، ذیلاً به ذکر اهم مدارکی که نتیجه مسلم مذکور را در بردارد، می پردازیم:

1- میرزا حسینعلی می نویسد: «و در فرقان بسیار آیات دلیل بر این است اگر چه

---

« . 1 بهاء الله و عصر جدید»، ص ۱۵۰

« . 2 نظر اجمالی در دیانت بهائی»، ص ۱۴۵

---

431

نفس آیه در نظر نیست ولکن مضامین آن آیات بدین قرار است» مثلاً:

«هو الذي خلقكم و رزقكم افلا تبصرون. و هو الذي أنبت من الارض نباتاً حسناً افلا تؤمنون. و انزل من السماء ماء افلا تشكرون. و خلق السموات و خلق الارض و ما بينهما واسكن الجبال فضلاً من عنده و قليلاً منكم ما تفقهون(1)».

همچنین: «دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی(2)».

همچنین: «حق شاهد و گواه است که این مظلوم بیان را تلاوت ننموده و مطلبش را ندیده... این مظلوم لازماً مبتلا بوده و مقرر امنی که در کتب حضرت اعلی (باب) و یا غیر نظر نماید نداشته(3)».

و در خصوص آثار «حاج محمد کریم خان کرمانی»، حسینعلی میرزا می نویسد: «این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شد... باری کتب عربیه او به دست نیفتاد. تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمی به ارشاد العوام است در این بلد یافت می شود... با وجود این، کتاب را طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه... در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه ثانی جایی به دست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود(4)».

«این مظلوم در طفولیت در کتابی که نسبتش به مرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزوه اهل قریظه را مشاهده نمود(5)».

---

« . 1 صحیفه شطیه»، میرزا حسینعلی، مندرج در کتاب: «رحیق مختوم» ص ۲۸۵. و «مائده آسمانی»، جزء چهارم، ص ۳۳

« . 2 آثار قلم اعلی»، ج ۳، ص ۱۱۸

« . 3 لوح ابن الذنب»، ص ۱۲۲

« . 4 ایقان»، صص ۸، ۱۱، ۲۰، ۷۳، ۸۴ و ۱۴۳

2- فاضل مازندرانی مبلغ مشهور بهائی می نویسد:

«و نسبت به شخص بهاء الله نیز تقریباً همین نحو است و خطوط ایشان و اخوانشان گواهی می دهد که زیبایی خط والد تقریباً به آنان نیز رسید ولی در تحصیل عربی مختصر و همان اندازه عرفان های شیخی که شخص نقطه در آن بودند هم قدم نگذاشتند و لحن آثارشان به مذاق اشراقیین و رواقیین و امثالهم نزدیکتر است تا به شیخیین(1)».

3- آواره در شرح احوال کودکی و جوانی میرزا حسینعلی می نویسد: «و در سن صباوت چون به خواندن و نوشتن پرداخت بر اهمیت خود بیفزود و در انتظار جلوه ای غریب نمود و چون به حد بلوغ بالغ گشت به مجامع و مجالس وزرا و بزرگان و علما و امرا و ارکان دولت خود را به نطق و بیان و عقل و وجدان معرفی فرمود(2)».

4- محمد علی فیضی می نویسد: «از قرار معلوم فقط مقدمات خواندن و نوشتن را نزد پدر و بستگان خود آموخته، در مدرسه و مکتبی مطابق معمول آن زمان داخل نشده(3)».

و در خصوص شرکت میرزا حسینعلی در درس مجتهد نوری از زبان عباس افندی می نویسد:

«میرزا محمد تقی مجتهد مشهور در یالرود قریب هزار طلبه داشت... شب ها در مجلس مباحثه علمیه می شد و بعضی احادیث مشکله روایت می کردند و چون حیران می ماندند جمال مبارک معنی حدیث را بیان می فرمودند از جمله شبی از شبها(4)».

5- اسلمنت عامل بهائیان عکا در این خصوص و در مقام شرح حال زندگانی حسینعلی میرزا می نویسد:

«به مدارس و دبستانی داخل نشدند فقط در منزل جزئی تحصیلی نمودند(5)».

---

1 اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۹۳

« 2 کواکب الدریه»، ج ۱، ص ۲۵۶

« 3 حضرت بهاء الله»، ص ۱۸

4 همان، ص ۱۴، «تلخیص تاریخ نبیل»، ص ۸۹، «نقطه الکاف»، ص ۲۳۹، «ایام تسعه»، ص ۳۷۶

« 5 بهاء الله و عصر جدید»، ص ۲۸

6- عزیه خانم خواهر میرزا حسینعلی، در پاسخ نامه عباس افندی از سوابق تحصیلی برادرش چنین یاد کرده است:

«جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که به حد بلوغ رسید، به واسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب اشتغال به درس و اهتمام به درس داشته، آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی گذاشتند، پس از



تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت به علم حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که به فواید این دو نایل آیند چنانکه اغلب روز و شب ایشان به معاشرت حکمای ذی شأن و مجالست عرفا و درویشان مشغول بود(1)».

تأمل در قطعات برگزیده مذکور، به خوبی رابطه حسینعلی میرزا را با مدرسه و مطالعه و تحقیق در آثار و مباحثه در افکار و مجالست با اهل سخن و نظر، نشان می دهد.

ولی حسینعلی میرزا، پس از تسلط بر بابیان و دستیابی بر منصب، «الوهیت» و «ربوبیت»! در شأن خود نیافت که سوابق تحصیلی خود را ملاک فضل و کرامتی کند! از این رو تمامی تصریحات گذشته را به نحوی از انحا مورد «تأویل» و تجدید نظر قرار داده چنین وانمود که در هیچ مدرسه و نزد هیچ معلمی، «درس نخوانده» و او چون خدای بی همتاست، علمش ذاتی، نه «اکتسابی» است! و گاهی به لسان اهل اسلام، خود را «آمی» می خواند! تا از این طریق شأن و مقام خود را به صرف ادعا، بالا برد و مریدان بهائیش، خضوع و خشوع بیشتری در اقبال اوامر و نواهیش میزول دارند!

اهم مدارکی که تصریحات مذکور، منتج از آنها است، ذیلا جهت آگاهی پژوهندگان معروض می گردد:

1- میرزا حسینعلی می نویسد:

«... ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فسلت المدينة التي كنت فيها(2)».

(و من علمي را نخوانده ام. و به هیچ مدرسه ای نرفته ام، اگر خواهی، از همشریهایم

---

« [تنبیه النائمین]، ص ۴

2- نامه میرزا حسینعلی به ناصر الدین شاه قاجار، مندرج در کتاب: «مقاله شخصی سیاح»، ص ۱۱۶، و «مبین»، ص ۸۹

---

434

جو یا شو.)

2- عباس افندی درباره فضائل پدر خود! می نویسد: «نزد جمیع اعظم و علمای ایران در تهران مسلم است که حضرت بهاء الله در مکتبی نبوده اند و در مدرسه ای تعلیم نگرفته اند از بدو طفولیت روش و سلوکی دیگر داشتند، با وجود این علما و فضیلتی ملل شرق بر علم و فضل و دانایی و کمالات خارق العاده او شهادت دادند(1)».

«جمال مبارک لسان عرب نخواندند و معلم و مدرسی نداشتند و در مکتبی وارد نشده اند(2)».

3- احمد یزدانی مبلغ بهائی در این خصوص می نویسد:

«در عهد صباوت و شباب به هیچ وجه تحصیل علم و تلمذ در مدرسه ای نفرمودند و به شغلی نیز مشغول نبودند(3)».

با چنین زمینه سازی هائی که از اجزائی متباین تشکیل شده است، حسینعلی میرزا مدعی شد که نوشته های او، «آیات» و: «آیه نگاریهایش» «دلیل» و «حجت» دعاویش می باشد:

وقتی به او ایراد گرفتند، اگر مدعی حجتی غیر از آیات دارند بفرمایند و اگر ندارند و همین آیات است میرزا یحیی علاوه از نص صریح در مقابل ایستاده و ادعای بالاتر و بیشتر و بهتر و مجلدات کثیره در دست دارد، حسینعلی میرزا پاسخ داد:

«این تصریحاً مخالف با آنچه نقطه بیان روح ماسواه فداه در کل بیان نازل فرموده: و من تکلم بهذه الکلمة او يتکلم لعن و يلعنه کل الذرات... نقطه ي بيان در کل بيان تصریحاً فرموده که حجت ظهور بعد غیر آیات نبوده و نخواهد بود... و اگر نزد نفسی یک قطعه از یاقوت باشد و نزد نفسی صد هزار خروار حصاة حال کدام یک را غنی می دانی؟ والله الذی لا اله الا هو مجلداتی که می گوئی از برای این خوب است که به آب محو شود(4)».

---

« 1. مکاتیب»، ج ۳، ص ۳۴۷

« 2. مفاوضات»، ص ۲۷

« 3. نظر اجمالی در دیانت بهائی»، ص ۷

« 4. مبیین»، ص ۲۶۲

در حالی که اثبات نمی کنند، که چرا و به کدامین دلیل، نوشته های او نمی بایست با آب محو شود، در حالی که شوقی افندی به نقل از «تاریخ نبیل زرندي» میرزا آقا خان در هنگام توقف بایبه در بغداد که به زعم بهائیت کاتب وحی حسینعلی میرزا بوده، تأیید می کند که: «صدها هزار بیت از آیات که از سماع مشیت رب الیینات نازل و اغلب به خط مبارک تحریر یافته بود حسب الامر در شط زوراء ریخته شد و محو گردید، حضرت بهاء الله مشاهده می فرمودند که این عبد در اجرای دستور مبارک و ریختن آثار در شط دچار تردد و تحیرم، مؤکداً فرمودند: بریز، در این احیان احدی لایق اصغاء این نغمات نه و این کیفیت مخصوص یک بار و دوبار نبود بلکه به کرات و مرات امر به ریختن اوراق در شط فرمودند(1)».

این امر به خوبی نشان می دهد که بسیاری از آیه نگار بهایی حسینعلی میرزا، که بهائیان مدعی هستند که آیات خداوندی است، حتی قبل از آنکه توسط دیگران بی ارزشی آنها بر ملا و ادعا شود، خود پیشقدم شده، و آنها را از بین برده است.

از سوی دیگر، عباس افندی به دنبال حسینعلی میرزا، درباره آثار حسینعلی میرزا تصریح می کند که: «علما و فضایی ملل شرق در علم و فضل و دانائی و کمالات خارق العاده او شهادت داده اند(2)».

چنین شهادتی به زعم بهائیان ممیز حقیقت آیات حسینعلی میرزا و نفی ارزش نوشتجات صبح ازل است، در حالی که حسینعلی میرزا بر خلاف عباس افندی، صریحاً اذعان می دارد که در قبال آثارش: «علمای شیعه طراً بر منابر به سب و لعن حق مشغول(3)».

چه شهادتی، در حالی که خود اعتراف می کند: علمای اسلامی در ایران و عراق، و مسلم پس از انتشار عقاید حسینعلی میرزا، از «سب و لعن» او کوتاهی نکرده اند. بهائیت نشان نمی دهد کدامین یک از علما و بزرگان ادب و علم و فلسفه و عرفان و دین در ملل اسلامی بوده است که کتب حسینعلی میرزا را، آثاری بزرگ تلقی کند. نه تنها چنین مدرکی

---

« 1. قرن بدیع»، ج ۲، ص ۱۴۲، گنج شایگان، ص ۶

« 2. مکاتیب»، ج ۳، ص ۲۴۷

« 3. اشراقات»، ص ۱۴۲

وجود ندارد بلکه چنانچه ملاحظه گردید، خلاف آن نیز به اعتراف شخص حسینعلی میرزا، اثبات شده است.

از نظرگاه شیوه نگارش و نثر و نظم آثار عربی حسینعلی میرزا، عباس افندی می نویسد: «فصاحت و بلاغت جمال مبارک در زبان عرب و الواح عربی العبارة محیر العقول فصحا و بلغای عرب بود. و کل مقر و معترفند که مثل و مانند ندارد(1)»

در حالی که بهائیت نتوانسته است، حتی نام یک ادیب متشخص زبان عرب را در جامعه ایران یا عرب ذکر کند، که در صورت ملاحظه آثار علی محمد شیرازی و حسینعلی میرزا، زبان به تمسخر نگشوده باشد.

اتفاقاً زعمای بهائی به این مسئله خود اذعان کرده اند که دانشمندان و ادبای عربی شناس، از عدم رعایت اصول زبان عربی توسط حسینعلی میرزا، ایرادهای بس زیاد گرفته اند، که حسینعلی میرزا در مقام پاسخ بر آمده و چنین سر داده است:

«یا معشر العلماء لا تفرقوا کتاب الله بما عندکم من القواعد والعلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الا عظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون(2)»

حاصل آنکه: علما نباید نوشته های این کتاب را با قاعده های صرف و نحو بسنجند بلکه باید قاعده های ادب عرب را با این نوشته های من بسنجند....

در حقیقت، معنی چنین پاسخی این است که به قول احمد کسروی: «چون عربی را درست نمی دانم و غلط می نویسم، شما باید آن قاعده هایی را که برای درست نوشتن است کنار گذارید و شما نیز غلط نویسید: بهتر بگویم معنایش آن است که هر غلطی گفتم گفته ام. شما نباید ایراد گیرید(3)»..

حسینعلی میرزا، دلیل دیگری برای عربی های غلط خود تراشیده است، که باید آن را هم مد نظر داشته باشیم.

وی در پاسخ اعتراضات حاج محمد کریم خان کرمانی مبنی بر اشتباه های فاحش

« . [1]مفاوضات»، ص ۲۷

« . [2]اقدس» ص ۲۸

« . [3]بهائیکری»، ص ۴۶

نثر و نظم آثار مدعیان بهائیت می نویسد: «انها نزلت علی لسان القوم لا علی قواعدک المجعلولة(1)»...

(کلمات من روی لسان قوم نازل شده است نه روی قواعد مجعوله). «در حالی که برای همه ی ادبای عرب مسلم است که قواعد زبان، ناشی از لسان صحیح قوم است و در واقع میزان تطابق بالسان قوم همان قواعد متخذ است که جناب بهاء آنها را مجعوله تصور نموده است(2)»

بدین خاطر، میرزا حسینعلی، چون توجه به این مسئله پیدا نمود، چاره ای جز این ندید که تعبیرهای غیر منطقی خود را، مبنی بر موجّه جلوه دادن دلیل تراشی های خود برای علت اشتباهات ادبی، آثارش را مورد تجدید نظر قرار دهد و یک باره مجبور شود خلاف همه توجیهات ناصواب خود، تصریح کند، که:

«در ارض سرّ اراده چنان بود که قواعدی در علم الهیه نازل شود تا کل مطلع باشند، نظر به احزان وارده و اشغال متواتره و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد، مثلاً در بعض مقام آیه بر حسب قواعد ظاهریه باید مرفوع یا مجرور باشد، منصوب نازل شده، در این مقام یا کان مقدر است و یا امثال آن از احرف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده بر حسب ظاهر بین قوم، دون آن مقرر است در این مقام حرف جرّ یا مضاف که علت جر است محذوف و این قاعده را در کل جاری نمائید(3)».

این اعتراف به لزوم رعایت قواعد زبان عربی، اولاً ریشه همه توجیهاات خود و علی محمد شیرازی را زد. و ثانیاً چون خود قادر به رفع اشتباهات مذکور و اشتباهات بعدی خود نبود، مریدان خود را امر به تصحیح و تجدید نظر در آثارش نمود.

در واقع کاری را که خداوند (حسینعلی میرزا) از عهده آن بر نمی آمد، به عهده خلق واگذاردا!

بدین روال، و با این همه، آنچه مسلم است نه تنها اصل اساسی مبتنی بر عدم

---

« . 1 اقتدارات»، ص ۱۹۶

« . 2 محاکمه و بررسی باب و بهاء»، ص ۸۴

« . 3 ایام تسعه»، ص ۷

فصاحت و بلاغت آثار حسینعلی میرزا است، بلکه عدم رعایت مبانی اولیه زبان عربی، در جمله بندی ها است که غالب صفحات کتب حسینعلی میرزا مزین به آنها است. و خوانندگان می توانند از جملات مورد استناد این کتاب، حقیقت امر را دریابند. و نیازی به ارائه ی شواهد و نمونه ها نیست!

#### 1/4ب: تمسک به قرآن

ز عمای بهائی، به تبعیت از حسینعلی میرزا، کوشش های فراوانی میزول داشتند تا به هر نحوی که ممکن است آیاتی چند از «کلام الله مجید» را در جهت تأیید دعاوی بهائیت مورد تأویل و بهره برداری قرار دهند.

با توجه به اینکه متذکر بودیم، هر نوع تمسک و دست اندازی به منابع اصیل اسلامی، مغایر با رویه بهائیت است، و بهائیت می بایست برای اثبات دعاوی مربوط به الوهیت من یظهره اللهی حسینعلی میرزا، عقاید علی محمد شیرازی را در جهت مصالح و منافع خود به کار آورد. معذک، روز افزونی جرأت و جسارت ز عمای بهائیان، که مستقیماً از سرکوبی تدریجی «صبح ازل» و حمایت مریدان و حامیان تشدید تشنت مذهبی در ایران، ناشی می شد فرصت طلبی را به آنجا کشانید که به سوی «قرآن مجید» روی آورند؟

نتیجه همه روی آوردن ها و همه کوشش های ممکن، ره آوردی بود که در همان ایام نخستین انتشارات کتب و انعکاس ره آوردهای بهائیت از تفحص هدف دار «قرآن مجید»، بی پایگی چنین تمسک ها و توسل هائی را، میان خواص و عوام بر ملا ساخت. تا آنجا که جز در برخورد مبلغان بهائی با مسلمانان نا آشنا به کتابت و قرائت قرآن، پای از دایره آثار اولیه بهائیت بیرون نگذارد و سعی لازم و مقتضی، در تجدید چاپ و تألیف مجدد و تحلیل نقدهای مطلعان علوم قرآنی، میزول نگردید.

با این همه و بدان جهت که پژوهندگان به انحراف نگارنده از ادامه سیاق استدلال و استناد، نظر ندهند، زیلا اهم تمسک های بهائیت به «قرآن مجید» را مطرح ساخته، و استنتاج و بهره وری از آن را به رأی و اراده جویندگان بی نظر وامی گذارد.

البته ناگفته نماند که محققان اسلامی تمسک های مذکور را از دیدگاه مبانی و منابع

اصیل معارف قرآنی، مورد بررسی قرار داده اند. ولی نگارنده معتقد است است: بر اساس «نقد بهائیان با بهائیت» می بایستی هر نوع استدلال و ادعای بهائیت را مورد توجه قرار داد و در صورت ایجاب و مناسبت با اعضای غیر بهائی، بحث به ذکر نظریات مسلم اسلامی مبادرت ورزید:

1- ابوالفضل گلپایگانی در کتاب: «فراند» استدلال و برداشت زعمای بهائیت را در مورد آیه ۵ از سوره سجده:

"يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ"

چنین مورد بررسی قرار داده است: «ترجمه آیه مبارکه این است که تدبیر می فرماید خداوند امر را از آسمان به زمین پس به سویی او عروج خواهد نمود در مدت یک روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید. یعنی حق جل جلاله امر مبارک دین مبین را اولاً از آسمان به زمین نازل خواهد فرمود و پس از اکمال و نزول در مدت یک هزار سال انوار دیانت زایل خواهد شد و اندک اندک در مدت مزبوره ثانیاً به آسمان صعود خواهد نمود. و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان به زمین معقول و مقصود نیست الاً به وحی های نازله بر حضرت سید المرسلین و الهامات وارده بر ائمه ی طاهریین و این انوار در مدت دویست و شصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام ائمه هدی کاملاً از آسمان به زمین نازل شد و مائده ی سماویه به نزول قرآن و بیانات ائمه علیهم السلام که مبین کتاب بودند بر امت اسلامیة تماماً مبذول شد. و چون در سنه دویست و شصت هجریه حضرت حسن بن علی عسکری علیهم السلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آراء علماء و انظار فقهاء منوط و محول گشت اندک اندک اختلاف آرا و تشتت اهوا در اقوال و افعال رؤسای ملت بیضا ظاهر شد و يوماً فیوم به سبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات افق امر الله تاریکتر و مظلمتر گشت تا آنکه از اسلام به جز اسم باقی نماند و عزت و غلبه امم اسلامیة به ذلت و مغلوبیت مبدل شد و پس از انقضای هزار سال تمام از غیبت در سنه ۱۲۶۰ هجری شمسی حق از افق فارس

ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملاً تماماً تحقق پذیرفت (1)».

آگاهان به مسائل نقد بهائیت - حفظهم الله تعالی - و آثار منتشره در این خصوص، نگارنده را در نگارش بررسی مذکور، چنین آموزش دادند که: ابوالفضل گلپایگانی، چرا مبدأ هزار سال را سال ۲۶۰ ه. ق، گرفته است؟

اگر مدت عمر اسلام، مدنظر است، باید از بعثت، یعنی سال ۱۳ پیش از هجرت، مورد محاسبه قرار گیرد در نتیجه پایان هزار سال مطابق سال 987 ه. ق خواهد شد. که با آغاز دعوی علی محمد شیرازی ۲۷۳ سال اختلاف دارد.

و اگر منظورشان از این محاسبه، توجه به تکامل اسلام و پایان نزول آیات و کلام الله مجید است، به استناد آیه سوم از سوره مائده) الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي (اسلام در سال آخر حیات پیامبر اسلام، کامل گردیده است. در نتیجه اگر هزار سال با تاریخ مذکور بیفزائیم، سال ظهور مطابق است با ۱۰۱۰ ه. ق، که آنهم با سال دعوی علی محمد شیرازی ۲۵۰ سال اختلاف خواهد داشت.

اگر بهائیت مبدأ را پایان دوران ائمه اطهار به حساب می آورد، باید توجه داشت که امامان اسلام ۱۲ نفرند، نه یازده نفر به زعم گلپایگانی.

اگر گفته شود که امام دوازدهم علی محمد شیرازی است، پس باید مبدأ این هزار سال را، سال ۱۲۶۶ ه. ق، بگیریم که در نتیجه سال میعاد برابر ۲۲۶۶ ه. ق، خواهد شد.

از سوي ديگر، بنا بر (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (2) (که بهائيت به آن استدلال مي کنند: در موعد و ميعاد ظهور يك ساعت نيز تاخير نخواهد شد در حالي که به فرض احتساب مدت مزبور از سال وفات امام عسکري) عليه السلام، تاريخ دقيق فوت حضرتش ۸ ربیع الاول مي باشد، که تا پنجم جمادي الاولی که آغاز دعوي علي محمد شیرازي (3) بيش از ۵۶ روز اختلاف است.

بر فرض، سال ظهور موعود، سال ۱۲۶۰ هـ. ق. باشد، مگر هر کس که در چنین سال

---

« 1. فراند»، ص ۳۷

2. آیه ۳۴ سوره اعراف، ابو الفضل گلپایگانی در ص ۳۱۴، کتاب «فراند»، به آیه مذکور تمسک جسته است.

« 3. بیان فارسي»، ص ۳۰

---

441

ادعایی نماید بر حق است؟. عین همین استدلال به آیه ی «یدبر الامر... را» «غلام احمد قادیانی» نیز برای اثبات خود اقامه کرده است (1).

از این ها گذشته، علي محمد شیرازي که در سال ۱۲۶۰ هـ. ق. ادعای رسالت نداشت و اسلام را نسخ ننموده بود، بلکه تا اواخر سال ۱۲۶۴ هـ. ق. خود را پایبند به اسلام می دانست، چنانچه در فصل دوم و سوم مورد بررسی قرار دادیم.

2- و نیز گلپایگانی در اثبات مقاصد بهائیت، به آیه ۳۵ سوره اعراف اشاره می کند:

(يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)

«و این آیه مبارکه در غایت صراحت است که اخبار از مستقبل است؛ زیرا که لفظ «يَأْتِيَنَّكُمْ» را به نون تأکید مؤکد داشته و «يَأْتِيَنَّكُمْ» فرموده است یعنی البته خواهد آمد بر شما رسولانی از جنس شما و آیات مرا بر شما تلاوت و قرائت خواهند نمود پس هر که پرهیزکار شود و نیکوکار باشد خوفي و حزني بر او وارد نیاید؛ تا اهل تحریف نتوانند لفظ مستقبل را بر ماضي حمل نمایند و آیه مبارکه را بر انبیای گذشته محمول دارند (2)».

با توجه به اعتراف و تصریح زعمای بهائیت، به ختم رسالت و نبوت، به ظهور حضرت محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (که به تفصیل آن را در مبحث «ختم رسل» مورد بررسی قرار دادیم، استدلال گلپایگانی بر این اساس مغایر و مباین با دیگر آثار بهائیت است.

به عبارت دیگر، در جایی که حسینعلی میرزا، تصریح می کند:

«الصلوة و السلام علي سيد العالم و المربي الامم الذي به انتهت الرسالة النبوة و علي آله و اصحابه (3)».

دلیل تراشی برای اثبات رسولان دیگری پس از رسالت اسلام، نقض نص صریح حسینعلی میرزا و زعمای بهائیت است.

از سوي ديگر، آیه ي مذکور با توجه به آیات قبل: «حکایت از خطاب قبلي حق

---

1. حمامة البشري

« 2. فرائد»، ص ۳۱۴

« 3. اشراقات»، ص ۲۹۳

متعال به جمیع بنی آدم از بدو پیدایش آنان می باشد، نه خطاب به خصوص به اولاد آدم از بدو نزول این آیه قرآن کریم، تا منافی با خاتمیت نبوت و رسالت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) توهم گردد (1)»

3- و نیز استناد و تمسک به آیه ی ۱۴۳ سوره بقره است:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»

بهاثیان می گویند: کلمه «وسط» در آیه ی مذکور مؤید این است که امت اسلام آخرین امت نیستند. و پس از آنان دینی جدید که موجد امتی جدید می گردد، ظهور خواهد کرد.

اولاً: لغت «وسط» در مراجع اصلی لغت عرب، به معنای شریف، میانه، معتدل و نیکو آمده است که در متون حدیث شیعه، و در صحیح ترمذی، صحیح نسائی و مستدرک حاکم نیشابوری... در معنی لغت وسط، روایاتی از پیغمبر اکرم نقل شده است که منظور در این آیه امت عادل و معتدل است.

4- حسینعلی میرزا، چون در مواردی برای اثبات دعاوی خود، قافیه استناد و ذکر مدارک را تنگ می یافته، و دسترسی به آیات مورد دلخواهش غیر ممکن، به جای کشیدن خط بطلان بر نحوه استدلالش، آیات قرآن مجید را تحریف کرده، مرتکب جعل آیات گشته، تا به زعمش، بیانش فاقد مدرک و استناد به نصوص مسلم نباشد.

از آن جمله: نسخ خطی و اولین چاپ سنگی کتاب: «ایقان» در مقام بیان و ذکر اشارات و تلویحاتی که مبین «ظهور الله» است، به آیه ی ۲۱۰ سوره بقره استناد می کند که: «چنانچه می فرماید: (يَوْمَ يَأْتِي اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ)، و علما ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده اند گرفته اند که مضمون آن این است که روزی که می آید خدای در سایه ای از ابر (2)».

وقتی کتاب: «ایقان» به دست مطلعان معارف اسلامی افتاد، ملاحظه آیه مذکور در

« 1. بهائی چه می گوید»، ص ۱۵۰

« 2. ایقان»، ص ۴۷، ۸۹ چاپ سنگی ۱۵۷ صفحه ۱۵ سطر ی که تاریخ و نشر آن مقارن حیات حسینعلی میرزا است.

متن کتاب: «ایقان» موجب تعجب اهل فن گردید. زیرا اساساً چنین آیه ای در متن کتاب خدا وجود ندارد و حسینعلی میرزا مرتکب جعل و تحریف می شود تحریف: از آن جهت که در آیه ۲۱۰ سوره بقره می فرماید:

(هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

(آیا چشم به راه آنند که خدا و فرشتگان در میان ابرها به نزدیک ایشان آیند؟ - و کار تمام شد - و همه کارها به خدا باز می گردد).

زعمای بهائیت، پس از توجه به چنین خطای نابخشودنی حسینعلی میرزا، چون در صدد اولین چاپ سربی کتاب: «ایقان (1)» بر آمدند، آیه تحریف شده مذکور را بر خلاف منظور استدلال و سیاق سخن حسینعلی میرزا حذف، و جای آن آیه صحیح را بر خلاف جهت موضوع، منظور نمودند(2).

حسینعلی میرزا در این کتاب تنها به تحریف آیه «...بسنده نکرده، و آیات متعددی را به خاطر حفظ چهار چوب مباحث کتابش، لفظاً و معنأ تحریف کرده است، که همگی در نخستین چاپ سربی آن در سال ۱۳۱۸ هـ. ق. بر خلاف مسیر بیاناتش مورد تصحیح جانشینان وی قرار گرفته شد، از آن جمله:

#### ایقان سنگی پس از تصحیح در ایقان چاپی

1- یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام هل ینظرونَ إلا أن ینتیهمُ الله فی ظلل من  
( آیه ۲۰۶ سوره البقره ) الغمام (ص ۶۳)

2- ولكن البر ان تؤمنوا بالله و الیوم الآخر و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر (ص ۷۸)  
(آیه ۱۷۲ سوره البقره)

3- و ان کبر علیک اعراضهم فان استطعت و ان کان کبراً علیک اعراضهم فان استطعت  
فابتغی فی الأرض (آیه ۳۵ سوره انعام) أن یتبغی نفاقاً فی الأرض ص ۱۰۹

---

« . 1 ایقان»، چاپ اول، سربی، ۱۳۱۸ هـ. ق. مطبعه موسوعات مصر، ۱۹۰۰ م

« . 2 ایقان»، ص ۶۳، چاپ ۱۳۱۸ هـ. ق، و ص ۵۸ چاپ فرج الله زکی الکریدی، مصر، ۱۳۵۲ هـ. ق. =  
۱۹۳۳ م.

4- کحمر مستفرة من القسورة کأنهم حمرٌ مستفرة فرت من قسورة (ص ۴۴)  
(سوره المدثر آیه ۵۱)

5- والأبرار یشریون عن كأس إن الأبرار یشربون من كأس (ص ۳۵)  
(آیه ۵ سوره الدهر)

6- اولئک یسئوا من رحمة الله اولئک یسئوا من رحمتی (ص ۱۱۶)  
(آیه ۲۲ عنکبوت)

7- لیتنی متّ قبل موقفی هذا ام کنت لیتنی متّ قبل هذا و کنت (ص ۴۷)  
(آیه ۲۳ سوره مریم)

8- و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا... علیم بما اذالقوکم قالوا آمنا... علیم بذات الصدور (ص ۶۵)  
فی الصدور (آیه ۱۱۵ آل عمران)

9- و نفخ فی الصور ذلک رجوع بعید ۹ - و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعد (ص ۹۵)  
(آیه ۱۹ سوره ق)

10- ولکنه رسول الله ۱۰ - و لکن رسول الله (ص ۱۵۰)  
(آیه ۴۰ سوره الاحزاب)



جهت توضیح بیشتر، مقدمتاً به استحضار پژوهندگان می‌رسانیم که: اولین چاپ کتاب ایقان در سال ۱۳۰۸ هـ. ق به اهتمام «غصن اکبر» و... در بمبئی چاپ و انتشار یافت.

انتشار نسخه مذکور، با توجه به اینکه میرزا حسینعلی خود را در برابر صبح ازل «عبد» خوانده، و او را به عنوان «مصدر امر» در نظر آورده است. موجب استناد «ازلیان» در محکومیت دعوی میرزا حسینعلی بهاء گردید. که در قسمت الف و ب فصل چهارم از کتاب دوم، مورد بررسی قرار دادیم.

لذا بهائیان تصمیم گرفتند، کتاب: «ایقان» را مطابق مصالح خود تصحیح، و چاپ دیگری را از آن ارائه دهند! تا نسخه چاپی ۱۳۰۸ هجری قمری، غصن اکبر که مورد استناد ادوار براون از مقدمه خود بر کتاب «نقطه الکاف» شده بود. از اذهان بهائیان دور سازند. و به همین خاطر است که فاضل مازندرانی در صفحه 268 کتاب: «اسرار الآثار»، ذیل کلمه «ایقان» اولین چاپ سنگی ایقان را نسخه ای تلقی کند که در سال ۱۳۱۰ هـ. ق به

خط «مشکین قلم» در بمبئی چاپ شده است(1).

در این چاپ اگر چه کلمات و جملاتی که مبین اظهار بندگی حسینعلی میرزا نسبت به صبح ازل تصحیح گردید. ولی اشتباه های حسینعلی میرزا در ذکر آیات و احادیث و اغلاط فراوان ادبی (2) کتاب ایقان همچنان برجای ماند.

برای نمونه صفحه ای که آیه ۲۱۰ سوره بقره در آن مندرج است، در چاپ سنگی به معرض نمایش و قضاوت پژوهندگان قرار می‌دهیم.

بعدها بهائیان، چون دیدند و یافتند که تصحیح های صورت پذیرفته در متن ایقان چاپ ۱۳۱۰ هـ. ق. باب انتقاد و اعتراض محققان را در ذکر اغلاط ادبی و آیات و احادیث، مسدود نمی‌کند، تصمیم گرفتند، تصحیح دیگری از متن مذکور به عمل آورند. و آن را با حروف سربی به چاپ رسانند.

ایقان مذکور مطابق مصالح بهائیان شد. و در سال ۱۳۱۸ هـ. ق به بعد از طرف بهائیان تهران و قاهره و دهلی چاپ و منتشر گردید. و ترجمه های عربی و انگلیسی آن نیز همان روال را پیمود!

در این چاپ ها است که می بینیم آیه: «يَوْمَ يَأْتِي اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ...» که در چاپ ۱۳۰۸ و... دقیقاً به جای آیه به غلط نوشته شده بود، حذف و صحیح آیات و احادیث، با تصحیحی از دیگر اغلاط فاحش ادبی، حروفچینی گردید (3). و ما برای توجه پژوهندگان صفحه های نخست و صفحه ای که بجای آیه ی غلط: «يَوْمَ يَأْتِي اللَّهُ...» «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ»، آمده است به جهت

۱. البته با توجه به تطبیق خط نسخه مذکور با دیگر آثار خطی مشکین قلم، نسبت به نسخه ۱۳۱۰ به مشکین قلم جای تأمل و تردید است.

۲. چنانچه حضرت آقای حلبی به تفصیل در رساله ی: «پژوهش جامع درباره ایقان»، چاپ تهران، ۱۳۴۵ هـ. ق. سنگی ۲۲۲ صفحه به آن اشاره کرده اند.

ایضاً: شیخ محمد رضا افضل در کتاب: «فلتات اهل ایمان» ۸۴ خطای ادبی کتاب مذکور را برملا ساخته اند.

۳. در مقابل ای که مؤلف کتاب از نسخه خطی زین المقربین و چاپ اول ایقان با دیگر چاپ های بعدی به عمل آورد حدود 491 مورد اختلاف پیدا شد! که خود رساله مستقلی است.

ملاحظه مراتب حیل بهائیان و مقایسه با کلیشه صفحه چاپ سنگی آن، به استحضار مطلعان می‌رسانیم.  
 دو صفحه از کتاب «ایقان» چاپ سنگی که در آن میرزا حسینعلی بهاء آیه را به غلط چنین نگاشته است: «یوم  
 یأتي الله في ظلال من الغمام.»

متأسفانه تا این اواخر نسخه موثق از نسخه های خطی قدیمی کتاب «ایقان» در دسترس محققان وجود نداشت و اصولاً بهائیان جهت پنهان کردن حقایق اصلی کتاب «ایقان»، نسخه های خطی آن را جمع آوری و از دسترس خواص و عوام بهائی دور نگه داشته اند. از این رو مدرکی که سندیت کتاب ایقان سنگی را روشن کند به دست اهل تطبیق و نسخه شناس نیفتاد. و بهائیان چون از این مجرا اطمینان حاصل کردند، در برابر اعتراضات بعضی از محققان، صریحاً گفتند که در نسخه های خطی آیات و احادیث توسط میرزا حسینعلی بهاء غلط نگاشته نشده است و اشتباه اساساً از کاتب چاپ سنگی آن بوده است. و به همین جا پرونده جعل و تصحیح مجدد ایقان به زعمشان بسته شده تلقی گردید.

قضا و روزگار، گذر مؤلف این کتاب به مصر افتاد. چند ماهی از سال 1356 هـ. ق. = 1977 م را مؤلف به طور تمام وقت، به بررسی نسخه های خطی، در کتابخانه بزرگ مصر مشغول بود.

در دار الکتب قاهره، ضمن بررسی بیش از 1500 نسخه خطی فارسی، به کتاب کوچکی به قطع 8/5 × 13 سانتیمتر 9 سطری در 92 ورق دستیابی پیدا کردم. که در ابتداء امر جلب نظر را نمود. و آن را به خاطر خستگی زیاد خوانده رها کردم.

چند روزی از این واقعه گذشت. و شبی، تصمیمی یک پارچه وجودم را فرا گرفت که کتاب مذکور را مجدداً ببینم.

کتاب پس از مطالعه معلوم شد. ایقان میرزا حسینعلی بهاء است. که به شماره (5061 س) در «دار الکتب و الوثائق القومیه» مصر ثبت و ضبط است.

نام کاتب کتاب، کتابت نشده است، همین قدر پیداست که به خط «زین المقریین» کاتب وحی! میرزا حسینعلی بهاء است. خوشبختانه تاریخ کتاب نسخه خطی مذکور، به سال 1295 هـ. ق. در ذیل آخرین سطور کتاب نگاشته شده است.

با توجه به اینکه میرزا حسینعلی در سال 1309 هـ. ق. مرد، معلوم می شود که نسخه مذکور 4 سال قبل از مرگ مؤلف ایقان نوشته شده است. و از سرزمین فلسطین، مستقیماً به دست یکی از شخصیت های سیاسی فرهنگی مصر افتاده است و بعدها ضمن کتب دیگری به دار الکتب مصر تحویل داده شده است.

حقیر از صفحات کتاب عکس برداری نمود. و پس از مراجعت به وطن عزیز، آن را با ایقان چاپ سنگی مطابقت کرد دقیقاً مطابق هم بودند و با چاپ حروفی ایقان اختلافات فاحش انشائی و... داشت.

با توجه به قدمت نسخه خطی مذکور، آنهم موجود در یکی از معتبرترین کتابخانه های جهان و غیر شیعی! مصر، می تواند نشانگر گوشه ای از جعل و تزویرهای بهائیان باشد.

صفحه عنوان و اول کتاب: «ایقان» میرزا حسینعلی بهاء که در مصر حروفچینی و چاپ شده است.

صفحه 58 «ایقان» سربی بعد از تصحیح آیه

ذیلاً عکسی از صفحات نخست و آخر و ورق ۴۷ نسخه خطی مذکور را که در آن آیه «یوم یاتی الله...» مکتوب است. به پیشگاه هموطنان عزیز تقدیم می‌دارم.

از سوی دیگر مؤلف پس از بازگشت به ایران، متوجه شد که در کتابخانه مجلس شورای ملی، نسخه دیگر از ایقان خطی به خط زین‌المقربین وجود دارد.

این نسخه، دقیقاً به نسخه خطی موجود در دارالکتب مصر و نسخه چاپ ۱۳۰۸ هـ. ق. منطبق است و این امر نشان می‌دهد که نسخه ۱۳۰۸ هـ. ق. بر اساس ایقانی به چاپ رسیده است که «زین‌المقربین» از آن نسخ متعددی را استنساخ کرده است!

### 5/1/ب: بهانه «تقریر»

ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «فرائد»، به پیروی از نحوه‌ی استدلالات حسینعلی میرزا در کتاب «ایقان (1)» به «دلیل تقریر» چنین تمسک جسته است:

«1 ایقان»، ص ۱۵۵: «آیات و کتاب دلیل محکم و حجت اعظم است» - ص ۱۷۹: «دلیل دیگر استقامت حضرت اعلی است» صفحه ۱۶۷: «دلیل ایمان علمای حقیقی و مخلص و جانفشان» و... باب در کتاب «دلایل سبعة»، میرزا حسین در کتاب «ایقان» متوجه این دلیل بوده اند.

«فصل ثالث در چگونگی استدلال به دلیل تقریر: اعلم ایها السید المجید ایدک الله و ایانا بالبصاره الکاشفة و الرأی السدید که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تقریر بین الحق و الباطل به آن تمسک جسته اند و در کتب مصنفات خود به آن مبسوطاً و مفصلاً استدلال فرموده اند.

و تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی مقام شاریت شود و شریعتی تشریح نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد چنانکه بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه حق چنانکه عاده الله در ارسال رسل و تشریح شرایع به آن جاری شده است به علوم و معارف کسبیه و یا به عصبیت و معاونت قومیه و یا به مکنات و ثروت ظاهریه و یا به تسلط و عزت دنیویه متعلق و مربوط نباشد در این صورت حتی بر فلاسفه که تتبع علل نمایند نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقای آن به صرف اراده غیبیه الهیه انتساب یابد چه وجود معلول بدون علت متصور و معقول نباشد و خلاصه القول حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه به این برهان عظیم احتجاج فرموده و بقای حق و زهوق و زوال باطل را آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است و خصوصاً در قرآن مجید تصریحاً و تمثیلاً در مواضع متعدده این مسئله نازل گشته چنانکه در سوره مبارکه شوری می‌فرماید: "وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ" ترجمه آیه شریفه این است که کسانی که محاجه و مجادله می‌نمایند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند حجت ایشان باطل و زایل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد و سوره شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول جمعی قلیل بودند مع ذلک می‌فرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را من بعد حجت مجادل باطل باشد و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد و سبب همین است که بر هر عاقل متفلسف اگر اندکی تأمل نماید واضح می‌شود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقای شرایع نباشد و قاهریت

ورق ۴۷ نسخه ایقان، موجود در دارالکتب مصر که آیه قرآنی را به غلط «یوم یاتی الله فی ظلل من الغمام» نوشته است.

تصویری از صفحه آخر نسخه ۱۹۲۴ هـ. ق، به خط زین المقربین، که در کتابخانه مجلس شورای ملی نگهداری می شود.

و احاطه ی قدرت الهیه مانع است که شریعت باطله ی کاذبه باقی ماند این است که در همین سوره ی مبارکه نیز می فرماید " :أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ " می فرماید و یا برای ایشان شرکاء است که بر ایشان شریعتی تشریح نموده باشند بدون اذن خداوند و اگر کلمه فصل نبود هر آینه حکم شده بود میانه ایشان و هر آینه برای ستمکاران عذابی است دردناک یعنی تا کنون آیا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریح نموده باشد که این ظالمان امر اسلام را به آن قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند(1)». ...

در سند مذکور، به سه نکته اساسی در تاریخ بهائیت، استناد و اشاره شده است:

1- ادعا: چنانچه نوشته است: «اگر نفسی مدعی مقام شاریت شود.»

2- کتاب: «و شریعتی تشریح نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت بدهد.»

3- نفوذ: «و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند.»

که با توجه به تصریح حسینعلی میرزا در کتاب: «ایقان» صفحه 79، چاپ مصر، ۱۳۵۲ هـ. ق، مبنی بر: «دلیل و برهان دیگر که چون شمس میان دلایل مشرق است» استقامت «آن جمال ازلی است.»

می توان «دلیل استقامت» را به عنوان نکته چهارم در نظر آورد.

به استثنای مسئله «ادعا» و «کتاب» که به تفصیل در فصول گذشته مورد بررسی قرار گرفت، لازم است، به «دلیل نفوذ» و «استقامت» اشاره مختصری شود:

### 1- دلیل نفوذ

در این خصوص، بایست به استحضار پژوهندگان رسانید، برخلاف تصریحات گلیایگانی مبنی بر حجیت نفوذ، و اینکه نفوذ مدعی، حجت بر حقانیت مدعی است، اشارت و تلوینات متعددی در آثار بهائیت به چشم می خورد، که انبیا به حق و صاحب کتابی بودند که در میان مردم نفوذی نداشته، با این همه حقانیت آنها مورد تأیید زعمای بهائیت است. از آن جمله:

« . [فراند]، ص ۶۱، پایان نگارش مندرج در آخر کتاب.

حسینعلی میرزا در کتاب «ایقان» صفحه ۵، چاپ مصر، ۱۳۵۲ هـ. ق، می نویسد: «از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود.»

عباس افندی در مقام شرح حال حضرت ابراهیم می نویسد: «کسی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده اش لوط و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفاء(1)».

بر این مینا است که حسینعلی میرزا صریحاً نفوذ را حجت حقانیت تلقی نمی کند. و جزماً و آشکار می نویسد: «و همچنین کل عباد بنفسه مأمور به عرفان آن شمس احدیه بوده اند دیگر در این مقام رد و اعراض یا توجه و اقبال عباد برای احدی دلیل و حجت نبوده و نخواهد بود» و در صفحه 187 می نویسد: «در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمالم مؤمن نشده از نفس اعراض نموده ای و او متمسک شود به جمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کل را معرض مشاهده نمودم لذا اقتداء به ایشان نموده و از جمال ابدیه دور مانده ام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد(2)».

بهائیت باید توجه داشته باشد، در حالی که حسینعلی میرزا یادآور می شود: «نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند و قائم حقیقی به نور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند(3)».

بنابراین نمی توان به حقانیت هر مدعی که در میان مردم نفوذی پیدا کرده و مریدانی اطرافش را گرفتند نظر داد و نفوذ حجت، حقانیت مدعی تلقی نمود.

چنین تصریحاتی نه تنها مخالف صریح استدلال گلپایگانی است، بلکه مغایر آن مطالبی است که حسینعلی میرزادر اثبات دلیل مذکور، صفحاتی را در کتاب «ایقان» به آن اختصاص داده است. و ابوالفضل گلپایگانی به اتکای آن، دست به تحریر و تقریر برده است.

---

« 1. مفاوضات»، ص ۹

« 2. مجموعه ی الواح»، ص ۳۱۴

« 3. اشراقات»، ص ۷

## 2- دلیل استقامت

میرزا حسینعلی در کتاب: «ایقان» و در مقام اثبات دعاوی علی محمد شیرازی می نویسد: «و دلیل برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام به آن امر فرمود چنانچه کل استماع نمودند و در هیچ کس و هیچ نفسی خوف ننمودند. و اعتنا فرمودند. آیا می شود این به غیر امر الهی و مشیت مثبتة ربانی(1)».

بعدها ز عمای بهائیت، خاصه عباس افندی، و ابوالفضل گلپایگانی، «استقامت» میرزا حسینعلی را با آب و تاب فراوانی مورد نگارش، و با تمسک به آن، سعی در اثبات حقانیت دعاوی میرزا حسینعلی داشتند.

اولاً: در مورد تصریحات میرزا حسینعلی پیرامون استقامت علی محمد شیرازی، و استدلال به حجیت آن، تنها به ذکر این جملات اکتفا می کنیم، که چنانچه در مباحث گذشته، متعرض شدیم، علی محمد شیرازی به محض ملاحظه نامساعد بودن محیط و مجلس، انکار دعاوی نموده و تن به امضاء توبه نامه و استغفار داده است.

ثانياً: در خصوص میرزا حسینعلی باید به استحضار پژوهندگان رسانید: میرزا حسینعلی در ترویج کد امین دعوی مستقیم الرأی بوده اند؟! »

گاهی که مصلحت می دیده است، دم از پیامبری و رسالت و نبوت می زده، گاهی بنا به مصلحت ادعای خدائی خود را به میرزا حبیب مراغه ای اعلام می داشته که: «قل یا هؤلاء فابشروا فی تلك الايام التي فيها آتی الله فی ظلل من الروح(2)».

وقت دیگر به بابیان بغداد می نوشت: «این نامه از این نمله فانیه به سوی احبای خدا ارسال می شود(3)».

---

« 1 ایقان»، ص ۱۷۹

« 2 گنج شایگان»

« 3 آثار قلم اعلی»، ج ۴، ص ۲۶۴

---

458

گاهی خود را فرستاده ی خدا می خواند (1). و زمان دیگر، خطاب به ناصرالدین شاه چنین می نگاشت:

«یا ملک ارض اسمع نداء هذا «المملوک» ایّی «عبد» آمنت بالله و آیاته (2)»... ولی از آن سوی مدعی بود که همه خدایان و آن خدائی که به محمد(صلی الله علیه و آله (عیسی و موسی) علیهما السلام (وحي فرستاده است از فرمان من به وجود آمدند:

كَلّ الألوه من رشح امری تألّهت \*\*\* وکلّ الربوب من طفح حکمی تربت(3)

با این همه، به هیچ وجه حسینعلی میرزا در دوران اقامت در بغداد و اسلامبول و ادرنه، و عکا، جرأت میان مردم رفتن را نداشته و همیشه سنت و آداب و عقاید مردم مسلمان را احترام می نهاده و خود علی رغم نوشته هایش و نامه هائی که به ایران می فرستاد، همرنگ آنها و در لباس مسلمانی مرتبط با آنها بوده است!

«شوقی افندی» تصریح می کند: حسینعلی میرزا در بغداد پیشنماز مساجد مسلمین و در محراب امام جماعت، اقامه صلوة می کرده است و به نحوی تا پایان عمرش، اداء نماز را ترک نکرده و بعدها هم جانشین و فرزندش از ترس مؤاخذة پادشاهان عثمانی در نماز جماعت اسلامی حاضر می شده اند.

چنانچه منیره خانم، دختر عباس افندی برای بلانفیاد، ضمن شرح سفر عکا و ازدواج خود از سیمای کلی وضع و نحوه زندگی افراد خانواده ی حسینعلی میرزا در عکا پرده برداشته و می گوید: «افراد خانواده افنان به استقبال من آمدند و با کمال محبت مرا به خانه خود دعوت نمودند... من به خانه سید محمد دائی باب رفتم... زن های خانه مرکب بودند از دختر سید محمد و دو عروس هایش که به هیچ وجه بهائی نبودند... در این صورت من بهتر دیدم که مقصد خود را از آنها پوشیده دارم... بعد از وضو گرفتن ما همگی در کنار یکدیگر به نماز عشا مشغول شدیم (توجه دارید عروس خانم که مهرش

---

« 1 اقتدارات»، ص ۵۴

« 2 لوح سلطان».

شهدا و انفاق اجسام و ارواح بود، برای کتمان عقیده به خواندن نماز مسلمانی در کنار سایرین می پرداخت)... از من پرسیدند کجا می روم و آیا به مملکت دور دستی می روم جواب دادم می روم به شهر مقدس آنها گفتند چون تو خیلی خدا پرست هستی و دیندار بنابراین به شهر مقدس می روی. شهر مقدس نزد آنها مکه بود و... بهاء الله اشاره کرده بود که ما از راه مکه به عکا برویم (که معلوم نشود از ایران برای رفتن به کجا خارج می شوند)... خواهر بزرگ خدیجه سلطان بگم که زن خال شهید بود در این موقع پیر شده بود و بیشتر به علت آنکه او نتوانسته بود در سعادت شناسانی و بشارت عظمای مبشر اعظم من یظهره الله شرکت نماید... و با وجود آنکه شوهرش و خواهرزاده شوهرش شهید شده بودند به اصول و عقاید اسلامی خود شدیداً متمسک بود(1)».

عباس افندی، پس از پدر، این شیوه را در نظر داشت، و در هنگام توقف در عکا، و حیفاً... رعایت مصلحت را کاملاً در نظر داشت. به نحوی که در چنین ایامی، مردم عرب زبان و مسلمان این شهرها، به هیچ وجه پی نبردند که در ذهن بهائیان چه می گذرد، و چه دعای جدیدی را برخلاف اصول مسلم اسلام در سر، و بر قلم جاری می سازند.

برای روشن شدن هر چه بیشتر این موضوع ذکر اقوالی موثق به نظر منطقی می رسد:

1- صبحی مهتدی در ضمن بیان خاطرات خود می نویسد: «روز دیگر که جمعه بود با جمیع همراهان به حمام رفتیم و نزدیک ظهر بیرون آمدیم چون به در خانه عبدالبهاء رسیدیم دیدیم سوار شده برای ادای فریضه جمعه عازم مسجد است کرنش کردیم گفت: «مرحبا از شما پرسیدم گفتند: حمام رفته آید.»

«بعد به طرف مسجد رفت چه از روز نخست که بهاء و کسانش به عکا تبعید شدند عموم رعایت مقتضیات حکمت را فرموده متظاهر به آداب اسلامی از قبیل نماز و روزه بودند بنابراین هر روز جمعه عبدالبهاء به مسجد می رفت و در صف جماعت اقتدا به امام سنت کرده به آداب طریقه حنفی که مذهب اهل آن بلاد است نماز می گذارد(2)».

« . 1 بلا نفیلد»، ص ۷۶

« . 2 خاطرات صبحی»، ص ۹۸

2- مرحوم حسن نیکو می نویسد: «برای شاهد قضیه که میرزا در حدود فلسطین و سوریه ایداً دعوتی نکرده بلکه من باب احتیاط تبلیغ را هم در آن حدود حرام نموده که مبادا سر و صدائی بلند شود و مشت او نزد مسلمین آن اقلیم باز گردد، عین لوحی را که میرزا عباس برای شیخ فرج الله زکی الکردی در مصر (قاهره) فرستاده است درج می کنم و از آن لوح نیز مطلب دیگر هم مستفاد می شود و آن این است که چون خود میرزا عباس می خواست به مصر برود زمینه سازی می کرد که احباء ایداً صحبت مذهبی یا تبلیغی نکنند که زمزمه ای بلند شود و آشوبی واقع گردد که اسباب زحمت او شود یا آسیبی بدو وارد گردد این قدر برای خودشان محافظه کاری می کردند و در عوض دیگران را در بلاد دور دست به تبلیغ و نشر نفحات تحریص و تشجیع می فرمودند:

«مصر حضرت شیخ فرج الله ملاحظه فرمایند.»

هو الله(1) اي شيخ محترم در السن و افواه ناس مفتریاتی چند انتشار یافته که ضرر به امر دارد لهذا باید من ملاقات با بعض نفوس مهمه نمایم و این افکار را زائل نمایم و تا بحال هر کس ملاقات نمود منقلب گردید اگر نفسی از احباء زبان به تبلیغ گشاید و به نفسی حرفی ولو به مدافعه بزند مردم بکلی فرار نمایند و نزدیک نیایند لهذا جمال مبارک تبلیغ را در این دیار حرام فرموده اند مقصود این است که احباء باید که ایامی چند بکلی سکوت نمایند و اگر کسی سؤال نماید بکلی اظهار بی خبری کنند که مهمه و دمدمه (دقدقه!) قدری ساکت شود و من بتوانم که به مصر آیم و با بعضی از نفوس مهمه ملاقات کنم زیرا حال حکمت اقتضا چنین می نماید لهذا جمیع احباء را بکلی از تکلم از این امر البته حال منع فرمائید و علیکم التحية و الفضل و الاحسان من الرب المنان ع.ع.»

اینجا ملاحظه کنید آقایان چقدر خودشان را دوست دارند که برای چند روزه که می خواهند به مصر تشریف ببرند تبعه ی خود را از تبلیغ کردن مرام و مبادی خود مخفی می کنند و با آنها تأکید می کند که ابدأ اسم این امر را هم نبرید تا من مدتی که در مصر هستم خاموش محض شوید و مسلمان صرف گردید وقتی که من از مصر مراجعت، به

---

1. مکاتیب ج ۳، ص ۳۲۷

---

461

حیفا برگردم پدر خودتان را در آورید و خودتان را به آتش بزنید.

نمی دانم در این مورد بهائیان به هوش می آیند و متذکر می شوند، جانی که مولای آنها به حفظ می کوشد و از نشر مرام و اصول خود تعطیل می کند چرا آنها کاسه گرمتر از آتش شوند و خودشان را برای منافع دیگری به زحمت و مهلکه اندازند، لااقل به خود او تأسی نمایند.

بلی در اینجا به شیخ فرج الله آنطور دستور می دهد و در ایران که هرگز عبورش نمی افتد به من اینطور دستور می دهد.

«هو الله ایها الرجل الرشید اني اشكر ربي الکریم بما کشف عنک غطاءک و بصرک الیوم حدید و اریک ملکوت السموات و الارض فی هذا الیوم العظیم و ایقظک من رقبک بالنداء المرتفع من الملاء الاعلی میشرأ بظهور الجمال الالهی من الافق المبین فاستبشر ببشارات الله و شمر الذیل و لاتخف الویل و اجتهد فی اعلاء کلمة الله فی تلك القدوة القصوی و انطق بالثناء علی الله فی المحافل الکبری و اقم الحجج القاطعة علی اشراق شمس الحقیقة من الافق الاعلی و الله یؤیدک علی ما نشاء ان ربک لقوی قذیر و علیک بهاء الالهی

20 رمضان ۱۳۲۷ عبد البهاء عباس(1)»

3- با توجه به چنین رعایت ها و مصلحت اندیشی هائی بود که شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع» و در مقام شرح تشییع جنازه عباس افندی می نویسد: «در مقدمه این تشییع پر هیمنه و جلال دسته ای پلیس شهری قرار داشت که به منزله گارد احترام محسوب می گردید، در عقب آنها کشفافات از مسلمین و نصاری با پرچم های افراشته در حرکت بودند، از آن پس هیئتی از مرتبه خوانان که تلاوت آیات قرآن کریم می نمودند، و بعد از آن ز عمای ملت اسلام که در رأس آن مفتی حیفا قرار داشت(2)».

مسلم است اگر عباس افندی، عقاید خود را نشر داده بود و یا ز عمای بهائیت در اظهار عقاید خود استقامت و پایداری می داشتند، مسلمانان هرگز تماس و ارتباطی به او

---

« . [فلسفه ی نیکو]، ج ۱، ص ۱۰۹



نمی‌گرفتند و تشییع جنازه‌ی او با قرآن و صلوات، زعمای ملت اسلام، شرکت، نمی‌کردند.

شوقی افندی در ذکر حالات عباس افندی، در آخرین هفته حیاتش تصریح می‌کند که: «در آخرین جمعه توقف مبارکش در جهان ناسوت با وجود خستگی و ضعف فراوان جهت ادای صلاة ظهر در جامع مدینه حضور بهم رسانید(1)».

سید محمد محیط طباطبائی، در این خصوص، شاهد زنده‌ای را متذکر شده است که تأمل و توجه به آن حائز نهایت اهمیت است:

ایشان می‌نویسند: «مرحوم هاشم آتاسی رئیس جمهوری وقت سوریه برای تماشای هنر دست مرحوم صنایع خاتم شیرازی بر روی چوب صندوقی که برای مقبره حضرت زینب ساخته بود، در فروردین ۱۳۳۴ به محل مقبره دعوت شده بود، پس از حضور و زیارت مقام و مشاهده‌ی صندوق خاتم، بنا به درخواست متولی به تالار پذیرائی مقام آمد، هیأت اعزامی از ایران به ریاست تیمسار سرتیپ ضرغامی (سپهبد بعدی) به اتفاق سفیر کبیر و اعضای سفارت کبرای شاهنشاهی ایران و گروهی از زائران ایرانی حاضر در مقام، آن مرحوم را به گرمی استقبال کردند. حضرت رئیس جمهور ضمن تحسین آثار ممتاز هنری ایران سخن از خط زیبایی فارسی نستعلیق پیش آورد. میرزا حسن زرین خط نسخه حافظ چاپ خطی خود را به ایشان تقدیم کرد و رئیس جمهور را به یاد میرزا مشکین قلم خطاط اصفهانی انداخت که در جوانی پیش او مشق خط کرده بود. از وصف خط مشکین قلم به ذکر میرزا عباس (عبدالبهاء) پرداخت و از حسن اعتقاد او در دیانت اسلامی و حضور منظم او در نماز جمعه و برگزاری مراسم دینی و مراقبت وی در کار روزه داری لختی یاد کرد. آنگاه باعث بر آشنائی خود را با او چنین توضیح داد:

«در ۱۳۱۰ یا ۱۳۰۹ هجری نخستین مأموریت دولتی من بعد از طی دوره تحصیل مکتب سلطانی و مدرسه حقوق در حکومت عکا آغاز شد. این موقع با مرگ پدر میرزا عباس و بروز اختلاف میان او و برادرانش مصادف بود. برادران میرزا عباس چندان پای

بند و وظایف دینی و حضور در نماز جمعه نبودند اما خود او هر روز جمعه در کنار من به نماز برمی‌خاست و همیشه مراقب اعمال دینی خود بود و به همین سبب مورد تأیید و مساعدت قرار گرفت. (نقل به معنی).

مرحوم آتاسی افزود که روزی از میرزا عباس پرسیدم شما که در کار دین چنین استوارید چرا به سوء معامله دولت خود دچار و از ایران شدید؟ میرزا عباس جواب داد ما از آن دسته متصوفه ایران بودیم که سبب خلفا را جایز نمی‌دانستیم و این امر بغض مقامات رسمی را برانگیخت تا ما را به عثمانی فرستادند (نقل به معنی).

مرحوم آتاسی از کسی که در جمع ایرانیان طرف خطاب او بود پرسید: «شما راجع بدین موضوع چه شنیده‌اید؟» و در جواب از او چنین شنید که «عمر ما و پدر و نیای ما اقتضای همزمانی با وقوع این حادثه را ندارد ولی از قراری که در روزنامه رسمی دولتی مربوط به همان ایام نوشته بودند و خوانده ایم، جمعی در صدد سوء قصد به سلطان ایران برآمدند و به او تیر زدند ولی کشته نشد و زخمی گردید. عده‌ای از آنان که متهم به سوء قصد بودند دستگیر و غالباً کشته شدند و پنج تن از آن میان توانستند برائت خود را از همراهی و همکاری با آن دسته از هر حیث ثابت کنند و آزاد شوند. میرزا حسینعلی پدر میرزا عباس یکی از آن پنج نفر

بوده که پس از کسب آزادی به وسیله صدر اعظم (بنا به قول خودش) از شاه کسب اجازه برای سفر به عراق عرب کرد و به بغداد آمد و دیگر به ایران باز نگشت(1)».

چنین شیوه ای از جانب حسینعلی میرزا و جانشینان و اطرافیانش از یک سوی، و از سوی دیگر بنا به اظهار دعای مختلف و متناسب با شرایط و مقتضیاتی، و رعایت مصلحت موجب گردید که حسینعلی میرزا آشکار بگوید: «تالله قد ضلت راس الخیط فی امری و صرت متحیراً(2)».

(سوگند به پروردگار که سر نخ در کارهایم گم گشته، و گیج و سرگردان شده ام.)

---

1 مقاله: «از تحقیق و تتبع تا تصدیق و تبلیغ فرق بسیار است»، محیط طباطبائی، مجله گوهر، سال ۴، شماره ۳، خرداد ۱۳۵۵، شماره مسلسل ۳۹، ص ۲۰۰

« 2 آثار قلم اعلی»، ص ۳۲۹

---

464

پ: تفسیر ناپذیری آثار بهائیت

میرزا حسینعلی می نویسد:

«و الذي يتكلم بغير ما نزل في الوحي انه ليس مني(1)».

(هر کس، به غیر از آنچه را که در نگارشهای من آمده است، سخنی و کلامی بگوید، او مسلم از من نیست.)

و نیز:

«ان الذي يؤل ما نزل من سماء الوحي و يخرج عن الظاهر انه ممن صرف كلمة الله العليا و كان من الاخسرين في كتاب مبین(2)».

(همانا کسی که آنچه از آسمان وحی فرو فرستاده شد تأویل کند و از صورت ظاهریش خارج نماید همانا از کسانی است که کلام برتر خداوند را تحریف نموده و در کتاب خدا جزو زیانکارترین مردم است.)

عباس افندی در این خصوص، و به پیروی از پدر خود می نویسد:

1- «حضرت احباء باید آنچه نصوص کتاب است بیان نمایند و ادنی کلمه ای تجاوز نشود(3)».

2- «از جمله وصایای حتمیه و نصایح صریحه ی اسم اعظم (یعنی بهاء الله) این است که ابواب تأویل را مسدود نمائید و به صریح کتاب یعنی به معنی لغوی مصطلح قوم تمسک جوئید(4)».

---

« 1 اقدس»، ص ۱۱۱

2 همان، ص ۱۰۱

« 3 امر و خلق»، ص ۹

فصل ششم: جانشینی و انشعاب

فصل ششم: جانشینی و انشعاب

الف: جانشینی بهاء

پس از مرگ علی محمد شیرازی، میان طائفه بابیه، بر سر جانشینی و من یظهره اللهی، اختلافات عمیقی واقع گردید. و هر یک از آنها بنای مخاصمه و فحاشی را نسبت به دیگری روا داشتند. «ازلی» به دنبال «صبح ازل»، «دیانی» در تعقیب: «میرزا اسد الله دیان»، «قدوسی»، مدافعان من یظهره اللهی «قدوس»، «بیانی» متمسکان به کتاب بیان، «قره العینی» خواهان «طاهره خانم»، «عیانی» در جستجوی کشف و شهود. و «بهائی» به دنبال «میرزا حسینعلی»... بابیه را به اوضاع و احوالی کشانید که در غایت، خدایع بابیه کشف، و مدارک مجعول بر ملا، و مقاصد و منافع ریاست و ریاء آشکار گردید.

حسینعلی میرزا که در آب گل آلود بابیه، پس از تبعید از تهران و اقامت در بغداد، زیر چتر حمایت های روس و عثمانی و انگلیس، بیش از دیگر مدعیان، ماهی های بیشتری را در تور ماهی گیری خود صید کرده بود، و دیدیم که چگونه و با چه مبانی و اصولی صید خود را توجیه می نمود. پس از تبعید به عکا و انتقال بهائیت به سرزمین فلسطین، جانشینی و ریاست امر بهائیان را پس از مرگش مورد بررسی قرار داد تا بهائیان پس از او به اختلاف نیافتند. و براساس نص وصایت در شناخت وحی بهاء الله! إلی الأبد بلا تکلیف و مختلف النظر نشوند:

برای تحقق چنین امری، دو خانواده برابر چشمان حسینعلی میرزا قرار داشت:

1- افنان

2- اغصان

خانواده افنان: جمع فنن، به معنی شاخه های راست درخت و ریشه آن ساقه می باشد. که در اصطلاح بابیه، لقب و شهرت منتسبین علی محمد شیرازی است که در کتاب بیان، در حق آنان چنین مذکور می باشد:

«الباب السادس من الواحد التاسع في ما ينبغي للناس ان يغرن طائفة التي يخرج نقطة الحقيقة عن بينها اذا هم بها مؤمنون.»

حسینعلی میرزا به نقل از فاضل مازندرانی در لوحی منظور از کلمه ی «افنان» را در آثار چنین معنی می کند:

«تا حال آنچه افنان از «قلم اعلی» جاری شد، مقصود نفوس منتصبه به نقطه اولی بوده، چه که در این ظهور کل را به نقطه اولی دعوت نمودیم(1)». ...

بنا به تصریح حسینعلی میرزا، در «لوح مرحوم شیخ نجفی» «مینی بر اینکه: «شخص عالم و کامل و فاضل در آخر عمر به ارض مقدسه توجه نموده و مقصودش اعتکاف بود...» فاضل مازندرانی نظر می دهد که مراد حسینعلی میرزا از شخص عالم و... «حاجی میرزا حسن افنان کبیر، اخ الزوجه حضرت نقطه است که به قصد مجاورت به عکار رفت. و سید علی افنان داماد حضرت بهاء الله و برادرش میرزا محسن داماد حضرت عبد البهاء، و پسران وی بودند(2)». ...

خانواده ی اغصان: جمع غصن، به معنی شاخه درخت که بر شاخ دیگر برآید و در اصطلاح بهائیان، لقب خویشان حسینعلی میرزا، از همسرش به نام بی بی خانم که عبارت بودند: از عباس، مهدی، و از همسر دیگرش به نام «بی بی جان»، عبارت بودند از محمد علی، ضیاء الله و بدیع الله.

« . 1 اسرار الاثار»، ج ۱، ص ۱۵۸

« . 2 الاسرار الاثار»، ج ۱، ص ۱۵۹، «ولی امر الله»، ص ۵

467

468

469

با توجه به انتخاب کلمه اغصان جهت خویشاوندان بهاء الله، حسینعلی میرزا، پسر بزرگ خود را (عباس) به «غصن الله اعظم»، و «محمد علی»، را به «غصن الله اکبر»، و مهدی را به «غصن الله اطهر» ملقب ساخت(1).

با توجه به شناسایی مذکور از اصطلاح اغصان و افنان، حسینعلی میرزا در وصیت نامه خود، دو خانواده ی مذکور را مورد خطاب قرار داد. و ضمن نصایح و سفارشات امر جانشینی پس از خود را رسماً چنین وصیت نمود:

«کتاب عهدی (2)» «اگر افق اعلی از زخرف دنیا خالی است ولیکن در خزائن توکل و تقویض از برای وراث میراث مرغوب لا عدل الله گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون انظروا ثم اذکروا ما انزله الرحمن فی الفرقان. ویل لكل همزة الذي جمع مالا و عدده. ثروت عالم را وفائی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم. مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلاها و انزال آیات و اظهار بینات اخمد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افنده ی اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد. و از افق لوح الهی نیز این بیان لائح و مشرق باید کل به آن ناظر باشند: ای اهل عالم شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتقاع مقامات شما است به تقوی الله تمسک نمایید و به ذیل معروف تشبث کنید. به راستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالائید. عفا الله عما سلف. از بعد باید کل به مابینگی تکلم نمایند. از لعن و طعن و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمایند مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر. امروز روزی است بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود، شمس و قمر

سمع و بصر و انجم و او خلاق منیره مضمیئه. مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان. هر

مقبلی الیوم عرفه قیصرای یافت و به قلب طاهر و أفق اعلی توجه نمود او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور. (خذ قدح عنایتی باسمی ثم اشرب منه بذکری العزیز البدیع). ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمایید. نزد صاحبان بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده و لکن جهال ارض چون مربای نفس و هوسند از حکمت های بالغه حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء الله و امانه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقند درباره ی ایشان دعا کنید. حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نهیا عظیماً فی الکتاب هذا امر الله فی الظهور الأعظم و عصمة من الحكم المحو وزینة بطراز الاثبات. انه هو العلیم الحکیم مظاهر الحكم و مطالع الامر که به طراز عدل و انصاف مزینند بر کل اعانت آن نفوس لازم. طوبی للأمرء و العلماء فی البهء اولئک امنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلق علیهم بهائی و رحمتی و فضل الذی احاط الوجود. در کتاب اقدس در این مقام نازل شد آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع ساطع و مشرق است. یا اغصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور به او و جهت اتحاد او ناظر باشید نه به اختلافات ظاهره از او. وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند انظروا ما انزلنا فی کتابی الاقدس (اذا غیض بحر الوصال وقضی کتاب المبدأ فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم). مقصود از این آیه ی مبارکه غصن اعظم بوده. کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم. قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه. انه هو الامر الحکیم. قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امرء من لدن علیم خبیر. محبت اغصان بر کل لازم و لکن ما قدر الله لهم حقاً فی الاموال الناس یا اغصانی و افنانی ذوی قرابتی توصیکم بتقوی الله و بمعروف و بما ینبغی و بما ترتفع به مقاماتکم. به راستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی. و جنودی که لایق است سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهری مرضیه بوده و هست. بگو ای عباد اسباب نظم را اسباب پریشانی ننمایید و علت اتحاد را علت اختلاف نسازید امید آنکه اهل بهاء به کلمه مبارکه

قل کل من عندالله ناظر باشند و این کلمه علیا به مثابه آب است از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است. احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور اتحاد حقیقی فائز می شوند. انه یقول الحق و یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل. احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم لاعزاز امر و ارتفاع کلمه. و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور. طوبی لمن فاز بما امر به من لدن امر قدیم. و همچنین احترام حرم و آل الله و افنان و منتسبین و توصیکم بخدمه الامم و اصلاح العالم از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است. نصایح قلم اعلی را به گوش حقیقی اصغا نمایید انها خیر لکم عما علی الارض. «یشهد بذلک کتابی العزیز البدیع.»

#### بر این اساس:

1- محبت و احترام و ملاحظه اغصان و افنان بر تمامی بهائیان لازم است. و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور و مسطور است.

2- عباس (غصن اعظم) فرزند ارشد، جانشین حسینعلی میرزا و محمد علی (غصن الاکبر) پس از غصن اعظم جانشین عباس خواهد بود: «قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم.»

3- باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند.

4- اغصان و افنان متحد باشید، و از هر نوع تفرقه و اختلاف پرهیز داشته باشید، زیرا مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است و را سبب عداوت و اختلاف ننمائید.

از سوی دیگر حسینعلی میرزا، در حاشیه نص و صایت، نسبت به چگونگی حفظ و نظارت و رسیدگی اموال و موقوفات بهائیان را چنین تصریح می کند:

«قد رجعت الاوقاف المختصة للخیرات الی الله مظهر الایات لیس لاحد ان یتصرف فیها الا بعد مطلع الوحي و من بعده یرجع الحکم الی الاغصان و من هم الی بیت العدل ان تحقق امره فی البلاد.»

(اوقاف خیریه برمی گردد به خدائی که ظاهر کننده آیات است (بهاء) و کسی را نشاید بدون اذن او در آن اموال تصرف کند و بعد از بهاء بر می گردد به اغصان و بعد از در

473

گذشت اغصان برمی گردد به مجلس بیت العدل اگر صورت بگیرد.)

بدین لحاظ، پس از حسینعلی میرزا، مرجع رسیدگی به اموال موقوفه بهائیان، ابتداء اغصان، که اشاره به غصن اعظم، و غصن اکبر است. و پس از مرگ اغصان، «بیت العدل بهائیان» عهده دار حفاظت و نظارت خواهد بود.

آنچه مسلم است، حسینعلی میرزا نسبت به تحقق وصایای خود در خصوص حقوق غصنین: عباس و محمد علی، تأکید و توجه زیادی داشته است. و این تأکید را نه تنها ما از حرف «قد» در جمله: «قد اصطفینا الاکبر بعد الأعظم «می یابیم، بلکه در رابطه جمله مذکور با: «امراً من لدن علیم خبیر «مبین این است که از نظر بهائیان تأکید مذکور ناشی از صدور امر الهی و تعلق و تحقق فرمان خداوندی است!

ولی همین که عباس افندی در مقام جانشینی حسینعلی میرزا اداره ی امور بهائیان را به عهده گرفت. در میان دو خانواده اغصان و افنان آتش اختلاف و نفاق زبانه کشید.

بررسی مآخذ و منابع بهائیت و وقایع ایام توقف بهائیان در سرزمین فلسطین، به خوبی نشان می دهد که علل اصلی و اساسی اختلافات و منازعات مذکور، بر سر تقسیم اموال منقول و غیر منقول حسینعلی میرزا در فلسطین و پول هائی بوده است که بهائیان از اطراف و اکناف به فلسطین ارسال می داشته اند.

چنانچه «دکتر یونس خان افروخته» بهائی، در ضمن نگارش خاطرات نه ساله خود در ایام توقف در عکا و در جوار عباس افندی، به شرح اجمالی اختلافات مولایش! عباس افندی، با دیگر برادران و عمو زادگان و منسوبانش اشاره ای بس دقیق دارد که مؤید و تعیین کننده علت اساسی کشمکش های مذکور است.

«یونس خان افروخته» پیرامون محتوای شکایت «غصن اکبر» و دیگر برادران و منسوبان عباس افندی به دولت عثمانی می نویسد:

«ناقضین (منظور برادران عباس افندی) به دولت عثمانی شکایت کردند که افندی کبیر (منظور بهاء الله) یکی از اقطاب (صوفیه) و اولیاء بوده... حقوق مقرر و هدایای عدیده که به نام بهاء الله می رسد به ما نمی دهد. آنچه به میراث از پدر ما باقی مانده همه را

474

در تصرف و ما را محروم (1)». ...

چنین اقداماتی از جانب عباس افندی ناشی از کینه های مستوری بود که در زمان حیات حسینعلی میرزا، عمیقاً میان برادران و خواهران ناتنی، و زنان حسینعلی میرزا وجود داشته است. و حسینعلی میرزا موفق به رفع آنها نبوده، امر فیصله را به اجرای نصایح مندرج در وصیت نامه موکول کرده بود.

ولی عباس افندی بی آنکه قدمی در راه اصلاح ذات البین بردارد، برخلاف رویه ی پدر، لقب اغصان را از مخالفان فامیلی خود برداشت، و آنان را به نام «ناقضین» مورد خطاب قرار داد.

در مقابل خود و اطرافیان را «ثابتین» می خواند و درباره برادرش «غصن اکبر» که آن همه مورد سفارش و تأکید حسینعلی میرزا بود، به بهائیان چنین اعلام داشت که:

«قد تبدل الغصن الاکبر بالحطب الاکبر(2)» و «و بدین سان برادران و منسوبان هواخواه، محمد علی (غصن اکبر) را به القاب سوسک، خفاش کلاغ، کرم خاکی، گرگ و روباه(3)...مورد خطاب قرار داده، و خود را طاووس و بلبل خواند!

در مقابل، محمد علی غصن اکبر نیز، عباس افندی غصن اعظم را رئیس المشرکین، ابلیس لعین (4)گوساله و الاغ دوپا خوانده، و خود را غضنفر الله معرفی می کرد(5).

آواره در کتاب: «کواکب الدریه»: به علل ثانوی دیگر در بروز اختلافات و در مقام جانبداری از عباس افندی می نویسد:

«خلاصه غصن اکبر (میرزا محمد علی پسر بهاء) دو خبط بزرگ کرد یکی در حیات پدر و یکی بعد از صعود آن سرور، اما الاول اینکه: چون بهاء الله او را میدان داده به تحریر الواح گماشتند و به مکاتبه با احباء واداشتند: به زودی خود را با قافیه باخته کلماتی ساخته

---

« . [خاطرات نه ساله عکا»، ص ۱۰۰

« . 2مختصری در شرح حال حضرت ولی امر الله»، ص ۵

« . 3مکاتیب»، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۲، ص ۲۳۴ «توقیعات مبارکه» ج ۱، ص ۱۳۲

« . 4توقیعات مبارکه شوقی»، (لوح قرن) ج ۱، ص ۱۰۳

« . 5مکاتیب»، ج ۱، ص ۲۷۱، و «رحیق مختوم»، ص ۸۵۱

و پرداخته زمزمه ای ساخته و دمدمه ای آغاز کرد، که از طرفی شائبه مخالفت با پدر از آن استنشاق می شد و از جهتی سستی عقیده خودش را ثابت می کرد، اول در پرده استعارات و بالاخره بی پرده در طی عبارات، داعیه شمس الشموسی نمود و هوای ربّ الربوبی بر سر داشت(1)....»

«معتقدین می گویند چون غصن اکبر امر پدر را بازیچه و مصنوع گرفته و به آیات اهمیت نداده هر نوع تصرف و تحریف را در آن جایز می شمرد و کذابه داعیه آن حضرت اهمیت نداده و درجات حضرتش مدعی شمس الشموسی می شد(2)....»

از سوی دیگر، و در مقام بالابردن حیثیت عباس افندی در برابر همه اتهامات به اصطلاح بهائیت ناقضین، چنین می خوانیم:

«و بطور حتم و یقین اهمیت وجود بهاء الله و جلوه عظمت آن حضرت در انظار، قسمت عمده اش مربوط به وجود عبد البهاء است که حکمت کلمات آن حضرت را به بیان ساده تری به مردم می فهمانید... و ادله ای که خود بهاء الله ممکن نبود بر عظمت خویش و اهمیت وجود خود اقامه فرماید عبد البهاء با تقریر سهل ممتنعی اقامه و تنفیذ می نمود(3)»... ایضاً بگوید: «رفتار بهاء الله نسبت به فرزند ارجمند (عبد البهاء) رفتار معتمدانه ی تامه بوده است به قسمی که اکثر امور را به کف کفایه وی نهاده... گاهی جواب مسائل و تحریر رسائل را به حضرتش محول می فرمود و گاهی ملاقات با بزرگان و صحبت با ایشان و دفاع از تهمت و بهتان اهل عدوان و تفهیم مقصود و منظور را به وجود مسعودش مفوض می نمود(4)».

ایضاً: «و پیش از وفات پدرش در عکا او تنها دارای قول فصل بود در مسائل و استفتائاتی که بر پدرش طرح می شد، چه که پدرش مرکزیت خویش را در آخرین ایام به او واگذار فرموده بود، و این است سر آنچه را که بعضی از مردم جعل و تقوّل کرده

. 1 مکاتیب، ج ۲، ص ۲۴

. 2 همان، ص ۲۶

. 3 همان، ص ۱۷

. 4 همان، ج ۲، ص ۱۵

476

گفته اند: بهاء از انظار محبوب بود و رخ نمی نمود(1)».

هر پژوهنده ای، وقتی به تأکیدات مذکور از یک سوی، و از سوی دیگر به آثار میرزا علی محمد غصن اکبر و طرفدارانش خاصه رسالات «میرزا جواد» و «میرزا جلیل خوئی» و... مراجعه می کند، با این بیان «ادوارد براون» در مقدمه کتاب «نقطه الکاف» هم صدا خواهد شد که:

«خیلی عجیب است که تاریخ صبح ازل و نابرداری او بهاء الله چگونه مجدداً درباره میرزا محمد علی و نابرداریش عباس افندی تکرار شد (2)»... و خدعه ها و کینه ها و بی اعتقادی خانواده بهاء الله و کشاکش وراثت نسبت به تقسیم اموال و حفظ ریاست امر برملا گردید. و یکبار به خلاف الواح و وصایای حسینعلی میرزا، عباس افندی اعلام کرد: «ناقضین به کمال قوت در هدم بنیان پیمان ساعی(3)».

در حالی که غالب امور حسینعلی میرزا به دست محمد علی و عباس افندی اداره می شد و جواب مسائل و تحریر رسائل را آن دو، به نام حسینعلی میرزای مدعی الوهیت. به عهده داشته اند و بر خلاف نص صریح وصیت پدر که:

1- «لسان از برای ذکر خیر است، او را به گفتار زشت میالائید» - لسان و قلم را به گفتار زشت آلوده کردند.

2- «مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است، او را سبب عداوت و اختلاف نمائید». بهائیت سبب عداوت و اختلاف شدید بین منسوبان بهاء الله گردید.

3- «وصیه الله» آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند ناظر نشدند.

4- «احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم»، اغصان نسبت به هم از هیچ اهانت و بی احترامی فروگذار نکردند و بر خلاف نص وصایت و ادعای بهائیت، خداوندی که برای مقام زعامت بهائیت، دو نفر را برگزیده است در عمل آن دو چنان با هم به مخالفت



1. مکاتیب، ج ۲، ص ۳۰۴

« 2. نقطة الکاف»، ص ۷۵

« 3. مکاتیب»، ج ۱، ص ۲۴۴

و ستیزه برخاستند که یکی دیگری را از ناقضین، و دیگری او را کافر دانست.

چنین اوضاعی در میان خانواده حسینعلی میرزا از یک سو، و صبح ازل از سوی دیگر، و آنگاه عباس افندی از یک سو، و محمد علی از سوی دیگر، موجب گردید که «ادوارد براون» سؤالی را که پژوهندگان در هنگام بررسی چنین مسائلی در ذهنشان خطور می کند، چنین به نگارش در آورد:

«این تفرقه آخری و حقد و حسد و جنگ و جدالی که از آن ناشی شد راستی این است که اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد چه من همیشه پیش خود خیال می کنم و از دوستان بهائی خود نیز همیشه پرسیده ام که پس نفوذ و قوه ی تصرف و قاهریتی که به عقیده ایشان اولین علامت کلمة الله و از خصایص لاینفک آن است کجاست؟ در صورتی که در مقابل این همه نصوص «الهی» از قبیل «عاشروا مع الادیان بالرّوح و الريحان» و «همه باریک دارید و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک ایشان با اعضای خانواده خودشان با این درجه تلخی و عداوت رفتار می کنند؟(1)».

عاقبت الامر، این اختلافات، منجر به این شد که عباس افندی، به اتکاء روابط و تجاربی که ناشی از تسلط بر کارهای حسینعلی میرزا در اواخر عمرش و حمایت

1. مقدمه ادوارد براون، ص ۷۶، و «نقطة الکاف» ص ۷۵. احمد یزدانی در کتاب: «نظر اجمالی در دیانت بهائی»، ص ۲۶ می نویسد: «دین هم اگر باعث اختلاف و منازعه شود بیهوده است و در این صورت بی دینی بهتر است.»

شوقی افندی تصریح می کند که مخالفان عباس افندی، از متشخصان بهائیت بوده، و دلائل و منطقی که آنها را به مخالفت واداشته بود، در میان دیگر بهائیان عکا نافذ، و بسیاری از آنان همراه مخالفان عباس افندی، هم صدا و هم رأی بوده اند. چنانچه: «تا به تدریج قسمت اعظم از منتسبین شجره الهیه و جمع کثیری از نزدیکان و طائفین حول را به دور خود گرد آورده و بر مخالفت مرکز پیمان هم عهد و پیمان نمود، از جمله دو حرم حضرت بهاء الله و دو غصن از اغصان میرزا ضیاء الله متردد و میرزا بدیع الله خائن مع خواهر و ناخواهری آنها همچنین شوهران این دو یعنی سید علی دنی از افغان و مجد الدین خبیث فرزند جناب کلیم واخت و اخوان مجد الدین کلا به خصم خصیم پیوستند حتی میرزا آقاچان کاتب و حی نیز که مدت چهل سنه به خدمت امر مالک بریه مشغول و محمد جواد قزوینی که از ایام ادرنه به تحریر و استنساخ الواح کثیره منزله از قلم اعلی مآلوف با جمیع خاندانش در حلقه ناقضین میثاق» مراجعه شود به کتاب: «قرن بدیع» ج ۳، ص ۳۷

سیاست های وقت در اشغال فلسطین و اعمال تدابیر سیاستمداران، تسلط خود را بر بهائیان حفظ کند و مخالفان دعاوی و حیثیت اخلاقی اش به سرنوشتی دچار شدند که بهائیان با خرسندی از آن چنین یاد می کنند:

«ناقص اکبر (میرزا محمد علی) در سال ۱۳۱۶ با کمال ذلت و حقارت جان داد. معاونش و برادرش میرزا بدیع الله نیز به حرمان دچار شد و زن و دخترش بواسطه رفتارهای ناشایسته گرفتار حبس و زندان و رسوایی

و افتضاح شدند. مجد الدین به آه و انین دمساز گشت ضیاء الله و سید علی افغان و جمال بروجردي و جواد قزوینی و میرزا آقاخان کاشی همه از بین رفتند (1).»...

به هر حال: مرحوم عبد الحسین آیتی، با توجه به نظریات «ادوارد براون» در کتاب Materials for the study of the Badi fobzion اساسی اختلاف عباس افندی و دیگران را خلاصه نموده و در خلال آن به نکاتی اشاره کرده است که توجه به آن مفید فایده پژوهنده ای است که می خواهد در این قلمرو، بررسی و شناختی داشته باشد:

« . [قرن بدیع»، ج ۲، ص ۲۷۰

مرحوم زعیم الدوله در کتاب: «مفتاح باب الابواب» می نویسد: چون «بهاء» از دنیا رفت، ریاست به وی منتقل شد و آنگاه خودش استقلال در محو و اثبات احکام پیدا کرد پس برادرانش و خواص اصحاب پدرش مانند میرزا آقاخان کاشانی ملقب به خادم الله، محمد جواد قزوینی، جمال بروجردي و دامادهای «بهاء» به جزع و فزع در آمدند و سرانجام به میرزا محمد علی پسر دوم «بهاء» ملقب به غصن الله الاکبر پیوستند، دعای به شهرها فرستاده در مقام اخلاص و افساد در کار عباس، کار را به عصیان و طغیان رسانیدند.

کتاب هائی فارسی و عربی نوشته و در هند به چاپ رسانیدند که در آنها اظهار داشته بودند: عباس و پیروانش از دین «بهاء» خارج شدند. او را تکفیر کردند و با لحنی شدید به او حمله کردند. دو عدد از آن کتب اکنون در نزد ما موجود است. در جریان این قضیه بهائیان به دو فرقه انشعاب پیدا کردند «مراجعه شود به ص ۳۱۵، ترجمه: حسن فرید گلپایگانی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۶ ه.ق.»

میرزا آقاخان کاشانی، ملقب به خادم الله، با تمام موقعیت خاصی که در زمان میرزا حسینعلی داشت، توسط عباس افندی محکوم، و او جانب برادرش محمد علی را گرفت. و این سخن آواره در کتاب: «کواکب الدریة» ج ۲، ص ۲۷ قابل تأمل، و در عین حال مبین فساد عقیده اوست که: «و از امور غریبه آنکه چون خادم الله میرزا آقاخان به سبب تحریر الواح به رویه ی آیات و کلمات حضرت بهاء الله خوی کرده و لحن منشآت او لحن آیات شده بود و ممکن بود که یک خودبینی در او پیدا شود چنانکه شد.»

براون در صفحه ۷۵ از کتابش می نویسد: «اولین اختلاف بین بهائیان این شد که عباس افندی قسمتی از کتاب موسوم به کتاب عهدی (ورقه ای است که به عنوان وصیت نامه بهاء الله انتشار شده) که بهاء الله نوشته بود پنهان نمود و تفصیل آن از این فرار است که نه روز پس از فوت بهاء الله عباس افندی نه نفر از بهائیان را احضار و در حضور ایشان کتاب عهدی را آورده امر به قرائت نمود یکی از آنان که موسوم به آقا رضا شیرازی بود) مقصود آقا رضا قناد است پدر میرزا حبیب الله عین الملک که پدر امیر عباس هویدا نخست وزیر اسبق ایران بود!). قرائت نمود تا آنجائی که دست برده شده بود می رسد و نه نفر مزبور می بینند که قسمتی از آن مفقود شده عباس افندی در جواب می گوید که حقیقتاً یک قسمتی از این کتاب را پنهان نموده ام به علت اینکه موقع اقتضای آن که تمام آن نشر شود ندارد و بعد از ظهر همان روز کتاب عهدی را به مجد الدین افندی داد (پسر میرزا موسی برادر بهاء که هنوز هم زنده و از عباسیان برکنار و بیزار است) که در حضور اغصان و افغان) پسرها و دامادهای بهاء و عبد البهاء) و مهاجرین و مجاورین و مسافرین بخواند.»

در صفحه ۷۷ می نویسد: «عباس افندی در امریکا گفت: من عیسی هستم (یعنی توسط مبلغین خود از قبیل میرزا ابو الفضل و علیقلی خان کلانتر» نبیل الدوله» و حاجی عبد الکریم اصفهانی و حاجی میرزا حسن خراسانی) این نغمه را به گوش امریکائیان زد. ولی در هند گفت من بهرام موعودم (این نغمه هم به توسط مبلغین هند از قبیل میرزا محرم که اخیراً بی عقیده شده بود و خود بهائیان از ابتدا برسیئات اعمالش و بعداً بر عقیده اش اعتراض داشتند و همچنین میرزا محمود زرقاتی که اول جعل و کذاب روزگار بود اشاعه شد و این هر دو مبلغ مرده اند و حالیه تبلیغات هند حصر در یکی دو نفر زردشتی بیسواد است) این دومین اختلاف بین بهائیان بود زیرا بهاء الله گفته بود تا هزار سال نگذرد ظهور دیگری نخواهد بود.»

سومین اختلاف این است که: «بهاء الله گفته بود نفاق بین احباب رخ ندهد ولی عباس باعث نفاق و عداوت بین بهائیان شد. آری او معتقد به جمله «فَرَّقُ تُسُدُّ» بود یعنی تفرقه بینداز و آقائی کن چنانکه معلمین او بر همین عقیده اند از این رو هر روز صف ثابت

و ناقض تشکیل می داد و یکی را مورد حمله قلمی خود می ساخت و چنان هنگامه نفاق گرم کرده بود که یک وقت بر سر اینکه آیا تحیت الله ابھی باید گفت یا الله اعظم در تهران هفت تیر بر روی هم کشیدند و میرزا نعیم شاعر پدر میرزا عبد الحسین منشی سفارت انگلیس سردسته و هنگامه گرم کن آن روز بود و گویا ورقا پدر میرزا ولی الله هم که امروز منشی سفارت ترکیه است آن روز هنوز زنده و تعزیه گردان بود و بقدری شرح این بازی ها مفصل است که برای هر یک حادثه ی آن چند کتاب باید نگاشت و عباس که خود ملقی و محرک این اختلافات و نفاق ها بود هر روز در الواح خود ناله می کرد که از این اختلافات احباب جگرم خون است و گوسفندان هم باور می کردند!»

باز در صفحه ۸۵ می نویسد «عباس افندی تمام ورثه بهاء را یعنی برادران و خواهران دو مادری خود را از دارائی و از ارث پدر محروم ساخت.» او نیز می نویسد: که شش سال بعد از فوت بهاء الله ضیاء الله افندی پسر بهاء مریض شد و برای هواخوری از عکا به حیفا رفت و بر مرضش افزوده شد. هیچ یک از اعضای فامیلش (برای خوش آمد عباس افندی) به دیدن او نیامدند تا آنکه امارات مرگ در او پدید شد بعد از ظهر ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۱۶ هجری عباس افندی چند دقیقه بر سر بالین او آمده فوری مراجعت کرد (در واقع این آمدن هم دو معنی داشت یکی سرزنش و اظهار مسرت از مرگ برادر چنانکه به کرات در مجالس احباب مسرت قلب خود را ابراز می داشت دیگر سد راه ایراد خلق و تظاهر به حسن اخلاق) و روز بعدش هم عباس تا نزدیکی دروازه عکا آمده فوری به باغ بهجی رفت و برای تدفین ضیاء الله حاضر نشده احدی از فامیل و تابعین را هم به حضور اجازه ندانده و کسی حاضر نشد.»

در صفحه ۸۶ می نویسد: «والدین و برادران عیال ضیاء الله از تابعین عباس افندی بودند و لذا بعد از فوت ضیاء الله عباس ایشان را طلبیده تقاضا نمود که عیال ضیاء الله را به او تخصیص دهند ولی عیال ضیاء الله پس از مرگ شوهرش بسیار متأثر و بر عقیده شوهر می زیست عباس برادران و پدر و مادر آن زن را از برای تقاضای ملاقات نزد آن زن فرستاد پس از ملاقات شروع به صحبت و مذاکره نموده صحبت کنان او را به سمت درب منزل پیش بردند و غفلتاً او را گرفته با سر و پای برهنه به طرف عرابه ای که قبلاً برای

این کار مهیا شده بود کشیدند و زن عباس افندی هم حاضر بود و حتی بعضی از اتباع را که محرمیت با آن زن نداشته تحریک بر کمک می نمود و آن زن بیچاره استغاثه و لابه می کرد و در آن موقع محمد علی و بدیع الله پسران بهاء در آنجا حضور داشتند مگر خادم الله و یک عده از اتباع محمد علی افندی که ایشان را موحدین می گفتند و در آن میانه میرزا جواد قزوینی و عده بی دیگر که به مکان مقدس می رفتند (مقصود قبر بهاء است که تبعه محمد علی آن را مکان مقدس و تبعه عباس آن را روضه مبارک می خوانند) از قضیه مطلع شده و زن ضیاء الله را از دست آنان خلاص کردند و عباس افندی پس از آنکه به وصل آن زن و حيله خود کامیاب نگردید به اتباع خود دستور داد که قضیه را تکذیب نمایند و حتی به حاجی میرزا حسن خراسانی مقیم مصر دستور داد که رساله ای تهیه و قضیه را تکذیب نماید.

زن ضیاء الله دختر شیخ کاظم قزوینی معروف به سمندر است که هنوز هم زنده است و برادر بزرگش میرزا طراز سمندر زاده است که تمام این واقعه را به شرح و بسط بیشتری به کرات برای نگارنده در موقعی که در کاشان کوچک ابدال میرزا علی اکبر رفسنجانی بود و می خواست مبلغ شود نقل کرد و حتی در منزل خودش هم در قزوین بار دیگر نقل نمود و برادر دیگرش غلامعلی داماد آقاعلی ارباب مقیم رشت عین این قضیه را در رشت حکایت کرد و در طهران برادر دیگرش سمندر اف که دختر خود را به یهودی های همدان داده نقل نمود و اساساً این طایفه که گل سر سبدشان امروز همان میرزا طراز و میرزا منیر نبیل زاده است از محارم اسرار بهاء بوده و هستند و اگر بغض مخصوصی نسبت به اسلام نداشته باشند حبی هم ندارند(1)»

## 1/ الف: نقض نص، جعل مدارک

بر خلاف میل و علاقه حسینعلی میرزا و عبدالبهاء، فرزند پسری از برای عباس افندی، حاصل نگردید.

حسینعلی میرزا قبلا، طی لوحی و با عبارات مطلق، چگونگی حسرت داراشدن

« . 1 کشف الحلیل» ج ۳، ص ۱۱۲ به بعد.

482

یک نوه پسری را به خاطر آنکه طلعت بی مثال خود! و عبدالبهاء را به سومی مزین کند و در حالی که مدعی مقام الوهیت بود، چنین بر صفحه کاغذ، به نگارش در آورده بود:

«شجره عما در حرکت است و سدره وفا در بهجت تا دوحه بقا در ارض احدیه مغروس شود و ورقه نورا از فنون لقا به ورقاء مقرون گردد که شاید از مؤانست این دو لطیفه ی ربانی و دو دقیقه صمدانی طلعت ثالثی پیدا شود تا نتیجه فعزنا بثالث در عرصه ظهور مشهود آید(1)»

ولی این خواسته، نه تنها تحقق نپذیرفت، بلکه موجب استیلائی یأس و ناامیدی، بر مدعیان الوهیت و دعوی فوق خدائی گردید.

چنانکه بلانفیلد، از قول طوبی دختر عباس افندی چنین حکایت می کند:

«وقتی خواهر کوچک من روح انگیز آسیه متولد شد یک ناامیدی مخصوصی حکم فرما شد زیرا او پسر نبود(2)»

بدین لحاظ، پس از ناامیدی از دارا شدن اولاد ذکور، و با توجه به منازعات بسیار شدیدی که میان او و «غصن اکبر» و دیگر برادران ناتنی، و عمو زادگان و منسوبانش به وجود آمد عباس افندی را مصمم نمود، پای در جانی نهد، که پدرش بر علیه صبح ازل نهاده بود. به عبارت دیگر دشمنی با ناقضین و ناقضین با ثابتین، به مرحله ای رسید که مسئله جانشینی پس از خود را که بنا به نص وصایت پدر حق «محمد علی - غصن اکبر» بود، مورد تجدید نظر قرار دهد.

«شوقی» فرزند ذکور ضیائیه، دختر عباس افندی، از آن جهت که مادر نوه حسینعلی میرزا بود «اغصانی»، و بدان علت که پدرش (شوهر ضیائیه خانم) میرزا هادی افغان بود، «افغانی» به شمار می آمد.

مرحوم عبدالحسین آیتی که تا مرگ عباس افندی، مورد توجه خاص بهائیان، و روابط بسیار نزدیکی با خانواده اغصان و افغان داشته بود در خصوص توقع ضیائیه خانم از پدرش عباس افندی، به خاطر ادای حق و حقوقی به نوه دختریش «شوقی»، به مسئله

« . 1 ادعیه محبوب»، «الواح خطبه زواج»، ص ۲۹۸

( «chosen Hijhway» . 2 شاهراه برگزیده) بلانفیلد، ص ۳

483

قابل توجهی اشاره می کند:

«مجملاً منبع اطلاعات مرحوم ابن اصدق ابادي - که بر اثر همین حرف ها قدری منفور حضرات بود - می گفت: والده ی شوقی افندی اطمینان داشت که پدرش عباس این فرزند دلبنده را محروم نمی گذارد و چند دفعه خواهش کرد که در حق او وصیت نامه ای بنویسد ولی افندی به آن مدارکی که قبلاً به دست مریدان و مبلغین خود داده بود و با نصوص صریحه ی پدرش نمی توانست خواهش این دختر را مجرا دارد و به دفع الوقت گذرانید از طرفی هم می ترسید که میدانی برای برادرش غصن اکبر باز شود و با آن وصیت و کتاب عهد صریح بهاء الله که غصن اکبر را بعد از اعظم منصوص کرده جولانی کند و لهذا هر روز گوشزد مریدان می کرد که میرزا محمد علی غصن اکبر از امر بهاء مرتد و منحرف است و دربارہ ی او امیدی نداشته باشید.

با آن کینه شدیدی که میرزا عباس با برادر زادگانش داشت این زمینه را خوب درست کرده و امر را بتمامه بر مریدان مشتبه ساخته بود که گویا میرزا عباس خودش معتقد و برادرش بی اعتقاد به بهاء است در حالی که هر دو به یک قسم به او معتقد بوده و پدر خود را یک سان شناخته بودند و هر دو می دانستند این خدا برای کدام خدا کار می کند.

اما مادر شوقی چون ظفره ی پدر را دید مطابق ابن اصدق و چندتن دیگر از اقارب خودشان نشست به مشق الواح و شبیه نویسی به خط پدر و این یکی از فنون این عائله بوده و هست که بر اثر نان مفت و بی کاری دائماً مشق الواح نویسی و انشاء و شبیه نویسی می کنند چنانچه دوازده سال بهاء به مشق آیات مشغول بوده تا از حیث خط و انشاء مانند سید باب چیز بنویسد و چه بسا الواح و توقیعات باب را که بر ضرر خودشان بود محو کردند و چه بسیار الواح و آثار جعلیه که به خط و قریحه خود انشاء و تحریر و منتشر کردند و بر بابیان به نام باب تحمیل نمودند و نیز بعد از بهاء عبد البهاء این کار را نسبت به الواح پدرش انجام داد و حتی بعضی از الواح پدرش را به بهانه اینکه در مرکز لازم است طلبید و محو کرد و بعضی دیگر ساخت و به خرج اغنام داد و شوقی افندی هم از روز فوت عباس افندی تاکنون مشغول همین کار است و هر روز می نویسد به ایران که الواح

اصل را (آنها که به خط عبد البهاء است) بفرستید باید در مرکز باشند و از آن جمله یک موقعی که چهل لوح اصل در آن بوده و حتی از جنبه مادی صدها تومان قیمت دارد به سبب تزئیناتی که شده از مال شخص من دزدیده شده که مدارک تاریخی دارد و عجالتاً از تصریح اسم سارق و واسطه آن که یکی از زردشتیان است خودداری می کنیم و اگر بدست بیاید شاید به عدلیه مراجعه کنم.

و یکی از اشخاص که چندی در این کار شبیه نویسی بوده «میرزا حبیب الله عین الملک» است که در ابتدا منشی عباس افندی بود و همین که افندی دید خط او بقدری به خط خودش شبیه شده که نمی توان تشخیص داد بر او غضب کرد و او را از خود دور ساخت و پدرش آقا «محمد رضا قناد شیرازی» واسطه شد تا گفتند توبه اش را قبول کرده ایم و نیز منشی دیگرش میرزا فیض الله صبحی است که سه سال منشی بود و تعدد بر شبیه نویسی می کرد و این ایام از آنها روگردان شده حکایت ها از تقلبات عباس افندی و عائله اش نقل می کنند و شاید بیش از هزار نفر در طهرانند که در مجالس عدیده آن حکایت را از صبحی شنیده اند خلاصه او نیز خطش بر اثر شبیه نویسی به خط میرزا عباس شبیه است و نیز منشیان حضور که از جمله آن پسرهای زین المقربین یعنی شیخ زین العابدین نجف آبادی باشند هم شبیه می نویسند هم شبیه انشاء می کنند چندان که تامدتی پس از مرگ الواح صادر به انشاء ایشان بود و امضای خواهر افندی ورقه علیا و هنوز هم نصف منشآت از ایشان است به امضای شوقی افندی و نیز شبیه نویسی به خط مخالفین خود را از امور حتمیه است برای احتیاط خلاصه مادر شوقی افندی نشست به شبیه نویسی و در اواخر ایام چنان شده بوده که احدی خط او و پدرش عباس را امتیاز نمی داد مگر اینکه خودداری داشت از اینکه خطش به دست همه کس بیفتد یعنی می نوشت و می شست چنانکه جدش بهاء را گفتند چرا این آیات که بر شما در بغداد نازل می شود به شط می ریزید؟ گفت این هم از فیوضات کاویه است که سهم و نصیب ماهیان دجله است(1)».

با چنین سوابقی و خاطراتی در میان خانواده اغصان و افنان، و با توجه به اینکه عباس افندی بر خلاف نص پدر، در مورد مسئله جانشینی، راه عناد و ستیز را با منسوبان خود پیشه ساخته، در ایام زندگانش، عقیده خود را درباره «کتاب عهدی» و چگونگی جانشینی پس از مرگش را ابراز و اعلام نمی کرد و هیچ گونه نوشته و سخنی را مبنی بر تعیین جانشینی ابراز و نشر نمی داد چنین سکوتی ناشی از آن بود که صریح «کتاب عهدی» تقویض اختیارات به غصن اکبر است و پس از او مرجع اهل بهاء، «بیت العدل» خواهد بود. از این رو، و در حالی که چند روزی از مرگ عباس افندی نگذشته بود، از طرف بازماندگان مطیع عباس افندی اعلان گردید که وصایای بجا مانده که در آن تکلیف بهائیان در امر جانشینی و نحوه اداره امورشان معلوم و مشخص شده است.

پس از انجام امور مربوط به کفن و دفن، وصیت نامه عباس در مجمع منسوبان گشوده شد و چنین معلوم می نمود:

«ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امر الله و احبای جمال ابهی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه به وجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امر الله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امر الله و احباء الله است و مبین آیات الله و من بعده بکر بعد بکر یعنی در سلاله ی او و فرع مقدس و ولی امر الله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفداست آنچه قرار دهند من عند الله است...»

«ای احبای الهی باید ولی امر الله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد بکر ولی امر الله مظهر الولد سرآبیه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نهوشرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید و ایادی امر الله از نفس جمعیت خویش نه نفر را انتخاب نمایند و همیشه به خدمات مهمه ولی امر الله مشغول باشند و انتخاب این نه نفر یا به اتفاق مجمع

ایادی و یا به اکثریت آراء تحقق یابد و این نه نفر یا بالاتفاق یا به اکثریت آراء باید غصن منتخب را که ولی امر الله تعیین بعد از خود نماید تصدیق نمایند و این تصدیق باید به نوعی واقع گردد که مصدق و غیر مصدق معلوم نشود(1)....»

«حضرت عبدالبهاء می فرمایند!»:»

«اما بیت العدل الذي جعله الله مصدر كل خير و مصوناً من كل خطاء باید به انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بردین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومی است یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نمایند این مجمع مرجع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد و ولی امر الله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لا ینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نایب و وکیل تعیین فرماید... این بیت عدل مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید مؤید تنفیذ گردد و تنفیذ باید ظهیر و معین تشریح شود تا از ارتباط و التیام این دو قوت بنیان عدل و انصاف متین و رزین گردد و اقالیم جنه النعیم و بهشت برین شود...»

«مرجع کل کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی به بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد الله است من تجاوز عنه فهو من احب الشقاق و اظهر النفاق و اعرض عن رب الميثاق... و آن اعضاء در محلی اجتماع کنند و در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا

مسائل غیر منصوصه مذاکره نمایند و هر چه تقرر یابد همان مانند نص است و چون بیت عدل واضع قوانین غیر منصوصه ای از معاملات است ناسخ آن مسائل نیز تواند بود یعنی بیت عدل الیوم در

« . [بهاء الله و عصر جدید]، ص ۲۹۷

«رحیق مختوم» ج ۲، ص ۹۳۴، در تشریح «لوح قرن» شوقی.

«نظر اجمالی در دیانت بهائی» صص ۱۸، ۳۱.

«فرائد»، صص ۵۱۷، ۱۳۱۵.

مسئله ای قانونی نهد و معمول گردد ولی بعد از صد سال حال عمومی تغییر کلی حاصل نماید اختلاف از زمان حصول یابد بیت عدل ثانی تواند آن مسئله قانونیه را تبدیل به حسب اقتضای زمان نماید زیرا نص صریح الهی نیست واضع بیت عدل ناسخ نیز بیت عدل».

«ای احبای الهی در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم باید با جمیع طوائف و قبائل چه آشنا و چه بیگانه نهایت محبت و راستی و درستی کرد و مهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت و محبت را به درجه ای رساند که بیگانه خود را دوست شمرد یعنی ابداً تفاوت معامله گمان نکند زیرا اطلاق امری است الهی و تقیید از خواص امکانی... پس ای یاران مهربان با جمیع ملل و طوائف و ادیان به کمال راستی و درستی و وفا پرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سر مست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبایل به انوار یگانگی مبدل گردد اگر طوائف و ملل سایره جفا کنند شما وفا نمائید ظلم کنند عدل بنمائید اجتناب کنند اجتناب کنید دشمنی بنمائید دوستی بفمائید زهر بدهند شهد ببخشید زخم بززند مرهم بنهید هذا صفة المخلصین و سمة الصادقین...»

«ای احبای الهی باید سریر سلطنت هر تاجدار عادل را خاضع گردید و سده ملوکاتی هر شهریار کامل را خاشع شوید به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیرخواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادل خیانت با خداست هذه نصیحة منی و فرض علیکم من عند الله فطوبی للعاملین...»

«تری یا الهی بیکی علی کل الاشیاء و یفرح ببلائی ذو القربی فوعزتک یا الهی بعض الاعداء رثو علی ضری و بلائی و بکو بعض الحساد علی کربتی و غربتی و ابتلائی لانهم لم یروا منی الاکل مودة و اعتناء و لم یشاهدوا من عبدک الا الرأفة و الولاء فلما رأونی خائضافی عباب المصائب و البلاء و هدفاً لسهام القضاء رقوالی و تدمعت اعینهم بالبکاء و قالوا نشهد بالله باننا مارئینا منه الاوفاء و عطاء و الرأفة الکبری و لکن الناقضین الناعقین

زادوا فی البغضاء و استبشروا بوقوعی فی المحنة الکبری و شمروا علی الساق و نهزوا طربامن حصول حوادث محزنة للقلوب و الارواح رب انی ادعوک بلسانی و جنانی ان لاتؤاخذهم بظلمهم و اعتسافهم و نفاقهم و شفاقهم لانهم جهلاء بلهائ سفهاء لا یفرقون بین الخیر و الشر و لا یمیزون العدل و الانصاف عن الفحشاء و المنکر و الاعتساف یتبعون شهوات انفسهم و یقتدون بأنقصهم و اجهم رب ارحمهم و احفظهم من البلاء بهذا الاتناء و اجعل جمیع المحن و الالام لعبدک الواقع فی هذه البئر الظلماء و خصصنی بکل بلاء و اجعلنی فدا لجمیع الاحباء فدیتهم بروحی و ذاتی و نفسی و کینونتی و هویتی و حقیقتی یا ربی الاعلی الهی الهی انی اکب بوجهی علی تراب الذل و الانکسار و ادعوک بکل تضرع و ابتهاج ان تغفر لکل من اذانی بسوء و اهانتی و

تبدل سیآت کل من ظلمني بالحسنات و ترزقهم من الخيرات و تقدروهم کل المسرات و تتقدمهم من الحسرات و تقدروهم کل الراحة و رخاء و تخصصهم بالعطاء و البراء انک انت المقدر العزيز المهيمن القيوم.»

«حواریون حضرت روح بکلي خود را و جميع شؤون را فراموش نمودند و ترک سر و سامان کردند و مقدس و منزله از هوي و هوس گشتند و از هر تعلقي بيزار شدند و در ممالک و ديار منتشر شدند و به هدايت من علي الارض پرداختند تا جهان را جهان ديگر کردند و عالم خاک را تابناک نمودند و به پايان زندگاني در ره آن دلبر رحماني جانفشاني کردند و هر یک در دياري شهيد شدند فلمثل هذا فليعمل العاملون.»

«الهي الهي اشهدک و انبيائک و رسلک و اوليائک و اصفیائک بأني اتممت الحجة علي احبائک و بينت لهم کل شيء حتي يحافظوا علي دينک و الطريقة المستقيمة و شريعتک النوراء انک انت المطيع العليم.»

عبد الحميد اشراق خاوري، مبلغ مشهور بهائيان مي نويسد:

«باري بعد از صعود مبارک حضرت عبد البهاء جل ثنائه بر حسب مندرجات الواح مبارکه وصاياي حضرت عبد البهاء: هيکل مبارک حضرت ولي امر الله (شوقي) جل سلطانه شخصاً زمام امور را به دست گرفتند و در آن وقت ۲۵ سال از سن مبارک مي گذشت. به تدريج شروع به تبیین آیات و تشریح مبادي روحانيه و مبادي اداري امر مبارک فرمودند دستور تشکيل محافل مليه و لجنات مليه را دادند و در باره تأسيس حظائر

قدس مليه و محليه دستورات اكيده صادر فرمودند(1)»

#### همچنين:

... «باري هيکل مبارک حضرت شوقي رباني در انگلستان بودند که خبر صعود حضرت عبد البهاء به ايشان رسيد و اين خبر وحشت اثر بي اندازه به هيکل مبارک اثر کرد و سلب صحت و عافيت از وجود مبارک نمود، به محض ورود به حيفا مدتي مريض بودند دکتر سليمان رفعت که از احبائي باوفا و مقیم بيروت بود به پرستاري هيکل مبارک در حيفا پرداخت و عاقبت کسالت هيکل اطهر خاتمه يافت روزي که الواح مبارکه وصاياي حضرت عبد البهاء تلاوت شد و نشر گرديد همه دانستند که مرجع اهل بهاء و مبين کتاب الله و ولي الله حضرت شوقي افندي هستند(2)».

#### ولي به تصريح «شوقي افندي»:

«ناقضين ميثاق نیز به مجرد انتشار کتاب وصايا و اطلاع بر مفهوم و مقصود آن سفر جليل به مخالفت شديد برخاستند و تحت قيادت ميرزا بديع الله توليت روضه مبارکه اعظم و اشرف بقاع عالم بهائي را خواستار شدند و قصد اخراج آن مقام مقدس را از يد اقتدار ولي منصوب امر الله نمودند(3)»...

و به هر حال بسياري زيربار وصيت عباس افندي که شبهات متعددي در اطراف اصالت آن زبانزد اهل خانواده بود نرفتند. عده اي اطراف «ميرزا احمد سهراب» را گرفته، و او را به رياست خود انتخاب کردند و فرقه «سهرابي» را مزید بر دو فرقه «ثابتي» و «ناقضي» کردند. و عده اي ديگر از بزرگان بهائيان، مانند: مرحومين عبد الحسين آيتي، فضل الله صبحي مهتدي، حسن نيکو و... بي به بي اساسي بهائيت برده، ترک تبعيت و ايمان از بهائيت کرده و به ديانت اسلام بازگشتند و عده اي ديگر به دنبال اختلافات ژرف خانوادگي، مخالفت با عباس افندي و شوقي و... را همچنان ادامه دادند که در نتيجه آن،

« . 1 شرح حال حضرت ولي امر الله» ص ۳۸

2 همان، ص ۳۲ .



جعل مدارک کشف و خدعه های نهفته در پس پرده طراحان بهائیت آشکار گردید که ما ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

1- مرحوم عبدالحسین آیتی، در کتاب: «کشف الحیل»، می نویسد: «وقتی که ریاست بین بهاء و ازل در معرض تقسیم در می آید آنوقت ازل و خواهرش آن قضیه را بروز می دهد که در جلد اول اشاره شد راجع به اینکه میرزا بهاء دختر خود سلطان خانم را نزد عمش ازل به پیشکشی فرستاد که تصرف کند یا وقتی که میرزا آقاخان خادم الله سهمی از این بساط می طلبد و نمی دهند آنوقت بروز می دهد که آنهمه الواح و آیات خوب یا بد صحیح یا غلط از اثر قلم من و چند تن از امثال من بود نه بهاء یا وقتی که یکی دیگر اعراض کرد بروز می دهد که در فلان شب با عباس افندی اقوال پدر خویش را نسخ می کند برای اینکه این کمپانی مذهبی به خود و عائله اش تخصیص یابد آنوقت میرزا محمد علی می گوید خواهر عباس افندی شوهر قبول نکردنش مبنی بریک اساسی بود غیر از اینها که می گویند... و چون نگارنده قرار داده ام اینگونه امور را بی پرده ذکر نکنم از آن می گذرم. و هنگامی که آقا مهدی کاشانی خادم خاص عباس و عباسیان می رود به میرزا محمد علی تمسک می کند در آن موقع عبدالبهاء این عمل را حمل بر یک قضیه عجیبی نموده می گویند آقا مهدی را فروغیه خانم (خواهر دو مادری خود افندی) فریب داده و آقا مهدی برای اینکه یک دفعه سر خود را در دامن همشیره نهاد و... از ما گذشت و به او روی آورد. یا وقتی که زن عبد الحمید مصری بواسطه بعضی پیش آمدها رنجور می شود پاره ای اسرار زنانه که بین او و... خانم صبیبه عبدالبهاء بوده فاش می کند میرزا جلال داماد عبدالبهاء آن زن بیچاره را آنقدر می زند که مجنون شده برای معالجه او را به سمت بیروت می فرستند. یا وقتی که ورقه علیا خواهر عباس افندی بر اثر شهادت های ناحقی که در حق شوقی افندی داده و او را خدا ساخته توقعاتی دارد و ادا نمی شود آنوقت است که یک هفته قهراً به خانه پدریش در عکا عزلت می کند و پاره ای از زمزمه های تاریخی آغاز نموده تا از شدت خوف میرزا هادی پدر شوقی می رود دست و پایش را می بوسد و او را به منزل برگردانیده سرپوش روی کار می گذارد یا وقتی که سید مهدی دهجی که اعظم مبلغ حضرات بود و او را اسم الله خطاب کرده در حضورش

نمی نشستند و به قول خودش مطلع بر قضایای سربیه می شود و به قول خود بهائیان طمع در دختر عباس افندی می کند و نمی دهند آنوقت است که خبط های عباس افندی را روی کاغذ آورده بندهایی که بعضی از مطلعین خوانده اند و شاید ما هم یکی دو فقره آن را بیان کنیم می نویسد و منتشر می سازد.»

## 2- مرحوم عبدالحسین آیتی نوشت(1):

«یادش بخیر صبحی بود که یکی از رفقا در خانه ای می گفت ما هر قدر به الواح و سخنان عباس افندی نظر می کنیم می بینیم همه حکایت از داشی و مشدی گری و لوطی بازی بوده. در هر لوح رجز می خواند که ما چه قسم بر عمو و برادر خود غلبه جستیم فلان خصم خود را چگونه ذلیل کردیم گاهی لاشه خود بینیش گرم شده به سلاطین طعنه می زد (ولی آهسته در پس اطاق) گاهی به علما طعنه می زد قوله: (این آخوندهای یقه چرکین چگونه می توانند با ما مقاومت نمایند!) گاهی از معاشقه شاهزاده خانمی که در طهران با پسر عمش میرزا علی اکبر نام نوری داشته حکایت می کنند که شاهزاده خانم چطور میرزا علی اکبر را به منزل خود برده بود چگونه مغضوب خانم شد؟ و خانم می گفت: خاک بر سرت کنند تو عوض میرزا علی اکبر نوری آمده ای می خواهی رقیب او باشی؟ و گریز می زد که به آقا جمال بروجردی بگوئید تو می خواهی هم چشمی با جمال مبارک کنی؟

گاهی می گفت: دولت روس برای ایران فکری دارد دولت انگلیس هم فکری دارد ما هم فکری داریم و به این حرف های بی مغز مشدیانه سرگوسفندان خود را می بست و آنها هم تصور می کردند که واقعاً او یک فکر اساسی کرده و فرداست که مثلاً امور ایران به تعالیم خود منقلب خواهد کرد و در سایه ی مراحم خود ایران را بهشت برین خواهد ساخت (چنانکه گفته است) ولی ما هر قدر در حال و مقال او دقت کردیم جز خیک پر از

باد که چون روزني به هم‌رساند آن هيکل به آن عظمت پوست خشکيده خواهد شد چيزي ديگر نديديم. و حتي از سخنان اخلاقي او هم جز لفظ و هياهو

---

1 ج ۲، ص ۴۹

---

492

بي حقيقت اثري نياقتيم(1)».

### 3- مرحوم عبد الحسين آيتي مي نويسد:

«در بادکوبه سخنان غريبي راجع به زن استاد آقا بالا که خوشگل بوده و عبد البهاء در او طمع کرده و او را در مراجعت از عکا از امر بهائي برگشته استماع کردم و عجب در اين است که يک نفر نيچه مبلغ بهائي اين را حکايت کرد، دشنام به آن زن مي داد که چرا بازگو کرده است(2)».

### 4- مرحوم حسن نيکو در کتاب: «فلسفه ي نيکو» مي نويسد:

«و همچنين يکي ديگر از بهائي زادگان مقيم عشق آباد که فعلا در طهران است يک روز نزد آمد و فحش زيادي به ميرزا و ميرزا عباس داد از آنجائي که نگارنده رذالت اخلاقي و شتحيه و فحش را ولو به هر کس غير جائز و مستحسن نمي دانم نخست وي را از فحاشي ممانعت نموده پرسيدم اين فحاشي چيست؟

گفت: براي آنکه به دروغ آمدند و مردم را فریب داده اند و باعث سفک دماء بعضي مردم بيچاره شدند و جمعي بي گناه را از قبيل آباء من و غير مرا به محنت و ذلت و بدبختي دچار کردند و اکنون نیز نواده آنها مردم را رها نمي کنند و چون زالو خونشان را مي مکند.

گفتم چه باعث شد که تو به هوش آمدي و از طريقه آبايي خود که طريقه بهائي بود برگشتي؟ گفت چند لوح از عبد البهاء (ميرزا عباس) خواندم که صريحاً وعده داده بود که من به عشق آباد مي آيم و آمدنم در مشرق الانکار عشق آباد حتمي است و بدین جهت بهائيان عشق آباد مانند من يقين داشتند که عبد البهاء به عشق آباد مي آيد چرا که نص صريح او را امر محتوم و وعده ي غير مکذوب مي دانستند موقعي که خبر فوت عبد البهاء به عشق آباد رسيد من به هوش آمدم و ترک آن طريقه را چنان گفتم که اکنون مي بيني(3)».

---

1 ج ۲، ص ۱۱۳

2 ص ۱۴

3 ج ۱، ص ۱۲۸

---

493

### ب: ولي امري منقطع

آنچه مسلم است، شوقي افندي قبل از مرگ عباس افندي، در لندن بسر مي برده و در «دار الفنون بالبول اکسفورد» مشغول تحصيل بوده است (1). و پس از آگاهي از مرگ پدر بزرگش، از لندن به عکا بازگشته است و در حالي که هنوز ۲۵ سال از عمرش نگذشته بود، به جانشيني عباس افندي، منصوب گرديد و به جاي آنکه به رتق و فتق امر مبادرت ورزد، کارهاي بهائيان را به عهده عمه ضيائيه خانم، به نام «ورقه عليا» سپرده، و

خود ترک فلسطین نمود. چنانچه ورقه علیا: «در دستخط های خود به این مسئله اشاره فرموده اند و بیان مزبور در رساله ایام تسعه مندرج است(2)».

در حاشیه این احوال، موقعیت و شخصیت شوقی در دوران قبل از انتصاب، از مخازن حافظه ها خارج گردید، و جوانی پر عیش و نوش شوقی را به یاد «اغصان» و «افنان» آورد.

1- مرحوم عبد الحسین آیتی در کتاب: «کشف الحیل» (می نویسد: «از فاضل مازندرانی مبلغ مقتدر بهائی پرسیدند که آیا شوقی افندی را در چه پایه و مقام می بیند؟ جواب داد: کسانی که به مقامی رسیده اند به حکم تجربه و تاریخ تمامشان پرورده مهد رنج و زحمت بوده اند و هر کدام در عصر خود بلاهاتی را تحمل نموده اند حتی خود عبد البهاء هم تا همین درجه که موفق گردید برای آن زحماتی بود که در اوایل کار متحمل شد اما این جوان (شوقی) از ابتدای بلوغ کاری که بلد شده است گره زدن کروات و بند انداختن به صورت پودر و ماتیک مالیدن و رقص کردن و غیره و بالاخره نه رنجی برده است و نه حاضر است که یک دقیقه عیش خود را فدای مردم خویش نماید لهذا مسلماً به جایی نخواهد رسید و ساخته های پدران خود را خراب خواهد ساخت و در وصیت افندی هم شبیه است وقتی این را شنیدیم که آن فاضل محترم فرموده است یادم آمد از اینکه در لندن به من گفتند: شوقی که در اینجادرس می خواند یک روز پولی از ایران رسیده

---

« . 1 بهاء الله و عصر جدید»، ص ۲۹۸

« . 2 شرح حضرت ولی امر الله»، ص ۳۴

بود و او بایست از بانک بگیرد و به عباس افندی برساند وقتی که دسته ی پوندهای انگلیسی را گرفت یک نظری به او کرده آهی کشید که های عجب پول های بی زحمتی است کی باشد که اینها به دست خودم بیاید یکی از رفقاییش پرسید که آنوقت چه خواهی کرد؟ گفت یک دقیقه در شرق نمی مانم و به حرف های مزخرف دین و دین سازی و مهملات احباب اعتنا نکرده همه اوقاتم را در شهرهای آزاد اروپا می گذرانم و داد دل را از عیش و خوشی می گیرم. مگر نه پنجاه سال از همین پنج هزار نفری که هم بابی زاده اند و چاره ای جز این ندارند که ما را برای خود و خود را برای ما نگهدارند سالی پنجاه هزار تومان پول وصول شده، هر نفری در سال ده تومان بدهند پنجاه هزار تومان می شود اگر ده نفر نمی دهند ده نفر دیگر بیست تومان می دهند چگونه می شود چنین دکانی را که بی سرمایه نفعش معلوم است مبدل به مغازه کرد که نفعش نامعلوم است

بالاخره او را راضی کردند بر اینکه خدا با خدازاده باشد ولی او گویا به این شرط قبول کرده که مانع عیش و نوش او نشوند تا سالی نه ماه برود و در شهرهای خوش هوا و آزاد اروپا به عیش بپردازد و پدر و مادر و عمه و خاله اش هر نوع می دانند سر مریدان را ببندند و پولشان گرفته و بریششان بخندند و سالی سه ماه در زمستان که هوای حیفا خوب است بماند و خداگری کند. بالجمله با این شرط آقازاده زیر بار رفت و اینک شش سال است که کاملاً مواد این قرار داد در موقع اجرای گذارده شده است(1)».

2- مرحوم حسن نیکو به قسمت دیگری از این خاطرات در کتاب «فلسفه نیکو» اشاره می کند:

«تا اینکه روزگار قسمتم کرد و در حیفا رفتم شوقی افندی و داماد آن سرکار آقا (میرزا عباس) را دیدم و هر چه باید بفهمم فهمیدم.

اولاً تا چند روز نمی دانستند من کی هستم و چه کاره ام به گمان آنکه بهائی لات لوتی هستم با اینکه می دانستند شهیدزاده ام اعتنا و احترامی بمن نگذاردند وقتی پی بردند که من تاجر معتبر پول داری هستم محترم شدم و مورد احترام و نوازش واقع شدم بالاخره

فلانی هیچ عاطفه انسانی در مرکز امر ندیدم چه که پدران ما و زن های بیوه ی یزد نظر به تضییقات سابق عکا که اینها در چه مضیقہ ای بوده اند برای آنها پول می فرستاده اند اکنون هم به همان عادت ده شاهی ده شاهی جمع می کنند و از خوراک ضروریه خود می دزدند و به حیفا می فرستند تا آنها عیش و نوش کنند و دارای پارک اتومبیل و اصطبل و عمارات و اشیاء نفیسه شوند و دخترانشان را به اروپا برای تحصیل و عشرت بفرستند اما همان زن های بیوه ی بدبخت یزد قادر نشوند طفل خود را به یک مدرسه ابتدایی سه کلاسه یا به دبستانی بفرستند که سواددار شوند اگر اینها روحانیت و مروت می داشتند یا یک ذره ترحم و انسانیت به مشامشان می رسید چنین پولی را چگونه قبول می کردند آن بیچاره بدبخت کور کورانه و بی خیرانه می دهد این بی انصاف که خود مطلع است این پولها چه قسم جمع می شود چگونه می گیرد؟(1)»!

با چنین سوابقی، شوقی توانست به کمک پدر و مادر و ورقه ی علیا، و بعدها با مساعدت همسر امریکائیش به نام «ماری ماکسول» (2) «طرح تشکیلات بهائیت را به صورت احزاب متداول اروپا و امریکا پایه ریزی کند (3) و به کمک و مساعدت سیاسی

« . 2 ماری ماکسول»، عبد البهاء در کانادا و در خانه «ماکسول» اقامتی داشت.

«ماری» در آن هنگام بیش از یک سال از عمرش نمی گذشت. و عبد البهاء به پدر و مادرش گفته بود نه او را «روحیه» بگذارید. شوقی در سال ۱۳۱۶ هـ. ش = ۱۹۳۷ م، با روحیه خانم ازدواج نمود) شوقی متولد ۱۲۷۶ هـ. ش = ۱۸۹۷ م) و به همین مناسبت مادر شوقی «ضیائیه خانم» خبر ازدواج شوقی را تلگرافاً به بهائیان ایران و امریکا رسانید.

اطرافیان شوقی پس از روی کار آمدن شوقی، بنای تبلیغات و فریب اشخاص ساده لوح را گذاردند به این نقل قول منبره خانم زن عباس افندی توجه کنید: «پنج بچه ام به علت مسمومیت هوای عکا مردند - در حقیقت بدی هوا یک علت مادی بود ولی علت باطنی و روحانی آن بود که هیچ اولاد پسری نباید از عبد البهاء بوجود آید... و من وقتی رمز این حکمت را دریافتم که دو فامیل بهاء الله و باب در شخص شوقی افندی فرزند ارشد دخترمان ضیائیه خانم که با میرزا هادی افغان ازدواج نموده بود صورت اتحاد یافتند.» بلا نفیلد ص ۹۰

3 عباس افندی ضمن ارسال نامه ای به تهران، خطاب به «علی قبل اکبر...» می نویسد: «و بیت عدل اعظم به ترتیب و نظامی که در انتخاب ملت در اروپا انتخاب می شود انتخاب گردد...»، «مکاتیب» ج ۳، ص ۵۰

صهیونیسم، در قلع و قمع مخالفان خود در سرزمین فلسطین (اسرائیل فعلی) توفیقاتی بدست آورد.

شوقی این توفیقات به دست آمده را با ارسال نامه ها و تلگرافی به اطلاع بهائیان ایران که غالباً به هواداری «شوقی» باقی مانده بودند، رساند.

ذیلاً به چند نمونه از اسناد مذکور اشاره می کنیم، تا از لابلای آن به اعمال ناپسند خانواده اغصان - افغان، در زمان شوقی پی برده شود:

1- «ترجمه تلگراف شوقي افندي مورخ ۵ آوريل سال ۱۹۵۲ که خطاب به محفل مقدس روحاني ملي بهائيان امريکا صادر شده است:»

«به محافل مليه اطلاع دهيد که قهر و غضب الهي که در اين ساليان اخير سريعاً متتابعاً متوجه دو پسر و برادر و خواهر زن ناقض اکبر عهد و ميثاق حضرت بهاء الله گرديده بود حال نيز افنان پسر دوم سيد علي محور دسائس و حلقه اتصال ميان ناقضين قديم و جديد را به ديار عدم فرستاد تنها مرور زمان آشکار خواهد ساخت که اين جرثومه نقض تا چه اندازه در طي بيست سال مابيه فتنه و فساد در عائله حضرت عبدالبهاء بوده است. اين ناقض عهد و ميثاق کسي است که اسمش با لکه هاي ننگين ذيل در تاريخ ثبت خواهد شد مادر بزرگش يعني حرم حضرت بهاء الله بلافاصله پس از صعود به ناقضين عهد پيوست و پدر و مادرش نيز جداً به معاونت مشار اليها قيام کردند و پدرش علناً حضرت عبدالبهاء را مستوجب قتل دانست و در همراهي حرم مبارک حضرت اعلي به ارض اقدس به وعده خود وفا نکرد و اين خلف وعده منجر به صعود حرم گرديد و کراراً مرکز ميثاق وي را بزرگترين خصم خویش شمرد و برادر ارشدش متعامداً با اظهارات خلاف حقيقت به مدافعين بيت اعظم بغداد اهانت وارد آورد و خواهر زنش به هواخواهي اعداي مشهود امر برخاسته است و برادرانش به معاونت او قيام کرده و حضرت عبدالبهاء را در مورد مرض مهلکي که دامنگير مادرشان شده بود متهم ساختند و براي تلافی اولاً به وسيله ازدواج موفق گرديد خواهر ارشد مرا به طرف خود جلب و در نتيجه راه را براي ازدواج برادرانش با دو نوه ديگر حضرت عبدالبهاء هموار نمايد و در نظر داشت که وسيله ي چهارمين ازدواج را بين دخترش با نواده حضرت عبدالبهاء

497

فراهم نمايد و به اين وسيله سه شاخه از عائله ي حضرت عبدالبهاء را در اين وصلت هاي ننگين وارد کند و متجاوز از بيست سال کوشيد تا با کمک دشمنان ديرين امر در ايران و جامعه هاي مسلمان عرب و سران قوم و اوليائي امور در ارض اقدس مقام مرکز امر را متزلزل سازد و قرار بود به عنوان شاهد اصلي از طرف دختر بدیع الله در جلسه ي محاکمه اي که اخيراً تشکيل گرديد شرکت نموده و عليه اختياري که به موجب الواح وصايای حضرت عبدالبهاء به ولي امر الله تفويض گرديده اعتراض کند.»

امضای مبارک شوقي(1)

2- صورت تلگراف شوقي افندي که به محفل ملي بهائيان ايران در پنجم نوامبر ۱۹۵۰ صادر شده است:

ûBADIULLAH BROTHE CHIEF LIEUTENANTARCHBREAKER DIVINE  
COVENANT MISERAELY PERISHED AFTER SIXTY YEARS CEASELESS  
FRUITLESS EFFORTS UNDERMINE FIOINELY APPOINTED ORDER HAVING  
WITNESSED WITHIN LAST FIFE MONTHS DEATRS, RIS NEPEWS SHOA  
MUSA NOTORIOUS STANDARD BEAVERS REBELLION ASSOCLATED  
NAME THEIR PEROIDIOUS FATHER SHOGHI

مضمون بيان مبارک به فارسي چنين است:

«بدیع الله برادر و ظهير ناقض اکبر پس از آنکه شصت سال متمدياً براي تخريب بنیان نظم الهي تلاش بيهوده نمود به کمال ذلت درگذشت و در پنج ماه اخير حياتش مرگ شعاع و موسي برادرزاده هاي خود را که بزرگترين علمداران نقض و شقاق پدر خائنشان بودند به چشم مشاهده نمود «شوقي(2)»

1. مجله «اخبار امري» ارگان محفل ملي بهائيان، ايران، شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۳۱ هـ.ش.

2. مجله «اخبار امري»، ارگان محفل ملي بهائيان، ايران، شماره ۷، آبان ۱۳۲۹ هـ.ش.

Baha'i, Wilmette, November 11, 1950

" Approve publicize message. Emphasize (the) following: Badiullah's relentless machinations (for) six decades as chief accomplice (of) arch - breaker (of the) Covenant, later as leader (of the) rebellious party; his misrepresentations (to) Abdul Hamid under (the) Turkish regine; his identification (with the) Arab Cause during (the) British Mandate involving (the) imprisonment (of His) daughter as (a) political agitator; his alliance (with the) representative (of the) traditional enemy (of the) Faith since (the) establishment (of the) Jewish State: his initial efforts (at) inducing (the) Sultan (to) reimpose incarceration (of) 'Abu'l - Baha; his sale (of) part (of the) Bahji Mansion for bribery (of the) Master's enemies; his schemings (to) prevent (the) purchase (of the) site (of the) Bab's sepulchre, intertere (with) its erection (and) incite (the) authorities (to) its destruction; his false repentance (and) subsequent intrigues, leading (to his) re - expulsion bu 'Abdu'l - Baha; his seizure (of the) keys (of) Baha'u'llh's Tomb (and his) appeal (to the) authorities (to) recognize his custodian ship (of the) Shrine; his misrepresentation (to the) British authorities (and) appeal (to the) Moslem Court to prevent (the) transier (of the) remains (of the) mother (and) brother (of Abdu'l - Baha) (to) Mount Carmel; intensification (during) last decade (of) his subversive correspondence (with) Persia; his ignominious fligh with Arab refugees; his return after ingratiating himself (with the) representative (of the) government which (has) perseccuted the

Faith over (a) century; (the) agony darkening (the) last day (of) his infamous career precipitating his death, after witnessing (the) deaths in rapid succession of Shuallah (the) oldest son (of) muhammad Ali, (who was) despatched by him (to) America (to) Join forces (with) Khayrullah and (who was) denounced in (the) Master's will as one counting upon (the) murder of Abdu'l-Baha; and of Musa, (the) second son (of) Muhammad Ali and (the) redoubtale enemy (of the) world Center (of the) Faith, Who vigorously fought against (the) incorporation (of the) Palestine) branch (of the) American National Assembly (and) (the) transfer (of) international endowments (to) its name. Transmit text of both messagas (to) all National Assemblies." SHOGHI

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است:

«انتشار تلگراف تصویب می گردد مراتب ذیل را به عموم خاطر نشان نمایند:

دسایس بدیع الله بزرگترین همدست ناقض عبد الهی مدت شصت سال بلا انقطاع ادامه داشت و بعداً سردسته گروه ناقضین گردید. در دوره حکومت عثمانی نزد عبد الحمید به القاء شبهات پرداخت در زمان قیمومت انگلیس بر فلسطین در سلک طرفداران عرب در آمد و در نتیجه دخترش به جرم تحریکات سیاسی محبوس گردید و پس از تشکیل دولت یهود با نماینده خصم دیرین امر الله متحد شد و با مساعی مقدماتی خود سلطان را وادار به تجدید سجن حضرت عبد البهاء نمود و برای رشوه دادن به اعضای مرکز میثاق قسمتی از قصر بهجی را فروخت، برای ممانعت از ابتیاع اراضی مقام اعلی به انواع دسایس متشیب شد و در ساختمان آن اخلال نمود و اولیای امور را به تخریب آن تحریک کرد. توبه مزورانه و دسایس بعدی او سبب شد که حضرت عبد البهاء مجدداً او را طرد نمایند. کلیدهای روضه مبارکه حضرت بهاء الله را غصب و به اولیای امور متوسل

شد که تولیت او را به رسمیت بشناسند و برای جلوگیری از انتقال دمسین امّ حضرت عبدالبهاء و غصن اطهر به کوه کرمل به محکمه اسلامی شکایت نمود و نزد اولیای امور بریتانیا قضیه را بر خلاف حقیقت جلوه داد و در ظرف ده سال اخیر در ارسال اوراق ناریه به ایران بیش از پیش بکوشید. به آوارگان عرب بیبوست و به کمال ذلت فرار اختیار کرد و پس از جلب نظر نماینده حکومتی که بیش از یک قرن سبب ایذاء و اذیت امر الله گشته بود به ارض اقدس مراجعت نمود و بعد از آنکه فوت شعاع الله پسر ارشد و موسی پسر دیگر میرزا محمد علی را متوالیاً به چشم خود دید ایام اخیر حیات شوم خود را در بستر بیماری به پایان رسانید شعاع الله کسی بود که به دستور بدیع الله برای همکاری با خیر الله به امریکا رفت و به نص الواح وصایا در صدد قتل امر الله بود که باکمال قوا از تسجیل شعبه ی محفل ملی امریکا در فلسطین و انتقال موقوفات بین المللی بهائی به اسم آن شعبه جلوگیری کرد.

متن دو تلگراف را به کلیه محافل روحانیه ی ملیه ابلاغ نمائید. (شوقی(1))

4- صورت تلگراف شوقی افندی، ۱۹ دسامبر ۱۹۴۹ م - که به محفل ملی بهائیان ایران مخابره شده است:

FALTHLESS BROTHER HUSSEIN ALREADY ABASED THROUGH  
DISHONOURABLE CONDUCT OVER PERIOD YEARS FOLLOWED BY  
ASSOCIATION WITH COVENANT BREAKERS HOLY LANK AND EFFORTS  
UNDERMINE GUARDLANS POSITLON RECENTLY FURTHER DEMEANED  
HIMSELF THROUGH MARRIAGE UNDER OBSCURE CIRCUMSTANCES  
WITH LOWBORN CHRISTIAN GIRL EUROPE STOP THIS DISGRACEFUL  
ALLIANCE FOLLOWING FOUR SUCCESSIVE MARRIAGES BY SISTERS

1 همان.

COUSINS WITH THREE SONS COVENANT BREAKER DENOUNCED  
REPEATEDLY BY ABDUL - BAHÁ AS HIS ENEMY AND DAUGHTER  
NOTORIOUS POLITICAL AGITATOR BRANDS THEM WITH INFAMY  
GREATER THAN ANY ASSOCIATED WITH MARRIAGES CONTRACTED BY  
OLD COVENANT BREAKERS WHETHER BELONGING FAMILY  
MUHAMMAD ALI OR BADIULLAH.

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است:

حسین برادر بی ایمان که در طی سال های متمادی به عمل ننگینش خود را خوار و خفیف نمود و سپس به ناقضین ارض اقدس پیوست و در ترضیع مقام ولی امر الله همت بگماشت اخیراً به وضعی مبهم با یک دختر پست مسیحی در اروپا ازدواج و خود را بیش از پیش مفتضح نمود. این وصلت تفضیح و چهار ازدواج متوالی قبلی خواهران و خاله زادگان با سه پسر ناقض عهد که حضرت عبدالبهاء او را کراراً دشمن خود می خواندند و دختر شخص آشوب طلب سیاسی معروف به مراتب ننگین تر از ازدواج هائی است که در خانواده های محمد علی و بدیع الله ناقضین سابق به وقوع پیوسته است(1)».

محفل روحانی بهائیان ایران ذیل تلگراف مذکور تفسیری در خصوص اختلاف خانوادگی اغصان و افغان نگاشته است که جهت استحضار پژوهندگان آنرا ذیلاً به عرض می رسانیم:

«خروج منتسبین و متعلقین بیوفا از ظل ظلیل مولای توانا ارواحنا لوحده الفداه و انحراف آنان از نصوص مبارکه الواح وصایای حضرت عبدالبهاء جل ثنائه عیناً مانند انحراف منسوبان و نزدیکان و بستگان حضرت مولی الوری از کتاب عهد جمال اقدس ابھی عز اسمہ الاعلی است که در این مقام تاریخ نفس خود را اعاده نموده و حوادث

1 مجله: «اخبار امری» ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ۱۳۲۸ ه. ش.

مؤلمه ایام گذشته مجدداً تکرار یافته است همان طور که بعد از صعود جمال اقدس ابھی ناقضین میثاق و ناکثین عهد نیز آفاق به جمیع قواکمر به مخالفت با مرکز عهد اتم اوتی بسته از هیچ دشمنی و خصومت فروگذار ننمودند بعد از صعود حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرسمة الاطهر فداء نیز ناکثین پرکین و شکنندگان پیمان حضرت رب العالمین به نهایت همت به مخالفت و ضدیت با مراکز امر برخاسته قلماً و لساناً فعلاً و عملاً تیشه به ریشه امر الله زده و به زعم باطل خود به تخریب کاخ رفیع و قصر مشید نظم بدیع جهان آرای الهی که اعظم و اشرف و اول رکن رکین آن ولایت امر الله است پرداختند.

مشیت الهیه در جمیع ادوار و بالخصوص درین دور مبارک برین قرار گرفته است که نسبت و قرابت صوری به هیچ وجه من الوجوه مناط اعتبار قرار نگیرد بلکه میزان تقرب به ساحت قدس الهی اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و ثبوت و رسوخ بر عهد میثاق نیز آفاق باشد.

حضرت عبدالبهاء جل ذکرة و ثنائه درین مقام به این بیانات مقدسه علیاً ناطق قوله الاحلی.

1- لطافت اخلاق چون موافقت با شرف اعراق نماید نسبت حقیقی گردد و سرّ (الولد سرّابیه) ظاهر شود و اگر معاذ الله اخلاق مخالفت اعراق گردد نسبت مجازی باشد و منقطع شود و «انه لیس من اهلک» تحقق یابد.

2- ملاحظه نمائید که باغبان الهی شاخه خشک و یا ضعیف را از شجره طیبیه قطع می نماید و شاخ درخت دیگر را به این شجره پیوند می نماید هم فصل می کند و هم وصل می کند این است که حضرت مسیح می فرماید که از جمیع آفاق می آیند و داخل در ملکوت می شوند و ابناء ملکوت از ملکوت خارج می شوند نوه نوح کنعان در نزد نوح مردود بود و دیگران مقبول برادران جمال مبارک از جمال مبارک منفصل شدند و ابدأ جمال مبارک با آنها ملاقات نمی فرمودند و هذا فراق بینی و بینکم می فرمودند.

3- این نص انجیل را ملاحظه کنید که برادران حضرت مسیح آمدند نزد حضرت مسیح عرض کردند که اینها برادران شما هستند فرمودند که برادران من نفوسی هستند که مؤمن به خدا هستند و قبول نمودند که با برادران معاشرت و مجالست نمایند به همچنین

قرة العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن به خدا شد و منجذب به نفاتح الهی گشت از دو پسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مؤمن نشدند و دیگر ابدأ به آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند و می گفت که احبای الهی جمیع پسران من هستند ولی این دو ابدأ پسر من نیستند و بیزارم. انتھی.

پس به موجب بیانات صریحه و اضحه فوق چون حسین بی حقیقت و بی ایمان اخلاقی مخالفت شرف اعراق است و اعمال و افعالش مباین با تعالیم مقدسه و نصوص مبارکه و علاوه بر این به جمیع قوا به تنزیل و تضحیح مقام مبارک حضرت ولی امر الله ارواحنا فداء مشغول و با ناقضین میثاق مألوف نسبتش از امر الله منقطع و از جامعه پیروان امر حضرت بهاء الله منفصل و از شجره طیبیه ساقط و به درکات ذلت و هوان و وبال و خسران واصل و درردیف ناقضان و دشمنان از رب منان واقع گردیده است.



حضرت عبد البهاء ارواحنا لرمسه الاظهر فدا راجع به اهميت عهد و ميثاق الهي در اين كور بديع مي فرمايد  
قوله عزيبانه.

1- حال به شكرانه ي اين الطاف بايد به خدمت حضرت بديع الاوصاف پرداخت و بر ثبوت بر ميثاق قيام نمود تا وحدت بهائي محفوظ و مصون ماند ملاحظه كنيد به هيچ قوه اي ممكن است وحدت بهائي را محافظه كردن مگر به قوه ميثاق اگر داني تهاون و فتوري حاصل گردد شبهات به تمام قوت به قلوب خطور نمايد و مذاهب مختلفه ظهور كند و امر الله بكلي محو و نابود شود قوه ميثاق است كه آفاق را به اهتزاز آورده زيرا در جسم امكان عرق شريان است كه نابض است و قابض و كافل جميع امور ضابط امور جمهور و قوه ارتباطيه در ميان عموم....

2-.....

3- ناقضين آبروي خويش را مي برند و تيشه بر ريشه خود مي زنند مغرور به چند نفس چاپلوس كه در نهايت تملق اند كه از شدت تملق بعضي نفوس ضعيفه را متزلزل مي نمايند لکن اين عاقبت ندارد سراب است نه آب كف است نه دريا مه است نه ابر مجاز است نه حقيقت عن قريب خواهيدديد.

4- به جميع الواح مبارك بهاء الله چه از آيات و چه از مناجات ملاحظه كنيد كه البته

504

در هزار موقع مناجات فرمودند كه خدايا ناقضين ميثاق را معدوم كن و مخالفين به عهد را مغلوب نما و هر نفسي كه نقض عهد و ميثاق نمايد مردود حق است و هر نفسي كه ثابت عهد و ميثاق است مقبول درگاه احديت و از اين قبيل آيات و مناجات بسيار مراجعت نمايند خواهيد يافت باري شما ابتدا ملول نشويد آنچه نقض بيشتر ديديد بر ثبات و استقامت بيشتر بيفزائيد و يقين كنيد كه جند الهي غالب است زيرا مؤيد به نصرت ملكوت ابهي در جميع آفاق علم اهل ثبوت و استقامت بلند است و علم نقض ملكوتي.

5- در جميع مواقع ثابتين بر ميثاق مظفر بودند و ناقضين مغلوب و مردود و منحوس.

6- انسان بايد با نفوسي كه بر عهد و ميثاق ثابتند معاشرت نمايد و با ابرار الفت كند زيرا قرين سوء سبب مي شود كه سوء اخلاق سرايت مي نمايد نظير مرض جذام كه ممكن نيست انسان با مجذوم الفت و معاشرت نمايد و مرض جذام سرايت نكند اين به جهت حفظ و صيانت است.

باري مقصود اين است كه عبد البهاء بي نهايت مهربان است ولي مرض جذام است چه كند همچنان كه در امراض جسماني بايد معاشرت و سرايت را منع كرد و قوانين حفظ الصّحه را مجري داشت زيرا امراض ساريه ي جسماني بنيان بشر را بر اندازد به همچنين بايد نفوس مباركه را از روائح كريهه و امراض مهلكه ي روحاني محافظه و صيانت كرد والانقض نظير مرض طاعون سرايت مي كند و كل هلاك مي شوند.

الحمد لله ياران عزيز ايران همواره بر عهد و ميثاق الهي ثابت و از ناقضين و ناكثين مجتنب و محترز بوده و هستند و اعتنائي به اين نفوس و اهيه ي سافله كه اقدامات و عملياتشان چون سعي و تلاش و مقاومت پشه ي بينوا در مقابل صرصر شديد القوي است ندارند و به خوبي مي دانند كه درياي موج امر الله عاقبت اين خس و خاشاك و كف هاي زائد را به كنار خواهد انداخت و جز خسران و وبال دنيوي و اخروي چيزي ديگر نصيب دشمنان امر نخواهد گرديد(1).»

1 همان.

505

## 1/ب: نقض نص، کشف خدایع

شوقی افندی، در برابر وصیت نامه ی عباس افندی، تنها برخوردار از نعمت جانشینی نبود، بلکه مسئولیت داشت «بیت العدل» بهائیان را احداث و جانشینی پس از خود را به عنوان «ولی امر الله» انتخاب کند. تا تفرقه ای که عباس افندی از آن گریزان بود، جامه عمل نپوشد. ولی سرنوشت شوقی، از این ویژگی تمامی مدعیان بابیت و بهائیت که «نقض» نص است، بی بهره ماند. این بار، تحقق چنین نقضی مستقیماً به دست شوقی صورت نگرفت، و اجل چنین فرصتی را به شوقی نداد. معذالک در چگونگی نتیجه ی کار نقشی نداشت، نص ها نقض گردید و زمینه برای کشف خدعه های دوران شوقی و سازمان بهائیت فراهم آمد. عباس افندی در الواح وصایا، نسبت به جانشینان پس از شوقی و ولایت امری در نسل شوقی، تأکید کرده بود:

1- «من بعده بکراً بعد بکر، یعنی در سلسله او (شوقی) و فرع مقدس و ولی امر الله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود.»...

و قبلاً نیز در کتاب: «مفاوضات» تصریح کرده بود: «در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند. در ایام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند. و در ایام حضرت مسیح دوازده حواری بودند. و در ایام حضرت محمد دوازده امام بودند. و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند، دو برابر جمیع (1).»

ولی چنانچه تمامی آثار بهائیت متفق القولند: شوقی افندی، مقطوع النسل بود، و از سلاله او فرزندی ظاهر نگردید، و پس از او برای بهائینی که مطیع او بودند، و به اطاعت بیت العدل، حفظ منافع کردند، ولی امر پس از شوقی انتصاب و انتخاب نگردید.

2- «قبلاً میرزا حسینعلی در «الواح وصایا» تشکیل هیئتی دائمی که قائم بر خدمات امر الله و مساعده حضرت ولی امر الله باشند تعیین فرمایند و این نفوس به همان لقب تسمیه گردیده اند چنانچه می فرماید:

« . [مفاوضات] ص ۴۶

ای یاران ایادی امر الله را باید ولی امر الله تسمیه و تعیین کند... و وظیفه ایادی امر الله نشر نجات الله و تربیت نفوس در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است از اطوار و احوال و کردار و گفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد و این مجمع ایادی در تحت اداره ی ولی امر الله است که باید آنان را دائماً به سعی و کوشش و جهد در نشر نجات الله و هدایت من علی الارض بگمارند زیرا به نور هدایت جمیع عوالم روشن گردد (1).»

براین اساس است که عباس افندی، از جمله وصایای خود را به مسئله مذکور اختصاص داده و می نویسد:

«ای احبای الهی باید ولی امر الله در زمان حیات خویش، من هو بعده را تعیین نماید، تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد. و مشخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی، علم و فضل و کمال باشد. لهذا اگر ولد بکر ولی امر الله مظهر الولد سراییه نباشد. یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید.»

ولی «شوقی» در مقام «ولی امر الله» و در زمان حیات خود: «من هو بعده را تعیین» نمود. و مرگ نابهنگامش فرصت انتخاب ولی امری دیگر را به او نداد. در حالی که بهائیان می دانند که عدم تحقق چنین وصیته، مربوط به سهل انگاری شوقی در زمان حیاتش می باشد.

3- «ولی امر الله» رئیس مقدس این مجلس و مصدر اعظم ممتاز لا ینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود، نایب و وکیل تعیین فرماید....

در حالی که غالب بهائیان ایران که با اعتقاد! به عباس افندی و ولی امر الهی شوقی به «بیت العدل» اعظم در عکا، گرویدند، بیت العدلی را بر خلاف نص صریح الواح وصایای عباس افندی تأسیس نمودند که فاقد «ولی امر الله» است. و از این روی خلاف راه عباس افندی نسبت به «رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز» بی اعتنائی

« . 1 بهاء الله و عصر جدید»، همچنین مراجعه شود به کتاب: «قاموس توفیق منیع»، ج ۱، ص ۲۷۹

507

کردند! در حالی که پس از مرگ شوقی افندی، «میسز ریمی» از نزدیکان و صاحبان قدرت در عکا، مرکز بهائیان، مدعی مقام ولی امر الهی بنا به نص صریح وصایای عباس افندی گردید. و با هواداران «بیت العدل» که غالب بهائیان ایران به خاطر حفظ منافع خود، به آن تن داده بودند، علم مخالفت برافراشت. فرقه ریمی را در بهائیت بوجود آورد.

از سوی دیگر فردی به نام «جمشید معانی» از اهالی خراسان، دیپلمه متوسط از دبیرستان البرز تهران، مدعی ظهور جدید و ریاست امور بهائیان گردید و الواحی به سبک الواح حسینعلی میرزا و عباس افندی نگاشته، خود را «سما الله» نامید.

«سمائی» در ایران و اندونزی و پاکستان بعضی از بهائیان را مرید خود کرده، غائله «سمائی - ها» را در میان بهائیان به راه انداخته، منازعه جدیدی بر علیه «بیت العدل» ولی امر الهی آغاز نمودند و در اثر همین منازعات، حقایق سیاسی پشت پرده سازمان بهائیت در اسرائیل بر ملا گردید و نقش سیاسی شوقی افندی را در خدمت به تحکیم موقعیت اسرائیل و امریکا، از یک سوی و از سوی دیگر تسلط زعمای بهائی عکا - اسرائیل، و ایران را پس از مرگ شوقی، بر اموال بهائیان، ادامه راه موقعیت سیاسی خاص که توسط شوقی پی ریزی شده بود، بر ملا کردند. که در مبحث: «رابطه سیاسی بهائیان و بنیادهای اقتصادی آنان» مورد بررسی قرار خواهیم داد.

508

509

### کتاب دوم: بیگانگی سیاسی

510

511

### فصل اول: خشونت و فتنه

#### الف: فاجعه مازندران

انتقال علی محمد شیرازی به ماکو و چهریق، و پراکندگی بابیان، و زمینه سازی ها و تحریکات منوچهرخان معتمد الدوله (1) به منظور به وجود آوردن آشوب و اغتشاش برای تضعیف حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم، مقدمات جرأت و جسارت بابیان را برای رهائی بخشیدن علی محمد شیرازی و تصاحب قدرت، بیش از پیش آماده و گسترش داد.

چنین موقعیتی برای بابیان، زمانی به وقوع پیوسته بود که محیط سیاسی و اجتماعی ایران، بیش از هر زمان دیگر، آشفته و مردمانش پریشان خاطر بودند.

از یک سوی، بیماری مزمن شاه و انعکاس اضطراب و تزلزل شئون سلطنت وی، بر اثر منازعات و دعاوی خانواده قاجار، بر سر تخت و تاج قاجاریه، آن هم در میان مردم کوچه و بازار و از سوی دیگر، رواج عدم اطاعت وزراء وقت از صدر اعظم سست عنصر و تعهد آنها در ایجاد مشکلات و کار شکنی در امر اصلاحات، و کوشش برای تصاحب مقام صدر اعظمی، زمینه های عدم ثبات سیاسی و اجتماعی را موجب گردید. که در نتیجه

---

1. حاجی مخالفان مؤثری داشت که از آن جمله بودند: ... دیگر منوچهرخان معتمد الدوله... اینها چون نتوانستند حاجی را به علت ارادت محمد شاه به او از مقام خود فرود آورند، یکی در خراسان شورش کرد... و منوچهرخان نیز به طرفداری از یک داعیه مذهبی باعث آشوبی در ایران گشت. «دانش نامه ایران و اسلام» ج ۲، ص ۱۱۵

سبب شد.

- حکامی نادان به دقائق قوانین و تدابیر امور ملت، بر ملت حاکم شوند و آگاهان راسخ، خانه نشین و محجور.

قیام و عصیان مردم افغان، و حمایت انگلستان از تجزیه مناطق افغان نشین، که پس از دو سال جنگ با نیروهای اعزامی ایران، و لشکر 60 هزار نفری در اثر تهدیدهای انگلستان در مناطق ساحلی خلیج فارس پراکنده و بازگشت نمود همه و همه دست به دست هم داده، حیطه نفوذ سفارت خانه های روس و انگلیس و فرانسه را دو چندان و موقعیت آنها را در رتق و فتق امور سیاسی مملکت بیش از پیش تحکیم می بخشید(1).

فوت محمد شاه قاجار در ۱۲۶۴ هـ.ش، و آغاز سلطنت ناصر الدین شاه، مصادف شد با شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و شورش محمد خان بیگلر بیگی و دعوت حسن خان سالار به مشهد و در نتیجه محاصره مشهد، و منازعات بسیار گسترده و خونین که میان آنان و حسام السلطنه بوجود آمد. این اوضاع مزیدی دیگر بر آشفته گی هر چه بیشتر محیط اجتماعی و سیاسی ایران شده بود.

در چنین موقعیتی است که بابیان پراکنده شده در مازندران و خراسان و قزوین و زنجان، به تدارک و تهیه مقدمات مبارزه بر علیه حکومت مرکزی، به نام رهائی علی محمد شیرازی از زندان چهریق، دست و پائی می کردند که منجر به «حادثه قزوین» گردید.

### 1/ الف: حادثه ی قزوین، توطئه قره العین

در فصل اول از کتاب اول، متذکر شدیم که مرحوم «ملا محمد تقی قزوینی برغانی» پس از مذاکره و مباحثه با شیخ احمد احسائی، حکم به تکفیر ایشان صادر فرمود.

این حکم، که بعدها، منشأ بسیاری از تحولات و حوادث شیخیه در رابطه با حوزه های علمیه یزد و اصفهان و کرمانشاه و نجف و کربلا و کاظمین گردید، باعث شد تا

شیخیان و شاگردان سید کاظم رشتی، کینه ی او را در دل گرفته و قتل او را بر خود فرض شرعی و وظیفه مذهبی تلقی کنند.

مرحوم ملا محمد تقی برغانی، برادری داشت، به نام ملا محمد صالح که نسبت به شیخ موضع خاصی اظهار و ابراز نمی کرد.

دختر ملا محمد صالح «طاهره» نامی بود که او را «زرین تاج» و بعدها «قره العین(1)» می خواندند.

قره العین، مدتی در آثار و عقائد شیخیه و رئوس درس سید کاظم رشتی، تجسس و مطالعه و در مجالس درس دیگر مریدان شیخ احمد و سید کاظم شرکت و در خصوص مسائل دینی، اهل مباحثه و سخن شده بود.

قره العین که بعدها، پس از دعوی بابیت علی محمد شیرازی، از شیخیه به وادی بابیه رحل اقامت کرده و از جمله بابیان قلمداد می شد. مجلس مناظره و مباحثه ای در قزوین بر پا ساخته، و مریدانی گرد خود جمع کرده بود و از طریق بعضی مؤمنان حروف حیّ باب، بنای مکاتبه و مراسله را به علی محمد شیرازی گذارد (2) آنچه مسلم تمامی مأخذ

---

[متولد ۱۲۳۰ هـ.ش.]

2. علی محمد شیرازی وصف جمال و کمال قره العین را شنیده بود. و قره العین از او درخواست زناشویی مشترک را داشت. علی محمد شیرازی در هنگام توقف شیراز و اصفهان... نامه های متعددی به او می نگاشته، و قره العین را در «تفسیر سوره یوسف» به زیاده تجلیل و اکرام و در بعضی از موارد او را به «اعتدال» و حوصله دعوت کرده است:

از جمله: در سوره (۲۵) گوید:

یا قره العین قل ان الله قد جعل حکم السابقین فی خاتم من العتیقة الحمراء و المؤمنین فی خاتم من الدرّة الصفراء و المشرکین فی خاتم الحديد الخضراء و قد جعل الله حکمه فی ایدیك علی الحق بالحق فاصرفه كما تشاء بما تشاء و ان الله قد کان غالباً بالحق محیطاً. یا قره العین انک الفجر بعد اللیل فی عشر من الشهر الحرام عاشوراء و انک الوتر بعد الرکعتین من الشفع بما قد قدر الله فی ام الكتاب مسطوراً.

و در سوره (۲۳) گوید:

یا قره العین انا قد شرحنا صدرك فی الامر من کل شیء علی الحق بالحق بديعاً و انا نحن قد ارفعنا ذکرک فی الباب لیعلم الناس قدرتنا بان الله هو الاجل عن وصف العالمین.

و در سوره (۲۲) گوید:

یا قره العین ان الله قد جعل العینین فی ایدیك هذه عین الکافور حول الماء مسطوراً و هذه ماء الطهور من الکوثر المسجور حول النار مستوراً فأحی الناس بالمائین و ما شئت كما شئت.

و در سوره (۲۸) گوید:

یا قره العین فان ذا القربی من اهل العلماء خطهن علی سر سطر السر المستتر للقتل بالسر حول النار مستدیراً و اعط للمسکین اهل لجة المحبة علی الحق الاکبر قطرة من الماء الموشحة من كأس الذهب الطریقة باذن الله الحکیم علی سبیل الحکمة.

در سوره (۳۲) گوید:

يا اهل العلماء لا تقولوا للذين يريدون الله و يأتونه من بابه اولئك يتر اودون فتي مليحاً عربياً ليشفقون بنفسه عن انفسهم.

در سوره (۳۱) گوید:

يا قرّة العين لا تجعل يدك مغلولة علي السر في نفسك و لا تبسطها كل البسط في امرک فيقعد الناس حول الباب بالحق العلي ممحوا علي السر محسوراً.

در سوره (۵۸) گوید:

و لعمرى انک المحبوب لدي الحق و الخلق و لاحول و لا قوة الا بالله و كفي بالله مولیک منتقماً.

و در سوره (۷۶) گوید:

يا قرّة العين ان الله قد اختارک لنفسی فاستمع لما يوحي اليک من قبل الله العلي.

و در سوره (۷۸) گوید:

يا قرّة العين قل اني انا الانسان في ام الكتاب قد كنت مذكوراً و قل اني انا الماء في كأس الظهور قد كنت كافوراً.

و در سوره (۹۱) گوید:

يا قرّة العين فانطق علي لحن الحبيب تحت قعر الحب من امر مولیک القديم بديعاً.

و در سوره (۹۳) گوید:

يا قرّة العين فانطق علي لحن الحبيب عند العرش و اقمص علي الكلمات قميص النمسات.

---

514

موثق بابي و بهائي و... است زيبائي چهره ي قرّة العين و حسن اندام اوست!

ميرزا ابوالفضل گلپايگاني در کتاب: «کشف الغطاء (1)» و نعمت بيضائي در کتاب: «تذکره شعراي بهائي (2)» و عبد الحسين آواره در کتاب: «کواکب الدرّيه (3)» تصريح و تصديق مي کنند که قرّة العين در مجالس درس قزوین «روبنده از رخسار حورش و خال

---

1 ص ۹۶ .

2 ج ۳، ص ۷۵ .

3 ج ۱، ص ۱۱ .

---

515

دلکش خویش بر مي گرفت و با چهره اي سيمين و لبخندي نمکين به تدریس مي پرداخت و مباحث دشوار را با قصايد دلربا مي آميخت. لذا برخي از شيوخيان و بابيان اهل دل، به او سر سپرده و لنگ انداز بودند (1).

مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک می نویسد: «این دختر با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی با حظی وافر بود. از سوء قضا شیفته کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بیشتر ناسخ شریعت بود بدانست، حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و یک زن به نکاح نه مرد فرض استحباب کرد اصحاب میرزا علی محمد باب که از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره بودند و از کمال شبق هر پتیاره را ماه پاره می دانستند به ارادت عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را به درّ الدجی و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت به قره العین لقب یافت.

مجلس خود را چون حمله عروس پیراسته می کرد و تن را چون طاووس بهشت آراسته می داشت و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده بر ایشان در می آمد و نخست بر فراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد می کرد و از احادیث و آیات شرحی به کمال می راند آنگاه می گفت هر کس مرا مس کند سودت آتش دوزخ بر وی چیره نگردد و مستمعین بر پای می شدند و به پای سریر او می رفتند و لب های او را که بر یاقوت رمانی افسوس می کرد بوسه می زدند و پستانهای او را که بر نارستان دریغ می خورده چهره می سودند(2).

در این میان یکی از بابیان به نام «میرزا صالح شیرازی» بیش از همه، به قره العین دل سپرده بود. و فاضل مازندرانی در کتاب: «ظهور الحق (3)» تصریح می کند که به این خاطر، میرزا صالح را «قرتیه» می خواندند. و مؤلف کتاب: «تاریخ قدیم» (مشهور به نقطه

---

1. از جمله به گفته صاحب کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندي» سید محمد گلپایگانی که جوانی قشنگ بوده، و قره العین او را به «فتی الملیح» خطاب می کرده است، ص ۲۶۵

« . 2. ناسخ التواریخ»، ج ۳، ص ۲۱۹

3. ص ۳۱۶ .

الکاف)، اذعان می دارد: «ملا صالح گفته بودند ای دختر، (1) هر گاه تو خودت ادعای بابیت می نمودی مرا گوارا بود تسلیم امر ترا نمودن و ای کاش تو پسر بودی تا مرا فخر بر عالمیان می بود. چه کنم که تو با این فضیلت تابع این جوان شیرازی شده ای(2)».

قره العین با آنکه همسر پسر عمویش «ملا محمد» فرزند مرحوم ملا محمد تقی بود، و از او سه اولاد داشته است، ترک همسر نموده و در ایام ریاست بابیان و مجلس آرائی شیخیان قزوین، به تجرد زندگی می کرد و به گفته صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) حاضر به صلح با شوهر خود نشد(3).

قره العین که به گفته عباس افندی: «سر پر شوری داشت و فکر و لوله و آشوبی، در بسیاری محلات بر اصحاب جدال (4)»...زمینه های از بین بردن بزرگترین مانع شیخیه و بابیه در قزوین را تدارک دید.

این مانع بزرگ مرحوم ملا محمد تقی برغانی بود که بر سر منبر حمله به بابیه می کرد و در رفع غائله آنها، کوشش و تلاش پی گیر داشت.

صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) به دو نکته مسلم در خصوص موضع خاص مرحوم ملا محمد تقی برغانی اشاره می کند:

1- «میرزا صالح نامی که از اهل شیراز بود و از اصحاب حضرت (علی محمد شیرازی) شده و در سابق اخلاص غریبی به مرحوم شیخ اعلی الله مقامه داشت در قزوین شنیده بود که حاجی... شیخ مرحوم را سب

می نماید. رفته بود، در نزد حاجی در سر جانماز سؤال از احوال مرحوم شیخ نموده بود، حاجی سب کرده بود(5).

2- «هنگامی که حضرت (علی محمد شیرازی) از قزوین می گذشتند، کاغذی به او (ملا محمد تقی) نوشته بود که من مظلوم می باشم و اولاد رسول الله هستم مرا نصرت

---

1. [در حالی که قره العین صاحب سه اولاد، و همسرش ملا محمد بوده است.

« . 2. نقطة الكاف»، صص ۱۴۱ - ۱۴۲

3. همان، ص ۱۴۲ .

« . 4. مقاله شخصی سیاح»، ص ۳۳

5. صص ۱۴۲ .

نمائید. کاغذ آن جناب را پاره نموده و ناسزا هم گفته(1).»...

قره العین نقشه قتل مرحوم محمد تقی برغانی را کشیده و قبل از اجرای آن به دست میرزا صالح قرنیه. «جمعی از افراد عرب را که به همراهی او (قره العین) تا قزوین آمده بودند، به اصرار از قزوین خارج نمود و حتی در جواب یکی از آنها که گفت: چرا «شیخ صالح» و ملا ابراهیم و دیگران نمی آیند؟ گفت: «آنان برای کار مهمی مانده اند، و به زودی در این شهر غوغائی خواهد شد و من نمی خواهم که شما در این شهر تا آن هنگام مانده باشید(2).»

حدود دو هفته پس از خروج عرب ها از قزوین، و بنا به تصریح کتاب: «تلخیص نبیل زرندی» میرزا صالح با عده ای دیگر از بابیه، در سپیده دم، از روزهای سال ۱۲۶۴ هـ. ش در حالی که ملا محمد تقی برغانی در محراب مسجد مشغول نماز و نیاز بود، قداره کش، به سوی او حمله کرده و به بدترین وضعی، پیر مرد عابد را به کشتن دادند.

#### مرحوم محمد علی مدرس می نویسد:

مرحوم برغانی «شبی به حسب عادت معمولی خود به مسجد رفت. و مشغول نماز شب شد. موقعی که در سجده، مشغول قرائت مناجات خمسة عشر سجاده مشهوره بود چند تن از آن فرقه که قبلا در کمین بوده اند هجومش کردند. و هشت جای گردنش را به نیزه مجروح ساختند و پراکنده شدند. پس از اینکه صاحب ترجمه (مرحوم برغانی) خود را به درب مسجد رسانید بی هوش افتاد. تا اهل و عیالش حاضر شدند و به خانه اش نقل دادند. به فاصله دو روز به رحمت الهی نایل آمد، در جوار «شاهزاده حسین»، در مقبره جداگانه مدفون شد(3).»

و به گفته میرزا محمد تقی لسان الملک: مرحوم برغانی «از کمال زهد و ورع که او را بود، در میان جماعتی از مردم به شهید ثالث ملقب گشت(4).»

---

« . 1. مقاله شخصی سیاح»، صص ۱۴۲



« 2. فتنه باب»، ص ۱۷۴، «کشف الغطاء»، ص ۱۰۶، «ظهور الحق»، ص ۳۲۴. «کواکب الدریه»، ج ۱، ص ۱۲۰.

3. ریحانة الأدب، ج ۱، ص ۲۴۷.

« 4. ناسخ التواریخ - قاجاریه» ج ۳، ص ۲۱۹.

518

### نامه ای به خط قره العین به مرحوم ملا محمد تقی برغانی

بدین روال آنچه مسلم اهل تحقیق است، فتوای قره العین، موجد اقدام میرزا صالح شیرازی به کشتن پدر و همسر و عمویش گردید. چنانچه مرحوم رضا قلی خان هدایت می نویسد: «به تحریک برادرزاده اش که قره العین لقب داشت و در سلسله بابیه داخل

519

شده و زنی در کمال جمال بود، در محراب مسجد قزوین بکشتند(1)».

پس از چنین اقدامی از جانب قره العین و بابیه در قزوین، و انتشار آن در اکناف و اطراف موجی از تنفر و نفرت پیا خاست. و با وجود آنکه مرحوم شهید ثالث، در آخرین لحظات واپسین حیات، قاتل خود را بخشیده بود، شهر قزوین از غضب و شدت تنفر، فروکشی نداشت.

زعیم الدوله، در این خصوص می نویسد: «مردم شهر هیجان کردند، مسلمانان به موج در آمدند، قیامت مسلمین بر پا شد، و عموم مردم برای کارزار و جهاد در راه خدا مهیا شدند. فریاد می کشیدند «الغوث الغوث الجهاد الجهاد» و چون پیمانہ ی جمعیت پر شد، و سیل آن تمام بلندی ها را فرا گرفت(2)».

حکام مسئول، بنا به اوامر صادره از مرکز، و نظر به چنین اوضاعی در قزوین، مداخله در امور کردند، قاتل و همکاران او را که از بابیان بودند، به همراه «قره العین» دستگیر، و محبوس کردند.

«و بالاخره پس از پرسش و استطاق، شش نفر از بابیه را گرفته به طهران فرستادند، از آن جمله میرزا صالح عرب و میرزا ابراهیم محلاتی که هر دو از واردین به مسائل مذهب شیخیه بوده و همراه قره العین از عراق عرب تا قزوین آمده بودند و دیگر قاتل اصلی یعنی میرزا صالح شیرازی که از دست مأمورین بگریخت و یک چند متواری بود تا آن که به اصحاب ملا محمد علی بار فروشی ملقب به قدوس پیوست و روزی از طرف قوای دولتی گلوله ی توپ بر سر پوش اطاق ملا محمد علی افتاد و آتش گرفت. شیخ

« 1. روضة الصفا» ج ۱۰، ص ۳۴۰، مرحوم صاحب «ریحانة الادب»، و صاحب کتاب «ناسخ التواریخ»، «فتوای» قره العین را اساس توطئه خوانده اند. مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک در جلد سوم، صفحه ۲۱۹، کتاب: «ناسخ التواریخ - قاجاریه» می نویسد: «ملا محمد تقی عم او چون کردار ناهنجار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شده قره العین که همه مجتهدین و علمای دین را واجب القتل می دانست بر قتل عم خویش نیز فتوی راند».

« 2. مفتاح الابواب»، ص ۱۳۳، صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف)، نیز به این مسئله اذعان دارد که: «بعد از قتل او در قزوین فتنه شدیدی شد...» ص ۱۴۲

520

خواست آتش را خاموش نماید. گلوله ی دیگر بر سرش آمده او را هلاک کرد(1).

### نامه ای دیگر به خط قره العین به عمویش

« . [تاریخ قدیم] (نقطه الکاف)، صص ۱۷۹ - ۱۹۰، «تذکرة الوفا»، ص ۳۰۳، «تلخیص تاریخ نبیل زرندي»، ص ۷۱

521

از این شش نفر حاجی اسد الله چون فوق العاده پیر بود، بر اثر رنج سفر و سخت گیری مأمورین، به رسیدن به طهران مرد و شیخ صالح عرب را نیز به ملا محمد سپردند و به دست وی سر بریده شد و شیخ صالح شیرازی قاتل اصلی چنانکه گفتیم موفق به فرار گردید. ملا محمد که هنوز از قتل پدری چنان شریف و بزرگوار سوزان و ملتهب بود، می خواست که سه نفر بقیه را نیز بکشد. ولی ناصر الدین شاه بدین امر رضایت نداد و ملا محمد هر قدر التماس کرد مفید نیفتاد. بالاخره بدان راضی شد که آن سه را به قزوین برده دور قبر پدر بگرداند و سپس آزاد نماید. شاه این پیشنهاد را قبول کرد و ملا محمد آنان را به قزوین برد و طی بلوایی دو نفر دیگر یعنی ملا ابراهیم محلاتی و شیخ طاهر نیز کشته شدند به این معنی که آن دو را به درختی بستند و در معرض تماشای مردم در آوردند و مردم نیز هجوم کرده آنان را مجروح و مقتول ساختند و شک نیست که ملا محمد نیز به قتل آنان راضی بوده. اما با این همه مجازات و قصاص، ملا محمد امام جمعه، تشقی نیافت بلکه از این که می دید قره العین با آن که جرمش ثابت است هنوز زنده مانده به حق بر خشم و خسونتش افزوده می شد. به همین نظر شروع به سر و صدا و فعالیت نمود و نتیجه این شد که کار را بر قره العین که در خانه حاکم به عنوان توقیف به سر می برد و از طرف ملا محمد شوهرش نیز تحت نظر بود سخت گرفتند(1).

«میرزا حسینعلی در تهران، چون از واقعه قزوین، و دستگیری «قره العین» آگاه گردید، به تصریح کتاب: «تذکرة الوفا (2)» عباس افندی، و «تلخیص تاریخ نبیل زرندي(3)» مقدمات فرار قره العین را فراهم نمود و به این منظور میرزا هادی از طبایفه ی فرهادی قزوین را به یاری قره العین فرستاد و او به کمک زنان خانواده خود توانست قره العین را از خانه حاکم روده مخفیانه به اتفاق یک نوکر قلی نام به طهران آورد، این کاروان کوچک برای آن که به جنگال مأمورین حکومت نیفتد از راهی غیر عادی خود را به قریه اندرمان نزدیک حضرت عبد العظیم رسانید، از این نقطه، «قلی» برای اعلام ورود طاهره به خانه

« . [فتنه باب]، توضیحات عبد الحسین نوائی، ص ۱۷۶

2. صص ۳۰۵

3. صص ۲۸۲، ۲۸۴

522

میرزا حسینعلی رفت و او شبانه به اندرمان قره العین را همراه برادر خود موسی به خانه ای که برای او تهیه کرده بود فرستاد. چند روز پس از این واقعه سران بابیه به طرف خراسان روانه شدند(1).

2/ الف: اجتماع بدشت

حرکت سران بابیه به جانب خراسان، به منظور تشکیل اجتماعی از بابیان، برای بررسی طرحی که آنان را به رهایی بخشیدن علی محمد شیرازی و به زعمشان تسلط بر حکومت! و تشکیل حکومت بابی! صورت پذیرفت.

طراح و گرداننده اصلی این اجتماع میرزا حسینعلی با دستیار و همکاری «محمد علی بار فروشی» و «قره العین» بود. میعاد گاه، محلی به نام بدشت تعیین گردید.

بدشت از توابع شاهرود و در آن زمان محل رفت و آمد مسافران و کاروانیان مازندران و خراسان و تهران بوده است، در این دشت، میرزا حسینعلی بیست و دو روز حدود هشتاد نفر از بابیان را میزبانی کرد و کمیته سه نفری دو جوان تازه بلوغ: «میرزا حسینعلی» و «محمد علی بار فروشی» و یک زن زیبا و بی پرده: «قره العین» شب ها به پنهان و خلوت شور و بحث می کردند، و صبح ها نتایج آن را به صورت فرامینی بر سر بابیان می کوبیدند. خلوتشان را در شب، که ظن همگان را برانگیخته بود، با اعطای القابی به یکدیگر، که محمدعلی بارفروشی، «قدوس» است و طاهره، «قره العین» است، میرزا حسینعلی «بهاء الله» است... پوششی بر ظن ها انداخته، و مملوک ترین آدم های غفلت کرده، در انتظار صدور اوامر الهی می نشستند، تا این سه نفر جوان خوش خط و خال صبحگاهان، آیات صادره را بر آنان بخوانند! بابیان و طراحان بدشت، از این توقف و میعاد سه نتیجه بدست آوردند:

1- بهره از سفره ی گسترده قره العین و حظ دو جوان از یک زن و یک زن از دو جوان.

« . [فتنه باب]، توضیحات: عبد الحسین نوائی، ص ۷۷

میرزا حسینعلی در بیان معنی «غضوا ابصارکم» به نقل «تلخیص تاریخ نبیل زرندي» می گوید: «ما یک روز ناخوش شدید (در دشت بدشت) و در بستر خوابیدیم، جناب طاهره پیغام داده بود که از ما ملاقات کند، ما متحیر ماندیم که چه جواب بدهیم ناگهان دیدم طاهره بدون حجاب به صورت گشاده از در وارد شد و جلو ما ایستاد(1)».

2- بر این اساس و زمینه ها، و در حالی که علی محمد شیرازی، تنها مدعی بابیت حضرت امام حجة بن الحسن العسکری(علیه السلام) (را در سر داشت، و از این رو به تصریح عبدالحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه»، و عباس افندی در کتاب: «تذکره الوفا»، جمیع بابیان در دشت بدشت، نماز جماعت می خواندند و میرزا حسینعلی به پیشنمازی و بابیان اقتداء به او...

ولی قره العین، عاشق رهایی قید و بند، این فکر را در کمیته سه نفری القاء کرده بود که شریعت اسلام را نسخ کنند و اعلان نسخ شریعت اسلام را خود به اطلاع بابیان سجاده دار و سجده کننده برسانند.

میرزا حسینعلی خود را به تمارض زد، و روابط قدوس و طاهره خانم مقداری شکر آب گردید.

ولی اعلام «بی تکلیفی» و انحلال همه ی عقاید اسلامی، شوری بود که تمامی وجود این زن جوان و جمیله را فرا گرفته بود. از این روی بر حسب ظاهر، علی رغم تمایل و خواست میرزا حسینعلی، و میرزا محمد علی بار فروشی قدوس، آرایشی تمام کرد، سر را برهنه، لباس فاخر و جذاب پوشید و به تصریح «تلخیص تاریخ نبیل زرندي»، قامت پرپوش خود را در برابر دید و تماشای همگان نهاد(2).

به این صورت که ابتداء در پس پرده ای بنشست و لب به سخن گشود:

«...ای اصحاب! این روزگار از ایام فترت شمرده می شود امروز تکالیف شرعیه یک باره ساقط است و این صوم و صلاة کاری بیهوده است. آنگاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعة را فروگرد و این ادیان مختلف را یکی کند تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن

1ص ۴۷۴، که در سال ۱۳۰۶ ه.ق، از لسان عظمت (حسین میرزا) شنیدم فرمود...:

2ص ۲۹۵ .

524

خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد، هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت. پس زحمت بیهوده بر خویش روا ندارید و زنان خود را در مضاجعت، طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهمیم باشید که در این امور شما را عقابی و عذابی نخواهد بود(1).»

و چون سخن به این کلام خاتمه یافت، یکباره پرده را کنار زد، و بایان بدشت برای اولین بار پیکر زنی را در کمال آرایش دیدند، ابتدا در جای خود میخکوب شدند و یکباره زبان به اعتراض و هیاهو گشودند.

محمدعلی بار فروشی، در این هنگام و به تصریح «میرزا ابو الفضل گلپایگانی» بر آشفته طاهره را عایشه، خواند و شمشیر از نیام خارج ساخت تا کار قره العین را یکسره کند (2). ولی قره العین با چشمان خود و با زبانی ملیح او را به سکوت و منع از چنین کاری واداشت.

عده ای از بایان، به گفته «آثار بهائیان» چون وضع دین سازی را چنین یافته، ترک بابیت و بدشتیان کردند.

قره العین سوار بر اسب شده و در حالی که شمشیری را به گفته «فاضل مازندرانی» به دور سر می گردانید شعار زنان، دعوی خدائی خود را به زبان می راند(3).

3- قرار بر این شد که «به هر قیمتی هست باب را از ماکو... برهاند و ترتیب کار را چنین نهادند که دعوات و مبلغین به اطراف بفرستند تا کلیه مؤمنین به باب را تشویق به مسافرت ماکو نمایند و پس از آن که اجتماع به اندازه کافی قدرت یافت از شاه درخواست عفو باب نمایند و اگر شاه مخالفت کرد، با حمله به سر بازخانه و قراولان سید علی محمد باب را از زندان خارج کنند و در مقابل دولت بایستند. و چنانچه دولت سخت گرفت و نتوانستند ایستادگی نمایند به خاک روسیه پناه برند(4).»

« . 1 ظهور الحق»، ص ۱۸۲، و «فتنه باب»

« . 2 کشف الغطاء»، ص ۱۸۷، و «تلخیص تاریخ نبیل زرندي»، ص ۲۹۵

« . 3 ظهور الحق»، ص ۳۲۵، و «مکاتیب»، ج ۲، ص ۲۵۵

« . 4 فتنه باب»، توضیحات عبد الحسین نوائی، ص ۱۷۹

525

به هر حال در تحلیل نهائی بدشتیان همین قدر کافی است که «ملا حسین بشرویه نی» بزرگترین زعیم بایان پس از علی محمد شیرازی، چون از اوضاع بدشت آگاه شد، به تصریح صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) و فاضل مازندرانی در کتاب: «ظهور الحق» چنین گفت: «اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می نمودم.» یا به بیان صاحب «تاریخ قدیم»: «من بدشتی ها را حد می زنم(1).»

و صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطة الكاف (2)) (با تمام سفسطه هائی که برای موجه دادن کار بدشتیان و پوشانیدن اوضاع ننگین قره العین و دیگر جوانان خوش خط و خال متمسک شده است معذک قادر به پوشاندن یک حقیقت نشده است که:

«در صحرائی خوش فضایی بدشت، جمعی بیخود و گروهی با خود و طایفه ای متحیر و قومی مجنون و فرقه ای فراری شدند. از هائی و هوی ایشان و از شور و سرورشان اهل آن آبادی متفکر گردیدند که آیا این گروه چه جماعتی هستند که تا به حال چنین آثاری از احدی ندیده ایم (3)»... و عاقبت الامر به تصریح همین مأخذ: خبر کیفیت بدشت قدری راست و قدری دروغ در آن صفحات مازندران شهرت یافته هر کجا که حضرات «بدشتیان» می رفتند ایشان را به رسوائی هر چه تمامتر بیرون می کردند (4)».

به هر حال پس از پراکندگی بدشتیان، به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه: «محمد علی به اتفاق قره العین راه مازندران پیش گرفت. چون به اراضی هزار جریب رسید، اندک دل در قره العین بست و عاقبت کار آنها بدان جا پیوست که این هر دو در یک محمل نشستند و آن ساربانانی که مهار اشتر را داشت شعری چند انشاد می کرد بدین شرح که «اجتماع شمسین و قران قمرین است» و این اشعار را به آهنگ حدی تغنی می کرد و طی مسافت می نمود. در یکی از قرای هزار جریب به اتفاق قره العین به حمام رفت و با او همخوابه شد چون مردم هزار جریب از عقیدت و کیش ایشان آگهی یافتند بر آنها تاختند و اموال و

---

1. ص ۱۰۵

2. ص ۱۱۰

3. ص ۱۰۳

4. همان، ص ۱۰۴

---

526

انقال ایشان را به نهب و غارت بردند (1).

زیرا به تأیید، «ظهور الحق» مازندرانی و تلخیص تاریخ نبیل زرنده، مردم متدین مازندران «در پی فرصتی بودند که آنان را گوشمالی سختی بدهند. تا اینکه در قصبه «نیالا» هنگامی که بابیه در خواب بودند مورد حمله و سنگباران قرار گرفتند و شدت این حمله به حدی بود که اصحاب فسق و فجور متفرق شدند و فقط قره العین ماند و جوانی به نام میرزا عید الله که از او حمایت می کرد. و حتی ملا محمد علی بارفروشی (قدوس) هم با لباس مبدل گریخت. مردم متدین و دلیر مازندران حمله کردند و هر چه در چادرها بود به غارت بردند.»

پس از این حادثه در نزدیکی «قریه نیالا» قره العین رهسپار نور گردید (2). و محمد علی بارفروشی، راه بار فروش را در پیش گرفت، تا در طرح ملا حسین بشرویه ئی شرکت جوید.

فاضل مازندرانی در کتاب: «ظهور الحق»، ماجرای قره العین را پس از واقعه نیالا، و توقف او در شهر بار فروش و نظریه مرحوم «آیه الله شریعتمدار» را چنین آورده است:

«آورده اند که جناب قره العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بار فروش شد به خانه مسکونه اش رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد «حاجی کاظم بیگ» مذکور در صف جماعت نسوان به حالی که پرده فیما بین صفوف رجال و نساء می کشیدند، خلف حجاب قرار گرفته به حلّ غوامض مسائل دینی و مواظظ بلیغه پرداخت و خرده بر بعضی از بیاناتش به حالی که بر منبر ادا می کرد گرفت و او به نوع تجلیل خطاب نموده گفت: بسیار ممنونم بلی باید این معارف را از شما و همگان شما آموخت و هنگامی که اصحاب به خارج بار فروش رسیدند و پند و اندرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسبه و بی کاران که حسب اشاره سعید العلماء ممانعت خواستند تأثیری نبخشید و ناچار حمله آوردند.»

گروهی از اهالی به درب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقا جان با بیان

1ص ۱۸۶، توضیحات عبد الحسین نوائی.

« 2 تلخیص تاریخ نبیل زرندي»، ص ۲۹۹

527

می گویند: حضرت قائم ظاهر شد شما چه می فرمائید؟ جواب گفت: البته بروید تحقیق کنید که جستجو در این امر واجب است. گفتند ای آقا جان می کشند و می گویند صاحب الزمان ظهور کرد! جواب گفت: شنیده ام با اینکه وارد و مهمانند شما اهالی نخست دست به جفا و ایذا گشودید. گفتند: سعید العلماء چنین فتوی داد. گفت: ای مردم حجت بر شما کامل شد و بر من حرفی نیست اینک شما هستیید با سعید العلماء در مقابل منتقم قهار توانا. و موقعی که هنگامه طبرسی مرتفع شد و حضرت قدوس با اصحابش به قلعه رفتند با آنکه قریب به نودسالگی بود عزم این داشت که با جمعی کثیر به اصحاب ملحق شود و با حضرت قدوس مکاتبه نموده و به نظر خان سرتیپ گرایلی مالک قریه ی افراء واقع در جنب بقعه مذکوره نوشت که محلی مناسب و درخور ورود او و همراهانش حاضر سازد ولی تا تهیه زاد و راحله و ضروریات اقامت آنجا بمانند قلعه به محاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خویش را به اصحاب برساند و لکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی ننمود و مردم را ممانعت از مقاومت با اصحاب همی کرد و چون از وی صحت و فساد عقیدت با بیان را می پرسیدند غالباً به این مضمون جواب می گفت: «من ایشان را بد نگویم و بد ندانم.»

فاضل مازندرانی در این تصریحات، سعی کرده است، مرحوم آیت الله شریعتمدار را هواخواه و مساعد بایه تلقی کند و از این رو به تحریف تاریخ و حقایق مسلم که عادت بهائیان است، سعی گستاخانه و کاذبانه نموده است زیرا «خوشبختانه نسخه اصل خطی کتاب اسرار الشهاده در خاندان شریعتمدار باقی است و نزد آقای شریعت زاده مدیر مجله جلوه، نواده پسری اوست...»

کتاب مزبور به قطع وزیري و شامل هزار و بیست و هشت صفحه است که با مرکب سیاه نوشته شده و روی صفحات آن با مداد شماره گذاری شده است.

شریعتمدار در کتاب مزبور تاریخ مختصری از شرح حال بایه را آورده که شامل نظریات اجتهادی او در زمینه رد ادعای باب می باشد. و از این رو آشکار می شود که بعضی از مطالب مندرج در «ظهور الحق» که به عنوان شرح حال شریعتمدار نگاشته شده است عاری از حقیقت می باشد.

528

در «ظهور الحق» نوشته شده است قره العین موقعی که وارد بار فروش شد در خانه شریعتمدار رحل اقامت افکند. و چند روز در مسجد کاظم بیک در صف جماعت نسوان حاضر می شد. و در حل غوامض مسائل دینی و مواظب بلیغه خرده بر شریعتمدار می گرفت، و او با تجلیل می گفت: بسیار ممنونم بلی این معارف را از شما و همگان شما باید آموخت. در صورتی که شریعتمدار در کتاب: «اسرار الشهاده» که تاریخی از شرح حال بایه نگاشته است اسمی از قره العین نیاورده، بعید است که با فرض ورود قره العین در منزل او اسمی نبرد. شریعتمدار با آن همه مقامات علمی و معنوی و موقعیت خاصی که در بین مردم داشت چگونه ممکن بود قره العین را در منزل خود بپذیرد و آنوقت در مسجد مسلمین که بنا به مندرجات ظهور الحق مملو از خواص و عوام حتی در حجرات فوقانی و تحتانی مردم بودند، روی منبر به قره العین خطاب کند که معارف را باید از شما و همگان شما آموخت. پس این واقعه به نظر بی اصل و حتی غیر معقول می آید. از طرف دیگر ادعاهای مذکور؛ مندرجات اسرار الشهاده و آراء و عقایدی که شریعتمدار در زمینه رد ادعای باب آورده است جور در نمی آید. زیرا معقول نیست که شریعتمدار در مسجد مسلمین روی منبر با حضور جمع زیادی علناً این اظهارات را به قره العین نماید و بعد در منزل خود در انظار مردم بنشیند و دلیل رد بر ادعای باب بنویسد:

در «ظهور الحق» نوشته شده است: «موقعی که حاج محمد علی قدوس با اصحاب به قلعه رفتند در سن نود سالگی عزم داشت با جمع کثیری از اصحاب به قلعه برود و به بابی ها ملحق شود و به نظر خان سرتیپ گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب قلعه مذکور نوشت که محلی مناسب برای او و همراهانش حاضر سازد.»

مؤلف «ظهور الحق» مدرکی را در این زمینه ارائه نداده است، در حالی که از مطالب مندرج در کتاب اسرار الشهاده عکس ادعاهای مذکور روشن و آشکار می شود. شریعتمدار در کتاب «اسرار الشهاده» در بیان یک موضوع تاریخی به زبان استهزاء چنین نگاه داشته است:

«منهم الحسین بن منصور الحاج، أخیرنا الحسین بن ابراهیم ابي العباس احمد ابن علي بن نوح بن ابي نصر هبة الله بن محمد الکاتب ابن بنت أم کلثوم بنت

529

أبي جعفر العمري که گفته است وقتی خدا خواست امرحلاج را کشف نموده و او را رسوا و خوار گرداند آنگاه به دل حلاج چنین افکند که ابو سهل بن اسماعیل بن علی النوبختی را هم مانند دیگران گول زند و به حيله وي فریفته شود آنگاه پیش وي فرستاد و او را به اطاعت خود دعوت نمود و چنین گمان کرد که او در این امر مثل دیگران جاهل و نادان و از ضعف است! پس ابو سهل را همیشه به سوی خود می کشید و او تسویف و تأخیر می کرد و حيله و تدبیر خود را به سستی و همواری به او القاء می نمود؛ زیرا ابو سهل را در نزد مردم مرتبه بلندی بود، در میان ایشان به علم و ادب و دانشمندی معروف بود و حلاج می خواست به حيله و همواری او را به خود بکشاند تا عوام الناس همه گرد وي جمع آیند پس مراسلات به او می نوشت، وکیل حضرت صاحب الزمان هستم و در اول امر بدین نهج او را دعوت نمود و بعد از آن ترقی نمود و به وي نوشت که چنین مأمور شدم که نزد تو مراسله نویسم و پیغام فرستم و هر چه که خواهی از یاری و نصرت حاضریم تا دلت قوت گرفته و شکی نکنی آنگاه ابو سهل نزد او پیغام داد که امر جزئی را که در مقابل معجزات و کراماتی که از ابو طاهر، سهل و آسان است از تو خواهش دارم و آن این است که من به کنیزان میل و محبت بسیار دارم.

چند نفر از ایشان نزد من هستند پیری و سفیدی ریشم مرا از معاشرت ایشان مانع است و محتاج می شوم به اینکه در هر جمعه خضاب نمایم تا این سفیدی ریشم به ایشان معلوم نشود، در خصوص خضاب زحمت بسیار دارم؛ زیرا باید این کار در خفیه و پنهانی کنم تا ایشان مطلع نشوند و اگر نکنم پیری من در نزدشان ظاهر می شود، آنگاه نزدیکی من به ایشان به دوری، و صالحم به هجران مبدل می گردد دلم می خواهد، مرا از خضاب کردن بی نیاز نمائی، از این زحمت خلاصم کنی یعنی ریشم را سیاه گردانی آنگاه میل تو را قبول کنم و به اعتقاد تو قائل می شوم و خلیق را به مذهب تو دعوت می کنم.

اگر این معجزه را اظهار نمائی مرا بصیرتی حاصل می شود و ترا اعانتی است. وقتی که حلاج این سخن را شنیده دانست در نامه نوشتن به او خطا کرده است، در اظهار مذهبش جهل و نادانی نمود!!

پس بعد از این دیگر جواب او نداد و رسولی به نزد وي فرستاد و ابو سهل بعدها

530

این حکایت، صحبت مجالس و مضحکه قرار داد و در نزد همه کس او را سخریه و استهزاء کرد و پیش بزرگ و کوچک امر او را ظاهر و مشهور گرداند و به سبب همین عمل آن مراسلات و اسناد باطل امرش را کشف نمود، شیعیان از او متنفر گردیدند، این حکایت نقل مجالس خلفان در روز و شب بود.

مؤلف گوید: نظیر این واقعه در عهد ما آنکه بابی های شیخ طبرسی مراسلات چند نوشته که من بروم به آنجا یا خلق را دعوت کنم به سوی ایشان.

من به ایشان گفتم راست می گوید مرا احضار کنید نزد خود. همین علامت و نشان اگر این کار نتوانید که از عفریت و جن به وقوع می آید رنج بواسیر دارم بشدت آرام می کند در کل بدن به مدت یکسال قبل از طاعون

بزرگ، حال بیست و هفت سال است عارض شده، ده سال است بر سر و چشم زیاده از تمام بدن نشست کرد و دوبار کل و خال بر چشم آورد، بینائی مرا بسیار ضعیف کرد که به عینک تار می بینم، از کار تحریر مشقت می کشم، لااقل از من این را رفع کنید هیچکدام نشد، از ما مأیوس شدند و کینه برداشتند، ایشان هم بسیار مراسلات به اشخاصی نوشتند. همان مراسلات نشر احوال ایشان را کرد و سند رسوائی ایشان شد، تا مدتی نقل مجالس مردان و زنان روز و شب همین وقایع بود(1)»

کلمات شریعتمدار بدون کم و زیاد نقل شد تا روشن شود چگونه شریعتمدار در مقام استهزاء اصحاب قلعه طبرسی بر آمده است.

در جای دیگر از «ظهور الحق» نوشته شده است: «قطعات جسد حاج محمد علی قدوس را شریعتمدار نماز خواند و در مدرسه میرزا زکی به ثلث آخر شب دفن نمود» گویا نویسنده ی کتاب «ظهور الحق» در موقع نوشتن این سطور فراموش نمود که در همان کتاب از شریعتمدار جمله زیر را نقل کرده است؟!:

«حاج محمد علی را با چند نفر به شهر آوردند و حاجی را بردند میان سیزه میدان و

---

« 1 اسرار الشهادة»، ص ۹۴، نسخه خطی، به نقل از مدرسی چهاردهی، به نقل از کتاب «شیخگری و بابیگری».

او را آتش زدند». هرگاه جمله مزبور که نویسنده «ظهور الحق» از شریعتمدار نقل کرده درست باشد؟ دیگر جسدي براي قدوس باقي نمي ماند که شریعتمدار بر آن نماز بخواند؟ شریعتمدار که بنا به مندرجات «ظهور الحق» آشکارا در روی منبر مسلمین اظهارات قره العین و فرقه بابیه را تصدیق می کرد چه مانعی داشت که نماز و دفن جسد قدوس را در روز روشن انجام دهد و آن را به ثلث آخر شب ببنداند؟ در هر حال آنچه مسلم است اینکه وقایع مزبور، همچنین وقایع دیگری که در کتاب «ظهور الحق» ذکر شده از قبیل ازدواج شریعتمدار در سن نود سالگی با خواهر قدوس و نظیر این وقایع که بظاهر نیز دور از عقل و عادت آن عصر به نظر می آید نیز دور از مأخذ و سند تاریخی است. و حتی مخالف با آثار و نوشتجاتی است که از شریعتمدار در دست است.

«آنچه معروف و مشهور است نوشتجات و کلمات شریعتمدار در «اسرار الشهادة» نیز آن را تأیید می کند این است شریعتمدار در واقعه جنگ شیخ طبرسی که باعث ریختن خون عده ای از مردم جاهل و نادان شده بود به سختی با بابیان و مخالفان آنان مخالفت کرد، زیرا عقیده اجتهادی وی این بود که عوام فرقه بابیه را نبایستی محکوم به لعن و نجاست و مهدور الدم دانست، شاید به همین جهت بود که بعدها فرقه بابیه به سوی او گرویدند، او را حامی خود پنداشتند(1)»...

### 3/الف: حادثه قلعه شیخ طبرسی

هم زمان با وقایع قزوین و بدشت، به رهبری قره العین و «میرزا حسینعلی» و «محمد علی بار فروشی»، از جانب بابیان مشهد، به رهبری دومین شخص بابیه «ملا حسین بشرویه ئی» وقایعی تحقق، و حوادث در شرف وقوع بود.

با توجه به اینکه، کوشش های ملا حسین بشرویه ئی در مشهد، عاقبت الامر منجر به اجتماع بابیان، از بدشت و مشهد و مازندران در «نور» و «بار فروش» گردید، لذا لازم است به رگه های اساسی چنین اجتماعی که منجر به وقایع خونین، و خشونت آمیز، «قلعه شیخ



طبرسي» گرديد، به اجمال دوشادوش ديگر وقايع بابيه در مناطق ديگر، اشاره اي كنيم:

«ملا حسين بشرويه ئي» پس از ملاقات علي محمد شيرازي، در ايامي كه محبوس فراشان ميرزا حسين خان نظام الدوله بود، از جانب وي مأموريت يافت تا به عراق و خراسان رفته و به تبليغ علي محمد شيرازي بپردازد.

پس از انتقال علي محمد شيرازي از شيراز به اصفهان، و حمايت حاكم وقت اصفهان «منوچهر معتمد الدوله» ارمني نژاد گرجي، كه سياست بازي تبعه روسيه بود، علي محمد شيرازي مستقيماً در دامن سياست بازان روسي فرار گرفت و به وعده هاي آنان فريفته شد.

به نوشته كتاب «تلخيص تاريخ نبيل» بهائيان قادر به نادیده گرفتن اين حقيقت مسلم نبوده و با توجه به روابط غير حسنه ميرزا آقاسي و منوچهرخان و حمايت روس ها از منوچهرخان، براي فراهم ساختن اسبابي جهت سرنگوني صدر اعظم وقت و متقاعد كردن محمد شاه قاجار، به تفويض مقام صدر اعظمي به منوچهرخان تبعه روسيه، فراز مورد نظر در كتاب مذکور بهائيان را چنين مي خوانيم:

«يك روز معتمد الدوله در حضور مبارک در ميان باغ مشرف بود عرض كرد: خداوند به من ثروت زياد عنايت کرده نمي دانم به چه راهي آنها را خرج كنم فكر كردم اگر اجازه بفرمائيد اموال خودم را در نصرت امر شما صرف نمايم... محمد شاه را تبليغ كنم يقين دارم كه مؤمن خواهد شد و به انتشار امر در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت، آنوقت او را وادار مي كنم حاجي ميرزا آقاسي را كه شخص خائن و مخرب مملكت است معزول كند، يكي از خواهرهاي شاه را براي شما مي گيرم... حكام و ملوك عالم را به امر مبارک و آئين نازنين دعوت مي كنم... و اين گروه زشت رفتاري را كه باعث ننگ اسلام هستند از صفحه روزگار برمي اندازم، حضرت باب فرمودند نيت خوبي کرده اي... لکن از عمر من و تو در اين دنيا اين قدرها باقي نمانده و نمي توانيم نتيجه اين اقدامات را كه گفتي به چشم خود ببينيم(1)»

. 1ص ۱۹۶

بر اين اساس، اگر چه چشم انداز علي محمد شيرازي به تحقق چنين امري، به ظاهر جدي نبود، اما هواي قدرت! براي جوان شيرازي تازه به دوران رسيده، چيزي نبود كه از آن به سادگي بگذرد، از اين رو «ملا حسين بشرويه ئي» را تأكيد نمود كه خود را به مشهد رسانيده، پس از تهيه مقدمات و ابلاغ دستور، از خراسان غائله اي را به راه اندازد. و در اين راه ملا حسين و علي محمد شيرازي - چنان يكديگر را وعده مقام و منال داده بودند كه از شور آن، زمان و حال را درك و احساساي نبود!

«ملا حسين بشرويه ئي» پس از استقرار در مشهد، نامه هائي به تهران و قزوین و بار فروش نگاشته، قره العين و محمد علي بار فروشي را به سوي خراسان دعوت کرده بود. ولي آنان در جهت اجرائي اين دستور، در «بدشت» «شاهرود توقف و «فاجعه ي بدشتيان» را موجد و پس از پاشيدگي اجتماع بدشت، عده اي در انتظار دستور «ملا حسين بشرويه ئي» در مناطق مختلفه خراسان و مازندران صبر و اقامت گزیدند.

«ملا حسين بشرويه ئي» در آغاز اقامت مشهد، به گفته ي مرحوم «اعتضاد السلطنه»: «به اغواي مردم پرداخت. ملا عبد الخالق يزدي كه يكي از تلامذه ي شيخ احمد احسائي و در توحيد خانه صحن مقدس، صاحب محراب و مینر بود نیز از متابعان وي شده و در بالاي منبر سخني چند كه مخالف شرع بود گفته. ملا علي اصغر مجتهد نيشابوري نیز به مكاتيب و ملاقات ملا حسين فريفته گشت و در مسجد نيشابور به گفتار ناسزا پرداخت، اين خبر در مشهد مقدس مشهور گشت.

علمای مشهد صورت حال را به عرض حشمت الدوله حمزه میرزا که در چمن رادکان بود رسانیدند. چون این خبر بشنید حکم داد ملا حسین را از شهر مشهد به اردو بیاورند و هر کس از مردم مشهد که متابعت او کرده چنانچه ازو تبری نجوید و باب را لعن نفرستد به سیاست رسانند. لاجرم ملا علی اصغر را از نیشابور آوردند و او بی تأمل به مسجد آمده بر منبر رفت به میرزا علی محمد باب و اصحاب او لعنت کرده آسوده گشت و همچنان چند نفر دیگر درین باب با او موافقت کردند. اما ملا عبد الخالق گفت: من از این راه برنگردم مگر آنکه علمای بلد با من مناظره نمایند. مردم چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جماعت منع نمودند و حکم شد از خانه خود بیرون نیاید.

ملا حسین را نزد حشمت الدوله برده و به قراول انداختند و همچنان بود تا آنکه مشهد به جهت «فتنه سالاری» شورش نمودند. ملا حسین رها شده به مشهد رفت(1).

از سوی دیگر، محمد علی بار فروشی (قدوس) که در مازندران مقدمات را برای تحقق نقشه های مصوبه «بدشت» و «بدشتیان» تهیه دیده بود، به تصریح نبیل، در تلخیص تاریخش، گوئی در همین ایام و هنگام توقف «ملا حسین بشرویه ئی» پس از رهائی از حبس، در مشهد است که علی محمد شیرازی با توجه به خبرهایی که از اقدامات بابیان مازندران و مرگ قریب الوقوع محمد شاه قاجار و حرکت ولیعهد از تبریز به تهران شنیده بود، نامه ای خطاب به ملا حسین بشرویه ئی نگاشته و ارسال می دارد:

«ملا حسین هنوز در مشهد بودند که شخصی از جانب حضرت باب به مشهد وارد شد و عمامه حضرت باب را که مخصوص جناب ملا حسین عنایت فرموده بودند به ایشان داد و گفت حضرت اعلی به شما فرمودند که این عمامه سبز را بر سر خود بگذارید و رایت سیاه را در مقابل و پیشاپیش مرکب خود بر افراشته برای مساعدت و همراهی با جناب قدوس به جزیره الخضراء (مازندران) توجه کنید و از این به بعد به نام جدید «سید علی» خوانده خواهید شد جناب ملا حسین چون پیام مبارک را از آن قاصد امین شنید به فوریت امر مبارک را انجام داد و یک فرسخ از شهر دور شده عمامه حضرت اعلی را بر سر گذاشت علم سیاه را بر افراشت پیروان خویش را جمع کرد و بر اسب سوار شده همه به جانب جزیره الخضراء عزیمت نمودند(2).

آنچه مسلم است، فوت محمد شاه قاجار، فرصتی خاص، برای همه گروههای کوشا برای رسیدن به قدرت، به شمار می آید تا از این دوره فترت، باری گرفته و دهانی شیرین کنند.

مرحوم رضا قلیخان هدایت در خصوص رابطه خبر فوت محمد شاه با تشدید اقدامات ملا حسین بشرویه ئی می نویسد: «خبر رحلت پادشاه مغفور را شنید (ملا حسین بشرویه ئی) اندیشه کرد که در این ایام فترت که هنوز وارث تاج و تخت و ولیعهد

« . [فتنه باب]، ص ۳۵

« . 2 تلخیص تاریخ نبیل زرندي»، ص ۳۱۶

جوانبخت از آذربایجان به تهران وارد نگردید(1).»...

مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب «فتنه باب (2)» و میرزا محمد تقی لسان الملک در کتاب «ناسخ التواریخ (3)» به این معنی اذعان داشته اند. صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف (می نویسد: «خبر فوت محمد شاه به حضرات رسید آن جناب حرکت نمودند و فرمایش کردند که انتظار این خبر را می کشیدم پس به فیروز کوه نزول اجلال فرمودند(4).»...

دلیل انتخاب مازندران برای اجتماع بابیان و خروج از آنجا، بیش از یک دلیل اساسی نداشته است. و آن به گفته مرحوم رضا قلیخان هدایت: «حاکم مازندران به ری آمده و حاجی محمد علی بابی در بار فروش رجعتی دارد. اولی آنکه بدان ولایت بی حکمران یعنی مازندران که هر گوشه اش حصنی است حصین و هر بییشه اش حصاری رحین روی نهیم و در استعداد خود بیفزائیم. اگر ممکن شود آن شهر را به تصرف گیریم و الا روی به بلد دیگر گذاریم(5)».

از این رو، خروج حاکم مازندران از یک سوی و دوران فترت ناشی از فوت محمد شاه قاجار، از جانب دیگر، محمد علی بار فروشی را متقاعد کرده بود که زمان مقتضی خروج است؛ لذا نامه ای به ملا حسین بشرویه ئی در بازگشت از بدشت (6) نوشت که: «از خراسان حرکت نمایند(7)».

«نبیل»، در تلخیص تاریخش اضافه می کند: «خیر توجه جناب ملا حسین با همراهان و نزدیک شدنشان به بار فروشی گوشزد سعید العلماء شد مخصوصاً وقتی که شنید جناب ملا حسین از مشهد با علم سیاه و عده ای از اصحاب شجاع و بی باک متوجه

---

1. اروضه الصفا، ج 10، ص 430.

2. ص 27.

3. ج 3، ص 237.

4. ص 155.

5. «اروضه الصفا» ج 10، ص 420.

6. «ناسخ التواریخ»، ج 3، ص 240.

7. «نقطه الکاف»، ص 156.

بار فروش است آتش حسد و غضب در قلبش مشتعل گشت... جارچی در شهر انداخت و به مردم اعلان کرد که در مسجد حاضر شوند... بالای منبر رفت... و گفت: ایها الناس بیدار شوید دشمنان ما در کمینند می خواهند اسلام را از بین ببرند مقدسات اسلامی را محو کنند. رئیس این جمعیت که الان به طرف بار فروش می آید چندی پیش یک روز به مجلس درس من آمد و در حضور شاگردان نهایت تحقیر را نسبت به من اجرا داشت وقتی که من مطابق میلش رفتار نکردم خشمگین از مجلس درس بیرون رفت و همت گماشت که به منازعه من قیام نماید... حالا که محمد شاه وفات کرده و کارها درهم و پریشان است ببینید چه خواهد کرد؟ به محض اینکه دید محمد شاه از بین رفته با جمعیتی از جان گذشته به طرف ما می آید... همه شما فردا صبح حاضر باشید و خود را مهیا کنید تا جلو این گروه را بگیرید(1)».

مرحوم سعید العلماء (2) به گفته مرحوم «میرزا محمد تقی سپهر» در «ناسخ التواریخ» «و دیگر علمای مازندرانی که مکیدت ایشان را از بهر خود برزیادت می دانستند جمعی از تفنگچیان به حفظ و حراست خویش برگماشتند و صورت حال را به کارداران دولت و سرکردگان مازندران بنگاشتند، شاهزاده خانلر میرزا که هنوز حکومت مازندران داشت ایشان را وقعی نگذاشت و کار گزاران او در این امر مسامحتی کردند و جماعت بابیه از بارفروش بیرون شده و در سوادکوه جای کردند و بعد از کوچ دادن خانلر میرزا از

2. ملا محمد سعید - مازندرانی بار فروشی، از اکابر علمای امامیه قرن سیزدهم هجرت، از افاضل مجتهدین، در فصاحت و نطق و بیان یگانه ی زمان، با شیخ مرتضی انصاری معاصر و از تلامذه شریف العلمای مازندرانی بود. ریاست علمی مذهبی معتدبه داشته و مورد توجهات ناصر الدین شاه قاجار بود. بعضی از اهل خیره او را سنگ شیخ انصاری دانسته بلکه گاهی ترجیحش می دهند. بالجمله فقه و اصول او مسلم اهل عصر خود بود، شیخ انصاری با آن همه جلالت علمی که داشته با حضور وی فتوی نمی داد تا آنکه نامه ای از خود سعید العلماء در رسید که اگر من در اوقات اشتغال علمی اعلم از شیخ بوده ام لکن در بلاد عجم تارک شده ام ولی شیخ هنوز اعلم می باشد اینک برای تقلید و فتوی متعین می باشد. حاج ملا محمد اشرفی و شیخ زین العابدین مازندرانی از تلامذه سعید العلماء می باشند، وی در حدود سال هزار و دویست و هفتادم هجرت وفات یافت. «مأثر الاثار» و کتاب «ریحانة الادب»، ج ۳، ص ۳۸

مازندران به دار الخلافه دیگر باره مراجعت به بار فروش نمود» (1). «سعید العلماء» در بیم شد و به عباسقلی خان سردار لاریجانی مکتوبی کرد چون مکتوب سعید العلماء بدو رسید محمد بیک پاور را با سیصد تن تفنگچی لاریجانی به دفع ایشان بیرون فرستاد محمد بیک به قدم عجل و شتاب طی مسافت گرفت و بعد از ورود بدان بلده به منازعات آن جماعت رده برکشید.

«بالجمله در سر میدان بارفروش نیران جنگ و جوش اشتعال یافت و بازار قتال و جدال روائی گرفت از دو رویه به جنگ در آمدند و آلات حرب و ضرب به کار بردند در میانه دوازده تن از اصحاب باب شربت هلاکت چشید و جماعتی نیز از مردم لاریجان جراحت یافت چون ملا حسین و حاجی محمد علی مقاتلت در میان شهر را از بهر خویش به زیان کار نزدیک دانستند از میان جنگ رزم زنان و هزیمت کنان به کاروان سرای سبزه میدان در رفتند و در آنجا از بهر مدافعت سنگرها راست کرده متحصن گشتند» (2).

در «سبزه میدان» ملا حسین بشرویه ئی» فرستادند بازار که آب و نانی تهیه کرده بیاورند مأمورین پس از چندی مراجعت کردند و گفتند نه ناوایان به ما نان دادند و نه مردم گذاشتند آب بیاوریم» (3).

این تصریح شاهد آن است که کوشش های ملا حسین نتیجه ای در بر نداشت و با تمام کوشش هائی که از خراسان تا مازندران خود و «محمد علی بار فروشی» از قزوین و تهران و بدشت و مازندران مبذول داشتند، بایه نتوانست پس از چهار سال بیش از حدود سیصد چهارصد نفر عوام را گرد نهضتی آورند و یا رفتاری کنند که عوام الناس نان و آب را از آنها دریغ ندارند.

«در این وقت عباسقلی خان سردار لاریجانی برسد و صورت حال را معاینه کرد و رزم آن جماعت را تصمیم عزم داد اما ملا حسین چون ورود عباسقلی خان را بدانست و

1 ج ۳، ص ۲۴۰

2 همان.

« 3 تلخیص تاریخ نبیل زرنیدی»، ص ۳۳۰

مکشوف داشت که با اعدادکم و عدد اندک رزم او را نتواند ساخته کرد و در تنگنای بار فروش حمل این جنگ و جوش نتواند داد حیلتی اندیشید و به نزدیک او پیام فرستاد که ما به هر شهر و دیه که در رفته ایم سخنی جز از در شریعت نگفته ایم و اینکه مردم را به سوی باب می خوانیم همی خواهیم که ایشان را از عنا و عذاب برهانیم اکنون که مردم این شهر طریق صلاح و فلاح نمی جویند و جان و مال ما را مباح می دانند ایشان را در تیه خدلان و جهل می گذاریم و صعب و سهل زمین را در نوشته به جانب دیگر می گذریم.

عباسقلي خان در پاسخ گفت: که این سخن بصواب است، نیکو آن است که نخستین بیرون مازندران دعوت خویش آغاز کنید و امر خود را بساز آرید آنگاه بدان اراضي باز شوید و جماعتي از تفنگچیان لاریجاني برگماشت که آن جماعت را تا علي آباد کوچ داده از آنجا مراجعت کنند لاجرم ملا حسین و حاجي محمد علي و اصحاب ایشان از بار فروش بیرون شده راه برگرفتند و تفنگچیان نیز تا ارض علي آباد برفتند(1)».

مقصد نهائي بابیان، آنچه مسلم کتاب «روضه الصفا» است «عراق» بوده است. و مرحوم رضا قلي خان هدایت در این خصوص، ضمن شرح مذاکره ي «عباسقلي خان سردار، لاریجاني» با ز عمای بابیه خاطر نشان مي سازد. «ملا حسین و حاجي محمد علي مازندران که رؤسای آن گروه بودند مستدعي شدند که به جانب عراق روند. سردار لاریجاني مضایقتي نکرد و بر ایشان سخت نگرفت تا این فتنه فرو خسب(2)».

پس از رسیدن بابیان و محافظان آنان، به «علي آباد» گماشتگان «سرتیپ لاریجاني» بازگشتند. و در همین اوان: «خسرو نام قادي کلاني از قزاي علي آباد به طمع اموال ایشان افتاده با جمعيتي دنبال آن کاروان گرفت و به اسم همراهي و محافظت از آنان رشوتي خواست آنان نیز مضایقه نکردند(3)».

در خصوص چگونگی عاقبت کار این همراهي و موافقت با «خسرو قادي کلاني»

« . [ناسخ التواریخ]، ج ۳، ص ۲۴۱

« . 2 روضه الصفا»، ج ۱۰، ص ۴۳۱

. 3 همان، ج ۱۰، ص ۴۳۲

مآخذ تاریخی نوشته در آن ایام (غیر بهائی) به تفصیل سخنی نرانده، ولی مآخذ بهائی در شرح این ارتباط و نتایج ناشی از آن متناقض و اخبار ضبط شده، مغایر با هم می باشد. نبیل، یا شوقی افندی! در کتاب: تلخیص تاریخ» یا «مطالع الانوار» می نویسد:

«مقدمتاً چند تن از سواران خسرو (رئیس مأمورین محافظ بابیان) به راه افتادند جناب ملا حسین و خسرو با هم اسب می راندند بقیه ي اصحاب از دنبال آنها می رفتند و باقی سواران خسرو از طرف راست و چپ راه می پیمودند این سوارها سرتاپا مسلح بودند... خسرو و مخصوصاً از راه جنگل اصحاب را می برد تا بهتر بتواند مقصود خود را (یعنی کشتن بابیان را) انجام دهد به محض اینکه اصحاب جناب باب الیاب وارد جنگل شدند خسرو وقت را مناسب دید و به سواران خویش اشاره کرد ناگهان تمام آنها مانند درندگان به اصحاب هجوم نمودند، عده زیادی را به قتل رسانیدند و به غارت مشغول شدند... چون جناب ملا حسین از واقعه آگاهی یافتند از اسب پیاده شدند و به خسرو فرمودند: چطور شده که ظهر گذشته است و ما هنوز به شیر گاه نرسیده ایم، من دیگر با تو نخواهم آمد و احتیاجی به کمک و راهنمایی تو و سواران تو ندارم... یکی از اصحاب با وفا موسوم به محمد تقی جوینی سبزواری... چون متوجه شد که یکی از نوکرهای خسرو برای او مشغول تهیه ي قلیان است نزد او شتافت و گفت خواهش می کنم قلیان را به من بدهی تا برای خسرو ببرم گماشته خسرو قبول کرد میرزا محمد تقی قلیان را گرفت و برد، در مقابل خسرو گذاشت بعد خم شده آتش سر قلیان را پف می کرد تا خوب بگیرد و ناگهان همانطور که خم شده بود تا رفت خسرو بفهمد که چه شد که میرزا تقی خان خنجر خسرو را که به کمرش بسته شده بود از غلاف بیرون کشید و تا دسته به شکم او فرو کرد، ملاحسین همانطور که به نماز مشغول بودند بقیه اصحاب فریاد یا صاحب الزمان بلند کرده به دشمنان خویش حمله ور شدند همه سواران خسرو به قتل رسیدند و هیچکس باقی نماند فقط همان گماشته که برای خسرو قلیان درست می کرد باقی ماند آنها سبب این بود که خیلی ترسیده خود را به پای جناب ملا حسین انداخت و اسلحه هم همراه نداشت و از ایشان رجا کرد که او را ببخشند جناب ملا حسین قلیان جواهر نشان خسرو را به همان گماشته بخشیدند سپس به سیر خود ادامه دادند و به فاصله یک

میدان مسافت به مقبره شیخ طبرسی رسیدند(1)».

ولی عباس افندی که حاضر نیست چنین رسوائی ناجوانمردانه ای را متعرض شود نعل را واران زده، و بر خلاف قول کتاب «تاریخ نبیل»، می نویسد:

«به فتوای اشهر علما حکومت عامه ی ناس در جمیع اطراف به قوه قاهره بنای تالان و تاراج گذاشتند و سیاست و شکنجه نمودند و قتل و غارت کردند... در شهر هائی که معدود قلیلی بودند جمیع دست بسته طعمه شمشیر گشتند و در شهر هائی که جمعیتی داشتند چون سوال از تکلیف غیر میسر و جمیع ابواب مسدود به حسب عقاید سابق (یعنی مسلمانی) به دفاع برخاستند از جمله درمازندران ملا حسین بشرویه ئی و تابعانش را به حکم رئیس الفقهاء سعید العلماء، عامه شهر بار فروش هجوم جمهور نمودند و شش هفت نفر را کشتند و باقی را نیز در کار ائتلاف بودند که ملا حسین امر به اذان کرد و دست به شمشیر دراز، جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین به منتهای ندامت و رعایت پیش آمده قرار بر رحلت دادند و خسرو قادیکلای را به جهت محافظت با سوار و پیاده همراه نمودند که به حسب شروط محفوظ و مصون از خاک مازندران بیرون روند چون خارج شهر شدند و از معابر و طریق بی خبر بودند خسرو سوار و پیاده خویش را در جنگل مازندران متفرقاً در کمین نشاند و بابی ها را در راه و بی راه در آن جنگل متفرق و پریشان نمود و بنای شکار یک یک گذاشت چون صدای تفنگ از هر سمت بلند شد راز نهان آشکار گشت و چند نفس مفقود و نفوس دیگر بغتاً مقتول گلوله شدند، ملا حسین به جهت جمع آن پریشان امر به اذان نمود و میرزا لطفعلی مستوفی خنجر کشید و جگرگاه خسرو درید، سپاه خسرو بعضی کشته و برخی در میدان مصاف سرگشته گشتند، ملا حسین آن جمع را به قلعه نزدیک مقبره شیخ طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوایای جمهور شد در حرکت رخت و فتور نموده بعد میرزا محمد علی مازندرانی با جمعی نیز منضم به آن حزب شده سیصد و سیزده نفر موجودی قلعه شد(2)».

1. ص ۳۳۵

« 2. مقاله شخصی سیاح»، ص ۴۹

به استثنای توجه به تناقضات موجود بین دو متن رسمی بهائیان، تأکید عباس افندی بر «سیصد و سیزده نفر موجودی قلعه شد» قابل تأمل است.

مأخذ معتبر تشیع متفق القولند که روایات متواتری در میان آثار اهل بیت مسطور است که اصحاب حضرت قائم حجة بن الحسن العسکری پس از خروج و ظهور، سیصد و سیزده نفر هستند، که در مکه به محض اعلان ظهور، اطراف حضرت را گرفته و به یاری او خواهند شتافت.

بهائیان به خاطر آنکه وقایع تاریخی خود را با روایات مسلم شیعه تطبیق دهند، قلم را به نگارش موضوعاتی اختیار کردند که هر پژوهنده ای از ملاحظه آنها شرمنده و از چنین وصله کاری هائی، حیرت زده می شود.

«میرزا حیدر علی اصفهانی» بهائی در کتاب: «دلائل العرفان» می نویسد: «و سیصد و سیزده نفر از اطراف عالم از نقباء و نجباء حولش مجتمع می شوند. این در شیخ طبرسی که طبرستان است جمع شدند و به خونشان شهادت دادند(1)».

صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطة الکاف) بیانی را متذکر می شود که تکمیل کننده تصریحات میرزا حیدر علی اصفهانی است: «مراد از حضرت قائم که رجعت حضرت رسول الله بوده باشد. همان حضرت قدوس (محمد علی) بودند. و جناب ذکر رجعت حضرت امیر المؤمنین(2)»!...»

دلیل مذکور از نظر صاحب کتاب: «تاریخ قدیم»: «... دلیل چهارم آنکه سیصد و سیزده تن نقباء در حول ایشان جمع شدند و جان باختند (3)». «و چون توجه به احادیث مهم کتاب های موثق شیعه داشته که اینان در مکه دور امام را خواهند گرفت، راهی جز این ندیده که بگوید: «ایشان طی ارض انجماد را نمود(4)».»...

با توجه به این نصوص محمد علی (قدوس) بازیگر نمایش بدشت، از یک سوی

---

« . [مقاله شخصی سیاح]، ص ۶۱

2. ص ۱۵۳ .

3. همان.

4. همان.

---

542

حضرت محمد بن عبد الله است که رجعت کرده! و از سوی دیگر حضرت قائم حجة بن الحسن (العسکری) علیه السلام (است. و سیصد و سیزده نفر طبق حدیث اطرافش را گرفتند و عاقبت الامر پس از واقعه خونین قطعه طبرسی «سعید العلماء کرد آنچه کرد. و حضرت قائم موعود را شهید کردند(1)»

اکنون بایست دید حسین بشرویه ئی از نظر بهائیان چه مقامی را داشته است.

صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) می نویسد: «و فرمودند (منظور قدوس) و الله این می باشد (بشرویه ئی) حسین مظلوم و لیس بدجال، بعد از آن من دیدم که در بحار این حدیث از معصوم رسیده که در زمان رجعت، جناب سید الشهداء در کربلاء رجعت می فرماید، در رکاب ظفر انتساب حضرت قائم، لشکر مخالف نیز رجعت نموده به جناب سید الشهداء می گویند که این دجال می باشد، و حضرت قائم قسم یاد می فرمایند که و الله این حسین می باشد و دجال نیست، آن قوم ظالم قبول نمی کند و جناب سید الشهداء را شهید می کنند و حضرت قائم طلب خون آن حضرت را می کنند، و مدت چهل روز بعد از شهادت آن جناب عالم هرج و مرج می باشد، و همین بوده مراد ائمه طاهرین(2)».»...

از سوی دیگر قدوس (محمد علی بارفروشی) طبق تصریح همین مأخذ موثق بابیان، خطاب به پدر خود می گوید: «بدان که من پسر شما نیستم ... و منم حضرت عیسی و به صورت فرزند تو ظاهر گردیده ام و تو را از باب مصلحت به پدري اختیار نموده ام(3)».»

بر این اساس:

1- محمد علی بارفروشی از نظر بهائیان و بابیان، حضرت محمد بن عبد الله و حجة بن الحسن العسکری، و حضرت عیسی بن مریم است!

و آقای حسین بشرویه ئی، حضرت امام حسین علیه السلام است که رجعت کرده!

---

« . [مقاله شخصی سیاح]، ص ۲۰۱

2. همان، ص ۱۶۹ .

اولاً: - در مورد سیصد و سیزده نفر که در احادیث آمده است بایست در نظر داشت که از نظر کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) در هنگامی که به ذکر کشته شده های قلعه طبرسی - که مورد بررسی قرار خواهم داد - می پردازد، بی آنکه در حافظه سپرده باشد، عدد سیصد و سیزده نفر دلیل حضرت قائمی حضرت قدوس شده است، در طول صفحات (۱۵۳ تا ۱۹۵) کتابش، حدود سیصد و پنجاه نفر را ذکر می کند که از کشته شده های قلعه شیخ طبرسی است. و ما در کتاب «تاریخ شهدای امر - وقایع قلعه شیخ طبرسی» نوشته: محمد علی ملک خسروی نوری بهائی، بی آنکه متوجه تصریحات دیگر ز عمایشان شود تحت عنوان: «اینک شرح حال اصحاب قلعه) اعم از شهداء و بقایای سیف) تا آنجائی که مقدور گشته می پردازیم» دقیقاً تعداد سیصد و چهل و چهار اسم را به تفصیل و به تفکیک ولایاتشان و شرح احوالشان، آمار می دهد(1).

تازه در آخر کتاب مذکور، اضافه بر تعداد سیصد و چهل و چهار نفر مورد شرح ایشان، به نقل از «حاج نصیر قزوینی» که یکی از یاران قلعه شیخ طبرسی بوده، و صورت کاملی از شرکت کنندگان را از برداشته است، و فرزندش «علی ارباب» در ضمن شرح حال پدر خودش آن صورت به یادگار مانده را ثبت و ضبط کرده است، به استثنای سیصد و چهل نفر مندرج در کتاب، «محمد علی ملک خسروی نوری» بیست و سه نفر دیگر می بایست اضافه گردد، که اگر چه شرح حالشان در دست نیست، ولی به هر حال مورد احتمال جدی بهائیان بوده است که آن را در آخر کتاب مذکور چاپ و نشر داده اند.

.....و

ثانیاً واقعه قلعه شیخ طبرسی، در زمانی به وقوع پیوسته است که علی محمد شیرازی در همان اوان، تازه ادعای قائمیت کرده بود، ولی یکباره (2) صفحه ۱۵۳ - نقطه الکاف) قدوس قائم می شود و علی محمد شیرازی (جناب ذکر) حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب!

ولی بابیان و بهائیان، تا اینجا نقششان تمام نمی شود، برای اینکه توجیهی از این

۲ج ۱ .

2ص ۱۵۳ .

رجعت ها کنند، علی محمد شیرازی طبق تصریح صفحه ۲۰۷، کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) باب قدوس (محمد علی بار فروشی) تلقی شده، و پس از قدوس، دوباره «قائمیت در هیکل حضرت ذکر (علی محمد شیرازی) ظاهر شد! (1)»...

نویسنده این سطور که سالیان متمادی در آثار ملل و نحل کوششی داشته است، به صراحت می تواند اذعان کند که تاکنون هیچ مسلک و مذهب و مکتب و ... در این قلمروی شرق جهان به وجود نیامده که به اندازه بهائیت سخن های بی اساس و واهی داشته باشد!

جالب تر از اینها و عجیب تر از رجعت ها، دعوی رجعت عیسی مسیح است. گیرم که قدوس عیسی مسیح است؟! پس چطور می شود که از ۱۸ سال بعد از این قضیه میرزا حسینعلی در نامه ای که به پاپ می نویسد و متن آن در کتاب: «مبین» از آثار جمال مبارک. مندرج و مضبوط است، ادعای رجعت مسیح را دارد؟:



«يا باباً اخرق الاحجاب قدأتي رب الارباب في كل السحاب وقضي الامر من لذي الله المقتدر المختار اكشف السحابات بسطان ربك ثم اصعد الي ملكوت الاسماء و الصفات كذلك يامرک القلم الاعلي من لدن ربك العزيز الجبار انه اتي من السماء مرة اخري كما اتي منها اولي مرة اياک لن تعترض عليه(2)»....

(اي پاپ پرده ها را بدر تا مطلب بر تو آشکار گردد به تحقيق آمد رب الارباب (يعني حضرت مسيح که خود بهاء است) در سايه ي ابر و گذشت امر از جانب خدای مقتدر مختار، باز کن سحابات را به سلطنت پروردگارت پس صعود کن به سوي ملکوت اسماء و صفات اينطور امر مي کند تو را قلم اعلي از طرف پروردگارت که عزيز و جبار است اينکه مسيح آمد از آسمان یک بار ديگر همچنان که آمد از آسمان در مرتبه ي اول - مبدا به او اعتراض کني)

به هر حال بگذريم و باز گرديم به وقایع «قلعه طبرسي». نبيل! عقیده ي بهائیان را در خصوص وقایع مذکور چنین مي آورد: ملا حسين بشرويه ئي دستور داد که: «مقبره شيخ

1. ص ۲۰۷

« . 2 مبین»، ص ۴۹

545

را به شکل قلعه محکمي براي دفاع در آورد او نیز مطابق دستور به کار مشغول شد هنگام غروب آفتاب دسته اي از سواران از میان جنگل اطراف مقبره شيخ را احاطه کرده و فریاد بر آوردند ما اهل قاديکلا هستيم براي خونخواهي خسرو آمدیم... اصحاب ناچار براي دفاع شمشير را از نیام کشیدند... و به آن مردم خونخوار که به سختي هجوم کرده بودند حمله کردند دشمنان فرار نمودند... و فوراً همه آنها ناپدید شدند رئیس اصحاب در این حمله «ميرزا محمد تقی جويني» قاتل خسرو بود اصحاب براي اينکه مبدا مهاجمين دوباره هجوم کنند آنها را تعقيب کردند تا قتل عام نمایند(1)».

بایان چون بنای تعرضات نهادند. و بر خلاف قولشان به «عباسقلي خان سردار لاریجانی» بجای رفتن به عراق، قلعه شيخ طبرسي را آماده ي تعرضات خود نمودند و این اعمال مقارن سال اول جلوس ناصر الدین شاه قاجار در ۱۲۶۴ هـ.ق، بود. به گفته مرحوم «رضا قلیخان هدایت»: «کارگزاران دولت به فکر انعدام این طایفه افتادند نواب امیر زاده مهدي قلی میرزا را به جای نواب خانلر میرزا حکمران سابق مازندران مأمور داشتند و به اکابر آن ولایت در باب قلعه و قمع این طبقه ولحقه، فرمان صادر شد و به حاجي مصطفي خان سورتیج اشارت رفت که جمعیتی با محسن خان یا آقا عبد الله برادران خود در علي آباد حاضر کند تا حاکم و سردار و دیگران از اطراف اجتماع کرده به دفع و رفع این فتنه پردازند آقا عبد الله و میرزا آقا وزیر مازندران زدوتر از دیگران به قریه افراي نظر علیخان کرایلی رفته کار جماعتي سپید جامه سیاه نامه را سهل انگاشتند. باران

شدیدی می بارید و چند تن به ساختن سنگر و سیبه رفتند و شب در آمده دیگر روز ملا حسین بر سر سنگر آمده چند نفر را بکشته آقا عبد الله از «افرا» روانه شده شلیکی به بابیه

« . [تلخیص تاریخ نبیل زرندي]»، ص ۳۳۹، عبد الحسين آواره در کتاب: «کواکب الدریه» ج ۱، ص ۱۴۴، می نویسد: «قبل از محاصره شدن به قدر مقدور آنوقه و ذخیره در قلعه فراهم کرده حتی گاو و گوسفندان خود را به قلعه آوردند و علي المشهور در ابتدای ورود به قلعه چهل گاو شیرده، چهار صد رأس گوسفند و مقدار کافي برنج همراه آوردند، اما اسلحه ایشان در ابتداء منحصر به شمشیر بود. اخيراً پنجاه قبضه تفنگ و مقداری سرب و باروت تدارک کرده فقط برج ها را مواظب می شدند که کسی نزدیک نیاید و عقب نشانادن سپاه را با حملات نزدیک و دست به گریبان و به کار بردن شمشیر متصدي می گشتند و فقط چهل رأس اسب دارا بوده ما بقي کلا پیاده بودند».

کردند و آنها بی دغدغه پیش آمدند ملا حسین جوانی افغان را به شمشیر زد و بر آقا عبد الله تاخت تفنگچیان سورتیج از پیش بابیه فرار کردند.

و آقا عبد الله چون تنها بماند به توت زاری گریخت ملا حسین در او رسیده شمشیری به وی زده وی را کشت به افرا رفتند و افرا را آتش زدند و میرزا آقا و دیگران فرار کردند، بنه و اسباب و اسلحه فراریان به تصرف بابیه در آمد و هر کس را دیدند کشتند حتی اطفال رضیع و زنان فرتوت ابقا ننموده و غارت کردند. پس از قتل و حرق و غارت به قلعه مستحده محکمه خود برفتند و این خبر به اطراف رفت و مزید وحشت قلوب گردید(1).»

در مورد قتل عام اهالی قریه «افرا» توسط بابیان، میرزا محمد تقی لسان الملک تصریحاتی دارند، که توجه به آن مزید استفاده از متن روضة الصفاي مرحوم رضا قلیخان هدایت است!

«اصحاب ملا حسین پیاده و سواره از دنبال ایشان شتاب گرفتند و همچنان از گرد راه به قریه افرا در رفتند. و نخستین تفنگچیان را عرصه تیغ ساختند پس به کار اهل قریه پرداختند بر کودک شیرخواره و زنان بیچاره و پیر مردان فرتوت رحم نکردند اناتاً و ذکوراً، صغاراً و کباراً تمامت جانداران آن قریه را به شمشیر و خنجر پاره پاره کردند آنگاه آتش به قریه در زده تمامت خانه و سرای و باغ و بستان را بسوختند و دیوارها با خاک پست کردند و اموال و ائقال نساورجال را به نهب و غارت برگرفتند و برفتند(2).»

انعکاس چنین واقعه ای شنیع، افکار عمومی مردم ایران را خاصه در مناطق شمالی کشور، به خود جلب کرد و نسبت به وقوع آن نفرتی خاص، عموم را فرا گرفت، و ناصر الدین شاه قاجار را که کاملاً به اصل و ریشه چنین ماجرائی واقف و آگاه بود، مصمم نمود، تا جهت رفع غائله ای در صدد قتل عام شیعیان، و مردمانی قتل پیشه و رجعتی،

اراده ای مقتضی، امر به ابلاغ دهد. از این روی «تمام اکابر و عساکر مازندران با نواب

1. ج 1، ص 433.

2. ج 3، ص 246.

مستطاب مهدیقلی میرزا از راه فیروزه کوه و سرتیپ لاریجانی از محل خود مأمور به محاصره حصار شیخ طبرسی شدند و در یک فرسنگی شیخ طبرسی نزول فرمود و به تهیه این کار پرداخت چون شب در آمد، ملا حسین بشرویه نی و حاجی محمد علی مازندرانی شبانه به سیصد کس از بابیان به شبیخون ملازمان نواب والا که در خانه های قریه واسکس متفرقاً منزل گرفته بودند مستعد شدند و از آنجائی که ملازمان رکاب نیز خسته و مانده و از راهی دور رانده در خواب غفلت رفته بودند ناگاه آن طایفه جسور و گروه مغرور به سراهای قریه واسکس در رسیدند و به آن قریه در آمده آتش در سراها زدند و دست به شمشیر بردند به یک بار خانه ها افروخته شد

و اهالی آنها سوخته بیست و پنج کس از ملازمان رکاب نواب مهدیقلی میرزا در دست بابیه به قتل آمدند و دو نفر از ابنای شاهزادگان که در خدمت نواب والا بودند در بالا خانه ماندند و بیرون رفتند نیارستند تا سوختند و آوازه در افکندند که مهدیقلی میرزا کشته شده است پس عمارت بیرونی را تصرف کردند و میرزا عبد الباقی مستوفی و دیگران را کشتند و به اندرونی منزل خاصه نواب والا ریختند دو سه نفر را نواب والا به تفنگ مقتول کرد و ملازمانش گریختند و بابیه غلبه کردند امیرزاده خود را به زیر افکنده از طرف صحرا خود را به ساری رسانید و کل ملازمان رکابی فرار کرده متفرق شدند و آغروک و اسب و یراق همراهان نواب والا به تصرف بابیه در آمده با غنیمت بسیار به قلعه باز گشتند.

چون کار خوار ج بابیه بدین گونه قوت گرفت وصیت صلابت و مهابت این فرقه در طبرستان شیوع یافت علما و عموم سکنه بعید و قریب متوهم شدند. به حکم اعلیٰ حضرت اقدس پادشاهی و اهتمام جناب جلالت پناهی امیر اتابک، دیگر باره نواب مهدی قلی میرزا و سردار لاریجانی و میرزا کریم خان اشرفی و محسن خان هزار جریبی و سایر سرکردگان مازندران حتی کرد و ترک و افغان و کرایلی مأمور به مدافعه خوار ج شدند و به هر یک تأکیدات اکیده رفته مقارن این حال خبر رسید که سردار لاریجانی با جمعیت خود وارد قلعه شیخ طبرسی شده محسن خان هزار جریبی و محمد کریم خان اشرفی و جماعتی از افغانه و قادیکلانی مأمور شدند که با قشون خود به اردوی

سردار ملحق شوند. خلیل خان سواد کوهی نیز بدیشان پیوست و در این چند روز پنداشتی احدی در قلعه نیست بلکه اظهار خوف می نمودند تا در غفلت و غرور سپاهیان بیفزایند ملا حسین بشرویه ئی شبی غافل از معایر قلعه عبور کرده با جماعتی از دلیران آن طایفه از سواره و پیاده که حربه آنان غالباً کتاره های درخشانده و تیرهای برنده و نیزه های درنده بود که به عرف طبرستان پیشدار خوانند خیک های نفت برداشته بی خبر و بی همه از دروازه غربی قلعه بیرون آمده در آن شب که دهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۶ بود بر سر اردوی مذکور آمده خود با سواران طرف غربی اردو را گرفته که اگر کسی فرار کند به قتل آورد اهالی اردو به خواب بودند و طوایف ترتیبی داشتند جماعت اول سواد کوهی بودند بابیه داخل اردوی آنها شده چنانکه رسم آنان بود صیحه زدن گرفتند و دست به شمشیر و کتاره و تبر و پیشدار بر آوردند جمعی را بکشتند و اردوی طوایف سواد کوهی را بر هم زدند و ایشان را از پیش برداشته داخل قادیکلانی نمودند و هر دو را هزیمت داده به سورتیجی و اشرفی ملحق کردند و کل آنان را از جای کنده داخل لاریجانی نمودند همه بر داشتند و ولوله در افکندند خیک های نفت را بر اماکن چوبین سپاهیان ریخته آتش در زدند صحرا شعله زاری روشن شده و جنگ در گرفته سردار لاریجانی اردویی بهم بر آمده و دوست و دشمن تارو بود شده دید رعایت حزم را با جماعتی از میان اردو به کناری کشیده و به شلیک پرداخت. جمعی از لاریجانی و هزار جریبی در دست آن طایفه غدار از پای در آمدند، از آتش زدن خانه های چوبین صحرا روشن شد و تا صباح جنگ محکم بود، ملا حسین بشرویه ئی داخل اردو شد پیرامون خود را به قتل و غارت تحریک می نمود، چون اردو از شعله آتش روشن بود میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی که در کنار اردو به افکندن تفنگ و گرم کردن هنگامه جنگ ثابت قدم بودند سوار سبزی عمامه، سفید جامه دیدند که شمشیر بر کشیده پیادگان و سواران را به محاربه و مضاربه دل همی دهد و فرمان او به طبع همی برند، دانستند که ملا حسین موسوم به سید علی اعظم وی خواهد بود، سینه او را هدف گلوله بلا کردند چون تفنگ میرزا کریم خان اشرفی رها شد وی دستی بر سینه خود نهاده محقق شد که گلوله بر سینه وی رسیده سردار لاریجانی و آقا محمد حسن نیز او را به نظر گرفته

تفنگ رها کردند تیر بر نشان آمده شکم او را بدرید(1)».

صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) نیز این بیان مرحوم رضا قلیخان هدایت را تأیید می کند که: «عباسقلی خان... به روشنائی آتش افتاده آن جناب را به نظر آورد... تیری به جانب ایشان انداخته، از قضا سینه مبارک ایشان آمده و جراحت کلی رسیده باز هم تیری خالی نمود آن هم کارگر گردید(2)».

البته مؤلف کتاب مذکور به اقوال دیگران توجه ننموده است که تیر اول را میرزا کریم خان اشرفی رها کرده بود و تیرهای بعدی از آن آقا محمد حسن لاریجانی... بوده است.

مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملک تیر اول را هم قول صاحب «روضه الصفا» از آن میرزا کریم خان اشرفی دانسته. ولی تیرهای بعدی که در واقع کار ساز اصلی بودند، از آقا محمد حسن لاریجانی می داند(3).

ملا حسین بشرویه ئی در آخرین لحظات جان دادن «محمد علی بار فروشی» (قدوس) را جانشین خود قرار داده، (4) و یارانش را با سخنانی چنین، مانع از تزلزل روحیه ی آنها شد:

«و عمّاقرب بر مازندران بلکه بر ایران مسلط خواهید شد و در رکاب صاحب الزمان شمشیر خواهید زد(5)». ...»

« . [روضه الصفا] ج ۱۰، ص ۴۳۴

. 2 ص ۱۷۲

3 ج ۳، ص ۲۵۱، عبد الحسین نوائی در ذیل کتاب «فتنه باب»، نتیجه تحقیق خود را در خصوص ضارب اصلی ملاحسین چنین می نویسد: «قاتل ملا حسین به روایت خود بابیه، عباسقلی خان لاریجانی بوده نه کریم خان اشرفی یا محمد حسن خان لاریجانی. در ضمن تحقیق هم که به توسط نگارنده ی این سطور در شاهی از نواده عباسقلی خان صورت گرفت، ایشان نیز همین نظر را تأیید کردند که چون ملا حسین آن شب بر اسبی قزل سوار بوده شناخته شده و عباسقلی خان از بالای درختی او را هدف ساخته است.

4 علی محمد شیرازی، پس از مردن ملا حسین و بحرانی شدن وضع قلعه، دستوری صادر کرد: «بر همه مؤمنین واجب است که برای مساعدت جناب قدوس به مازندران بروند زیرا اطراف قدوس و اصحاب را قوای دشمنان خوانخور و بی رحم احاطه کرده.» = «نبیل زرنندی»، ص ۴۳۰

« . [روضه الصفا] ج ۱۰، ص ۴۳۹

550

پس از دفن پنهانی ملا حسین بشرویه ئی در پای دیواری از استحکامات قلعه شیخ طبرسی به گفته صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف): (حضرت قدوس (محمد علی بار فروشی) شمشیر و عمامه آن جناب را به جناب میرزا محمد حسن کرم فرمودند ایشان را سپهسالار جند حق نمودند(1)». ...»

از آن سو مرحوم میرزا محمد تقی خان لسان الملک، درباره وقایع پس از شیخون بابیان و شکست عباسقلی خان می نویسد(2):

«شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شیخون جماعت بابیه و شکستن عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود با لشکری ساخته از شهر ساری بیرون تاخت و به آهنگ قلعه شیخ طبرسی راه بریده در سرخه کلای جای کرد و روز دیگر لختی راه به پیمود مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه سر از جماعت بابیه بدو آوردند و عباسقلی خان از بیم آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شوند، و از گرد او پراکنده گردند، هیچ از جلادت بابیه و هزیمت خود یاد نکرد.»

«شاهزاده چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی و قلع طایفه بابیه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا فتح قلعه و قمع بابیه به نام عباسقلی خان بر آید و تا پل قراسوء علی آباد چون برق و باد همی براند در آنجا عبد الله خان افغان از راه برسید و میرزا عبدالله نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن به اتفاق شاهزاده را به کناری آورده پرده از راز برگرفتند.»

«مهدیقلی خان میرزا بر جای سرد شد و کار را دیگر گون یافت.»

«پس از شاهزاده چهار روز در کیاکلا اوتراق کرد و کار لشکر بساخت و روز پنجم از آنجا کوچ داده با سپاه سوار و پیاده به کنار قلعه شیخ طبرسی آمد و بدن های کشته گان را سوخته و بعضی را نیم خورده جانوارن معاینه کرد و سرهای ایشان را بر سر چوب ها نگریست که از پیش روی قلعه چون درختستانی پدیدار بود هولی عظیم در دل او جای

کرد و روا ندانست که بی سنگری و حصنی در کنار آن قلعه اوتراق کند، لاجرم از آنجا عبور کرده یک فرسنگ از آنسوی تر، به قریه کاشت در آمد و در آنجا دو ساعت از شب گذشته با عباسقلی خان دیدار کرد و سه روز در آنجا توقف نموده به فراهم کردن سپاه پرداخت و جماعتی از پی جماعتی بدو پیوست.»

«آنگاه سنگری محکم در برابر قلعه شیخ طبرسی بر آوردند و روز چهارم با لشکری کینه توز به کنار قلعه آمد.»

«عباسقلی خان لاریجانی و نصر الله خان بندپی و حاجی مصطفی خان را با تفنگچی اشرفی و سورتی و لشکر دودانکه و بالارستانی و جماعت کرد و ترک مأمور به محاصره ساخت و هر یک را به جانبی از قلعه برگماشت و فرمان کرد تا به حفر خندق و ماریچ دام برزنند و بروج محکم بر آورند و جماعت بابیه را از دخول و خروج قلعه خود دفع دهند.»

«چون کار بدینجا رسید حاجی محمد علی حکم داد تا در شب های تاریک خاکریزهای پس دیوار قلعه را چنان مرتفع کردند که دیگر ساحت قلعه دیدار نمی شد و اصحاب او آسوده در میان قلعه به درنگ و شتاب بودند.»

«در این وقت شاهزاده از کارداران دولت خواستار آمد تا دو عراده توپ و دو عراده خمپاره و قورخانه لایق بدو فرستادند و یک تن از مردم هرات آلتی از بارود تعبیه کرد که آن را آتش زده به جانب قلعه روان می داشت و هفتصد ذراع مسافت را قطع کرده به میان قلعه فرود می آمد و خانه هائی که جماعت بابیه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بودند آتش در می زد بدین صنعت هر خانه که در آن قلعه بود سوخته شد و از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه تگرگ مرگ می بارید.»

«حاجی محمد علی چون این بدید از قلعه شیخ طبرسی که نشیمن داشت بیرون شد و در میان خاکریز قلعه منزل کرد و اصحاب در نقب هائی که کنده بودند جای گرفتند چنانکه هیچکس را از توپ و خمپاره آسیبی نبود در این وقت جعفر قلیخان بالارستانی هزار جریبی به لشکر گاه آمد و بر حسب امر شاهزاده جانب غربی شیخ طبرسی را نزدیک به قلعه بنیان برچی کرد و در مدت سه روز برچی عظیم بر آورد. شاهزاده فرمان کرد که

هم اکنون باید راه سنگر گیرند سربازان را که نیروی باز پس شدن نبود هر کس به گوشه ای می گریخت و به خواب می رفت.»

«جعفر قلیخان و میرزا عبد الله به زحمت فراوان با سی و پنجمین سرباز از لشکرگاه روانه ی سنگر شدند و هر یک در برج خود جای کردند و سربازان ایشان نیز بعد از ورود به برج هر کس به پشت افتاده بغنود جماعت بابیه، چون قلت عدد و غفلت ایشان را تفرس کردند دویست تن مرد کار آزموده از راه خندق بیرون شد و ناگاه صیحه زنان یورش افکندند.»

«در این گیرودار اصحاب حاجی محمد علی از فراز دیوار قلعه مانند تگرگ همی گلوله بیاریدند تا مبادا از لشکرگاه کسی به مدد ایشان آید بالجمله بعد از قتل طهماسب قلیخان و جراحت جعفر قلیخان مردم بابیه از برج بیرون شده راه قلعه خویش برگرفتند. بعد از عبور بابیه میرزا عبد الله جعفر قلیخان را از خندق بر آورده بعد از دو روز او را به جانب ساری کوچ دادند. مهدیقلی میرزا چون این بشنید در خشم شد و گفت چرا بی اجازت من او را کوچ دادید و کس بفرستاد او را به لشکرگاه مراجعه دادند ازین شدن و آمدن در آن شب در گذشت.»

چون چهار ماه از مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی گذشت از یک سوی بابیان با تمام شدن آذوقه روبرو شدند. و از سوی دیگر به گفته مرحوم «اعتضاد السلطنه» «موجد شد تا «شاهنشاه به اهل مازندران خشم فرموده، سلیمان خان افشار را فرمان داد تا با لشکری خونخوار به جانب مازندران روان شود (1)».

و اما در خصوص وضع بابیان پس از اتمام آذوقه، کتب بابی و بهائی به تفصیل به شرح آنان در چنین موقعیتی خاص پرداخته اند.

صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) می نویسد: «همین که آذوقه بر ایشان تنگ شد و اوضاع ذلت رخ داد خدمت آن حضرت (محمد علی بار فروشی) عرض نمودند که اسب ها را گرسنگی تلف می کند، فرمودند هر چه لاغر می باشد از قلعه بیرون

---

. [کتاب: «فتنه باب» ص ۵۵

---

553

نمائید و هر چه ساز می باشد ذبح نمائید و بخورید (1)»...

لذا وقتی بسیاری از بابیان عملاً با نابودی غیر قابل اجتناب روبرو شدند و وعده های زعمای بابی مبنی بر تسلط بر حکومت مرکزی و گرفتن مقامات و تصاحب اموال، بی اساس از آب درآمد و زبان به اعتراض گشودند، زعمای بابی، از آن وعده ها تأویلاتی کردند که «سلطنت سلطنت باطنی است (2)»... ترک قلعه کردند، گریخته، و یا به سپاه اردوی دولتی بازگشتند. از این روی به گفته مرحوم «اعتضاد السلطنه»: «در این موقع معلوم شد که آذوقه قلعه گیان تمام شده چند روز دیگر از شدت گرسنگی تباه خواهند گردید و یا پناه خواهند آورد بدین جهت ترک یورش کردند و در سختی محاصره کوشش نمودند و از طرف بابیه چون هر خبر که حاجی محمد علی آورده بود به کذب و دروغ بود بر اصحاب معلوم افتاد و از این عقیدت سستی گرفتند. اما هیچ کس را یارای سخن گفتن نبود. چه اگر از کسی مخالفتی معلوم می شد به حکم حاجی محمد علی او را می کشتند. لاجرم بابیه به جان آمدند و در نهان از پی چاره می کوشیدند. نخستین آقا رسول که یک نفر از بزرگان آن جماعت بود و از خود سی نفر مرد جنگی داشت از شاهزاده امان طلبید. او را امان داده و ی مطمئن خاطر گشته مردم خود را برداشته روانه لشکرگاه گشت چون به لشکرگاه نزدیک شد یک نفر از مردم لاریجانی بی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخته و دیگر تفنگچیان به سوی او و مردم او تفنگ ها انداختند و جمعی را مقتول ساختند چند نفر که زنده ماندند به سوی قلعه مراجعت کردند. بابیه گفت که شما مرتد شدید و به جانب دشمن شناختید. اکنون قتل شما واجب افتاد. پس همگی را به قتل آوردند.»

«بعد از آن رضاخان پسر محمد خان میر آخور که به جماعت بابیه پیوسته بود، او نیز از شاهزاده امان گرفت و با دو نفر از مردم خود به لشکرگاه آمد. شاهزاده او را به هادی خان نوری سپرد که او را نگاهداری نماید. جمعی دیگر از بابیه، بالشکری که در سنگرها بودند طریق موافقت جستند و اجازت حاصل کردند که از قلعه راه فرار پیش گرفته و به

---

. [فتنه باب، ص ۱۸۵

«. [نقطه الکاف» ص ۱۸۵

---

554

مساکن خویش پیوندند.»

«پس از این واقعه، علف و آذوقه بابیه یکبارہ روبه تمامی آورد بطوری که علف زمین را هر چه یافتند بخوردند و هر چه درخت در قلعه بود پوست و برگ آن را قوت خود کردند و از آلات و ادوات چرم هر چه داشتند نیم جوش ساخته خوردند و هر قدر استخوان در قلعه بود سوزانیده و با آب مخلوط کرده خوردند و اسب ملا حسین را که با ضربت گلوله مرده بود و برای حشمت ملا حسین آن را به خاک سپرده بودند، در آورده گوشت گندیده او را با استخوان به قسمت بردند با این همه دست از جنگ برنداشتند.»

«لشکریان در طرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه بنا نهادند که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و جبری از چوب بر خندق بسته بودند. ناگاه سه نفر از بابیه صبحه زنان بر آن قلعه بر آمده حمله بردند. میرزا عبد الله از خوف، آن جسر چوبی را به میان خندق افکند. بابیه راه عبور نیافتند و مراجعت کردند. اما آن سه نفر که به میان قلعه بودند، شمشیر کشیده به جنگ در آمدند و چند نفر از تفنگچیان را جراحت رسانیده و یک نفر از ایشان به فراز قلعه بر آمده فریاد برداشت که برج را گرفتم. بشتابید و به قلعه در آئید و بابیه از بیرون قلعه و لوله افکندند و یک نفر از تفنگچیان اشرفی را هدف گلوله ساختند از آن جماعت نیز چند نفر به زخم گلوله جان دادند. اما آن یک نفر که بر فراز برج بود هر که عزم او می کرد به شمشیر دو نیمه می ساخت. در پایان امر، یک نفر از طالبش دست یافته از پایش در آورد و دو نفر دیگر را که در میان قلعه بودند نیز به قتل آوردند.»

«پس از این واقعه، دیگر در قلعه شیخ طبرسی برگ و درخت و علف زمین و استخوان و چرم تمام شد و راه فرار مسدود گشت. ناچار جماعت بابیه ز نهار طلبیدند. مهدیقلی میرزا گفت هرگاه توبه و انابه کنید و به مذهب اثنی عشریه در آئید از مال و جان در امان خواهید بود.»

«عهد نامه نوشتند با اسبی برای حاج محمد علی فرستادند و امر کرد منزلی جهت آنان مهیا کردند. حاج محمد علی با دویست و چهارده نفر از جماعت بابیه که باقی مانده بودند به اردوی شاهزاده روان شدند و در خیمه هائی که برای ایشان مهیا کرده بودند آن

شب را به صبح آوردند.»

«روز دیگر شاهزاده حاج محمد علی و چند نفر از بزرگان ایشان را احضار داشتند. بعد از در آمدن ایشان به مجلس و نشستن، سخن از مذهب به میان آمد. با اینکه بعضی از عقاید خود را پنهان می داشتند، باز مزخرفات چندی می گفتند. اگر چه شاهزاده حکم به قتل ایشان نداد، ولی از بس لشکر رنج دیده و از ایشان بسیاری کشته گشته بود و احتمال هم داشت که هر یک به شهری رفته مردم را اغواء کنند، دل برقتل بابیه نهادند و آهنگ خیمه های ایشان کردند. چون شاهزاده دید که نمی تواند لشکر را ممانعت از قتل بابیه بنماید، آن جماعت را حاضر کرده یک یک را شکم درید، الا عددی قلیل که به میان جنگل ها گریختند. رضاخان پسر محمد خان میرآخور و چند نفر دیگر که در منزل هادی خان نوری بودند به دست تفنگچیان سورتی و لاریجانی با پسر ملا عبد الخالق همگی هلاک شدند. آنگاه شاهزاده حاج محمد علی و چند نفر از سران را محبوس داشته به قلعه شیخ طبرسی در آمدند و از استحکام برج ها و خاکریزها و چاه ها و راه ها که ساخته بودند تعجب کرد و اموال منهبیه که از مردم و خود شاهزاده برده و در قلعه بود برداشته و هر چه را مالکی بود پس داد و از آنجا به بار فروش آمد.»

سعید العلماء و دیگر اهالی بر قتل حاجی محمد علی و بزرگان بابیه فتوی دادند و گفتند بازگشت ایشان در شریعت مقبول نباشد و تمام را در سبزه میدان بار فروش مقبول ساختند. در این فتنه از جماعت بابیه هزار و پانصد نفر به معرض تلف در آمدند(1).

### ب: فاجعه ی نیریز

دارابی (2) که از جانب علی محمد شیرازی مأمور شده بود، در یزد و نیریز، مدافع بابیت وی شود، پس از وقایع قلعه شیخ طبرسی، شور بابیان و خون یحیی دارابی به جوش آمده و علی محمد شیرازی در «چهریق» به خاطر جبران چنین فاجعه ای بزرگ، به

---

« . [فتنه باب]»، ص ۵۷

. 2 او وحید اصغر بود.

---

556

برپاشدن فتنه ها و اعمال خشونت هاي ديگر مي انديشيد، تا شايد رهائيش از بند، امكاني يابد. پس از دست دادن ملا حسين بشرويه و قدوس و حبس قره العين و بسياري از حروف حي ديگر، نوبت به بهره برداري از يحيي دارابي و موقعيت و نفوذ او رسيد. در حالي كه علي محمد شيرازي در واپسين روزهاي حياتش به سر مي برد.

صاحب كتاب: «تاريخ قديم» (نقطة الكاف) از ديگاهه با بيان وقايع يزد و نيريز و خاتمه كار «يحيي دارابي» را چنين مي نويسد: «در يزد مردمان دور ايشان را گرفته اظهار تصديق نمودند، جمعي كثير بيعت نمودند خير به حاكم رسيد بر خود ترسيده آدم فرستاد كه حضرات را بگيرد، يك نزاع جزئي شده بعد حاكم مستعد شده ايشان هم به قلعه تشريف برده آمدند حول قلعه را گرفتند نزاع شديدي شد. قريب به سي نفر يا زياده از طرف مخالف كشته گرديد. و هفت نفر از جانب ايشان و چندي هم محصور بودند بعد اصحاب بيوفائي نموده متفرق شدند، آن جناب نيز با يك نفر ديگر فرار نموده و به جانب شيراز تشريف فرما شده و از آنجا به نيريز تشريف فرما شدند (1)». ...

در نيريز، طبق تصريح مرحوم اعتضاد السلطنه: مردم نيريز رسيدن سيد يحيي را به فال نيك گرفتند و از در عقيدت و ارادت به او گرويدند.

نمونه اي از خط سيد يحيي دارابي «رساله استدلاليه»

---

. [فتنه باب، ص ۲۲۴]

---

557

سيد يحيي با سيصد نفر از اصحاب خود، در قلعه خرابه اي كه نزديك نيريز بود، فرود آمدند و در آنجا به عمارت نمودن قلعه و استواري برج و بارو پرداخت و صورت حال را به نصير الملک نوشت. باز ثالثاً نصير الملک به سيد يحيي نوشت كه دست از فتنه و فساد و ريزش خون عباد برداشته به شيراز بيا. او نيز در جواب نوشت كه جماعتي دست به نافرمانی دولت گشاده اند، دور نيست كه چون ايشان را به خود گذارم، فتنه برپا كنند و مرا آسيبي رسانند. چند نفري بفرست تا بتوانند تندرست مرا به شيراز رسانند. بعد از آنكه فرستاده ي نصير الملک را معاودت داد، در همان شب آماده ي جنگ شد حكم نمود كه بر سر زين العابدين خان شبيخون آورند. اصحاب او فریاد كنان و صيحه زنان با شمشيرهاي كشيده به نيريز ريختند. علي عسکرخان، برادر بزرگ زين العابدين خان را با جماعتي از اعيان نيز به قتل آوردند زين العابدين خان در آن گيرودار فرار كرد و اموال علي عسکرخان (1) و زين العابدين خان را به غارت بردند مردم نيريز تاممي از وقوع آن سانحه دل به عقيدت و ارادت سيد يحيي نهادند.

اين عقيدت و ارادت مردم «نيريز» از نظر اينجانب دو دليل اساسي داشت:

**اولا:** يحيي دارابي فرزند مرحوم سيد جعفر كسفي دارابي، از اكابر علماي اماميه بود كه مدت ها در نيريز به امورات مذهبي مردم همت و سعي وافى داشته است. از اين روي بازگشت وي را بنا به آن سوابق موجود و



بي توجه به تحولات و تغييراتي كه يحيي دارابي، پس از خروج از نيريز، در ارتباط با غائله بابيه ديده و داشته است، توانست پس از ورود به نيريز، به گفته مرحوم «رضاقليخان هدايت»: «خلايق را برگرد خود جمع نمود و از «باب» بابي چند مفصل بيان كرد و عوام را بفریفت(2)». ...

ثانياً: همانطور كه تواريخ عصر قاجار معترف و متذكر آن شده اند: اقدامات يحيي دارابي در زماني صورت تحقّق به خود مي گرفت كه: «رعاياي نيريز از «حاجي زين العابدين خان بن محمد حسين خان نيريزي» حاكم خود خاطري رنجيده داشتند. و او را از نيريز بيرون كرده بودند و از او خوفي كرده اعتصام به دامن عزيزي مي خواستند.

---

. 1 يا «علي اصغر خان»، كتاب: «فارسنامه ناصري».

. 2 ج 1، ص 457.

---

558

چون سيد (يحيي دارابي) در رسيد به حكم سابقه معرفت، مقدمش را گرامي داشته و وجودش را مغتنم پنداشته سر بر خط ارادتش نهادند. سيد كه منتظر حصول چنين اسبابي بود اين معني را از امارات طالع خود شمرده فتوي داد كه علي اصغر خان برادر مهتر حاجي زين العابدين خان را نيز از ميانه برگيريد و از اين سلسله حاكم خواهيد آنان نيز علي اصغر خان را كه با سيد از در مخالفت در آمده بود با چند تن از اقوام و عشايير و اولاد و نباير اين طايفه بگشتند و بكلي خود را برسيد بستند به احتشاد و اجتماع سپاه مشغول شده به قصد خروج مستعد و مصمم شد(1).

نتيجه چنين اقدامي را در كتاب مرحوم «اعتضاد السلطنة» چنين مي خوانيم:

«چون آن واقعه به عرض نصره الدوله فيروز ميرزا كه در آن وقت صاحب اختيار فارس بود رسيد، لشكري با توپ و قورخانه روانه نيريز نمود. سيد يحيي، در كنار قلعه خود با اصحاب با تيغ هاي كشيده آماده جنگ شده گفت: خاطر جمع باشيد كه از لشكر كاري ساخته نيست و دهان توپ و تفنگ به سوي ما گشاده نگرده، بلكه گلوله توپ و تفنگ به فرمان من باشد و به سر لشكر ايشان رود و تمامي را هلاك سازد در اين سخن بودند كه از دور لشكر پديدار شد. توپي به چادر سيد يحيي انداختند. چادر بر سر يحيي فرود آمد و از آنجا گذشته يك نفر را در كنار چادر هلاك ساخت. مكشوف افتاد كه گلوله توپ به فرمان سيد يحيي نيست. سيد يحيي چون توپ را به فرمان خود نيافت به ميان قلعه شتافت و به محارست خود پرداخت. مصطفي قلي خان سرتيب قراگزلو خواست به رسل و رسائل اين جنگ و جوش را بخواباند و كار به مصالحت انجامد مفيد نيفتاد.

سيد يحيي كلماتي چند بر كاغذ پاره ها نوشته، از گردن اصحاب خويش بياويخت و گفت با اين ادعيه شماها را از بلاهاي زميني و آسماني آفتي نباشد. آنگاه سبصد نفر از آن جماعت را از بهر شبيخون آماده كرد صيحه زنان روي به لشكرگاه نهادند و از نيمه شب تا سپيده ي صبح جنگ كردند. لشكر مصطفي قلي خان حمله نمودند. يك صدو پنجاه نفر از

---

. [فتنه باب، ص 457]

---

559

کسان سید یحیی مقتول گشت. کشتگان خود را برداشته به قلعه خود رفتند، معلوم شد که آن کاغذ پاره ها فایده‌ی ندارد و سپر گلوله و تفنگ نشود. مردم چون کذب و حیلت سید یحیی را معاینه دیدند یک یک و دو دو فرار کرده و به خانه های خویش رفتند و چون سه روز از این واقعه گذشت یک بار دیگر اصحاب سید یحیی از بهر شبیخون تا کنار لشکرگاه یورش بردند، لشکر با گلوله توپ و تفنگ آنها را از پیش راندند و پشت به جنگ و روی به قلعه نهادند.

ثانیاً، نصره الدوله، ولی خان سیلاخوری را به فوجی که تحت فرمان او بود به مدد لشکر نیریز فرستاد. قبل از رسیدن ولی خان، چون سید فتوری در عقاید اصحاب خود دیده بود و از این طرف هم مصطفی قلی خان به جهت مصلحت. ثالثاً، ابواب رسل و رسائل مفتوح نمود، سید یحیی قبول این معنی را نموده بود. معدودی از اصحاب خود را که باقی مانده بودند متفرق ساخته، آسوده خاطر به منزل مصطفی قلی خان رفت. مصطفی قلی خان از وی احترام نموده و گفت بهتر آن است که امشب به خانه ای که در شهر نیریز داری رفته، آسوده شوی تا مردم چون این بینند یکباره دست از جنگ و جوش بازدارند. سید یحیی قبول کرده با یک نفر از کسان مصطفی قلی خان جانب خانه خود رفت(1).»

ولی صاحب کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) بر خلاف نظر «اعتضاد السلطنه» می نویسد:

«بعد از آنکه لشکر اعدا از غلبه به اهل حق به طریق کارزار مأیوس گردیدند، باب حيله و مکر را که صفت ایشان بوده گشودند و عریضه خدمت آن جناب نوشتند و اظهار تحیر در امر ایشان نموده و عذر خواهی از مافات کرده و ذکر طلب حق و تفحص آن را نموده و قسم یاد کرده و قرآن مهر نموده خدمت ایشان فرستادند و استدعا کردند که شما بیرون تشریف فرما شوید، هر چه بفرمائید چنان نمائیم، آن جناب عزم بیرون تشریف آوردن نمود(2).»

. 1 [فتنه باب، ص ۷۷

. 2 ص ۲۲۷، و مراجعه شود به کتاب: «مقاله شخصی سیاح» ص ۴۳

در حالی که مسلم است یحیی دارابی اگر چنانچه نیرومندی خود و دیگر رعایا و عوام را بسانی می دید که قادر به مقاومت و پیروزی هستند، مسلم تن به چنین کاری نمی داد، که صاحب کتاب تاریخ قدیم، برعکس وقایع نگاران عصر قاجاریه تسلیم یحیی دارابی را ناشی از رعب دشمنانش و پیروزی او تلقی کند.

مرحوم رضاقلی خان هدایت می نویسد: «محمد علی خان که جوانی شجاعت خصال و بسالت سگال بود با ابواب جمعی خود حمله های قوی بر آن قوم غوی برد و شهادت موروثی را به ظهور آورد مصطفی قلیخان نیز سرباز قراقرلو را به حمله های متعاقب از همه جانب حکم داد تا بعد از کوشش بسیار بر خوارج بابیه غلبه کردند و جمعی از ایشان بکشتند هنگام طلوع فجر آن فجره را بگریزانیند و اسیر کثیر گرفتند علی الصباح سید و اهالی نیریز دل بر تحصیل نهاده از بلوکات متحابه استمداد کرد. چند کرت مقابله کردند و از مقابل گریختند عاقبه الامر سپاه منصور بر آن گروه مغرور ظفر یافته سید را به دست آورده با جمعی از آن طایفه برداشته مظفر و منصور به شیراز بازگشتند ورثه مقتول به حکم قصاص سید را بکشتند(1).»

صاحب کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) در شرح بیان روزی که یحیی دارابی را به قتل رسانیدند، می نویسد: «چون صبح فردا شد، و نماز صبح را ادا فرمودند فرمایش کردند(2).»...

این امر به خوبی نشان می دهد که یحیی دارابی متظاهر به واجبات اسلام بوده، و کار بدشتیان مورد تأیید او نبوده است و از این رو در لباس اسلام و متظاهر به رعایت احکام شرع، عوام را به گرد خود آورده و اگر چنانچه صریحاً نسخ شریعت اسلام، و رسالت و نبوت جناب باب و... را بیان می کرد، مسلم همان چند نفر هم نیز دورادورش را نمی گرفتند.

---

1 ج ۱۰، ص ۴۵۸ .

2 ص ۲۳۸ .

---

561

### پ: فاجعه ي زنجان

فاجعه ي زنجان، پس از فاجعه ي مازندران و وقایع قلعه «شیخ طبرسي» از مهمترین وقایع خونین، و پرونده هاي سپاه تاریخ بابیه محسوب مي گردد.

ملا محمد علي زنجاني، ملقب به «حجت»، فرزند آخوند ملا عبد الرحيم علي التقريب، پس از طی تحصیلاتي در کربلا و شرکت در درس مرحوم «شريف العلماي مازندراني»، به ايران بازگشت و در زنجان اقامت گزید.

در زنجان، میان علما و متشخصان مذهبي آن دیار، بر سر صدور فتواهائي که از جانب ملا محمد علي زنجاني، صورت مي پذیرفت اختلاف و نزاعي بروز کرده بود.

«اعتضاد السلطنه مي نويسد: «علماي آن بلد صورت عقايد او را به پادشاه مبرور شاه غازي - انار الله برهانه - مکشوف داشتند و دفع او را به قانون شرع واجب شمردند. او را به دار الخلافه احضار فرموده مقرر شد که ديگر به زنجان نرود(1)».

ولي مرحوم رضا قليخان هدايت، ضمن اشاره به منازعه وي با علماي زنجان در خصوص صدور فتواي خلاف ادله اربعه، به نکته ديگري اشاره مي کند:

«اجراي فتاوي و احکام با علماي اعلام مناقضتي و مخالفتي به ظهور همي آورد و از قراین خارجه و امارات داخله معلوم افتاد که مولانا را داعيه ي امارتي در سر است و حکام زنجان شرح حال او را به امناي دولت حضرت سلطان زمان معروض داشتند و بر حسب رقيمه ي جناب حاجي ميرزا آقاسي مطاع دولت خاقان مغفور محمد شاه - طاب ثراه - او را به دار الملک طهران آوردند و در خانه محمود خان نوري کلانتر شهر نزول دادند(2)».

«محمد علي حجت زنجاني»، در زماني که بابيان در «قلعه طبرسي» علم مخالفت و جنگ برافراشته بودند و کاملاً در محاصره قوای دولتي گرفتار شده، دست کمک به سوي همه بابيان دراز مي کردند، در تهران همچنان محبوس و گرفتار بود.

---

1 ص ۶۱ .

2 ج ۱۰، ص ۴۴۷ .

---

562

«علي محمد شيرازي، چنانچه در مبحث «حادثه قلعه شيخ طبرسي» متذکر شدیم پس از استماع وضع نابسامان بابيان قلعه، طی نامه اي بابيان را مخاطب قرار داده و صريحاً گفته بود: «بر همه مؤمنين» واجب است که براي مساعدت جناب قدوس به مازندران بروند(1)».

ولي در همین ایام، مقارن فوت محمد شاه قاجار: «چون واقعه ناگزیر آن شاهنشاه بی نظیر (فوت محمد شاه) روی نمود مولانا فرصتی یافته به زنجان گریخت و هواخواهان گرد آورد(2)».

و به تصریح و تأیید نبیل. در تلخیص تاریخ نبیل زرندی: «وقتی که محمد شاه وفات یافت و پسرش ناصر الدین شاه به تخت نشست جناب حجت هنوز در طهران محبوس بودند، میرزا تقی خان... تصمیم گرفته بود که حبس جناب حجت را شدیدتر کند... جناب حجت وقتی که حیات خود را در خطر دیدند از تهران خارج شدند و به زنجان که اصحاب و پیروان اشتیاق مراجعت ایشان را داشتند برگشتند(3)».

ولي آنچه که مسلم بوده است، محمد علی زنجانی حجت، در طهران محبوس نبوده و صرفاً به خاطر خواباندن اعتراضات علما و مردم زنجان، وی را از زنجان احضار و با اقامت وی در طهران بنابه تمایل و اختیار خود، موافقت شده است. چنانچه نبیل زرندی بر خلاف تصریح مذکور، ضمن بیان نامه ی «حجت» به ناصر الدین شاه قاجار، چنین می نویسد:

«رعایای عالی حضرت پادشاهی شاه خود را فرمانفرمای جهان و بزرگترین پشتیبان دین و ایمان می شمارند به عدالت شاه پناهنده می شوند... مرحوم محمد شاه مرا به طهران خواستند... نسبت به من عنایت فرمودند، پس از زنجان به طهران مسکن گرفتم و جز خاموش شدن آتش فتنه و فساد که علما برافروخته بودند و درباره من سخنانی می گفتند مقصود و منظوری نداشتم هر چند اجازه داشتم که به زنجان مراجعت کنم ولی

---

« . 1 تلخیص تاریخ نبیل زرندی» ص ۴۴۹

« . 2 روضة الصفا»، ج ۱۰، ص ۲۴۷

« . 3 تلخیص تاریخ نبیل زرندی»، ص ۵۰۶

بهتر آن دیدم که در طهران در سایه عدل پادشاهی بمانم بعد از شاه مرحوم در آغاز سلطنت شما امیر نظام... تصمیم گرفت مرا به قتل برساند چون هیچ کس در طهران نبود که مرا محافظت کند به زنجان فرار کردم(1)».

این بیان، نه تنها ناقض بیان قبلی ایشان است بلکه تصریحاً، بر خلاف نص صریح کتاب «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) می باشد که ضمن حکایت ملاقات صاحب کتاب با ملا محمد علی زنجانی «حجت» در خانه: «محمود خان کلانتر» می نویسد:

«الحال مدتی می باشد که محبوس می باشم(2)».

در حالی که مزید بر تصریح نامه محمد علی زنجانی حجت به ناصرالدین شاه قاجار پس از احضار از زنجان به تهران، اشاره ای دارد که صریحاً مبین آزادی و اختیار انتخاب محل اقامت اوست، می نویسد:

«شخص محمد شاه نیز از استماع جواب های جناب حجت برپاکدامنی و بی گناهی ایشان یقین حاصل می کردند در خاتمه شاه از جناب حجت اظهار رضایت کرد... و فرمود از خوب راهی وارد شدی و تهمت هائی را که دشمنان به تو نسبت می دادند همه را رد کردی خلاصه خیلی از او تعریف کرد و به او فرمود: شما به زنجان مراجعت کنید... منم پیوسته شما را مساعدت خواهم کرد(3)».

این تناقضات صریح، مبین متون و فرازهای تاریخ رسمی بهائیان، شاید به خاطر این مسئله به وجود آمده است که از یک طرف بهائیان می خواهند عدم رفتن محمد علی حجت را به «قلعه طبرسی» نقض صریح فرمان علی محمد شیرازی تلقی نکنند و به گونه ای آن را سرهم کنند که اگر چه متون، متناقض و اعتماد محققان از

مندرجات کتاب سلب شود، ولي اين القاء را به بابيان و بهائيان داشته باشند که حجت حجت است و حضرت نقطه اولي در مقام چنين فردي چنين و چنان گفته است.

به هر حال محمد علي زنجاني پس از ورود به زنجان، با استقبال بيشتري مردم زنجان

---

« . 1 تلخیص تاریخ نبیل زرندي»، ص ۵۷۸

« . 2 نقطة الكاف»، ص ۱۲۶

« . 3 تلخیص تاریخ نبیل زرندي»، ص ۵۴۹

---

564

روبرو شد. و از این رو در صدد گردآوری هواخواهان جدیدی برآمد.

این هواخواهان، مردمي عوام و قلب و ذهني خالي از دعاوي علي محمد شيرازي و بابيت و قائميت داشتند و محمد علي زنجاني ظواهر شرع و عبادات را رعایت مي کرد و سخني که موجب نقض مقدسات اسلامي باشد، حتي المقدور به زبان نمي آورد و چنانچه ملاحظه کردید، با وجود آنکه موجد اصلي احضار وي از زنجان به تهران، مبتني بر بابي بودن حجت بوده است، معذک محمد علي حجت طوري سخن مي گوید که «این تهمت را رد کند و جلب محبت و مساعدت شاه را به خود نماید و آن چنان شاه و وزيري که خود باب را دستور حبس مي دهند البته صد البته مؤمن معتقد مورد شکایت او را چنين احترام نموده و آن چنان وعده مساعدت و محبت نمي دهند (1)».

از سوي ديگر، حوادثي که بعدها در زنجان به وقوع پيوست، به هيچ وجه مبتني بر بابيت و دفاع از عقايد باب نبوده و عواملی دخيل در این ماجراها گردید که محمد علي زنجاني ناچار پايش در این میانه کشیده شد. و کرد آنچه را که در هوي داشت.

مرحوم رضاقلیخان هدایت در ذکر حوادثي که پس از بازگشت محمد علي به زنجان نوشته است، به یک انگیزه مهم زمینه ساز، برای منازعاتي که بعدها به وقوع پيوست اشاره مي کند:

«چون اعلي حضرت شاهنشاه عصر - خلد الله سلطانه - بر سرير موروثي بالاستحقاق بر آمد ايالت و حکومت بلاد ايران را به اصحاب کفایت و ارباب شهامت تفویض فرمود از جمله حکومت زنجان را به خال بي همال خود امير اصلان خان موهبت فرمود و در آن زمان حکمراني او فتنه سالار در خراسان قوت داشت و سپاه فوجاً فوج بدان حدود همي رفتند و خروج بابيه ي مازندران نیز در میان بود لهذا مولانا فرصت یافته ملاطفت و مراسلات متعدد به باب فرستاد و اظهار اشتیاق و خلوص کرد. و نیز جواب هاي مهر انگیز ارادت خیز به مولانا نگاشت اگر چه ملاقات صوري واقع نگردید

لکن مولانا به حسن ظن، ارادت باب گزید و منصب و لقب یافت و به موهومات خیالیه و

---

« . 1 نامه اي از سن پالو»، ص ۲۳۰

---

565

تسویلات نفسانیه فریفته شد و دل بر متابعت وي نهاد و عامه ي خلایق را بدان طریق دعوت کرد و او را صاحب الزمان موعود شمرد و در فکر طغیان و عصیان افتاد در لباس تقوي و طهارت به اکتساب اسباب دعوي و امارت پرداخت و انتهاز فرصت همي کرد و به اجتماع و اجماع مقتدي و مرید

اهتمامی تمام نمود و بیشتر اهالی زنجان گردن بر چنبر طاعتش نهادند و بندهوار در امضای نواهی و اجرای اوامرش ستادند چون حال به دار الخلافه معروض افتاد و از سوابق حالاتش استحضار داشتند، و به اخذ و قید و نفي و ارسال او از زنجان به حاکم آن بلوک اشارت راندند همانا او نیز از آن احکام و ارقام بوئی برده به تحفظ خود مبالغه تمام کرد و در احتشاد و احتشام خود فزون گرفت تا کارش چنان بزرگ شد و قوت یافت که ده پانزده هزار کس از شهر و بلوک بر وی جمع شدند و در هنگام ذهاب و ایاب به مسجد و منبر و امامت، پیرامون وی داشتند و این موافقت و ارادت را سعادت عظیم می پنداشتند و جز با یک هزار تفنگچی مصمم مستعد به خدمت امیر حاکم نمی رفت(1)»

با چنین مقدمه سازی هائی که توسط محمد علی حجت به وجود آمد، زنجان را به حالت غیر عادی و اضطراب در آورد که در نتیجه آن موجد حوادثی گردید، که آن حوادث بعدها، فاجعه ی زنجان را در کارنامه ی سیاه بابیه ثبت و ضبط نمود:

### حادثه اول: مؤلف کتاب «تلخیص تاریخ نبیل زرندي» می نویسد:

«در این بین ها واقعه ی کوچکی حادث شد که آتش عداوت پنهانی در قلوب مخالفین حجت بدان سبب زبانه کشید... دو طفل با هم نزاعشان شد یکی از آن دو پسر یکی از پیروان جناب حجت بود حاکم زنجان فوراً فرمان داد طفل مزبور را گرفته محبوس ساختند... احباء به حاکم مراجعه کردند و از او درخواست کردند که طفل محبوس را رها کند و در مقابل مبلغی را که در بین خود جمع کرده بودند دریافت دارد حاکم زنجان حاضر نشد... جناب حجت به حاکم نوشتند طفل صغیر به رشد نرسیده شخصاً مسئول نیست... حاکم به نوشته حجت اعتنائی نکرد... حجت دو مرتبه نوشتند و

« . اروضه الصفا»، ج ۱۰، ص ۴۴۷

نامه را به میرزا جلیل که شخصی با نفوذ بود دادند و فرمودند این نامه را به دست خودت به حاکم بده سید جلیل... وقتی که به دارالحکومه رسید دربانان نگذاشتند داخل شود میرجلیل غضبناک شد... شمشیر خود را کشید و آنها را به یک طرف راند و نزد حاکم رفت و خلاصی طفل را خواستار شد حاکم زنجان بدون قید و شرط مقصود میرجلیل را انجام داد و طفل را رها کرد(1)»

بر این اساس بابیان می خواستند به حاکم رشوه دهند و متهمی را آزاد نمایند، حاکم حاضر نمی شود فوراً یک قداره بند را حجت می فرستد تا حاکم را تهدید و مجبور به آزادی متهم نماید و بعداً حاکم به علت اینکه خود را زبون دیده و یا بر اثر فشار طرف دعوی یعنی کسان طفل که به حکایت نبیل این طفل به علت او زندانی شده بود و یا به هر علت دیگر مجبور می شود قداره بند بیشتری برای جلب حجت بفرستد و قداره بندهای حجت به جنگ این مأمورین دولتی می روند و بالاخره مقدمه وقایع زنجان شروع می شود. حکایت را از نبیل دنبال کنیم:

«علمای شهر از این رفتار حاکم خشمگین شدند و از مجد الدوله بازخواست کردند که چرا در مقابل تهدیدات دشمنان خویش استقامت ننموده... مرتبه دیگر می آیند تقاضاهای دیگری می کنند... آنوقت طولی نمی کشد که زمام امور را به دست می گیرند... تا زود است بفرست حجت را دستگیر کن... آنگاه دو نفر از پهلوانان مشهور ستمکار وحشی را وادار کردند که بروند جناب حجت را دستگیر کنند و باغل و زنجیر نزد حکومت بیاورند... چون آن دو نفر پهلوان به محله جناب حجت رسیدند یکی از اصحاب شجاع موسوم به میر صلاح با هفت نفر دیگر از مؤمنین که مسلح بودند جلوی این دو نفر را گرفتند فوراً میر صلاح شمشیر خود را کشید و فریاد یا صاحب الزمان بلند کرد و زخمی به پیشانی اسد الله زد(2)»

بالاخره در این حادثه یکی از این بابیان را که شاید همان سید جلیل باشد دستگیر و

به حکومت می‌برند و لابد به عنوان تجری و قیام علیه مأمورین دولت و برای عبرت سایرین او را می‌کشند (اگر نبیل! در این گزارش صادق باشد!) و بعد هم که حکومت وضع را وخیم می‌بیند و تکرار واقعات طبرسی و نیریز را در زنجان بیش بینی می‌نماید به بابیان اعلان می‌کند تا پراکنده شوند و موجب خون ریزی نگردند.

ولی حجت که وضع خود را در خطر دیده و هرگونه راه فراری را برای خود مسدود یافته به تشویق بابیان به پایداری و استقامت و دفاع می‌پردازد و با اینکه خود صریحاً اعتراف می‌کند که تنها هدف اوست و با تسلیم شدن از همه وقایع خونریزی احتمالی جلوگیری خواهد شد؛ معذک از تسلیم شدن خودداری و با ربودن عقول مردمی که بدو معتقد شده بودند به اسم باب و صاحب الزمان و غیره مردم را وادار به شورش و ریختن خون هزاران نفر می‌نماید.

قضیه را نبیل چنین می‌نویسد:

«حاکم شهر را مجبور کردند که به جارچی فرمان دهد تا در شهر اعلان کند که هر کسی پیروی حجت نماید و به اصحاب او ببیوندد جانش در خطر است... باید از حجت و اصحابش جدا شده و در سایه حمایت پادشاه در آید. جارچی که این مطلب را اعلان کرد اهالی زنجان به دو دسته شدند یعنی دو اردوی جنگجو در مقابل هم قرار گرفتند.

جناب حجت به منبر تشریف بردند و با صدای بلند مردم را مخاطب ساختند گفتند دست قدرت الهی امروز حق را از باطل جدا کرد... یگانه مقصود حاکم و علمای زنجان آن است که مرا بگیرند و به قتل برسانند به هیچ کدام از شماها کاری ندارند... هر کس جان خود را دوست می‌دارد و نمی‌خواهد در راه امر خدا کند خوب است پیش از آنکه فرصت از دست برود از اینجا خارج شود(1)».

حجت می‌توانست تسلیم شود و یا به گوشه‌ای فرار نموده و به طور گمنام و مخفی، ایامی بگذراند ولی از فرصت و موقعیت خود استفاده و بدون ابراز کوچکترین رحمی به این افراد ساده و بی‌گناه که گرد او جمع بودند آنان را آلت دست قرار می‌دهد(2).

حادثه دوم: ارسال گزارشات اوضاع زنجان به تهران، و اطلاع ناصر الدین شاه و میرزا تقی خان امیر نظام وقت، از آن، مسؤولان امر را واداشت تا: «مجد الدوله امیر اصلاخان را که به حکومت زنجان مأمور بود حکم داد تا ملا محمد علی را مغلولاً به دارالخلافه فرستد.

بعد از این حکم، ملا محمد علی مطلع شده در حفظ و حراست خویش اهتمام نموده هر وقت می‌خواست به مسجد برود با جمعیتی تمام می‌رفت. روزی چنان اتفاق افتاد که یکی از پیروان ملا محمد علی با عمال دیوان منازعه کرد و مجد الدوله حکم به حبس او نمود. ملا محمد علی پیغام داد که این مرد از بستگان من است.

امیر اصلان خان گفت حمایت این گونه مردمان مفسد شریر جایز نباشد. ملا محمد علی خشمناک شده حکم داد تا محبوس را به عنف بیاورند. چون امیر اصلان خان آگاه شد، آماده ی جنگ گردید. پس کسانی که با ملا محمد علی بودند سلاح جنگ پوشیدند و آنها را که از مذهب وی بری بودند نهب و تاراج و از شهر اخراج نمودند. خانه و بازارها را غارت کردند و آتش زدند و بر دور خود سنگری ساختند و ملا محمد علی کسان خود را، به نوید حکومت مملکت و ایالت و لایتنی امید می داد و همگی را شادکام داشته از طرفین آماده ی جنگ شدند(1)».

در خصوص تاراج و تخریب و به آتش کشاندن زنجان، توسط بابیان، و سنگر سازی های آنان به اشاره مرحوم رضاقلیخان هدایت نیز توجه می کنیم:

«ثلثی از مردم آن شهر را که بر مذهب حقه ی شیعه اثنا عشری ثابت و باقی بودند و با بابیه در آن باب موافقت نمی نمودند از میان خود بیرون کردند و بعد از جلای ایشان بابیه

---

« . [فتنه باب]»، ص ۶۲، امیر کبیر نظرش این بود که مرد با کفایت و با جرزه ای را به حکومت زنجان بفرستد تا کار انقلاب زنجان را تمام کرده و آتش فتنه ملا محمد علی را که به خود لقب «حجت» داده بود، به زودی فرونشاند. ولی شاه راضی نشد و روی ملاحظات قرابت و خویشی، امیر اصلان خان مجدالدوله پسر خال خود را بدان جا فرستاد و چنان که در متن کتاب مفصلاً آمده است، بر اثر سوء سیاست و بی کفایتی وی، فرونشاندن فتنه بابیه در آن شهر طول کشید و کاری بدین کوچکی مدت چند ماه دوام یافت.

به بیوتات و دکاکین آنها ریخته آنچه اسباب و ادوات محاربه و محاصره و آغروق و آزوق و ماکول و مشروب داشتند بالتمام به تصرف گرفتند و راسته بازار شهر زنجان را غارت نموده از آن پس آتش زدند و خانه ها ویران کردند و در اطراف شهر سیبیه ها و سنگرها بساختند و سرکوپه ها و برزن ها را استحکام دادند و دروازه ها برنهادند و از میان بیوتات راه تردد به خانه های یکدیگر برگشاندند و چنان آمد و شد می کردند که در خارج احدی از آنان مرئی نمی گردید و کار ایشان بر اهالی اردو ظاهر نمی گشت.

خانه های اطراف حصار و جدار را ویران کرده از خاک بینباشتند و چنان بساختند که هر یک از چندین خاکریز اوسع بود و سوراخ ها در جدارها گشاده به جهت روز جنگ و افکندن تفنگ مهیا ساختند تویی چند آهنین بریختند و زنبوره ای چند بزرگ بساختند. اسلحه و تفنگ زیاده از اندازه ی خود آماده کرده بودند و سرب و باروت به تدریج جمع آورده منبر داشتند آنوقه ی ایشان سالیان دراز مکفی بود(1)».

به هر حال بنا به قول اعتضاد السلطنه: «روز جمعه ی پنجم شهر رجب - چهل نفر از طرفین مجروح گشت. روز دیگر ملا محمد علی، میرزا رضای سردار و میر صالح سرهنگ خود را با لشکر مأمور به تسخیر قلعه علیمرادخان نمود و این قلعه در میان شهر زنجان مأمونی محکم بود، به قوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته و سنگری سخت بستند بعد از فتح قلعه مزبور، ملا محمد علی دل قوی کرد و میر صالح سرهنگ را فرمان داد که مجد الدوله امیر اصلان را کشته یا دست بسته حاضر سازد، او را با جماعتی از ابطال رجال حکم یورش داد. میر صالح و همراهانش یکشنبه بر سر خانه مجد الدوله حمله بردند. از آن طرف محمد تقی خان سرهنگ توپخانه و علی نقی خان پسر نصر الله خان و مهدی خان خمسه ای و بیوک خان پشت کوهی با جماعتی از فرایشان مجدالدوله در مقام مدافعه بر آمدند. جنگی سخت روی داد ناگاه عبد الله بیک، میر صالح سرهنگ را به ضرب گلوله از پای در آورده و به جماعت بابیه و هنی روی داده بی نیل مرام مراجعت کردند.

در بیستم شهر رجب، بر حسب فرمان جهان مطاع، صدر الدوله نییره حاج محمد



حسین خان اصفهانی سرکرده سوار خمسه، از سلطانیه وارد زنجان شد.

روز پنجم ماه شعبان، سید علی خان سرهنگ فیروزکوهی و شهباز خان مراغه ای با دویست نفر سوار مقدم و محمد علی خان شاهسون افشار با دویست نفر سوار و کاظم خان برادر محمد باقر خان سرکرده افشار و محمود خان خوئی با پنجاه نفر توپچی و توپ و خمپاره به شهر در آمده در برابر سنگر میرزا فرج الله و قلعه محمد ولی خان (1) سنگر بسته آماده ی جنگ شدند. در بیستم شعبان، میرزا سلطان قورخانه چی و عبد الله سلطان به طرف سنگر مشهدی پیری نقب زدند. مجدالدوله و مظفرالدوله... و دیگر سرکردگان و لشکریان به جانب آن لشکر حمله بردند... و آن سنگر مفتوح شد. دگر باره روزی چند دست از جنگ برداشتند... چون این کار به طول انجامید، کارداران دولت مصطفی خان امیر تومان برادر سپهسالار اعظم را که در آن وقت سر تیپ فوج شانزدهم شقاقی بود، نیز مأمور نمودند. بعد از ورود مصطفی خان، جماعتی از لشکر عزم خود را جزم نمودند که سنگر میرزا فرج الله را به قوت یورش بگیرند و نقبی جانب سنگر او حفر کردند. شب پانزدهم رمضان یک ساعت قبل از طلوع صبح، مهدی خان با چریک ابهررود و عبد الله خان پسر سلیمان خان با چریک اریادی و فوج شانزدهم و سواره ی مقدم و سواره خمسه و چریک انگوران آماده ی یورش شدند و میرزا سلطان و عبد الله سلطان زیر سنگر میرزا فرج الله نقب کنده آتش زدند و بیست نفر از جماعت بابیه در زیر خاک هلاک شده چند نفر دستگیر گشتند.

از این طرف، نظر علی خان اریادی به زخم گلوله از پای در افتاد و پنجاه نفر از سربازان مجروح گشتند و شهباز خان به ضرب شمشیر شیرخان زخم برداشته، بعد از هشت روز در گذشت. بالاخره سنگر میرزا فرج الله مفتوح گشت و جماعت بابیه به سنگرهای دیگر رفتند. از آن طرف، از دارالخلافه طهران، میرزا تقی خان امیر نظام، محمد آقاي حاجي يوسف خان سرهنگ فوج ناصریه و قاسم بیگ تفنگدار خاصه را روانه زنجان نمود و حکم داد که هرگاه ملا محمد علی و کسانش را پس از روزی چند باقید و

[نسخه مجلس: ولی محمد.]

بند روانه دارالخلافه نسازد مورد هزار گونه توبیخ خواهد بود.

روز بیست و پنجم رمضان، سپاه منصور با جماعتی از مردم زنجان به جنگ آمدند و از بامداد تا هنگام نماز دیگر هر دو لشکر جنگ می نمودند. از جماعت بابیه نور علی شکارچی و بخشعلی نجارباشی و خداداد و فتح الله بیگ، فرج الله بیگ که در شمار شجاعان و دلیران بودند با گروهی از آن قبیله به قتل آمدند و از لشکریان نیز نزدیک پنجاه نفر کشته گشت.

بالاخره ملا محمد علی از کسان خود استنباط ضعیفی نموده ناچار شد حکم داد تا بازار زنجان را آتش زدند. لشکریان چون حال را بدین گونه دیدند خاصه مردم زنجان از جنگ دست کشیده مشغول خاموش کردن آتش شدند و جماعت بابیه مراجعت کردند و از نو به تهیه لشکر و سنگر پرداختند (1)»....

در خلال این کشاکش ها و طولانی شدن منازعه بابیان با شیعیان و قوای دولتی، مرحوم «میرزا تقی خان» امیر کبیر - رحمة الله علیه - به خاطر حفظ امنیت و قطع هر نوع مداخله خارجی و سوء استفاده از بابیان، پس از مشورت با ناصر الدین شاه قاجار، (2) تصمیم گرفت منشأ تمامی این خشونت ها و فتنه ها را از بین ببرد. از این رو فرمان اعدام علی محمد شیرازی از تهران صادر و پیش از این، چنانچه در قسمت (ج از فصل سوم) بیان داشتیم به مرحله عمل در آمد و خون علی محمد شیرازی فدای ستیزه جوئی های

۲. مرحوم اعتضاد السلطنه مي نويسد: «ميرزا تقي خان امير نظام که در آن عصر وزير ايران بود به عرض حضور مبارک رسانيد که تا ميرزا علي محمد باب زنده است، اصحاب او آسوده نخواهند بود. بهتر است که باب را به معرض هلاک در آورند و يکباره اين فتنه را بنشانند. شاهنشاه جهان فرمود: اين خطا از حاجي ميرزا آقاسي افتاد که حکم داد او را بي آنکه به دار الخلافه آورند بدون تحقيق به چهريق فرستاده محبوس بداشت. مردم عامه گمان کردند که او را علمي و کرامتي بوده. اگر ميرزا علي محمد باب را رها ساخته بود تا به دار الخلافه آمده با مردم محاورت و مجالست نمايد، بر همه کس مکشوف مي گشت که او را هيچ کرامتي نيست.

ميرزا تقي خان عرض کرد: کلام الملوک ملوک الکلام. ولي اکنون جز اينکه شر او را رفع کنيم و اين فتنه بزرگ را بخوابانيم چاره اي ديگر نيست.

مريداني که حتي کمتر اطلاعي از نوشته ها و عقايدش نداشتند و دعاوي بي اساس شد.

نکته قابل تأمل در حوادث زنجان، در رابطه با عزم راسخ مرحوم ميرزا تقي خان امير کبير ميني بر قطع هر نوع مداخله خارج و سوء استفاده ي ضد ملي از بابيان، ناشي از نطفه ها و علائق خاص بابيان به حمايت سفارت خانه هاي روس و انگليس بوده است. مأمور انگليسي ابوت k. Abbott که زمان آشوب زنجان از آن شهر مي گذشت شرح جنگ آنجا را مي دهد و مي گويد: «ملا محمد علي رئيس گروه بابيان متعصب زنجان به بيروانش گفت: از پيکار نهراسيد و اگر کشته شديد روحتان از نو باز مي گردد و دين مقدس مغرب و مشرق را فرا خواهد گرفت، حتي به يکي از اصحابش سلطنت مصر را بخشيده و به ديگران و عده حکومت فلان شهر و فلان ده را داده است، به علاوه اطمينان داده که دولت روس به ياري آنان خواهد آمد. عده اي از همراهان ملا محمد علي، باغيرت و از خود گذشته اند و گروهي ديگر او را ترک گفتند و از شهر بيرون رفتند... بيگلر بيکي زنجان از عهده نبرد خوب برآمده و شايعه بي رحمي او بکلي بي اساس است(1)».

اين حقيقت تلخ را نه تنها «ابوت» به آن رسماً تصريح کرده است، بلکه مصادر بابيه، در اذعان آن نه تنها پرده پوشي نکرده اند، بلکه با کمال فخر و غرور آن را نقل کرده اند.

از جمله مؤلف کتاب: «تاريخ قديم» (نقطه الکاف) ضمن تصريح به اظهارات «ابوت» حقايق ديگري را در کتاب خود ثبت کرده است: «جناب حجت از امير (امير کبير) مأيوس شد... لهذا چند کاغذ به وزراي دول خارجه نوشتند. و ذکر احوال خود را نمودند. ايشان نيز شفاعت نمودند در نزد امير قبول ننمود... شنيدم از جمله تقصيراتي که پادشاه روس بر امير گرفته و سبب عزل آن شده يکي همين قتل سلسله مظلوم بود. خلاصه بعد از آن ايلچي روس و ايلچي روم به ديدن جناب حجت آمدند و صحبت داشتند. ايشان بيان فرمودند... ايلچي ها قدري متحير شده سکوت نمودند. زيرا که ديدند که محل حرف نيست... بهرحال ايشان هم رفتند تا بعد ثمره آن بروز نمايد(2)».

1 [انگليس ۶۰/۱۵۳ ابوت شيل، ۳۰ اوت ۱۸۵۰ م - مراجعه شود به کتاب: «امير کبير و ايران»، ص ۴۴۹

سفير انگليس مي نويسد: «ملا محمد علي، مجتهد برجسته زنجان نامه اي به من فرستاد و گفته: مرا به دروغ متهم به بابيت کرده اند. و استدعا کرده نزد دولت حسن توسط نمايم که او و هموطنانش را از حمله ي سپاهيان نجات دهم. عين همين مطلب را به امير نظام نيز نوشته است. امير جواب داده که حاضر است حرف او را

بپذیرد و مدارا نماید. اما برای اثبات صدق سخنش باید به پایتخت بیاید. چون این شرط را قبول نکرد، امیر برای محاصره زنجان از نوقشون فرستاد (1). «سفیر روس می گوید: «ملا محمد علی سردسته ی بابیان زنجان، از سامی افندی سفیر عثمانی و سرهنگ شیل وزیر مختار انگلیس در تهران درخواست میانجی گری نمود. اما همکار انگلیسی من عقیده دارد که مشکل است دولت ایران برای خاطر آن فرقه، راضی به دخالت بیگانه گردد(2).»

البته امیر اجازه دخالت روس و انگلیس را نمی داد اما دو نکته مهم است: یکی اینکه مایل به مدارا بود، ترجیح می داد بدون پیکار و خونریزی غائله را فرونشاند، از این رو آماده سازش بود. دیگر اینکه «شیل» چند بار راجع به بابیه با امیر گفتگو کرد، و امیر همیشه نرمی به خرج داد و در یکی دو مورد پیشنهاد شیل را پذیرفت. شیل ضمن بحث از گزارش کنسول انگلیس در تبریز، راجع به نبرد زنجان و جنایت های بابیان و لشکریان نسبت به اسیران یکدیگر می نویسد: «چون مطلب را به اطلاع امیر نظام رساندم از اینکه او را آگاه ساختم تشکر کرد و گفت دستور فوری می دهد که این کارهای زشت تکرار نشود زیرا مخالف عواطف و نظر او می باشد». به دنبال آن می نگارد: گرچه گزارش کنسول در شرح واقعه زنجان خالی از «گرافه گوئی» نیست، عکس العمل امیر احساس او را می رساند(3).

با وقوع این همه رویدادها، امیرکبیر مصمم به سرکوبی شورش بابیان بود و به گفته مرحوم اعتضاد السلطنه:

---

1. انگلیس ۶۰/۱۵۲ شیل به پالمستون، ۲۲ ژوئیه ۱۸۵۰.

2. شورش بابیه، گزارش دالگوروی، سند ۱۶ ایوانف.

3. انگلیس ۶۰/۱۵۴ شیل به پالمستون ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰ م - مراجعه شود به کتاب: «امیر کبیر و ایران»، ص ۴۵۰

«محمد خان امیر تومان... و اصلاح خان یاور خرقانی و علی اکبر سلطان خوئی و بر حسب فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت و فوج شانزدهم شقاقی از جانب دیگر یورش بردند و فوج ناصریه جلاذتی به سزا کرد و جماعت بابیه را لغزشی سخت درکار افتاد.

ملا محمد علی حکم داد تا قدری از نقد و جنس در میان لشکر امیر تومان پراکنده کنند. فوج ناصریه مشغول به اخذ اموال گشتند و جماعت بابیه فرصت یافته حمله برده بیست نفر از سربازان را مقتول ساخته، لشکر را از سنگر خود دور کردند.

در این وقت ملا محمد علی و کسان او را چهل و هشت سنگر محکم بود و در هر سنگر گروهی وافر داشت. خانه هایی که در عقب سنگرها بود به حکم ملا محمد علی به یکدیگر متصل کردند تا کسان او یکدیگر را بتوانند دید... و شب ها از میان سنگرها علمای اثنی عشریه را به نام، دشنام می دادند.

محمد خان امیر تومان خواست به رفق و مدارا رفتار کند و فتنه را بنشانند تا خون ها ریخته نگردد. روزی چند خاطر بر مصالحت گماشت و با ملا محمد علی ابواب رسل و رسائل باز کرد و چندان که نصیحت گفت هیچ مفید نیفتاد.

در آن وقت، سردار کل عساکر منصوره، عزیز خان که در آن وقت آجودان باشی و به سفارت ایران و تهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه مأمور بود، با میرزا حسن خان وزیر نظام برادر میرزا تقی خان امیر نظام که از تبریز به طهران می آمد وارد زنجان شده خواستند این مقاتله را به مصالحه انجام دهند. لاجرم چند نفر از کسان ملا محمد علی را که در لشکرگاه محبوس بودند رها ساختند و ملا محمد علی را به پیغام های نرم بناوختند. فایده ای نبخشید. باز آتش حرب مشتعل شد... سردار کل در کنار برجی که سنگر ملا ولی و به سرای ملا محمد علی مشرف بود بایستاد و فوج ناصریه و فوج مخبران و فوج شانزدهم شقاقی آهنگ یورش

نمودند. فوج مخیران سنگر ملولې را گرفتند. پنج نفر در زیر نقب هلاک شدند و پسر عبد الباقي زنجاني گرفتار شد. سردار حکم داد تا او را نیز به قتل آوردند. فوج شانزدهم شفاقي در مدد فوج ناصريه کوتاهي نمودند. سردار متغير شده ابو طالب خان را که در آن فوج حکمراني داشت حاضر ساخت و او را تنبيه کامل نمود و

همچنان چون از صدر الدوله و سيد علي خان فيروز کوهي و مصطفي خان قاجار سرتيپ فوج شانزدهم جلادتي به کار نرفت از آنها نیز رنجيده خاطر شده صدر الدوله را معزول ساخت سرتيپي سوار خمسه را به فرخ خان پسر يحيي خان تبريزي تفويض نمود و فرخ خان روز چهارم ذي القعدة الحرام وارد زنجان شد....

در اين وقت علي خان سردار سرهنگ فوج چهارم تبريز و حسنعلي خان وزير مختار دولت عليه ايران که اکنون ايلچي مخصوص و مقيم دار الملک پاریس است و در آن وقت سرتيپ فوج گروس و محمد مرادخان بيات با فوج زرند، از راه برسیدند و با این حمله کار محاصره را سخت کردند....

در این اثنا جنگي عظيم روي داد. کسان ملا محمد علي از زن و مرد ساز نبرد کردند و به خدعه و فریب، مال فراوان در يکي از خانه هاي خود پنهان مي کردند و بدان خانه سوراخ ها مي نهادند و عمداً فرار مي کردند تا سربازان به طمع مال بدان خانه ها مي رفتند. ناگاه تفنگ هاي خود را از آن نقب ها مي گشادند و جمعي از سربازان را به خاک مي افکندند....

در این گرمي واقعه، حکمي از ميرزا تقي خان امير نظام به فرخ خان پير يحيي خان رسيد که مبني بر رضامندي و نيکو خدمتي فرخ خان بود. فرخ خان از خواندن این مکتوب خوش وقت شده خواست تا خدمتي شايان نمايد.

در شب شانزدهم ذي الحجة الحرام از کسان ملا محمد علي چند نفر به نزد فرخ خان آمده از در حيلت با او همداستان شدند و گفتند که از جانب دروازه ي قزوین راهي دانيم....

فرخ خان فریب آنها را خورده با صد سوار به سنگر جماعت بابيه روانه شدند. جماعت بابيه که از این راه آگاه بودند چند سنگر خالي ساختند تا فرخ خان و کسان او را از روي اطمینان بیشتر ببرند که دیگر مجال فرار از بهر ایشان محال شود. ناگاه کسان محمد علي از چهار جانب در آمده و آنها را هدف گلوله ساختند. فرخ خان را با دوازده نفر از سواران زنده دستگیر کردند. اسمعیل بزرگ و اسمعیل کوچک که در اول بابي بودند و از طریقه او بازگشت نموده به نزد مجد الدوله گریخته بودند، در این هنگامه با فرخ خان

بودند. آنها نیز گرفتار شدند. همگي را زنده نزد ملا محمد علي بردند، سرهاي سواران را بریده در قدم او افکندند(1).

ملا محمد علي از در خشم به اسماعیل بزرگ و کوچک گفت هر که از صحبت خدا روي بگرداند، خدا او را کيفر دهد. آنگاه فرخ خان را دشنام داده گفت تا آتشي بر افروختند و آهن پاره اي چند در میان تافته کرده و بر او داغ نهادند و گوشت بدن او را با مقراض پارچه پارچه کردند. آنگاه سر فرخ خان و سر اسماعیل بزرگ و کوچک را از تن جدا کرده به میان لشکرگاه انداخت و... ملا محمد علي حکم داد تا جسد ایشان را به آتش سوزانند.

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت بابيه معروض درگاه افتاد، شاهنشاه ايران حکم فرمود بابا بيک ياور توپخانه با هجده عراده توپ روانه زنجان شود. بعد از ورود بابا بيک ياور به زنجان تمامی لشکر از چهار جانب خانه ملا محمد علي را محاصره کردند....

لشکر ملا محمد علی ضعیف شد. جمعی از اصحاب ملا محمد علی از جانب دروازه قزوین راه فرار پیش گرفتند... مردم دیزج متحد شده آنها را گرفته به زنجان آوردند.

پس از این واقعه کار بر ملا محمد علی تنگ شد، سلاح جنگ پوشیده به اتفاق کسان خود مبارزت می نمود.

در این واقعه، حاجی احمد شانه ساز و حاجی عبد الله خباز که به امید حکومت

---

[روایت مرحوم اعتضاد السلطنه و سایر مورخین مسلمان تقریباً به همین مضمون است. اما بابیه می گویند که اسمعیل بزرگ و کوچک به علت قساوت قلب (آنها چه بودند که بابیه با آن همه قساوت قلب، دیگر آنها را قبول نداشته و طرد کرده بودند؟) از نزد بابیه رانده شده بودند و به همین جهت خواستند ملا محمد علی را به دست فرخ خان بدهند. ولی در بین راه، به علت مهتابی بودن هوا، مشهود و مأخوذ گشتند. فرخ خان را، زنی با کارد به شکم زده کشت (قساوت قلبی در کار نبود!!!) و اسمعیل بزرگ و کوچک نیز، به دست نور علی بابی که خال ایشان بود، سر بریده گشتند (قتل خواهر زاده آن هم بدین وضع فجیع، قساوت شمرده نمی شود!!!)

می گویند که در هنگام استراحت اغلب نفرات دو طرف با یکدیگر خرید و فروش می کردند. وقتی یکی از سربازان قطعه گوشتی به یکی از بابیه داد که بگیر، مدتهاست از آن نخورده ای. شخص بابی گفت بیا و قیمتش را بگیر. سپس سر بریده اسمعیل را پیش وی انداخت. (کتاب. نیکلا و کواکب الدریه.)

مصر و حجاز بودند به زخم گلوله از پای در آمدند و در این اثنا تفنگی باز شد که گلوله بر بازوی ملا محمد علی آمد. اصحاب او، وی را از خاک بر گرفته به خانه برده جراحات او را از کسان خود پوشیده داشتند و همچنان به کار مقاتلت و مبارزت استوار بودند.

پس از هفته ای گفت من بدین زخم هلاک می شوم. شما بعد از من پریشان خاطر مباشید و با دشمن جنگ کنید که پس از چهل روز زنده خواهیم شد.

لاجرم بعد از مردن، او را با جامه ای که در برداشت به خاک سپردند و شمشیر او را در کنار او نهادند و چند نفر دیگر که مجروح بودند نیز بمردند.

بعضی که از جانب ملا محمد علی هر یک ملقب به لقبی بودند مکتوبی به مجد الدوله و امیر تومان نوشتند که اگر ما را امان دهید دست از جنگ کشیده و به لشکرگاه شما آئیم. مجد الدوله اگر چه آنها را مطمئن داشت، چون در شریعت، قتل آن جماعت واجب بود، فریب دادن ایشان و نقص پیمان را عیبی نشمرده و آن جماعت را اطمینان داده به لشکرگاه آورد. آنها گفتند ملا محمد علی مرده و جسد او را در سرای او به خاک سپردند.

مجد الدوله و امیر تومان و سران سپاه آسوده خاطر به سرای او رفتند و جسد او را از خاک بر آورده ریسمان به پایش بستند و دور کوچه و بازار گردانیدند و اموالی که از مردم به غارت آورده و در سرای او پنهان کرده بودند غنیمت لشکر گشت....

مجد الدوله بعد از این واقعه چند نفر از خاصان و بازماندگان ملا محمد علی را به دست آورده به دار الخلافه آمد و آنها را به حکم شاهنشاه به قتل آورد(1)....

ت: توطئه قتل پادشاه ایران

پس از غائله زنجان، امیر کبیر، چند نفر از سرجنابان آنان را اعدام کرد، چند تن دیگر را به زندان فرستاد. «شیل مأمور دولت انگلستان» به تصور اینکه اینان را هم خواهند کشت، پیغامی بدین مضمون برای «امیر کبیر» فرستاد:

«شورش بابیه جماعتی را به کشتن داده، بسیاری از آشوبگران نیز کشته شده اند. با

« . [فتنه بابیه]، ص ۶۶

578

مراتب روشنفکری که در آن جناب سراغ دارد سزاوار نیست این چند اعدام گردند. و کاری با معتقدات باطنی هیچ فرقه داشته باشند(1)».

امیرکبیر پاسخ فرستاد که قصد کشتن آنان را نداشته، تنها تبعیدشان خواهد کرد.

امیرکبیر شورش بابیه را برانداخت. به قول «شیل»: پس از غائله زنجان پیروان باب جرأت نکردند که صلح و امنیت عمومی را بر هم بزنند(2).

«اما بابیان بیکار ننشستند. و پنهانی فعالیتی داشتند، تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی کردند، کسی را با آنان چندان کاری نبود(3)».

ولی به هر حال، کینه شاهنشاه ایران ناصر الدین قاجار و امیر کبیر را در دل داشتند. تا اینکه تصمیم گرفتند، توطئه ای برای قتل شاهنشاه و امیر کبیر و امام جمعه ی تهران را تدارک ببینند.

مؤلف کتاب: «حقایق الاخبار ناصری»، شرحی کافی و مجمل از بدایت تا نهایت توطئه و فتنه بابیان بازمانده از شورش های خونین مازندران و نیریز و زنجان، نگاشته است، که پس از تطبیق آن با مأخذ موثق دیگر، مانند کتاب: «روضه الصفا»، مرحوم رضاقلیخان هدایت، و «ناسخ التواریخ» لسان الملک، و «فتنه باب» اعتضاد السلطنه و... به لحاظ رعایت اختصار و دقت در شرح وقایع، آن را در بررسی «توطئه قتل پادشاه ایران» اساس کار خود قرار می دهیم:

«...ملا شیخعلی که یکی از داعیان باب و ملقب به حضرت عظیم بود به دارالخلافت تهران آمده روی به ضلالت عباد نهاد و جمعی را به متابعت خویش در آورد و با ایشان پیمان در میان نهاد که بامداد جمعه در مسجد جامع حاضر شوند، اولاً امام جمعه را در مسجد به شهادت رسانیده پس متوجه ارک پادشاهی گردند. این شور و اتفاق هنگام صدارت میرزا تقی خان بود، چون مشارالیه در عموم ممالک محروسه بخصوص دارالخلافت منهبان مخصوص داشت. آنان ماجرا را معروض اتابگی گردانیدند، چون یکی از

1 انگلیس ۶۰/۱۵۹، شیل به پلمرستون، ۱۴ مارس ۱۸۵۱ م.

2 همان.

3 مراجعه شود به کتاب: «امیر کبیر و ایران»، ص ۵۰۰.

579

پیروان ملا شیخعلی میرزا عبد الرحیم نام هراتی که در خدمت علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه بسر می برد رقم شده بود، میرزا تقی خان، شاهزاده را احضار و از مقدمه اخبارش داد. مأمورش داشت که از میرزا عبد الرحیم منزل ملا شیخعلی و سایر آن شیاطین رجیم را مشخص ساخته اعلام کند. شاهزاده چندان که از میرزا عبد الرحیم استفسار نمود، جز از انکار جوابی نشنود. چون میرزا عبد الرحیم با میرزا طاهر نام در یک سرای بسر می بردند از وی جويا گردید، معلوم شد که ملا شیخعلی چند روز قبل از سرای میرزا عبد الرحیم

به جای دیگر نقل نموده است. حاجی سید محمد اصفهانی که یکی از مرده آن مردود بود خانه نایب چاپارخانه را نمود، جمعی با میرزا طاهر به آنجا شتافتند، وی را نیافتند. ولی دیگری از آن ملاعین بدست آمد، شاهزاده اعتضاد السلطنه، میرزا عبد الرحیم و آن رجیم دیگر را به حضور اتابک آورد. میرزا عبد الرحیم به توسط شاهزاده رهائی یافت و آن یک به دیار دیگر شتافت. ملا شیخعلی را چون دیگر حالت توقف نبود، به تبدیل لباس و تغییر هیأت به آذربایجان گریخت.»

مرحوم اعتضاد السلطنه، خود در کتاب: «فتنه باب» حکایت میرزا عبد الرحیم نام هراتی را که در خدمت وی اشتغال داشته و مأمور خفیه نویس، رابطه او را با بابیان و توطئه ای که در سر می داشتند، به تفصیل مورد نگارش قرار داده است، که جهت تکمیل سخن لازم است به آن توجهی مبذول نمود:

«میرزا عبد الرحیم که به جهتی معلم و از حیثی شاگرد محسوب می شد چون خبر متابعت برادر خود را شنید او نیز باطناً با آن طایفه گرویده، بیشتر اوقات با ملا شیخعلی و سایر رؤسای بابیه که در دار الخلافه بود معاشرت می کرد ولی مرا غفلتی عظیم بود. اگر چه بعضی از لیالی زبان به قدح علما گشودی من او را تأدیب کردم. وقتی گفت: شما با وجود ظهور باب باز تأملی دارید؟ مرا خنده گرفت و از خفت رأی وی تعجب نموده گفتم: «کدام است آن ظهور؟ امروز که من در جهل مرکب هستم.» گفت: «مگر ملاحظه نمی کنید، ملا حسین بشرویه در شیخ طبرسی عمّاقرب ری و قم را مفتوح خواهد ساخت. این است یکی از ادله برای ظهور حضرت صاحب الامر. چنانکه در بحار الانوار حدیثی نقل شده که قبل از ظهور آن حضرت حسین صاحب طبرستان خروج نموده ری

و قم را مفتوح خواهد ساخت.»

گفتم: «حسین شما گرفتار لشکر منصور است، بعد از استخلاص و فتح ری و قم اگر سخنی دارید خواهید گفت.» حال بر همین منوال بود. روزی، چهار ساعت به غروب مانده رقعۀ ای از میرزا تقی خان امیر نظام که در آن وقت امارت نظام و صدارت ایران داشت و به لقب اتابک اعظم ملقب، چنانکه سرش شمس الشعرا گوید:

لشکر و کشور مرتب است و منظم \*\*\* هر دو به میر اجل اتابک اعظم

با این جلالت قدر احترامی زیاده از عادت و مافوق الغایه از من منظور داشت، از اینکه من نسبت به سایر ابناء ملوک، منصب وزارت مهد علیا و ستر کبری - دامت شوکتها - بود. و مضمون رقعۀ آنکه: «دو ساعت به غروب مانده اگر مجالی دارید در دیوانخانه دولتی یا در خانه مرا ملاقات کنید که امری بس لازم است.» من هم در وقت معین حرکت کرده، در دیوانخانه دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی را که در کنارش بودند دور کرده، دست به جیب نموده رقعۀ ای در آورده به من داد. در آن رقعۀ مفتش از قبل وی نوشته بود که:

«روز جمعه ی آینده بابی ها خیال دارند به هیأت اجتماع با شمشیر کشیده اولاً به مسجد شاه ریزند و میرزا ابو القاسم امام جمعه را اولاً به قتل آورده پس از آن با ذکر «یا صاحب الزمان» به ارک ریزند و فساد بر پا نموده، نسبت به شاهنشاه و اقارب اعظم سوء ادبی کنند. و از جمله رؤسای این طایفه ملا شیخعلی است و خود را حضرت عظیم لقب داده و فی الحقیقه رئیس بابیه در دار الخلافه اوست، و در هر چند روز به لباسی در آمده که مردم او را نشناسند، و هفته ای بیش در خانه ای توقف نمی کند و امّ الفساد این طایفه است و یکی دیگر میرزا احمد حکیم باشی کاشانی است و دیگر میرزا عبدالکریم برادر محمد تقی هروی که هر دو از رؤسای بابیه هستند الان در حمایت علیقلی میرزا هستند. اگر آنها گرفته شوند این فتنه بر پا خواهد شد.»

پس از خواندن روزنامه به فکر فرو شدم. امیر نظام مرا مخاطب ساخته گفت: «شخص شما علاوه بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستند، گرفتم در

اعتقاد شما فساد باشد، ولی باید ملاحظه دولت را بر هر چیز مقدم دارید «جواب گفت:» بحمد اله تعالی شکر حضرت ربّ العزّه را با اعتقاد درست بوده و هستم و خواهم بود.

بر این آمد هم بر این بگذرم \*\*\* ثناگوي پیغمبر و حیدرم

و با این عقیدت در میان خاص و عام مشهورم، چنانکه شخص شما که امروز شخص اول ایران و اتابک اعظم هستید، در چهارده سال قبل که با منصب مستوفی نظام از آذربایجان به طهران آمدید، به سبب مظاهر من با میرزا علی حکیم باشی، و مصاحبت با شما و جمع دیگر با او که از آن جمله محمد صادق خان گروسی و عزیزخان مکرری که حال آجودان باشی است و میرزا محمد تبریزی و فروغی و ملا بهرام و درویش عبد الرحیم، به اندازه ای حفظ ظاهر و ملاحظه شرع انور را با وجود صغر سن از من می دیدید که مرا به عوامی و حماقت تصور نموده و مورد سخریه و استهزا بودم، چون شما تنها هستید و ننگی در شأن اتابکی پیدا نمی شود، اگر فراموش کرده اید شرحی از روز رمضان خانی آباد و قرمه به و توبیخ خود را بیان کنم شاید فراموش کرده باشید.»

تبسم کرده گفت: «لازم نیست، از مطلب بگوئید، وقت تنگ است و سفیر انگلیس و عده داده مرا ملاقات کند.»

گفت: «تفصیل این سه نفر بدون زیاد و نقصان این است: آقا میرزا احمد حکیم باشی کاشی طبیب حاذق و با امانت و معالج مهدعلیا و ستر کیرا، از نجبا و علمای کاشان بوده، پدرش ملا رضا معروف به کبابی است و مادرش بنات اعمام حاجی پشت مشهدی است. به ذات پاک الهی و به نمک اعلی حضرت ابدأ قضیه باب و بابی از او مسموع نشده اما از میرزا عبد الرحیم هروی گاهی بعضی کلمات و خرافات شنیده شده اما شیخعلی به ذات پاک احدیت نه او را می شناسم و نه می دانم مقصود او چیست؟

چون کلام به پایان آمد به من سخت نگریست. به قول عرب «نَظَرَ إِلَيَّ بِنَظَرِهِ» گفت: «خوب جواب نگفتید. این مفتش و گماشته من دروغ نمی گوید و سخنی نسنجیده نمی نگارد. من با همه اخلاص و ملاحظه از مهد علیا این سه تن را از شما خواهم خواست.» این بگفت و به پا خاست.

هر چند در بین راه سوگند یاد کرده و ایمان مغلظه خوردم که مرا از ملا شیخعلی خبری نیست، جوابی نداد. در حین و داع گفت: «یقین بدانید این امر را صورت گرفته از شما می خواهم.»

لا بد با کمال تحیر و تفکر به خانه آمده در فکر رفتم. باز آن شب را با محنت و تعب بسر بردم. پاسی از شب گذشته بیشترک یا کمتر، باز رقعہ ای از امیر کبیر رسید که: «در اتمام امر معهود تعجیل کنید.» باز بر و هم افزود علی الصباح به صحن آمده متحیرانه نشسته، میرزا طاهر دیباچه نگار حاضر شده از سبب تحیر و سکوت طویل من سؤال کرد. شرح حال و سؤال و جواب را با امیر در میان آورده، گفت: «باکی ندارید این حضرت عظیم یکی از بزرگان بابیه است و در دارالخلافه داعی باب است. اسمش ملا شیخعلی و هر روز لقبی بر خود می گذارد و هفته ای ملبس به لباس می شود. چندی در همسایگی شما بود الان معلوم نیست در کجا منزل دارد. ولی میرزا عبد الرحیم از جا و مکان او مستحضر است.»

در آن حین میرزا عبد الرحیم با عبا و عمامه پیدا شد. خواست پیش آید او را تکلیف نمودم در مکانی نشسته، چون فرود آمد و لحظه ای با دیباچه نگار گفت و شنود کرد. حکم به حبس و قید میرزا عبد الرحیم داد. او لا با کمال ملایمت و نصایح و مواعظ از مکان ملا شیخعلی سؤال کرده، جواب مفید مسموع نشد، سوگند به کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم. با دیباچه نگار مشاوره نموده، او حیلہ ای انگیخت و خدعه ای به کار برد. کاغذی شبیه به خط میرزا عبد الرحیم به میرزا سید محمد اصفهانی که در مدرسه دار الشفاء منزل داشت و یکی از بزرگان بابیه بود، نوشت به این مضمون که: «مدتی است خدمت جناب آقا مشرف نشده در کدام محله منزل دارد؟» میرزا سید محمد جواب نوشته که: «از این سؤال شما تعجب نمودم که روز قبل به اتفاق شما در خانه میرزا محمد نایب چاپارخانه در محله سنگلج رفته آنجا تشریف دارند.»

چون این نامه افتاد در دست من \*\*\* به گردون گرآینده شد شست من



نوشته، از تقصير ميرزا احمد حکيم باشي گذشته اتمام عمل را خواهش نمود. نزديک به سه ساعت به غروب مانده، ديپاچه نگار را با بيست نفر روانه منزل ملا شيخعلي نموده، در بين راه شخصي را ديدند بر يابوني نشسته. ديپاچه نگار به همراهان امر کرد که اين مرد را گرفته نزد من آورد. و خود به خانه ميرزا محمد رفته اثري از ملا شيخعلي ظاهر نشد.

دروب بيوت را مقل کرده، در کرياس قراول گذاشته مراجعت نمودند. حکايت را به من اظهار داشته گفت: «اين شخص مقيد محمد حسين ترک است و از خلفاي ملا شيخعلي است. من او را خواسته توي بازو توي جبه و توي بار او را تفحص کرده، کتابي چند از مزخرفات باب و یک پوستين کابلي و یک جفت کفش ساغري و قدري مسينه آلات بود. هر چند از احوال ملا شيخ علي سؤال کردم جوابي نداد. بالاخره او را به قدري صدمه زد که بيم هلاکت بود، باز ثمری نبخشید. لابد چند سوار به اطراف فرستاده از آن جمله به داروغه زاويه مقدسه حضرت عبد العظيم (ع) نیز نوشته، اثري نشد، در آن شب شخص مراغه اي کاغذي از ملا محمد علي زنجاني براي ملا شيخعلي آورده، او را نیز گرفته نزد من آوردند، حبس نموده، وقايع به امير نظام گفته شد.

از اين دار و گیر رشته جمعيت بابيه گسيخته گشت. و جمعي ديگر را نیز گرفته به حکم شاه و صوابديد امير نظام در ميدان ارک حکم به قتل بابيه شد. از آن جمله ميرزا عبد الرحيم و محمد حسين ترک و قاصد مراغه اي را نیز از من خواسته هر سه را تسليم گماشته ديوان اعلي نمودم. خود نیز به منزل امير نظام رفته زبان به شفاعت ميرزا عبد الرحيم گشوده که حق تعليم بر من دارد. و نیز حضور همایون شفاعت کرده، حکم به حبس مؤبد شد. قاصد مراغه اي را نیز ميرزا علي خان که در آن وقت حاجب الدوله بود شفاعت کرده، گناهش عفو شد. ولي محمد حسين ترک با ساير بابيه به قتل آمد (1)». ...

پس از کشف توطئه بلوای بابيان در پایتخت کشور و حبس و اعدام و تبعيد آنان توسط «مرحوم امير كبير - صدر اعظم وقت»، پایتخت مملکت در آرامش فرو رفت. و توطئه بابيان جامه عمل نپوشید.

« 1. امير كبير و ايران»، ص ۵۰۰

بعد از برکناري مرحوم امير كبير از مقام صدر اعظمي، و تغييرات اساسي در مناصب و صاحبان منصب، اوضاع پایتخت و کشور، از ناظمي مقتدر چون امير كبير، بي بهره و بازار شایعات رایج، بي اعتمادي جاري، و ثبات و نظم امير کبيري رو به نقصان نهاد.

اين اوضاع، فرصت مناسبی براي اوباشان و قداره کشان و مخالفان امير كبير به ارمغان آورد، که تعداد قلیل بابيان پراکنده شده، فرصت و زمان مقتضي ارضاي حس کينه و عناد خود دیده، مصمم به اجرائي توطئه هاي مجدد و در پيش گرفتن راه هاي ناکام مانده خود، گرد ملا شيخعلي ملقب به عظيم را گرفتند.

صاحب کتاب: «حقايق الاخبار ناصري» مي نويسد: «ملا شيخعلي» بعد از عزل ميرزا تقي خان مجدد به دار الخلافه آمد در خانه حاجي سليمان خان پسر يحيي خان تبريزي منزل کرد. متابعان قديم را اخبار نمود. چون چند روزي منقضي گرديد، عدد ايشان به هفتاد رسيد، به خيال خروج و تصرف دار الخلافه افتادند... آراء سخيفه ايشان بر اين نهج قرار گرفت که ابتدا گرندي به وجود مسعود مبارک که حافظ انام و ناصر اسلام است رسانند، آنگاه به اظهار دعوت و تصرف دار الخلافه اقدام نمايند. ملا شيخعلي از متابعان، مبارز اين ميدان و شناور اين بحر بيکران طلبيد. نخست محمد صادق نامي که به ملازمت ملا شيخعلي اقدام مي نمود متقبل اين امر خطير و مهياي سر دادن گرديد، و همچنين ملا فتح الله قمي و محمد باقر نجف آبادي و ميرزا عبد الوهاب شيرازي مهيا و مستعد و آماده سربازي شدند. بعد از آنکه به ميثاق و پيمان کار به پايان رسيد، به تهيه و

سامان آلات جارحه پرداخته از دار الخلافه بر آمده به قریه نیاوران شمیران شتافتند. در گوشه ای مقام گرفته منتظر مجال و فرصت آمدند... صبح بیست و هشتم شوال (۱۲۶۸ هـ. ق) خدیو بی همال عزیمت شکار فرموده... بعد از انقضای دو ساعت و نیم از روز، شهریار... زبر زین اشهب زرین سنام آرام گرفت. جمعی از مهربان حضرت و کارگزاران دولت چون صدر اعظم و نظام الملک و مستوفی الممالک و ایشیک آقاسی باشی و امیرآخور که حاضر درگاه بودند با جمعی از عمله و فراش ملازم رکاب شدند.

اعلی حضرت ظل الهی به ملاحظه حشمت صدارت، صدر اعظم را اولاً از رکاب حکم به رجعت، سایرین هنوز در رکاب حاضر بودند که سه نفر از آن جماعت... از پناه

دیوار و اشجار بیرون دویده به رسم داد خواهان استعانت نمودند یکی از رفقای سه گانه که از اهالی تبریز بود، بی محابا و حفظ طریقه قصد ادب قریب حضور مبارک نمود، ملتزمین رکاب هی بروی زدند و به التزام ادبش امر نمودند. چون ممانعت را دید و از نزدیک شدن زیاده از آنچه دست داده بود مأیوس گردید، طپانچه ای که در زیر بالابوش می داشت برآورده به جانب وجود مبارک سر داد، گلوله خطا نمود ولی آشوب و انقلاب در ملتزمین رکاب و سواران همراهان روی داده به هم برآمدند. در این اثنا رفیق ثانی بیرون تاخت. نعره زنان طپانچه ی دیگر رها ساخت... گلوله رد گشت، یک نفر از ملازمان رکاب دشنه بردهان نحسش زد، با این جراحت طپانچه خالی را از دست داده خنجر از کمر کشیده به قصد مقصود خویش حملهور گردید چند نفر را مجروح گردانید تا آن که به درکات جحیم واصل گردید. در این حیص و بیص رفیق ثالث از مقابل بیرون تاخت ذات اقدس شاهنشاهی را هدف گلوله طپانچه دیگر ساخت، آن هم به سپرداری الطاف ایزدی رد گشته چند پاره ساچمه و چهارپاره بر پهلو مبارک رسیده از زیر پوست دویده از بالای شانه بیرون شد. چنان که بحمد الله و المنه به استخوان اذیتی نرسید... بالجمله ملتزمین رکاب و سواران حضور آن دو نفر را نیز مأسور نمودند. ...

از آن طرف صدر اعظم را چون از این حادثه وحشت انگیز آگاهی حاصل گردید، بی تابانه سر از پا نشناخت و به حضرت پادشاه شتافت. چون از تفضلات قادر متعال وجود مبارک خدیو بی همال را سالم یافت سجدات شکر الهی به سلامتی ذات شریف حضرت ظل الهی به تقدیم رسانید، چون ظاهر بود که از انتشار این اخبار اختلال و فتور در امورات نزدیک و دور روی خواهد نمود، لهذا به تمامی ممالک محروسه ی ایران فرامین قضا جریان شرف صدور یافته مصحوب چاپاران دولتی به سرعت روانه گردانید که قبل از رسیدن خیر وحشت اثر، به توسط چاپاران، بلاد و امصار را استحضار حاصل آید. جراحان به معالجه جراحت مشغول گردیدند. روزانه دیگر به ملاحظه تسکین خاطر اکابر و اصاغر شاهنشاه... در عمارت دیوانی جلوس فرمود، بار عام داد. ...

عزیزخان آجودان باشی و کلانتر و کخدایان دار الخلافه را مأمور به پیدا نمودن آشیانه مخافت و آفت و به دست آوردن آن گروه بد عاقبت گردیدند. سلخ شوال حاجی

علی خان حاجب الدوله فرایشی را از آن جماعت خسران مال آگاهی حاصل آمد و از محل اجتماع آنان که در خانه حاجی سلیمان خان است استحضار حاصل نمود، به عرض رسانید. حسب الامر جمعی به گرفتن آن طایفه گمراه مأمور گردید. برخی از ایشان فرار، حاجی سلیمان خان با دوازده نفر به قید ذلت و اسارت در آورده مغلولاً به خدمت صدر اعظم رسانیدند. از محبوسین نام و مقام بقیه ملاعین هم کیشی تفتیش رفت. سی و شش نفر دیگر در دهات و نفس شهر به دست آمد. ملا شیخعلی را حاجب الدوله سراغ نموده به دست آورد. تفحصی به سزا در کار هر یک به عمل آمده سه چهار نفر نوری چون کفر و ارتداد ایشان به ثبوت شرعی نرسیده با میرزا حسین نام قمی که آن هم مجهول الحال بود به جان امان یافته محسوب شدند. بقیه را بین الناس تقسیم نموده که عموم بندگان خدا از این فیض عظمی بی نصیب نباشند. ملا شیخعلی به علما و طلاب، سید حسن خراسانی به شاهزادگان، ملا زین العابدین یزدی به مستوفی الممالک و مستوفیان ملا حسین خراسانی را نظام الملک و وزیر دول خارجه، میرزا عبد الوهاب شیرازی به بقیه اولاد صدر اعظم، ملا فتح الله قمی و ملا علی و آقا مهدی صاحب را حاجب الدوله و فرایشان، شیخ عباس طهرانی به امر او خوانین محمد باقر نجف

آبادي پيشخدمتان پادشاهي، محمد تقی شیرازی به امير آخور و عمله اصطبل، محمد نجف آبادي به ايشيك آقاسي باشي و ساير عمله سلام، ميرزا محمد نيريزي به کشيکچي باشي و يوزباشيان و غلام پيشخدمتان، محمد علي نجف آبادي را خمپاره چيان، سيد حسين يزدي را آجودان باشي و ميران پنجه و سرتيپان، ميرزا نبي دماوندي را معلمان و متعلمان مدرسه دار الفنون، ميرزا رفيع مازندراني را سواره نظام، ميرزا محمود قزويني به زنبورک چيان، حسين ميلاني به سربازان، عبد الکریم قزويني را توپچيان: لطفعلي شیرازی را شاطران، نجف خمسه اي را کسبه شهر، حاجي ميرزا جاني تاجر کاشي را ملک التجار و تاجران، حسن خمسه اي را ناظر و مطبخيان و شربت داران، محمد باقر قهپايه را آقايران قاجار، هر یک از نامبردگان را جماعت مجاهدان في سبيل الله قريباً الي الله و طلباً لمرضاته، به انواع سياسات و عقوبات به دار البوار و خسار فرستادند. صادق زنجاني که ملترمين رکاب به قتلش پرداختند، جسد پلیدش را پاره پاره در دروازه هاي شهر زينت قناره نمودند حاجي

587

سليمان خان تبريزي که کاشانه اش آشيانه فساد انگيزي بود با قاسم نيريزي که مدعي نيابت سيد يحيي بود، بعد از آن که اعضاي ايشان به واسطه شمع هاي افروخته مهبط انوار گرديد، هر یک به چهار پاره بردار شدند. قره العين که در خانه محمود خان کلانتر جاي داشت در درکات سقر منزل گزين آمد. و ملا شيخعلي را نعم القرين يفعل الله بالظالمين(1)».

آنچه مسلم است، طراح و گرداننده اصلي توطئه قتل شاهنشاه ايران، ملا شيخعلي عظيم، و حسينعلي ميرزا بوده است.

ملا شيخعلي عظيم کشته شد. ولي حسينعلي ميرزا به زندان فرستاده شد. و بواسطه و حمايت سفير روس در ايران، از زندان آزاد، و با ديگر بابيان باقي مانده در ايران، به عراق عرب تبعيد. و دست بابيان کوتاه، و ايجاد فتنه و بلوا متوقف گرديد.

ولي فتنه ها و خشونت ها همچنان همراه بابيان و بعدها بهائيان و... در عراق و اسلامبول و ادرنه و فلسطين و قبرس بود. و هميشه در صدد انتقام از ايرانيان و حکومت مسلمان، از هيچ کوششي هيچ بيگانه پرستي دريغ نداشتند. و همچنان در آرزوي تحقق آرزوهاي بر باد رفته شيخعلي عظيم و ملا حسين بشرويه و محمد علي قدوس و محمد علي زنجاني «حجت» و ميرزا حسينعلي و علي محمد شیرازی... از تب و تاب نيفتادند.

« . [حقايق الاخبار ناصري]»، ص ۱۱۲

588

589

## فصل دوم: حمايت سياست هاي خارجي

سفارتخانه هاي خارجي و وابستگان خارجي و داخلي... در قلمروي حکومت ايران و عثماني و فلسطين... دست اندرکار حفظ منافع دولت هاي متبوع و رقابت با يکديگر، برسر قدرت و نفوذ، در پي بهره گيري از هر واقعه و حادثه اي از هيچ گونه تب و تايي دريغ نداشته اند.

احساسات مذهبي اسلامي بطور عموم و عقايد تشيع و کاتون هاي شيعي بطور اخص، ميداني حساس و در نتيجه مورد توجه سفارتخانه هاي خارجي، از موقعيتي به سزا برخوردار بوده است.

پس از دعاوی شیخ احمد احسائی، چشم و گوش سیاست‌بازان خارجی به تداوم شیخیه، به عنوان نطفه‌ای که می‌تواند تهدیدی جدی برای تشیع و روحانیت و نظام مدافع و مروج همیشگی شیعه، به شمار آید، بازگردید. به نحوی که پس از مرگ «سید کاظم رشتی» و ظهور مدعیانی جدید، دست اندازی آنان به پرورش و تقویت و تحریک، مورد تأیید دولت‌های متبوع قرار گرفته، مجالی نو محسوب گردیده، تا آنجا پیش رفتند که مسیر حرکت را هدایت و با مداخله علنی، به حفظ حرکت و زعمای آن سعی وافر نشان دادند.

در مقابل، زعمای بابی و ازلی و بهائی... سر سپردگی خود را به سفارتخانه‌های خارجی دوچندان ساخته، تا از این طریق و تحت حمایت سیاست‌های بیگانه، مجری طرح‌ها و توطئه‌هایی شوند که از یک سوی باعث رونق کسب و کارشان و از سوی دیگر

جلب رضایت بازیگران و سیاست‌گذاران خارجی را فراهم سازند.

بی‌شک در چنین حرکتی مزدورانه، کوشش طرفین به حفظ اسرار پشت پرده و اختفاء و استتار هرگونه روابط دوستانه! بنابه شیوه اهل سیاست، سعی بلیغ مبذول گردید.

از این روی، «هادیان» و «واسطه‌ها» و «مجریان» زبان از گشودن هر سخنی بسته و قلم از نگارش هر موضوعی که دلالت بر چنین سازشی کند، تکانی نخورده. و گزارشات محرمانه معدوم و یا از دسترس اغیار به دور ماند.

با این همه و از آنجائی که حقایق، به هر حال در طول زمان و با تغییر مقتضیات سیاسی، کم و بیش آشکار خواهد شد، زبانی به سخن گشوده گردید و قلم به نگارشی تکان خورد و گزارشاتی، علی‌رغم همه‌ی کوشش‌ها، به دست اغیار افتاد، که از لابلای آن وطن‌خواهان ایران و عاشقان وحدت ملی و حفظ استقلال مملکت، به حمایت سیاست‌های خارجی و جلب رضایت بابیان و بهائیان از بازیگران سیاست‌های بیگانه در اسلام و ایران عزیز، پی بردند.

بدین روال، در بررسی فصل دوم از کتاب دوم: «حمایت سیاست‌های خارجی» به ذکر اهم مدارک و اسناد موثق و صرفاً مورد تأیید و تصریح مراجع و آثار رسمی بهائیان مبادرت می‌ورزیم. با این توجه و تأکید که:

اولاً: در این «مجلد نخست»، به رئوس کلی چنین مدارکی از زمان علی محمد شیرازی ۱۲۶۰ هـ. ق تا مرگ شوقی افندی ۱۳ آبان ۱۳۳۶ هـ. ش. «نوامبر ۱۹۵۷م» اشاره می‌شود.

ثانیاً: بایست متوجه بود که کلیه مطالب این بحث، تنها در «ارتباط» با دیگر موضوعات قبل و بعد کتاب، می‌تواند مفید فایده و کاشف حقایق و راهنمای پژوهندگان، مبنی بر «بیگانگی» بابیان و بهائیان باشد و بالعکس.

### الف: حمایت سفارت روسیه در ایران

1- منوچهرخان گرجی، ارمنی مذهب، که جزء اسرانی بود، که آغا محمد خان قاجار در سال ۱۲۰۹ هجری قمری او را از «تفلیس» به ایران آورد و در دربار فتحعلیشاه

قاجار جزو خواجگان حرمسرا و بعداً غلام پیشخدمت خاصه... و سپس بواسطه هوش سیاسی و حمایتی که روس‌ها در ایران از او بعمل می‌آوردند، مقرب دستگاه فتحعلیشاه گشته، به سمت ایچ آقاسی (خواجه باشی) و سپس «ایشیک آقاسی» باشی ارتقاء یافت...

در زمان محمد شاه قاجار منوچهرخان که به حکومت اصفهان منصوب گردید با مخالفت شدید علمای اصفهان روبرو گردید ولی با توجه به قدرت و نفوذ وی در اواخر حکومت محمد شاه توانست بر اوضاع مسلط شود.

آنچه مسلم است منوچهرخان گرجی، پس از بلوای بابیه در شیراز، با علی محمد شیرازی به گرمی رفتار کرده و او را از شیراز به اصفهان آورد و «با سید علی محمد باب همراهی نمود و برای پیشرفت آئین وی خیلی مساعدت کرد و تا موقعی که زنده بود، در اصفهان از او به نحوی پذیرائی کرده، و در حفظ جان وی بسیار کوشید(1)».

بهائیان در کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندي» تصریح می کنند: «یک روز معتمد الدوله در حضور مبارک در میان باغ مشرف بود عرض کرد: خداوند به من ثروت زیاد عنایت کرده، نمی دانم به چه راهی آنها را خرج کنم، فکر کردم اگر اجازه بفرمائید اموال خودم را در نصرت امر شما صرف نمایم... محمد شاه را تبلیغ کنم، یقین دارم که مؤمن خواهد شد و به انتشار امر در شرق و غرب عالم خواهد پرداخت آنوقت او را وادار می کنم که حاجی میرزا آقاسی را که شخصی خائن و مخرب مملکت است معزول کند. یکی از خواهرهای شاه را هم برای شما می گیرم... حکام و ملوک عالم را به امر مبارک و آئین نازنین دعوت می کنم... و این گروه زشت رفتاری را که باعث ننگ اسلام هستند از صفحه روزگار برمی اندازم. حضرت باب فرمودند: نیت خوبی کرده ای... لکن از عمر من و تو در این دنیا اینقدرها باقی نمانده و نمی توانیم نتیجه این اقدامات را که گفتی به چشم خود ببینیم(2)».

البته آنچه مسلم است و «در اینکه معتمد الدوله از اوضاع متزلزل و هرج و مرجی که بواسطه سلطنت محمد شاه علیل و همیشه ناخوش و حاج میرزا آقاسی بی کفایت در

---

« 1. تاریخ رجال ایران - قرون ۱۲ - ۱۳ - ۱۴»، ج ۴، ص ۱۶۲

2. ص ۱۹۶

---

592

سراسر ایران ایجاد شده بود مانند بسیاری از رجال آن زمان سخت ناراضی و می خواسته است از سوء جریان اوضاع مملکت استفاده نماید، در آن شبیه و حرفی نیست(1)».

2- عبد الحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریه فی مآثر البهائیه» می نویسد: «موقعی که ایشان در «درجز» از قرای مازندران تشریف داشته و در آنجا مستخدمین و سرحداران دولت روس ارادتی شایان به حضرتش یافته اراده کرده اند که آن حضرت را از دست مأمورین ایرانی گرفته و یا فرار داده به روسیه ببرند ولی آن حضرت قبول نکرده... و بعد خبر وفات محمد شاه رسید و دریا بیگي روس اظهار سرور کرده و سبب نجات بهاء الله شد و در این سفر سید بصیر هندی همراه او بود(2)».

3- عباس افندی در کتاب: «مقاله شخصی سیاح»، ضمن شرح اعدام علی محمد شیرازی و محمد علی در تبریز می نویسد: «بعد آن دو جسم را از میدان به خارج شهر به کنار خندق نقل نمودند و آن شب در کنار خندق ماند. روز ثانی «قونسول روس» به اتفاق حاضر شده و نقش آن دو جسد را به وضعی که در کنار خندق افتاده بود برداشت(3)».

4- مؤلف کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندي» می نویسد: «قونسول روس در تبریز با نقاشی ماهر به کنار خندق رفته و نقشه آن دو جسد مطهر را که در کنار خندق افتاده بود برداشت(4)».

باید توجه داشت که طبق تصریح مؤلف کتاب: «کواکب الدریه فی مآثر البهائیه» پنهان کننده جسد علی محمد شیرازی، فردی بود به نام «احمد میلانی بابی» که او نیز از تحت حمایتگان دولت روسیه بوده است(5).

« . 1 تاریخ رجال ایران»، ج ۴، ص ۱۶۲، لردکرزن در کتاب «ایران و مسئله ایران» می نویسد: «معمد الدوله منوچهرخان گرجی که از حکام خوانوار ایران بوده، در سال ۱۸۴۱ سیصد نفر را در نزدیکی شیراز زنده زنده گچ گرفت»، ص ۱۰۵

2 ج ۱، ص ۴۲۸ .

3 ص ۴۹ .

4 ص ۵۵۳ .

5 همان، ج ۱، ص ۲۴۹ .

---

593

5- مؤلف کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) ضمن شرح «فاجعه زنجان» می نویسد:

«چون که جناب حجت از امیر مایوس شد و دید دل او را هیچ رحمی نیست لهذا چند کاغذ «به وزرای دول خارجه» نوشتند و ذکر احوال خود را نمودند. ایشان نیز «شفاعت» نمودند در نزد امیر (میرزا محمد تقی خان امیر کبیر) قبول ننمود. بلکه او را (نصیحت نمودند) که چه معنی دارد که جمعی فقرا در بلد شما ادعای علم می نمایند... مانده به آن ملعون ننمود... شنیدیم از جمله تقصیراتی که «پادشاه روس» بر امیر کبیر گرفته و سبب «عزل» آن شده یکی همین قتل سلسله مظلوم بود. خلاصه «ایلچی روس» و «ایلچی روم» به دیدن جناب حجت آمدند و صحبت داشتند... ایلچی ها قدری متحیر شده سکوت نمودند. زیرا که دیدند که محل حرف نیست... به هر حال ایشان هم رفتند تا بعد ثمره آن بروز نمایند(1).»

6- مؤلف کتاب: «تاریخ قدیم» (نقطه الکاف) می نویسد:

«ایلچی روم» و «ایلچی روس» امیر را ملامت نموده بودند در باب قتل حضرات و گفته بودند که چه معنی دارد که جمعی از ضعفای رعیت مطلبی می گویند و شما با آن اقتدار در صدد اذیت ایشان هستید...»

«پادشاه روس» فرستاده بود به نزد «ایلچی تبریز» که «شرح احوالات حضرت را معلوم نما. و به جهت من ارسال دار. همین که این خبر رسید آن حضرت را شهید نموده بودند(2).»

7- عزیز الله سلیمانی اردکانی بهائی در کتاب: «مصاییح هدایت» ضمن شرح میرزا حسین زنجانی - و رقاء - می نویسد:

«فردا میرزا حسین را (میرزا حسین زنجانی پسر محمد متوفای ۱۳۰۲ هجری در عشق آباد که باورقاء در زنجان رفیق شده بود) دم توپ می گذارم و ترا با پسررت (ورقاء

---

« . 1 تاریخ رجال ایران - قرون ۱۲ - ۱۳ - ۱۴»، ج ۴، ص ۲۳۳

2 همان، ص ۲۶۶ .

---

594

و پسرش) به طهران می فرستم، حضرت و رقاء محرمانه فرموده بود که میرزا حسین به اطلاع قنسول و به امر ناصر الدین شاه از عشق آباد آمده و دامادشان هم مترجم روس است این مطلب را پی می کنند و از برای

سرکار خوش واقع نخواهد شد (خطاب به علاء الدوله حاکم زنجان است) به نظر چنین می آید که او را هم باما به طهران بفرست(1)».

8- از گزارشات دولگوروکی سفیر دولت روسیه در ایران به وزیر امور خارجه «نسلرو» - پرونده شماره ۱۳۳، تهران ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰ م شماره ۴۸:

«خیلی خوب است که فرقه بابیه با علمای اسلام مخالفت و مبارزه شدید شروع کرده و آنان را متهم به انحراف(2)».

9- پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰، صفحه ۴۳۴ - ۴۳۵ گزارش دولگوروکی سفیر روسیه در ایران به وزیر امور خارجه (سناوین) مریم آباد، ۳ ژوئیه ۱۸۵۰، شماره ۵۳.

«از موقعی که همکاری قوای انتظامی با اولیای دولت صورت عمل به خود گرفته است آرامش بیشتری در پایتخت حکمفرما است همچنین با اقدامات مؤثری که توسط حاکم جدید شیراز شاهزاده فیروز میرزا برای جلوگیری از عملیات بابیان به کار برده شده است فعالیت آنان فوق العاده محدود شده است».

لردپالمستن از سفیر خود در ایران خواستار شده است که گزارش مبسوطی راجع به عقاید این فرقه برای ما بفرستد و این جانب هم امیدوارم در آتیه نزدیکی بتوانم کتابی که از تألیفات یکی از بابیان مشهور در اختیار من گذاشته است برای وزارت امپراطوری بفرستم(3)»...

10- پرونده شماره ۱۳۴ - تهران ۱۸۵۰، صفحه ۵۶۲ گزارش دولگوروکی سفیر روسیه در ایران: به سناوین، مریم آباد، ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۰، شماره ۷۲:

«اغتشاشات زنجان هنوز ادامه دارد و بابیان زنجان که با جان خود بازی می کنند در مقابل قوای شاهی مقاومت سختی نشان می دهند و از عهده دفع حملات محمد خان

---

1 ج ۱، ص ۱۸۱

« 2 شورش بابیان در ایران»، ج ۳، صص ۱۵۹ - ۱۴۳

3 همان.

---

595

بخوبی برمی آیند جای بسی تعجب است که این عده با چه شهامتی وضعیت خطرناک خود را تحمل می کنند.

رهبر آنان محمد علی به سفیر ترکیه سمیع افندی و همچنین به کلنل شیل) سفیر انگلیسی در ایران) مراجعه و از او خواهش وساطت کرده است لیک همکار انگلیسی من (سفیر انگلیس) معتقد است که بعید به نظر می رسد که دولت ایران حاضر بشود که دول خارجی در این مورد به کمک این فرقه وارد مذاکره بشوند(1)».

11- پرونده شماره ۱۳۴، تهران ۱۸۵۰، صفحه ۵۷۵ - ۵۷۹، گزارش دولگوروکی سفیر روسیه در ایران: به سناوین، تهران، ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۰، شماره ۷۶:

«یگانه مسئله ای که افکار را متوجه خود ساخته قضایای زنجان می باشد چه تاکنون با وجود ریخته شدن خون های بی شمار قوای نظامی شاهی موفق به از بین بردن یک مشت فاناتیک نشده اند به همین جهت تصور می کنم آن جناب علاقمند باشند بطور تفصیل از اغتشاشات زنجان اطلاع حاصل کنند و بدین منظور نامه غلام باشی سفارت را که در معیت عزیزخان رفته و از نزدیک شاهد قضایا بوده تقدیم می دارد(2)».

12- پرونده شماره ۱۵۸۲ تهران، صفحه ۵۰۳ - ۵۰۱ گزارش دولگوروكي سفیر روسیه در ایران: به سناوین، مریم آباد، ۱۱ اوت ۱۸۵۳، شماره ۵۵:

«این جانب قبلاً نیز متذکر شده بودم که مسائل مذهبی را در میدان جنگ نمی توان حل کرد. همان طوری که انتظارش می رفت نه کشتار مازندران و نه قضیه زنجان هیچ کدام در حرارت پیروان این فرقه تأثیری نکرد و اخیراً به مناسبت سوء قصدی که نسبت به شاه شده دولت کلیه افراد منتسب به این فرقه را تعقیب و زندانی می کند و طبق اطلاعاتی که به دست آمده عده بی زیاد از آنان در تهران مخفی می باشند که در بین آنان از هر طبقه وجود دارد) حتی افراد درباری.»

دولت مدعی است که اسامی کلیه اشخاصی که در قضیه سوء قصد سوم اوت

1 همان.

2 همان.

596

شرکت داشته اند به خوبی می داند و اطلاع حاصل کرده است که چهار نفر از آنان مدت یک ماه است در زرگنده به طور پنهانی به سر می برند و وزارت امور خارجه بوسیله ی نامه ای از این جانب تقاضا کرده بود که اجازه داده شود در این دهکده به تفتیش بپردازند. من بلا فاصله به غلام باشی دستور دادم که با مأمورین دولتی در این امر همکاری و (ضمناً نظارت) کند و پس از جستجو موفق به دستگیری یکی از آنان که نامشان در لیست قید شده بود گشته و دستگیری شخص نامبرده کمک کرده به دستگیری دو نفر دیگر که در اوین (یک فرسنگی زرگنده) مخفی شده بودند، نفر چهارم از قرار معلوم از اقوام میرزای (منشی) از بابیان است و تبعه دولت ایران می باشد و از کارمندان رسمی ما نیست به دست دولت ایران سپرده شد(1)»...

13- پرونده شماره ۱۵۸، تهران ۱۸۵۲، صفحه ۵۰۹ و ۵۰۸ گزارش منشی سفارت می باشد و چون معلوم شد که شخص نامبرده دولگوروكي سفیر روسیه در ایران: به سناوین، مریم آباد، ۱۲ اوت، شماره ۵۶:

«دولت ایران سه روز قبل به سانک پترزبورگ قاصدی اعزام داشته است که حامل خبر سلامتی شاه (جان به سلامت بدر بردن از سوء قصد) می باشد کشتار فجیعی که بعد از واقعه سوء قصد در تهران شروع شد و مناظر دلخراشی که من شاهد آن بودم مرا بر آن داشت که شخصاً نزد میرزا آقاخان رفته تا به او بفهمانم خاتمه دادن به این قضایا به منفعت شاه می باشد و اگر مجازاتی در کار هست لااقل قبلاً رسیدگی بشود و بین شرکت کنندگان در سوء قصد و آنان که فقط اصول باب را تبلیغ می کنند فرقی گذاشته شود، من مخصوصاً این نکته را متذکر شدم که برای شخص پادشاه خیلی خطرناک است که جلوی کشتار دسته جمعی در ملاء عام را نمی گیرد و او نباید مرتکب قتل بشود فقط به اتکای آنکه هر کس را می خواهد می تواند مجازات کند. صدر اعظم (میرزا آقاخان) با نظریات و عقیده اینجانب کاملاً همراه است اما اعتراف کرده که قادر نیست جلوی خشم شاه را

بگیرد و محرک انتقام جوئی را مادر شاه و حاجی علی خان فرشباشی معرفی کرده تاکنون تعداد بابیانی را که به قتل رسانده اند به ۹ نفر می رسد و تصمیم دارند عده زیادی از بابیان

1 همان.

597

را بین مأمورین متنفذ دربار و نظامیان و علما تقسیم کنند تا آنان به دست خود، بابیان را به قتل برسانند(1)»



(god pussesby) (قرن بدیع) نوروز ۱۰۱ بدیع، تحت عنوان: «تبعید حضرت بهاء الله به عراق عرب»  
می نویسد:

«هنگامی که قضیه سوء قصد اتفاق افتاد حضرت بهاء الله در لواسان تشریف داشتند و میهمان صدر اعظم بودند و خبر این واقعه ی هائله در قریه افجه به ایشان رسید برادر صدر اعظم جعفر قلی خان که مأمور پذیرائی آن حضرت بود از حضورشان استدعا نمود چندی در یکی از نقاط حول و حوش مختفی شوند تا آن غائله آرام گیرد و آن فتنه خاموش شود ولی وجود مبارک این رأی را نپسندیدند حتی شخص امینی را هم که برای حفظ و حراست هیکل انور گماشته بودند مرخص فرمودند و روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس دالگورکی Dolgoroki prince سمت منشی گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود رهبری و دعوت نمود آدم های حاج علیخان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت با خبر شدند موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید، شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء الله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدر اعظم تشریف ببرند ضمناً از

مشار الیه بطور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست او بکوشد(2)»...

1 همان.

2 ج ۱، ص ۳۱۸.

«سوء قصد نسبت به حیات شاه در تاریخ ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هجری) مطابق با ۱۵ اوت ۱۸۵۲ میلادی) واقع گردید و بلافاصله حضرت بهاء الله در نیاوران دستگیر و با نهایت تحقیر و استخفاف به زندان دار الخلافه روانه شدند و در سیاه چال طهران مسجون گردیدند دوره سجن مبارک چهار ماه بطول انجامید...

دو ماه پس از حلول این سال فرخنده فال و بر آورده شدن منظور از سجن، هیکل انور آزاد گردیدند و یک ماه بعد از خروج از سجن بصوب بغداد عزیمت فرمودند و با این حرکت مرحله اولای دوره نفی و سرنگونی آن مظهر احدیه که تا آخر حیات

مبارک ادامه داشت و طی سنین متمادی وجود اقدس را از بغداد به اسلامبول و از آنجا به ارض سر «ادرنه» و از ارض سر به سجن بیست و چهار ساله عکا منتقل ساخت آغاز گردید.

حال که منظور غائی و ثمره نهائی سجن آشکار و جمال کردگار در اثر آن رؤیای عظیم به چنین رسالت الهی و قدرت و عظمت صمدانی مبعوث گردید نجات آن نور اتم اکرم از آن بر اظلم انتن امری فرض و معلوم بل محقق و محتوم شمرده می شد زیرا با ادامه دوران زندان قهرآ در تنفیذ این رسالت جلیل وقفه حاصل می گشت این بود که به تقدیر الهی و حکمت نافذه سبحانی وسایل استخلاص آن یوسف رحمانی از آن چاه ظلمانی از هر جهت فراهم گردید و ابواب سجن مفتوح شد از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی سفیر روس در ایران که به جمیع وسایل در آزادی حضرت بهاء الله بکوشید و در اثبات بی گناهی آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور حاجب الدوله مترجم سفارت روس و نماینده حکومت، برانت حضرت بهاء الله را تأیید و به صراحت تام دخالت و شرکت خویش را در حادثه رمی شاه اظهار نمود از جهت دیگر مساعی و مجهودات مستمر برادران و خواهران و اقوام حضرت بهاء الله در رهائی ایشان و بالاخره تأیید بی گناهی و بی تقصیری

آن وجود اقدس از طرف مراجع و مجامع تحقیق همه این عوامل دست به دست یکدیگر داده موجبات استخلاص و نجات هیکل مبارک را از چنگال دشمنان لود فراهم آورد...

باری به استناد دلائل و مدارک مذکوره که بی گناهی و عدم دخالت حضرت بهاءالله را در این امر منکر به نحو موثر و غیر قابل انکاری اثبات می نمود میرزا آقاخان صدر اعظم بالمآل موفق گردید اجازه استخلاص آن وجود اقدس را از زندان از مقام سلطنت به دست آورد سپس نماینده معتمد خود حاجی علیخان را به سیاه چال فرستاد تا امر سلطانی را اجرا و حکم آزادی آن حضرت را ابلاغ نماید...

به مجرد اینکه حضرت بهاءالله به مجلس صدر اعظم ورود فرمودند مشارالیه آن حضرت را مخاطب ساخته اظهار داشت «اگر نصیحت مرا می پذیرفتید و خود را در زمره پیروان سید باب وارد نمی کردید هرگز به چنین مصائب و آلام و متاعب و اسقام که از هر جهت شما را احاطه نموده مبتلا نمی شدید...»

سکون و آرامش نسبی که پس از آن حبس شدید و الیم برای حضرت بهاءالله به دست آمد به تقدیر الهی و مشیت ربانی دوره اش بی نهایت محدود و کوتاه بود زیرا هنوز آن حضرت کاملاً در بین عائله و بستگان وارد نشده بود که حکمی از طرف شاه مبنی بر نفي و تبعید آن وجود مقدس ابلاغ گردید که در ظرف یک ماه خاک ایران را ترک نمایند ضمناً تعیین مقصد و محل حرکت را به اختیار هیکل مبارک محول نموده بودند تا به هر جهت جانب که مایل باشند عزیمت فرمایند.

سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت و بر مدلول دستور مطلع گردید از ساحت انور استدعا نمود اجازه فرمایند آن حضرت را تحت حمایت و مراقبت دولت متبوع خویش وارد و وسائل انتقال ایشان را به خاک روس فراهم سازد این دعوت که به صرافت طبع و طیب خاطر از طرف سفیر مذکور به عمل آمد مورد قبول و موافقت حضرت بهاءالله واقع نگردید و هیکل اطهر بنابه سابقه روحانی توجه به شطر عراق و اقامت در بغداد را بر حرکت به صوب دیگر ترجیح دادند و در سنین بعد در لوجی که به افتخار امپراطور روس نیکلایویچ الکساندر دوم از قلم اعلی نازل شده آن وجود اقدس عمل سفیر را تقدیر و بیاناتی بدین مضمون می فرماید.

قوله جل جلاله «قد نصرني احد سفرائك اذ كنت في سجن الطاء تحت السلاسل و الاغلال بذلك كتب الله لك مقاماً لم يحط به علم احد الا هو اياك ان تبدل هذاالمقام العظيم.»

و نیز در مقام دیگر می فرماید «ایامی که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود سفیر دولت بهیه ایده الله تبارک و تعالی نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مذبذول داشت و مکرر اجازه خروج از سجن صادر گردید ولی پاره ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل گردید. اعلی حضرت امپراطور دولت بهیه روس ایده الله تبارک و تعالی حفظ و رعایت خویش را فی سبیل الله مذبذول داشت و این معنی علت حسد و بغضای جلالی ارض گردید...»

حضرت بهاءالله در غره ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری (مطابق با ۱۲ ژانویه ۱۸۵۳ میلادی) یعنی نه ماه پس از مراجعت از سفر کربلا با چند تن از اهل بیت و عائله مبارکه و مأمور دولت ایران و نماینده سفارت روس به شطر بغداد عزیمت فرمودند (۱)...

15- میرزا حیدر علی اصفهانی بهائی در کتاب: «بهجت الصدور» می نویسد: «و القائم بامر الله (بهاء) را گرفتند و حبس کردند و بقدر یک کرور اموال و املاک و عمارتش را بردند و غارت نمودند و در ظاهر چون دولت بهیه روس حمایت آن قائم بامر الله که ملقب به بهاء الله است نمود نتوانستند شهید نمایند به دار السلام بغداد نفي نمودند (2)»

16- مؤلف کتاب: «تلخیص تاریخ نبیل زرندي» اثر شوقي افندي، که عبد الحمید اشراق خاوري بهائي آن را از ترجمه عربي به فارسي ترجمه کرده است، چنین مي نويسد:

«رؤساي کشور و علماي دين بابيان را دشمن مملکت و دين دانستند و اعلان عمومي به جلوگیری از هجوم و حمله به بابيان صادر شد جعفر قلي خان که در شميران بود اين واقعه را به حضرت بهاءالله پيغام داد و به حضرتش نگاهشت که مادر شاه از اين واقعه سرتا پا آتش گرفته و در نزد امراي دربار حضرتت را به همراهي ميرزا آقا خان صدراعظم محرک اصلي و قاتل حقيقي شاه معرفي کرده است صلاح آن است مدتي در محلي مخفي به سر بريد... اين نامه را به شخص امين و پير و با تجربه به حضور مبارک به

---

1 ج ۲، ص ۴۱ به بعد

2 ص ۱۲۸

---

601

افجه فرستاد... حضرت بهاءالله پيشنهاد جعفر قلي خان را نپذيرفتند و روز ديگر سواره به اردوي شاه که در نياوران بود رفتند در بين راه به سفارت روس که در زرگنده نزديک نياوران بود رسیده ميرزا مجيد منشي سفارت روس از آن حضرت مهماني کرد و پذيرائي نمود جمعي از خادمين حاجي علي خان حاجب الدوله حضرت بهاءالله را شناختند و او را از توقف حضرت بهاءالله در منزل منشي سفارت روس آگاه ساختند... فوراً مأموري فرستاد تا حضرت بهاءالله را از سفارت تحويل گرفته به نزد شاه بياورد سفير روس از تسليم حضرت بهاءالله به مأمور شاه امتناع ورزید و به حضرت گفت که به منزل صدر اعظم برويد و کاغذي به صدر اعظم نوشت که بايد حضرت بهاء را از طرف من پذيرائي کني و در حفظ اين امانت بسيار کوشش نمائي و اگر آسيبي به بهاءالله برسد و حادثه اي رخ دهد شخص تو مسؤل سفارت روس خواهي بود... مأمورين شاه در بين نياوران و طهران حضرت بهاءالله را دستگير کردند... از نفوسي که قصد حيات شاه نموده بودند اول صادق تبريزي گرفتار شد صادق اول کسي بود که با شمشير برهنه به شاه حمله کرده او را از اسب کشيد فوراً شاطر باشي و نوکران او را به قتل رسانيدند... دوم نفر فتح الله حکاک قمي بود که گرفتار شد... سومي ابوالقاسم تبريزي بود که دستگير شد... مادر ناصر الدين شاه را آتش بغض و کينه با وجود کشته شدن اين همه نفوس بي گناه فرونشست دائماً فریاد مي زد و رؤساي دربار را خطاب و عتاب مي نمود که برويد بهاءالله را به قتل برسانيد محرک اصلي و مسبب واقعي در قضيه پسر، بهاءالله است سايرين آلت هستند دشمن حقيقي پسر اوست تا او را نکشيد قلب من آرام نمي گيرد و مملکت هم آرام نمي شود... مأمورين حکومتي در آن ايام در جستجوي اتباع باب بودند عباس نوکر سلیمان خان را که جواني مؤمن و با شجاعت بود مجبور کردند و به وعده و وعيد وادارش ساختند تا با فرآشان حکومتي در کوچه و بازار طهران گردش کند و اتباع باب را به آنها معرفي مي نمود مأمورين آن بيچاره ها را مي گرفتند نزد حکومت مي بردند و چون مؤمن نبودند از امر تبري مي نمودند و بعد از پرداختن مبلغی به رسم جریمه مرخص مي شدند... چون مادر شاه در قتل حضرت بهاءالله اصرار داشت چندین مرتبه عباس را به سياه چال بردند و در مقابل حضرت بهاءالله حاضر ساختند تا اگر او را در زمره بابيان ديده اظهار نمايد در هر

---

602

مرتبه عباس که به حضور حضرت مبارک مي رسيد چند دقيقه به صورت بهاءالله نگاه مي کرد و بعد مي گفت من او را تا کنون ندیده ام و نمي شناسم... چون از اصرار به بهاءالله مأیوس شدند براي تحصيل رضاييت مادر شاه در صدد بودند شيخ علي عظيم را مسبب اصلي خيانت به شاه معرفي کنند و به اين بهانه او را به قتل رسانيدند... قنسول روس از دور و نزديک مراقب احوال بود و از گرفتاري حضرت بهاءالله خبر داشت پيغمي شديد به صدر اعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماينده قنسول روس و حکومت ايران تحقيقات کامل درباره حضرت بهاءالله به عمل آيد... صدر اعظم... وقتي معين نمود که نماينده قنسول روس با حاجب الدوله و نماينده دولت به سياه چال بروند مقدماً جناب عظيم را طلب داشتند و از محرک اصلي و رئيس واقعي سؤال کردند جناب عظيم گفتند... من خودم اين خيال را مدت ها است در سر داشتم که انتقام باب را

بگیرم محرک اصلی خود من هستم اما صادق تبریزی شاه را از اسب کشید... دو سال بود نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خود را بگیرد ولی موفق نشد چون این اقرار را از عظیم شنیدند نماینده قنسول و نماینده حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقاخان خبر دادند حضرت بهاءالله از حبس خلاص شدند و جناب عظیم را به جلاد تسلیم کردند...

بدخواهان از نادانی میرزا یحیی استفاده کرده و آن نادان به امید رسیدن به منصب و مقامی با بدخواهان همراه شد و اخبار وحشتناکی به همدستی او از حضرت بهاء به شاه می دادند ناصر الدین شاه از وزیر کبیر به شدت مواخذه کرد که چرا تا این حد در حصول امنیت مملکت تکاهل می کند و ریشه فساد را قطع نمی نماید صدر اعظم از این توبیخ متأثر شد... فوراً لشکری به اقلیم نور اعزام... و پس از تاراج همه را آتش زده و با خاک یکسان نمودند... دامنه فتنه طهران و مازندران به سرتاسر ایران کشید و مخصوصاً در یزد و تبریز آتش فتنه بالا گرفت طهماست میرزا در شیراز عده ای را شهید کرد... ششصد نفر آنها را گرفته بودند سبصد نفر آنها را دوتا دوتا بر مرکب های برهنه سوار کرده به شیراز بردند و در آنجا بعضی مردند... حکومت ایران بعد از مشورت به حضرت بهاءالله امر کرد که تا یک ماه دیگر ایران را ترک نمایند. قنسول روس از حضرت بهاءالله تقاضا کرد که به روسیه بروند و دولت روسیه از آن حضرت پذیرائی خواهد نمود حضرت بهاءالله قبول

نفرمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند. در روز اول ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند. مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنسول روس تا بغداد با حضرتش همراه بودند (1).

17- دختر میرزا حسینعلی بهاء، نقش سفارت روسیه در آزادی و حمایت پدرش را برای: «بلا نفیلد» که صحت آن را عباس افندی و محفل بهائیان لندن تصویب کرده اند چنین حکایت می کند:

«خوب به خاطر دارم که یک روز توسط یک جوان بایی نیمه دیوانه سوء قصدی به حیات شاه شده بود. پدرم در خانه ملکی بیلاقی ما واقع در نیاوران بود... ناگهان خادمی با کمال شتاب و پریشانی به مادرم مراجعه و خبر داد که آقا توقیف شدند...»

بلافاصله تمام فامیل و دوستان و خادمین با وحشت از خانه ما فرار کردند به استثنای خادمین اسفندیار و یک زن... میرزا موسی برادر پدرم... مادرم و سه اولادش را کمک نمود تا در محل امنی مخفی شویم... میرزا یحیی با کمال وحشت به مازندران فرار و در محلی مخفی گردید... اخبار وقایع به واسطه خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق قنسول روس در طهران بود به ما می رسید... در این ایام احدی از دوستان و فامیل جرئت نمی کردند به ملاقات مادرم آیند مگر زن میرزا یوسف که عمه ی پدرم باشد... یک روز میرزا یوسف دریافت که... ملایان در صدد کشتار پدرم هستند - میرزا یوسف موضوع را با قنسول روس در میان نهاده و این دولت ذی نفوذ تصمیم بر خنثی نمودن این نقشه گرفت صحنه جالب توجهی در محکمه که احکام اعدام را صادر می کرد به عرصه ظهور آمد قنسول روس بدون اندک بیمی قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخته و گفت آیا تاکنون به اندازه کافی انتقام بی رحمانه خود را نگرفته اید... چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید چنان فکر کنید که این محبوس عالی نسب نقشه چنان عمل احمقانه سوء قصد به حیات شاه را کشیده باشد - آیا بر شماها معلوم نیست که آن تفنگ مهمل که مورد استفاده آن جوان بیچاره قرار گرفته به درد

کشتن یک پرنده هم نمی خورد؟ مضافاً بر اینکه نامبرده دیوانه مشهور بوده... من تصمیم دارم که این شریف زاده بی گناه (یعنی بهاء) را تحت حمایت دولت روسیه در آورم بنابراین بر حذر باشید زیرا اگر یک موی از

سر او کم شود برای تنبیه شماها نهرهای خون در این شهر جاری خواهد شد امیدوارم به این اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت متبوع من پشتیبان من است... طولی نکشید که شنیدیم حاکم از ترس اینکه بی توجهی به اخطار سخت قنسول روس نشود فوراً دستور آزادی پدرم را می دهد و در عین حال حکم تبعید او و فامیلش صادر می گردد... ده روز مهلت تدارک سفر داده شده بود(1).

18- دکتر اسلمنت بهائی در کتاب: «بهاء الله و عصر جدید» که به تصویب «محلل بهائیان حيفا - اسرائیل» از زبان انگلیسی ترجمه و طبع گردیده است، می نویسد: «سفیر روس به برائت ایشان (بهاء الله) شهادت داد(2).»

19- عبد الحمید اشراق خاوری، مبلغ و زعیم مشهور بهائیان در کتاب: «رساله ایام تسعه» می نویسد:

«و فوراً مأموری فرستاد تا حضرت بهاء الله را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه آورد، سفیر روس از تسلیم او به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که به منزل صدر اعظم بروید، و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت بهاء الله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاء الله برسد و حادثه ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود(3).»

20- میرزا حسینعلی بهاء، در کتاب خود، تحت عنوان: «اشراقات» می نویسد: «این مظلوم از ارض طا (طهران) به امر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و «روس» هر دو ملتزم رکاب بودند(4).»

---

1. بلا نفیلد، ص ۴۰

2. ص ۴۴

3. ص ۳۸۷

4. ص ۱۵۳

---

605

«خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدولة العلیة الايرانية و دولة الروس الي ان وردنا العراق بالعزة و الاقتدار(1).»

21- عبد الحسین آواره در کتاب: «کواکب الدریة فی مآثر البهائیه» از آزادی و رهائی میرزا حسینعلی بهاء به شگفتی می نویسد:

«این مسئله خالی از اهمیت نیست که تمام هم زندان ها و هم زنجیرهای آن یگانه آفاق طعمه ی شمشیر قهر و غضب سلطانی شدند و خود آن حضرت با همه شهرت و اهمیت از حبس مستخلص گشت اگر چه شاید دست قنسول روس بر نجات آن حضرت مددی داده(2).»

22- میرزا حسینعلی بهاء، پس از رهائی از زندان در مقام قدردانی از سفیر دولت روسیه در ایران، لوحی خطاب به امپراطور روسیه تزاری «نیکلاویچ الکساندر دوم» از «عکا» ارسال داشته است که آن را در کتاب: «مبین(3)» ثبت نمود:

(ای پادشاه روس ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (میرزا بهاء) و به سوی بهشت بشتاب، آنجائی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ما بالا به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی ها نام یافته است (شهر عکا) مبادا اینکه هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربانت باز دارد. ما شنیدیم آنچه را در پنهانی با مولای خود گفتی و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمت به موج افتاد ترا به حق جواب دادیم به درستی که خدای تو دانا و حکیم است. به تحقیق یکی از

سفیرانت مرا یاری کرد هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچکس بدان احاطه ندارد مبادا این مقام را از دست دهی...)

1. همان، ص ۱۵۵

2. ج ۱، ص ۳۳۶

3. ص ۷۶

606

23- میرزا ابو الفضل گلپایگانی مبلغ و زعيم مشهور بهائیان، در نامه ای خطاب به «میرزا اسد الله خان» تصریح می کند که آن را «عزیز الله سلیمانی اردکانی» بهائی در کتاب: «مصاییح هدایت»، ضبط و ثبت کرده است:

#### متن کامل لوح میرزا حسینعلی بهاء به امپراطور روس «کتاب مبین»

«و عدالتی که از دولت قویه بهیه روسیه اطال الله ذیلها من المغرب الي المشرق و من الشمال الي الجنوب در این محاکمه ظاهر شده شایسته ی ثبت در تواریخ و سزاوار مذاکره در انجمن دوستان در جمیع دیار و بلدان است... و جمیع دوستان به دعای دوام عمر و دولت از دیاد حشمت و شوکت اعلی حضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند، زیرا که در الواح منیعه که در این اوقات از ارض مقدس عنایت و ارسال رفته می فرمایند آنچه را که ترجمه و ملاحظه آن این است: ... باید این طایفه مظلومه ابدأ این حمایت و عدالت دولت بهیه روسیه را از نظر محو نمایند و پیوسته تأیید و تشدید حضرت امپراطور اعظم و جنرال اکرم را از خداوند جل جلاله مسئلت نمایند(1)».

1. ج ۲، ص ۲۳۲

607

بقیه متن کامل لوح میرزا حسینعلی بهاء به امپراطور روس «کتاب مبین»

608

#### 24- عباس عبد البهاء در لوحی خطاب به بهائیان بندر جز، (1) می نویسد:

«ای دوستان حقیقی شمایل مبارک آن یاران رسید و به نهایت اشتیاق به کرات و مرات دقت گردید و جوه نورانی بود و شمائل رحمانی... ای یاران الهی ایامی که جمال مبارک رو به قلعه طبرسی تشریف می بردند تا به قریه نهالا که قریب قلعه بود رسیدند. میرزا تقی نام حاکم آمل که برادرزاده عباس قلی خان بود چون خبر جمال مبارک را شنید یقین کرد که رو به قلعه تشریف می برند و قلعه محاصره بود لهذا جم غفیری از لشکر و غیره برداشتند نصف شب اطاقی که جمال مبارک در آن بودند محاصره نموده و از دور شلیک کردند و جمال مبارک را یازده سوار به آمل آوردند و جمیع علما و بزرگان آمل بر شهادت جمال مبارک قیام نمودند ولی میرزا تقی خان بسیار از این مسئله خوف داشت به هر نوعی بود حضرات را از قتل منع نمودند ولی صدمات دیگر وارد گشت تا آنکه نامه ای از عباسقلی خان رسید که ای میرزا تقی خان عجب خطائی کردی زنهار زنهار که یک موئی از سر جمال مبارک کم گردد زیرا این عداوت در میان خاندان ما و خاندان ایشان الهی الابد فراموش نشود البته صد البته مهاجمین را متفرق نمائید و ابدأ تعرض نکنید لکن چون حکومت آمل مطلع

شد وارد و نیز خبردار گشت که جمال مبارک را نیز به قصد آنست که به هر قسم باشد به قلعه برسند بلکه این آتش ظلم و اعتساف و حرب و نزاع را خاموش نمایند لهذا در نهایت مواظبت بودند و مانع از تقرب به قلعه شدند پس جمال مبارک رُوحی لأحبائه الفدا در بندر جز تشریف بردند و سرکرده های جز نهایت رعایت احترام را مجری داشتند پس محمد شاه فرمان قتل جمال مبارک را بواسطه حاجی میرزا آقاسی صادر نمود و خبر محرمانه به بندر جز رسید از قضا در دهی از دهات سرکرده روز بعد موعود بودند مستخدمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند که جمال مبارک به کشتی روس تشریف ببرند و آنچه اصرار و الحاح کردند قبول

1. عبد الحسین آیتی می نویسد: «پس از مراجعت از عشق آباد در هنگام عبور از بندر جز چند تن از حمال های آنجا مرا در یک منزل بسیار کثیف با کمال خوف و ترس دعوت کرده بشارت دادند که لوحی از آقا رسیده است باید در این موقع که شما تشریف دارید خوانده شود و معنی شود تا بر اسرار آن آگاه گردیم».

نیفتاد بلکه روزتانی صبح با جمعی غفیر به آن ده تشریف بردند در بین راه سواری رسید و به پیشکار دریابگی روس کاغذی داد چون باز نمود به نهایت مسرور فریاد برآورد و به زبان مازندرانی گفت: مردی به مرده یعنی محمد شاه مرد لهذا آنروز خوانین و جمع حاضرین چون مطلع بر اسرار شدند که محمد شاه فرمان قتل جمال مبارک را صادر نموده چنین جشن عظیمی گرفتند و به نهایت سرور آن شب را بگذراندند مقصود از این حکایت آن است که احباب الهی بدانند که یک وقتی انوار مقدسه وجه مبارک بر آن دیار تافته است لابد تأثیرات عظیمه اش این است که نفحات قدس در آن محفل انس منتشر گردد و نفوس مبارکی در آن دیار مبعوث شود تا به موجب تعالیم الهی روش و سلوک نماید و سبب تربیت جمعی غفیر گردد و علیکم البهاء الابهی».

25- دولت روسیه تزاری به بهائیان اجازه داد تا در «عشق آباد» معبدی (مشرق الانکار) بنانهند. و هر نوع حمایتی که لازم باشد از تجمع بهائیان و چاپ نشر آثار بهائی به عمل آید.

مأمورین سیاسی روسیه، از چنین اقدامی، نظر داشتند تا کانون بهائیان را خارج از ایران و تحت حمایت اهداف روس به وجود آورند. تا از آنجا به عنوان تهدید و تحریکی برای نفوذ فکر اسلامی و عقیده شیعی در ایران، بهره گیرند. و از این رو بود که: «میرزا ابوالفضل گلپایگانی» به بهائیان عشق آباد دستور می دهد: «جمیع دوستان به دعای دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلی حضرت امپراطور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکنش اشتغال ورزند(1)».

ولی پس از روی کار آمدن بلشویک و نفوذ حزب کمونیسم، باب این حمایت و پشتیبانی مسدود گردید.

از این روی در زمان زعامت عباس عبد البهاء، که نفوذ بهائیان خاک روسیه رو به نقصان نهاد، و معبد بهائیان «عشق آباد» که به صورت کانونی برای مطامع سیاسی روسیه تزار، تحت کنترل و بعدها به صورت موزه... و بطور کلی از صورت معبدی خارج گردید.

« . 1 مصابیح هدایت»، ج ۲، ص ۲۸۲

بهائیان خود را به انگلستان و امپراطور وقت بریتانیا نزدیک کرده و عباس افندی در الواحی، ناراحتی خود را از روی کار آمدن حزب کمونیسم، به بهائیان مقیم روسیه اعلام می داشت. از جمله در نامه ای خطاب به مسؤل بهائیان «عشق آباد» چنین نوشت:

«اي منادي پيمان. نامه اي که به تاريخ ۲۳ ربيع الاخر سنه ي ۱۳۳۷ به افغان آقا ميرزا محسن مرقوم نموده بودي ملاحظه گرديد و همچنين نامه اي که به خود من نگاشته بودي، في الحقيقه در اين سنين خمس شداد به نهايت مشقت و زحمت و اضطهاد افتاديد. محن و آلام شديد بود و بلايا و رزايا از هر طرف محيط. و لکن الحمد لله که آن حبيب صبور و قور و شکور بودند. جانفشاني نمودند و از فدائيان حضرت رحمانی بودند و البته اين صبر و قرار را نتايج عظيمه و پايدار خواهد بود (و ان يمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو. و سنيسره لليسري).

کتاب مرسل رسيد. در خصوص آن چندي پيش مکتوب مفصل به هر یک از شما و جناب آقا سيد مهدي مرقوم گرديد هر دو مکتوب بسيار مفصل بود. نسخه ثاني ارسال مي گردد. کتب حال در عشق آباد باشد تا خبر ثاني از اينجا برسد. از هرج و مرج «بلشفيکي» مرقوم نموده بوديد. نصوص مبارکه که تحقق يافت که بي ديني سبب هرج و مرج گردد و انتظام حال بکلي بهم خورد مراجعت به اشراقات نمائيد. الحمد لله که مدينه ي عشق از اين گروه و سطوت حزب مکروه محفوظ و مصون ماند. احبائي الهي بايد ملاحظه نمايند که در اين طوفان عظيم و اضطراب شديد که جميع ملل عالم به نهايت آلام و محن افتادند کوررها از خاندان محترم و دودمان مکرم هدف رصاص و معرض شمشير گشتند نفوس تلف شدند بنیان هاي عظيم بر افتاد. جوانان در خاک و خون غلطيديد و پدران مهربان گريستند و مادران عزيز جامه دريديد. و اطفال معصوم بي کس و يتيم گرديدند. شهرها ويران گرديد. قريه ها قاعاً صافاً شد. فرياد و فغان از جميع جهان برخواست خسران و زيان توانگران را از پا برانداخت. با وجود اين اضطراب و انقلاب احبائي الهي در هر نقطه اي محفوظ و مصون ماندند و اين محفوظي و مصوني نتيجه تعاليم جمال مبارک بود والا در ساير امور با جميع طوايف همعنان بلکه در تدابير آنان بيشتري و بيشتري بودند. پس واضح و مشهود است که در صورت حمايت و وسايا و نصايع

حضرت بي چون کل محروس و مصون ماندند. پس بايد ما به آن تعاليم متمسک و متحرک گرديم و مقدار شعره اي تجاوز ننمائيم. و از اعتدال حقيقي نگذريم و طريق اعتساب نپونيم زيرا بعضي از احباء اندکي تجاوز نمودند و نتايج سوء واضح و مشهود شد. جميع ياران الهي علي الخصوص نفوس مخلصين را از قبل عبد البهاء تحيت مشتاقانه برسان. و عليک البهاء الابهي - عکا ۸ رمضان ۱۳۳۷ (ع ۱)».

**26- احمد کسروي در کتاب: «تاريخ مشروطه ايران»، پيرامون نقش بهائيان، در جنبش مشروطيت، مي نويسد:**

«از آن سوي چون دولت امپراطوري روس دشمني با مشروطه نشان مي داد، بهائيان با دستور عباس افندي عبدالبهاء خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان «محمد علي ميرزا» مي بودند(2)».

«محمد علي ميرزا کسي را با پول به نزد عبدالبهاء (عباس افندي) که هواداري از او مي نمود بفرستد که «لوح» هايي به نام هاي برخي از سران آزادي در تهران و تبريز نوشته از کوشش هاي آنان در راه پيشرفت بهائينگري سپاس گزارد و نويد فيروزي دهد، و اين لوح در پستخانه گرفته شده، چگونگي به مردم آگاهي داده شود.

اين نيرنگ را آن زمان انديشيده بود و چون ايرانيان با بهائيان دشمني سختي مي نمودند و به هر کاري که بدگمان مي شدند آن را از بهائيان دانستند، نتيجه بزرگي از پشت سر اين نيرنگ مي رسيد. ليکن در آن روزها در نهان کاري به آشکار افتاد و پيش از آنکه به کار بسته شود دانسته گرديد و حبل المتين تهران (در شماره ۴۶ خود) سرگفتار خود را در آن باره نوشت، آن زمان نانجام ماند. با اين حال حاجي سيد محمد دست از آن برداشت و امسال بار ديگر آن را بکار بست.

« [مکاتيب»، ص ۲۶۹، ج ۳، آيتي مي نويسد: «و بار ديگر بازار صحبت گرم شد و صحبت به اينجا رسيد که گفت: من آقاي عبد البهاء شما را در پاریس ديدم و از او پرسيدم که حال امپراطور روس در اين جنگ بين الملل به کجا مي انجامد گفت او فاتح است زيرا که «جمال مبارک» در حقش دعا کرده و وعده ي نصرت



دادند. ولی بر خلاف فرمایش ایشان پس از چندی آنطور امپراطور با عائله اش منقرض شدند که دیدید من از سخنان سپهسالار خندیدم زیرا نظایر آنرا آگاه بودم.» مراجعه شود به کتاب «کشف الحیل» صفحه ۲۶

. 2ص ۲۹۱، بخش دوم

چگونگی آنکه در نیمه های اردیبهشت یکی از مشروطه خواهان شبانه کسانی را در بازار دید که آگهی هایی به دیوارها می چسباندند. او چون یکی از آنها را خواند روی سخن به محمد علی میرزا می داشت و نزدیک به این جمله هایی می نوشت: «ما گروه بهائیان که از زمان ناصر الدین شاه در پی آزادی و آشکار گردانیدن دین خود می بودیم و دچار کشتار و تاراج می گردیدیم و سپس نیز این رنج ها را در راه مشروطه بردیم همه برای این می بود که همچون دیگران آزاد باشیم مشروطه را برای آزادی خود بنیاد نهادیم و چون خواست ما پیش نرفته ناگزیر شده آن بمب را انداختیم... اگر به ما آزادی داده نشود از هیچگونه کشتن و سوزاندن و برانداختن باز نخواهیم ایستاد...»، و کسانی را از سران آزادی یاد کرده چنین نوشته بود که از بهائیانند.

آن مرد چگونگی را دریافت و فردا به عدلیه رفته و آگاهی داد و جای خشنودی بود که با اندک جستجویی یکی از چسبانندگان آگهی به دست افتاد و او دیگران را هم نشان داد که همگی دستگیر شدند و به زیر بازپرسی آمدند(1)»

#### ب: حمایت نافرجام دولت عثمانی

پس از تبعید بابیان از ایران، و استقرار آنان در بغداد (1261) - ۱۲۷۵ هـ. ق) بابیان در قلمروی دولت عثمانی، به تصفیه حساب های شخصی خود پرداخته، بنای شرارت و جنایت و سرقت نهادند.

این امر معلول «چتر حمایتی که والی بغداد بعد از قصد اقامت به نام تابعیت عثمانی بر سر ایشان گشوده بود مجال وسیعی را برای مباحثه و مناظره و مجادله و حتی مقاتله در بغداد بر ایشان فراهم ساخته و به تدریج پیرامون مرکز برادران نوری که سرشناس ترین عناصر بابی مهاجر به بغداد از حیث تعداد افراد و پیوند خانوادگی و مکتب بودند از وجود عناصر مزاحم و مخالف تمرکز، خالی می شد و زود به زود در کنار رود دجله افرادی از این جمع معدود به هلاکت می رسیدند و داستان قتل آنها مانند مرگ سید

. 1مکاتیب عباس افندی، صص ۵۵۹ - ۵۶۰

اسمعیل ذبیح اصفهانی در هاله ای از تخیل افسانه پردازی از نظر واقع بین مکتوم می ماند.

وجود چنین موقعیت محلی بی سابقه به نویسنده تاریخ قدیم (مشهور به نقطة الکاف) در ۱۲۷۰ هـ. ق جرأت آن را می داد که مخالفان ایرانی خود را در هر مقام و منصبی قرار داشتند باوصاف زننده به دلخواه خود یاد کند و نام ببرد و درباره آنها نفرین و طلب عذاب بکند.

نامه ای از عباس افندی به بهائیان ایران، مبنی بر دفاع از محمد علی میرزا، و مخالفت با جنبش مشروطه طلبان ایران.

چهره ناصرالدین شاه و محمد شاه و میرزا تقی خان و حاجی میرزا آقاسی و سرداران و فرمانفرمایانی که در حوادث مسلحانه قلعه طبرسی و نیریز و زنجان شرکت جسته بودند و علما و فقهای مخالف و درباریان و وزراء و رجال سرشناس تهران، هنگام نقل اسم، مشمول آثار این نفرت و بغض قرار می گرفتند و از اینکه مثلاً مرگ محمد شاه را به عبارت زننده و نامناسبی از زیر قلم بگذرانند بیمی نداشتند، چه کسب تابعیت جدید دولت عثمانی طوری هسته مرکزی این اجتماع را در بغداد از بابت تعرض مأموران ایران و اجرای مقررات کابینو لاسیون در امان

نگاه می داشت که از این عبارت های بد و بی راه نسبت به امیر و وزیر تصور قبول شکایت و مزاحمتی از سوی کارگزاران امور خارجه ایران در دستگاه پاشای بغداد نمی شد. از این رو، کتاب تاریخ قدیم (نقطه الکاف 1270)، سند آشتی ناپذیر و مایه دشمنی پاینده ای میان بابیان و حکومت قاجار شده بود که حمایت بی دریغ مأموران عثمانی از مهاجران تغییر تابعیت داده ی ایرانی در بغداد بر قلم «محمد رضای اصفهانی» یا دیگری نهاد و در ضمن آن دیگر هیچ نشانه و امید سازشی میان دولت ایران و این دسته مقیم بغداد باقی نمی گذارد.

در فاصله ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰ هجری اتفاقات خاصی در ایران و خارج روی داد که انعکاس آن در بغداد بیش از هر محل دیگری که میان طهران و اسلامبول قرار داشت تجلی می کرد.

شکست ۱۲۷۵ هرات به شاهزادگان قاجار فراری که پاتوق آنها بغداد شده بود و به بهانه مجاورت عتبات عالیات از جانب عثمانی مأذون در اقامت بغداد شده بودند، امید تغییر وضع سیاسی و امکان تجدید دوران نفوذ و اعتباری می داد. میرزا ملکم خان و عده ای از یارانش بعد از بسته شدن فراموشخانه ایشان در شهر طهران (۱۲۷۵ هـ.) به بغداد تبعید شدند و میان این عناصر مهاجر و بدخواه قاجاریه زمینه مناسبی برای افشاندن تخم خلاف و شقاق یافته بودند و در معاشرت بایکدیگر مقدمات همکاری مشترکی را برای آینده خود طرح

می کردند (1). حاجی میرزا حسین خان قزوینی (مشیرالدوله) که پیش از آن در تفریس و بمبئی ضمن انجام کار جنرال کنسولی به روش کار مأموران سیاسی روس و انگلیس در بهره برداری از نفاق های داخلی و محلی آشنائی یافته بود، مأمور سفارت ایران در اسلامبول شد و برای تجزیه این جبهه متحده بانی و فراماسیون و ناراضی های سیاسی ایرانی در بغداد متدرجاً میان مهاجران و پناهندگان سیاسی و مسلکی تفرقه افکند. عده ای بی اسم و رسم از این گروه جدا شدند و به اسلامبول رفتند و بایشتیانی او در آن شهر به کارهای علمی و ادبی مشغول شدند مانند میرزا حبیب دستان اصفهانی، میرزا ملکم خان و برادرش را به اسلامبول منتقل ساخت و بعد از مدتی بخت آزمایی ملکم در رفت و آمد با عثمانی ها از طهران کسب رضایت و اجازه کرد و او را در سفارتخانه کار داد. آنگاه برای نظارت بر اعمال باقی ماندگان در بغداد جنرال کنسولی با دستور خاص به آنجا فرستاد. چون میرزا یحیی و میرزا حسینعلی پسران میرزا بزرگ نوری که مرکز توجه مهاجران و مسافران هم عقیده ایشان بودند از حمایت بی دریغ والی بغداد که تذکره تابعیت عثمانی بدیشان سپرده بود برخوردار بودند از نظر کابینو لاسیون هم قابل تعقیب و توقیف و تبعید شناخته نمی شدند (2).»

از این روی اعمال هر نوع رفتاری نامعقول از جانب بابیان، زیر چتر حمایت

1. چند سطر از جواب لوح عمه را که عزیه خانم دختر میرزا بزرگ نوری در باب دعاوی برادر خود بها به برادرزاده اش عباس افندی نوشته است برای تأیید این امر نقل کنیم:

«گویا ورود میرزا ملکم خان را در آن ملک (بغداد) از خاطر محو کرده اید که پس از ملاقات و طی مقالات و اظهار بعضی شعیده و نیرنجات متحیر و مات مانده به خیالش آمد که نیرنجات این مشعید، مؤید صورت گرفتن خیالات اوست... بیچاره غافل از آنکه ملکم را چون خودش نیز داعیه ریاست عامه بر سر... است.»

در گزارش هائی که ژنرال کنسول ایران از بغداد به تهران فرستاده و ده سال پیش اصل دفتر کویبه آنها را پیش یکی از کتابدوستان معاصر دیدم تفصیلی از کار سفر حضرات به اسلامبول وارد است که برخی از آنها

در مجله وحید تهران به چاپ رسید و به اندازه کافی و جالب مواد برای قبول این امر در آن می توان یافت تا نیازی به افسانه پردازی دیگری احساس نشود.

2. مقاله: «تاریخ قدیم و جدید»، سید محمد محیط طباطبائی، مجله: گوهر، سال سوم، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۴، ص ۳۴۳.

مأموران عثمانی، نه تنها در میان بابیان، سکه ای رایج شده بود، بلکه دست به تعرض و توطئه و تهدید تا جان و مال مردم شیعه و شخصیت های مذهبی شیعه و سنی، آلوده کرده بودند.

چنانچه بعدها، زعمای بهائیت، از اعمال این شیوه های ناپسند مشتکی عوام قداره کش بابی بهائیت که مسلماً ملهم از افکار زعمایشان بود، پرده برداشته، نتوانستند با توجه به اختلافات و جنگ های خانوادگی افغان و اغصان، آن را در پس پرده نگه دارند تا از خاطره ها محو گردد.

میرزا حسینعلی ضمن لوحی مندرج در کتاب: «مأذنه آسمانی» تأیید می کند که: «جمیع ملوک الیوم این طایفه را اهل فساد می دانند. چه که فی الحقیقه در اوائل اعمالی از بعضی از این طایفه ی ظاهر که فرائض تصرف مرتعد، در اموال ناس من غیر اذن تصرف می نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می شمردند حقوق هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمی نمودند(1)».

این ترسیم کلی از شیوه رفتاری بابیان و بهائیان از ایران و عراق و ترکیه و فلسطین به خوبی مؤید تصریحاتی است که علما و مردم شیعه عراق طی ارسال نامه هائی به حکومت ایران، از آن یاد کرده، و خواستار بیرون کردن بابیان از بغداد و اطراف اماکن مقدسه شیعیان شده بودند.

شوقی افندی در مواضع متعددی از کتاب «قرن بدیع»، تأیید می کند که: «بابیان در عراق، شب های تار به دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش و کلاه زوار عتبات عالیات پرداخته و حتی از شمع ها و صحائف و زیارتنامه ها و جام های آب سقاخانه دریغ نداشته، در ایام عاشورای امام حسین بن علی علیه السلام، در کربلا و ... مجلس جشن و شادمانی و رقص و پایکوبی برپاساخته و دسته شادی به راه می انداختند(2)».

از این روی به تصریح شوقی افندی: «ناصر الدین شاه را بر آن داشت که با کمال در

1. مجموع الواح بهاءالله، جزء ۷، ص ۱۳۰.

2. «قرن بدیع» ج ۲، ص ۱۷۱.

این باره حکم قاطع و امر صارم صادر نماید. این بود که به وزیر امور خارجه خود دستور داد فرمانی مؤکد به «میرزا حسینخان» سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی که صاحب نفوذ عظیم و روابط دوستانه قدیم با «عالی پاشا» و «فؤاد پاشا» صدر اعظم و وزیر خارجه ی آن دولت بود، صادر و او را موظف نماید که با اولیای حکومت وارد مذاکره شده و از جانب دولت متبوع از سلطان عبد العزیز در خواست کند که چون اقامت دائم حضرت بهاءالله در مرکزی مانند بغداد که نزدیک سرحد ایران و در جوار زیارتگاه مهم شیعیان واقع است... به نقطه ی دیگری که از حدود ثغور ایران دورتر باشد منتقل سازند(1)».

بدین لحاظ مرحوم «میرزا سعید خان وزیر خارجه ی وقت ایران» طی صدور دو نامه خطاب به کنسول ایران در بغداد، نظر شاهنشاه قاجار و دولت ایران را، به عنوان پاسخی به شکایات مردم شیعه عراق و گزارشات کنسولگری ایران در بغداد چنین نگاشت:

1- «جنابا بعد از اهتمامات بلیغه که در قلع و قمع فرقه ضاله خبیثه بابیه از جانب دولت علیّه به آن تفصیل که آن جناب می دانند به تقدیم رسید الحمدلله ریشه ی آنها به توجهات خاطر همایون سرکار اعلی حضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه دین پناه روحانفاده کننده شد، مناسب و بلکه واجب این بود که بر احدی و فردی از آنها ابقاء نشود خاصه که در قید و بند دولت هم گرفتار شده باشد، ولی از اتفاق و سوء تدبیر پیشکاران سابق یکی از آنها که عبارت از میرزا حسین علی نوری است از حبس انبار خلاص و برای مجاورت عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرده و روانه شده، از آنوقت تا حال چنانکه آن جناب اطلاع دارند در بغداد است و اگر چه او هیچ وقت در خفیه از افساد و اضلال سفهاء و مستضعفین جهال خالی نبود و گاهی به فتنه و تحریک قتل هم دست می زد مثل مقدمه جناب فضایل نصاب آخوند ملا آقای دربندی که زخم های منکر

« . 1 قرن بدیع»، ج ۱، ص ۱۲۴

و «مائده آسمانی»، جزء هشتم، ص ۱۸۶، برپائی مجلس سرور و شادی در ایام عاشورا، بایبان آن را طبق تصریح شوقی در کتاب: «قرن بدیع»، جلد اول، از «قره العین» آموخته و به پیروی از او متمسک چنین اعمالی می شدند.

618

به قصد کشتن به او زدند و تقدیر در بقای چند وقته او مساعدت نمود. و چند قتل دیگر که اتفاق افتاد ولیکن کارش به اینطور که حالا هست بالا نگرفته بود و این قدر که این روزها شنیده می شود مرید و متابع به دور خود جمع نکرده بود و جرأت آن نداشت که اظهار از مافی الضمیر خود کرده در اوقات تردد و آمد و شد و مکث در خارج منزل خود آدم های مسلح از جان گذشته همراه داشته باشد و خود را محاط این جمع جان باز نماید، علاوه بر اطلاعاتی که به وسایل عدیده به توسط معتبرین و ثقات حاصل شده بود کاغذی هم از عالی مقام مقرب الحضرة العلیه میرزا بزرگ خان کارپرداز دولت علیّه ی بغداد به نواب شاهزاده ی والاتباع عماد الدوله حکمران کرمانشاهان و مضافات و عریضه نیز از نواب معزی الیه به حضور مراحم ظهور اقدس همایون رسید که این اطوار میرزا حسین علی را در نظرها محسوس و مشاهده می نمود، باوصف اینها از برای دولت علیّه دلیل کمال غفلت و بی احتیاطی بود که از این اوضاع وخیم العاقبه صرف نظر کرده در صدد چاره و رفع آن بر نیاید.»

أری تحت الرّمادِ وَ میضَ نارٍ \*\*\* و یوشک أنْ یكونَ لها ضرام

«زیرا که حالت و طبیعت این گروه گمراه در ممالک دولت علیّه و جسارت و اقدام آنها بر امور خطرناک بارها به تجربه رسیده، معین است که اساس این دین مستحدث و باطل خبیث را بردو چیز هایل گذاشته اند، یکی دشمنی و خصومت فوق الغایه نسبت به دین دولت اسلامی، دیگری بی رحمی و قسارت خارج العاده نسبت به آحاد این ملت و گذشتن از جان خودشان برای ظفر یافتن به این مطلوب نجس و این بدیهی است که بحمد الله تعالی از حسن نیت و صفای دولتین مراتب دوستی و یک جهتی میان دو دولت قوی شوکت اسلام به جانی رسیده است که در نفع و ضرر سمت مساوات و مساهمت بهم رسانده اند چگونه می شود که اولیای عظام آن دولت بعد از استحضار این مراتب در تدابیر لازمه رفع آن از موافقت و همراهی متحدانه خود با اولیای این دولت علیّه دریغ و مضایقه نمایند؟»

لهذا دوستدار برحسب امر قدر قدرت همایون سرکار اعلی حضرت شاهنشاه

619

ظل الله ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران روحی فداه مأمور شد که مراتب را به توسط چاپار مخصوص به اطلاع آن جناب رسانیده مأموریت بدهد که بلا درنگ از جنابان جلالت مآبان صدر اعظم و ناظر امور خارجه آن دولت وقت خواسته مطلع را به طوری که دوستی و موادحت دولتین علیتین اقتضا و اوصاف نیک خواهی و عقل متین جنابان معزی الیهما دعوت نماید به میان بگذارد و در اطراف آن دقت و تعمق وافی به

کار برده و رفع این مایه فساد را از مثل بغداد؛ جایی که مجمع فرق مختلفه و نزدیک به حدود ممالک محروسه است از کمال خیر اندیشی و بی غرضی ایشان بخواهد این مسئله در نظر اولیای دولت مسلم است که نباید میرزا حسینعلی و خواص اتباع او را در آنجا گذاشت و میدان خیالات فاسده و حرکات مختلفه آنها را وسعت داد، از دو کار یکی به نظر اولیای این دولت مناسب می آید به این معنی که اگر اولیای دولت عثمانی در این ماده مهمه موافقت کامله با اولیای این دولت می کنند بی آنکه ملاحظه شخص آن مفسدین بی دین را نمایند و در این بین که پای مصلحت دولت به میان آمده است حرف خارج از مسئله چنانکه مأمول و متوقع است به هیچ وجه به میان نمی آورند.

بهرتر این است که حکم صریح به جناب نامق پاشا والی ایالت بغداد بدهند و از این طرف هم حکم به عهده نواب حکمران کرمانشاهان صادر شود که میرزا حسینعلی و هر چند نفر از اتباع و خواص او را که بانی و اساس فساد هستند به طوری که مقتضی می شود گرفته در سر حد به دست گماشتگان نواب معزّی الیه تسلیم نمایند و دولت آنها را در جایی از دخاله خود که مناسب می داند به قراول و مستحفظ نگاهداشته و نگذارد که شرارت و فتنه آنها سرایت نماید و اگر بالفرض اولیای آن دولت در عمل به شقّ اول به هر ملاحظه که تأمل نماید داشته باشند دیگر در این معنی چاره و گریزی نیست که هر چه زودتر قرار بدهند که آن مفسدین و چند نفر خواص او را از بغداد به جایی دیگر از داخله ممالک عثمانی که دسترس به حدود ما نداشته باشد جلب و توقیف نمایند که راه فتنه و فساد آنها مسدود شود، آن جناب در این باب اقدام و اهتمامی بکند که لایق این حکم مؤکد همایون و مأموریت چاپار مخصوص باشد و هرچه زودتر قرار داد خود را بنویسد تا از آن قرار به عرض پیشگاه اقدس عالی روحانفاده برسد محرراً فی دوازدهم

#### ذی الحجة ۱۲۷۸ هـ.

2- «جنابا در کاغذ مفصل جداگانه اگر چه اسم در کاغذ عالی جاه میرزا بزرگ خان به نواب عماد الدوله و عریضه نواب معزّی الیه به حضور اقدس همایون برده شده لیکن از فرستادن اصل یا سواد آنها قیدی نرفته است، به این جهت که آن کاغذ مفصل بطوری است که اگر شما صلاح بدانید می توانید برای جنابان فؤاد پاشا و عالی پاشا قرائت نمائید اگر صریح از فرستادن اصل یا سوادهای مزبور قید می شد شاید شما نمودن آن کاغذها را مصلحت نمی دانستید، حالا کلیه منوط به صلاحدید خودتان است، اصل نوشتجات مزبوره در جوف پاکت است بعد از ملاحظه تأمل خواهید کرد، اگر صلاح است و به عینه یا باندک تغییر و اصلاح خواهید نمود، والا به هر طور که مقتضی باشد عمل خواهید کرد، مقصود این است که این شاءالله چنانکه امر و فرمایش مؤکد همایون در رفع و دفع این اشرار یا به گرفتن و تسلیم کردن گماشتگان نواب و الاتبار عمادالدوله و یا به دور کردن از عراق عرب به جایی که شما صلاح بدانید شرف صدور یافته است به شایستگی و زودی انجام پذیر شود تحریراً فی ۱۲ ذی الحجة الحرام ۱۲۷۸ هـ.»

ادوارد براون از روی نسخه اصلی دو نامه ی مذکور، عکس برداری نموده، و کلیشه آن را در کتاب خود، پیرامون مذهب بابیه، به چاپ رسانده است. مؤلف بهائی کتاب: «حضرت بهاءالله (1)» مقابل صفحه ۱۴۸ کتاب خود، عین نامه مذکور را گراور و شوقی افندی ضمن شرح وقایع بابیه در عراق به فرازهایی از نامه ی مذکور اشاره نموده است (2).

عباس افندی در نامه ای که به «عمه» خود (لوح عمه) نگاشته است، از عظمت مقام میرزا حسینعلی بهاء در عراق، چنان ترسیمی می کند که ناخواسته پرده از تهدیدات و شرارت و جنایت بابیان، که به رهبری پدرش صورت می گرفته است، برداشته و می نویسد:

«زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق (شیعیان) را همیشه خائف و هراسان داشت. سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در

نیمه شب جرئت مذمت نمی نمود. و جسارت بر شناخت نمی کرد. تا آنکه کل هوائف وصل متفق شدند، و پای دول در میان آمد! (1)»

به هر حال، دولت عثمانی، پس از آگاهی از پیشنهادهای وزارت امور خارجه ایران، موافقت خود را جهت اخراج بابیان از عراق و اعزام آن ها به اسلامبول و سپس «ادرنه» به اطلاع دولت ایران رسانید.

در همین ایام و با توجه به نیاز مبرمی که مأموران دولت انگلستان در خاک عثمانی، به افرادی فعال و جاسوس و همکار با نقشه های دولت بریتانیا، مبنی بر تحقق زمینه های مساعد جهت نفوذ و رخنه و احیاناً بلوا و آشوب داشته اند، به تصریح «شوقی افندی» در کتاب: «قرن بدیع»: (2) «کلنل سر آرنولد باروز کمبل Colonel sir Arnold Barrows Kemble که در آن اوان سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علو مقامات حضرت بهاء الله را احساس نمود شرحی دوستانه به ساحت انور تقدیم، و بطوری که هیکل اطهر بنفسه الاقدس شهادت داده قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و در تشریف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس مایل به ارسال پیامی به «ملکه ی و یکتوریا» باشند، در مخابره آن به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه قدم به هندوستان یا هر نقطه دیگر که مورد نظر مبارک باشد تبدیل یابد...»

ولی حسینعلی میرزا که از حمایت روس ها برخوردار بود و از مأموران مخفی عثمانی و قدرت دولت عثمانی ترس و واهمه داشت و صلاح بابیان را در اطاعت ظاهری از دولت عثمانی می دانست، پیشنهاد ژنرال انگلیسی را موقتاً رد، و در باطن رابطه دوستانه خود را برای روزهای مبادا، با مأمورین انگلیسی بر قرار ساخت.

از سوی دیگر، و آنچه مسلم است: «وقتی دستور انتقال ایشان از بغداد به اسلامبول برای والی بغداد رسید و به مهاجرین ابلاغ گردید، اینان چنین حادثه ای را مقدمه گشایش

« . 1 مکاتیب»، ج ۲، ص ۱۷۷

2 ج ۲، ص ۱۲۵ .

عظیمی در آینده کار خود شمردند و چند روز را در بغداد به تهیه وسایل سفر مجلل با جشن و سرور گذراندند و عید گرفتند. اما وقتی به اسلامبول رسیدند و بر میزان نفوذ کلمه میرزا حسن خان که پس از مرگ میرزا جعفرخان به لقب مشیر الدوله ملقب شده بود در رجال دولت عثمانی واقف گردیدند آنگاه از حقیقت جریان امر استحضار یافتند. تا موقع ورود به اسلامبول ظاهراً هنوز در میان دو برادر که مهاجران یکی را به عنوان «حضرت ازل» و دیگری را با عنوان «جناب بهاء» در میان خود ذکر می کردند و بین خویشاوندان و بستگان ایشان هیچگونه اختلاف عقیده ای و بنیادی دیده نمی شد و شکوه ها از حد ظواهر امور زندگانی نمی گذشت. اولیای دولت عثمانی که به دلالت مشیر الدوله بر حقیقت امر دو برادر و کیفیت عقیده مذهبی این دسته ی منتقل از بغداد به پایتخت آگاه شدند اقامت ایشان را به طور دسته جمعی در شهری مانند اسلامبول که صدها ایرانی در هر سال بر آنجا می گذشتند و یا در آنجا به کار و کسب می پرداختند خالی از اشکال تازه نیافتند و لاجرم اینان را به شهر ادرنه در بخش اروپایی از عثمانی فرستادند که تبعه ایرانی در آنجا کمتر رفت و آمد داشت بلکه یونانی و آلبانی و بلغاری بعد از ترکان اکثریت سکنه آنجا را تشکیل می دادند. این انتقال و اقامت در محل محدودی مانند ادرنه که از فراخی معیشت و رفت و آمد دایمی و سروسووقات های شهر بغداد نصیبی نداشت و اینان را ناگزیر می ساخت در اقامتگاه محدودی به مبلغ ماهیانه معینی که از طرف دولت

عثمانی بدیشان پرداخته می شد قناعت ورزند، این پیش آمد میان ایران و بستگان دو برادر نفاق و دودستگی افکند و هر کدام آن دیگری را مسئول چنین تغییر وضع نامناسبی می شمرد و این امر به کشمکش و ناراحتی محلی یاری می کرد(1)».

و شهر ادرنه، از فتنه و فساد جماعت بابی و بهائی، در اضطراب و مردمانش از ادامه ی اقامت آنان، معترض.

شوقی افندی در این خصوص، تأیید می کند که عثمانی از:

1- الواح شدید اللحن میرزا حسینعلی بهاء.

---

1 مقاله: «سید محمد محیط طباطبائی»، مجله، گوهر، سال ۲، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۴.

---

623

2- ایاب و ذهاب مستمر بابیان (ایران و روس و عراق) در ادرنه.

3- انتشار گزارشات فواد پاشا، در سرکشی های وی با ادرنه.

4- نامه های شکوائیه نامق اعظم و مقامات دیگر، به باب عالی.

5- ارسال مکاتیب بی امضاء به اولیای امور عثمانی، مبنی بر شکایت از جماعت بابیه در ادرنه.

6- گزارش های رسمی و محرمانه مأموران عثمانی مبنی بر همداستانی میرزا حسینعلی بهاء با رؤسا و زمامداران بلغارستان و بعضی از سفرای ممالک خارجه.

«مصادر حکومت را بیش از پیش دچار بیم و تشویش نمود(1)».

عامل اساسی دیگر، که مسلم مورد توجه خاص مقامات عثمانی قرار گرفته بود. و شوقی افندی نتوانسته است آن را در کتاب خود، نادیده بگیرد همانا، روابط پنهانی و صمیمانه میرزا حسینعلی بهاء با مأموران سفارتخانه های خارجی (روس - انگلیس - فرانسه ...) بوده است.

شوقی افندی می نویسد:

«مسائل مذکوره - و همچنین احترامات فائقه ای که قناسل خارجه مقیم ادرنه نسبت به وجود مبارک (میرزا حسینعلی) مرعی می داشتند، حکومت عثمانی را در اتخاذ سیاست قاهره و اجرای عقوبت شدید مصمم نمود(2)».

«عبدالحسین آواره» نیز در کتاب: «کواکب الدریه»، همین مضمون را تأیید کرده است که:

«از یوم ورود به ادرنه تا خروج از آنجاو نفی به عکا پنج سال و چیزی طول کشید. چهار سال از آن، امور ایشان به خوبی برگزار شد و با نهایت عزت به سر بردند و در انظار اهمیت و ابهتی داشتند. چندانکه قناسل و کارگزاران خارجه هر وقت به حضور آن حضرت مشرف شدند زبان به تمجید گشودند...

از سال پنجم... موضوع اختلاف ازلی و بهائی گوشزد اهالی شد. و هر چه بیشتر این

« 1 قرن بدیع»، ج ۲، ص ۲۷۰

2 همان، ص ۲۷۱

624

افکار انتشار می یافت مخاطرات بیشتر برای طرفین مهیا می شد. و نیز ذهاب و ایاب احباب و اصحاب و مسافر و مهاجر و نشر الواح و اوراق سبب شد که سلطان عبد العزیز عاقبت آن را وخیم دیده، بر تغییر مکان ایشان و تفریق بین دو برادر تصمیم عزم نمود(1).»...

در همین احوال به گفته عبد الحسین آواره «نایب قونسول فرانسه که سابقه دوستی با حضرت بهاء الله داشت محرمانه به حضور شتافت و به طوری که مأمورین ندانند چه مقصد دارد یک ملاقات خصوصی در مدت نیم ساعت یا کمتر انجام داده(2).»...

شوقی افندی در این خصوص تأیید می کند که: «در این حین بعضی از قناسل دول خارج به محضر انور مشرف و از ساحت اقدس استدعا نمودند که اجازه فرمایند با حکومت متبوعه خود وارد مذاکره شوند موجبات استخلاص هیکل مبارک (میرزا حسینعلی) را فراهم سازند(3).»...

و آنگاه به بیان میرزا حسینعلی در این خصوص اشاره می کند که بهاء الله گفته است: «هنگام خروج از ارض سرّ (ادرنه) قناسل آن مدینه در حضور غلام حاضر و اظهار مساعدت نمودند. و فی الحقیقه نسبت به ما کمال محبت و رعایت مبذول داشتند(4).»

این توجه، و مسلم همکاری میرزا حسینعلی بهاء با شعب سفارتخانه های روس و انگلیس و فرانسه در «ادرنه»، معلول دو انگیزه ی مهم بوده است:

1- ورود بابیان به شهر ادرنه، در همان ایامی صورت پذیرفت که میان دولت عثمانی و یونان بر سر کنترل و تصاحب شهر «ادرنه» مخاصماتی در جریان بوده، و دو دولت روس و انگلیس به مقتضیات سیاسی، از مساعدت های لازم، دریغی نداشتند.

از سوی دیگر، دخالت فرانسه در متن مخاصمات مذکور، زمینه ی بهره برداری از گروهی تبعیدی و مدعی نسخ ورد اسلام را فراهم ساخته بود.

1 ج ۱، ص ۳۷۹

2 همان، ص ۳۸۱

« 3 قرن بدیع»، ج ۲، ص ۲۷۴

4 همان.

625

2- توجه سیاست های مذکور، ناشی از سیری بود که سفارتخانه های روس و انگلیس و فرانسه (خاصه در زمان سفیر کبیری گوینو) نسبت به بابیان از اصفهان و تبریز و تهران، مازندران و نیریز و زنجان و واقعه ترورشاه ایران، طی طریق کرده، و هر یک از آنها، در صدد باروری چنین آشوب هائی، برای بهرهوری از آن، متحمل کوشش ها و خرج هائی شده بودند.



از آن سوي و آنچه که مسلم است، دولت عثمانی گمان می کرد، از وجود بابیان که داعیه ی مذهبی ضد شیعی و در عین حال گروهی هستند که در مواضع متعدد با دولت ایران به جنگ پرداخته، خاطری شورشی در سر دارند و سوء قصد کنندگان به جان شاه ایران هستند، می توانند بهره ای در صورت لزوم اخذ کرده، و سودی طلب کنند. ولی پس از مدت مدیدی که از اقامت بابیان در عراق و اسلامبول و ادرنه گذشت، و روابط پنهانی بابیان را به روس و انگلیس و فرانسه... کشف کردند و مردمی مفسد و شرور، آنهم با دعای بی اساس مذهبی، به این نتیجه رسید که حفظ و حمایت از چنین مردمانی بیوطن و آلوده به نیرنگ و حیل و منازع هم و در عین حال مضر به حال اسلام و جامعه اسلامی، دست حفظ و حمایت را از روی آنها برداشت. و سلطان عبد العزیز ضمن صدور فرمانی، از ماهیت کثیف بابیان پرده برداشته و در اسرع وقت خواستار اجرای فرمان، مبنی بر تبعید بابیان به عکا و قبرس گردید.

متن این فرمان را به نقل از کتاب: «کواکب الدریه»، (1) عبد الحسین آواره چنین می خوانیم:

15 روز پس از صدور فرمان سلطان عثمانی، مأمورین عثمانی، حکم پادشاه را اجراء، و طبق دستور صادره، میرزا حسینعلی را به عکا، و صبح ازل را به جزیره قبرس، بردند.

سفیر ایران در دربار عثمانی، پس از ابلاغ امر سلطان، و اجرای آن، نمایندگان

---

1 ج 1، ص 383، عبد الحسین آیتی، در کتاب مذکور و کتاب «کشف الحیل»، ج 2، ص 90 نوشت که حکم مذکور را از کتاب: «کفر طور به سی» تألیف: رامی بابا، نقل کرده است.

626

متن فرمان عبد العزیز مبنی بر جنایات روسای بابیه در ایام توقف در ادرنه.

کلیشه مذکور از کتاب «کواکب الدریه» آواره عکس برداری شده است.

خویش را در «مصر و عراق ابلاغ نمود که حکومت عثمانی «حفظ» و «حمایت» خود را از بابیان منتزع نموده و مأمورین مذکور می توانند به هر نحو اراده نمایند نسبت به این طایفه رفتار کنند (1).»

قید دو کلمه «حفظ» و «حمایت» به خوبی نشان می دهد که از نظر گاه سیاست ملی ایران، دولت عثمانی به خاطر اهداف خاص سیاسی، از بابیان حفظ و حمایت می کرده است. ولی چون بعدها، حکومت عثمانی به همان نتیجه رسید که حکومت و ملت ایران، از ابتدای امر بابیه، به آن نتیجه رسیده بودند، حکم به تبعید، و حبس زعمای ازلی و بابی

---

« . [قرن بدیع»، ج 2، ص 275

627

و بهائی را صادر و به مرحله اجرا در آورد.

ادوارد براون، در مقدمه ای که بر کتاب: «نقطه الکاف» نوشته است، تصریح می کند که: «دولت عثمانی جمیع بابیه را از ادرنه کوچ داده، بهاء الله و اتباعش را به عکا و صبح ازل و اتباعش را به جزیره قبرس که آنوقت هنوز در تحت حکومت عثمانی بود فرستاد و قرار داد که چهار نفر از اتباع بهاء الله «مشکین قلم خراسانی - میرزا علی سیاح - محمد باقر اصفهانی - عبد الغفار» همراه ازلیان به قبرس روند و چهار نفر نیز از ازلیان: حاجی سید محمد اصفهانی از فضلائی بابیه و از اصحاب باب، آقا جان بیگ کاشانی،

میرزا رضا قلی تفرشی، برادرش میرزا نصر الله تفرشی» همراه بهائیان به عکا.

غرض از این تدبیر آن بود که این چند نفر مخالف، جاسوس حکومت عثمانی باشند. به این معنی که زوار ایرانی یا غیر ایرانی که به قصد ملاقات ازل یا بهاء الله به قبرس یا عکا می آیند ایشان حکومت عثمانی را از ورود و از وضع حرکات و سکنات و طرز خیالات آنها مستحضر سازد. (ولی) قبل از حرکت حضرات از ادرنه «میرزا نصر الله تفرشی» در خود ادرنه مسموم شد. و سه نفر ازلی دیگر کمی بعد از ورود به عکا جمیعاً در یک شب به دست بهائیان کشته شدند...

حکومت عثمانی قاتلین را دستگیر نموده در حبس افکند. و پس از مدتی به شفاعت و ضمانت عباس افندی مستخلص شدند (1)». ...

نظارت شدید دولت عثمانی از بهائیان تبعید شده به سرزمین فلسطین و دقت بر هر نوع رفت و آمدی، و ممانعت از ارتباط بهائیان با مأمورین روس و انگلیس و... موجب گردید، که میرزا حسینعلی و خانواده اش، در شرایط نامساعد زندگی کنند. و نقشه ای برای بازگشت به ایران طرح ریزی نمایند. تا بهائیان بتوانند ضمن رهائی از دست مأمورین عثمانی، کانون بهائیت را به ایران نقل مکان دهند.

برای تهیه و تحقیق چنین نقشه ای، میرزا حسینعلی تصمیم گرفت نامه ای به ناصر الدین شاه قاجار نوشته، و هر نحو ممکن پوششی بر حقایق و وقایع بابیه در طول ۲۵ سال بیاندازد و از این طریق خود را بی گناه و با تضرع و اظهار ارادت و خلوص، دل شاه را به رحم آورده، دستور دهد، تبعیدی های ایرانی را از حکومت عثمانی تحویل گیرند و میرزا حسینعلی بهاء و فرزندان و یاران قدره کش به ایران بازگردند، و تحت حمایت بیگانه به آشوب و هتک حرمت ارزش ها، همت گمارند.

میرزا حسینعلی در این نامه (لوح)، بر خلاف دیگر نامه هایش به یک مشت مردم احمق که همش دم از خدائی خود و وعده ی سلطنت بهائیت بر کره ارض بود، خود را به غلامی و مخلصی و کوچکی... یاد کرده و ناصر الدین شاه قاجار را به القاب عظیم و بزرگی خطاب می کند. و در مجموع شرح حال خود را با تمام زبونی و بیچاره گی

1. مقدمه: ادوارد براون، کتاب «نقطه الکاف»، ص(مب - مج).

معروض داشته، که مدعی دعوتی نیست و...

چنین اقدامی از جانب میرزا حسینعلی بهاء، دلیل دیگر نیز در برداشته است. او «بنا به تجربه ای که از امور دولتی ایران در طول عمر پنجاه ساله بدست آورده بود، دریافت که با حکومت ایران و سلطنت ناصر الدین شاه نمی توان از در ستیزه جوئی در آید و قدرت نفوذ حکومت ایران را در دستگاه سیاست باب عالی به هنگام ضرورت، از فواید کسب تابعیت دولت عثمانی برای تعیین سرنوشت یک تن ایرانی بیشتر مؤثر یافت و در صدد ترمیم خرابی و سد راه کدورت با دربار ایران برآمد. در عریضه ای که به حضور ناصر الدین شاه

نوشت این معنی را طوری بر بساط نگارش قرار داد که معلوم بود اینان بعد از بیست و اندی سال کشمکش قصد سازش و تبعیت از شاه را دارند(1)».

چنانچه ملاحظه می گردد: «سراپای نامه که با لحنی یک نواخت نوشته شده شهادت می دهد که میرزا حسینعلی در صدد جبران گذشته بوده و می خواسته است خود را مورد لطف و عطف نظر ناصر الدین شاه قرار دهد. اصراری که در مقصر نشان دادن بابیان دیگر در ایران و عثمانی میورزد و به فساد و فتنه آنها اعتراف می کند دلیل است که او می خواهد خود را در دنبال سلب تهمت شرکت با بابیان دیگر در ۱۲۸۶، عنصری جدا از بازماندگان حادثه ی تهران که به خاک عثمانی پناه برده بودند بشمارد و برای اثبات این امر به نقل نامه ای در ضمن این مکتوب پردازد که قبلا به طرفداران خود نوشته و ایشان را به اطاعت و تسلیم و دعا و ثنا نسبت به پادشاه قاجار دعوت کرده است(2)».

بی اعتنائی حکومت ایران به چنین نامه ای از جانب میرزا حسینعلی بهاء، رفته رفته، فکر و حواس بهائیان را در عکا، متوجه آن نمود که با اظهار تملق و خضوع و خشوع نسبت به دربار سلطان عثمانی، به جلب رأفت و عطوفت مقامات عثمانی، مبادرت ورزند و با اظهار نوکری و خدمتگزاری، آمادگی خود را به هر امر که مصلحت حکومت عثمانی باشد اعلام دارند.

1. اسید محمد محیط طباطبائی، مجله: گوهر، سال ۲، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۴.

2. همان، سال ۴، شماره ۴، تیر ۱۳۵۵.

630

لوح استغاثه میرزا حسینعلی بهاء به ناصر الدین شاه قاجار «کتاب مبین»

631

632

633

634

635

636

637

با چنین زمینه هائی، میرزا حسینعلی مرد و عباس افندی جانشین او، امور بهائیان را به عهده گرفت. عباس افندی ابتداء برای جلب رضایت عمال عثمانی، باب هر نوع تبلیغی را مسدود کرد، و خود را همراه دیگر فامیل، در لباس مسلمانی به انجام مراسم مذهبی اسلام مشغول داشت و به نحوی در این ظاهر سازی ها، رعایت جوانب را در نظر داشت که کمتر کسی احتمال ضعف ایمان مسلمانی آنان را می داد چه رسد به خروج از اسلام و نفی همه ارزش های اسلامی.

در همین ایام است، که حکومت روسیه ی تزار باشورش های داخلی کمونیستی روبرو است و برای اغفال هر چه بیشتر حکومت عثمانی در چنین شرایطی، دست به دعا بر می دارد و در لوحی خطاب به پادشاه عثمانی مندرج در صفحه ۳۱۲، جزء ثانی. چنین می نویسد:

638

(خدایا خدایا تو را به تأییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت علیّه عثمانی و خلافت محمدی را مؤید فرما و در زمین مستقر و مستدام دار.)

عباس افندی در موارد دیگری، از دولت عثمانی و ایران بر خلاف شیوه زعمای آشوب های بابیه، در ایران و عراق و ادرنه زبان به مدح و ثنا می گشاید و از این طریق به حفظ منافع بهائیان فلسطین و ایران مبادرت میورزد؛ که ذیلاً به ذکر چند نمونه از آن می پردازیم:

1- عباس افندی در کتاب: «مکاتیب» جلد چهارم، صفحه ۱۷۷، می نویسد:

«این «آواره» از جمیع جهات صادق و خیرخواه دو دولت ذی شوکت ایران و عثمانی است و در جمیع رسائل و محررات ستایش و نعت از این دولتین علیتین نمودم...»

2- عباس افندی، ضمن ارسال «لوحی» برای بهائیان ایران، مندرج در کتاب: «مکاتیب» جلد سوم، صفحه ۱۵۷، می نویسد: «انصاف این است که اعلی حضرت پادشاه عثمانیان، اعتنا به این سعایت ها و روایت ها و حکایت ها و مفتریات تا بحال ننمودند. و به عدل هر کس غیر این پادشاه بود. این آوارگان را اثری باقی نمی ماند. انصافش این است نباید از انصاف گذشت، امروز در قطعه آسیا فی الحقیقه پادشاه آل عثمان و پادشاه ایران مظفر الدین شاه مثل و مانندی ندارند... این دو پادشاه به سکون و وقار حرکت می فرمایند البته یقین می نمایند که هر دو عادلند... پس در حق این پادشاه دعا کنید و طلب عون و عنایت نمایند و فتح و نصرت جوئید علی الخصوص پادشاه آل عثمان که محض عدالت تا به حال با این آوارگان معامله فرموده است.»

مرحوم عبد الحسین آیتی، در صفحه ۱۴۹ کتاب: «کشف الحیل (1)» می نویسد:

«یاد دارم که در اثناء جنگ عمومی لوحی به من داد که در شام به جمال پاشای مشهور بدهم و آن لوح به ترکی انشاء شده بود تأکید کرد که فقط ارائه بده و اصل آن را ضبط کن و در بغداد با آب شط بشوی و تصور می کرد که من ترکی نمی دانم و هم سیاست نمی شناسم هم مرید ثابت قدم هستم و اطاعت امرش را واجب می شمارم و بالاخره مضمون آن لوح راهنمایی بود برای حمله به ایران به عنوان وحدت اسلامی.»

1 چاپ تهران، رقی ۱۳۴۱ ه. ش.

ولی همین زعم بهائیان، چون نتیجه جنگ جهانی موافق سلطان عثمانی نشد و فلسطین به دست انگلیسی ها سقوط کرد و تجزیه عثمانی آغاز گردید، یک باره همه مدح و ثناها و همکاری با مأمورین عثمانی را به کناره زده و مبتنی بر مصلحت روز بهائیان، که لازمه آن اهانت به «خلافت عثمانی» و دفاع از حاکم جدید و قدرت جدید است! در لوحی خطاب به بهائیان، سلطان عثمانی را که قبلاً بهائیان را مکلف کرده بود که: «در حق این پادشاه دعا کنید و طلب عون و عنایت نمایند...»، به ظلم و ستمگری معرفی کرده و می نویسد: «مدتی بود که مخابره بکلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این ایام الحمدلله به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود، سلطه جائزه زائل و حکومت عادل حاصل جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند(1)».

بدین روال و در نتیجه: تصور نمی کنم موضوع کسب تابعیت عثمانی برای ازل و بهاء و خانواده ایشان موضوع قابل انکاری باشد و این تابعیت اکتسابی در بغداد، بعد از غلبه انگلیس بر قبرس و فلسطین، به تابعیت جدید از دولت حامی دیگری مبدل شد. موضوع تجدید تابعیت ایران برای برخی از افراد این خانواده مربوط به امری اقتصادی و سیاسی بود که وجود صدها میلیون اموال قابل ثبت و ضبط در سراسر ایران باعث بر تجدید تابعیت ایرانی گردید. انتقال به این بحث برای تعریف و توصیف عمل شایست یا ناشایستی نبوده بلکه

می خواسته در تشریح و توضیح محیط بغداد به سال ۱۲۷۰ و در موقع تألیف تاریخ قدیم بابیه برای برخی زیاده روی ها تعلیلی کرده باشد و گر نه ما را با اصل عمل حضرات کاری نبود و آنان در اتخاذ هر تدبیر و وسیله ای که برای حفاظت و حمایت جان و مال خود می اندیشیدند آزاد بوده اند. بدیهی است چتر حمایت دولت عثمانی در نظر هر مسلمانی به مراتب بر چتر حمایت تزار روس که قبلاً بر سر برخی از این افراد سایه افکنده بود ترجیح داشت و انتقال این چتر حمایت نخست در قبرس و سپس در فلسطین به چتر حمایت انگلیس یک امر اضطراری و تبعی بوده است(2).

---

« 1. مکاتیب»، ج ۴، ص ۳۴۵

2. سید محمد محیط طباطبائی، مجله: گوهر، سال ۴، شماره ۴، تیر ۱۳۵۵.

---

641

### پ: حمایت مأمورین دولت انگلستان در کشورهای خاورمیانه

زمینه دست اندازی انگلستان بر قبرس و فلسطین و از سوی دیگر بروز مقدمات جنگ جهانی، عباس افندی را واداشت، تا به خاطر حفظ منافع بهائیان چند در خاک فلسطین، ایفاگری نقش جاسوس دو جانبه را بعهده گیرد.

ظاهر امر، مطیع و هواخواه و ثناگوی دولت عثمانی و در پنهان خدمتگزار مأمورین و دست اندرکاران توسعه ی سیاسی بریتانیا، در خاور میانه.

عثمانی ها، پس از آنکه دقیقاً به نقش جاسوسی عباس افندی در قلمروی خاک فلسطین پی بردند و دانستند این زاهد ظاهر نما، دست در دست انگلیسی ها نهاده و انگلیسی ها هم از موقعیت او بهره می جویند، در خلال ایام بسیار بحرانی و در اوج منازعات عثمانی با دول متخاصم خاصه انگلستان، به تصریح شوقی افندی در کتاب: «قرن بدیع»، « جمال پاشا فرمانده کل قوای عثمانی؛ تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی، اعدام کند(1)».

عبد الحسین آیتی (آواره) که خود در آن ایام مقیم شام و فلسطین بود، می نویسد: «در سال دوم جنگ بین الملل اول، عبد البهاء مرا به حيفا طلبید وقتی که وارد شام شدم جمال پاشا به جبهه جنگ برای سرکشی رفته بود و گفتگو در ورود انور پاشا بود و مردم شام در تهیه جشن و چراغان بودند خلاصه انور پاشا در میان شادی های مردم شام، وصف و کف زدن ها وارد شد از آن طرف هم جمال پاشا از جبهه برگشت و بین این دو رکن دولت عثمانی ملاقات حاصل شد و من نفهمدم جمال پاشا چه خیانتی از عبد البهاء کشف کرده بود که زمزمه بلند شد که جمال پاشا به حيفا خواهد رفت برای تنبیه عباس افندی، اما وقتی که من وارد حيفا شدم دیدم حضرات خودشان هم بی خبر نیستند و دامادها در تک و دو افتاده اند(2)».

ولی به گفته «شوقی افندی» در کتاب موثق بهائیان: «قرن بدیع»، «دولت انگلستان به

---

« 1. قرن بدیع»، ج ۳، ص ۲۹۱

« 2. بیان الحقایق»، ص ۷۱

---

642

حمایت جدی عباس افندی برخاست و «لرد بلفور» وزیر امور خارجه وقت در همان یوم وصول (خبر) دستور تلگرافی به جنرال النبی سالار سپاه انگلیس در فلسطین صادر و تأکید اکید نمود که به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد(1)».

عباس افندی در طول مدت جنگ بین عثمانی و دولت انگلستان، هوادار انگلیسی ها بود و در مناطق عکا و حیفا... شناسائی های لازم و امکانات مناطق مختلفه سرزمین فلسطین را در اختیار آنان می گذاشت و از سوی دیگر نیازمندی های قشون انگلیسی را پس از تسلط بر فلسطین، مدنظر داشته و در تهیه و تدارک آن کوشش هایی را مبذول داشته بود.

«بلا نفیلد» از زبان رسمی بهائیان، که بعدها کتابش به تصویب ز عمای بهائی فلسطین (اسرائیل) و انگلستان رسیده است، در این خصوص به نکته ای اشاره می کند که با توجه به تمامی حذف و انتخاب های بی رحمانه محافل بهائیان نسبت به درج حقایق تاریخی، موضوعی است قابل تأمل و در عین حال روشنگر تصریحات ما است:

«بلا نفیلد» در صفحه ۲۰۱ از کتاب خود پس از ذکر املاک و اموال میرزا حسینعلی و فرزندانش، می نویسد:

«سرکار آقا گاه به گاه اراضی در محل های مختلفه می خرید، عاصفیه و دئییه را که نزدیک حیفا واقع بود، نامبرده طبق دستور بهاء الله بخشید به ضیاء الله و بدیع الله دو برادران کوچک خود.»

«اراضی دیگری نیز در قراء سیمره و نقیب و عدسیه در نزدیکی اردن خریداری شدند.»

«گندم» محصول مهم اراضی مذکور، ثروت نسبتاً قابل توجهی برای زعمای بهائیان محسوب می گردید. از این روی به مقدار زیادی در انبارهایی که برای همین منظور احداث شده بود، حفظ و نگهداری می شد.

---

« . [قرن بدیع»، ج ۳، ص ۲۹۷

بلا نفیلد، پس از شرح این نوع مسائل، در صفحه ۲۱۰، می نویسد، «مقدار زیادی از این گندم ها در مخازنی انبار شدند... وقتی قشون انگلیس وارد حیفا شد. کار پردازی ارتش آنها از لحاظ آنوقه مواجه با اشکالات بود. افسر مربوطه برای مشورت به سرکار آقا مراجعه نمود و اخیر الذکر جواب داد ما گندم داریم افسر مزبور در کمال تحیر سؤال کرد آیا برای ارتش انگلیس هم دارید؟»

عبدالبهاء جواب داد: من برای ارتش انگلیس هم گندم دارم.

در همین صفحه ناشر کتاب در حاشیه اضافه می کند:

«خانم بلا نفیلد غالباً حکایت می کرد که چگونه مخازن گندم مذکور در مدت تسلط قشون عثمانی در آن نقطه مخفی گاه خوبی را برای حفظ گندم ها تشکیل داده بودند.»

پس از پیروزی قشون انگلستان و تصاحب و تسلط بر ارض فلسطین، دولت انگلستان به پاس قدردانی از کوشش های دوستانه عباس افندی، نسبت به فراهم ساختن موجبات موفقیت انگلستان در مخاصمات خود با عثمانی بر سر اراضی قبرس و فلسطین، تصمیم گرفت به نحو شایسته ای از جاسوسی های مؤثر عباس افندی تشکر و قدردانی کند.

در این خصوص تصریحات مأخذ رسمی بهائیان را ذیلا به عرض پژوهندگان می رسانیم:

1- عبد الحسين آواره، در کتاب: «کواکب الدرية في مآثر البهائية» که تمامی مندرجات آن زیر نظر عباس افندي تنظیم و تهیه گردیده و به تصویب او، محفل ملي بهائیان مصر... تصمیم به چاپ و نشر آن گرفت، می نویسد:

«و از قرار مذکور سردار بریطانی که در ۲۳ ایلول سنه ی ۱۹۱۸، حيفا را فتح کرد، هنگام ورود به شهر برای زیارت این مُنْتَقَلُ (عبد البهاء) فرمان مخصوصی را دریافت نمود، یعنی از طرف امپراطور انگلستان مأمور شد که مخصوصاً حضرت عبد البهاء را لدی الورد زیارت نماید و پادشاه انگلیس نشانی از عضویت امپراطوری انگلیس از درجه نجابت و بزرگی به او بخشید(1)».

---

1 ج ۲، ص ۳۰۵ .

---

644

2- بلا نفیلد در کتاب خود می نویسد: «حکومت انگلیس بر حسب رویه معمولش که از اعمال قهرمانان قدردانی می کند به عبد البهاء یک مدال (قهرمانی Knight Hood) داد که نامبرده این افتخار را به عنوان یک تشریفات احتراماتی از طرف یک پادشاه عادل قبول نمود(1)».

3- ایضاً شوقی افندي در صفحه ۲۹۹ کتاب: «قرن بدیع» می نویسد:

کلیشه صفحه ۲۹۹ «قرن بدیع» که در آن شوقی به تشریفات اعطاء لقب سر به عبد البهاء تصریح کرده است.

عباس افندي، بی آنکه به قبح چنین «بیگانگی پرستی» توجهی داشته باشد، - مفتخر از

---

1 صفحه ۲۱۴ .

---

645

سرسپردگی خود به حکام انگلیسی و نشان و لقب «سر عباس افندي» - برای عظمت «ژرژ پنجم» پادشاه انگلستان و ادامه و تسلط بی زوال انگلیسی در «ارض فلسطین» دست به دعا برداشته و ارادت و نوکری خود را به پادشاه و دولت انگلستان طی «لوحی» که در کتاب: «مکاتیب» مندرج است، چنین معروض داشت:

«بار الها، سرا پرده عدالت در شرق و غرب این سرزمین مقدس برپا شده است و من ترا شکر و سپاس می گویم که این حکومت دادگستر و دولت مقتدر به اینجا وارد شده و نیروی خود را در راه آسایش ملت و سلامت خلق به کار گرفته است پروردگارا امپراطور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانیت مؤید بدار و سایه ی بلند پایه ی او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز.»

متن دعای عباس افندي به سلامتی و عظمت «جورج خامس» پادشاه انگلیس که عیناً از کتاب «مکاتیب» عکس برداری، و تقدیم پژوهندگان می شود.

---

646

و به همین منوال، بهائیت، زیر چتر حمایت مأمورین سفارتخانه های انگلیس در فلسطین و ایران و مصر و ترکیه... توانستند راه خود را با تعهد به خدمت و نوکری انگلیسی ها، به سوی آینده ای روشنتر از گذشته، بگشایند و نسبت به حامیان روس و عثمانی؛ که آنهمه مدح و ثنا در حقشان از قلم میرزا حسینعلی و زعمای بابیه و عباس افندی و دیگر زعمای بهائیت، جاری گردید و وعده ی سلطنت دنیا را به آنها داده بودند چون حمایتشان از بهائیان غیر ممکن شده، پناه به صاحبان سیاست روز برده، به همان القاب و وعده ها و به شیوه های نوکری و جاسوسی، مصالح و منافع ریاست خودشان را بر مشتکی مردم متفرق و نادان بابی و بهائی، حفظ کردند، و طی نامه ها و تلگرافاتی به محافل بهائیان مناطق مختلف، مریدان و بازیگران شبکه بهائیت را مجبور به ثناگوئی و تأیید سیاست استعماری بریتانیا نمودند.

عباس افندی، در نامه ای خطاب به «نصر الله باقراف»: مندرج در جلد سوم صفحه ۳۴۵ «مکاتیب» در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۸ درست در همان سالی که حیفا به تصرف انگلیسی ها درآمد و نشان امپراطور بریتانیا بر سینه عباس افندی آویزان گردید و لقب «سر» در آغاز نامش خوانده شد، چنین نگاشت:

طهران جناب آقا سید نصر الله باقراف علیه بهاء الله ملاحظه نمایند.

هو الله الی ثابت بر پیمان. مدتی بود که مخابره بکلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این ایام الحمد لله به فضل الهی ابرهای تیره تلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود. سلطه جابره زائل و حکومت عادلانه حاصل جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند در این طوفان اعظم و انقلاب شدید که جمیع ملل عالم ملال یافتند و در خطر شدید افتادند شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شد و اموال به تالان و تاراج رفت و آه و حنین بیچاره گان در هرفرازی بلند شد و سرشک چشم یتیمان در هر نشیبی چون سیل روان الحمد لله با فضل و عنایت جمال مبارک احبای الهی چون موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند غباری بر نفسی ننشست. و هذه معجزة عظمی لا ینکرها الا کل معتد اثیم: و واضح و مشهود شد که تعالیم مقدسه حضرت بهاء الله سبب راحت و نورانیت عالم انسانیت در الواح مبارک ذکر عدالت

و حتی سیاست دولت فحیمه انگلیس مکرر مذکور ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند و این اول نامه ای است که من به ایران می نگارم انشاء الله من بعد باز ارسال می شود.

احبای الهی را فرداً فرداً با نهایت اشتیاق تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید و مژده صحت و عافیت عموم احباء را بدهید هر چند طوفان و انقلاب شدید بود الحمد لله سفینه نجات محفوظاً مصوناً به ساحل سلامت رسید حضرات ایادی امر الله و حضرت امین و همچنین ملوک ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان را از قبل عبد البهاء با نهایت روح و ریحان تحیت و پیام برسانید.

و علیک البهاء الابهی عکا ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ «ع ع»

و ضمن ایراد خطابه ای که در کتاب: مجموعه ای در خطابات عبد البهاء مندرج است مستمعین انگلیسی را مورد خطاب قرار داده و می گوید:

«و از ملت و دولت انگلیسی راضی هستم... این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است، ارتباط تام حاصل می شود، نتیجه به درجه ای می رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می کنند، همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا می نماید(1)»...

در حالی که عباس افندی، هیچ ارتباطی با ملت و حکومت ایران نداشته و پس از تبعه عثمانی شدن، به تبعه حکومت انگلیسی فلسطین تن داده و رسماً و علناً کمر به خدمت بیگانگان بسته بود. این چنین سخن گفتن، ناشی از سخنان و نوشته های است که عباس و دستیارانش به وسیله نشر آنها سعی داشتند، اکثریت بالاتفاق ملت ایران را بهائی معرفی کنند. تا از این طریق، زعم اکثریت مردم ایران در عالم خیال و سیاست کسی گردد که دولت انگلستان به نقش هواخواهانه وی نسبت به امپریالیسم بریتانیا، مؤمن است.



در مقابل انگلیسی ها هم از انجام هر نوع خدمتی که به سود بهائیت بود دریغ نداشتند.

عبد الحسین آیتی، به یک تجربه شخصی از رابطه بهائیان با سفارت انگلستان،

1 ج 1، ص 23 .

648

اشاره ای می کند که مبین تصریحات مورد ادعای مؤلف است:

«نخستین باری که رابطه ی صمیمانه عباس افندی را با انگلیسی ها احساس کردم گویا در سال ۱۳۳۸ قمری بود (دو سال پیش از صعود عبد البهاء) که در آن سال خواه و ناخواه مرا به عضویت محفل روحانی بهائیان تهران انتخاب کردند و از آنجا که می خواستم به بعضی از اسرار پی ببرم این انتخاب را پذیرفتم اتفاقاً در آن ایام مسلمانان کاشان کمر بسته بودند لانه زنبوری که به نام مدرسه وحدت بشر دایر شده بود ببندند در نتیجه کشمکش بین مسلمین و بهائی ها آغاز شد. در تهران محفل کوشش می کرد که لانه زنبور بسته نشود و رئیس فرهنگ کاشان که دانسته بود حضرات با برنامه معارف مخالفند و درس تبلیغ و الواح و مناجات های خودشان را تدریس و ترویج می کنند با مسلمانان همصدا شده حسب الوظيفه ایستادگی کرد تا حکم بستن مدرسه را صادر کرد مرحوم مستوفی الممالک رئیس دولت بود محفل روحانی تهران پس از آنکه از موافقت دولت مأیوس شد خواست به سفارت انگلیس مراجعه کند من رأی ندادم و گفتم چون شما می گوئید که رئیس ما دستور داده که در سیاست دخالت نکنید و در هر کشوری مطیع قوانین آن کشور باشید اکنون به چه مجوزی این دستور را نقض کرده در یک امر جزئی که مربوط به داخله ی ایران است خارجی ها را دخالت می دهید و به سفارت انگلیس مراجعه می کنید؟ بعضی پیشقدمان شان برسادگی و خوش باوری من خندیدند و مفهوم حرف هاشان این بود که این دستورات مصلحتی است یعنی برای فریب دادن دولت و ملت ایران است چون معمول اهل بهاء این است که هر دروغ و تقلب و نفاق و دورویی را به عنوان حکمت و مصلحت روا می دارند و می گویند فلان دروغ بر حسب مقتضیات حکمت است و این عین سیاست انگلیسی ها است یا فلان خیانت برای مصلحت و پیشرفت امر جایز است این بود که عاقبت از رأی خود منصرف نشدند منتهی چون من به شدت مقاومت کردم صلاح دیدند که خودشان مستقیماً به سفارت مراجعه نکنند و رئیس خود عباس را به این کار وادارند و من هم موافقت کردم تا یک موضوع دیگر برای کشف الحیل بدست آید و امانت و درستی رئیس، رگماً للاحباء معلوم شود خلاصه صورت تلگرافی نوشته و فردایش به اسم کمپانی مخابره شده و به زودی توصیه ای

649

خطاب به سرکار جلالت مدار سفیر «موافق اصطلاح آن روز که به سفرای خارجه نوشته می شد» از عبد البهاء رسید تقریباً به این مضمون که: این حزب مظلوم ما را تقویت کنید که خیر خواه دولت فخریه اند و به دستور بهاء الله که به کرات تمجید از عدالت (!!) انگلیس نموده اند همه، دوستان صادق دولت فخریه اند عبد البهاء، عباس.

بعد از وصول این توصیه همه شاد شدند که کار درست شد و من شاد شدم که مجهول دیگری هم معلوم شد هر چند مرحوم مستوفی الممالک به خواهش سفیر ترتیب اثر نداد و حتی صلاح اندیشی کرد که خیر دولت فخریه در این است که این گونه امور را که تکیه گاه مذهبی دارد به خود ایرانیان گذارد ولی رابطه این دو خدا «خدای سیاست، خدای خیانت» مشهود گشت. مدرسه باز نشد ولی پرده خیانت و وسوسه باز شد به قسمی که چون با مرحوم میکرده در باغ ونک مرحوم مستوفی را ملاقات کردم، از چادر یک شاخ انداختن افندی استعجاب فرمود(1).»

پس از مرگ عباس افندي (۱۳۴۰ هـ. ق. = ۱۳۰۰ هـ. ش) مأمورین سفارتخانه ها و کنسولگری های انگلستان در کشور های خاورمیانه، با بهائیان اظهار همدردی و خود را در این عزای بهائی شریک دانسته با صدور تلگراف و ارسال نامه های، ابلاغ تسلیت انگلستان را به بهائیان اعلام داشتند.

1- شوقی افندي در کتاب: «قرن بدیع»، می نویسد: «وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان مستر و ینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر پیام تلگرافی به مندوب سامی فلسطین سر هر برت ساموئل صادر و از معظم له تقاضا نموده مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان را به جامعه ی بهائی ابلاغ نماید. مندوب سامی مصر وایکونت النبی نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیله مندوب سامی فلسطین بدین مضمون اعلام نمود»: به بازماندگان فقید سر عبد البهاء عباس افندي و جامعه بهائی تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان ابلاغ نمایند(2)».

---

« 1. بیان الحقایق»، ص ۶۷

2. ج ۳، ص ۳۲۱ .

---

650

2- عبد الحمید اشراق خاوری، این حقیقت را در «رساله ایام تسعه» چنین نگاشته است:

«وزیر مستعمرات حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان مستر و ینستون چرچیل از حضرات اجل مندوب سامی فلسطین تلگرافاً تقاضا می کند که از طرف حکومت اعلی حضرت پادشاه انگلستان به هیئت بهائی همدردی و تسلیت آنها را در موقع رحلت سر عبد البهاء عباس ک. ب، آی تبلیغ نمایند(1)».

3- عبد الحسین آواره، در کتاب: «کواکب الدریة فی مآثر البهائیه»:»

«در این هنگام جمعیت مردم به جنازه فقید (عبد البهاء) رو آوردند و مقدم بر همه سر هربرت ساموئل بود، سرکمیسر عالی انگلیس در فلسطین که او را مندوب سامی گویند و با اجزاء و حواشی خود مخصوصاً برای تشییع حاضر شده بود(2)».

4- «سر رونالد استورز» مأمور سیاسی دولت انگلستان در خاورمیانه ی عربی، به تجلیل، در کتاب: «عالم بهائی» (جلد هشتم) خاطره ی روابط خود و دفاتر سیاسی دولت انگلستان و تشییع جنازه عباس افندي را چنین شرح داده است:

«اولین دفعه که من به درک ملاقات حضرت عبد البهاء نایل آمدم در سال ۱۹۰۰ یعنی در موقعی بود که پس از خروج از انگلستان و قسطنطنیه از راه سوریه رهسپار قاهره بودم که به جای هر ی بویل به سمت دبیر شرقی نمایندگی انگلیس در آنجا مشغول خدمت کردم (تفصیل این احوال ضمن جزوه انگلیسی Orientions آثار شرقیه به قلم این جانب که به توسط ایورلینکلیس و واتسن طبع و منتشر گردیده مندرج است) در آن موقع به وسیله گروسه از کنار ساحل حیفا به عکا حرکت نموده و ساعت بسیار خوشی را با محبوس صبور ولی آزاده صرف نمودم چند سال بعد که ایشان از حبس مستخلص و به مصر مسافرت فرمودند من افتخار مراقبت حال و معرفی آن وجود محترم را به لرد گیچنر حاصل نموده و شخصیت آن حضرت در لرد نامبرده تأثیری شدید بخشید و کدام نفسی بود که در وی چنین تأثیری حاصل نشود.

---

1. بیان الحقایق، ص ۵۰۸ .

2. ج ۲، ص ۳۰۷ .

جنگ بار دیگر ما را از یکدیگر جدا نمود تا این که لرد النبی پس از آنکه مظفر و منصور وارد سوریه گردید مرا مأمور تأسیس حکومت حيفا و توابع آن نمود در همان روزی که وارد آن مدینه گردیدیم به حضور عباس افندی مشرف و از اینکه در وجنات ایشان تغییری حاصل نشده بود مشعوف و خرسند گردیدیم هر موقع که به حيفا می رفتم از تشرف به حضورش خود داری نمی کردم مذاکرات آن حضرت مانند گفتگوهای انبیای سلف متکی به مبادی سامیه عالمیه مافوق پیچیدگی ها و کوچکی امور سیاسی فلسطین بود به نوعی جمیع مسائل را از جنبه اصول کلی بیان می فرمودند.

آن حضرت لطفاً یکی دو نمونه از خطوط زیبایی دستنی خود را به انضمام خط مشکین قلم به من هدیه فرمود ولی بدبختانه کلیه ی آنها با عکس بزرگ و امضاء شده ایشان در حریق قبرس از میان رفت. آخرین مراتب خضوع و احترام خود را با قلبی محزون در پیشگاه آن حضرت در سال ۱۹۲۱ یعنی در موقعی که به اتفاق سر هربرت ساموئیل در تشییع جنازه ایشان شرکت داشتیم تقدیم نمودم ما در رأس مشایعین که جمعیتی مرکب از کلیه مذاهب و ادیان بود سرایشی کوه کرمل را با قدم آهسته بالا رفتیم و این درجه اظهار تأسف و احترام مشترک نفوس با رعایت سادگی فوق العاده تشریفات در خاطر من کاملاً بی سابقه بود (۱).»

حمایت سیاسی انگلستان از بهائیان، همچنان پس از مرگ عباس افندی ادامه داشت و شوقی افندی، میراث خوار شبکه ی بهائیت، توانست در جهت اهداف سیاسی بریتانیا خاصه در افریقا، آنهم با توجه به نقش اسلام در جنبش های ضد استعماری و شکست مسیحیت، خدماتی انجام دهد. انگلستان نیز، با توجه به ارتباط ضمنی عقاید بابیه و بهائیت با اسلام، نظر داشت تا با قدرت و پشتیبانی دولت انگلستان و گرایش مردم افریقائی در صورتی که موافق مسیحیت نشوند، به بهائیت روی آورند. و از این طریق سلطه یک مذهب استعماری را در تحکیم اهداف استعماری گسترش بخشد.

برای این منظور، هماهنگی نقشه ها و تبادل نظر با دست اندرکاران حفظ منافع

۱. مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۷ - ۸، آبان و آذر ماه ۱۳۲۴. ص ۷

سیاسی و اقتصادی بریتانیا ضروری و تمرکز همه کوششها، در یک واحد مسئول، که آنهم «محفل بهائیان انگلستان» شد، کاملاً الزامی می نمود. انگلیسی ها پس از مذاکره با شوقی افندی و توافق در انجام این خدمت، کنفرانسی محرمانه از طرف محفل بهائیان انگلستان تشکیل گردید و شوقی افندی، ضمن ارسال تلگرافی، در رضوان، ۱۰۷ بدیع، = خاطره سرمست خود را از رؤیاهائی که به اتکای حمایت انگلستان به دست آورده بود، ضمن مشخص کردن مسئولیت های مورد توافق با مأمورین انگلیسی، چنین نگاشت.

Heart flooded joy striking evidence bountiful grace Baha'u'llah enabling valorous doarly loved Baha'i Community British Isles triwaphantly conclude first histoirc plan half-century British Baha'i history. Herald Author Faith Centre Covenant Concourse on High acclaim superb collective achievement immortalising decade second Baha'i Century unprecedented, history Faith British Isles Unrivlled annals any Baha'i community European Continent unparalleled percentage members community responding pioneer call throughtot Baha'i world since termination Apostolic Age Baha'i Disponsation. Historic pledge British Baha'i Community nobly redeemed. Tribute memory Martyr Prophet Faith worthily paid. Spiritual potentlalties prosecute subsequent stage unfolding mission fully acquirod. Triumphant community now standing threshold catching first flimpse still dimly outlined future enterprises overseas.

Hour propitious gavlanised firmly knot body believers brace itself embark after one year respite yet another historic undertaking marking formal inauguration Two Year Plan constituting prelude initiation systematic campaign designed carry torch Faith territories

Dark Continent whose northern southern fringes were successively illuminated course ministries Baha'u'llah 'Abdu'l - Baha. Hour struck undertake preeiminary stery steps implant banner Faith amidst African tribes mentioned Tablet Centre Covenant signalling association victorious British Baha'i Community with sister Communities United Stater Egypt designed lay structural basis Baha'i Administrative Order scale comparable foundation already established North South American European Australian continents. Projected Plan itself preiude double task to be undertaken course future Plans destined simultaneously broaden base operations home froht and prosecute systematic campaign dependencies British Isles.

First obhective Tow Year plan consolidation nineteen assemblics painstakingly established England Scotland Wales North Ireland Eire. Second objective formation nuclei three dependencies British Cronn either East West Africa. Third objective translation publication dissemination Baha'i literature through Publishing Trust three African langvages addition theree already undertaken course fisrt Plan.

Successfull prosecution contemplated Plan will pave way largoscaie operations calculated lay foundation promised Kingdom Earth through establishment Administrative Order infinitely more glorioun Empire built rulers British Isles throughout that continent and will enable British Baha'i Community share honour sister Community across Atlantic prosecuting successfully two successive Plans registering double victory laying twice repeated sacrificie altar

Faith anticipation approaching celebrations commemorating Centenary birth Baha'u'llah's Prophetic Mission. Contributing one thousand pounds first contribution furtherance noble purpose.

و اینک متن ترجمه رسمی نامه شوقی که از طرف محفل ملی بهائیان صورت پذیرفته است.

«از فضل و موهبت موفوره حضرت بهاء الله که شامل حال جامعه محبوب و ارجمند بهائیان جزایر بریتانیا گردیده و موفق شده اند مظفراً منصور در دوره پنجاه ساله امر در بریتانیا نخستین نقشه تاریخی خود را به اتمام رسانند قلبم مملو از سرور و حبور است. مبشر و مؤسس امر الله و مرکز میثاق و ملاً اعلی این موفقیت عظیمه را که به همت عموم یاران آن سامان انجام یافته تهنیت می گویند. اکمال این مشروع که مایه افتخار اولین عقد قرن دوم بهائی می باشد در تاریخ امر الله در جزایر بریتانیا و جامعه های بهائی در قاره اروپا بی سابقه و نظیر است. تعداد نسبی نفوسی که در آن جامعه امر مهاجرت را اجابت کرده اند در هیچ یک از جامعه های بهائی در سراسر عالم از حین ختام عصر رسولی دور بهائی به این پایه نرسیده است. جامعه بهائیان بریتانیا تعهد تاریخی خود را به خوبی ایفا نمود و بدین وسیله تجلیل و تکریمی که شایسته ی مقام مهتر شهید آئین مقدس بود به عمل آمد و برای اجرای وظائف امری آینده قوای روحانیه را فیاکسب گردید. این جامعه پیروزمند در آستانه مشروعات جلیله ای قرار گرفته که باید در ممالک سایرہ انجام دهد و با آنکه جزئیات آن هنوز کاملاً مشخص نیست از حال می تواند نخستین دور نمای آن را مشاهده نماید.

حال وقت آن است که جامعه متحد قوی البنیان امر حضرت یزدان خود را آماده میدان نموده پس از یک سال استراحت به خدمات تاریخی دیگری پردازند و نقشه ی دوساله ای را که مقدمه اقدامات و مجهودات اساسی است شروع نموده حامل مشعل هدایت کبری در قاره ظلمانی افریقا گردند قاره ای که حواشی شمالی و جنوبی آن در دوره حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء یکی پس از دیگری به پرتو تعالیم الهی منور گردیده است. اکنون موقع آن رسیده است که جامعه پیروزمند بهائیان انگلستان اقدامات

اولیه میذول داشته بطوری که در الواح مرکز میثاق مذکور است علم امر الله در بین قبائل افریقا مرتفع ساخته و به این وسیله با جامعه های بهائی در قاره امریک و قطر مصر همعنان گردند تا بنیان نظم اداری امر الله همان طوری که در امریکای شمالی و جنوبی و قاره های اروپا و استرالیا تأسیس گشته در آنجا نیز بنیاد گردد. نقشه مورد نظر، خود مقدمه مجهودات دو گانه ای است که باید ضمن نقشه های آینده عملی گردد و هدف آن توسعه عملیات در داخله کشور و در همین حال تعقیب اقدامات اساسی در نقاط تابعه جزایر بریتانیا خواهد بود.

اولین هدف نقشه دو ساله تحکیم بنیان محافل نوزده گانه ای است که با تحمل زحمات در انگلستان و اسکاتلند و ایالت ویلز و ایرلند شمالی و جنوبی تشکیل گشته است. دومین هدف نقشه آن است که در سه اقلیم تابعه کشور انگلستان واقع در مشرق و یا مغرب افریقا مراکز اصلی تأسیس گردد. سومین هدف آن است که کتب و آثار امریه توسط لجنه نشریات به زبان بومی افریقا علاوه بر سه زبانی که در طی نقشه اول مورد اقدام واقع شده ترجمه و طبع و نشر گردد.

موفقیت در اجرای نقشه مورد نظر راه را برای اقدامات وسیع دیگری هموار می سازد تا به وسیله تأسیس نظم اداری ملکوت موعود الهی در روی زمین استوار گردد و این نظم اداری به مراتب از امپراطوری که به وسیله پادشاهان انگلیس در آن قاره به وجود آمده است مجلل تر و با شکوه تر خواهد بود. موفقیت در اجرای نقشه جدید، جامعه بهائیان انگلیس را در افتخارات جامعه بهائیان امریکا سهیم و شریک خواهد ساخت و قبل از حلول مراسم جشن قریب الوقوع صد ساله اظهار امر خفی حضرت بهاءالله دو فتح و پیروزی که به منزله دو فداکاری در آستان امر الهی است نصیب آنان خواهد کرد. برای پیشرفت این منظور مقدس عجلتاً مبلغ یک هزار لیره به رسم اعانه ارسال می دارم(1).

یک سال بعد از کنفرانس مذکور، و پس از مذاکرات طولانی و متعدد میان بهائیان و مسئولان سیاست افریقائی انگلستان را در اعلامیه ای که بهائیان ایران در نشریه «اخبار»

1 مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره ۴، تهران، مرداد ماه ۱۳۲۹.

امری»، مرداد ماه سال ۱۳۳۰ منتشر گردید، چنین می یابیم:

### ارتباط با حکومت

«مطلبی که بسیار اهمیت دارد این است که جمیع ارتباطات با مراجع امور افریقا باید از طریق لجنه افریقائی انگلستان صورت بگیرد و این مطلب بسیار مهم را باید مهاجرین و محافل ملیه در همه جا منظور داشته باشند.

به هر حال ما از ذکر این نکته بسیار مشعوفیم که از اول کار لجنه افریقا که با صراحت به مراجع رسمی حکومت راجع به تبلیغ امر الله در آن قاره مذاکره کرده است نتایج مطلوبی گرفته است.

درباره جواز ورودی مهاجرینی که کار یافته باشند و یا آنکه در صدد باشند که در آنجا کار آزاد و مشخصی بنمایند می توانند به آسانی جواز ورود را به دست آورند و اگر هم مهاجری بخواهد از صندوق لجنه استفاده کند باز می تواند اطلاع دهد تا لجنه بالنیابه امور مربوطه را در نزد حکومت به انجام رساند».

### ارتباطات با اشخاص غیر بهائی دیگر

«یکی از نکات مهم وظیفه ما این بود که محتاج بودیم با افراد و مراجع دیگری که از افریقا اطلاعاتی داشته باشند مشورت کنیم و از این روی با انجمن پادشاهی افریقائی و مدرسه السنه شرقیه لندن و شعبه ای از دانشگاه اکسفورد و دوائر دیگر در اداره افریقائی شرقی و غیرها مشورت هائی شد و بعداً دو نفر از اشخاصی که در این مورد بسیار به ما کمک کردند در کنفرانس مربوط به افریقا که از طرف محفل ملی تشکیل شده بود شرکت کردند بدیهی است که این مراجعات نتایج مطلوبه ای دارد و علاوه بر استفاده ای که از حیث نقشه از این عملیات می شود سبب اشاعه بیشتر امر الله نیز می گردد...»

بدین روال، موفقیت هائی که نصیب بهائیان در بعضی از قراء آفریقا گردید و توانستند در کامپالا - اوگاندا، درست در عصر تسلط شدید انگلستان بر اوضاع کشور مذکور، مشرق الانکاری برپا سازند. بیش از پیش حمایت بریتانیا را بر سر بهائیان بیشتر و سرسپردگی بهائیان به چنین حمایت بیگانه و مستقیماً وسیله مطامع سیاسی بریتانیا بر

علیه کشورهای افریقائی، خاصه مناطق متأثر و نیرومند از ارزش های دیرینه و پویای اسلامی را فراهم سازند این سیاست همچنان ادامه داشت، تا اینکه صهیونیسم، قادر شد به کمک قدرت های غربی امور فلسطین را به عهده گیرد. و کشور اسرائیل را بر پا سازد!

### ت: حمایت صهیونیسم در قبال تعهد بهائیان

انگلستان پس از تصرف فلسطین، با تحصیل «قیمومت» فلسطین از جامعه ملل در سال های ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ م. سلطه خود را بر آن دیار مستقر کرد.

مسلمانان عرب فلسطین که سخت با ستم مستعمراتی بریتانیا مخالفت میورزیدند، بریتانیا را واداشت تا در امر اسکان فلسطین، با مردمی که آماده حفظ منافعت باشند، بیش از پیش بر صهیونیست ها تکیه کند. و از طرح «استعمار» آنان جانبداری نمود.

روزنامه انگلیسی «منچستر گاردین» پیش از وقوع این تصمیم نگاشت: «وقتی تمام فلسطین با اطمینان کامل زیر نظارت و حکم ما قرار گرفت، آنوقت به مجرد عقد قرار داد صلح، سیاست ما به هر نحو و وسیله ای که باشد تشویق مهاجرت یهودیان بدانجا خواهد بود...»!

«آیریش تایمز» اعلام کرد: «از لحاظ بریتانیا بهترین راه دفاع از کانال سوئز با استقرار مردمی در فلسطین خواهد بود که به ما علاقمند باشند(1)»...»

«ماکس نوردو» از شخصیت های متشخص «صهیونیسم» در ۱۹۱۹ م، طی سخنانی که در «اکبریت ها» ایراد کرد، تعهدات متقابل صهیونیست ها و هیأت حاکمه انگلیس را یکایک بر شمرده و گفته بود:

«ما می دانیم که شما از ما چه می خواهید، شما می خواهید که ما پاسداران کانال سوئز باشیم، نگهبان راه شما به هند از طریق خاور نزدیک باشیم. ما برای انجام این خدمات دشوار نظامی آماده ایم. اما اجازه دهید قدرتی باشیم تا بتوانیم این وظائف را به

## انجام رسانیم(1)».

«انگلیسی‌ها با پی‌گیری تمام در وصول به هدف، یعنی تأسیس و تشکیل این «قدرت» در فلسطین مجاهده کردند. و صهیونیست‌ها اگر چه بخش ناچیزی از جمعیت را تشکیل می‌دادند، در مقام نمایندگان یک «شرکت عمده جهانی»: موقعیت حاکمی را در اقتصاد فلسطین به دست آوردند و در عرصه‌های سیاسی و نظامی، از مساعدت گردانندگان کمیته قیمومت جامعه ملل برخوردار بودند(2)»...».

در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ شورای عالی متفقین، قیمومت فلسطین را به دولت انگلستان داد. و ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲ این سمت از طرف شورای مجمع اتفاق ملل به دولت انگلیس ابلاغ گردید و موضوع تأسیس «کانون ملی یهود» در فلسطین که جزء دستور قیمومت بود، با توجه به اعلامیه «بالفور» دولت قیم را موظف ساخته بود که استقلال و خود مختاری این کانون را تأمین نماید. و در ماده ۴ کارگزاری، یهود را در همکاری با دولت قیم، به منظور تأسیس کانون ملی، به رسمیت شناخته بود. با این تصریح که کارگزاری مزبور بمنزله سازمان یهود می‌باشد و در ماده ۶، قید شده بوده دولت قیم باید وسایل و موجبات مهاجرت و اسکان یهودی‌ها را... فراهم سازد...

بعد از آنکه در ۱۹۲۰ دستور قیمومت در «سان رمو» امضاء شد، دولت انگلیس به اداره این منطقه اقدام نمود و سر هربرت ساموئل که از خانواده‌های معروف یهودی‌های انگلیس بود به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین انتخاب شد(3).

سر هربرت ساموئل چنانچه در فصل گذشته به آن اشاره کردیم نسبت به بهائیان و عباس افندی، که در ماجرای تصرف فلسطین و اشغال آن توسط نیروهای انگلیس جاسوسی انگلستان را به عهده داشتند، توجهی خاص پیدا کرده، ضمن شرکت در تشییع جنازه عباس افندی بهائیان را بر خلاف مسلمانان عرب که همواره نسبت به استعمار بریتانیا خشم و کینه داشتند، مورد تجلیل و احترام قرار داده بود.

« . 1 از ماکس نوردو به مردم خود»، ص ۵۷

« . 2 صهیونیسم»، ص ۱۲۶

« . 3 تاریخ خاورمیانه»، ص ۳۲۵

هربرت، سموئل (ساموئل 1870) samuel Herbert (۱۹۶۳ م) بنا به تصریح کتاب «موسوعه المفاهیم و المصطلحات الصهیونیة» تألیف دکتر عبد الوهاب محمد المیری (1) نخستین کمیسر عالی (مندوب سامی) در فلسطین بوده و در یک خانواده بازرگان از اشراف یهودی ارتودکس متولد گردیده است.

وی با تحصیلات سنتی مذهبی، نخستین وزیر یهودی است که وارد کابینه انگلستان گردید.

سموئل عقیده داشت که راه حل صهیونیستی برای مسئله یهود نمی‌تواند یک راه حل عملی باشد، ولی در سال ۱۹۱۴ این عقیده‌ی خود را کنار گذاشت و پیشنهاد نمود که یک کشور یهودی برپا گردد که کانون فرهنگ و تمدن جدید و در ضمن خادم منافع انگلستان در منطقه باشد.

در سال ۱۹۱۵ یادداشتی پیرامون آینده فلسطین تقدیم هیأت وزیران کرد و سپس یادداشت دیگری در مورد امکان برپائی یک کشور یهودی در فلسطین تقدیم نمود و خواستار شد که فلسطین تبدیل به تحت الحمایه گردد تا برای سازمان‌های یهودی امکان بر خورداری از تسهیلات مربوط به خرید زمین و برپائی آبادی‌های

یهودی نشین میسر گردد و همچنین پیشنهاد کرد که برای مهاجرت یهودیان به فلسطین اولویت داده شود، او سپس در جریان عنوان کردن وعده بلفور سهمی داشته است.

ساموئیل بعلت توجه و خوی استعماری و صهیونیستی به عنوان نخستین کمیسر عالی انگلستان در فلسطین در سال ۱۹۲۰ پس از اینکه فلسطین به صورت تحت الحمایه در آمد، برگزیده شد.

وی در اوت همان سال قانون مهاجرت را که به شانزده هزار و پانصد یهودی اجازه ورود به فلسطین را می داد تهیه نمود ولی به علت عکس العمل اعتراض آمیز اعراب، انگلستان به طور محدود از این سیاست صرفه نظر کرد، و در جهت مفهوم «نیروی

---

۱ این کتاب از طرف: «مرکز الدراسات السیاسیة و الاستراتیجیة بالاهرام» در سال ۱۹۷۵ م در قاهره منتشر شده است. دائرة المعارف صهیونیسم مذکور، شرح حال هربرت ساموئل را به عنوان یکی از شخصیت های بزرگ صهیونیسم جهان در صفحه ۲۴۱ نگاشته است. با تشکر از آقای حمزه ریحانی.

گنجایشی کشور» قدم برداشت، ولی با این حال تعداد یهودیان در فاصله سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۵ از یک صد و پنج هزار به یک صد و هجده هزار نفر افزایش یافت.

ساموئیل به فعالیت های اقامت گزینی صهیونیستی در سطوح مختلف دیگری نیز کمک کرده است از جمله به رسمیت شناختن سازمان های سیاسی صهیونیستی در فلسطین و همچنین به رسمیت شناختن زبان عبری به عنوان یکی از زبانهای محلی فلسطین. در دوران فرمانروایی ساموئیل تعداد آبادی نشین های صهیونیستی در فلسطین از چهل و چهار به یکصد آبادی نشین افزایش یافت.

### ۱/ت: حمایت بهائیان از تشکیل کشور اسرائیل

از همان تاریخ میان زعمای بهائیت و صهیونیست ها که در جنب و جوش یهودی کردن سرزمین فلسطین بودند، حسن روابطی برقرار شده بود.

هنگام متارکه جنگ بین الملل اول، تنها پنجاه و پنج هزار یهودی در فلسطین وجود داشت و حکومت استعماری بنا به توافقی که با صهیونیسم امضاء کرده بود، در های کشور را بر روی مهاجرین یهودی باز کرد و این امر فوراً مورد اعتراض اعراب قرار گرفت. و در سال ۱۹۲۱ م موجب شورش هائی بر علیه یهودی ها گردید. بهائیان که هنوز از افتخار لقب «سر عباس افندی» مشعوف بودند، بدیهی است که در این واقعه به پشتیبانی از «انگلستان - صهیونیسم» برخاسته با هر نوع اعتراضی از جانب مسلمانان عربی مخالفت ورزیدند.

چرچیل که در آن تاریخ وزیر مستعمرات بریتانیا بود، در سوم ژوئن ۱۹۲۲ م، یادداشتی منتشر کرد و اعلام داشت که دولت انگلیس مصمم است یک کانون ملی یهود در فلسطین تأسیس نماید.

یادداشت مزبور، مورد موافقت سازمان یهود و هواخواهانش در فلسطین و مخالفت شدید مسلمانان عرب قرار گرفت.

از این رو به تدریج «وضع انگلیس در این کشور غیر قابل تحمل شد. از یک طرف فشار امریکا و از طرف دیگر کنورت اعراب و صهیونیست ها و شدت ناامنی و انقلاب



در این سرزمین، دولت مزبور را مجبور ساخت که موضوع فلسطین را به سازمان ملل متحد مراجعه دهند و در دوم آوریل ۱۹۴۷ درخواست نمود که جلسه عمومی سازمان برای رسیدگی به این موضوع تشکیل گردد.

جلسه عمومی از ۲۸ آوریل تا ۱۵ مه به این کار رسیدگی کرد و تصمیم گرفت کمیته ای به نام کمیته مخصوص ملل متحده فلسطین تشکیل دهد. کمیته مزبور که از نمایندگان یازده کشور تشکیل و ریاست آن با نماینده سوئد بود از فلسطین دیدن نمود و گزارشی تنظیم و تسلیم کرد (۱).

شوقی افندی در نامه ای رسمی به رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد، راجع به قضیه فلسطین، نه تنها از حقوق مسلمانان عرب، در سرزمین فلسطین هیچ گونه دفاعی ننمود و از آن همه آثار ظلم و تعدی ناشی از استعمار اظهار تأسفی نکرد! بلکه علناً موقعیت و علائق بهائیان و یهودیان را به سرزمین مذکور، ریشه دارتر و مهمتر از توجه مسلمانان به «قدس» و سرزمین فلسطین خواند!

در این نامه، آنچه که شوقی افندی به دستور حامیان انگلیسی و صهیونیستی خود نوشته است، صرفاً حفظ منافع بهائیت و قبور علی محمد شیرازی و میرزا حسینعلی و عباس افندی مورد تأکید قرار گرفته است، بی آنکه ظاهراً برای بهائیان و رهبرشان تفاوتی داشته باشد، یهودیان حاکم بر این سرزمین شوند، یا مسلمانان.

متن کامل این نامه را که در مجله «بهائی نیوز» مورخ سپتامبر ۱۹۴۷ م و شماره ۷ مجله: «اخبار امری» ارگان بهائیان ایران در آبان ۱۳۲۶ هـ. ش، در ایران (صفحه ۱۳۰) طبع و منتشر شده است، چنین می خوانیم:

«آقای امیل سندر استورم رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد در قضیه فلسطین.

جناب رئیس - مرقومه شریفه شما مورخ ۹ جولای واصل و خوشوقتم از اینکه فرصتی دست داده تا مختصری در خصوص ارتباط دیانت بهائی با فلسطین و نظریه ما

---

۱. همان، ص ۲۴۳

نسبت به تغییراتی که ممکن است در اوضاع آینده این اراضی مقدسه و متنازع فیه روی دهد به اطلاع شما و همکاران محترمتان برسانم.

برای استحضار شما به ضمیمه این نامه شرح مختصری در باره ی تاریخ و مقاصد و اهمیت دیانت بهائی و همچنین جزوه و جیزه ای مشتمل بر عقاید و نظریات آن نسبت به وضع فعلی دنیا و تحولاتی که ما امیدوار و عقیده مندیم در آن روی خواهد داد ارسال می دارم.

موقعیت بهائیان در این کشور تا حدی منحصر به فرد است؛ زیرا در حالی که اورشلیم مرکز روحانی عالم مسیحیت است ولی مرکز اداری کلیسای روم با هیچ یک از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی باشد و نیز هر چند اورشلیم در نظر مسلمانان نقطه ای است که یکی از مقدس ترین مقامات اسلامی در آن قرار دارد معذک اعتبار متبرکه دیانت محمدی و مرکزی که برای ادای فریضه حج بدانجا می روند در سرزمین عربستان است نه در فلسطین. تنها یهودیان هستند که علاقه ی آنها نسبت به فلسطین تا اندازه ای قابل قیاس با علاقه ی بهائیان به این کشور است زیرا که در اورشلیم بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است. با وصف این موقف آنها نیز از یک جهت با بهائیان متفاوت است زیرا خاک فلسطین محل استقرار عرض سه طلعت اعظم دیانت بهائی بوده و نه تنها محل توجه و زیارت بهائیان دنیا است بلکه در عین حال مقر دائمی نظم اداری بهائی است که افتخار ریاست آن را به عهده دارم...

مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مراد ما مشاهده بسط عدالت در جمیع شؤون جامعه انسانی و از جمله در امور سیاسی است چنانکه عده زیادی از پیروان آئین ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده

و دیانت بهائی نسبت به هیچ یک از این دو گروه تعصبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترک خود آنها و به صرفه و صلاح کشور میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم.

اما در تصمیماتی که نسبت به آینده فلسطین اتخاذ می شود مطلبی که برای ما اهمیت دارد این است که هر کس حکومت حیفا و عکا را به دست می گیرد به این نکته

663

واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یک آئین جهان آرا قرار دارد و باید استقلال آن آئین و اختیار اداره امور بین المللی آن به وسیله ی این مرکز و هم چنین حق بهائیان عموم کشورها در مسافرت به منطقه مزبور برای زیارت (با همان امتیازاتی که در این خصوص یهودیان و مسلمین و عیسویان برای زیارت بیت المقدس دارند) رسماً شناخته و برای همیشه محفوظ و رعایت گردد. مقام حضرت باب در کوه کرمل و مرقد حضرت عبدالبهاء در همان محل مسافرخانه بهائیان شرق در جوار آن و باغ ها و اراضی وسیعه حول و حوش آن مقامات (که تمام آنها برای ورود عموم مردم از هر ملت و مذهب آزاد است) (و مسافرخانه بهائیان غرب در پای کوه کرمل و محل اقامت پیشوای جامعه بهائیان و خانه ها و باغ های مختلف واقع در عکا و نواحی مجاور آن که در دوره سجن حضرت بهاء الله در آن شهر به قدوم مبارکش متصرف شده و روضه مبارکه حضرت بهاء الله در بهجی نزدیک عکا با قصر مبارکش که اکنون به صورت یک مکان تاریخی و موزه در آمده (و هر دو این اماکن برای ورود و زیارت مردم از هر مذهب و ملت آزاد است) و هم چنین مملکات بهائی واقع در دشت عکا - تمام اینها متصرفات و املاک بهائیان را در ارض مقدس تشکیل می دهد. این مطلب را نیز باید در نظر داشت که اکثر این تملکات از طرف دولت و شهرداری به علت جنبه دیناتی که دارند از تأدیه عوارض و مالیات معاف گردیده و قسمتی از این مملکات وسیعه متعلق به شعبه فلسطینی محفل روحانی ملی بهائیان امریکایی شمالی و کانادا است که بر طبق قوانین کشور به عنوان یک انجمن دیناتی شناخته و تسجیل شده است در آینده هم محافل روحانی ملی دیگری به وسیله شعبات خود در فلسطین قسمتی از موقوفات بین المللی این آئین را در اراضی مقدسه تحت تملک خواهند گرفت.

نظر به مراتب فوق از شما و همکارانتان که عضو کمیسیون هستند خواهش دارم در سفارش ها و توصیه هایی که به سازمان ملل متحد در خصوص آینده فلسطین می کنید حفظ و وقایت حقوق بهائیان را مورد توجه و عنایت قرار دهید.

ضمناً فرصت را مغتنم شمرده از روح صمیمیتی که شما و همکارانتان در انجام تحقیقات درباره اوضاع مشوش این ارض مقدس ابراز داشته اید مراتب قدردانی خود را

664

اظهار و با کمال امیدواری دعا می کنم که در نتیجه مساعی و نظریات صائبه شما راه حل سریع و منصفانه ای برای تصفیه معضلاتی که در موضع فلسطین پیش آمده پیدا شود.»

امضاء: شوقی ربانی

14 جولای ۱۹۴۷

توجه و تأمل در محتویات نامه مذکور، به خوبی مبین علائق بهائیان به روی کار آمدن یک حکومت صهیونیستی است. اینکه شوقی افندی تصریح می کند: «عده زیادی از پیروان آئین ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده...» یکی از بزرگترین حیل های شوقی افندی در جلب توجه بیش از پیش یهودیان به شمار می رود. در حالی که حداقل ده قرن اجداد و آباء رؤسای بابیه و بهائیت همگی مسلمان بودند. و تمامی بهائیان به استثنای تعدادی انگشت شمار در آن ایام از خانواده مسلمان محسوب می شدند.

جهت کشف حقیقت و اثبات علائق بهائیان به روی کار آمدن یک حکومت صهیونیستی در فلسطین لازم است که ضمن بیان مقدمه ای از اوضاع فلسطین پس از تنظیم گزارشات کمیسیون رسیدگی، ذیلاً آن را آشکار سازیم.

در گزارش کمیسیون رسیدگی به قضیه فلسطین توصیه شده بود: «که کشور فلسطین با استقلال سیاسی و وحدت اقتصادی تشکیل گردد و مادام که تکلیف نهائی تعیین نشده و در حال انتقال است تحت نظر سازمان ملل متحد قرار گیرد تا این قسمت بین نمایندگان کمیته، اتفاق رأی وجود داشت. ولی در تنظیم نقشه اجرایی به دو دسته تقسیم شدند، دسته اول یعنی اکثریت که شامل نمایندگان کشورهای کانادا - چکسلواکی - گواتمالا - هلند - پرو - سویس عقیده داشتند که فلسطین باید به دو کشور عرب و یهود تقسیم شود و اورشلیم شهر بین المللی گردد ولی دسته اقلیت که شامل نمایندگان هند، ایران و یوگسلاوی می شد عقیده داشتند که حکومت متحدی از دو کشور مجزای عرب و یهود که هر یک دارای استقلال داخلی باشند تشکیل گردد و مهاجرت یهود تا سه سال ادامه یابد و ظرفیت کشور برای قبول مهاجر، طبق نظر کمیسیونی که از سه نفر نماینده یهود و سه نفر نماینده عرب و سه نفر نماینده سازمان تشکیل می گردد تعیین شود. اعراب طرفدار نقشه اقلیت بودند زیرا نظر آنها را درباره تشکیل کشوری با اکثریت عرب و

محدودیت مهاجرت یهود تأمین می نمود ولی صهیونی ها با بی میلی نقشه اکثریت را پذیرفتند زیرا با آنکه نظر عناصر افراطی را تأمین نمی کرد لاقلاً تشکیل کشور مستقل یهود را توصیه می نمود.

در ۱۹۴۷ و در اواخر دوران اجلاسیه مجمع عمومی ملل هر دو گزارش در کمال دقت از طرف کمیته مخصوص مورد بحث و مطالعه قرار گرفت و اظهارات نمایندگان عرب و یهود را استماع نمود و مقارن ختم دوره اجلاسیه احساس می شد که صهیونی ها به تمام قوا می کوشند که نقشه اکثریت مورد قبول قرار گیرد.

اوضاع و احوال خاصی در سازمان ملل ایجاد شده و کسی نمی دانست که آیا یهودی ها با بودن دول امریکای جنوبی و جمهوری های کارائیب موفق خواهند شد نظر موافق دو سوم اعضاء سازمان را جلب کنند یا نه. در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ روزی که در تاریخ قوم یهود اهمیت فوق العاده خواهد داشت مجمع عمومی سازمان ملل بنا به توصیه اکثریت کمیته مربوطه، رأی به تقسیم سیاسی و وحدت اقتصادی فلسطین داد.

کشور عرب شامل قسمت مرکزی خاوری فلسطین از دوره اسدرالنون تا بنرانسبا و گالیله غربی و قسمتی از سواحل مدیترانه از غزه تا حدود مرز مصر و دریای احمر می شد، یافا در خاک کشور یهود محصور می گردید و این کشور از مشرق گالیله و دره اسدرالنون و قسمتی از ساحل یعنی ابتدای حیفا و جنوب یافا و قطعه بزرگی از اراضی نقب تشکیل می یافت و شهر اورشلیم و بیت اللحم به هیچ یک از این دو کشور تعلق نداشت و تحت اداره و سرپرستی شورای قیمومت سازمان ملل قرار می گرفت. ضمناً مجمع عمومی ملل متحد از تصمیم دولت انگلیس دائر به اختتام دوران قیمومت خود در اول اوت ۱۹۴۸ رسماً اطلاع حاصل نمود و مقرر داشت که دو ماه بعد از خروج انگلیس از فلسطین ترتیب تشکیل دو کشور عرب و یهود داده شود و برای اجرای تصمیمات مجمع ملل، کمیسیونی با شرکت نمایندگان پنج دولت تشکیل گردد و به شورای امنیت دستور داد که در اجرای نقشه تقسیم کمک کند و توسل به زور را در این زمینه به منزله تهدید صلح عمومی تلقی نماید.

نمایندگان سی و سه دولت برله تصمیم فوق و سی دولت بر علیه آن رأی دادند و

نمایندگان ده دولت از دادن رأی امتناع نمودند. بین دول معظمه امریکا - شوروی - فرانسه - انگلیس - وچین و سایر دول آرژانتین، شیلی، کلمبیا، السالوادور، حبشه، هندوراس، مکزیک و یوگسلاوی از دادن رأی امتناع نمودند و دول مصر، عراق، لبنان، عربستان سعودی، سوریه، یمن، افغانستان، کوبا، یونان، هند، ایران و پاکستان و ترکیه رأی مخالف دادند.

بنابر مدلول میثاق ملل متحد و با رعایت تشریفات معموله دولت معظم رأی خود را در باره ی سرنوشت ارض مقدس اعلام نمود و چون در تشریفات رسیدگی و اخذ رأی، کوچکترین نقصي وجود نداشت، لازم الاجرا بود. ولی کلیه کشورهای آسیائی که سابقاً مستعمره بودند و ممالک خاور نزدیک با تصمیم فوق مخالفت نمودند و این موضوع در امور آسیا خالی از تأثیر نبود. در نظر کشورهای عرب و ملل آسیائی اجرای تصمیم فوق تحمیلی بود که از طرف دول باختری و ممالکی که از صحنه وقایع دورند نسبت به ملل شرق به عمل آمد و آن را مخالف و عده های مکرر دول مزبور نسبت به رعایت ملیت و استقلال کشورهای آسیائی دانستند.

دول عرب امریکا را مسئول پیشرفت و احراز اکثریت دانسته، از وی به شدت رنجیدند. و آن را متهم ساختند که به و عده های صریحی که از طرف روزولت و ترومن داده شد مبنی بر اینکه هیچ تصمیم اساسی درباره فلسطین بدون جلب موافقت طرفین ذی علاقه گرفته نخواهد شد «خیانت» کرده است.

نمایندگان دول عرب نسبت به صحت صدور رأی اعتراض نمودند و گفتند بنا به نص میثاق ملل متحد مجمع عمومی حق صدور رأی ندارد و فقط می تواند توصیه کند. و بالنتیجه رویه عدم همکاری اتخاذ نمودند و در ششم فوریه ۱۹۴۸ کمیته عالی اعراب فلسطین صریحاً رأی داد که «هرگونه اقدامی که از طرف یهودی ها یا دول دیگر به منظور تشکیل دولت یهود در سرزمین اعراب به عمل آید تجاوز تلقی خواهد شد و بنابر حق دفاع مشروع باقوای قهریه از آن جلوگیری به عمل خواهد آمد.»

اعراب به زودی اظهارات فوق را عملی کردند بدین معنی که کشورهای عرب به زودی قوای جمع آوری و تجهیز نموده بعد از ژانویه ۱۹۴۸ وارد فلسطین شدند و یهودی ها را مورد حمله قرار دادند و تا اول فوریه تلفات این زد و خورد به دو هزار و

پانصد نفر رسید، و روز به روز بر آن افزوده می شد. دولت انگلیس چون وضع را چنان دید در اول ژانویه اعلام داشت که مادام که بین اعراب و یهود مسالمت و سازشی ایجاد نشده است در اجرای دستور سازمان ملل متحد دائر بر تقسیم فلسطین اقدامی نخواهد نمود. و در پانزدهم مه ۱۹۴۸ دوران قیمومت خود را خاتمه خواهد داد. و به کمیسیون اعزامی ملل متحد قبل از تاریخ اخیر اجازه ی ورود به این کشور را نخواهد داد. مخالفت اعراب در سیاست امریکا نیز تأثیر نمود و در نوزدهم مارس شورای امنیت پیشنهاد کرد تا موقعی که تقسیم فلسطین امکان پذیر نیست سازمان ملل متحد کشور مزبور را تحت سرپرستی خود قرار دهد. ولی این تغییر رویه مورد مخالفت صهیونی ها قرار گرفت. از شانزدهم آوریل تا پانزدهم مه ۱۹۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل پیشنهاد جدید امریکا را مورد بحث قرار داد ولی اکثریت با آن موافقت ننمود و دولت شوروی بیش از دیگران برای اجرای نقشه تقسیم که در نوامبر پیشنهاد شده بود پافشاری و اصرار می نمود و بالاخره مجمع عمومی ملل دستور داد که کمیسیون آشتی تشکیل و به فلسطین اعزام گردد.

در چهاردهم مه ۱۹۴۸ دولت انگلیس به قیمومت خود در فلسطین خاتمه داد و قشون خود را از آن کشور خارج نمود و همان روز شورای ملی یهود در تل اوویو انعقاد یافت و تشکیل دولت اسرائیل را اعلام نمود و چند ساعت بعد ترومن از طرف دولت امریکا دولت جدید التأسیس اسرائیل را عملاً شناخت (1) «...»

پس از تشکیل دولت اسرائیل، «لروی آیواس» منشی کل شورای بین المللی بهائی، در نامه ای به تاریخ سوم مه ۱۹۵۴، خطاب به محفل ملی بهائیان ایران ضمن شرحی از ملاقات «شوقی افندی» با رئیس جمهور اسرائیل در 26 آوریل ۱۹۵۴، می نویسد:

«در این روز تاریخی رئیس جمهور و خانمشان منشی کل هیئت بین المللی بهائی را در هتل ماگیو در طالار مخصوص به حضور پذیرفتند. پس از چند دقیقه ملاقات رئیس جمهور و همراهان به وسیله اتومبیل به بیت مبارک حرکت کردند.»

حضرت ولي امر الله و حرم مبارک از رئيس جمهوري و خانم با لطف و محبت مخصوصي پذيرائي فرمودند. در جريان مذاکرات دوستانه و غير رسمي حضرت ولي امر الله مقصد و مرام امر بهائئي را تشریح و مراتب دوستي و محبت بهائيان را نسبت به کشور اسرئيل بيان و آمال و ادعيه آنان را براي ترقي و سعادت اسرئيل اظهار فرمودند.

رئيس جمهور در ضمن مذاکرات خود متذکر گرديدند که در چندين سال قبل موقعي که به اتفاق خانم خود به اطراف کشور مسافرت مي نمودند در بهجي به حضور حضرت عبد البهاء مشرف گرديده اند...

هنگام توديع از مهمان نوازي و محبتي که از طرف حضرت ولي امر الله ابراز شده بود اظهار تشکر و امتنان نموده در ضمن تقدير از اقدامات و مجهودات بهائيان در کشور اسرئيل ادعيه قلبيه خود را براي موفقيت جامعه بهائئي در اسرئيل و سراسر جهان ابراز داشتند(1).»...

اين امر به خوبي مي رساند که بهائيان قبل از تشکيل دولت اسرئيل، هواخواه صهيونيسم و روي کار آمدن آنان در سرزمين فلسطين بودند. والا چگونه ممکن است رهبر بهائيان «مراتب دوستي و محبت بهائيان را نسبت به کشور اسرئيل بيان و آمال و ادعيه آنان را براي ترقي و سعادت اسرئيل اظهار...؟ فرمايند؟!!

شوقي افندي رسماً و آشکاراً در لوح نوروز ۱۰۸ بديع، خطاب به بهائيان، نظريه بهائيت را در خصوص تشکيل کشور اسرئيل چنين اظهار داشته بود:

«مصدق و عده الهي به ابناء خليل و وارث کليم ظاهر و باهر و دولت اسرئيل در ارض اقدس مستقر و به روابط متينه به مرکز بين المللي جامعه بهائئي مرتبط و به استقلال و اصالت آئين الهي مقرر و معترف و به ثبت عقد نامه بهائئي و معافيت کافه موقوفات امريه در مرج عکا و جبل کرم و لوازم ضروريه بناي بنیان مقام اعلي از رسوم دولت و اقرار به رسميت ايام تسعه متبرکه محرمه موفق و مؤيد(2).»

بدین مدرک و سند رسمي بهائيان، تشکيل دولت اسرئيل از نظر بهائيت و بنا به

1. مجله: «اخبار امري»، ارگان محفل ملي بهائيان، ايران، شماره ۳، تير ما ۱۳۳۳ هـ.ش.

2. مندرج در صفحه ۲۹۰، کتاب: «توقيعات مبارکه، حضرت ولي امر الله»، (آوريل ۱۹۴۵ - ۱۹۵۲ م.).

تصريح شوقي افندي، یک وعده الهي بوده است که ميرزا حسينعلي و عباس افندي به آن يهوديهان را بشارت داده بودند!

اين روابط ديرينه، به خوبي از زبان رئيس جمهور اسرئيل هويدا مي شود که در آن هنگامي که وي از رهبران صهيونيسم بوده و زمينه يهودي کردن فلسطين را دنبال مي نموده، با عباس عبد البهاء، ملاقات و مذاکره اي داشته است که از چنين ملاقاتي به خشنودي و رضابيت، ياد مي کند. در حالي که مي دانيم در آن ايام، ميان صهيونيسم و انگلستان از یک سوي، و مردم مسلمان عرب از سوي ديگر، منازعه و مخاصمات شديدی بروز کرده بود و اين تنها بهائيان بودند که از یک سوي با انگلستان و از سوي ديگر با کارگزاران يهودي در فلسطين روابط حسنه اي داشته اند، از اين رو بيان شوقي افندي، در نامه اي خطاب به رئيس کميسيون قضيه فلسطين، از روي سياست و محافظه کاري بوده که چنان اظهاراتي در بي طرفي نسبت به کميسر هاي انگليسي در فلسطين کرده است وگرنه شوقي افندي نيز به خوبي مي دانسته که اگر مسلمانان عرب روي کار آيند، و حکومت فلسطين را از دست انگليسي ها خارج سازند. مسلم خدمت شبکه بهائيت که مفتخر به هر نوع همکاري با آنها بودند، خواهند رسيد و وجود آنان را به دليل هتک حرمت اسلام و نسخ اسلام و

دعوي پیغمبري و کتاب جدید و خدائي رهبران بابیه و بهائیت به هیچوجه تحمل نخواهند کرد. چنانچه تاکنون هیچ یک از جوامع اسلامي جهان وجود بهائیان را تحمل نکردند و حاضر به همزیستی با آنان نشدند. خاصه آنکه مهر بیگانگی و سرسپردگی به بیگانه بر پیشانی همه زعمای آنان نقش بسته باشد! زیرا آنچه که مسلم است، تنها مسلمانان عرب بودند که حاضر به هیچ گونه مصالحه، و حتی زندگی مشترک سیاسی با یهودیان مهاجر نبودند. و در برابر زمینه مساعد برای موفقیت بهائیان فراهم بود و آنان از لقب «سر» و حمایت بی چون و چرای انگلیسی ها برخوردار بودند و بالعکس از کنار الواح و نامه هائی که عباس افندی در عظمت امپراطوری انگلستان و تجلیل و تمجید از موقعیت حاصله از استعمار فلسطین و استقرار نیروهای انگلیسی مرقوم داشته، سرسری و بی اعتنا نمی توان گذشت.

بهائیان به همه این مسائل توجه داشته اند که ظواهر اسلامي را در سرزمین فلسطین

رعایت می کردند و در نماز جماعت و جمعه شرکت می نمودند و به هیچوجه اجازه تبلیغ در سرزمین فلسطین به یاران و مریدان خود نمی دادند.

(چنانچه به تفصیل آن را مورد بررسی قرار دادیم.)

منافع بهائیت تنها در صورتی می توانست محفوظ بماند که یا انگلستان به استعمار خود در فلسطین ادامه دهد و یا صهیونیسم به عنوان حافظ منافع امپریالیسم انگلستان و میراث خوار استعمار، روی کار آیند. در غیر این صورت کار مرکز به اصطلاح جهانی بهائیت دیر یا زود به دست مسلمانان عرب، به عنوان مرکز جاسوسی و دشمنی صریح و عناد علنی با منافع ملی مسلمانان، تمام و بر چیده شدن آن مسلم تاریخ بیت المقدس به شمار می آمد.

از این روی بهائیان و زعمایشان در فلسطین و کشور اسرائیل، به هیچوجه بر خلاف مصالح اسرائیل و صهیونیسم سخنی نیاوردند و این بهائیان به اصطلاح اهل «روح و ریحان» از صدها هزار آواره فلسطینی و غصب حقوق به هر حال مسلم ساکنان این آب و خاک هیچ گونه همدردی نشان ندادند. در عوض، نسبت به تحکیم روابط خود با صهیونیسم حاضر به همه گونه همکاری شدند.

تا آنجا که شوقی افندی، در تلگرافی که به تاریخ ۴ مه ۱۹۵۴ م، به محفل بهائیان ایران ارسال داشته است، با کمال افتخار، پیروزی های اخیر جامعه ی بهائیت را بر شمرده و ضمن و ذیل آن به ملاقات خود با رئیس جمهوری کشور اسرائیل چنین مباحثات و اشاره می کند:

«رئیس جمهور اسرائیل به اتفاق قرینه محرمة میسیس بن زوی بر حسب قرار قبلی، پس از پذیرائی که به افتخار ایشان در بیت مبارک حضرت عبد البهاء به عمل آمد اعتاب مقدسه را در جبل کرمل زیارت نمودند. این زیارت اولین تشریف رسمی است که از طرف یکی از رؤسای دول مستقله از مقامات مقدسه ی حضرت اعلی و مرکز میثاق حضرت بهاءالله به عمل آمده است(1)»...

1 مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۱۲ فروردین ۱۳۳۲ هـ.ش.

بهائیان این ملاقات رسمی را که مبین توافق کامل بهائیت و صهیونیسم است، یک ملاقات ساده صرفاً مذهبی نمی دانند. و در این خصوص بیان «لروی آیواس» منشی کل شورای بین المللی بهائی، در نامه مورخه ۳ مه ۱۹۵۴ می تواند اهمیت ملاقات مذکور را آشکار سازد.

ایشان می نویسد: «روز دوشنبه ۲۶ آوریل ۱۹۵۴، از برای عالم بهائی، روز تاریخی به شمار می رود زیرا در این یوم برای اولین دفعه در تاریخ امر رئیس دولت مستقلی رسماً از مقام مبشر شهید آئین بهائی و مقام مرکز میثاق حضرت بهاء الله دیدن نموده، به حضور ولی امر بهائی (شوقی افندی) مشرف گردید(1)». ...

شوقی افندی همانند میرزا حسینعلی که در سرسپردگی به سفارت روس و عباس افندی در سرسپردگی به انگلستان، از هیچ کوششی برای جلب رضایت آنان دریغ نداشتند با تمام قوا تصمیم گرفت، راه سرسپردگی بهائیت را که اکنون به صهیونیسم ختم شده است با کمال امانت به صهیونیسم و خیانت علنی به جهان اسلام و منافع ملی کشورهای مسلمان ادامه دهد.

هیئت بین المللی بهائی حيفا در نامه ای به محفل روحانی ملی بهائیان ایران در اول ژوئیه ۱۹۵۲ رابطه شوقی افندی را با حکومت اسرائیل، به نحوی کاملاً سر بسته و محرمانه چنین به اطلاع بهائیان رسانید:

«روابط حکومت (اسرائیل) با حضرت ولی امر الله و هیئت بین المللی بهائی دوستانه و صمیمانه است و فی الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسائی امر در ارض اقدس موفقیت هائی حاصل گردیده است(2)». ...

در خاتمه، مقاله ای که تحت عنوان: «بهائیت» در مجله فرانسوی وابسته به صهیونیسم و اسرائیل، به نام «زمین باز یافته» (منظور اسرائیل) در شماره ۲۲ مورخه ۲ سپتامبر ۱۹۵۲ توسط یکی از نویسندگان یهود، چاپ و منتشر گردیده است و در آن به تطبیق اهداف یهودیان با عقاید بهائیان در خصوص: پیدایش کشوری مقتدر به نام

---

1. مجله: «اخبار امری» ارگان محفل ملی بهائیان ایران، شماره ۳ تیر ماه ۱۳۳۳، ص ۹.

2. مجله: «اخبار امری» ارگان بهائیان ایران، صفحه ۱۶ شماره ۵، شهریور ماه ۱۳۳۱ ه. ش.

«اسرائیل» مبادرت شده است، جهت اطلاع پژوهندگان تقدیم می گردد:

این نویسنده یهودی می نویسد: «... حضرت بهاء الله نبوت و بشاراتی را اعلام نموده است که با بشارت ما در اصحاب دانیال و حزقیل و یرمیا و اسحاق مطابقت دارد و ایشان خود را موعود کل ملل می دانند چنانچه در کتب مقدسه قبل مذکور است.

از جمله دقایقی که باید در یوم ظهور غصن ظاهر گردد آن است که پرچم خدا به وسیله تمام ملل مرتفع خواهد شد و تمام مذاهب و ملل مختلفه در ظل لوای الهی قرار خواهند گرفت و غصن الهی را احاطه خواهند کرد در آن روز اختلافات و منازعات به کلی مرتفع خواهد شد و غصن الهی ملت اسرائیل را به اراضی مقدسه می خواند و آنها را از شرق و غرب و شمال و جنوب به دور خود جمع می کند.

این عبارت در کتاب پیغمبر جدید یعنی در مذاکرات نیز ذکر گردیده است و اگر به خاطر داشته باشیم در کتب یکی از انبیاء نیز راجع به حيفا و اراضی مقدسه بشارت بی شماری نقل شده است...

حضرت عبدالبهاء موقعی که از پنجره مسافرخانه به خارج ناظر بودند به یکی از اصحاب خود بیانات ذیل را می فرمودند و او در دفترچه خاطرات ثبت نموده است:

«در آتیه نزدیکی فاصله بین عکا و حيفا از بین خواهد رفت و بهم وصل خواهد شد من به خوبی می بینم که این محل مقدس یکی از بنادر مهم تجارتي خواهد شد این بندر نیم دایره به صورت باشکوهی تبدیل به پایگاه عظیم خواهد شد که از تمام نقاط دنیا متوجه این محل خواهند شد.

کوه کرمل و دامنه آن از بهترین بناها و قصور عالیه مستور خواهد شد صنایع و تأسیسات عظیمه در این نقطه بر پا می گردد از هار تمدن حقیقی و غنچه های افکار متعدده به این محل انتقال خواهد یافت تا بار ورائح و عطر منتصاعده از اخوت و برادری بین المللی ترکیب و آمیخته گردد حدائق - باغ ها - و پارک ها و نزهتگاه های عالیه برپا خواهد شد. در دل شب کهربا و الکترونیک تمام بندر را روشن خواهد کرد.

چراغ های قوی دیده بانی کشتی ها که در دو طرف کرمل ایجاد می گردد جبل را در اقیانوس نور فرو خواهد برد و کرم الهی از سر تا پا غرق نور می گردد و عالی ترین و

زیباترین منظره عالم را خواهی دید...

امروز ما مشاهده می کنیم که کم و بیش آثار اولیه بشارت ظاهر شده و آنچه موسی در کوه طور به آن تکلم نموده و یهود را به اجتماع دعوت فرموده و آنچه بهاء الله راجع به اتحاد و یگانگی فرموده امروز به عرصه ظهور و بروز می رسد...

دوستان من شما نیز مانند من به این اراضی (اسرائیل) مسافرت کنید و در این ارض مقدس (اسرائیل) از روائح طیبه بهره ور گردید (1)». ...

2/ کسب اقتدارات تحت حمایت صهیونیسم

این رابطه را شوقی افندی، به تنهایی قادر به ایجاد آن نبود. حمایت بعضی از صهیونیست های امریکائی و پایه هائی که عباس افندی در جلب حمایت یهودیان امریکا بنیان نهاده بود، تنها زمینه مساعدی برای شوقی افندی محسوب می شد که لازم بود جهت بهره گیری مستمر و مؤثر از حمایت صهیونیسم اسرائیل، از همان حامیان یهودی امریکائی خود بهره گیرد.

از این روی شوقی از حافظان منافع بهائیت در امریکا، در خواست نمود که به هر نحوی که ممکن است، کوششی برای جلب موافقت همه جانبه «بن گوریون» نخست وزیر کشور اسرائیل به عمل آورند. این فرصت برای یهودی - بهائی آمریکا هنگامی دست داد که نخست وزیر اسرائیل برای تبادل نظر با مقامات امریکائی عازم امریکا گردیده بود.

شوقی افندی چگونگی سفر نخست وزیر اسرائیل را در رابطه با منافع بهائیان، ضمن ارسال تلگرافی محرمانه در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۲ خطاب به «محل بهائیان آمریکا» چنین اعلام داشت:

«...و برای تأسیس و استقرار مرکز جهانی امرالله (در اسرائیل) اقدامات و سیعه به کمال سرعت به عمل آمده است هیئت های ایادی امرالله از هر یک از قطعات عالم متوالیاً تعیین گشته و پنج نفر از آنها اکنون به ایفای وظائف در ارض اقدس مشغولند. هیئت بین

1 مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۸ - ۹، آذر - دی، ۱۳۳۱ ه. ش.

المللی بهائی توسعه یافته و اعضای عامله آن تعیین گردیده اند. هنگام مسافرت رئیس الوزرای دولت اسرائیل به امریکا نمایندگان محل ملی امریکا با او ملاقات و مصاحبه نموده و آثار امری به او تقدیم داشته اند هجده قطعه اراضی به مساحت بیست و دو هزار متر مربع بر وسعت اوقاف بین المللی بهائی در دامنه جبل کرمل اضافه گردیده است. به منظور تملک متجاوز از یکصد و چهل هزار متر مربع از اراضی واقعه در حول روضه مبارکه بهجی عملیات مساحی از طرف دولت انجام یافته است. نقشه مشرق الاذکار کرمل که ابتکار



رئیس هیئت بین المللی بهائی است تکمیل و اتمام پذیرفته است. معافیت اعتاب مقدسه از رسوم دولتی و سایر مزایایی که از طرف وزارت دارائی دولت اسرائیل اعطا شده بود اکنون شامل بیت مبارک حضرت عبد البهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز گردیده است. متعاقب مخاصمات خارجی و اغتشاشات داخلی که مدت دهسال ارض اقدس را دچار انقلاب و اضطراب نموده بود دوباره باب زیارت ارض اقدس مفتوح گردید. ساختمان پایه های هشت گانه که باید طبقه فوقانی مقام اعلی به وزن هزار تن بر آن قرار گیرد به پایان رسیده است. قرار دادهای متوالی که مجموع آن تقریباً به چهل و هفت هزار دلار بالغ می شود جهت ساختمان طبقه هشت ضلعی مقام مقدسی به امضاء رسیده که در نتیجه اولین قسمت طبقه فوقانی تکمیل و هشت مناره که عبارت از تاج دوم این بنای مقدس است مرتفع خواهد شد. مقدمات ساختمان طبقه مدور که قبه ذهبی بر آن قرار خواهد گرفت آغاز گردیده است (1)». ...

توافق دولت اسرائیل مبنی بر بسط موقعیت و گسترش اراضی اماکن بهائیان در اسرائیل، معلول توجهی بوده است که سیاست آمریکا و صهیونیسم برای تقویت بهائیان و تأسیسات مرکز جهانی آنان، جهت گسترش اقدامات بهائیت در دیگر کشورها و حفظ منافع اسرائیل، خاصه در کشورهای اسلامی بوده است. همزمان با طرح نقشه های جهانی بهائیان برای ازدیاد مراکز بهائی در کشورهای مختلفه، که آنهم توسط محفل بهائیان آمریکا طرح ریزی و با برنامه های اطلاعاتی اسرائیل تطبیق و هماهنگ شده بود.

1 مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان ایران، پلی کپی حروف تایپ، شماره 1، اردیبهشت 1331 هـ. ش.

ضرورت چنین مساعدت هائی از جانب اسرائیل، سازمان و رهبران صهیونیسم را به اتخاذ هر نوع همکاری لازم، در قبال سرسپردگی بهائیان امری اجتناب ناپذیر به شمار می آورد.

لذا بر این اساس و مبادی، شوقی افندی، تصمیم گرفت که به کمک دولت اسرائیل دو کار اساسی را تحقق بخشد.

اول: احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان در اسرائیل ضمن سامان بخشیدن به سازمان رهبری بهائیان.

دوم: رفع بزرگترین مانع راه رهبری شوقی افندی، یعنی بازماندگان خانواده اغصان و افنان که حاضر به همکاری و قبول زعامت او نبودند.

و اما در خصوص کار نخست، شوقی افندی خود ضمن ارسال تلگرافی به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ م، به محفل ملی بهائیان آمریکا، صریحاً و آشکاراً تأیید می کند که با تشکیل دولت اسرائیل و حمایت آنها، کار احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان و تشکیل سازمان رهبری بهائیان... ممکن و میسر شده و این امر از برکت وجود دولت جدید التأسیس اسرائیل است.

توجه فرمائید:

«این مشروع عظیم (برنامه های میرزا حسین و عباس افندی برای جهانی کردن بهائیت) که در عقد اول قرن دوم بهائی مقارن تأسیس دولتی مستقل و جدید در ارض اقدس شروع گردید در نتیجه پیدایش دولت مزبور تقویتی به سزا یافت و بر اثر تحقق یک رشته و قوعات متوالیه ذیل در ارض اقدس پیشرفت سریع حاصل نموده است:

1- ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی که مقدس ترین مشروع بین المللی و در تاریخ امر الله بی نظیر است در قلب جبل کرمل آغاز گردید.

2- هیئت بین المللی بهائی در جوار اعتاب مقدسه تشکیل گردید. این هیئت طلیعه تأسیس بیت عدل عمومی یعنی اعظم قوه تشریح نظم اداری جهان آرای بهائی است که بنیانش الهی و حال بدایت ظهور و بروز آن است.

3- اماکن تاریخی مربوط به ایام سجن حضرت بهاء الله و حضرت عبد البهاء تملک

676

و تعمیر و تزیین گردید و دولت جدید التأسيس آنها را رسماً جزء مقامات متبرکه شناخت و از پرداخت مالیات معاف نمود این مقامات اکنون نزهتگاه و مورد نظر و توجه عموم مردم است.

4- مذاکرات رسمی با متصدیان اداری مرکزی بلدیة این حکومت برای دو منظور ذیل آغاز گردید: یکی آنکه اراضی حول روضه مبارکه شارع آئین نازنین در حوالی عکا که اکنون مورد تهدید است برای نسل های آینده محفوظ ماند و دیگر آنکه املاک وسیعه واقع در جوار مرقد مبارک حضرت اعلی که بی نهایت لازم و ضروری است خریداری شد تا به فرموده حضرت عبد البهاء مشروعات تابعه حول مؤسسات دو رکن اعظم ولایت امر و بیت عدل اعظم در این اراضی بنیان گردد.

5- برای آنکه در مستقبل ایام مشرق الانکاری بر فراز جبال کرمل مرتفع گردد نقشه لازم تهیه گردید. بنای این مشرق الانکار نشانه ضروری و بارزی از پیشرفت روز افزون نظم اداری بین المللی امر الله خواهد بود.

6- چهار کنفرانس که در خارج از مرکز بین المللی امر الله در قطعات مختلفه عالم در آینده تشکیل خواهد شد نشانه آغاز اقدامات امریه در بین قاره ها بوده و یازده محفل روحانی ملی در آن شرکت خواهند نمود. انعقاد این کنفرانس ها میسر شروع مرحله نهائی برای اجتماع نمایندگان جوامع کلیه کشورهای مستقل و اقالیم مهمه تابعه و جزائر مختلفه در سراسر جهان خواهد بود. اکنون وقت آن رسیده که توأم با اقدامات شش گانه ی فوق موضوعی که اضطراراً مدتی به تعویق افتاده بود به مرحله عمل در آید و آن تعیین ایادی امر الله بر طبق نصوص الواح وصایای حضرت عبد البهاس است که اولین عده آنها بالغ بر دوازده نفر می باشند و به تعداد مساوی از ارض اقدس و قطعات آسیا و امریکا و اروپا انتخاب شده اند.

این اقدامات اولیه مقدمات تحقق کامل مشروعی است که عبد البهاء در کتاب وصایا پیش بینی فرموده اند و با تمهیدات اولیه جهت تشکیل هیئت بین المللی بهائی که بعداً به بیت عدل عمومی تبدیل خواهد شد هم دوش و هم عنان است این مشروع جدید التأسيس حلقه ی اتصال دیگری برای تحکیم روابط مرکز دائم الاتساع بین المللی امر الله

677

با جامعه پیروان اسم اعظم در سراسر عالم است و راه را برای مبادرت با اقدامات دیگر به منظور تقویت اساس نظم اداری بهائی هموار می سازد(1)»...»

و اما در خصوص کار دوم، برداشتن بزرگترین مانع بر سر راه زعامت و نفوذ آن قسم از بهائیان که متعهد به همکاری با سیاست های صهیونیستی است.

این مانع بزرگ اقتدار، همانا خانواده و فرزندان میرزا حسینعلی بهاء بود که حاضر به همکاری با عباس افندی و قبول جانشینی شوقی افندی نگشته بودند.

اینان که غالباً مردمی بی سیاست، و افرادی فاقد روابط پنهانی با انگلستان و صهیونیسم، پس از تشکیل دولت اسرائیل مأمورین اسرائیلی، نظر خوبی به آنان نداشتند و در واقع آنان را افرادی قابل اعتماد و ذي نفوذ در میان محافل بهائی که به دست عباس افندی آن هم بر اساس طرد «ناقصین» بوجود آمده بود. به نظر نمی آوردند.

اجازه دهید، چگونگی حمایت دولت اسرائیل را از شوقی افندی و طرد دیگر مدعیان بهائیت را که به قسمت ناپیزی از املاک پدر دلخوش داشته بودند، از لابلای تلگرافات و نامه های ارسالی شوقی و دیگر اعضای هیئت جهانی بهائیت از اسرائیل به ایران و آمریکا جستجو کنیم. و قضاوت نهایی را به عهده ی پژوهندگان قرا دهیم:

1- حدود دو ماه پس از انتشار خبر توافق کامل بهائیان آمریکا با بن گورین نخست وزیر وقت اسرائیل، مندرج در نامه مورخ ۱۹ آوریل 1952، شوقی افندی طی نامه ای، در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲ م، به محفل ملی بهائیان ایران چنین نوشت:

«به مناسبت شصتمین سال صعود حضرت بهاء الله دو بشارت ذیل به وسیله محافل روحانیه ملیه به قاطبه یاران در سراسر عالم بهائی ابلاغ می گردد: یکی پیشرفت سریع مشروع مجللی که در قلب جیل الرب در جریان است و دیگری سقوط و اضمحلال مستمر بقیه ناقضین میثاق که هنوز به کمال جسارت در مقابل قوای غالبه جامعه بهائی در عالم مخالفت میورزند.

قسمت هشت ضلعي ساختمان مقام اعلي که تاج دوم آن بناي رفيع است مقارن

1. مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمي محفل بهائیان، ایران، شماره ۹، دي ۱۳۳۰ هـ. ش، صفحه ۳.

678

عید نوروز گذشته انجام گرفت سپس طارمی آن در ایام رضوان نصب و تزیین گردید و در تعقیب تحقیقات قبلی ساختمان قسمت استوائی شکل زیر گنبد که سومین قسمت بنا است و قبه ی ذهبی بر آن قرار خواهد گرفت با نصب چوب بست شروع گشت و مخارج تقریبی آن بالغ بر سیزده هزار لیره خواهد بود و برای انعقاد قرارداد کاشی های طلائی گنبد مطالعات به عمل آمده است. امید و طید آنست که مقدمات لازمه سریعاً اکمال و بانیان این ساختمان عظیم و مقدس پس از حلول صدمین سال (بدیع) به ساختمان قبه ذهبی مشغول گردند تا به این ترتیب نبوت حضرت عبد البهاء در اظلم اوقات جنگ بین الملل اول تحقق پذیرد و جلال و شکوه این گنبد نورانی انظار زائرین مشتاق را که به سواحل ارض اقدس نزدیک می گردند روشن و منور سازد.

ناقضین دیرین که از حوادث و تجربیات تلخ شصت سال گذشته در س عبرت نگرفتند و با استرداد کلیدهای روضه مبارکه دچار شکست شده و قصر مبارک را تخلیه و مسترد داشته و زعما و نمایندگان شاخص خود را یکی پس از دیگری به سرعت از دست دادند با حمایت و پشتیبانی سهراب خائن و استخدام وکیل زبردست و عنودی متحداً به مخالفت با نصوص مندرجه در الواح وصایای حضرت عبد البهاء قیام نموده و بر علیه ولی امر الله رسماً اقامه دعوا کردند و نسبت به انهدام خانه مخروبه ای که در جوار روضه مبارکه واقع و سبب اهانت آن مقام مقدس بود اعتراض کردند و چون دولت اسرائیل صلاحیت محکمه کشوری را در رسیدگی به این موضوع رد کرد دچار شکست محکومیت گشتند و بعداً تهدید نمودند که از رأی دولت به محکمه عالی استیناف خواهند داد و در نتیجه موجبات عصبانیت اولیای امور را فراهم ساختند تا بالاخره مأمورین مزبور بر اثر مراجعه این عبد به نخست وزیر و وزیر امور خارجه دولت اسرائیل اجازه تخریب آن بناهای ویران را صادر کردند.

این اقدام سخیف ناقضین که ناشی از عناد و خصومت شدید و جاهلانه بود سبب شد که از مزایائی که در طی مدت شصت سال در ایام متبرکه بهائی از آن استفاده می کردند به کلی محروم گشتند.

بلافاصله پس از اینکه آثار بناي مخروبه به خارج حمل و در این خصوص

679

موفقیت کامل حاصل شد به تسطیح و طراحی اراضی و نصب و تزیین جوانب و اطراف روضه مبارکه که به واسطه ی ایجاد موانع و مشکلات از طرف دشمنان امر مدت های مدید از داشتن مدخل شایسته محروم بود اقدام گردید. اکنون پس از عبور از اراضی و باغچه حول روضه مبارکه و صحن خارج و داخل حرم زائرین می توانند به آستان قدس الاقداس قبله گاه اهل بهاء تشریف حاصل نمایند. این جریانات مقدمه آن است که بیش از سی جریب اراضی حول روضه ی مبارکه خریداری و آباد گردد و در مستقبل ایام بقعه مجلی که محل استقرار عرض مطهر شارع امر اعظم الهی خواهد بود در آن محل مرتفع شود».

امضای مبارک شوقی(1).

2- دکتر لطف الله حکیم، منشی شرقی اولین شورای بین المللی بهائی، طی نامه ای در اواخر ژوئن ۱۹۵۲ (=) ۵ شهر الرحمه ۱۰۹ بدیع (به منشی محفل ملی بهائیان ایران، چنین نوشت:

«...قرب روضه مقدسه جمال اقدس ابهی عزاسمه الاعلی و در جوار قصر مبارک بهجی از سابق مخروبه ای موجود بوده و مولای توانا حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه اراده داشته اند که آن را به کلی ویران و تبدیل به باغ و گلستان فرمایند ولیکن ناقضین قدیم و جدید چنانکه رسم و آداب دیرین آنان است به جمیع قوی به ضدیت با حضرت ولی امر الله پرداخته و به عناوین مختلفه اجرای این منظور جلیل را به تأخیر و تأجیل انداخته و عاقبه الامر در محکمه دعوائی در این خصوص به کمک و کیلی محیل و عنود بر پا ساخته و به هیچ وجه رضا نمی داده اند که این مخروبه کریه المنظر از جلوی روضه مبارکه برداشته شود و به جای آن گلستان پطرروت و نصارت به میان آید زیرا بوم شوم جز در ویرانه مکان و مأوی نمی گزیند و جعل از بوی گل رنج می برد خلاصه الکلام دولت اسرائیل بالنتیجه امر صریح بر حقانیت اهل بهاء صادر و ناقضین پرکین را محکوم می نماید و لهذا بدون درنگ آن مخروبه به امر هیکل مبارک منهدم می شود و بعد از دو

1 مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره ۲ - ۲، خرداد - تیر، ۱۳۳۱ هـ. ش.

روز اثری از آن باقی نمی ماند و سپس به دستور ولی امر مکلم طور چند کامیون های مرمر - درهای بسیار عالی و درخت و گل به محل حمل می شود و وجود مبارک بنفسه المقدس چهار روز و نیم در آنجا اقامت می فرمایند و تحت نظر مبارک خیابان قصر تا جلو پلکان و محل بنای مخروب تا نیمه مسافرخانه بهجی مبدل به باغ گلستان بسیار زیبا می شود که طول آن هشتاد و عرض آن دوازده متر است و چراغ های کهر با آن باغچه را در شب ها مبدل به یک قطعه نور می کند علاوه بر این باغچه جلو روضه مبارکه نیز به دستور مطاع مقدس عریض تر شده و عمودهای چراغ برق در این باغچه و باغچه پشت روضه مبارکه استقرار یافته و طاس های متعدد مصنوعی برپا و دري بسیار عالی که در ایطالی ساخته شده بین باغچه جدید التأسیس و مدخل روضه مبارکه نصب گردیده است. هیچ کس نمی تواند باور کند که چگونه در ظرف چند روز بنای بدنمای مخروبه به این سرعت به باغ زیبایی تبدیل یافته است. همچنین دو نورافکن قوی نیز جلو روضه مبارکه نصب شده که شب ها آن مرکز انوار را به حسب ظاهر نیز مبدل به یک قطعه نور می نماید(1)».

3- شوقی افندی در تلگراف ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ م، صریحاً به حمایت دولت اسرائیل در خصوص منازعات وی با مخالفانش بر سر اموال غیر منقول موجود در اسرائیل، به اطلاع محفل ملی بهائیان ایران اشاره می کند:

«به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از پنجاه سال کلیدهای قصر مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید این مکان مقدس تاریخی که حضرت بهاء الله پس از خروج از سجن عکا در آن اقامت فرمودند اکنون مفروش می گردد تا هنگام افتتاح باب تشریف برای زیارت زائرین مهیا باشد. توصیه می شود هفت قالی به قطع تقریبی سه متر در پنج متر به عنوان عباس ادیب در بیروت ارسال گردد. شوقی(2)».

4- هیئت بین المللی بهائی حیف - در نامه ای خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان

1 مجله: «اخبار امري»، ارگان محفل بهائيان ايران، شماره ۴، مرداد، ۱۳۳۱ هـ. ش.

2 همان، شماره ۸ - ۹، آذر - دي ۱۳۲۹ هـ. ش.

ايران، مورخ اول ژوئيه ۱۹۵۲، شرحي جامع از دعاوي و مخالفت هاي مخالفان شوقي افندي و نقش و حمايت دولت اسرئيل از شوقي، ارسال داشته است که توجه به مندرجات آن حائز کامل اهميت است:

«از هيئت بين المللي بهائي حيفا - به محفل روحاني ملي بهائيان ايران:»

مورخ اول ژوئيه ۱۹۵۲

### دوستان عزيز بهائي

«هيئت بين المللي بهائي با کمال سرور مژده پيشرفت امر الله را در مرکز جهاني آن به استحضار ياران عزيز رسانيده آنان را از اقداماتي که در طي سال گذشته در ظل هدايت حضرت ولي امر الله به عمل آمده است مطلع مي نمايد...»

هر چه ساختمان مقام اعلي پيشرفت مي کند به همان اندازه شهرت و آوازه آن زيادتر مي شود و نه تنها اهالي حيفا بلکه همه مردم اين کشور (اسرائيل) به آن مباحثات مي کنند و چون از تعاليم امر مي شنوند از منظور و مرام ما و همچنين عملي که در کشور آنها (اسرائيل) انجام مي دهيم بي نهايت تمجيد مي کنند.

بلاشک احبائي الهي اطلاع دارند که پس از صعود حضرت عبد البهاء در زمان حضرت ولي امر الله نه فقط طبقات اراضي بين مقام اعلي و کلمي آلماني واقع در دامنه ي کوه کرمل توسعه پيدا کرد بلکه طبقه اي که خود مقام اعلي در آن واقع است از طرف مشرق و مغرب نيز امتداد يافت، چون تسطیح قسمتي از اين طبقه از لحاظ مهندسي اشکالات و مخارج زيادي توليد مي کرد و به اين سبب سال ها متروک مانده بود امسال حضرت ولي امر الله نظر به اينکه هر چه ساختمان اين قسمت به تعويق افتد مخارج آن به مراتب زيادتر خواهد شد دستور شروع ساختمان آن را فرمودند و اين قسمت چون تمام شود قريب ۳۵۰ متر مربع بر وسعت طبقه مقام اعلي به طرف مشرق خواهد افزود و اين افزايش مستلزم ساختن ديواري به ارتفاع نه متر خواهد بود که بيش از ۳۵۰ متر مکعب سنگ در آن به کار خواهد رفت و اين نکته قابل توجه است که سنگ هاي مزبور از محل خرابه هاي شهر قديمي حيفا که براي تاسيسات جديد در دست تسطیح و عمران است به مقام اعلي حمل مي گردد و چون اين قسمت خاتمه يابد نفوسي که به زيارت مقام اعلي

فائز مي شوند مي توانند از اين نقطه منظره کامل بنا را با لوحه طلائي اسم اعظم که در زاويه شمال شرقي رواق واقع و از اشعه ي صبحگاهي آفتاب متلاؤ و جلوه گر است به نحو جالب توجهي مشاهده نمايند. پيش بيني مي شود که تسطیح و ساختمان اين قسمت در حدود یک ماه و نيم به انجام برسد و مخارج آن تقريباً به ۱۲۶۰۰ دلار بالغ گردد.

«اکنون چون به علت ساختمان مقام اعلي تقرب به حول مقام در کوه کرمل براي عموم مقدور نيست عده کساني که به بهجي براي زيارت قصر و روضه حضرت بهاء مشرف مي شوند از نفوسي که به باغ هاي حيفا مي روند بيشتر است چنانکه در موقع عيد فصح متجاوز از ۱۵۰۰ نفر منجمله پانصد نفر در یک روز از بهجي ديدن کردند. داخل روضه حضرت بهاء الله و قصر بهجي و همچنين بيت حضرت بهاء الله در عکا و قصر مزرعه در ظرف سال گذشته بسيار تزئين يافته و براي زيارت زائرین آماده شده است.»

مدت شش ماه امر الله در ارض اقدس دچار شدیدترین بحران ها بود و چنانچه تأییدات الهیه شامل حال نمی شد به عواقب وخیمی منجر می گردید بطوری که احباء الهی مستحضر شدند پس از صعود حضرت بهاء الله ناقص اکبر و اولاد خویشان و عده ای از طرفدارانش حول روضه مبارکه مستقر گردیدند و پس از صعود جمال مبارک هر یک از فرزندان ذکور نسبت به قصری که در آن صعود واقع شد بالوارثه سهم شدند. در طی سنوات عدیده این بنای مقدس که مملو از آثار و خاطرات حیات مبارک است شاهد خصومت های شدید ناقضین نسبت به مرکز میثاق بوده است.

با مراجعه به تاریخ امر احباء ملاحظه خواهند نمود که در همان هنگام که عرش مطهر حضرت بهاء الله جهت استقرار در روضه مبارکه آماده می شد میرزا محمد علی خود را برای مخالفت با مرکز میثاق مهیا می نمود پس از واقعه صعود با اینکه بیشتر سهام قصر متعلق به حضرت عبدالبهاء بود میرزا محمد علی و بستگانش تا سال ۱۹۳۲ در آن قصر سکونت داشتند و بدیع الله برای اینکه جهت عملیات خانثانه خود پولی تهیه کند سهم خود را از خانه پدری به رئیس پلیس عکا فروخت پس از فوت این شخص با تحمل زحمات فوق العاده با وجود اشکالات قانونی حضرت ولی امر الله مقدمات خرید سهم اصلی بدیع الله را که دو دانگ از کل بنا بود فراهم فرمودند. پسر ناقص اکبر موسوم

به موسی بهائی که در این موقع متصدی ثبت املاک عکا بود و از این قضیه اطلاع حاصل نموده بود نفوذ خود را به کار برده در آخرین لحظه موفق شد به وراثت رئیس پلیس فشار وارد آورد تا در نتیجه به جای آنکه دو دانگ ملک به اختیار امر در آید حضرت ولی امر الله فقط موفق به تحصیل یک دانگ آن گردیدند و یک دانگ باقی مانده به دست ناقضین افتاد و به نام آنان ثبت گردید.

«قصر حضرت بهاء الله که از سال ۱۸۹۲ به این طرف در تصرف میرزا محمد علی و خانواده او بود در حدود سال ۱۹۳۲ بر اثر عدم توجه سقف آن در شرف سقوط بود حضرت ولی امر الله چون این وضعیت را مطابق شئون قصر مسکونی جمال مبارک نمی دانستند و از طرفی مسئولیت تغییر آن به عهده ی احبای الهی بود بنابراین این لزوم تعمیر قصر را به میرزا محمد علی گوشزد فرمودند میرزا محمد علی به عذر اینکه برای انجام این منظور وجهی در دست ندارد از اقدام به آن خودداری کرد ولی بنا به پیشنهاد حضرت ولی امر الله قبول نمود بنای مزبور را تخلیه کرده اجازه دهد احباء آن را تعمیر و به حال اولیه برگردانند و سپس به ساختمان مجاور که هنوز هم پسرش در آن سکونت دارد نقل مکان نمود.»

پس از اینکه قصر مبارک جلال و شکوه اولیه خود را باز یافت) و این کلمه البته اغراق نیست زیرا قصر زیبایی شرقی است که در قرن گذشته به وسیله یک نفر از متمولین مقیم عکا بنا شده) و غرفات آن مغروش و مزین و دیوارهای آن به قفسه های کتاب و عکس های مربوط به عالم بهائی آراسته شد و الواح و تزیینات جمال مبارک به خط اصل در محفظه های آن قرار گرفت و اطاق شخصی حضرت بهاء الله به حال اولیه در آمد و اشیاء متبرکه آن حضرت در آن جای داده شد برحسب دعوت حضرت ولی امر الله حاکم انگلیسی عکا به معیت هیکل مبارک از قصر مزبور دیدن نمود و این امر سبب شد که حاکم از مندوب سامی تقاضا نماید که این محل را نیز مانند اعتاب مقدسه و بیت مبارک در عکا جز و اماکن مقدسه بهائی محسوب و از مالیات معاف دارد و این عمل انجام گردید در نتیجه قصر مبارک از صورت بیت شخصی یکی از فرزندان حضرت بهاء الله به یک موزه و زیارتگاه بهائی تبدیل یافت و میرزا محمد علی دیگر نتوانست مراجعت کند

و مجبور شد در همان خانه مجاور که محل سکونت خود قرار داده بود باقی بماند.

در جنبه روضه مبارکه در سمت مشرق نیز دکان آهنگری وجود داشت که متعلق به یکی از ناقضین و محل کار او بود برطبق دستور هیکل مبارک دکان مزبور نیز خراب گردید و اصطبل قدیمی آن از میان برداشته شد و منظره مخروبه از صورت اولیه بیرون آمد و صاف و هموار گردید و بین دیوار باغ قصر و ابنیه حول روضه مبارکه باغچه ای احداث شد.

«با وجود این یک عمارت یک طبقه مشتمل بر پنج اطاق در قسمت جنوب باقی بود این عمارت با آنکه از زمان حضرت بهاء الله و حضرت عبد البهاء جزء املاک بهائی بشمار می رفت در قباله جزو قصور مذکور و یک ششم آن به ناقضین تعلق داشت.»

در دسامبر گذشته نظر به اینکه سقف سه اطاق این عمارت خم شده و دیوارهای آن فروریخته بود و عمارت روز به روز بیشتر رو به خرابی می رفت و وضع خطرناکی پیدا کرده بود هیکل مبارک به خادم روضه مبارکه دستور فرمودند که آن را خراب کنند و هنگامی که خادم مشغول تخریب بنا بود پلیس رسید و به موجب حکمی که از محکمه حیفا ارائه داد مانع خرابی آن گردید این حکم بر اثر اعتراض ناقضین صادر شده بود که ادعا داشتند چون سهمی در این عمارت دارند نباید بدون اجازه آنها اقدام به تخریب ساختمان شود نظر به اینکه از طرفی قسمتی از قصر بهجی یعنی ساختمان شمالی و چند اطاق قسمت شرقی در مقابل سهمی که به ناقضین تعلق داشت در اختیار ایشان بود و هیکل مبارک به هیچ وجه دخالتی در آن نمی فرمودند و از طرف دیگر کلیه اماکن متبرکه از سال ۱۸۹۲ یعنی پس از صعود جمال قدم در تحت تولیت مرکز امر الله بود باین جهت فی الحقیقه مانعی دیده نمی شد که به تخریب آن عمارت ویران مبادرت شود و اقدام در این امر سبب شد که عداوت و عناد ناقضین امر الله بار دیگر به تحریک و دسیسه مجد الدین بروز کرد، مشار الیه قریب به صد سال دارد و در حال فلج در عمارت مجاور قصر ساکن است و محرک و مسبب اصلی این فساد دختر بدیع الله یعنی زن بیوه موسی بهائی بود.

باری بر حسب تقاضای ناقضین جلسه ای تشکیل گردید که در آن دو نفر از ایشان با

وکیل خود و دو نفر نماینده و وکیل هیکل مبارک نیز حضور بهم رسانیدند مقصود آن بود که سعی شود بدون مراجعه به محکمه راه حل مسالمت آمیزی اتخاذ شود اما از تشکیل این جلسه نتیجه ای حاصل نشد زیرا ناقضین مرتباً همان کلمات کهنه ای را تکرار می کردند که شصت سال قبل محمد علی در مقابل حضرت عبد البهاء عنوان می کرد و حاکی از نقض او نسبت به عهد و میثاق جمال اقدس ابھی بود با این حال تقاضاهائی کردند که هیکل مبارک با آنها موافقت فرمودند از جمله خواستند به ایشان اجازه داده شود تنها و در ساعات معینی به زیارت روضه مبارکه مشرف شوند و با وجود آنکه این امتیازات به آنها عنایت شد تصمیم گرفتند به محکمه مراجعه و قضیه را به طور غیر رسمی نزد قاضی محکمه طرح کنند. دوبار وکلای طرفین و متداعیین در دادگاه حضور بهم رسانیدند اما هر دفعه عناد ناقضین مخصوصاً تعصب و عداوت دختر بدیع الله مانع از حصول توافق شد فی الحقیقه معلوم گردید که تنها مقصود این زن آن است که این وضع به همین صورت ادامه پیدا کند یعنی می خواست قانوناً مانعی ایجاد کند که حضرت ولی امر الله نتوانند اقدام به تخریب بنا فرمایند و در ضمن موضوع نه بطور خصوصی در خارج از محکمه حل و فصل شود و نه در محکمه مطرح گردد و برای حصول به این مقصود یکی از زبردست ترین وکلای کشور را اختیار کرده و نهایت کوشش را در القاء شبهه به کار برده و قضایائی را که بعد از صعود حضرت بهاء الله اتفاق افتاده بود در نظر او نوعی دیگر جلوه داده بود بالاخره چون ناقضین با پیشنهاد هر راه حل منطقی مخالفت ورزیدند مبادرت به طرح دعوی در محکمه گردید.

هر چند این عمارت نیمه خراب منظره نامطلوبی پیدا کرده بود و میل مبارک آن بود که هر چه زودتر این تل خاک از میان برداشته شود معذک موافقت فرمودند موضوع در اسرع اوقات مورد دادرسی قرار گیرد زیرا نه فقط از لحاظ مذهبی بلکه چون عمارت مزبور متجاوز از بیست سال در تصرف ایشان بوده و طبق قوانین این کشور حین عمل برای متصرف حقوقی ایجاد می نماید لذا به یقین مبین می دانستند که در هر صورت حکم محکمه به نفع امر خواهد بود.

بنابر این موقعی که ناقضین به کمال جسارت تقاضا کردند ولی امر الله شخصاً در

محکمه حضور یابند هیکل مبارک به دولت مراجعه و متذکر گردیدند که موضوع به کلی از صلاحیت قضاوت دیوان کشور خارج است.



«در نتیجه سه نفر اعضاء هیئت بین المللی بهائی آقایان ریمی و جیگری و آیواس با اعضاي عالیرتبه وزارت امور خارجه و نخست وزیری و همچنین با دادستان کل کشور و معاون وزارت ادیان ملاقات هائی به عمل آوردند و فوراً معلوم گردید که دولت کاملاً از این حقیقت آگاه است که جامعه بهائی در ظل قیادت حضرت ولی امر الله مجتمع و متحد بوده و هیکل مبارک یگانه امین و حافظ حقیقی اماکن مقدسه بهائیه می باشند به این جهت دادستان کل کشور بر حسب دستوراتی که از وزارت ادیان دریافت نمود به رئیس دادگاه حیفا اطلاع داد که به موجب قانون مورخ ۱۹۲۴ نظر به اینکه این قضیه جنبه مذهبی دارد در محکمه کشور قابل طرح نیست.

وکیل ناقضین برخلاف انتظار عموم با تشبث به یک ایراد حقوقی حکم دادستان کل را معتبر ندانسته و به دیوان عالی مراجعه نمود و معنی این مراجعه در حقیقت این بود که طرف دعوی دیگر حضرت ولی امر الله نبوده بلکه دولت است در این موقع مجدداً ملاقات ها و مذاکراتی با اولیای امور به عمل آمد و شرحی که حضرت ولی امر الله شخصاً فرموده بودند به نخست وزیر داده شد و اثر فوری بخشید. به این قرار که مشاور قضائی نخست وزیر با معاون وزارت ادیان و وکیل حضرت ولی امر الله و وکیل ناقضین ملاقات نموده برای حل قضیه تأکید شدید کرد و چون وکلای بهائی از ملاقات با وکلای ناقضین دیگر معذرت خواستند این بود که سه نفر ایادی امر الله به نمایندگی از طرف حضرت ولی امر الله در اطاقی و ناقضین در اطاق دیگر در عمارت وزارت ادیان حاضر شدند مباحث زیادی به عمل آمد که در طی آن وکیل ناقضین مرتباً از طرف دختر بدیع الله دعوی بیشتری عرضه می کرد و وکیل حضرت ولی امر الله نیز کما فی السابق با مشورت اعضاي هیئت بین المللی بهائی جواب رد به آنها می داد بالاخره نماینده نخست وزیر به آنها اطلاع داد که اگر بخواهند به دعوی خود بیش از این ادامه دهند باید بدانند که طرف آنها دولت است و با این تفصیل اگر باز اصراری دارند مختارند در نتیجه قبول کردند که از طرح دعوی و محاکمه صرف نظر نمایند».

«از ماه دسامبر ۱۹۵۱ تا پایان ماه مه ۱۹۵۲ ناقضین موفق شدند که مانع اجرای منظور مبارک گردند، آنها که خود را بی بضاعت جلوه می دادند و مدعی بودند حقوقشان پایمال شده و نسبت به تخریب بنائی که سهم مختصری در آن داشتند معترض بودند متدرجاً حس عداوت و کینه خاصی از خود بروز دادند و مکشوف شد که با کمال جدیت و مهارت هدفی را تعقیب می کنند که ابدأ ارتباطی با تخریب یا تجدید بنای مذکور ندارد بلکه مقصود اصلی آنها این است که برای راه یافتن به روضه مبارکه کلید خصوصی به دست آورده و بالنتیجه در تولیت روضه مبارکه شریک حضرت ولی امر الله گردند و یا اینکه در قصر بهجی چند اطاق به آنها واگذار شود تا محفظه آثار امر جداگانه برای خودشان در آنجا ترتیب دهند.

اگر گفته شود تمام جریان این دعوی به صرف اراده الهیه صورت گرفت میالغه و اغراق نیست نفوسی که در اینجا ناظر این جریان بودند به خوبی احساس می کردند که این امور من البدو الی الختم طوری منظم پیشرفت می کند که ممکن نبود احدی بتواند در آن دخالت و یا از آن جلوگیری کند. براراً وضع طوری بود که تصور می شد دعوی بلاتعقیب خواهد ماند یا اینکه در خارج محکمه حل و فصل خواهد شد یا اینکه بلا فاصله پس از طرح در محکمه غیر وارد تشخیص داده می شود یا اینکه تا رسیدگی محکمه حکم منع تخریب مسکوت خواهد ماند یا اینکه اجازه تخریب که از طرف مأمورین صلاحیتدار صادر شده بود به موقع اجرا گذاشته خواهد شد ولی باز در وهله آخر وضع دگرگون می شد و جریان نحوی ادامه می یافت و پیوسته بر اهمیت آن می افزود و با مقامات عالی تر احاطه می گشت تا اینکه به شخص نخست وزیر مراجعه شد. فی الحقیقه این دعوی شبیه ابر تیره ای بود که هنگام باریدن سیل سهمگینی بر سر خود مسببین یعنی ناقضین امر که مدت شصت سال به مخالفت تعالیم حضرت بهاء الله و به ضدیت مبین منصوص و الواح وصایا و ولی امر محبوبش قیام کرده بودند به شدت نازل گشت».

«هنگامی که سه نفر اعضاء هیئت بین المللی بهائی از وزارت ادیان خارج می شدند جواز تخریب فوری بنای مذکور در فوق را در دست داشتند و چهل و هشت ساعت بعد



از مراجعت آنان دیگر اثری از بنای مخروب دیده نمی شد چه که خدام و کارگران عرب به کمک زائرین بهائی در نهایت شوق و شغف سنگ آن را از محوطه روضه مبارکه به خارج حمل کرده بودند سپس هیکل مبارک شخصاً برای سرکشی به امور به بهجی تشریف آوردند و مدخل جدید مجللی برای صحن مقدس روضه مبارکه ایجاد و در محل عمارت مخروبه سابق در جلو قصر باغ وسیعی احداث فرمودند و باغ را با اشجار سرو و گلدان ها و اشیاء تزیینی از جنس مرمر سفید ایتالیا و پایه های چراغ برق آرایش و پیاده روها را با سنگ ریزه مفروش و حاشیه ها را گلکاری فرمودند بطوری که کلیه این اقدامات در ظرف یک هفته انجام گرفت و برای احتفال لیله صعود جمال مبارک حاضر و مهیا گردید. ...»

نظر به اینکه وجود این ویرانه در جوار روضه مبارکه بیش از این قابل تحمل نبود یک روز که حضرت ولی امر الله از بهجی مراجعت می فرمودند به خادم روضه مبارکه دستور دادند چند عمه بیاورند و این بنای مخروبه را از میان بردارند میل مبارک این بود که مدخل باشکوهی در انتهای باغ متصل به روضه مبارکه ایجاد گردد زیرا در این مدت شصت سال هیچ گونه راهی از طریق این باغ وجود نداشت. اگر این اشاره مبارک نبود ناقضین بار دیگر این طور دچار شکست نمی شدند و بسیاری از مزایای را که برای تشریف روضه مبارکه داشتند از دست نمی دادند.

في الحقيقة این جریانات سبب شد که امر الله به نحوی خارق العاده به ادارات دولتی معرفی گردد به طوری که مقامات مربوطه دانستند که مقام و موقعیت امر چیست و ریاست آن با کیست و چه نقشه هائی برای آینده در نظر داشته و تاکنون چه اقداماتی به عمل آورده است. در واقع می توان گفت که تا ماه دسامبر گذشته هیئت بین المللی بهائی در نظر دولت غیر معروف بود ولی در نتیجه عملیات اعداء روابط متین به وجود آمد.

«یکی از وقایع مهمه سال گذشته اینکه هجده قطعه دیگر از اراضی کوه کرمل در جوار مراقد پر انوار حضرت ورقه مبارکه علیا و امّ حضرت عبد البهاء و حضرت غصن الله الاطهر خریداری گردید خلاصه پس از مذاکراتی که با دولت به عمل آمد و بیش از یک سال به طول انجامید هجده قطعه اراضی به مبلغ ۱۱۸۰۰۰ دلار خریداری و در آوریل

1952 به نام شعبه محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا و کانادا در فلسطین منتقل گردید.

علاوه بر این هجده قطعه که جمع مساحت آن بالغ بر شانزده جریب (ایکر) است حضرت ولی امر الله ضمناً موفق گردیدند نصفه باقی مانده یک قطعه زمین بیاضی را که مقابل مسافرخانه احبای غرب و بیت مبارک حضرت عبد البهاء واقع است به مبلغ ۱۶۰۰۰ دلار خریداری نمایند خریداری اراضی مزبور به این قیمت تا حد زیادی مرهون وساطت شهردار حیفا بوده زیرا قیمت اصلی آن خیلی بیش از این میزان بوده است و چون به جناب ایشان اطمینان داده شد که اراضی مزبور به باغی تبدیل خواهد شد به دولت توضیح و تأکید کرد که در موضوع قیمت جهت بهائیان تخفیف قائل شوند...

روابط حکومت با حضرت ولی امر الله و هیئت بین المللی بهائی دوستانه و صمیمانه است و فی الحقیقه جای بسی خوشوقتی است که راجع به شناسائی امر در ارض اقدس موفقیت هائی حاصل گردیده است. هدایائی که برای روضه مبارکه و مقام اعلی و مزرعه و بیت حضرت بهاء الله در عکا و باغ های جیل کرمل می رسید سابقاً از طرف اولیای امور از رسم دولتی معاف بود اکنون نیز چند ماهی است که این معافیت شامل کلیه اشیاء دیگری نیز گردیده است که به اسم مسافرخانه شرقی و غربی و بیت مبارک واصل می گردد. بعلاوه حکومت با حسن نظر و روح همکاری نسبت به مصالح ساختمانی مقام اعلی و هدایائی که از خارج برای اماکن متبرکه واصل می گردید و عوارض سنگینی به آن تعلق می گرفت تخفیف قائل شده است.

علاوه بر ملاقات بسیار جالبی که میسیس کالینز و مستر آیواس اعضای فعلی هیئت بین المللی بهائی در خلال تابستان گذشته به سمت عضو هیئت نمایندگی محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا از آقای نخست وزیر در آمریکا به عمل آوردند ملاقات های دیگری نیز از طرف اعضای هیئت و همچنین از طرف آقای لورانس هونز با مأمورین عالیرتبه به عمل آمده است.

این مسئله بسیار جالب توجه مهم است که هر قدر اشخاص در دوائر دولتی مقامشان بالاتر است حس ادب و احترام و اطلاعات ایشان نسبت به امر بیشتر است به همین طریق مقامات عالیه در انجام امور نظر مساعدتری داشته و در موارد لازم از

کمک مضایقه نمی نمایند(1)....»

5- شوقی افندی، دو سال بعد، در ۲۷ نوامبر ۱۹۵۴، در نامه ای خطاب به محفل ملی بهائیان ایران چنین نوشت:

«با قلمی طافع از شکرانه و سرور بشارت می دهم که مقارن لیله صعود حضرت عبدالبهاء بر حسب توصیه شهردار حیفا وزیر مالیه ی حکومت اسرائیل قراردادی امضاء نمود که به موجب آن از قطعه زمینی به مساحت ۱۳۰۰ متر مربع متعلق به خواهر فرید خصم لود مرکز عهد و میثاق الهی خلع ید فوری به عمل آید. این اقدام تاریخی مقدمه آن است که به زودی سند مالکیت زمین مزبور از طرف حکومت اسرائیل به جامعه بهائی که حال مشغول تأسیس و تحکیم مرکز اداری جهانی خویش در ارض اقدس می باشد انتقال یابد.

این ناقض عهد و میثاق الهی با نهایت سرسختی و حرص و لجاجت در بدو امر از فروش زمین مذکور جداً امتناع ورزید و سپس مبلغ فوق العاده گزافی در قبال واگذاری آن خواستار گردید و بدین ترتیب متجاوز از سی سال در راه تملک زمینی که از حیث وسعت محدود ولی در بین موقوفات وسیعه بهائی در قلب جبل کرمل موقعیت خاصی را حائز است مانع بزرگی ایجاد نمود. این زمین در جوار مقام اقدس اعلی و مشرف بر مرقد حضرت ورقه علیا و متصل به مراقد حضرت غصن اطهر و ام حضرت عبدالبهاء می باشد و به علت اینکه تماماً از عمران و نگاهداری آن خودداری نموده بودند به وضع نامطلوبی افتاده و در انتظار نفوسی که برای زیارت و تماشای حدائق زیبای مقام اعلی دومین بقعه مقدس عالم بهائی می آیند منظره زشت و ناموزونی ایجاد می نماید.

در اثر تملک زمین مزبور می توان اکنون محل ساختمان دارالاثار بین المللی بهائی را تعیین و به پی ریزی و ارتفاع بنا که نقشه آن توسط میس ری می ایادی امر الله و رئیس هیئت بین المللی بهائی تهیه و طرح گردیده مبادرت نمود. این مشروع که یکی از اهداف مهمه نقشه ده ساله به شمار می رود محفظه ی ابدی و مجلی است که آثار کثیر و گرانبهائی دو

1. مجله: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره ۵، شهریور ۱۳۳۱ ه.ش.

مؤسس مقدس دیانت بهائی و همچنین مثل اعلائی آئین الهی و گروه مجاهدان و اولیاء و شهدای این امر نازنین در آن نگاهداری خواهد شد...

این اقدامات و مشروعات خطیره حتمی الحصول در تاریخ روحانی بشر بی نظیر و با دو امر مهم یکی تأسیس صلح اصغر در خارج از عالم بهائی و دیگری تکامل مؤسسات ملی و محلی در داخل امر مقارن خواهد بود و در عصر ذهبی دور بهائی به سبب ارتفاع علم صلح اعظم و تشکیل مرکز جلیل الشان جهانی مؤسسات اداری نظم بدیع حضرت بهاء الله به اعلی درجه عظمت و کمال خواهد رسید.

تأسیس این مقر حکومت آتی جهانی بهائی مبشر ظهور سلطنت و سیطره ی شارع مقدس این آئین نازنین و استقرار ملکوت اب آسمانی در بسیط فیر است که حضرت مسیح کراراً به آن بشارت و وعده فرموده است...

پیام فوق را به ایادی امر الله و اعضای محافل روحانیه ملیه در سراسر عالم بهائی ابلاغ نمائید.»

امضاء مبارک شوقي(1).

## 2/ت: احداث مرکز جهاني بهائيان، با سرمايه امريکائي ها و حمايت صهيونيستم

همزمان با تحکيم مناسبات بهائيت و صهيونيستم و کوشش براي طرد همه بازماندگان خانواده اغصان و افنان که حاضر به تبعيت از شوقي افندي نبودند، احداث و باز سازي «مقام اعلي»، مقابر علي محمد شيرازي، ميرزا حسينعلي، عباس افندي و... مورد توجه بسيار خاص شوقي افندي قرار گرفت.

نظر شوقي در اجراي طرح مذکور، معطوف به ايجاد تاسيساتي بود که در شهر و کشور بتواند، به عنوان يکي از بزرگترين معابد مذهبي پيروان مذاهب موجود در اسرائيل جلوه آرائي کند. و از اين طريق بزرگي بهائيت را به اهالي و اروپائي ها و امريکائي هاي ظاهر بين که به ديدن اسرائيل سفر مي کنند، نشان دهد.

1 مجله: «اخبار امري»، ارگان محفل بهائيان، ايران، شماره ۸ - ۹، آذر - دي ۱۳۳۳ هـ. ش.

692

بي شک در اين راه، حمايت صهيونيستم و سرمايه هنگفتي مورد نياز بود.

از مطالعه مکاتبات و تلگرافات متعدد بهائيان بين اسرائيل و ايران به خوبي معلوم مي شود که صهيونيستم از اين بيان و استدلال بهائيان متقاعد شده بود که با احداث مرکز بزرگ جهاني، قلوب بهائيان متوجه اسرائيل خواهد شد و همين امر، نتايج سياسي مهمي مبتني بر توجه مردم به کشور اسرائيل به بار خواهد آورد!

از اين رو چنانچه در مصادر رسمي مذکور معلوم و مشخص است، شوقي افندي کشور اسرائيل را به عنوان «قلب العالم» تلقي کرده و سرزمينش را «ارض اقدس!»

جهت آشنائي به گوشه اي روشنگر از اين مناسبات متقابل، ذيلا مدارکي را به استحضار پژوهندگان محترم رسانيده و از احداث مرکز جهاني بهائيان، با سرمايه امريکائي ها و حمايت صهيونيستم، تا حد ممکن و مقتضي، پرده برمي داريم.

1- شوقي افندي، پس از تشکيل کشور اسرائيل تلگرافي در تاريخ هفتم جولاي ۱۹۵۰ م، از طريق محفل ملي بهائيان آمريکا، به محفل ملي بهائيان ايران ارسال داشت. در اين تلگراف طولاني چنين مي خوانيم:

### A Message from the Guardian to all Believers

Ammounce (to) believers, through all National Assemblies, termination initial stage (of) construction (of) domed structure designed (to) embellish (and) preserve (the) Bab's sepulchre (on) Mount Carmel.

(The) two - year enterprise ia unched (on the) eve (of the) gravest turmoil rocking (the) Holy Land (in) modern times, involving (the) expenditure (of a) quarter (of a) million dollars, necessitating (the) transportation (and) placing (of) almost eight hundred tons (of) stone (and) marble mosaic, (was) consummated (on the) eve (of the) Centenary (of) High martyrdom (My) soul (is) thrilled (in) contemplation (of the) rising edifice, (the) beauty (of)

693

its design, (the) majesty (of its) proportions, (the) loveliness (of its) surroundings, (the) historic associations (of the) site it occupies, (the) sacredness (of the) Sanctuary it envelops, (the) transcendent holiness (of the) Treasure it enshrines.

My gratitude (is) deepened (by the) miraculous recovery  
(of) its gifted architect, Sutherland Maxwell, (whose) illness  
(was) pronounced hopeless (by) physicians (I) acknowledge (the) valuable service  
rendered (by) Ugo Giachery, through (his) supervision (of the) work (of) shipment  
(of) consignments (to)  
Haifa.

(The) hour (is) ripe (to) undertake (the) preliminaries (for the) erection (of the)  
octagonal first unit (of the) superstructure, another milestone (in the) process set (in)  
motion sixty years ago (by) Baha'u'llah's visit (to) Mount Carmel. This process which  
gathered momentum through (the) transportation (of) His Holiness, (the) Bab's  
remains (to the) Holy Land after fifty years, concealment, through (the) erection (of  
the) sanctuary (by) 'Abdu'l - Baha (in the) darkest years (of His) Ministry, through  
(the) entombment (of the) remains by Him (on the) morrow (of His) forty year  
incarceration, through (the) commencement (of the) construction (of the) arcade (on  
the) fortieth anniversary (of the) interment (of the) Holy Dust, through (the)  
termination (of the) parapet (on the) eve (of the) Centenary (of the) Bab's martyrdom,  
must be accelerated through (the) erection (of the) dome,  
attaining consummation through (the) emergence (of the)

---

694

---

institutions (of the) world administrative center (of the) Faith (on the) vicinity (of) its  
world spiritual Center, signifying (the) sailing (of the) Divine Ark (on) God's  
Mountain, prophesied (in the)  
Tablet (of) Carmel.

(I) appeal (to) entire body (of) believers (to) seize (this) priceless opportunity (to)  
stimulate (the) unfolding (of) this process through generous, sustained contributions  
(for the) furtherance (of an) enterprise transcending any national institution whether  
Hazira or Mashriqu'l - Adhkar, reared (in the) past or (in) process (of) construction.  
(the) hour (is) propitious, particularly during (the) three year interval separating (the)  
Centennials (of the) Bab's martyrdom (and the) birth (of) Baha'u'llah's Mission,  
coinciding (with the) hundredth anniversary (of the) greatest holocaust (in the) history  
(of the) Faith, (to) repay part (of the) infinite debt (of) gratitude owed its martyrs,  
through hastening (the) conclusion (of the) holiest enterprise since (the) dawn (of the)  
Revelation, interwoven (with the) ministries (of) Baha'u'llah, (and) 'Abdu'l - Baha,  
linking (the) Heroic (and) Formative Ages (of the) Baha'i Dispensation, cementing  
(the) ties binding (the) communities (of the) East (and) West (with the) World. Center  
(of the) Faith (and) shedding imperishable lustre (on the) first (and) second centuries  
(of the) Baha'i Era, which posterity will hail (as the) most befitting tribute (to the)  
One Who made (the) most precious sacrifice (for the) sake (of the) most sublime Faith  
(in) mankind's spiritual history. (signed) SHOGHI

---

695

---

و اینک متن ترجمه ی رسمی بهائیان از تلگراف شوقی:

«به وسیله محافل روحانیه ی ملیه به عموم یاران ابلاغ نمایند که ساختمان مرحله ابتدائی مقام اعلی خاتمه یافت این بنیان که بر فراز آن گنبدی نصب خواهد شد سبب تزیین و حفاظت مرقد مطهر حضرت باب بر صفحه جبل کرمل خواهد بود.

در حینی که اراضی مقدسه از شدیدترین اضطرابات قرون اخیره متزلزل بود مشروع دوساله ای که مخارج آن به ربع میلیون دلار بالغ و حمل و نصب قریب هشتصد تن سنگ مرمر و موزائیک را ایجاب می کرد مقارن با حلول صدمین سال شهادت آن حضرت پایان یافت.

تعمق و تفکر درباره ارتفاع این بنا و زیبایی طرح و نقشه و تناسب ابعاد و منظره دلپذیر اطراف و جوانب آن و مناسبات و سوابق تاریخی محل و موقعیت و مرقد مطهری که در بر دارد در علو مقام گوهر گرانبهائی که در آن نهفته است روح و روان را به اهتزاز می آورد.

شفای معجزه آسای سودرلند ماکسول مهندس و معمار عالی مقام آن که اطباء از معالجه او اظهار یأس می کردند سبب مزید شکرانه گردید و نیز از خدمات ذی قیمت یوگرکیاچری که نظارت بر عمل حمل و نقل محمولات به حیفا داشته تقدیر می گردد.

اکنون موقع آن رسیده است که مقدمات ارتفاع بنای هشت ضلعی که قسمت اول ساختمان فوقانی مقام اعلی را تشکیل می دهد فراهم شود و این خود مرحله دیگر از اقداماتی است که بر اثر نزول اجلال حضرت بهاء الله به کوه کرمل در شصت سال پیش شروع شده بود، پیشرفت این مشروع به این نحو جریان یافت که عرش حضرت اعلی پس از پنجاه سال اختفا به ارض اقدس انتقال یافت و مقام اعلی در اظلم ایام دوره میثاق به دست حضرت عبدالبهاء مرتفع گردید و رمس مطهر پس از چهل سال محبوسیت مرکز میثاق به ایادی مبارک در مرقد منور قرار گرفت و ساختمان ایوان مقام اعلی چهل سال بعد از استقرار عرش آغاز گشت و بنای طارمی حول ایوان قبل از حلول صدمین سال شهادت حضرت اعلی پایان یافت و پیشرفت این مشروع باید به وسیله ارتفاع قبه تسریع گردد و منتهای کمال آن وقتی خواهد بود که مؤسسات مرکز اداری امر الله در جوار

مرکز روحانی تشکیل شود و بطوری که در لوح کرمل اخبار گردیده است سفینه الله در جبل الرب به حرکت آید.

از عموم یاران در سراسر عالم رجا دارم که این فرصت گرانبها را مغتنم شمرده به وسیله تقدیم تبرعات مستمر به کمال فتوت در این سبیل مجاهده نمایند تا این مشروع جلیل پیشرفت حاصل نماید این مشروع بر کلیه مؤسسات ملی اعم از حظیره القدس و یا مشرق الاذکار که در گذشته مرتفع گشته و یا حال در دست ساختمان است تفوق دارد. در این اوقات مخصوصاً در این سه سال فاصله بین شهادت حضرت باب و اظهار امر خفی حضرت بهاء الله که مقارن با صدمین سال بزرگترین وقوعات خونین و قربانی ها در تاریخ امر الله می باشد شایسته چنان است که با تسریع در اتمام این مشروع مقدس جزئی از دیون لانهایه خود را به پاس حقشناسی نسبت به شهدای امر ادا نمایم.

ارتفاع مقام اعلی مقدسترین مشروعی است که در آغاز ظهور با دوره حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء مرتبط بوده و دو عصر رسولی و تکوین امر بهائی را به هم متصل و روابط جامعه های بهائی شرق و غرب را با مرکز جهانی امر الله تحکیم می نماید و مایه افتخار ابدي قرن اول و دوم مشعشع بهائی بوده و در مستقبل ایام به منزله اعظم تجلیل به آستان ذات مقدسی خواهد بود که بزرگترین فداکاری را در سبیل آئین امنع اقدس الهی در تاریخ روحانی جامعه انسانی نموده است

امضاء شوقی(1).»

2- تلگرامی دیگر:

Announce friends East West following Furnishing Mazraeh, completion restoration historic house Baha'u'llah Acre, scene prolonged afflictions sustained Founder Faith, as well as supreme crisis suffered 'Abdu'l-Baha hands Covenant - breakers. Greatly enhanced interantional endowments Holy Land in twin cities Acre Haifa, now include twin Holy Shrines situated plain

1. مجله: «اخبار امري»، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره ۴، مرداد، ۱۳۲۹.

697

Acre slope Mount Carmel; twin mansions Raji Mazraeh, twin historic houses inhabited Baha'u'llah 'Abdu'l-Baha; twin international archives adjoining Bab's constructed Oriental Occidental pilgrims, twin gardens Ridwan Firdows, associated memory Author Baha'i Dispensation.

Greatly welcome assistance newly - formed International Council, particularly its president, Mason Remey, and Vice-President, Amelia Collins, through contact authorities designed spread fame, consolidate foundations widen scope influence emanating twin spiritual administrative World Centers permanently fixed Holy Land constituting midmost heart entire planet. (signed) SHOGHI

ترجمه رسمي نامه:

«به یاران شرق و غرب مراتب ذیل را ابلاغ نمائید:

قصر مزرعه مفروش و آماده می گردد و بیت تاریخی حضرت بهاء الله در عکا تعمیر و به صورت اولیه در آمده است این بیتهی است که حضرت بهاء الله در آن مدتی مدید بلایای عدیده تحمل فرمودند و حضرت عبد البهاء از طرف ناقضین امر الله به اشدّ صدمات مبتلا شدند. موقوفات بین المللی بهائی در اراضی مقدسه در دو شهر عکا و حیفا توسعه زیادی یافته و حال شامل اماکن ذیل است:

روضه مبارکه در مرج عکا و مقام اعلی در دامنه جبل کرمل و دو قصر بهجی و مزرعه و دو بیت تاریخی محل سکونت حضرت بهاء الله و حضرت عبد البهاء و در محفظه آثار بین المللی یکی در مجاورت مقام اعلی و دیگری در جوار مرقد حضرت ورقه علیا و دو مسافرخانه مخصوص زائرین شرق و غرب و دو باغ رضوان و فرودس که خاطراتی از ایام حیات شارع آئین مقدس را در بر دارد.

از مساعدت شورای بین المللی جدید التأسیس خصوصاً رئیس آن جناب میس ریم (امریکائی) و معاون آن امة الله امیلیا کالینز سرور موفور حاصل.

این شوری عهده دار ارتباط با اولیای امور است تا دایره نفوذ دو مرکز روحانی و

698

اداری امر الله که مقر دائمی آن در ارض اقدس قلب العالم است توسعه یابد و بنیانش مستحکم و صیبت بزرگواریش منتشر گردد (1).»

3- صورت تلگراف شوقی افندی که در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۱، به محفل ملی بهائیان امریکا صادر کرده است:

Emergence (of) independent sovereign ostate (in) Holy Land, synchronizing (with the) rise (and) consolidation (of the) Administrative Center (of the) World Faith (of) Baha'u'llah of which (the) establishment (of the) International Baha'i Council (and the) construction (of the) superstructure (of the) Bab's Sepulchre constitute (the) initial major evidences, as well as (the) prohected acquisition (of) extensive properties (in) close neighborhood (of the) Most Holy Tomb (of) Baha and (the) precincts (of the) Shrine (on) Mount Carmel, Haifa, essential (to) their preservation, resulting (from) far-reaching changes (in the) newly-established State, demand henceforth reorientation (and) necessitate increasing financial support by Baha'i National Communities (of) East (and) West, through curtailment (of) national (and) local budgets. (The) extent (of) appropriations (from) national (and) local budgets (of) communities (in) both hemispheres (is) regarded (as a) spritual obligation (and) left (to the) discretion (of the) elected representutives (of) believers. Moreover, participation (of) individual believers, through contributions directly transmited (to the) Holy Land (are) imperative and beyond (the) seone (of the)

---

1. مجله: «اخبار امري»، ارگان رسمي محفل ملي بهائيان، ايران، شماره ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ بهمن - اسفند، فروردین ۱۳۳۰.

jurisdiction (of) National (and) local Assemblies. Upon (the) response (of the) privileged builders (of the) World Order (of) Baha'u'llah depends (the) nature (and the) rapidity (of the) evolution (of the) World Administrative Center designed (to) culminate (in the) erection (of the) last unit crowning (the) structure (of the) embryonic World Order (of) Baha'u'llah.

(Our) distinguished co-worker, millie Collins, Vice-Chairman (of the) International Council (is) acquainting you (With the) pressing problems (of the) prohected (in the) Holy Land (for the) furtherance (of) supreme, momentous, highly meritorious objectives. Communicate (this) message (to) all National Assemblies. (signed) SHOGHI

مضمون بيان مبارک به فارسي چنين است:

«پيدایش دولت مستقلي در ارض اقدس (اسرائيل) و تمرکز و تحکيم امور اداري آئين جهان آراي حضرت بهاء الله که اولين علانم و آثار آن تشکيل شوراي بين المللي بهائي و ساختمان مقام اعلي است و لزوم توسعه اراضي اطراف روضه مبارکه جمال ابهي و مقام اعلي در کوه کرمل که براي حفظ آن بقاع متبرکه لازم است و اکنون بر اثر تغييرات عمده در دولت جديد التأسيس تملک آن میسر گردیده مستلزم قيام جديد و مساعدت مالي به وسيله تقليل بودجه هاي ملي و محلي از طرف جامعه هاي بهائيان شرق و غرب است اختصاص وجوه از بودجه هاي ملي و محلي جامعه هاي بهائي در شرق و غرب عالم فريضه اي است روحاني و ميزان آن بسته به نظر نمايندگان منتخب جامعه است بعلاوه شرکت افراد احباء در تقديم و ارسال اعانات به طور مستقيم به ارض اقدس امري لازم و ضروري و خارج از حدود وظائف محافل ملي و محلي است.

سرعت و نحوه تکامل مرکز بين المللي اداري بهائي که به ارتفاع آخرين قسمت بنیان نظم جنيني حضرت بهاء الله منتهي و مکمل مي گردد موکول به همت و اقدام بانيان



برگزیده نظام بدیع حضرت بهاء الله است.

امه الله میلی کالینز همکار ارجمند و نایب رئیس شورای بین المللی مشکلات خطیره کنونی طرح قرارداد هائی را که در دست تنظیم است به اطلاع شما خواهند رسانید. منظور از این قراردادها آن است که مشروعاتی که در ارض اقدس (اسرائیل) برای حصول هدف های جلیل و مهم آغاز گردیده تسریع شود.

این پیام را به عموم محافل ملیه ابلاغ نمائید شوقی(1).»

4- صورت تلگراف شوقی افندی که در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱ م، به محفل ملی بهائیان امریکا صادر کرده است:

«به محافل روحانیه ملیه در عالم بهائی اعلان نمائید که بر اثر مذاکرات دقیق و طولانی با وزارت دارائی و وزارت امور دینی و اداره شهرداری حیفا با اصل خرید اراضی به مساحت تقریبی بیست و دو هزار متر مربع به قیمت تقریبی یکصد و هجده هزار دلار که در دامنه جبل کرمل و بر نقطه ای مشرف بر مقام حضرت ورقه علیا و حواشی سمت شرقی مقام مقدس اعلی واقع است موافقت حاصل شد.

خرید و تملک اراضی این جبل مقدس از قلب جبل تا خط الرأس موجب حفظ و صیانت حواشی مقام مقدس اعلی که در حال ساختمان است می باشد و اساس بنای نظم اداری بهائی را که در مرکز بین المللی آئین الهی در ارض اقدس در حال تکوین و نمو است وسعت خواهد داد و ممکن است سبب شود که اولیای کشوری از نقشه ایجاد شاهراه اصلی که در صورت ساختمان از املاک و موقوفات بین المللی بهائی به طور مورث عبور خواهد نمود صرف نظر نماید و برای ادامه و توسعه طبقات مختلفه باغچه های مقام مقدس اعلی که بالاخره از پائین تا قله این جبل مقدس احداث می شود تسهیلاتی فراهم خواهد نمود.

در نظر دارم که قسمتی از اسناد مالکیت اراضی مزبور را به شعبه محافل روحانیه ملیه امریکا و هندوستان در کشور اسرائیل انتقال دهم و بقیه را جهت انتقال به سایر

1 مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۳، تیر ۱۳۳۰.

محافل ملیه پس از تأسیس و ثبت شعبه خود در ارض اقدس نگاه دارم.

امضای مبارک شوقی(1).»

5- صورت تلگراف شوقی افندی که در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۵۲ م، به محفل ملی بهائیان امریکا صادر کرده است:

«به محافل ملیه شرق و غرب بشارت دهید که تشریفات نهائی قرار داد خرید هجده قطعه زمین به مساحت تقریبی شش جریب (ایکر) در مجاورت مقام اعلی در مقابل پرداخت یکصد و هجده هزار دلار با مقامات دولت اسرائیل انجام گردید. جریان تاریخی تأسیس موقوفات بین المللی بهائی در کوه کرمل که مدت پنجاه سال از بدو ظهور امر الله به ناچار معوق مانده بود پس از صعود حضرت بهاء الله با خرید عده ی محدودی قطعات اراضی در حول محل جدید مقام اعلی در قلب جبل الرب در دوره مرکز میثاق آغاز گردید و این جریان بعد از صعود حضرت عبد البهاء با خرید اراضی وسیعه ای که هجوم بی سابقه مهاجرین به اراضی مقدسه ایجاب می کرد به سرعت پیشرفت نمود و اکنون با معامله اخیر مساحت کلی موقوفات در دامنه کوه کرمل تقریباً «بالغ بر پنجاه جریب» (ایکر) می گردد. در این جا لازم می دانم از مساعی خستگی ناپذیر آقای لارنس هانس



که پس از افتتاح باب زیارت اولین زائر غربی بوده و موجبات تسریع انجام مذاکرات را با مقامات مربوطه ارض اقدس با کمال موفقیت فراهم کرده تقدیر نمایم.

امضاء شوقی(2).»

6- ترجمه رسمی صورت تلگراف شوقی، که در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۵۳ م، به کلیه محافل بهائیان صادر کرده است:

«به محافل ملیه در سراسر عالم بهائی بشارت دهید که نصب کلیه قطعات مذهب گنبد مقام اعلی خاتمه یافته و تزیینات رأس گنبد نیز اتمام پذیرفته است. آخرین قطعات احجار تاج در حول قاعده گنبد نصب گردیده و بدین ترتیب استقرار سنگ های قسمت فوقانی بنای مقدس پایان یافته است. قالب های داخل گنبد برداشته شده و قاب های

1. مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۱، اردیبهشت ۱۳۳۱.

2. مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل بهائیان، ایران، اردیبهشت ۱۳۳۱.

پنجره های قسمت استوائی شکل منصوب گشته است و نیز نصب قاب های پنجره های قسمت هشت ضلعی و گچ کاری داخل گنبد در شرف اتمام و کابل کشی جهت روشنایی این بنای رفیع انجام یافته است. ارتفاع این بنیان الهی در آفاق و انفس ظاهر و پدیدار گشته و حال در این دو سنه اخیر که پایان این قرن پرانوار سرمدی الاثار است ملاحظه نمائید که جند الله و راکبین سفینه الله و ثابتین بر عهدالله و مروجین شریعت الله و ناشرین نجات الله و حامیان دین الله و مؤسسين نظم بهاء الله روجی لقیامهم الفداء چه قیامی نموده اند و به چه فتح و ظفري در اقطار جهان نائل گشته اند قیام و ظفري که فی الحقیقه مسک الختام این قرن جلیل است یاران جمال ابهی. وفاء لمولاهم و خالصاً لوجهه و منطقاً عن دونه و ابرازاً لقدرته و اشتهاً لدینه

به یاد این بلایا و رزایا که در نخستین عصر دور اول کور مقدس بر مؤسسين آئین یزدان باریده و به پاس مواهب الهیه و تأییدات متتابعه که در مدت صد سال بل ازید شامل جامعه اهل بهاء گشته و به شکرانه ی حفظ و صیانت الهیه که از بدو ظهور امر الهی الی یومنا هذا در قطعات خمس عالم با وجود انقلابات شدید و اختلافات متزایده و محاربات متتابعه بین ملل و امم نصیب بندگان امم اعظم گشته و تمهیداً لجهادهم الکبیر الاکبر فیضی عاشقانه نموده و سمند همت را در میادین خدمت چنان چولی داده که ندای و اطوبی و اطوبی از سکان رفیق ابهی مرتفع و هناک احسنتم احسنتم یا اهل البهائه و اصحاب الوفاء از ذروه علیا متتابع و متواصل فاتحه این قرن اعزّاتم و میلاد این سر مصادف با بلاء ادهم و ظلمات مدلهم و ختامش مقارن بافتح و ظفر اعظم در سراسر عالم(1).»...

7- ابلاغیه مبارک که توسط ایادی امر الله لروی آیواس طی مرقومه مورخه ۱ ژوئن ۱۹۵۴ به محفل روحانی ملی بهائیان ایران صادر گردیده است.

«یاران عزیز بهائی!

حضرت ولی امر الله به این عبد دستور فرموده اند این بشارت را به آن محفل ابلاغ

1. مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۵، شهریور ۱۳۳۲.

نمایم مذاکراتی که هیکل مبارک از چندی قبل برای ابتیاع قطعه زمین واقعه در رأس کرمل بالای مقام اعلی شروع فرموده بودند قریب به اختتام است.

حضرت ولی امر الله در نظر دارند این اراضی را به نام شعبه محفل روحانی ملی بهائیان ایران در کشور اسرائیل ثبت نمایند.

بطوری که اطلاع دارید از پای کوه کرمل تا مقام اعلی نه طبقه ساخته شده است که مستقیماً در امتداد خیابان کرمل قرار گرفته است قطعه زمینی که اکنون در شرف ابتیاع است درست در رأس کرمل در امتداد خیابان مزبور واقع شده و تملک آن سبب خواهد شد که در آتیۀ احدی نتواند مبادرت به ساختمان فوق بنای مقام اعلی بنماید.

حال که این امر در شرف اتمام است میل مبارک آن است که این بشارت هر چه زودتر به آن محفل ابلاغ گردد.

به مجرد اینکه ابتیاع اراضی خاتمه یافت و اسناد رسمی دریافت گردید حضرت ولی امر الله اسناد را برای ضبط در آرشیو آن محفل ارسال خواهند فرمود.

با تحیات قلبیه معاون منشی لروی آیواس (1).»

8- پس از اتمام ساختمان مقام اعلی، وسایل ارتباط جمعی اسرائیل، به دستور دولت اسرائیل، به ترویج و شرح معبد بهائیان پرداخته، تا از این طریق، اهمیت بقعه مذکور را در نظر اعراب مناطق اسرائیلی، و مسلمانان کشورهای همجوار بالا برند.

دکتر لطف الله حکیم، عضو هیئت بین المللی بهائیان در اسرائیل، نامه ای از اسرائیل به محفل ملی بهائیان ایران نوشته، که در آن به شرح انعکاس چگونگی تأسیسات مرکز جهانی بهائیت در مطبوعات اسرائیل مبادرت ورزیده است.

وسایل ارتباط جمعی اسرائیل، چنانچه ملاحظه خواهید فرمود، چنان با آب و تاب عقاید بهائیت را شرح و تعریف کرده اند، که هیچ کس جز دستور صریح صهیونیسم و دولت نمی تواند یهودیانی را چنین وادارد، که درباره بهائیت با عظمت و بزرگی، و عقاید بهائیان را اصولی و منطقی و در نهایت تبلیغ، به شرح آن قلم کشند.

1 مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۳، تیرماه ۱۳۳۳.

اینک متن نامه دکتر حکیم را از نظر می گذرانیم، و به نقش سرمایه آمریکائی ها در احداث مرکز جهانی بهائیان واقف خواهیم شد:

«این ایام در اسرائیل جراید چه به زبان عبری و چه عربی و چه انگلیسی مقالات مفصل راجع به دیانت بهائی و مقام اعلی درج می نمایند. ساختمان مقام اعلی هیجان غریبی بین مردم انداخته بطوری که همه روزه صدها نفوس از سیاحان و از اهالی اسرائیل برای زیارت آن مقام مقدس می آیند ای کاش ممکن بود از همه جراید برای شما ارسال می نمودم امروز در روزنامه یومیه *post gerusalem* شرح مفصلي با عکس مقام اعلی درج شده عجالتاً این روزنامه را برای محفل مقدس روحانی ملی و محلی می فرستیم که اگر صلاح بدانند ترجمه نموده انتشار دهند».

ترجمه مقاله مزبوره که در شماره ۱۶ اکتبر ۱۹۵۳ روزنامه جروزالم پست درج گردیده ذیلا برای استحضار یاران عزیز الهی نقل می شود:

«اکمال ساختمان بقعه بهائی در سال مقدس برای پیروان آئین بهائی که عددشان در سراسر عالم به سه میلیون بالغ (1) و در ۱۶۵ اقلیم مقیمند سال مقدسی که در ۱۵ اکتبر ۱۹۵۳ آغاز شده بود دیروز خاتمه یافت. سال مزبور صدمین سال ظهور حوادث و وقایعی است که بین سالهای 1852 - ۱۸۵۳ در ایران اتفاق افتاده و در نظر بهائیان بدایت ظهور دیانت بهائی محسوب است. اعظم و اهم این وقوعات مسجونیت میرزا حسینعلی معروف به بهاء الله از اشراف ایران در سیاه چال تهران است که به فرمان شاه صورت گرفته.

حضرت بهاء الله خود از جمله پیروان جوان دیگري است موسوم به میرزا علی محمد از اهل ایران که به سال ۱۸۱۹ در شیراز متولد و در سال ۱۸۴۴ در ۲۵ سالگی اعلان فرمود که از طرف خداوند مبعوث گشته تا اهل عالم را به ظهوری اعظم از خود بشارت دهد و خود را باب خواند. طولی نکشید که جمع قفیری به امرش اقبال کردند و آتش بغض و عداوت در قلوب علمای شیعه اسلام مشتعل شد چنانکه باب جان خود را در سبیل استقامت بر امر و ثبات در عقیده و امتناع از ترک ادعای خود به مخاطره انداخت و

. اقبلا توجه فرمودید که نوشته بودند یک میلیون نفر. در خصوص آمار بهائیان در مجلد دوم مطالبی خواهیم نگاشت. ان شاء الله.

705

در سال ۱۸۵۰ در ۳۱ سالگی در تبریز به وسیله ی یک فوج سرباز به قتل رسید و در همان اوان قریب بیست هزار از پیروانش نیز از مرد و زن صغیر و کبیر به تحریک و تشویق اولیای امور مقتول شدند.

حضرت بهاء الله از جمله نفوسی است که در سال ۱۸۵۲ در واقعه سوء قصد به شاه هنگامی که بسیاری از بابی ها دستگیر شدند اسیر گردید. در سجن احساس نمود که مهبط وحی و الهام الهی است و ظهوری که باب بدان اخبار فرموده امر اوست و باید عصر صلح و راستی را که مقصد اعلاي عموم شرایع سافله الهیه بوده افتتاح نماید و کور جدیدی را در تاریخ روحانی عالم انسانی تأسیس کند.

حضرت بهاء الله غالب ایام حیات را در سجن گذرانید اول به بغداد و سپس به اسلامبول و ادرنه و آخر الامر به عکا نفي و سرنگون شد و در عکا به سال 1892 در گذشت. حضرت بهاء الله اساس عقاید و اصول دیانت و حدود و احکام آئین خود را در متجاوز از صد مجلد اظهار فرموده است و توقیعاتی خطاب به سلاطین و امرا و پاپ و علمای اسلام و مسیحیت و سایر ادیان ارسال داشته است و قبل از صعود از این عالم اشاره فرموده که حضرت عبد البهاء فرزند و وصی جلیش برای استقرار رمس حضرت باب در صنع جبل کرمل که از لحاظ ارتباط معنوی باب با ایلیای نبی متناسب بود اقدام نماید.

حضرت بهاء الله و در نتیجه اهل بهاء کتب مقدسه عهد عتیق و جدید و قرآن را کتب آسمانی می دانند و معتقدند که حضرت بهاء الله برای تجدید روح حقایق اصلیه مندمجه در این کتب مقدسه مبعوث گشته تا مسائل و مشکلات حالیه را رفع کند و آلام و امراض حائله عصر جدید را درمان بخشد.

رمس حضرت باب پس از شهادت مخفی گردید و قریب شصت سال آن را مخفیانه از محلی به محل دیگر انتقال می دادند تا آنکه سرانجام در سال ۱۸۹۹ همان طور که حضرت بهاء الله اراده فرموده بودند به دست حضرت عبد البهاء در کوه کرمل استقرار یافت و آن حضرت آرامگاه ساده ای در آن مکان بنا فرمودند که از همان وقت زیارتگاه بهائیان در سراسر عالم گردید. فوق این آرامگاه بقعه مجللی قرار دارد که قبه آن با قطعات

706

مذهب پوشیده شده و از تمام نقاط حیفا با جلوه و شکوه خاصی نمایان و با حدائق اطرافش دل‌کشترین مناظر شهر است، هندسه این بنا به دست مهندس کانادایی مستر ماکسول ترسیم گشته و چهار سال ساختمان آن طول کشیده است.

با آنکه خاتمه سال مقدس مقارن اتمام بنای این بقعه مبارک است با این حال جشنی برای آن برپا نمی‌گردد. برای بهائیان قسمتی که در این بنا حائز اهمیت روحانی است همان قسمت اصلی مقام است که به دست حضرت عبدالبهاء انجام یافته و قسمت خارجی با تمام زیبایی و کمال منفرع بر ساختمان اصلی است.

اکنون در نظر است که حدائق اطراف توسعه داده شود و حضرت شوقی ربانی رئیس فعلی امر بهائی برای این منظور سی و دو نام از اراضی واقعه در جبل کرمل را که بین Rehov Panovama Mautain Road است و به مالکین خصوصی تعلق دارد ابتیاع فرموده اند. بهائیان از صندوق تبرعات خود که جزء اعظم آن در ایالات متحده آمریکا تقدیم شده است به خرید اراضی و ساختمان ابنیه و احداث حدائق و تمشیت امور روحانی خود مبادرت می‌نمایند و بر خلاف سایر ادیان از دولت اعانه دریافت نمی‌دارند و فقط اعانات پیروان خود را می‌پذیرند.

باغ های بهائی بروجه عموم مفتوح است و به قول آقای لروی آیواس منشی کل هیئت بین المللی بهائی که ناظر و سرپرست ساختمان بناست حدائق اطراف برای ظهور جلوه مقام اعلی احداث گشته و نفوسی که برای استفاده از صلح و صفای این مکان مقدس به این نزهتگاه وارد می‌شوند مورد تهنیت و خوش آمدند (1)».

محل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده آمریکا، گزارشی را در جریان پخش یک برنامه رادیویی، از قسمت انگلیسی زبان رادیو اسرائیل در روز ۲۹ دسامبر ۱۹۵۲، به اطلاع بهائیان ایران رسانیده است.

توجه به ترکیب برنامه مذکور به خوبی نشان می‌دهد که قصد رادیو اسرائیل تنها معرفی بهائیت در اسرائیل نبوده، بلکه می‌خواسته است، این معرفی را با نوعی تبلیغ،

---

1 مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایرن، شماره ۶ - ۷، مهر - آبان ۱۳۳۲.

بهائیت را ترویج کند.

توجه فرمائید:

«در قسمت انگلیسی برنامه رادیویی کشور اسرائیل که به نام «کل زایون» موسوم است به موج کوتاه مصاحبه ای در حدائق مقام مقدس حضرت اعلی اجراء گردید.

هنگام شروع گوینده رادیو توضیح داد که اکنون کشور اسرائیل نه تنها مرکز دیانت کلیمی و مسیحی و اسلام است بلکه دیانت چهارمی که دیانت بهائی است نیز مرکزش در این سرزمین است. سپس از حضرت روحیه خانم تقاضا نمود که در این خصوص بیانی بفرمایند معزی الیها سرگوئی های پیاپی حضرت بهاء الله را به نقاط مختلفه تا هنگام ورودشان به سجن اعظم عکا در نهایت اختصار بیان فرموده توضیح دادند که استقرار صلح اعظم دنیائی هدف اصلی و اساسی دیانت بهائی است و اصول و مبادی بهائی را که مهمد سبیل جهت استقرار صلح عمومی است تشریح فرمودند و متذکر گردیدند که بهائیان مساعی خویش را از راه نظم اداری شامل هیئت های محلی و ملی در این سبیل به کار می‌برند و حضرت شوقی ربانی رئیس و ولی این جامعه بین المللی هستند و آرزوی هر فرد بهائی این است که برای زیارت مولای خویش به کشور اسرائیل سفر کند.

بقیه برنامه رادیو از حدائق حول مقام مقدس اعلی اجراء گردید. گوینده رادیو سؤالاتی از جناب لروی آیواس راجع به این حدائق و مقام مقدس اعلی نمود و در پایان حضرت روحیه خانم از شرح حیات حضرت باب و

شهادت ایشان و اختفا و انتقال رمس مطهر از نقطه ای به نقطه ای و استقرار نهائی آن در این مقام شمه ای بیان فرمودند.

این برنامه ی رادیویی شاهد دلیل قوی دیگری است که جلوه و جلال امر اعظم الهی در انظار عالمیان یوماً فیوماً مزیداً علی ماسبق مشهود می گردد.

محل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده امریکا(1)».

پس از رواج این گونه تبلیغات از رادیو اسرائیل، دفتر نمایندگی تورسیم اسرائیل در نیویورک، که یکی از سازمان های مهم صهیونیستی نیز به شمار می آید، شرحی مفصل و

1. مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی محل ملی بهائیان، ایران، شماره ۱ - ۲، اردیبهشت - خرداد ۱۳۳۲.

تبلیغی در خصوص بهائیت و مرکز مهم آنها در اسرائیل به زبان انگلیسی منتشر نمود که ذیلاً جهت استحضار پژوهندگان یاد آور آن می شویم تا دقیقاً به کوشش های دولت اسرائیل جهت تبلیغ بهائیت، نه شناساندن آن پی برده شود.

«اخیراً در اراضی مقدسه بنای نه ضلعی بدیع مجالی که با سنگ گران قیمت و مرمر و شیشه های الوان و کاشی های طلانی ساخته شده است توجه عده زیادی از مسافرین و سیاحان را از اطراف و اکناف عالم به خود جلب کرده است. این بنا که مخارج ساختمان آن در حدود یک میلیون دلار است مدفن باب مبشر دیانت بهائی است که در متجاوز از صد سال قبل به شهادت رسیده است.

ارتفاع این بنا ۱۳۵ فوت است و در حدائق زیبای بهائی در جبل کرمل در اراضی مقدسه واقع گردیده است و می توان آن را بدون شک یکی از ابنیه مجلل و ممتاز شهر حیفا در دامنه کرمل دانست.

تاریخ دیانت بهائی ارتباط بسیار نزدیکی با شهر حیفا و اراضی مقدسه دارد. دیانت بهائی که مروج صلح و اخوت بین افراد جامعه بشری است در سال ۱۸۴۴ با ظهور باب در ایران آغاز گردید و باب خود را مبشر نفسی اعز و اشرف از خود معرفی نمود.

پس از آنکه باب با جمع کثیری از پیروانش شهید گردید جانشین او بهاء الله ابتدا در ایران مسجون و سپس به قلعه مخروبه عکا که محل وقوع جنگ های صلیبی است تبعید گردید. دیوارهای ضخیم این قلعه از آن طرف خلیج نیم دایره ی حیفا مشهود و نمایان است. متدرجاً حکام فلسطین آزادی بیشتری به بهاء الله دادند و در نتیجه تعالیم این دیانت تقریباً بلا مانع انتشار یافت.

بهاء الله در سال ۱۸۹۲ صعود فرمود و مرقد زیبای ایشان در وسط باغ های نزدیک عکا واقع است. این مدفن با عده زیادی قالی های بسیار نفیس ایرانی مفروش شده است و می توان گفت یکی از بزرگترین کلکسیون های فرش دنیا را تشکیل می دهد.

عبد البهاء فرزند ارشد بهاء الله امر پدرش را به درجه ای ترویج نمود که میلیون ها نفوس در سراسر عالم به ظل دیانت بهائی در آمدند عبد البهاء در سال ۱۹۲۱ صعود نمود و مدفن او در حدائق بهائی در حیفا که مرکز جهانی روحانی بهائی است واقع است.

شوقی افندی ربانی ولی امر فعلی دیانت بهائی و قرینه کانادائی ایشان در منزل زیبایی مجاور حدائق فوق سکونت دارند.

در این حدائق سروهای بلند و گل های بکونیا صلح و وحدت را که اساس دیانت بهائی است مجسم می سازد...

بهائیان با فداکاری و جانفشانی بسیار جسد باب را سالیان متمادی در محل های مختلفه محافظت نمودند و پس از حمل به اراضی مقدسه با عزت و احترام در دامنه جبل کرمل دفن نمودند و الا جسد باب در قبر گمنامی در قبرستان محبوسین مدفون و اکنون اثری از آن باقی نمی بود.

حال بنای مجلی در روی مرقد مزبور ساخته شده است و جعبه نقره ای کوچکی محتوی گچ دیوار اطاق محبس باب در قلعه ماکو در قبه این مقام قرار داده شده است.

بقعه باب در سال مقدس بهائی با نهایت دقت اتمام یافت و چون بهائیان این مقام را مقدس می شمردند نهایت مراقبت به عمل می آمد که در جریان بنائی از گرد و غبار و خاک جلوگیری شود و همین که غباری بر مقام مزبور می نشست فوراً اقدام به تنظیف آن می نمودند. بقعه باب دارای نه ضلع است زیرا عدد ۹ اهمیت مخصوصی برای بهائیان دارد و نیز دارای ۱۸ پنجره الوان است که هر یک از آن ها به نام یکی از حواریون باب تسمیه گشته است.

این بنا از سنگ مشهور کارارا که معادن آن در ایتالیا واقع است بنا شده و اسلوب ساختمان آن مخلوطی از اسلوب گوتیک یونانی و شرقی است. گنبد این مقام که با دوازده هزار آجر طلائی ساخته شده است در اشعه آفتاب تلالؤ مخصوصی دارد و هنگام شب در نورافکن های قوی جلوه و زیبایی بخصوصی دارد و از مسافت بعیده سیاحان را به خود جلب می نماید.

این خود نیز علامت و نشانه دیگری است از صلح و سلام در اراضی مقدسه (1)».

9- کوشش شوقی افندی برای قانونی کردن اموال و املاک بهائیان، خاصه در

کشورهای اسلامی، با حمایت صهیونیسم به نتیجه رسید. علی رغم مصالح داخلی کشورهای مسلمان که اجتماعات بهائیان را، غیر قانونی می دانستند و با توجه به روابط بهائیان با بیگانگان، و تجارب تلخ ملت های مسلمان از وقایع بابیان و بهائیان، مانع گسترش سازمان های بهائی در خاک خود می شدند؛ تشکیلات بهائیان چنین مناطقی که در کشورهای متبوعه خود غیرقانونی بودند، در اسرائیل، آنها را رسماً و قانوناً به ثبت رسانده تا بهائیان بتوانند، تحت حمایت دولت اسرائیل، موجودیت محافل خود را در کشورهای اسلامی حفظ کنند، و فعالیت های آنان تداوم یابد.

#### ذیلا به دو نمونه از اهم این اقدامات اشاره می کنیم:

1- محفل ملی بهائیان ایران، طی اعلامیه ای که در شماره 10 - 11 - 12 مجله: «اخبار امری» (بهمن - اسفند - فروردین، ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳) انتشار داد، ذیل عنوان «مژده بزرگ» چنین نوشت:

«محفل روحانی ملی بهائیان ایران در خاک اسرائیل به رسمیت شناخته شده و شعبه آن نیز تأسیس و تسجیل گشته و شخصیت حقوقی یافته است به قسمی که الان می توان به نام محفل ملی ایران رسماً و قانوناً ضیاع و عقار و املاک و مسققات ابتیاع نمود و هیکل مبارک و عده فرموده اند که قریباً اراضی محفظه آثار بین المللی ارض اقدس به نام شعبه محفل ملی ایران منتقل خواهد گردید. هیکل مبارک به زائرین فرموده اند که این

موضوع از این جهت بسیار مهم است که برای اولین بار در تاریخ امر محفلی که در کشور خودش به رسمیت شناخته نشده شعبه آن در خارج رسمی و قانونی شده است.»

2- شوقی افندی، در پیامی خطاب به شرکت کنندگان در کنفرانس تبلیغی بین قارات - کامپلا، که در شماره ۱۲ مجله: «اخبار امری» (فروردین ۱۳۳۳) چاپ شده است، در ماده یازدهم از مجموعه ی تصمیمات لازم کنفرانس چنین اعلام نمود:

«یازدهم - تأسیس شعبه محفل روحانی ملی بهائیان مصر و سودان در کشور اسرائیل تا قسمتی از موقوفات مقامات متبرکه که در مرکز جهانی امر الله به نام آن شعبه ثبت گردد». و به همین طریق در خصوص املاک و محافل بهائیان، در دیگر کشورهای اسلامی...!»

### 3/ محافل بهائیان در کشورهای اسلامی و آفریقایی، یا مراکز جاسوسی به نفع صهیونیسم و اسرائیل

تشدید مخاصمات اعراب و اسرائیل، نیاز صهیونیسم و اسرائیل را به گسترش عوامل «اطلاعاتی» خاصه در کشورهای عربی - اسلامی، دو چندان ساخت که سخن پیرامون چگونگی آن و بررسی گزارشهای مستند منابع خبری و وسایل ارتباط جمعی کشورهای عربی، در این خصوص، سخنی است که طرح آن با جلد اول کتاب ما سازگار نیست!

ولی آنچه را که نمی توان در رابطه با بهائیت نادیده گرفت، همانا نقش محافل ملی بهائیان در اجرای قسمتی از طرح های وزارت اطلاعات اسرائیل، برای پوشش هر چه بیشتر عوامل اطلاعاتی در کشورهای عربی و اسلامی است.

بیست سال پیش، وقتی یکی از شرکت کنندگان ایرانی در مجمع عمومی مؤتمر اسلامی «بیت المقدس - رجب ۱۳۷۹ هـ. ق. = ۱۹۶۰ م» سخنی از نقش اطلاعاتی بهائیان برای اسرائیل، به میان آورد، مسلم، مسئولان دولت اردن، همانند دیگر کشورهای عربی، این فکر را جدی نگرفته، و در اثر عدم اطلاعات از چگونگی عوامل گسترده ی صهیونیسم در کشورهای عربی - اسلامی که ناشی از ضعف تشکیلات اطلاعاتی آنان به شمار می آمد، نسبت به آن توجهی خاص مبذول نکردید...

در حالی که برای کارشناسان مسائل سیاسی - مذهبی ایران روشن و آشکار بود که از زمانی که طرح دوستی و روابط متقابل عباس افندی با صهیونیسم، پی ریزی نگردیده بود، در ایران یهودی - بهائی، وجودی نداشته و تحت چنین خصوصیتی افرادی را نمی یافتیم. ولی پس از انعقاد چنین سرسپردگی و تداوم آن در زمان شوقی افندی، خاصه پس از تشکیل دولت اسرائیل در اراضی فلسطین، دیدیم که چگونه در ایران افراد زیادی یهودی، در بهائیت ثبت نام نمودند و هر دوی آنها، صمیمانه تشکیل سازمان و موجد افرادی شدند که جز «یهودی - بهائی» لقبی دیگر بر آنها نمی توان داد. و همین امر چه از جانب یهودیان ایران و چه از جانب بهائیان، مورد گفتگوی صریح محافل

بهائی در ایران قرار می گرفت. و اسرائیل «قلب العالم» اصطلاحی مشترک برای حفظ منافع هر دو گروه، از جانب شوقی افندی ابداع و زبانزد بهائیان و یهودیان صهیونیست گردید.

گسترش شبکه اطلاعاتی اعراب و تسلط و حاکمیت آنان بر اوضاع سیاسی و اقتصادی خود، از یک سوی و از سوی دیگر، گسترش روابط متقابل مجامع اسلامی جهان و تشکیل کنفرانس های بین المللی اسلامی، در سطح نمایندگان سیاسی و علمای اسلامی کشورهای مسلمان، پرده از روی فعالیت ها و نقش محافل ملی بهائیان، در حفظ و ترویج منافع صهیونیسم و اسرائیل، برداشت. یکبارہ کشورهای عربی، توجه پیدا کردند، که عوامل بهائی، از جمله مهمترین عوامل اسرائیل و صهیونیسم خاصه در کشورهای اسلامی و آفریقایی است.

پی گیری جدی، و کسب اطلاعات و مدارک سیاسی از چنین سرسپردگی زعمای بهائیت به صاحبان منافع صهیونیسم و اسرائیل، «جامعه اتحادیه کشورهای عربی» را متقاعد ساخت، که موضوع بهائی گری را در کشورهای عربی - اسلامی جزء دستور کار «دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل» وابسته به اتحادیه عرب قرار دهد.

دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل، از طرف دولت های کشورهای عربی، مسئولیت داشت که یک شناسائی کامل از تمامی شرکت ها و مجتمع های صنعتی و اقتصادی آمریکائی و اروپائی و... که با اسرائیل منافع مشترک داشته و به اتکای قدرت اقتصادی مستقیماً به نفع اسرائیل و به زیان اعراب کوشش می کنند، به عمل آورده، و «لیست سیاهی» از آنها تهیه و به استحضار دولت های عرب، جهت تحریم هر نوع معامله و همکاری اقتصادی با آنها، برساند.

تأکیدهای مکرر مقامات «جامعه عرب» مبنی بر ملاحظه غیر دینی و غیر نژادی بر چنین تحریمی، نشانگر مقاصد صرف سیاسی کشورهای عربی از تحریم اعراب علیه اسرائیل است.

---

713

روزنامه نیمه رسمی، «الاهرام» چاپ قاهره، در تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۷۵ - میلادی چنین نوشت:

«خبرگزاری رویتر، در تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵ م، از دمشق گزارش داد: محمد محبوب، کمیسر عالی «دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل» در دمشق اظهار داشت، کنفرانس ماه آینده دفتر تحریم پیرامون مبارزه با گروه بهائی را مورد بررسی جدی قرار خواهد داد.

محمد محبوب، از گروه بهائی، به عنوان یک جنبش طرفدار اسرائیل و صهیونیسم یاد کرده است (1).

---

« [بولتن خبر] سازمان رادیو تلویزیون ملی ایرن، دفتر مرکزی خبر، شماره ۲۳۲، ۲۱ دی ماه ۱۳۵۳ ه.ش.

---

714

همین مضمون را «خبرگزاری خاورمیانه» در دهم ژانویه ۱۹۷۵ م، به نقل از محمد محبوب و دیگر ناظران آگاه بر «جامعه اتحادیه عرب» چنین مخابره نمود: «روز ۲۳ فوریه سال جاری، افسران دفتر تحریم اسرائیل در کنفرانس قاهره گرد خواهند آمد، تا موضوع گروه مذهبی بهائی ها را که دارای اهداف و فعالیت های صهیونیستی در کشورهای عربی - اسلامی هستند، مورد بررسی قرار دهند...»

در حال حاضر، بهائیان، در کشورهای عربی و اسلامی، فعالیت های چشم گیری داشته و با پشتیبانی صهیونیسم جهانی، و اسرائیل، در بسیاری از نقاط جهان، به ویژه ایالات متحده آمریکا، مراکز مهمی را برای اهداف صهیونیستی، زیر پوشش بهائیت ایجاد کرده اند.

بنا به اطلاعاتی که «خبرگزاری خاورمیانه» در دمشق به دست آورده است، منظور نمودن این موضوع در صورت جلسه کنفرانس آینده ی تحریم اسرائیل، به دنبال گزارش های متعددی است که پیرامون فعالیت های صهیونیستی بهائیان به ادارات تحریم اسرائیل رسیده است...»

سی و هفتمین کنفرانس تحریم اسرائیل، وابسته به جامعه عرب، در ۲۳ فوریه ۱۹۷۵ م، در قاهره گشایش یافت، و در روز ۲۵ فوریه، نتایج مهم و تصمیمات متخذه در کنفرانس تحریم، در مطبوعات جهان منتشر گردید.



روزنامه «المحرر» چاپ بیروت، در ۲۵ فوریه ۱۹۷۵ م، تحت عنوان «مؤتمر مکاتب مقاطعة اسرائیل» تصمیم کنفرانس تحریم را بنقل از محمد محبوب و دیگر ناظران آگاه در خصوص رابطه محافل و مراکز بهائیان با صهیونیسم و اسرائیل چنین اعلام نمود:

«و قرّر المکتب أيضاً فرض حظر علي نشاط البهائیین في الدول العربیة و إغلال محافلهم بعد أن ثبت أن الصهیونیة تسترورائهم...»

همچنین دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل مقرر داشت که بایستی دولت های عربی از جنبش بهائی ها و تشکیل محافل آنها، شدیداً جلوگیری کنند. زیرا برای اعضای کنفرانس مسلم گردید، صهیونیسم به طور پنهانی پشتیبان جنبش و محافل بهائیان است.

---

715

---

716

متن گزارش کامل ۲۵ فوریه ۱۹۷۵ م روزنامه «المحرر» جهت استحضار پژوهندگان، تقدیم می گردد:

پس از انتشار آخرین تصمیمات کنفرانس تحریم، کشور های عربی، به طور جدی، خود را در برابر صهیونیسم پنهان در محافل بهائیان یافتند.

نیلا به ذکر دو نمونه از این انعکاسات بسنده می کنیم، و تفصیل آن را در جلد دوم خواهیم نگاشت...

1- مجله: «اخبار دُبی»، در دهم آوریل ۱۹۷۵، صفحه ۳۰ چنین نگاشت:

ص ۷۴۵

2- روزنامه نیمه رسمی «الاهرام» چاپ قاهره، در دهم آوریل ۱۹۷۵ م،

---

717

چنین نگاشت:

---

718

---

719

### فصل سوم: پوششی بر بیگانه پرستی

#### الف: بیوطنی، راهی به سوی بیگانه پرستی

از نظر گاه سیاسی، و با توجه به مندرجات فصول گذشته، خاصه در مباحث مربوط به حمایت سیاست های خارجی از بهائیت در ایران و عراق و ادرنه و فلسطین و... بهائیت از آن جهت در معرض نقد و نفرت ملت ایران، و دیگر ملت های مسلمان قرار گرفت که در میان مردم چنین ملت هائی، علائق و احساسات میهن دوستی و ضد بیگانه و استعمار، مانع از هر نوع تفاهم و همکاری با فرد یا گروهی است که زیر چتر حمایت بیگانه و استعمار، به حفظ مصالح استعمار کمر همت بسته اند.

پس از تبعید زعمای بابی، بهائی از ایران، و تمرکز سازمان رهبری آنان در بغداد و ادرنه و عکا و اسرائیل... آنها تحت حمایت حکومت های استعماری و یا منازع با مصالح ملی ایران از یک سوی، و از سوی

دیگر طرد و نفرت یکصد و پنجاه ساله، و در عین حال همیشه پویای ملت ایران دوشادوش خشونت و فتنه و بیگانه پرستی چنین جمعیتی، که برای صاحبان نظر، و مسئولان آگاه از هر نوع فعالیتی تحت حمایت خارجی، و در جهت حفظ مصالح سیاست های استعماری اظهار می گردید. زعمای بهائیت را جهت انتخاب راهی که حافظ آنها، و تداوم خوش خدمتی وارثان آنان باشد، به فکر و اندیشه و ارزیابی تجربه ها، فرو برد.

نتیجه چنین تأملاتی به تعیین راهی انجامید که نه تنها ناهمواری های راه

«سرسپردگی» و «جلب حمایت عمال استعمار» در کشورهای اسلامی - و آفریقائی را تا آینده های دور هموار ساخت، بلکه اعتقاد به آن «مستمسکی همیشگی» جهت توجیه و دفاع از هر نوع «بیگانه پرستی همیشگی» بهائیان گردید.

در طول سال هایی که زعمای بهائیت، ترک تابعیت ایران نموده، و در خارج از ایران، به همکاری با گردانندگان استعمار روس و انگلیس... تن داده بودند - ایران بیش از هر زمان دیگر، در راه حفظ استقلال و تمامیت ارضی مملکت، به مبارزه با بیگانگان و نفوذ دست نشانندگان خارجی در داخل نیازمند بود.

ایران در چنین ایامی، تنها می توانست در سایه عواطف و احساسات ملی و وطن خواهانه، آنهم هماهنگ و همسان با علائق و تفکر اسلامی - شیعی، سدی مستحکم در برابر گسترش سیطره بیگانه در ایران بنا نهد.

چنین زمینه ای، اگر چه در تمامی میدان های نزاع و تضاد، موفق و پیروز نبود، ولی به هر حال در اینکه چنین «در» و «خصوصیتی» تنها اساس تشکیل دهنده موضع ملی ایران در قبال بیگانه بشمار می آمد شک و تردیدی نیست.

در این میان، نقش زعمای بهائیت در همکاری با نیروهای آشکار و پنهان مهاجمین بیگانه در ایران بسیار ناچیز و اصولاً غیر قابل اعتنا است. ولی در تحلیل نهائی «کارنامه خصوصی» بهائیت در ایران، قابل بررسی، و در چهار چوب این کتاب، ملزم به شناخت آن هستیم.

میرزا حسینعلی با همفکری دیگر طراحان بهائیت، و با توجه به ویژگی روحی و فکری ناشی از جلب حمایت و منفعت بیگانه در ایران، ابتدا اصل علاقه به «وطن» و وطن دوستی را به هر نحوی از انحاء، مورد انکار قرار داد، در نتیجه، بهائیان ایران را مکلف ساخت که ترک علاقه به وطن اصلیشان ایران نموده، و از انجام هر نوع اقدام و کوششی که به نحوی به افتخارات ملی و تحکیم وطن دوستی ملت ایران بیانجامد، خودداری کنند. و در این خصوص صریحاً اظهار داشت: «لیس الفخر لمن یحب الوطن...» (نباید کسی، افتخار کند که وطن خود را دوست دارد).

حب وطنی که در اسلام لازمه ایمان فرد مسلمان به شمار آمده است، بهائیت آن را

در جهت هموار کردن راه بیگانه در ایران، منسوخ کرد!

چنین فکر و عملی بقدری با مصالح مملکت مغایر بود (و اکنون نیز...) که ادوارد براون انگلیسی را واداشت تا صریحاً بنویسد:

«مذهب بهائی به عقیده این بنده زیاده از آن مشرب بین المللی دارد که امروزه بتوان به حال حالیه ایران مفید واقع شود یا دردی از دردهای ایران را علاج نماید. از کلمات بهاء الله است که «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم» و این سخن اگر چه در مقام خود بس عالی و لطیف است ولی امروزه اشخاصی که وطن خود را بالاتر از هر چیز و هر کس در دنیا دوست داشته باشند فقط چیزی است که ایران بدان احتیاج دارد(1).»

از آن سوی، عبد الحسین آیتی در کتاب، «کشف الحیل»، احساسات موافق یکی از مأمورین سفارتخانه های خارجی در ایران را چنین بیان می دارد:

«هیچ فراموش نمی کنم که در ابتدای نشر کشف الحیل یکی از مأمورین خارجه که در یک سفارتخانه محترمی سمت مترجمی داشت و فارسی خوب می دانست مرا در شمیران ملاقات کرده ابتدا تمجید بسیار از کشف الحیل نمود و دشنام های لطیفی به بهاء و عبد البهاء داد حتی تشویق بر قیام و مبارزه ام فرمود که بیائید دست به هم داده آنها را از میان برداریم و من این سخن را به خونسردی تلقی کرده گفتم: خودشان محو خواهند شد ولی در پایان سخن را بدینجا کشانید که اگر بهاء بد است سخنان او که بد نیست. گفتم: از چه قبیل سخنش را پسندیده اید؟ گفت: همین که می گوید تعصب وطنی را ترک نمائید مثلاً من در اینجا هستم اینجا وطن من است شما هم به فلان جا بیائید آنجا وطن شماست گفتم: اولاً بهاء ابدأ این حرف را زده و این از حرف های عبد البهاء است که به پدر خود چسبانیده؛ زیرا بهاء اگر هم مأمور غیر مستقیم اجانب بوده چندان با اینگونه تعالیمی که صورتاً امثال جنابعالی می پسندند آشنا نبوده ولی عبد البهاء اخیراً میل و رضای خارجی ها را شناخته و به جعل این سخن پرداخته بود. ثانیاً خواه مبدع این سخن بهاء باشد یا

. [مقدمه کتاب: «نقطه الکاف»، ادوارد براون، چاپ لیدن، هلاند، ۱۹۱۰ م.

عبد البهاء اگر این تعلیم از تعالیم حسنه است چرا شما در مملکت خودتان آن را ترویج نمی فرمائید؟ گویا مرگ را حق می دانید ولی برای همسایه... در همان مملکتی که شما از آنجا آمده اید اگر کسی اینگونه تبلیغات کند به طوری که زمامداران شما احتمال بدهند که کمتر تأثیری خواهد بخشید و ممکن است یک عده مردم طرفدارش شده دست از وطن خواهی بردارند بدون شبهه سرب به دهان آن مبلغ و گوینده می ریزند بلی هر وقت مانند شما ملل و دول مقتدره عملاً به صلح گرائیدید و الغاء وطن خواهی را از مملکت خودتان شروع کردید آنوقت می توانید محسنات این تعلیم را بیان نموده دیگران را بدان تشویق نمائید چون سخن بدین جا رسید حال آن شخص محترم دگرگون شد و از جا جسته با تبسمی آمیخته به خشم فرمود: بسیار خوب باز هم در ملاقات دیگر با هم صحبت خواهیم کرد(1)....»

چنین بهره گیری هائی از بیان مذکور میرزا حسینعلی، صرفاً صورت پذیرفته بود، بلکه تأکیدهای مکرر، و تصریحات آشکار زعمای بهائیت، موجی خاص به جمله مذکور می بخشید که در غایت، می توانست به نحوی کاملاً دلخواه، هر نوع علائق میهن دوستانه را از بهائیان برگرفته، و از این طریق در میان مردم دیگر، ایجاد شبهه کند. وقتی در اطراف بیان مذکور چنین می خوانیم:

«هر بهائی از هر ملت و کشوری که باشد به هر نقطه ای از عالم که رفت، باید آنجا را کشور خود دانسته، تعلق خاطر به میهن و مولد خود نداشته باشد(2)....»

آیا نیابستی بهائیت مورد حمایت استعمار قرار گرفته، و ملت ایران نسبت به چنین خصوصیتی عدم موافقت خود را ابراز دارد؟

آیا نیابستی بهائیت، مورد حمایت جدی دست اندرکاران منافع خارجی در ایران قرار گیرد؟

بر اساس همین تعالیمی که وجه مشترک منافع بهائیت و قدرت های سیاسی است که

. [مقدمه کتاب نقطه الکاف، ص ۹۹

« 2. اسلام و مهدویت»

سازمان رسمی بهائیت، «سرود بهائیت» را به نحوی تهیه و تنظیم کرد تا کاملاً بتواند، با یک موسیقی همراه و احساس برانگیز، به القاء خط مشی بیوطنی مبادرت ورزد.

بهائیت که سرود بهائیان را: «نغمات آسمانی» خوانده، و تحت عنوان سرود: در کجا متولد شده ام؟ چنین به کودکان و نوجوانان بهائی، درس بیوطنی را آموزش می دهد:

ص ۷۵۱

لازمه ی چنین اعتقادی: «نمی دانم کجا متولد شده ام» «چه ایرانی، چه آلمانی و چه... برای من فرقی نمی کند»، «هر کجا منزل کنم احساس غربت نمی نمایم»... در بهائیت،

دستوری است که زعمای بهائیت، در خصوص نفی هر نوع مقاومت و مجاهده ای در برابر بیگانگان صادر کردند.

دقیقاً در ایامی که ایران از شمال و جنوب و شرق، در معرض تهاجم نیروهای مسلح روسی و انگلیسی بود، دلیران ایرانی در خراسان، و آذربایجان، و بوشهر و تنگستان و خوزستان... به نبرد با بیگانه، متکی بروظایف ملی و دینی شان در راه حفظ مملکت و دفع بیگانه، جهاد می کردند و جوانان این مملکت، در میان انفجار گلوله های توپ سربازان مهاجم، به خاک و خون می غلطیدند.

آری، در طول سال های سلطنت مظفر الدین شاه، تا جنگ جهانی اول و دوم، زعمای بهائیت، از میرزا حسینعلی تا شوقی افندی، با ارسال باصطلاح الواح و توقیعات و کتاب ها به ایران، بهائیان ایران را دستور می دادند:

«سیف بکلی نسخ شده، و تعرض بکلی ممنوع گشته، حتی مجادله با سایر ملل جایز نیست، تا چه رسد به جبر واکراه و ایذاء(1)»...»

«این ظهور، ظهور رجعت کبری و عنایت عظمی است. چه که حکم جهاد را کتب محو نموده و منع کرده(2)»...»

«وظیفه ما محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم است. ما نباید به چشم بیگانگی و دون محبت به کسی نظر نمائیم(3)»...»

رابطه «نسخ سیف» و «بیوطنی» بهائیان، آنهم در ایامی که ایران بیش از هر زمان دیگر به تحکیم ملیت و تمامیت ارضی، نیازمند است، اگر چه در ظاهر، بی طرفی محض بهائیان را مبین است، ولی در باطن سرسپردگی بهائیت را به مهاجمین خارجی نشان می دهد. در قبال چنین خوش خدمتی هائی است که زمینه سازی بیگانگان برای تحکیم موقعیت اداری و مالی شخصیت های بهائی، و تفویض بعضی از مناصب مملکتی... و هواداری بعضی از شخصیت های دست نشانده، از بهائیت، صورت پذیرفت که حمایت

« . 1 گنجینه حدود و احکام»، ص ۲۱۸

2 همان، ص ۲۱۷ .

« . 3 دروس الدیانه»، درس ۱۱

همه جانبه آنها را علناً یافتیم...

واکنش ملت و رهبران ملی ایران در قبال چنین کوشش های مزورانه بهائیت، معلوم و مشخص بود.

ولی وقتی بهائیان دیدند، اگر چه از این طریق رضایت بسیاری از محافل پنهان سیاسی ضد اسلامی و ملی تأمین گردید، ولی موجبات تشویش اذهان اولیای ملی کشور به وجود آمد، شوقی افندی طی نامه ای، به منشی محفل ملی بهائیان ایران دستوری داد تا به زعمش و در صورت عملی شدن آن، تشویش مذکور را با حيله و نیرنگ و دروغ بر طرف سازد.

شوقی افندی به بهائیان می نویسد: «نگذارید که اولیای امور ادنی تکدري حاصل نمایند اگر فی الحقیقه به موجب احکام و تعالیم الهیه سالک و عامل شویم و به نوع بشر وطن خویش خدمت نمائیم عاقبت حقیقت معلوم و مکشوف گردد و خود آن نفوس آگاه شوند و اقبال نمایند معذک مگذارید گمان کنند که بهائیان تعلق به وطن خویش ندارند(1)». ...

تأکید شوقی بر اینکه: «مگذارید گمان کنند که بهائیان تعلق به وطن خویش ندارند...» که مسلم بر خلاف بیانات صریح حسینعلی میرزا و ... اظهار شده است با توجه به اینکه تعلق به وطن در نصوص مسلم بهائیت منسوخ و مطرود گردیده است را حمل به چه معنا و عملی بایست کرد؟

بهائیت و زعما و حامیانش، به خوبی دانسته اند، که ایران اگر چه مهد پیدایش حوادث خونین بابیه است، ولی در طول قریب صد و چهل سال نتوانسته است، مهد بابیت و بهائیت باشد. و اگر نبود حمایت های سیاسی انگلیس و امریکا، و تلاش های حامیان صهیونیستی آنان در ایران، حتی همین مقدار کم از محافل بهائی، و انتشارات بهائی... هم که به طور قاچاق، و غیر قانونی به اداره ی آنها می پردازند، وجود نداشت.

1] نبذه ای از نصوص مبارکه راجع به کشور مقدس ایران، ص ۱۱

شوقی در این دستور گمان کرده است، می تواند با اعمال نفوذ چند کارمند بهائی سفارت های بیگانه در تهران، ملت ایران را اغفال کرده، و نقش جاسوس دوجانبه وی می تواند مؤثر واقع گردد!... که از یک سوی بیوطنی را به خاطر مخالفان وطن ترویج کند. و از سوی دیگر، به خاطر جلب رضایت مردم ایران که به هر حال عشق به وطن را در سینه خود زنده نگه داشته اند، وطن دوستی را مورد تأکید و توجه بهائیان تلقی کند؟!...

نکته مهمتر اینکه: تمامی سفارشات زعمای بهائیت، در خصوص محبت و دوستی و الفت و مهربانی با عموم اهل عالم، و به گفته میرزا حسینعلی: «عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان (1)» تنها به خاطر بهائیان ایران و ترویج شبیه در امر وطن دوستی و مجاهده با مهاجمین بیگانه بوده است... والا خود و برادران و فرزندان و حتی زنان و دخترانش، تا سر، در حوض کینه و اختلاف و نفرت به یکدیگر فرو رفته بودند. و در فصول گذشته دیدیم که چگونه میان میرزا حسینعلی بهاء و صبح ازل، و دیگر برادران شعله اختلاف و نفاق بالا کشید. و این اختلاف و نفاق، چگونه دامنگیر فرزندان او، زنان او، دختران و اغصان و افنان گردید... و چه ترورهائی که توسط آنان و بنا به اسناد موجود در اسلامبول (به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد ان شاء الله) و آثار بابیه و بهائیت ایران و عراق و مصر و اسرائیل و سوریه... که به وجود نیامد.

این کارنامه ی بهائیت، دنباله ی همان کارنامه ای است که تاریخ ایران، در قلعه شیخ طبرسی مازندران و نیریز و زنجان و تهران از یاد نبرده است. و این روح و ریحان بهائیت را به خوبی تجربه کرده و شناخته است. و می داند که روحیه بهائیان ایران نسبت به مردم مسلمان این آب و خاک چگونه روحیه ای است.

احساساتی است که اگر بخواهیم آن را در یک جمله خلاصه کنیم، باید همان بیانی را بگوئیم که احمد یزدانی مبلغ مشهور بهائیان ایران پس از شکست در مباحثه به سید محمد محیط طباطبائی گفت: «اگر در این مملکت به جانی برسیم، چوب های دار برای امثال شما برپا خواهیم کرد...!»...

« . 1 اقدس»، ص ۲۲، و «گنجینه حدود و احکام» ص ۲۱۸.

### ب: عدم مداخله در سیاست

تاریخ حیات بابیان از نخستین سال های دعوی علی محمد شیرازی تا تبعید بابیان از سرزمین های ایران، به سوی قلمروی سیاسی عثمانی، و آنگاه از اولین سال های اقامت در بغداد، تا اوج اختلافات صبح ازل و میرزا حسینعلی در ادرنه و سپس از نخستین سال های اقامت میرزا حسینعلی و صبح ازل در عکا و ماغوسه تا فناي ازلیان، و پیدایش حکومت اسرائیل در اراضی فلسطین، از روی کار آمدن شوقی افندی تا تشکیل سازمان جهانی بهائی و حمایت صهیونیسم و ایجاد دفاتر نمایندگی در اروپا و آفریقا و امریکا... همه و همه حکایت از تاریخی می کند، که سر تاپایش تعویض دائم «تابعیت ها» و بازی با قدرت حاکم وقت، و جلب حمایت های بیگانه است.

آشکار گشتن همه این حقایق موجود و ثبت شده در لایه های آثار بهائیت و خارجی ها، مشت بسته ز عمای بهائی را گشود. و آنان به خاطر آنکه در راه ادامه چنین شیوه ای که به هر صورت به آن آلوده شده بودند، از تب و تاب نیفتند، پوششی را تحت عنوان «عدم مداخله ی بهائیان در امور سیاسی» ساخته، تا به زعمشان، بتوانند در زیر چنین پوششی، کوشش های خود را در راه منافع و مطامع شبکه های جاسوسی خاصه در کشورهای اسلامی و آفریقائی پنهان سازند. و سر مریدان عوام را شیره مالند، که بهائیت را در سیاست دخالتی نیست.

از این روی ابتداء به منابع و مأخذی که ز عمای بهائی، بهائیان را تصریح به عدم مداخله در امور سیاست می کنند، اشاره می کنیم. و آنگاه آنها را با دیگر تصریحاتشان در خصوص امور سیاسی و مسائل حکومتی، مورد نقد و تحلیل قرار می دهیم:

#### 1- عباس افندی:

«میزان بهائی بودن و نبودن این است که هر کس در امور سیاسی مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست دلیل دیگر نمی خواهد...».

«نفسی از احباء اگر بخواهد در امور سیاسی در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند اول بهتر است که نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق به این امر ندارد خود می داند والا عاقبت سبب مضرت عمومی گردد...».

«احبای الهی باید در کمال سکون و قرار رفتار نمایند، مداخله در امر سیاسی ننمایند بلکه در تهذیب و تربیت خلق و هدایت امم و رأفت و محبت بین الملل و ارتباط عالم انسانی و وحدت بشری و راحت و آسایش عمومی کوشند به روحانیات پردازند نه جسمانیات...».

«بهائیان به امور سیاسی تعلقی ندارند و در حق کل طوایف و آراء مختلفه دعا نمایند و خیر خواهند با حزبی حزبی ندارند و با قومی لومی نخواهند مقصدشان صلح اهل عالم است نه جنگ و محبت بین جمیع است نه کلفت، مأمور اطاعت حکومتند و خیرخواهی جمیع ملوک و مملوک کسی را که چنین مقصد جلیل در دل خود را به این امور جزئیة نیالاید کسی که صلح عمومی جوید و خدمت به عالم انسانی کند در جدال و نزاع اقلیمی

مداخله نمایند و آنکه در احیای کشوری کوشد در شئون مزرعه ای با دهقان و روستا نستیزد، چون کشور آباد گردد هر مزرعه ای نیز احیا شود و هر مظموری معمور گردد حال ما را مقصد جلیلی در پیش و مراد عظیمی در دل و آن اینکه آفاق به نور وفاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلیر دست در آغوش یکدیگر نمایند با وجود این مقصد چگونه مداخله در نزاع و جدال میانه دو حزب اصغر نمائیم خیرخواه هر دو طرفیم و هر دو را به الفت رهبر تا انشاء الله دولت و ملت مانند شیر و شکر با یکدیگر آمیخته گردند و تا چنین نشود فلاح و نجات رخ نگشاید بلکه جمیع زحمات هدر رود.»

«حزب الله را در امور سیاسی مدخلی نه و از حکومت عالم شکر و شکوه ای نیست از جمیع احزاب در کناریم و با چشم اشکبار از برای کل امم و ملل فضل و موهبت پروردگار طلبیم... بی طرفیم و بی غرض و خیرخواه بی مزد و بی عوض به نفعات قدس مشغولیم و به انجذابات روح انس مألوف از جهان و جهانیان بی خیریم و سرمست جام سرشار کوثر مأمور به اطاعت حکومتیم و بیزار از نزاع و خصومت باید یاران سبب الفت عالم انسانی گردند و مروج اتحاد و یگانگی اقوام و ملل به نفس رحمانی شوند...»

باری ما را با احزاب نه الفتی و نه کلفتی زیرا در نظر یاران الهی منازعات کشوری از سیاسی و مذهبی از اهمیت بکلی عاری مست دیدارند و آشفته و فریفته آن زلف مشکبار هر ذکر دگر دوز اوصاف آن خفی الاطاف را ملعبه صبیان شمیریم و اوهام و افکار کودکان دانیم دیگر خویش را به این منازعات جزئی و مباینات فطریه آلوده ننمائیم. و همچنین:

«به نصوص قاطعه الهیه در امور سیاسی ابدأ مدخلی نداریم و رأیی نزنیم مأمور به روحانی که تعلق به عالم اخلاق و اطوار دارد هستیم ما را با نفسی نزاعی نه و با کسی جدالی نیست مأمور برآنیم که با جمیع دول عالم و ملل آفاق بلکه افراد نفوس خلق به نهایت یگانگی و محبت و سازش و الفت بکوشیم اما چه کنیم که بدخواهان در کمینند و صیادان بی مروت و دین وسیله ی تحریر نمایند و فرق بین بهائی و بابی نگذارند از قرار مسموع چند نفر بابی یحیائی با معارضان همدمند و در امور مداخله می نمایند این بابیان یحیائی که اعدا عدو بهائیان هستند چون مرتکب امر فضیح گردند بهائیان را متهم کنند و بدخواهان فریاد برآرند که جمیع مفسدند ولی حقیقت مستور مانند البته ظاهر و آشکار گردد(1)»...

## 2- شوقی افندی:

«از امور سیاسی و مخاصمات احزاب و دول باید کل قلباً و ظاهراً لساناً و باطناً به کلی در کنار و از این گونه افکار فارغ و آزاد باشیم با هیچ حزبی رابطه سیاسی نجوئیم و در جمع هیچ فرقه ای از این فرق مختلفه متنازع داخل نگردیم... امر الله را چه تعلقی به امور سیاسی و چه مداخله در مخاصمات و منازعات داخله و خارجه دول و ملل باید در نهایت سکون و حکمت و اشتغال و همت و ثبات و استقامت نصایح مشفقانه رب عزیز را به کرات و مرات تلاوت نمائیم و عامل گردیم... با اسبابی معنوی به تعدیل عالم اخلاق پردازیم نه آنکه تمسک به وسایل مادیه سیاسی جوئیم به قوائی ملکوتی تدریجاً قلوب را منظور نظر داریم نه آنکه در ترویج اسم و شهرت کوشیم و در فکر کسب مقام و منزلتی

. [مجله: «اخبار امری»، نشریه ی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ۱۳۲۴.

در این عالم فانی باشیم...

بیطرفی کامل را نسبت به احزاب سیاسی باید قلباً و لساناً اظهار داشت و خیرخواهی تمام نوع بشر چه دولت و چه ملت که از اساس مبادی بهائیان است به اقوال و اعمال اثبات نمود...

معاذالله از مداخله ي در امور سياسي احباء بايد به كلي از اين شئون در كنار باشند و از هر وظيفه اي كه منجر به مداخله در امر سياست شود بيزار گردند زيرا معاشرت غير ملحق شدن به احزاب سياسي است و ملاقات به روح و ريحان سواي مداخله در امور پر انقلاب و شور مملكتي است...

ادني مخالفتي با هيچ يك ندارند و ضديت و مقاومت نمايند بلكه خود را مروجين امري روحاني دانند كه بالمآل فائق و شامل بر مقاصد اصليه كل است نه معارض آن...

و بر حسب تأكيدات قلم اعلي و تايدات ملكوت عهد الله عموم احباء من غير تأويل و استثناء از امور سياسي به هيچ وجه دم نزنند زيرا نتايج وخيمه دارد و بر امر الله و اولياء الله مضرات عظيمه وارد شود زيرا مداخله احباء در امور سياسي سبب شود كه حتي نفوسي كه مخالف امر الله نيستند قيام بر مخالفت نمايند و كار به جائي رسد كه ريشه عداوت ساليان دراز در دل هاي اهل نخوت و ناز جايگير گردد...

و از جمله فرايض اهل شور حفظ هيكل امر الله است، از تمايل به مخاصمات سياسي و از مداخله در شئون فرق و اقوام متحاربه و از مشاركت در مباحثات و مناظرات و منازعات احزاب متباغضه متزايدة است...

آنچه از الزم امور در اين ايام است و كافل حفظ و سعادت ياران همانا احتراز از مداخله در امور سياسي و احزاب داخله و خارجه است در اين مقام به كرات و مرات از فم مطهر و كلك ميثاق بيانات صريحه شديده اي نازل گشته و نصوص قاطعه در كتب و صحف امر به مسطور و مثبت تأويل و تفسير در اين مقام چون سم مهلك هيكل امر الله را لطمه اي شديد رساند و در ورطه هاي گوناگون اندازد و ذيل پاك امر نازنين را ملوث سازد و روح تاويد را بكلي سلب نمايد و ياران را مبتلا و گرفتار و محروم از كل مواهب الهيه گرداند... پس به صريح بيانات مقدسه مباركه اهل بهاء به هيچ وجه من الوجوه نبايد

در امور سياسي مداخله ورزند و در احزاب مختلفه داخل شوند و وظائف اداري را از شئون سياسي به كمال دقت و تعمق و تفرس و تدبير تفكيك نمايند و تميز دهند البته بر كل واضح و مبرهن است كه مقصد از عدم مداخله ي احباء به امر سياسي و عدم ورود به احزاب متخاصمه اين نبوده و نيست كه اهل بهاء از امور اجتماعيه و دخول در دوائر علميه و ادبيه و شركت در مؤسسات خيريه نيز كناره گيري نمايند و از امور بريه كه في الحقيقه روح تعاليم مقدسه ربانيه است احتراز و اجتناب جويند و در اين كور اعظم كه اساس امر اقوم بر روي پايه امور عموميه نافع اجتماعيه نهاده شد، و جوهر احكام الهيه ترويج منافع كلييه حقيقيه جامعه بشريه است در گوشه ي انزوا و عزلت جاي گيرند بلكه شركت در امور نافع خيرييه و عضويت در دواير و مؤسسات بريه عموميه يعني انجمن ها و شركت ها و جمعيت هائي كه مقصدشان ترويج امر زراعت و فلاح و تجارت و صنعت و خدمت به اقتصاديات مملكت است و هيچ گونه مقاصد خفيه سياسي در بين نيست از وظائف مهمه بهائيان بوده و هست.

### حضرت ولي امر الله ارواحنا لالطافه الفداء مي فرمايند قوله عزبانه

اهل بهاء چه در ايران و چه در خارج آن موطن جمال اقدس ابهي را پرستش نمايند و در احياء و تعزير و ترقي و ترويج مصالح حقيقيه اين سرزمين منافع و راحت بلكه جان و مال خويش را فدا و ايثار كنند ولي به وسائلي فعاله و وسائلي الهيه متشبثند در تحسين اخلاق و تقليب قلوب افراد و اصلاح ملت ساعي و جاهند نه در تاسيس و وضع قوانين و سنن و مشروعات ماديه حديله از تقليد بيزارند و به اسماء و رسوم جديد تقيدي ندارند... احباء بايد به اموري مشغول گردند و متعهد و وظائفي شوند كه ثمراتش به عموم ملت راجع گردد.

و همچنين مشاركت ياران با انجمن هاي خيريه علميه ادبيه است هر انجمني كه مقصدش في الحقيقه ترويج منافع عموميه و مصالح عالم انساني است بايد احبائي الهيه به حكمت و اعتدال پس از مشورت كامل به قدر قوت و استطاعت مساعده و تاويد آن را نمايند و به قدر وسع و امكان مشاركت نمايند ولي بايد فعلا و قلباً و لساناً از ادني مداخله اي در امور سياسي امتناع نمايند و از مخالطه با احزاب شريره متنازه تعجب و



احتراز جویند... از وظایف سیاسی اجتناب و احتراز نمایند و وظایف اداری را به دل و جان قبول کنند زیرا مقصد اصلی اهل بهاء تقدم و پیشرفت مصالح ملت است نه ترویج مآرب و مقاصد افراد بی باک و پست فطرت...

ادامه محاضرات امریه ادبیه بی نهایت این ایام لازم و مفید و حشر و آمیزش با رجال دولت و ملت از لوازم ضروریه محسوب ولی زنهار این مخالطه و معاشرت سبب گردد که متدرجاً اجله احباب و اصحاب مجذوب و مفتون محیط پرشور و آشوب احزاب و سیاسیون گردند و از حزب الله منفصل و منسلخ شوند... اعضاي محافل روحانیه علی الخصوص امنای محافل مرکزی اقالیم شرقیه باید در این ایام در کمال حزم و اعتدال جامعه خود را از زوایای مظلّمه انتقال دهند و در هیئت اجتماعیه اعضاي غالبه و اعضاي قاهره و ایادی فعاله گردند و لیاقت و کفایت و استعداد و امانت و درایت و حسن طویت خویش را در انظار حکام و زمامداران ابراز و اثبات نمایند ولی مقصود این نبوده که با رؤسای سیاست همراز و دمساز گردند و در سیاست دولت مداخله کنند و با احزاب مشارکت نمایند چنانچه از قبل تأکید گشت احبای الهی باید در این ایام در کمال مراقبت و دقت و خلوص شئون اداریه را از شئون سیاسیة تفریق و تمیز دهند وظایف اداری را به دل و جان قبول نمایند بلکه سعی موفور در تحصیل آن میذول دارند تا فعلاً و عملاً امانت و کفایت و حسن نیت و صفای عقیدت خویش را اثبات نمایند و به تجربه رسانند ولی از وظایف سیاسی که مرتبط به سیاست دولت و منازعات و مخاصمات احزاب و مصالح حکومت خارج است احتراز تام نمایند(1)»...

«و دیگر فرمودند بنویس چندی قبل تلغرافاً خطاب به آن محفل مقدس دستور عمومی ابلاغ گشت مشارکت در امر انتخابات مشروط و منوط به عدم ارتباط یاران با احزاب سیاسی است تمایل به احزاب سیاسی و مداخله در امور آنان و دخول در سلک رؤسای احزاب مخالف احکام و نصوص و مبادی الهیه اگر چنانچه زمامداران و رؤسا به

1. مراجعه شود به مجله «اخبار امری»، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ماه ۱۳۲۴ = ۱۰۲ بدیع.

احباء تکلیف ننمایند و حکومت یاران را اجبار ننماید عدم مداخله در امر انتخابات احسن و اسلم است ولی در هر حال عدم ارتباط با احزاب سیاسی از واجبات و فرایض حتمیه یاران در جمیع اقالیم و بلدان است(1)»

«استخراج از توفیق منیع مبارک مورخه چهاردهم شهر النور سنه ی ۱۰۳».

«... یاران آن اقلیم را البته متتابعاً مستمراً متذکر دارند و دلالت و نصیحت نمایند که از صراط مستقیم منحرف نگردند و با احزاب سیاسی مرتبط نشوند و در امور دولت مداخله ننمایند و افکار و اهواء مغرضین و مفسدین را ترویج ننمایند و به کمال صراحت و حکمت دفاع از امر الله نمایند و حقایق امریه و مبادی اساسیه پیروان دین الله را اثبات نمایند و مقاصد و مآرب اهل بهاء را من دون ستر و تردید به کمال حزم و شجاعت مکشوف و میرهن سازند و در امور اداری مطیع و منقاد اولیای امور باشند و در ترویج منافع جمهور به قدر امکان همت بگمارند و عمومیت و جامعیت آئین الهی را فعلاً اثبات نمایند». (2) انتهی(2).

«ترجمه و استخراج از توفیق مورخ ۲۱ مارچ، سنه ۱۹۳۲ که اصل آن تحت عنوان «عصر ذهبی امر حضرت بهاء الله» صادر شده است:»

(نقل از کتاب عالم بهائی جلد دهم)

«در این حین که امر الله مراحل تکامل را طی می نماید وظیفه خود می دانم که نظر عموم یاران شرق و غرب را متوجه اهمیت این دستور کلی نمایم که پیروان امر حضرت بهاء الله نباید به هیچ وجه در اموری که به مداخله ی مستقیم و یا غیر مستقیم در سیاست دول تعبیر گردد مشارکت ننمایند خواه این مشارکت انفرادی باشد یا به وسیله ی محافل محلیه و ملیه.

بهایان باید قولا و فعلا از مداخله ی در آراء و عقاید سیاسی دولت متبوعه خویش خودداری نموده و از مشارکت در سیاست حکومت و مرام و طرح های احزاب و فرق

« . 1 حسب الامر مبارک مرقوم گردید، نورالدین زین ۲۴ فوریه، ۱۹۴۷، عکا» به نقل از مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، شماره ۱۲، فروردین ۱۳۲۶ هـ.ش.

2. مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۴، مرداد ۱۳۲۵ هـ.ش.

مختلف سیاسی برحذر باشند و چنانچه احیاناً چنین مذاکراتی به میان آید یکی را مقصر ننموده و از دیگری طرفداری ننمایند و در هیچ نقشه ی سیاسی شرکت نکنند و متمسک به هیچ مرامی که منافی مصالح عالییه و حدود و یگانگی نوع بشر است نگردند زیرا وظیفه اصلییه آنان فی الحقیقه ترویج و تحکیم اساس وحدت است.

زهار از اینکه بهائیان خود را آلت دست سیاسیون بیوجدان قرار دهند و یا در دام حیل و دسائس آنان گرفتار شوند. طرز سلوک و رفتار آنان باید طوری باشد که احدی نتواند به هیچ وجه نسبت تقلب و ارتشاء و تزویر به آنان داده و اقدامات آنان را تهدیدآمیز تلقی کند بهائیان باید شخصاً و در صورت لزوم با کمک امنای محافل سعی و کوشش نمایند مشاغل و امور دیپلماتیک و سیاسی را از اموری که صرفاً جنبه ی اداری داشته و تابع تحولات سیاسی و فعالیت احزاب آن کشور نمی باشد تمیز و تشخیص دهند و اراده ی خلل ناپذیر خود را برای استقامت و پایداری در سبیل امر حضرت بهاء الله بکار برند و خود را از گرفتاری ها و مشکلاتی که همواره ملازم با اعمال و مقاصد سیاسیون است برکنار دارند تا برای سیاست الهی که مظهر اراده لایتغیر رب جلیل است امنائی لایق و شایسته گردند(1)».

### 3- تصریحات محفل ملی بهائیان ایران:

«قرارهای محفل ملی:»

#### اول - عضویت ارباء در مجامع مختلفه:

«چنانکه عموم یاران الهی و اعضای محافل مقدسه روحانی مسبوق و مستحضرند در شماره نهم مجله ملی اخبار امری سنه گذشته و شماره دوم سال جاری شرحی راجع به اتحادیه ها و مجامع متفرقه سائره مرقوم و به ارباء الهی بروفق نصوص و صریحه مبارکه ابلاغ گردیده که عضویت اهل بهاء در احزاب سیاسی بکلی ممنوع است ولیکن شرکت ارباء در مجامع علمیه و ادبیه و خیریه و انجمن هائی که قصدشان ترویج منافع

1. مندرج در مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۱۰ - ۱۱، بهمن - اسفند ۱۳۳۰ هـ.ش.

عمومی و مصالح عالم انسانی است و هیچ گونه منظور سیاسی ندارند مطلوب و محبوب.

حال نیز در تعقیب ابلاغات سابقه برای مزید تذکر مجدداً یادآور می شود که ارباء در هر مجمع و انجمنی که بر خلاف قوانین و مقررات کشور تأسیس نشده باشد و به صریح بیان در اساسنامه و مرامنامه آن عدم مداخله به امور سیاسییه و مخالفت های فرق و احزاب مختلفه قید شده باشد و راجع به عقاید دینییه و معتقدات

وجدانيه ي اعضاي انجمن تبعيضي به ميان نيامده باشد مي توانند عضويت حاصل نمايند و در خدمت به نوع با ديگران شرکت کنند.

بديهي است باوصف اين اگر در خلال احوال ملاحظه نمايند که باوجود گنجاندن اصل عدم مداخله به امور سياسي در اساسنامه و نظامنامه عملاً اعضا مي خواهند به نحوي از انحاء در اين گونه امور دخالت نمايند بهائيان بايد فوراً خود را از چنين مجععي بر کنار دارند و به امور سياسي ادني مداخلتي ننمايند(1).»

#### «پنجم - راجع به عدم مداخله در امور سياسي»

هر چند اين محفل نصوص مبارکه و دستورات مقدسه متعالیه را راجع به عدم مداخله به امور سياسي کراراً و مراراً به اطلاع ياران رحمانی رسانيده و صريحاً به افراد احباء الهي بيان مبارک حضرت عبدالبهاء را ابلاغ نموده که مي فرمايند قوله الاحلي: «ميزان بهائي بودن و نبودن اين است که هر کس در امور سياسي مداخله کند و خارج از وظيفه خویش حرفي زند و يا حرکتی نمايد همين برهان کافي است که بهائي نيست. دليل ديگر نمي خواهد و در سرلوحه هر یک از شماره هاي مجله اخبار امري بيانات مبارکه را که دال برنهي از عضويت در احزاب متباغضه و دخالت در امور سياسي است درج و منتشر ساخته و در مجله اخبار امري شماره نهم سنه ماضيه و شماره اول سنه جاريه شرحي مفصل راجع به عدم مداخله در امور سياسي و عدم قبول عضويت در اتحاديه ها مرقوم نموده معذک براي مزيد تذکر و تبصر مجدداً به محافل مقدسه روحانيه ابلاغ مي شود که اگر خدای نخواست با اين همه تأکيد و انذار و تحذير باز نفوسي در جامعه

1. [مندرج در مجله: «اخبار امري»، ارگان رسمي بهائيان، ايران، شماره ۱۱، اسفند ۱۳۲۵ هـ. ش.]

بهائي يافت شوند که برخلاف معتقدات اصليه خویش و علي رغم نصوص عديده اکيده ي الهيه به نحوي از انحاء در امور سياسي مداخله ورزند و با آنکه خود را عضو جامعه ي بهائي مي دانند عضويت جمعيت هاي سياسي را نيز احراز کرده باشند اسامي آنان را پس از تحقيق و تدقيق و نصيحت و تذکر و انذار و تحذير به اين محفل ارسال فرمايند تا راجع به انفصال آنان از جامعه بهائي بر وفق موازين امري تصميم اتخاذ و ابلاغ شود.

بديهي است در اجرائي اين موضوع مهم ادني مسامحه و مسايله جايز نبوده و نخواهد بود(1).»

«اهل بهاء به نصوص قاطعه الهيه از مداخله به امور سياسي ولو به شق شقه ممنوعند و از دخول به احزاب متخاصمه به صريح بيان مبارک معذور.

هر چند اين مطلب به درجه اي در الواح و آثار الهيه تکرار يافته و به قدری ضمن مکاتيب متحد المال اين محفل به عموم ياران الهي ابلاغ گرديده که براي هر فرد بهائي حتي کودکان سبقخوان به مقام بدهت رسیده و بر کل واضح و مبرهن گشته است که بهائيان از منازعات و مشاجرات احزاب سياسي دور و بر کنارند و به هيچ وجه من الوجوه به امري که از آن رايحه ي سياست استشمام شود مداخلتي ندارند(2).»

#### 4- احمد يزداني، مبلغ مشهور بهائي، در کتاب:

«نظر اجمالي در ديانت بهائي»

«اهل بهاء... در امور سياسي که مخصوص مقامات رسمي مملکتی است، و نيز در امور احزاب و فرق سياسي به هيچ وجه ادني مداخله اي ننمايند... حضرت ولي امر الله مي فرمايد: از امور سياسي و مخاصمات احزاب و دول بايد کل قلباً و ظاهراً و لساناً و باطناً بکلي در کنار و از اين گونه افکار فارغ و آزاد باشيم(3).»...

---

1. همان، شماره ۵، شهریور ۱۳۲۵ هـ. ش.

2. همان، شماره ۹، دی ۱۳۲۴.

3. ص ۴۹.

---

737

### 1/ب: نقد و تحلیل

عدم مداخله در امور سیاسی، اگر چه از نظر گاه تحلیل صرف مسئله، قابل تأمل است. ولی به عقیده ی نویسنده این سطور، چنین اصلی در بهائیت، همیشه در مواقعی مورد تأکید قرار می گرفته، که منافع و مصالح سیاسی حامیان بهائیت، اقتضاء آن را داشته است.

در حقیقت بهائیت در ایران می خواست و می خواهد، با استقرار چنین پوششی بر سر بهائیان و مراکز آنان در تحقق اهداف مشروحه ذیل به پیروزی هائی برسند:

1- موقعیت سیاسی، مداخله های سیاسی، سرسپردگی ها، و حمایت مأمورین خارجی از بهائیان ایران را پنهان سازند: چنانچه در فصل دوم از کتاب دوم به آن اشاره مجمل کردیم.

2- در موارد توافق با سیاست های خارجی حامی شرایط خاص، و یا شخصیت های سیاسی مورد نظر در ایران... که مورد مخالفت و یا انتقاد ملت قرار گرفته است، زیر پوشش عدم مداخله در امور سیاسی، ترک هرگونه مشارکت با آزادیخواهان، وطن خواهان، و روشنفکران... نموده، تا موجبات تضعیف کوشش مردم، و تأیید و تقویت وضع موجود را فراهم سازند.

در این خصوص به ارائه ی یک مدرک مستند بسنده کرده، و تفصیل آن را در اوضاع کنونی به جلد دوم موکول می کنیم.

چنانچه در قسمت دوم از فصل دوم کتاب دوم، متذکر شدیم: سرسپردگی بهائیان به سفارتخانه های روس در ایران و... عباس افندی را واداشت تا در جهت خواست و مصالح سیاسی روس ها در ایران، به حمایت از محمد علی شاه قاجار و تداوم رژیم استبداد برخیزد و با مشروطیت و آزادیخواهان و رهبران اسلامی مخالف استبداد مخالفت کند.

از این روی متمسک به اصل عدم مداخله در امور سیاسی شده، و لوحی به شرح ذیل جهت بهائیان ایران، ارسال داشت:

«طهران حضرت ایادی امر الله حضرت علی قبل اکبر (1) علیه بهاء الله الابهی - (هو الله)

---

1 یعنی ملا علی اکبر شه میرزادی.

---

738

ای منادی پیمان نامه ای که به جناب منشادی (1) مرقوم نموده بودیم ملاحظه گردید و به دقت تمام مطالعه شد... از انقلاب ارض طا (2) مرقوم نموده بودید این انقلاب در الواح مستطاب مصرح و بی حجاب ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل شود و سلامت وجدان رخ بنماید سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت

استقرار جوید و آفاق ایران به نورانیت عدالت شهریاری (3) روشن و تابان گردد محزون مباشید مگر مگردید جمیع یاران را به اطلاع و انقیاد و صداقت و خیرخواهی به سریر تاجداری دلالت نمائید زیرا به نص قاطع الهی مکلف بر آنند. زنهار اگر در امور سیاسی نفسی از احباء مداخله نماید و یا آنکه بر زبان کلمه ای براند. از قرار مسموع بعضی از بیانی ها یعنی تابعین میرزا یحیی (ازل) در امور سیاسی مداخله نموده و می نمایند سبحان الله. بدخواهان این را وسیله نموده و در محافل و مجالس ذکر بهائیان می نمایند که آنان را نیز در امور سیاسیة رأیی و فکری و مدخلی و مرجعی با وجود آنکه بیانی ها خصم الدبهائیانند...

باری گوش به این حرف ها مدهید... و شب و روز به جان و دل بکوشید و دعای خیر نمائید و تضرع و زاری فرمائید تا اعلی حضرت تاجداری در جمیع امور نوایای خیریه اعلی حضرت شهریاری واضح و مشهور ولی نوهوسانی چند گمان نمایند که کسر نفوذ سلطنت سبب عزت ملت است هیئات هیئات این چه نادانی است و این چه نادانی است و این چه جهل ابدی شوکت سلطنت سبب عزت ملت است و نفوذ حکومت سبب محافظت رعیت ولی باید با عدل توأم باشد اعلی حضرت شهریاری (4) الحمدلله شخص مجربند و عدل مصور و عقل مجسم و حلم مشخص در این صورت باید عموم به خیرخواهی قیام نمایند و به آنچه سبب شوکت دولت و قوت سلطنت و نفوذ کلمه و آبادی مملکت و ترقی ملت است قیام نماید رساله سیاسیة که چهارده سال قبل تألیف شده و به خط جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و انتشار داده

---

1. حاجی سید تقی از اهل منشد یزد.

2. زمین تهران.

3. محمد علی شاه قاجار.

4. محمد علی شاه قاجار.

---

739

گشت آن رساله البته در طهران هست و یک نسخه ارسال می شود به عموم ناس بنمائید که مضرات حاصله و فساد و فتنه در آن رساله به اوضح عبارت مرقوم گردیده. و السلام علی من اتبع الهدی ۱۱ ج ۱ سنه ۱۳۲۵ ع ع».

رساله ای که عباس افندی در خاتمه نامه خود به آن اشاره می کند، تحت عنوان «رساله سیاسیة» مشهور اهل بهاء است.

این رساله ۱۲ صفحه ای، در اثبات لزوم عدم مداخله روحانیت شیعه، در همراهی و همقدمی با آزادیخواهان، مشروطه خواهان و... می باشد در واقع رساله ای است بر علیه رهبران مشروطیت در ایران.

یک نسخه ای از این رساله در کتابخانه مجلس شورای ملی، تحت عنوان: «رساله بهائی ها»، به شماره ۵۷ - ۲۳۱ و شماره دفتر ۲۲۷۴۱ به خط مشکین قلم (رمضان ۱۳۱۱، عکا) موجود است.

صفحه اول و آخر کتاب «رساله سیاسیة» عباس افندی

---

740

پس از خلع محمد علي شاه، و پیروزي مشروطه طلبان ایران، و شکست کوشش هاي سياسي روسيه در ایران، ازلي ها که تا آن ایام در جهت مصالح انگلستان از مشروطه طلبان هواخواهي و جانبداري مي کردند، پس از تحقق چنین اوضاعي، بهائیان قافیه را باخته، و ازلي ها به کسب موقعيتي نائل آمدند.

وقایع تهران را میرزا یونس خان افروخته، به عباس افندي نگاشت، و عباس افندي در ۱۳۲۹ هـ. ق، يعني پس از گذشت حدود چهار سال از نامه قبلي در پاسخ میرزا یونس خان چنین نوشت:

### طهران جناب میرزا یونس خان - (هو الله)

اي ثابت بر پیمان نامه شما رسید از تفصیل یحیائي ها اطلاع حاصل گردید سبب جمیع اینها اختلاف احباء است... حال باید محاجه این گونه امور را کنار گذاشت حال این امور هر قسم پیش آید خوش است بعد درست مي شود اکنون باید به جوهر کار پرداخت و با سیاسيون مراده کرد و حقیقت حال بهائیان را بیان نمود. از پیش به شما مرقوم گردید که احباء باید به نهایت جهد و کوشش سعي بلیغ نمایند که نفوسي از بهائیان از برای مجلس ملت انتخاب گردد (1) ابدأ فرصت ندارم مجبور بر اختصارم عفو فرمائید و علیک البهاء الابهی ع فدائي درگاه حضرت مولی الوری علی اکبر المیلانی استنساخ نمود فی شهر رمضان ۱۳۲۹ (2).

ملاحظه مي فرمائید، به فاصله چهار سال چگونه لحن عباس افندي تغییر کرده... در نامه قبلي مریدان بهائي خود را از مداخله در سیاست منع کرده و به اطاعت سریر سلطنت قاجار توصیه مي کرد. ولي در این نامه، که نفوذ روس ها خنثی مانده، محمد علي میرزا خلع شد، و دار الشورا بر قرار گشت، یک باره طرفدار مشروطیت شده، و اصل عدم مداخله در امور سياسي را فراموش. دستور مي دهد «نفوسي از بهائیان از برای مجلس ملت انتخاب گردد...» و با «سیاسيون مراده کرده...» تا ضمن آن موجبات نزدیکی بهائیان را به انگلستان فراهم سازد.

1 مقصود وکالت دار الشورای ملی است.

2. مراجعه شود به کتاب: «کشف الحیل» مرحوم عبد الحسين آیتی، صص ۷۴ - ۷۸

3- بهائیت با تأکید و ترویج اصل «عدم مداخله ي بهائیان در امور سياسي» «کوشش همیشگی خود را برای پیشبرد نقشه «حکومت بهائی» و رسیدن به «قدرت سياسي حاکم» در سرزمین ایران... پنهان سازد.

شوقی افندي به دنبال راهی که میرزا حسینعلی و عباس افندي برای تحقق تمرکز سياسي بهائیان، در خصوص «سیاست حکومت بهائی» رفتند، به بررسی و تحقیق پرداخت.

شوقی افندي زیر پوشش عدم مداخله بهائیان در امور سياسي، طرح چگونگی حکومت بهائی را برای بهائیان ایران ارسال داشت، تا بهائیان زمینه چنین آرزویی را در زیر چتر «بهائیان باید به روحانیت پردازند نه جسمانیات، بهائیان باید در کمال سکون و قرار رفتار نمایند، مداخله در امور سياسي ننمایند، بلکه در الف و محبت...» فراهم سازند...

شوقی افندي عقیده بهائیت را در خصوص حکومتی که بهائیان می بایست آن را به وجود آورند چنین می نویسد:

«حکومت متحده آینده ي بهائی که این نظم وسیع اداری یگانه حافظ آن است نظراً و عملاً در تاریخ نظامات سياسي بشري فرید و وحید است. و در تشکیلات ادیان معتبره عالم نیز بی نظیر و مثیل. هیچ نوع از انواع حکومت دیمقراطي، یا حکومت مطلقه و استبدادی چه سلطنتی و چه جمهوری و یا انظمه اشرافی که حد

متوسط بین آن دو محسوب است، و حتی اقسام حکومت دینی چه حکومت عبرانی، و چه تشکیلات مختلفه کلیسای مسیحی و یا امامت و خلافت در اسلام هیچ یک نمی تواند مماثل و مطابق نظم اداری بدیعی به شمار آید که به ید اقتدار مهندس کاملش ترسیم و تنظیم گشته است.

هر چند این نظم اداری نوظهور دارای مزایا و عناصری است که در سه حکومت عرفی مذکور نیز موجود ولیکن به هیچ وجه مطابق هیچ یک از آن حکومت نبوده... نباید به هیچ وجه تصور رود که نظم اداری حضرت بهاء الله مبتنی بر اساس دیمقراطی صرف است، زیرا شرط آن نوع حکومت آن است که مسئول ملت باشد. و اختیارش نیز متکی به

اراده ملت. و این شرط در این امر اعظم موجود نیست(1).»

پس از این ترسیم کلی از حکومت بهائی است، که بهائیان آرزو می کنند، حکومت بهائی را در شرایطی تشکیل دهند که طبق پیش بینی و وعده ولی امر الله بهائیان تمامی رژیم های سلطنتی از بین رفته باشند.

شوقی افندی در این خصوص بهائیان را چنین به تحقق حکومت بهائی امیدوار می سازد:

«سرانجامش حلول دوره ذهبی هزار ساله، یعنی یومی که سلطنت های عالم به سلطنت الهیه که سلطنت حضرت بهاء الله است مبدل گردد(2).»

گام نخست بهائیان در تحقق چنین رؤیای شیرینی! تشکیل سازمان و شبکه بهائیت در ایران بود که در کتاب سوم به تفصیل آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

دوشادوش اجرای طرح تشکیلاتی، زعمای بهائیت کوشش کردند، تا کلیه روابط اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی،... بهائیان را در تشکیلات بهائیت متمرکز سازند و بهائیان را از مراجعه به سازمانهای قضائی، اقتصادی، فرهنگی،... کشور ایران منع نمودند.

شوقی افندی در این خصوص رسماً به بهائیان ایران، اعلام و اخطار نموده بود و محفل ملی بهائیان ایران، که انعکاس کلیه دستورات شوقی را در مجله غیر قانونی «اخبار امری» صلاح بهائیت نمی دانست، به شمه ای از آن که خطاب به میرزا ابراهیم خان است، در کتاب «توقیعات مبارکه شوقی افندی» چنین درج نمود:

«نامه ای به جناب آقا میرزا ابراهیم خان در خصوص لزوم ترک محاکمه در دوائر عدلیه مرقوم گردید. و اخیراً جوابی قطعی و صریح از ایشان واصل که به کلی از این نیت و خیال منصرف و به هیچ وجه من الوجوه مراجعتی به محاکم عدلیه ننموده و نخواهند نمود(3).»

از سوی دیگر بهائیان مکلف شدند، تا در زمینه های اختلافات کار و کارگری، به

« 1. دور بهائی»، ص ۸۴

2. همان، ص ۹۳

« 3. توقیعات مبارکه...»، ج ۳، ص ۶۶

جاي مراجعه به دادگاههاي وزارت كار، رسماً به محافل بهائي ايران مراجعه كنند، زيرا مرجع رسيدگي به چنين مسائل و اموري مربوط به محافل بهائي ايران است، نه سازمانهاي رسمي مملكت.

نشريه ضيافات بهائيان تهران، در اين خصوص، اعلاميه اي به شرح ذيل صادر نمود:

«به طوري كه اطلاع داريد شركت هائي كه سهام داران آن بهائي هستند و داراي كارمندان و كاركنان بهائي هستند، متأسفانه گاه مشاهده مي شود كاركنان بهائي بدون مراجعه به محافل روحانيه مستقيماً به دادگاههاي مربوطه و يا «وزارت كار» عليه كارفرما شكايه مي نمايند، و با اين ترتيب از اعتبار و حيثيت اين گونه تأسيسات كاسته مي گردد و قدر و منزلت نزد اوليائي امور تخفيف مي يابد(!).

خواهشمند است به عموم افرايي كه در اين گونه تأسيسات مشغول كارند يادآوري فرمائيد در موقع بروز اختلاف در مرحله اول به مسئولان كارخانه يا مؤسسه و در وهله دوم به «محافل مقدسه روحانيه» مراجعه فرمائيد(1).

هم اکنون در محفل ملي بهائيان ايران، كميته هاي متعددي به اداره كلييه امور بهائيان تشكيل و مشغول به كار هستند، كه چنانچه متذكر شدیم در كتاب سوم به تفصيل از آن بحث خواهيم كرد.

4- در موارد نامساعد اوضاع بهائيان، و مخالفت بهائيان با حكومت و رهبران وقت... زير پوشش عدم مداخله در امور سياسي، ترك هرگونه مشاركت و همكاري، در جهت سياست مستقل ملي ايران مبذول دارند...

چنانچه بهائيان در وقايع مربوط به تخريب حظيرة القدس (مرکز بهائيان ايران) در تهران و... به چنين شيوه اي متمسك شدند.

بدين روال، و در طول سال هاي ۱۳۲۴ الي ۱۳۲۵ كه تأكيدات مكرر شوقي افندي به بهائيان ايران مبني بر عدم مداخله در امور سياسي، كه آن هم با اوضاع سياسي ايران

---

. [بهمن ۱۳۵۱، شماره ۱، سال پنجاه و دوم، صفحه ۱۳.

خاصه جدائي آذربايجان از ايران و حوادث ناشي از آن احوالات... ارسال شده بود، براي بعضي از بهائيان ساده دل ترديد هائي را در مورد زعماي بهائيت در ايران، كه دائماً با رجال سياسي و خارجي و... در ارتباط بودند، به وجود آورد.

دكتر لطف الله حكيم، شخصيت سياسي بهائيان ايران، چون اوضاع تشنت زاي عوام بهائي را چنين ديد، به نمايندگي از جانب سياست بزان بهائي در ايران، نامه اي اعتراض آميز به شوقي افندي نوشت و تقاضاي پاسخ صريح در اين خصوص را درخواست نمود.

شوقي افندي كه خود بازچه دست اهل سياست بهائي ايران كه همگي و يا غالب آنها با صهيونيسم ارتباط خاص داشته و دارند، قافيه را باخت و مجبور شد، در پاسخ نامه لطف الله حكيم، عضو بر جسته محفل ملي بهائيان ايران به مطالبتي تصريح كند، كه نه تنها مخالف تصريحات قبلي در خصوص عدم مداخله در امور سياسي بلكه مبين موقعيت و روابط سياسي بهائيان با ديگر سازمان هاي سياسي و خارجي و... در ايران است.

خطاب شوقي افندي تحت عناوين: «محبوب گرامي و همكار عزيز»، و امضاء شوقي «برادر حقير شما» نه به نام و عنوان «ولي امر الله» به خوبي نشان مي دهد كه شوقي افندي چگونه از گردانندگان سياست صهيونيسم و انگلستان در ايران حساب مي برده در حالي كه هنوز خود به چنين موقعيتي در ميان اهل سياست بيگانه دستيابي پيدا نكرده بود:



«ترجمه توفیق مورخ ۸ اکتبر سنه ۱۹۲۷ به افتخار جناب دکتر لطف الله حکیم علیه بهاء الله.»

محبوب گرامی و همکار عزیز

با شما کاملاً موافقم که مقصود از عدم مداخله در امور سیاسی عدم رابطه احباء با عالم خارج نیست امیدوارم به دوستان تفهیم نمائید که داشتن روابط نزدیک با رعایت حد اعتدال با اولیای امور و نمایندگان خارجه و رؤسای افکار عامه در پایتخت لازم و ضروری است ولی احباء باید مواظب باشند مبدا در اثر تماس خارج از حد اعتدال از اصولی که مورد علاقه و عقیده اهل بهاء است بدون توجه انحرافی حاصل شود، احباء باید معاشرت با کلیه طبقات جامعه نمایند بدون این که خود را با مرام و نقشه های آنان

745

مرتبط سازند امیدوارم خدمات شما در این میدان سرمشق سایرین شود و رهنما و همکار خادمین جانفشان امر الله در طهران گردید.

برادر حقیر شما

(امضاء مبارک(1)).»

**پ: مخالفت با رژیم، زیر پوشش اطاعت از رژیم**

میرزا حسینعلی بهاء، پس از دستیابی به تجربه های تلخ ناشی از خشونت و فتنه و مخالفت بابیان با حکومت و مقام سلطنت وقت، به این نتیجه رسید، که در جایی که ملت ها، خاصه ملت ایران و دیگر ملت های اسلامی، حاضر نیستند، هیچ گونه نسبتی با بابیت و بهائیت داشته باشند و بهائیان نمی توانند، حتی با تمام حمایت های خارجی، با سلطنت و حکومت مخالفتی کنند که در نتیجه آن به استحکام موقعیت بهائیان بیانجامد. تصمیم گرفت پوششی بر فعالیت های پنهانی بهائیان خاصه در قلمروی روابط متقابل با حامیان، در نظر گیرد تا بهائیان بتوانند زیر چتر آن، به راه بیگانه پرستی و بیگانگان ادامه دهند.

این چتر، همانا اعلام اطاعت بهائیان از هر رژیم و حکومتی است:

**1- میرزا حسینعلی بهاء، در این خصوص چنین تصریح می کند:**

«این حزب (بهائیت) در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند(2).»

«و عزّ مملکت ظاهره را به ملوک عنایت فرموده بر احدی جائزه که ارتکاب نماید امری را که مخالفت رأی رؤسای مملکت باشد(3).»

**2- عباس افندی در تعقیب تصریحات پدر، چنین می نویسد:**

«پس ای احبای الهی به جان و دل بکوشید. و به نیت خالصه و اراده صادقانه در

1. مندرج در مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ۱۳۲۴ هـ. ش، ص ۱۰.

2. مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۷ - ۸، مهر - آبان ۱۳۴۴.

3. «3 گنجینه حدود و احکام»، ص ۲۶۳.

خیرخواهی حکومت و اطاعت دولت ید بیضاء بنمائید. این امر اهم از فرائض دین مبین و نصوص قاطعه کتاب علین است(1)».

«ای احبای الهی باید سریر سلطنت هر تاجداری را خاضع گردیده و سده ملوکانی هر شهریار کامل را خاشع شوید. به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید مطیع و خیرخواه باشید. و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادل خیانت با خدا است. هذّه نصیحة منی و فرض علیکم من عند الله(2)»...

«بر احبای الهی اطاعت اوامر و احکام اعلی حضرت پادشاهی است آنچه امر فرماید اطاعت کنند. و همچنین کمال تمکین و انقیاد به جمیع اولیای امور داشته باشند(3)».

«یاران (بهائیان)... نه با اهل سیاست همراز و نه با «حریت طلبان» دمساز. نه در فکر حکومت نه مشغول به ذم احدی از ملت. از جمیع جز ذکر حق غافل و بیزار. و به نص قاطع مطیع حکومت شهریار و به امر شدید منقاد سریر سلطنت به خود مشغولند... این است روش و تکلیف بهائیان(4)».

اگر به حسن نظر و بر اساس ظواهر تصریحات مذکور بنگریم، بهائیان طبق دستورهای مکرر زعمایشان، در هر کشوری که سکونت گزیدند و یا از اهل هر مملکتی که باشند، بی تفاوت ترین مردم نسبت به سرنوشت و مصالح ملی آن کشورند.

زیرا با توجه به مسائل مورد بررسی تحت عنوان: «عدم مداخله در امور سیاسی»، و این بیان خاص عباس افندی بهائیان نه با اهل سیاست همراز و نه با «حریت طلبان» دمساز. نه در فکر حکومت، نه مشغول به ذم احدی از ملت... یاران باید بر مسلک خویش (بهائیت) بر قرار باشند. و از علو و استکبار بیگانگان تغییر و تبدیل در روش و سلوک ندهند. و در هیچ امری مداخله نکنند. و به هیچ مسئله ای از مسائل سیاسی نپردازند... این

« 1. رساله ی سیاسی، ص ۳۵

« 2. بهاء الله و عصر جدید، ص ۳۰۲

3. همان، ص ۲۶۴

4. مجله: «اخبار امری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره ۹، دی ۱۳۲۸ ه.ش.

است روش و تکلیف بهائیان... ع ع (1) «بی تفاوتی و بی علاقه‌گی آشکار بهائیان را به مصالح و استقلال و تمامیت ارضی مملکت نشان داده، طبق دستور زعمایشان حاضر به هیچ نوع مساعدت و مشارکت با ملت ایران و دیگر ملت ها در راه مبارزه با بیگانگان و متجاوزان و جنبش های استقلال طلب و آزادیخواه و ضد استعماری نیستند.

تأکیدهای مکرر محفل ملی بهائیان ایران در طول سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ مندرج در نشریات «اخبار امری» و در «نشریه هفتگی محفل روحانی بهائیان تهران (2)» ارگان رسمی بهائیان، مبنی بر عدم مداخله در امور سیاسی، مستقیماً در شرایطی از اوضاع سیاسی ایران تصریح می گردید، که از یک سوی ایران در برابر حساس ترین لحظات سیاسی خود در جدائی آذربایجان از خاک ایران و حکومت متفقین قرار گرفته بود و از سوی دیگر خاک و استقلال مملکت زیر ضربات بیگانگان، خون وطن خواهان ایرانی را به جوش آورده بود.

محلل بهائیان ایران، در چنین ایامی، که طوایف انگلیس و امریکا و روس به قلمروی این مملکت دست انداخته بودند، جمله برگزیده نشریه «اخبار امری» را در قسمت فوقانی «نام نشریه»، به این بیان عباس افندی اختصاص داده بود که:

«بهائیان به امور سیاسیه تعلقی ندارند. و در حق کلّ طوائف و آراء مختلفه دعا نمایند. و خیر خواهند» (اخبار امری - شماره ۹، دی ۱۳۲۴).

ثانیاً: به عقیده نگارنده، ملاحظه چنین تصریحاتی از زعمای بهائیت، بیش از یک پوشش حفاظتی، جهت تلاش های ضد ملی محسوب نمی شود.

بهائیان بنا به تصریحات مسلم زعمایشان به کوشش هائی مبادرت میورزند، که به هیچ وجه من الوجوه نمی تواند، همساز و منطبق با تصریحات مذکور در خصوص اطاعت از اوامر و نواهی حکومت تلقی شود:

1- در بهائیت و بنا به نص و صایای عباس افندی: «بیت عدل الذي جعله الله مصدر كل خير و مصونا من كل خطا... مجمع كل امور است. و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه. و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد...»

---

1 مجله «اخبار امری»، شماره ۹، دی ۱۳۲۸ ه. ش.

2. خاصه در شماره ۹ = دی در ۱۳۲۴ - ۴ و ۵ و ۱۱ مرداد و شهریور و اسفند ۱۳۲۵.

این بیت عدل مصدر تشریح است و حکومت قوه تنفیذ تشریح باید مؤید تنفیذ گردد...

مرجع کل، کتاب اقدس و هر مسئله غیر منصوصه راجع به بیت عدل عمومی به بیت عدل آنچه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد الله است(1).

چنین سازمانی که اساس حکومت بهائی است، نمی تواند بهائیان را اجازه دهد «به پادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمایند و مطیع و خیر خواه باشند(2)».

انتظار بهائیان، انقراض حکومت های قانون اساسی ایران و روی کار آمدن «ایادی امر الله بهائیت» در هر کشوری است این عقیده و احساس عمومی را نه تنها از سطر سطر بحث آتی ما در خصوص سازمان شبکه ی بهائیت می توان یافت، بلکه مضمون تلگراف مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۵۱ شوقی افندی به بهائیان امریکا و ایران، به خوبی می تواند مبین و مؤید این ادعا باشد:

شوقی افندی در این تلگراف که از اجرای برنامه ی احداث تأسیسات بهائی در کوه کرمل خبر داده است، با تمام غرور و تکبر می نویسد:

«...اکمال این مشروع شایان تهنیت است، زیرا به فرموده ی حضرت عبد البهاء در آینده سلاطین عالم برای زیارت و اظهار خضوع به مقام حضرت باب مبشر شهید حضرت بهاء الله این راه را خواهند پیمود - شوقی(3)».

2- درجائی که بهائیت و بهائیان، آشکارا با قانون اساسی از یک سوی، و از سوی دیگر رژیم جمهوری، علناً اظهار مخالفت کرده و شکل حکومت بهائی را فراتر از اشکال حکومت های مذکور قرار داده است، چگونه می تواند به این گفته عباس افندی متقاعد شود که: «خیانت با هر پادشاه عادل خیانت با خداست»!؟

شوقي افندي به نقل از صفحه ۸۴ از كتاب: «دور بهائي» (نشریه لجنه ملي نشر آثار امري، ۱۳۲۲ هـ.ش) مي نويسد:

---

« 1 بهاء الله و عصر جديد»، ص ۳۰۰

2. همان، ص ۳۰۲

3. مجله: «اخبار امري»، ارگان رسمي بهائيان، ايران، شماره ۱ - ۲، اردیبهشت - خرداد ۱۳۳۰.

«حکومت متحده آینده بهائي... در تاريخ نظامات سياسي بشري فرید و وحید است... هیچ نوع از انواع حکومت ديمقراطي يا حکومت مطلقه و استبدادي، چه سلطنتي و چه جمهوري... نمي تواند مماثل و مطابق اداري بدیعی به شمار آید که به يد اقتدار مهندس کاملش (میرزا حسينعلي بهاء) ترسيم و تنظيم گشته است(1)».